(مجموعه خلفای راشدین)

حسن مجتبی رضي الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه پنجم)

مؤلف :

دکتر علی صلابی

ترجمه:

ابراهیم کیانی

عنوان کتاب: حسین مجتبی رضي الله عنه

عنوان اصلی:

نویسنده: دکتر علی صلابی

مترجم: ابراهیم کیانی

موضوع: اهل بیت، صحابه و تابعین

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری

منبع:

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالـمین والصلاة والسلام علی رسول الله محمد وعلی آله وصحبه أجمعین ومن تبعهم بإحسان إلی یوم الدین

دین اسلام، بزرگ‌ترین هدیه‌ی خداوند، به انسان‌هاست؛ تردیدی نیست که مسلمانان، این ارمغان الهی را از طریق اصحاب رسول‌خدا ﷺ، دریافت نموده‌اند و از این‌رو اگر سیمای زشتی از یاران پیامبر اکرم ﷺ، ارائه شود، به طور قطع، حقانیت اسلام زیر سؤال می‌رود. این، همان نکته‌ای است که دشمنان اسلام، به آن پی بردند و یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی خود بر ضد اسلام را در تحریف سیمای نگهبانان این آیین راستین، متمرکز نمودند. دوری مسلمانان از سرمایه‌ی عظیم و گران‌بهای تاریخ درخشان اسلام از یک‌سو، و دسیسه‌های دشمنان بدخواه و خودباختگی مسلمانان ناآگاه در برابر تهاجم تبلیغاتی دشمن در زمینه‌ی تحریف تاریخ اسلام از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط مسلمانان به‌شمار می‌رود. دشمنان اسلام که از قتل و کشتار اهل ایمان، نتیجه‌ی دلخواه خویش را نگرفتند، جبهه‌ای دیگر در برابر اسلام و مسلمانان گشودند تا فکر و فرهنگ و عقیده‌ی مسلمانان را مطابق خواسته‌ها و اهداف شوم خویش، شکل دهند. آنان، در این راستا، هزینه‌های زیادی نمودند و برنامه‌های فراوانی چیدند. البته به خواست خدای متعال، نتیجه‌ای جز حسرت و افسوس، عایدشان نخواهد شد؛ اگر:

۱- مسلمانان، به عقیده‌ی ناب اسلامی، باز گردند و گردونه‌ی زندگی خویش را بر اساس آموزه‌های آیین راستین اسلام، بچرخانند.

۲- علما و اندیشمندان مسلمان، به جای آنکه دین و فعالیت‌های دینی را حرفه و منبع درآمد خویش قرار دهند، از تمام ظرفیت‌ها و امکانات موجود، در راستای احیای تفکر دینی، توام با حرکت و خیزش و دعوت و جهاد، استفاده کنند و در برابر جریان‌های جاهلی قرن حاضر، جبهه‌ی نیرومند اندیشه‌ی اسلامی را فعال نمایند و با سلاح علم و ایمان، نقشی دوباره در ساختن تاریخی درخشان، ایفا کنند.

۳- علما و اندیشمندان، روش‌های تهاجم فرهنگی، سیاسی و اخلاقی دشمنان اسلام را شناسایی نمایند و با توجه به نیازهای کنونی امت اسلام، بدور از هرگونه خودسری و تعصب بر دیدگاه‌های فقهی برآمده از تقلید، به نشر عقیده‌ی ناب اسلامی بر اساس فهم سلف این امت، بپردازند و مصالح اسلام را بر منافع مذهب، ترجیح دهند.

۴- نویسندگان، صاحبان قلم، دانشمندان علوم اسلامی و همه‌ی کسانی که خود را در بیداری اسلامی و پیوند مسلمانان با رویکرد پیشینیان نیک‌سیرت این امت، سهیم می‌دانند، بکوشند تا اصل ولاء و براء، احیا گردد و یکایک مسلمانان، دریابند که غنای دینی آنان، این اجازه را به آنها نمی‌دهد که به نام نوگرایی، دست دوستی به سوی دشمنان اسلام دراز کنند و دانسته یا ندانسته، روش زندگانی آنان را معیار و سنجه‌ی زندگی خویش قرار دهند.

بنده، قصد آن ندارم که با چیدمان کلمات و واژه‌ها، به شرح وظایف مسلمانان و علمای آنان بپردازم؛ بلکه خود را کوچک‌تر از این می‌بینم. زیرا هم درد امت مشخص است و هم درمانش. اینک که ترجمه‌ی کتاب گران‌سنگ دکتر صلابی در موضوع سیرت حسن مجتبی ﷺ را تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان می‌کنم، نه به‌رسم مترجمان، بلکه با انگیزه‌ای درونی و به‌صورتی ناخواسته، تصمیم گرفتم تا با نگارش چند سطر، به خود و خوانندگان این کتاب یادآوری نمایم که ما، مسلمانیم و مسؤولیتی بزرگ در قبال اسلام داریم؛ چنانچه شناخت اسلام و شناساندن غنا و توانمندی اندیشه‌ی اسلامی، هدف اصلی سیرت‌نگاری است.

چه خوبست اینک که خون فرزندان اسلام و قلم علمای امت، از آینده‌ی درخشان اسلام و مسلمانان، خبر می‌دهد و نغمه‌ی فتح و پیروزی زودهنگام مسلمانان، در گوش وجدان‌های بیدار، طنین‌انداز شده، سروده‌ی زیر را زمزمه کنیم که:

«گذشت دوره‌ی خفتن... و روزگار تغافل
کنون نشانه‌ی صبح است این سپیده‌ی آفاق
و وقت، وقت شتاب است و روز، روز تکاپو
و قرن، قرن تلاش است و نسل، نسل تحرک
تو، ای برادر و خواهر!
مباد... آنکه بخوابی
مباد... آنکه بمانی»

محمد ابراهیم کیانی
بیرجند - ۱۳۸۶/۵/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی مؤلف

إنّ الحمدَ لله نحمَدُهُ ونستعينُهُ ونستهديهِ ونستغفرُهُ ونعوذ بالله مِنْ شرور أنفسِنا ومِن سيئاتِ أعمـالِنا مَن يهدِهِ اللهُ فلاَ مُضِلَّ لَهُ وَمَن يُضْلِلْ فلا هاديَ لَهُ وأشهدُ أن لا إله إلاّ اللهُ وحده لا شريكَ لهُ وأشهدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ ورسولُهُ.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾[آل عمران: ١٠٢].

«ای اهل ایمان! آن‌چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان به ناگاه فرارسد،) نمیرید مگر که مسلمان باشید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: ١].

«ای مردم! از(خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و بپرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ۝٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ۝٧١﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید(که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد».

«فَيَا رَبِّ لكَ الـحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِـجَلاَلِ وَجهِكَ وَعَظِيمِ سُلطَانِكَ، لَكَ الـحَمْدُ حَتّي تَرْضَي وَلَكَ الـحمد إذَا رَضِيتَ».

این کتاب، ادامه‌ی پژوهشی است که در موضوع سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین آغاز کردم. در این مجموعه، سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نام الگوی هدایت و نیز سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم را به نگارش درآورده‌ام و اینک در کتاب پیش رویتان، به شرح حال پنجمین خلیفه یعنی حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما و تحلیل وقایع زندگانی وی از تولد تا شهادتش می‌پردازم. نخستین مبحث این کتاب، به بیان نام، نسب، کنیه، صفت و لقب حسن بن علی رضی الله عنه می‌پردازد و در همین مبحث بیان می‌گردد که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حسن رضی الله عنه را به بدین اسم، نامگذاری کرد و در گوشش اذان گفت و موی سرش را تراشید و برایش عقیقه فرمود. همچنین در این کتاب به بیان این موضوع پرداخته می‌شود که ام‌فضل رضی الله عنها به این نوزاد عزیز شیر داد. در ادامه از ازدواج حسن بن علی رضی الله عنه و تعداد همسرانش و روایاتی که در این زمینه آمده، بحث می‌شود و مجموعه‌ی روایاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که خاستگاه این پندار قرار گرفته که حسن رضی الله عنه زنان زیادی را به ازدواج خویش در آورده و آنها را طلاق داده است. این کتاب، پیرامون فرزندان، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های حسن و نیز مادر بزرگوارش فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بحث می‌کند و موضوع مهریه، جهیزیه، عروسی، چگونگی زندگانی، شکیبایی و نیز محبت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و همچنین غیرت ایشان نسبت به این بانوی بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهد و از راستگویی و صراحت گفتار دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جایگاه رفیعش در دنیا و آخرت سخن می‌گوید. در این کتاب همچنین از روابط

حسنه‌ی فاطمه‌ی زهرا ﵂ با ابوبکر صدیق ﵁ سخن به میان می‌آید و موضوع میراث رسول اکرم ﷺ تبیین و تشریح می‌گردد و سپس به مسأله‌ی وفات فاطمه‌ی زهرا می‌پردازد. این کتاب، به جایگاه والای حسن ﵁ نزد رسول‌خدا ﷺ اشاره می‌کند و میزان محبت پدربزرگ بزرگوارش، محمد مصطفی ﷺ به حسن و نیز چگونگی مهرورزی به کودکان را به تصویر می‌کشد و رهنمود نبوی در زمینه‌ی محبت به فرزندان را نمایان می‌کند و پیرامون بازی و شوخی با کودکان، بوسیدن و در آغوش گرفتن آنها و نیز نثار مهر و محبت و هدیه به فرزندان، مطالبی ارائه می‌دهد و سپس درباره‌ی احادیثی بحث می‌کند که به شباهت حسن بن علی ﵁ به رسول‌خدا ﷺ اشاره نموده و به روایاتی می‌پردازد که حسن و حسین ﵄ را سرور و آقای جوانان بهشت معرفی کرده است. در این باب به حدیث رسول اکرم ﷺ اشاره می‌گردد که فرموده است: «هما ريحانتاي من الدنيا» یعنی: «حسن و حسین، گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند». همچنین در این کتاب روایتی آمده است که رسول اکرم ﷺ در ملأ عام و در حضور جمع زیادی از مردم، حسن ﵁ را آقا و سرور معرفی نمود و بدین نکته اشاره فرمود که خدای متعال، حسن ﵁ را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. احادیثی که حسن بن علی ﵁ از جد بزرگوارش رسول‌خدا ﷺ روایت کرده، بخش دیگری از این کتاب را به خود اختصاص داده است. از دیگر مطالب مورد بحث در این کتاب، نصوصی است که در فضایل و مناقب حسن ﵁ آمده است؛ از قبیل: آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء (که به حدیث آل عبا مشهور است). در این مبحث آیه‌ی تطهیر و اختلافاتی را که بر سر این آیه درمیان اهل سنت و اهل تشیع وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌ام و آن را بر اساس روش علمای گذشته‌ی اهل سنت و فهم کسانی که در خیرالقرون می‌زیسته‌اند، توضیح داده‌ام. آیه‌ی مباهله و نمایندگان مسیحیان نجران و نیز ارتباط حسن ﵁ با این آیه، از دیگر مباحثی است که مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان آثار تربیت خانوادگی و نیز پدیده‌های اجتماعی، در رشد و پرورش فردی و اجتماعی حسن ﵁ را بیان نموده‌ام.

همچنین یک مبحث جداگانه به زندگانی حسن ﵁ در دوران خلفای راشدین اختصاص داده و از جایگاه و موقعیت وی در زمان ابوبکر صدیق ﵁ و مهم‌ترین حوادث

اثرگذار آن دوران بر رشد فکری و فرهنگی حسن مجتبی رضی الله عنه و نیز از میزان بهره‌بری او از آن دوران شکوفا سخن گفته‌ام. ناگفته نماند که در این مبحث دستاوردها و آموزه‌های حسن رضی الله عنه از دوران سایر خلفا نیز بیان شده است. به عبارتی در این مبحث از میزان فراگیری و دانش‌اندوزی حسن رضی الله عنه در پهنه‌ی فقه سیاسی و معارف اسلامی و رابطه‌ی صمیمی و تنگاتنگ وی با خلفای راشدین، مطالبی ارائه کرده و موضع حسن رضی الله عنه در قبال جنگ جمل و صفین را بررسی نموده و از شهادت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و وصایا و رهنمودهایش به حسن و حسین رضی الله عنهما سخن به میان آورده‌ام. از این رهگذر فرمان علی رضی الله عنه مبنی بر ممنوعیت مثله کردن قاتلش و نیز سخنرانی حسن رضی الله عنه پس از شهادت پدرش و همچنین واکنش معاویه رضی الله عنه در قبال شهادت علی رضی الله عنه بیان شده و موضوع بیعت با حسن رضی الله عنه و بطلان انتصاب وی از سوی پدرش پردازش گردیده و این موضوع، روشن و واضح گشته که حسن رضی الله عنه بر اساس شورا و مشورت مسلمانان به خلافت رسیده است. در ادامه‌ی این مبحث از مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه و نیز از اعتقاد اهل سنت سخن گفته‌ام که معتقدند حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین می‌باشد. چراکه دوران خلافتش، کامل‌کننده‌ی مدت زمانی است که با آن، سی سال دوران خلافت راشده، تکمیل می‌گردد؛ چنانچه در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بدین نکته اشاره شده که دوران خلافت، سی سال است و پس از آن ساختار سیاسی حکومت مسلمانان، به نظام سلطنتی تبدیل می‌شود. در روایت ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «الـخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»[۱]. یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد»[۲]. از این رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از

۱- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۲- البدایة والنهایة (۱۳۴/۱۱)

خلفای راشدین است[۱]. امام احمد ﷫ حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: «الـخلافة ثلاثون سنة ثم يكون بعد ذلك ملك»[۲]. یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود ﷫ چنین روایت کرده است: «خِلافَةُ النُّبُوَّةِ ثَلاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ»[۳]. یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول‌خدا ﷺ تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن ﷛ در سی سال خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی ﷛ پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱- قاضی عیاض ﷫: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی ﷛ بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: «الـخلافة ثلاثون سنة»، سی سال خلافت پس از وفات رسول‌خدا ﷺ می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است: «خلافة النبوة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكا»[۴].

۲- ابن ابی‌العز حنفی، در شرح العقيدة الطحاوية می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق ﷛ دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر ﷛ ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان ﷛ دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی ﷛ چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن ﷛ شش ماه بر مسند خلافت نشست[۵].

۳- ابن کثیر: دلیل اینکه حسن ﷛ یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم ﷺ به نقل از سفینه

۱- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرويات خلافة معاوية، خالد الغيث، ص۱۵۵

۲- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۳- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

۴- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).

۵- شرح الطحاوية، ص۵۵.

غلام آزادشده‌ی رسول‌خدا ﷺآورده‌ایم که آن حضرت ﷺ فرموده است: «الـخلافة بعدي ثلاثون سنة»[1]. یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی ﭫ تکمیل می‌شود[2].

۴- ابن‌حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی ﭫ بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادلی بود و در واقع صداقت فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ را تحقق بخشید که فرموده است: «الـخلافة بعدي ثلاثون سنة»[3]. یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری، شش ماه خلافت حسن بن علی ﭫ مکمل سی سال خلافت راشده می‌باشد[4].

اینها، برخی از اقوال علما درباره‌ی حسن مجتبی ﭫ است که او را در شمار خلفای راشدین می‌دانند. از این رو اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی ﭫ، خلیفه‌ی برحقی بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود[5].

در این کتاب، یادآور شده‌ام که برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های منسوب به امام حسن ﭫ درست نیست و در این راستا برخی از اقوال علما در پاره‌ای از کتاب‌ها را نقل نموده‌ام؛ همچون کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی که در شمار کتاب‌هایی قرار دارد که سیمای زشتی از تاریخ صدر اسلام، به تصویر می‌کشند. این کتاب، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. بنده، در کتاب پیش رویتان، اقوال و دیدگاه‌های علما، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی را آورده و این نکته را روشن کرده‌ام که وی، از نگاه اهل

۱- البداية والنهاية (۱۳۴/۱۱)

۲- مرجع سابق.

۳- الصواعق المحرقة على أهل البدع والزندقة (۳۹۷/۲)

۴- عقيدة أهل السنة في الصحابة (۷۴۸/۲).

۵- همان.

علم، ثقه و قابل اعتماد نیست و اساساً علما، روایات و گزارش‌های او را ضعیف و غیر قابل اطمینان دانسته‌اند. بدین‌سان بنده، بر پایه‌ی دلایل علمی ثابت کرده‌ام که کتاب الأغاني ابوالفرج اصفهانی به هیچ عنوان نمی‌تواند یکی از منابع و مراجع تحقیقی و پژوهشی در زمینه‌ی ادبیات و تاریخ باشد؛ چراکه این کتاب در زشت‌نمایی تاریخ اسلام، تأثیر زیادی داشته و از این‌رو باید از این کتاب و امثال آن اجتناب کرد. البته دیدگاه ما اهل سنت نسبت به کتاب نهج البلاغه نیز چندان مثبت نیست؛ زیرا ما بر این باوریم که می‌توان بر این کتاب، از لحاظ سند و متن، خرده گرفت. چراکه نگارنده‌اش، آن را پس از سه و نیم قرن، بدون هیچ سندی، به امیرالمؤمنین علی ﷛ نسبت داده است. بنابراین دیدگاه علمای اهل سنت را درباره‌ی نهج‌البلاغه نقل کرده‌ام.

خلاصه اینکه از دیدگاه ما، باید نسبت به مطالب نهج‌البلاغه درباره‌ی صحابه ﷩ آگاه بود. همچنین کسی که می‌خواهد از نهج‌البلاغه استفاده کند، باید مسایل اعتقادی و احکام شرعی و مطالبی را که در این کتاب در مورد صحابه ﷩ آمده است، با داده‌های کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ ارزیابی نماید تا مواردی را که با این معیارها، مطابقت دارد، بپذیرد و از نکات مخالف با کتاب و سنت، بپرهیزد. از اینکه بگذریم از نگاه ما، پژوهشگری که می‌خواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتاب‌هایی اعتماد و بسنده کند.

در کتاب پیش رویتان، مهمترین صفات و ویژگی‌های حسن ﷛ و نیز زندگانی اجتماعیش را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و کوشیده‌ام تا این نکته را ثابت و روشن کنم که حسن ﷛ به‌حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن ﷛ به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به آینده‌نگری وی و درک صحیحش از حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والایش در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و اراده‌ی استوارش در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش اشاره کرد. این ویژگی‌ها را ضمن تحلیل و بررسی برنامه‌های اصلاحی بزرگش به همراه سایر صفاتش، توضیح داده‌ام؛ صفاتی از قبیل: میزان علم و دانش وی از کتاب و سنت، عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش

بدون تبعیض درمیان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک.. نهاد آن بزرگوار، با بذل و بخشش و سخاوتمندی به رضای خدای متعال، سرشته شده بود. گویا منظور شاعر، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش چنین سروده است:

إني لتطربني الخلال كريمة   طرب الغريب بأوبة وتلاق

ويهزني ذكر المروءة والندي   بين الشمائل هزة المشتاق

فإذا رزقت خليقة محمودة   فقد اصطفاك مقسم الأرزاق

فالناس هذا حظه مال وذا   علم وذاك مكارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده‌ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

از دیگر صفات حسن مجتبی رضی الله عنه که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته، حلم و بردباری و تواضع و فروتنی آن بزرگوار است. همچنین به شرح سیادت و آقایی وی پرداخته و معنا و مفهوم سیادت و آقایی را از خلال سیرتش، توضیح داده و بیان کرده‌ام که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. از این رهگذر بیان کرده‌ام که صلح حسن مجتبی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه به‌قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، وی را به اوج آقایی و سیادت رسانید.

بنده کوشیده‌ام تا شیوه‌ی نوشتارم را به‌گونه‌ای قرار دهم که با زندگی اجتماعی حسن مجتبی رضی الله عنه و حضور وی در جامعه، همراه شوم و به بیان و پردازش چند و چون فعالیت‌هایش برای رویارویی با مفاسد بپردازم. در این میان سایر فعالیت‌های اجتماعی حسن رضی الله عنه بیان شده است؛ از جمله: فعالیت چشمگیرش برای رفع نیازهای مردم، غیرتش نسبت به نسب والایش به عنوان نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چگونگی برخوردش با

کسانی که به او بد کردند، خوش‌اخلاقیش درمیان مردم و اجتناب از بیهوده‌گویی و پرحرفی. در ادامه تعریف و تمجید سرآمدان جامعه‌ی اسلامی نسبت به حسن ﷺ و برخی از گفته‌هایشان را در مورد وی آورده‌ام. همچنین فرازی از گفته‌ها، سخنرانی‌ها و اندرزهای امام حسن ﷺ را آورده و به شرح پاره‌ای از آنها پرداخته‌ام تا بیشتر مورد استفاده‌ی جامعه‌ی کنونی ما قرار بگیرد. مبحث جداگانه‌ای نیز به مهمترین اطرافیان حسن بن علی ﷺ اختصاص داده‌ام؛ از جمله:

ـ قیس بن سعد بن عباده خزرجی ﷺ؛ وی، یکی از زیرک‌ترین و کاردان‌ترین افراد دورانش و بلکه یکی از فرماندهان لشکر حسن ﷺ و نخستین کسی بود که با ایشان بیعت کرد.

ـ عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ﷺ؛ او، یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب ﷺ بود که پس از شهادت ایشان، یکی از فرماندهان سپاه حسن بن علی ﷺ گردید. وی، در برخی از کتاب‌های تاریخ، در معرض دروغ و بهتان قرار گرفته و سیمای زشتی از او به تصویر کشیده شده است؛ از این رو به شرح حالش پرداخته‌ام تا شخصیت راستین و مواضع حقیقی او را نمایان کنم.

ـ عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب ﷺ از دیگر شخصیت‌های مهمی است که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشاوران حسن ﷺ بشمار می‌رفت. امام حسن ﷺ با عبدالله ﷺ در مورد صلح با معاویه ﷺ مشورت و رایزنی کرد. عبدالله ﷺ به حسن مجتبی ﷺ پیشنهاد کرد که با معاویه ﷺ صلح نماید و ایشان را به این کار تشویق نمود.

با توجه به رویکرد مهمی که این دسته از یاران حسن بن علی ﷺ داشته‌اند، مناسب دیدم که شرح حال مختصری از این‌ها ارائه دهم و این کار، با روش پژوهش من در موضوع سیرت حسن بن علی ﷺ کاملاً همسو و هماهنگ است؛ چراکه معتقدم از این طریق می‌توان به برخی از ویژگی‌های اساسی دوران حسن بن علی ﷺ پی برد.

بنده، موضوع صلح امام حسن ﷺ با معاویه ﷺ را بررسی کرده و آن را یک برنامه‌ی اصلاحی بزرگ و ارزشمند برشمرده‌ام؛ از این رو این مسأله را از زاویه‌ی اصلاح‌طلبانه‌ی حسن بن علی ﷺ بررسی نموده و در این راستا به مهمترین مراحل صلح و رخدادهای هر مرحله پرداخته‌ام. در این میان اساسی‌ترین عوامل و خاستگاه‌های صلح حسن و معاویه ﷺ را بیان کرده‌ام؛ از جمله: علاقه و رغبت امام حسن ﷺ به رضایت و

خواست خدای متعال؛ میل و اشتیاق وافر وی به جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و حفظ وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و نیز تحقق برنامه‌ها و اهداف رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم و.... همچنین آن دسته از اقوال و سخنان حسن بن علی رضي الله عنه را توضیح داده‌ام که سبب و انگیزه‌ی برقراری صلح گردید؛ سخنانی که نشان‌دهنده‌ی درک و فهم عمیق وی، از شریعت اسلام است.

در ادامه‌ی این مبحث، شرایط صلح حسن بن علی رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه و نتایج و دستاوردهای آن را آورده و با دلایل تاریخی ثابت کرده‌ام که حسن بن علی رضي الله عنه بر خلاف تصور برخی از تاریخ‌نگاران، خلافت را از موضع قوت و قدرت، به معاویه رضي الله عنه سپرد و نه از روی ضعف و ناتوانی.

شکوه حسن بن علی رضي الله عنه از خلال اقدامات و مواضع روشن و توانمندش در عرصه‌های مختلف زندگانی نمایان می‌شود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به برنامه‌ی اصلاحی وی و توانمندی‌اش در اجرای آن، اشاره کرد. آری! بسیارند کسانی که دیدگاه‌ها و برنامه‌های اصلاحی خوب و سازنده‌ای دارند، اما از اجرای آنها در دنیای مردم، ناتوان هستند.

بنده در این کتاب برخی از دروغ‌های تاریخی را برملا نموده‌ام؛ از جمله:

برخی از مورخان چنین می‌پندارند که حکومت اموی در دوران معاویه رضي الله عنه به‌شکلی عمومی و فراگیر اقدام به ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه نمود. اینجانب، با دلایل و شواهد تاریخی، بطلان این پندار یا سخن ناشایست را ثابت نموده و روشن نموده‌ام که آنچه برخی از کتاب‌های تاریخ، در این زمینه آورده‌اند، نادرست است؛ هرچند که برخی از نسل‌های بعدی، بدون دلیل و نقد و بررسی عالمانه به‌گونه‌ای این پندار نادرست را پذیرفته‌اند که گویا یکی از جریان‌های قطعی و غیرقابل انکار تاریخ می‌باشد و اصلاً نیازی به بررسی علمی و نقد و مطالعه از لحاظ سند و متن ندارد! قطعاً میزان نادرستی این پندار، برای برخی از پژوهشگران کوشا نمایان است و آنان، به‌خوبی می‌دانند که شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که در دوران معاویه رضي الله عنه نه تنها هیچ اهانتی به امیرالمؤمنین صورت نگرفته، بلکه در آن دوران، علی رضي الله عنه و خاندان پاکش، شدیداً مورد احترام معاویه رضي الله عنه و سایر مسلمانان بوده‌اند. از این رو برخی از برچسب‌ها و دروغ‌های ناروای بعضی از کتاب‌های تاریخ، مبنی بر دسیسه‌ی معاویه رضي الله عنه و فرزندش را

برای مسموم کردن حسن ﷺ شرح داده و ثابت کرده‌ام که این مسأله، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن، قابل اثبات نیست. بنده، پس از بررسی این مطالب، سمت و سوی نگارش کتاب را با اقامت حسن بن علی ﷺ در مدینه همراه کرده و به شرح وقایع زندگانی او در مرحله‌ای پرداخته‌ام که امام الفت و وحدت امت اسلامی و مدار یکپارچگی آنان گردید. شاعر چه خوب سروده است:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز — از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین — آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید — روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او — یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق — مادر آن کاروان‌سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم — حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین — پشت پا زد بر سر تاج و نگین
و آن دگر مولای ابرار جهان — قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین — اهل حق حریت‌آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات — جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول — مادران را اسوه‌ی کامل بتول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت — با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش — گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا — آسیاگردان و لب قرآن‌سرا
گریه‌های او ز بالین نیاز — گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبریل از زمین — همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست — پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی — سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

من، به ارتباط خوب حسن بن علی ﷺ و معاویه ﷺ پس از برقراری صلح و واپسین روزهای حیات آن امام بزرگوار پرداخته و فرازی از وصایا و رهنمودهایش به حسین ﷺ را آورده‌ام و پس از آن به میزان تدبر و تفکر حسن ﷺ در ملکوت و قدرت الهی اشاره

کرده و از شهادت و خاکسپاری او در قبرستان بقیع سخن گفته‌ام.

سیرت حسن بن علی رضي الله عنه برای ما اهمیت برخورداری رهبر از آینده‌نگری را روشن‌تر می‌سازد تا بتواند با کمک و عنایت الهی راه آینده‌ای نیک را بپیماید. حسن رضي الله عنه از نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی برخوردار بود و فقه و شناخت دقیقی برای اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از خلال شناخت امکانات، موانع، شرایط، خاستگاه‌ها و دستاوردها و نیز چگونگی رویارویی و تعامل با انواع چالش‌ها داشت. از این رو برایمان، فقه و بینش روشنی در پهنه‌ی اختلاف و همچنین شناخت مصالح و آسیب‌های اجتماعی به جای نهاد و برنامه‌ای روشن در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفس، فراروی ما قرار داد. بنابراین کارداران مسلمانان، احزاب و گروه‌های فعال، مؤسسات و نهادهای مختلف، جنبش‌های اسلامی و تمام جمعیت‌ها و انجمن‌های جهان اسلام، به‌شدت نیازمند بازنگری و بررسی سیرت حسن بن علی رضي الله عنه هستند تا بتوانند با الگوبرداری از آن، شکاف‌های موجود درمیان خود را از میان بردارند و بیش از هر زمانی با هم در راستای اهداف والای اسلامی، هماهنگ و همسو شوند و از درگیری‌های نابجا جلوگیری کنند تا جان و مال و توان امت، در مسیر حق، متحد و یکپارچه گردد. خلاصه اینکه حسن رضي الله عنه یکی از خلفای راشدین است که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم ما را به الگوبرداری از سیرتش رهنمون شده و فرموده است: «عَلَيكُم بِسُنَّتِي و سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ المَهديينَ مِنْ بَعْدِي»[1]. یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت‌یافته‌ی پس از من را بر خود لازم بگیرید».

چه بسا هر پژوهشگری از ضعف و نارسایی موجود در مورد شناخت سیرت امام حسن رضي الله عنه در حافظه‌ی امت شگفت‌زده می‌شود؛ همچنانکه از نقص و کمبود فقه و برنامه‌ی اصلاحی حسن مجتبی رضي الله عنه در فرهنگ ما، مات و مبهوت می‌گردد. خیزش و تکاپوی هر امتی، یکی از عوامل موفقیت آن امت است. در این راستا هیچ امتی نمی‌تواند نسبت به گذشته‌اش بی‌تفاوت باشد و از این رو باید گذشته‌اش را در خدمت زمان حالش درآورد و بر اساس آموزه‌ها و عبرت‌های گذشته و موفقیت‌های کنونیش برای آینده برنامه‌ریزی نماید. تاریخ، حافظه‌ی امت می‌باشد و تجربه‌های زیادی را در

۱- سنن ابی‌داود (۲۰۱/۴)؛ سنن ترمذی (۴۴/۵)؛ این روایت، حسن صحیح است.

خود جای داده است؛ به عبارتی تاریخ، یادآور رویکردهای نمایان و حتی مبهم زندگانی امت و نیز خزانه‌ی ارزش‌ها و یادگارهایش می‌باشد و پایه و اساس نمادهایی است که در گذر زمان، نمایان و هویدا گشته و سیمایی به یادماندنی و ارزشمند از گذشته‌ی امت را برای همیشه‌ی تاریخ به تصویر کشیده است. رسول‌خدا ﷺ و همچنین خلفای راشدین، چنان سیرت و تاریخ ارزشمند و عظیمی از خود به یادگار گذاشته‌اند که شناخت عمیق و دقیق آن، مفید و آموزنده می‌باشد؛ این امت نیز از تاریخی درخشان برخوردار است که به مراتب بر تاریخ سایر ملت‌ها و اقوام، برتری وصف‌ناپذیری دارد؛ از این رو باید از این تاریخ درخشان، کمال استفاده را بنماییم و درس‌ها و نکات آموزنده و مفید و شیوه‌های درست را از آن، درآوریم و آن را مبنای یک زندگانی صحیح قرار دهیم و با الهام از داستان‌های قرآن، رهنمودهای نبوی و آموزه‌های تاریخی، دورنمایی روشن، همه‌جانبه و متناسب با واقعیت‌های کنونی امت، فراروی مسلمانان قرار دهیم تا نقش سرآمد و مؤثرش را در عرصه‌ی روشن‌گری و هدایت مردم ایفا نماید و این نکته را بیش از پیش در آینده‌ی امت اسلامی نمایان کند که پیام اسلام، جاودانه و همیشگی است. ما، باید پیش از آنکه از بابت کاستی‌ها و مشکلات خود تا درازمدت بگرییم و با چالش‌های جدی مواجه شویم، مسایل و واقعیت‌های خویش را با دیدگان باز بررسی نماییم.

بنده تا آنجا که توانسته‌ام، ابعاد گوناگون شخصیت امیرالمؤمنین حسن مجتبی رضی الله عنه را روشن نموده ام؛ چراکه زندگانی آن بزرگوار، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ این امت است و خودِ او نیز یکی از پیشوایانی است که مردم در زندگی خویش، رهنمودها، گفته‌ها و کرده‌هایشان را ملاک عمل قرار می‌دهند. سیرت حسن بن علی رضی الله عنه از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. بنابراین می‌توانیم با بهره‌گیری از سیرت حسن مجتبی رضی الله عنه به بینش درستی در فرهنگ اختلاف و همچنین درک مصالح و آسیب‌های اجتماعی در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفسانی دست یابیم و چگونه زیستن بر اساس آموزه‌های قرآن و رهنمودهای نبوی و اقتدا به رسول‌خدا ﷺ را بیاموزیم تا بدین‌سان تمام حرکت‌ها و گام‌های ما در راه خدا، با شناختی عمیق و برخاسته از اقوال و افعال پیامبر اکرم ﷺ و اثرگذاری آن در حیات و خیزش امت در

جهت ایفای نقش سازنده‌اش باشد. از این رو کوشیده‌ام تا پژوهش من، در زمینه‌ی سیرت، بدور از اشتباه باشد؛ البته ادعا نمی‌کنم که کارم، هیچ نقص و کمبودی ندارد. به هر حال من تنها به رضای خدای متعال و به امید اجر و پاداش او، این عمل را انجام دادم و به توفیق و یاری او بود که این پژوهش را به پایان رساندم. از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را بپذیرد و آن را برای همگان مفید و سودمند بگرداند.

مجموعه‌ی تحلیل و بررسی وقایع زندگانی خلفای راشدین رضی الله عنهم را در تاریخ ۲۱ صفر ۱۴۲۵هـ.ق برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی در ساعت ۲۱:۴۵ به پایان رساندم و این را از لطف و مرحمت همیشگی خدا بر خودم می‌دانم و امیدوارم که در این کار و پژوهش ارزشمند، برکت و قبولیت عنایت فرماید و همه‌ی ما را به همراهی با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، گرامی بدارد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢﴾ [فاطر: ۲].

«خداوند، (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری کند و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری نماید، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و حکیم است (و در هیچ کاری در نمی‌ماند و هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد)».

با تقدیم این کتاب به خوانندگان گرامی، مجموعه‌ی سیرت خلفای راشدین را پیش رویشان می‌نهم و ادعا هم ندارم که در این مجموعه، هیچ اشتباهی از من سر نزده است؛ لذا گفته‌ی شاعر را تکرار می‌کنم که چنین سروده است:

وما بها من خطإ ومن خلل ... أذنت في إصلاحه لمن فعل

لكن بشرط العلم والإنصاف ... فذا وذا من أجمل الأوصاف

والله يهدي سبل السلام ... سبحانه بحبله إعتصامي

یعنی: «از لحاظ من ایرادی ندارد که هر کس بخواهد، اشتباهات و نواقص آن را اصلاح کند؛ البته به شرطی که این کار را از روی علم و انصاف انجام دهد. زیرا علم و انصاف، از زیباترین ویژگی‌ها هستند. خدای پاک و منزه، به راه‌های درست، رهنمون می‌گردد؛ از این‌رو من، به ریسمان محکم الهی، چنگ زده‌ام».

خدا را سپاسگزارم که همواره و در تمام مراحل کارم، بر من منت نهاده و به من لطف شایانی نموده است. بنده، با توسل به اسما و صفات نیک و والای خداوند، از او می‌خواهم که انجام این پژوهش در موضوع سیرت خلفا را مخلصانه بگرداند و زمینه‌ی بهره‌بری بندگانش را از این اثر خجسته فراهم نماید و به اینجانب در قبال هر حرفی که در این موضوع نگاشته‌ام، اجر و پاداش عنایت کند و آن را در ترازوی نیکی‌هایم قرار دهد و تمام برادران گرامی‌ام را که در انجام این پژوهش ارزشمند، با تمام وجودشان مایه گذاشتند، از اجر و پاداش وافرش بهره‌مند نماید. همچنین انتظار دارم که خوانندگان گرامی، این بنده‌ی نیازمند و امیدوار به رحمت پروردگارش را در دعاهای خود از یاد نبرند.

﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [النمل: ۱۹].

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان».

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم، سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك

فصل اول

حسن بن علی رضي الله عنه از ولادت تا خلافت

این فصل دربرگیرنده چهار مبحث می‌باشد:

۱- اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن رضي الله عنه.

۲- فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی رضي الله عنه.

۳- جایگاه و منزلت حسنس نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

۴- حسن بن علی در دوران خلفای راشدین رضي الله عنهم.

مبحث اول

اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن ﷛

اسم، نسب و کنیه‌ی حسن ﷛

او، ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هاشمی قریشی مدنی شهید[1]. و نوه‌ی رسول‌الله ﷺ و گل خوشبوی او در دنیا، و سید و سرور جوانان بهشت است؛ مادرش، فاطمه بنت رسول‌الله ﷺ و پدرش، امیرالمؤمنین علی ﷛ بوده‌اند. حسن ﷛ نوه‌ی ام‌المؤمنین خدیجه ﵂ و پنجمین خلیفه‌ی راشد است.

میلاد حسن ﷛، نامگذاری وی و لقبش

بنا بر قول صحیح، حسن ﷛ در رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و به قولی در ماه شعبان به دنیا آمده است. برخی هم گفته‌اند که پس از آن زاده شده است. لیث بن سعد می‌گوید: فاطمه ﵂، حسن بن علی ﷛ را در رمضان سال سوم هجری و حسین بن علی ﷛ را در شعبان سال چهارم هجری به دنیا آورد[2]. احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم برقی می‌گوید: حسن ﷛ در نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد[3]. ابن سعد نیز در طبقاتش، ولادت حسن ﷛ را در همین تاریخ دانسته است[4]. علی بن ابی‌طالب ﷛ می‌گوید: زمانی که حسن ﷛ به دنیا آمد، نامش را حرب

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۴۶).

۲- نسب قریش (۱/۲۳)؛ الدوحة النبوية ص۷۱.

۳- الذرية الطاهرة از دولابی، ص۶۹.

۴- طبقات (۱/۲۲۶).

گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین ﷺ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسّن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارون ﷺ نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبّر بود»[۱].

رسول‌الله ﷺ به قدوم این مولود نورسیده خیلی شادمان گشت و مردم، برای عرض تبریک، نزد پدر و مادرش می‌رفتند. سلف صالح ﷺ عادت داشتند که با تولد هر کودکی برای عرض تبریک نزد خانواده‌اش می‌رفتند. حسن بصری ﷺ تولد نوزاد را بدین ترتیب تبریک می‌گفت: «بورك لك في الـموهوب و شكرت الواهب، ورزقت برّه وبلغ أشده». یعنی: «فرزندی که به تو داده شده، مبارک و خجسته باشد و شکر خدا را به‌جای آوری و فرزندت به رشد و کمال برسد».

احکام و آداب نامگذاری نوزاد

ملاحظه می‌کنیم که رسول اکرم ﷺ هنگام نامگذاری حسن و حسین ﷺ از نام‌های دوره‌ی جاهلیت و یا از نام‌هایی که معنا و مفهوم جنگ و خونریزی را در خود داشت، دوری فرمود و برای آنها نام‌های نیکی انتخاب کرد که معانی و مفاهیم خوب و ارزشمندی دارد[۲].

رسول اکرم ﷺ لقب سید را بر نوه‌اش حسن ﷺ نهاده و فرموده است: «إن ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من الـمسلمين»[۳]. یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». از رهنمود رسول‌الله ﷺ به یک نکته‌ی بسیار مهم پی می‌بریم و آن، اینکه باید نام‌های

۱- مسند احمد (۹۸،۱۱۸/۱)؛ صحیح ابن‌حبان (۴۱۰/۱۵)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الحسن بن علی و دوره السیاسی، فیتخان کردی، ص۱۶.

۳- بخاری (۳۰۶/۲).

خوب و زیبایی برای فرزندانمان انتخاب کنیم. این در واقع رهنمودی برای همه‌ی پدران و مادران است تا اسمی خوب از لحاظ تلفظ و معنا برای فرزندانشان در قالب شریعت و زبان عربی انتخاب نمایند؛ به گونه‌ای که تلفظ آن اسم، بر زبان آسان باشد و معنا و مفهوم خوبی در خود داشته و بدور از هر آن چیزی باشد که شریعت، حکم حرمت یا کراهت آن را داده است. برای این منظور باید از شخص آگاهی مشورت گرفت تا انتخاب اسم برای فرزند از هر لحاظ خوب و پسندیده صورت گیرد. زیرا یکی از حقوق فرزند، این است که پدرش، برای او مادر نیکی انتخاب نماید و برایش اسم خوبی برگزیند و ادب و تربیت نیکویی برای وی به ارث بگذارد.

علما، رعایت موارد زیر را در نامگذاری فرزندان مستحب و جایز دانسته‌اند:

۱- مستحب بودن نامگذاری فرزندان به نام‌های عبدالله و عبدالرحمن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «إن أحب أسمائكم إلى الله: عبدالله و عبدالرحمن»[1]. یعنی: «محبوب‌ترین نام‌های شما در نزد خدای متعال، عبدالله و عبدالرحمن است».

این دو اسم، مشتمل بر صفات عبودیت و بندگی است و خدای متعال در قرآن کریم به صورت ترکیب اضافی، این اسم‌ها را آورده است. به عبارتی در قرآن کریم لفظ عبد در کنار دو اسم نیکوی خداوند یعنی الله و الرحمن آمده است:

آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی جن:

﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ١٩﴾ [الجن: ۱۹].

و آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی فرقان:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الفرقان: ۶۳]

همچنین خدای متعال، دو نام نیکش یعنی الله و الرحمن را در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی اسراء با هم آورده و فرموده است:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الإسراء: ۱۱۰]

«بگو: (خدا را) با (ندای یا) الله و یا رحمان، به کمک بطلبید؛ خدا را به هر کدام (از اسمای حسنی که) بخوانید، (مانعی ندارد و خداوند،) دارای نام‌های نیکوست».

۱- مسلم، حدیث شماره‌ی ۲۱۳۲

رسول خدا ﷺ نام پسرعمویش را عبدالله نهاد. نام حدود سیصد نفر از صحابه نیز عبدالله بوده است و اولین فرزندی که از مهاجران بعد از هجرت به مدینه به دنیا آمد، فرزند زبیر بود که نامش را عبدالله گذاشتند[۱].

۲- گذاشتن نام‌های پیامبران بر فرزندان؛ چراکه پیامبران الهی، برترین انسان‌ها هستند و اخلاقشان، بهترین اخلاق‌ها و رفتارشان، پاکترین رفتارها بوده است و نهادن نام آنها بر فرزندان، باعث می‌شود که انسان به یاد آنها و ویژگی‌های نیکشان بیفتد. علما بر جواز نامگذاری فرزندان به نام پیامبران اجماع کرده‌اند. رسول اکرم ﷺ نام یکی از پسرانش را ابراهیم نهاد. بهترین اسم، از میان نام‌های پیامبران، نام پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی ﷺ است[۲].

۳- نامگذاری فرزندان به نام یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ و یا سایر صلحا. در این باره می‌توان زبیر بن عوام ﷺ را الگو قرار داد که نام نه تن از شهدای بدر را بر فرزندانش نهاد و آنها عبارتند از: عبدالله، منذر، عروه، حمزه، جعفر، مصعب، عبیده و خالد.

۴- نامگذاری فرزند بر اساس یکی از ویژگی‌های واقعی او؛ در این باره باید شرایط و آداب خاصی را رعایت کرد. لذا اگر صفتی شرعی در شخصی وجود داشته باشد، می‌توان وی را بر اساس آن صفت، نامگذاری کرد. البته چنین نامی باید هم از لحاظ ساختار و معنای زبانی و هم از لحاظ شرعی، خوب و پسندیده باشد. لذا در این چارچوب نمی‌توان اسمی انتخاب کرد که با شرط مذکور مطابقت ندارد؛ بلکه باید اسمی که بر این اساس انتخاب می‌شود، هم انگیزه‌ی واقعی و راستینی داشته باشد و هم درست و شرعی باشد. چنانچه این مسأله از عملکرد رسول‌خدا ﷺ ثابت شده است.

بر اساس دلایل شرعی، نامگذاری فرزند به هر یک از صورت‌های زیر حرام است:

۱ـ مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که هر اسمی که به صورت ترکیب اضافی عبد و نام یک مخلوق باشد، حرام است. به عبارت دیگر جایز نیست که نام کسی مرکب از واژه‌ی عبد و نام مخلوق باشد؛ همچون نام عبدالرسول، عبدالنبی، عبدالحسین و عبدالامیر و امثال آن[۳]. چراکه تمام آفریده‌ها و بندگان خدا، هرچند دارای مقام والایی

۱- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص۳۳.

۲- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص۳۵ و ۳۶.

۳- نام‌هایی از قبیل: پیرداد، محمدبخش و ... نیز جزو نام‌های ناروا است. (مترجم).

باشند، باز هم مخلوق و نیازمند خدایند و در برابر عظمت و جبروت الهی، هیچ و ناچیزند و تنها خدای متعال، سزاوار عبادت و بندگی می‌باشد؛ از این رو انتخاب نام‌هایی که بندگی را به مخلوق نسبت می‌دهد، جایز نیست.

۲- انتخاب نام‌های غیرعربی و بیگانه‌ای که مخصوص کافران است. مسلمانِ پایبند و مسلمانی که نسبت به دینش، اطمینان خاطر دارد، از انتخاب چنین اسم‌هایی دوری می‌کند و به هیچ عنوان سراغ چنین اسم‌هایی نمی‌رود. اما متأسفانه امروزه، این فتنه، آن‌چنان فراگیر شده که عموم مردم، بدون توجه به ارزش‌های اسلامی، نام‌های عجیب و غریبی بر فرزندانشان می‌گذارند که برگرفته از فرهنگ اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و سایر کفار می‌باشد. چنین عملی، نشانه‌ی ضعف ایمان و شکست و خفت کسانی است که در برابر فرهنگ کفار، سر تسلیم فرود آورده‌اند. گفتنی است: تقلید از کافران در نامگذاری اولاد، اگر صرفاً از روی هوا و هوس و یا کم‌عقلی باشد، باز هم گناه بزرگی است[۱].

اذان گفتن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گوش حسن رضی الله عنه

زمانی که حسن رضی الله عنه به دنیا آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در گوش وی، اذان گفت[۲]. به گفته‌ی دهلوی، حکمت این کار، به شرح زیر است:

۱- اذان، یکی از شعایر و نشانه‌های اسلام است.

۲- اذان، یک اعلام و بلکه رسانه‌ای مهم و رسا می‌باشد.

۳- از آن جهت در گوش نوزاد، اذان گفته می‌شود که این بانگ، همواره در گوشش طنین‌انداز باشد.

۴- اذان گفتن، باعث فرارکردن شیطان می‌شود و از آنجا که شیطان، تلاش می‌کند تا نوزاد را از همان آغاز تولدش، بیازارد، لذا در گوش نوزاد اذان می‌دهند تا شیطان، نتواند به وی نزدیک شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ما من مولود یولد إلا والشیطان یمسه فیستهل صارخاً من مس الشیطان إیاه إلا

۱- شیخ بکر بن عبدالله ابوزید در کتاب تسمیة المولود، به‌خوبی در این باره بحث کرده است؛ برای این منظور، ر.ک: تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر بن عبدالله ابوزید، ص۴۷.

۲- سنن ابی‌داود، شماره‌ی (۵۱۰۵)؛ سند این روایت، ضعیف است و درمیان راویانش، شخصی به نام عاصم بن عبیدالله وجود دارد که ابن‌معین، او را ضعیف دانسته و بخاری، درباره‌اش گفته: احادیث ناشایستی دارد.

مریم و ابنها»[۱]. یعنی: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید، شیطان، او را اذیت می‌کند و از این بابت، نوزاد، شروع به جیغ زدن می‌نماید جز مریم و پسرش». همچنین رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «إذا نودي للصلاة أدبر الشيطان وله ضراط حتى لايسمع التأذين»[۲]. یعنی: «هنگامی که برای نماز اذان داده می‌شود، شیطان فرار می‌کند تا صدای اذان را نشنود، در حالی که از عقب او، هوا بیرون می‌شود».

ابن‌قیم رحمه الله در بیان حکمت اذان دادن در گوش نوزاد، اضافه بر این گفته است:

۵- از آن جهت، در گوش نوزاد اذان می‌دهند که از همان ابتدا، کلمات و جملاتی در گوش انسان، طنین‌انداز شود که مشتمل بر بیان عظمت و کبریایی پروردگار و نیز حاوی جملاتی باشد که برای ورود به اسلام، باید آن‌ها را بر زبان آورد. بدین ترتیب اذان گفتن در گوش نوزاد، به معنای تلقین شعار اسلام به وی، از همان آغاز ورودش به دنیاست؛ همان‌طور که هنگام رحلتش از دنیا نیز به او کلمه‌ی توحید را تلقین می‌کنند.

۶- شکی نیست که اثر اذان گفتن، به قلب و دل نوزاد می‌رسد و بر او اثر می‌گذارد و اگر چنین نباشد، حداقل، فایده‌ی دیگری دارد و آن، اینکه:

۷- شیطان، با شنیدن اذان، فرار می‌کند و به نوزاد نزدیک نمی‌شود؛ هرچند که وی در کمین متولد شدن نوزاد است تا برای همیشه با انسان همراه شود و از همان آغاز تولدش، او را بیازارد. آری! با هر انسانی از همان آغاز ولادتش شیطانی همراه می‌شود؛ اما چنانچه در گوش نوزاد، اذان گفته شود، شیطانش ضعیف می‌گردد.

۸- حکمت دیگر اذان دادن در گوش نوزاد، این است که دعوت دادن و فراخواندن او به سوی خدا و عبادت الله و دین اسلام، بر فراخوان و وسوسه‌ی شیطان، مقدم گردد تا بدین ترتیب فطرت پاک الهی که بنده‌اش را بر اساس آن سرشته، بر وسوسه‌ی شیطان، همچنان مقدم بماند[۳]. بدین‌سان از سنت و

۱- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۴۵۴۸.

۲- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۰۸.

۳- منهج التربية النبوية للطفل، نوشته‌ی محمد سوید به نقل از تحفة المولود از ابن‌قیم، ص۵۴ به تحقیق: فواز احمد زمزلی.

رهنمود رسول اکرم ﷺ می‌آموزیم که اذان دادن در گوش راست نوزاد و اقامه گفتن در گوش چپش مستحب است تا نخستین چیزی که به گوش نوزاد می‌رسد، دعوت باشد که پس از توحید و اقرار به یگانگی الله، مهمترین رکن اسلام است.

مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد

عایشه ﷺ می‌گوید: «نوزادان را نزد رسول‌خدا ﷺ می‌آوردند و ایشان، برای آنها دعای خیر می‌کرد و به کامشان خرما می‌مالید»[1]. بدون تردید رسول‌خدا ﷺ برای حسن ﷺ دعای خیر کرده، او را نوازش نموده و به کامش خرما مالیده است. نوازش نوزاد و دعای خیر برای او و همچنین مالیدن خرما یا همانند آن، به کامش، پس از گفتن اذان در گوشش، صورت می‌گیرد و بهتر است که این کار را مسلمان صالح و شایسته‌ای انجام دهد تا با عملکرد صحابه ﷺ مشابهت و همانندی پیدا کند که نوزادانشان را نزد رسول‌خدا ﷺ می‌بردند تا برایشان دعای خیر کند و خرما به کامشان بمالد. البته در صورتی که خرما وجود نداشته باشد، می‌توان چیزی شیرین، به کام کودک مالید. این کار، حکمت‌های زیادی دارد؛ از جمله:

۱- خرما همانند شیر مادر، حاوی تمام ویتامین‌های مورد نیاز کودک است.

۲- حس چشایی کودک، ضعیف است و با مالیدن خرما به کامش تحریک و بلکه تقویت می‌شود و دهان و زبانش را تحریک می‌نماید و بدین‌سان نوزاد، بهتر می‌تواند پستان مادرش را برای مکیدن شیر بگیرد.

۳- معده، مواد قندی را خیلی زود جذب می‌کند؛ از این رو مالیدن خرما، هیچ‌گونه مشکل مِعدَوی برای نوزاد ایجاد نمی‌کند[2].

دکتر فاروق مساهل در مقاله‌ای تحت عنوان (توجه اسلام به تغذیه کودک) می‌نویسد: «مالیدن خرما یا هر چیز شیرین به کام نوزاد، یکی از معجزات پزشکی پیامبر اکرم ﷺ است که بشریت، چهارده قرن از آن زمان را در پی کشف راز این عمل سپری نموده و اینک برای پزشکان، مشخص شده است که مهمترین عامل مرگ و میر تمام کودکان و بویژه نوزادان و شیرخواران، دو مورد است:

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی ۲۸۶.

۲- موسوعة تربیة الأجیال المسلمة، ص۶۸.

کمبود یا فقر قند خون.
پایین آمدن درجه حرارت بدن هنگامی که در فضای سرد قرار می‌گیرند[۱].

تراشیدن موی سر حسن ﷺ و عقیقه کردن رسول خدا ﷺ برایش

جعفر بن محمد به نقل از پدرش می‌گوید: فاطمه ﷺ موی سر حسن و حسین را در هفتمین روز ولادتشان، تراشید و سپس موها را وزن کرد و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه داد[۲]. مجموعه‌ی طرق احادیثی که در این باب روایت شده، صحیح می‌باشد[۳].

دهلوی ﷺ در شرح این حدیث می‌گوید: «سبب صدقه دادن نقره، این است که کودک، دوران جنینی را پشت سر نهاده و وارد مرحله‌ی طفولیت شده و این، نعمتی است که باید شکرش را بجای آورد و بهترین شکرگزاری، همان است که احساس می‌شود عوض نعمت، ادا می‌گردد». اما چرا در این مورد، نقره برای انفاق مشخص شده است؟ در پاسخ باید گفت: زیرا اگر طلا، جایگزین نقره می‌شد، صدقه دادن طلا از هر کسی ساخته نبود و اگر چیزی غیر از نقره تعیین می‌شد، با توجه به وزن موی سر نوزاد، چندان ارزشی نداشت[۴].

ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: «رسول‌خدا ﷺ برای حسن ﷺ یک قوچ و برای حسین ﷺ نیز یک قوچ عقیقه کرد»[۵].

در روایت دیگری آمده است: «برای هر کدام دو قوچ عقیقه کرد»[۶]. ابورافع می‌گوید: «زمانی که حسن ﷺ به دنیا آمد، مادرش، می‌خواست برای او دو قوچ عقیقه کند، اما رسول‌خدا ﷺ فرمود: (لازم نیست برایش عقیقه کنی؛ بلکه موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). زمانی که حسین ﷺ نیز متولد شد، مادرش، همین کار را کرد»[۷]. رسول‌خدا ﷺ از آن جهت فاطمه را از عقیقه کردن

۱- منهج التربية النبوية، ص۶۴
۲- طبقات (۲۳۱/۱)؛ سند این روایت، مرسل است.
۳- موسوعة تربية الأجيال، ص۷۲.
۴- حجة الله البالغة (۳۸۵/۲).
۵- سنن ابی‌داود، حدیث شماره‌ی ۲۸۴۱ با سند ضعیف.
۶- سنن نسائی (۱۶۶/۷)، باب کم یعق عن الجارية، با سند صحیح.
۷- مسند احمد (۳۹۲/۶) با سند ضعیف.

برای حسن و حسین منصرف کرد که این کار، اسباب زحمت دخترش را ایجاد نکند. این، بدان معنا نیست که برای حسن و حسین، عقیقه نشده است. چنانچه روایتی که از علی رضی الله عنه نقل شده، این نکته را تأیید می‌کند؛ علی رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه یک گوسفند عقیقه کرد و فرمود: (ای فاطمه! موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). ما، موی سر حسن رضی الله عنه را وزن کردیم؛ وزنش، یک درهم یا کمتر از آن شد»[۱]. از فاطمه رضی الله عنها نیز روایت شده که وی، برای حسن و حسین عقیقه کرده و به مامای آنها، ران گوسفند و یک دینار داده است[۲]. شاید فاطمه رضی الله عنها این بذل و بخشش را بلافاصله پس از تولد فرزندانش کرده و عقیقه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه در هفتمین روز ولادتش بوده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قوچ سپید و سیاه برای حسن رضی الله عنه عقیقه کرد و به مامای وی، یک ران بخشید و موی سر حسن رضی الله عنه را تراشید و به اندازه‌ی وزن آن، صدقه داد و آنگاه به سرش نوعی ماده‌ی خوشبو مالید و فرمود: «ای اسماء! مالیدن خون، از رسوم دوره‌ی جاهلیت است»[۳]. یک سال پس از تولد حسن رضی الله عنه، حسین رضی الله عنه به دنیا آمد.

عقیقه، نوعی قربانی برای خدا به شکرانه‌ی تولد نوزاد است. دهلوی رحمه الله می‌گوید: «مستحب است کسی که استطاعت دارد، برای نوزاد پسر، دو گوسفند عقیقه نماید و دلیل اینکه برای پسربچه دو گوسفند و برای دختربچه، یکی عقیقه می‌کردند، این بود که پسر، بیشتر به‌کار پدر و مادرش می‌آمد و برای آنان مفیدتر بود و از این‌رو به شکرانه‌ی نعمت بیشتری که به آنان داده شده بود، دو گوسفند عقیقه می‌کردند. عقیقه، پیش از ظهور اسلام درمیان عرب‌ها مرسوم بود و رسمی جدی و جاافتاده، به‌شمار می‌رفت که مصالح دینی، شخصی و اجتماعی زیادی در خود داشت. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم این رسم را ماندگار کرد، بدان عمل نمود و مردم را نیز به انجام آن، تشویق و ترغیب داد؛ البته کیفیت آن را دگرگون ساخت. بریده رضی الله عنه می‌گوید: «ما، در زمان جاهلیت برای نوزادان خود یک گوسفند می‌کشتیم و از خون آن، بر سر نوزاد می‌مالیدیم و پس از آن

۱- سنن ترمذی، حدیث شماره‌ی ۱۵۱۹؛ این روایت، حسن غریب است و سند آن، متصل نیست.

۲- تحفة المولود، ص۵۵، نوشته‌ی ابن‌قیم.

۳- ذخائر العقبى في مناقب ذوی القربى، نوشته‌ی ابوالعباس طبری، ص۲۰۷.

سرش را آغشته به زعفران می‌کردیم»[۱]. بدین‌سان به علم و دانش رسول اکرم ﷺ پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هرگاه آن حضرت ﷺ رسم و عادتی مشاهده می‌کرد که در آن، منفعتی برای مردم وجود داشت و در عین حال بدور از انحراف و کج‌روی هم نبود، نه آن رسم را به‌طور مطلق مباح می‌شمرد و نه آن را اساساً منع می‌نمود؛ بلکه جنبه‌ی مفید آن را تأیید می‌کرد و از موارد نادرست آن باز می‌داشت. چنانچه در مورد عقیقه همین کار را کرد و ضمن تأیید آن، از مالیدن خون حیوان عقیقه به سر نوزاد منع کرد و این، حکمت و رهنمودی نبوی است که شایسته‌ی توجه و تأمل می‌باشد.

ختنه کردن حسن بن علی ﷺ

جابر ﷺ می‌گوید: «رسول‌خدا ﷺ برای حسن و حسین ﷺ عقیقه کرد و آنها را در هفتمین روز ولادتشان ختنه نمود»[۲]. محمد بن منکدر می‌گوید: «رسول‌خدا ﷺ حسین ﷺ را در هفتمین روز ولادتش ختنه نمود»[۳]. ختنه کردن، یکی از مسایل فطری و از سنت‌های انبیاء علیهم السلام است. ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «الفطرة خمس: الختان، والإستحداد و قص الشارب و تقليم الأظافر ونتف الأبط»[۴]. یعنی: «پنج عمل، از سنت انبیاست: ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف و کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن‌ها و کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل».

احکام ختنه و فواید و حکمت‌های آن

ختنه کردن، زینت و پیرایه‌ی دین حنیف است و برای موحدان، به‌منزله‌ی غسل تعمید مسیحیان می‌باشد که بر سر و روی کودکان خود آب می‌ریزند و به گمان خود، آنان را از آلودگی‌ها پاک می‌کنند و آنگاه می‌گویند: اینک نصرانی شد. خدای متعال، برای موحدان، پیرایه‌ی دین حنیف را به جای مراسم غسل تعمید در آیین مسیحیان، مشروعیت بخشید و علامتش را ختنه کردن، قرار داد. خدای متعال، می‌فرماید:

۱- مستدرک حاکم (۲۳۸/۴)؛ بنا بر شروط شیخین، صحیح است و ذهبی نیز، صحت آن را تأیید کرده است.

۲- سنن بیهقی (۳۲۴/۸)؛ سندش، ضعیف است.

۳- بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۲۹۷.

۴- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی۲۵۷.

﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةً﴾ [البقرة: ۱۳۸].

«(خداوند، ما را با آیین توحیدی و ایمان راستین، زینت داده و) این، رنگ و زینت خداست و چه کسی بهتر از خدا (می‌تواند) بیاراید و بپیراید؟».

آری! منظور از رنگ و زینت خدا، آیین توحیدی و ایمان راستین است که دل‌ها را با شناخت و معرفت خدا و محبت به او و نیز با اخلاص و بندگی، زینت می‌دهد و زینت و پیرایه‌ی جسم و بدن مسلمان، ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها، کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل، مسواک زدن، استنجاء و گردانیدن آب در دهان و بینی است[۱]. یکی از نکات ظریف در مورد ختنه، گفته‌ی خطابی است که: «ختنه کردن هرچند در شمار سنت‌های انبیاء ذکر شده، اما از دیدگاه بسیاری از علما واجب است. چرا که ختنه کردن، علامت و نشانه‌ی آیین حنیف است و بدین وسیله مسلمان و کافر، از هم تشخیص داده می‌شوند؛ از این رو اگر شخص ختنه‌شده‌ای درمیان تعدادی کشته وجود داشته باشد، بر او نماز جنازه می‌خوانند و او را در قبرستان مسلمانان دفن می‌کنند»[۲].

ام فضل، دایه‌ی حسن بن علی رضی‌الله‌عنهما

ام‌فضل رضی‌الله‌عنها می‌گوید: به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتم: ای رسول‌خدا! من، در خواب دیدم که یکی از اندام شما در خانه‌ی من است. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «فاطمه، بچه‌ای به دنیا می‌آورد که اگر خدا بخواهد تو نگهداری و شیر دادن او را بر عهده خواهی گرفت». ام‌فضل رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: روزی آن کودک را نزد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بردم و او، روی آن حضرت ادرار کرد؛ من با دستم به او زدم. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «خدا، بر تو رحم کند؛ آرامتر! فرزندم را آزردی». گفتم: لباست را به من بده تا آن را بشویم. فرمود: «نه، فقط بر آن آب بپاش؛ زیرا باید بر ادرار پسربچه آب پاشید و ادرار دختربچه را باید شست».

ام‌فضل، همان لبابه بنت حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب رضی‌الله‌عنه بود. وی، لبابه‌ی کبری است که پیش از هجرت مسلمان شد. ابن‌سعد می‌گوید: ام‌فضل، نخستین زنی است که پس از خدیجه رضی‌الله‌عنها ایمان آورد[۳].

۱- موسوعة تربية الأجيال، ص۷۵.

۲- منهج التربية النبوية للطفل، ص۶۹.

۳- طبقات ابن‌سعد (۲۷۷/۸)

ام‌فضل، از رسول‌خدا ﷺ حدیث روایت کرده و پسرانش عبدالله و تمّام و همچنین غلام آزادشده‌اش عمیر بن حارث و نیز کریب آزادشده‌ی عبدالله بن عباس و عبدالله بن حارث بن نوفل و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ درباره‌ی مؤمن بودن چهار خواهر گواهی داد و فرمود: چهار خواهر، باایمان هستند: ام‌فضل و میمونه -خواهر پدری و مادری ام‌فضل- و اسماء و سلمی خواهران پدری ام‌فضل که این دو از زنی خثعمی به نام عمیس بودند[1]. ام‌فضل خاله‌ی خالد بن ولید رضی الله عنه بود[2]. مادر خالد لبابه صغری دختر حارث هلالی بود[3].

درباره‌ی مادر ام‌فضل، گفته‌اند که وی، از گرامی‌ترین خویشاوندان ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها بوده است. عباس رضی الله عنه با ام‌فضل ازدواج نمود و حمزه رضی الله عنه، سلمی خواهر ام‌فضل را به ازدواج خویش در آورد. جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه نیز با خواهر پدری و مادری سلمی یعنی اسماء ازدواج نمود. اسماء رضی الله عنها پس از جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه به ازدواج ابوبکر صدیق رضی الله عنه درآمد و پس از ابوبکر رضی الله عنه، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با اسماء ازدواج کرد[4]. ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: ام‌فضل، از زنان گرامی و برجسته‌ای بود که رسول‌خدا ﷺ به دیدنش می‌رفت[5]. در صحیح بخاری آمده است که مردم درباره‌ی روزه داشتن رسول‌الله ﷺ در روز عرفه شک داشتند. ام‌فضل، یک لیوان شیر برای رسول‌خدا ﷺ فرستاد و آن حضرت ﷺ آن را نوشید و بدین سان مردم فهمیدند که پیامبر اکرم ﷺ روزه نیست[6]. ام‌فضل رضی الله عنها به پسرش که سوره‌ی مرسلات را تلاوت می‌کرد، گفت: «پسرم! تو با تلاوت این سوره مرا به یاد این انداختی که رسول‌خدا ﷺ در نماز مغرب برای آخرین بار این سوره را تلاوت نمود»[7]. ام‌فضل، در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه و پس از آن در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه تا پایان خلافت عثمان رضی الله عنه زنده

۱- موسوعة عظماء حول الرسول، خالد العک (۲۱۶۲/۳).

۲- سیرة آل بیت النبی الأطهار، مجدی فتحی، ص۳۱.

۳- الاستیعاب، ذیل شرح حال شماره‌ی ۶۱۰.

۴- الإصابة في تمییز الصحابة (۴۵۰/۸).

۵- الاستیعاب في معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۶- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۱۶۶۱.

۷- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۷۶۷.

بود و شوهرش عباس رضي الله عنه پیش از او وفات یافت[۱]. لبابه (ام‌فضل) شش پسر و یک دختر برای عباس رضي الله عنه به دنیا آورد: *فضل که کنیه‌ی این زن و مرد بر اساس نام همین فرزندشان، ام‌فضل و ابوالفضل است. *عبدالله که فقیه این امت می‌باشد. *و عبیدالله که او نیز فقیه بود. *معبد. *قثم. * عبدالرحمن *و ام‌حبیبه.

عبدالله بن یزید هلالی درباره‌ی ام‌فضل رضي الله عنها چنین سروده است:

ما ولدت نجيبة من فحل بجبل نعلمه وسهل

كستة من بطن ام الفضل أكرم بها من كهلة وكهل

عم النبي المصطفي ذيالفضل وخاتم الرسل وخير الرسل[۲].

یعنی: «ما در هیچ کوهسار و بیابانی سراغ نداریم که هیچ زن نیک‌نژادی از شوهرش همچون ام‌فضل شش شکم زاییده باشد. ام‌فضل، چه زن خوبی است و همچنین شوهرش ابوالفضل، واقعاً مردی گرامی است؛ هم او عموی آخرین و بهترین و برگزیده‌ترین پیامبر خداست».

تحلیلی پیرامون ازدواج حسن رضي الله عنه و روایات وارد شده در این زمینه

مورخان، تعدادی از همسران حسن رضي الله عنه را نام برده‌اند؛ از جمله: خوله‌ی فزازی، جعده بنت اشعث، عائشه‌ی خثعمی، ام‌اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله تمیمی، ام‌بشیر بنت ابی‌مسعود انصاری، هند بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ام‌عبدالله بنت شلیل بن عبدالله برادر جریر بجلی، زنی از بنی‌ثقیف، زنی از بنی‌عمرو بن اهیم منقری و زنی از بنی‌شیبان از خاندان همام بن مره. برخی از روایات، شمار همسران حسن رضي الله عنه را کمی بیش از این تعداد، نام برده‌اند و همان‌طور که روشن است تعداد زنان حسن رضي الله عنه بر خلاف برخی از روایات بی‌اساس، چندان زیاد نبوده و بلکه با عرف آن زمان تناسب دارد. در این میان برخی، تعداد زنان حسن رضي الله عنه را هفت نفر، برخی، شمار آنها را نود زن! و بعضی، تعدادشان را دویست و پنجاه زن و حتی برخی سیصد زن، گفته‌اند! البته روایات دیگری نیز در این زمینه آمده است. ناگفته پیداست که این روایات، بی‌اساس و دروغ می‌باشد. اینک به بررسی برخی از این روایات می‌پردازیم:

۱- الإصابة في تمييز الصحابة (۴۵۱/۸).

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۱- روایت نخست، روایتی است که ابن ابی‌الحدید و دیگران، آن را از علی بن عبدالله بصری مشهور به مدائنی، متوفای سال ۲۲۵هـ.ق گرفته‌اند. وی، از آن دست راویان ضعیفی است که اساساً محدثان و حدیث‌شناسان، روایات آنان را بی‌پایه و غیرقابل قبول می‌دانند. چنانچه امام مسلم ﷺ از روایت حدیث از مدائنی، خودداری کرده[1]. و ابن‌عدی، او را در الکامل، ضعیف قرار داده و درباره‌اش گفته است: وی، در حدیث قوی نیست و روایت‌هایی دارد که شمار کمی از آنها، مسند و دارای سند معتبر است[2].

۲- دومین روایت در این زمینه، روایتی است مرسل و می‌دانیم که مرسل،[3]. از نوع روایات ضعیف می‌باشد.

۳- اما روایت سوم و چهارم، در کتاب قوت القلوب نوشته‌ی ابوطالب مکی آمده است؛ گفتنی است: این امر، سبب ناراستی نگارنده‌ی این کتاب نیست و نمی‌توان بدین‌خاطر ابوطالب مکی را اساساً رد کرد، اما در هر حال روایات بی اساسی که اینجا در زمینه‌ی کثرت ازدواج‌های حسن ﷺ آمده، برگرفته از این کتاب است. با آنکه ابوطالب مکی، به عنوان زاهد و واعظی سرآمد و مشهور، شناخته شده می‌باشد، اما در کتاب قوت القلوب، مسایل ناشایستی آورده[4]. و احایثی نقل کرده است که هیچ اصل و اساسی ندارند[5]. وی، در این کتاب، نوشته است که حسن بن علی ﷺ، دویست و پنجاه زن یا سیصد را در ازدواج خود درآورده است. او، علاوه بر این می‌نویسد: علی ﷺ از این بابت رنج می‌برد و زمانی که حسن ﷺ زنانش را طلاق می‌داد، علی ﷺ از خانواده‌ی آنان خیلی شرمنده می‌شد و همواره می‌گفت: حسن ﷺ مردی است که زنان را طلاق می‌دهد؛ لذا به او زن ندهید. یک بار مردی از طایفه‌ی همدان به امیرالمؤمنین

۱- میزان الإعتدال (۱۳۸/۳).

۲- لسان المیزان (۲۵۲/۴).

۳- حدیث مرسل به روایتی گفته می‌شود که آخر سندش بعد از تابعی ذکر نشده باشد و از دیدگاه جمهور محدثان و بسیاری از علمای اصول فقه، ضعیف و غیر قابل استناد می‌باشد. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: نزهة النظر، ص۴۳؛ الباعث الحثیث، ۳۹.

۴- لسان المیزان (۳۳۹/۵).

۵- البدایة والنهایة (۳۴۱/۱۱).

علی ﷺ گفت: ای امیرالمؤمنین! بخدا قسم که حسن ﷺ هر چه زن خواسته باشد، به او می‌دهیم تا هر کدامشان را که بپسندد، نگه دارد و از هر کدامشان که خوشش نیامد، جدا شود. علی ﷺ از این گفته‌ی آن مرد همدانی شادمان گشت و چنین سرود:

لو كنت بواباً على باب جنة لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

یعنی: «اگر من، دربان بهشت باشم، به طایفه‌ی همدان می‌گویم: وارد بهشت شوید».

چه بسا حسن ﷺ به یکباره چهار زن را در نکاح خود درمی‌آورد و چهار زن را هم به یکباره طلاق می‌داد[1].

خلاصه اینکه این‌ها، روایات نادرست و بی‌اساسی است که به کلی قابل استناد و درخور ملاحظه نیست. همچنین در مورد ازدواج حسن ﷺ داستان‌هایی نقل شده که سند آنها به شدت ضعیف است. از جمله:

۱- روایت هذلی از ابن‌سیرین

هند بنت سهیل بن عمرو[2]. همسر عبدالرحمن بن عتاب بن أسید[3]. بود. وی زمانی که به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب درآمد، دوشیزه بود. اما عبدالرحمن، پس از مدتی هند بنت سهیل را طلاق داد و سپس عبدالله بن عامر کریز[4]. با او ازدواج نمود و عبدالله بن عامر نیز پس از مدتی هند را طلاق داد. معاویه ﷺ نامه‌ای به ابوهریره ﷺ

۱- قوت القلوب (۲۴۶/۱).

۲- هند بنت سهیل بی عمرو بن عبدش: پدرش در سال فتح مکه مسلمان شد و بنا بر آنچه که در کتاب نسب قریش، ص۴۲۰ آمده، هند ابتدا همسر حفص بن عبدزمعه بود که برایش فرزندی به دنیا آورد؛ آنگاه به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب در آمد و سپس عبدالله بن عامر با او ازدواج نمود و پس از عبدالله بن عامر، حسن بن علی ﷺ با وی، ازدواج کرد.(بنابراین آنچه که مؤلف در متن مبنی بر دوشیزه بودن هند در زمان ازدواج با عبدالرحمن بن عتاب آورده، جای بحث دارد. مترجم).

۳- عبدالرحمن بن عتاب بن اسید: پدرش از طرف رسول خدا ﷺ والی مکه بود. عبدالرحمن در جنگ جمل در سپاه علی ﷺ بود و در این جنگ کشته شد. نگا:انساب قریش، ص۱۹۳.

۴- عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعه از بنی عبدش: وی، پسر دایی عثمان بن عفان ﷺ بود و در زمان رسول خدا ﷺ به دنیا آمد. ابن حبان، قاطعانه گفته است که وی، رسول اکرم ﷺ را دیده است.

نوشت و از او خواست تا از هند، برای یزید خواستگاری کند. حسن بن علی ﷺ ابوهریره ﷺ را دید و از او پرسید: کجا می‌روی؟ ابوهریره ﷺ گفت: می‌روم تا هند بنت سهیل بن عمرو را برای یزید بن معاویه خواستگاری کنم. حسن ﷺ گفت: نزد هند بنت سهیل، یادی هم از من بکن. ابوهریره ﷺ نزد هند رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. هند گفت: به نظر تو کدام یک را انتخاب کنم؟ ابوهریره ﷺ گفت: حسن را. و بدین ترتیب حسن ﷺ با هند ازدواج کرد. عبدالله بن عامر شوهر سابق هند به مدینه آمد و به حسن ﷺ گفت: من، امانتی نزد هند دارم و سپس نزد هند رفت و در حالی که حسن ﷺ به همراهش بود، مقابل هند نشست. همانجا بود که حال ابن عامر بد شد. حسن ﷺ به ابن عامر گفت: اگر می‌خواهی، به خاطر تو از او بگذرم، اما شما دو نفر،محللی[1]. بهتر از من نمی‌یابید که شما را برای همدیگر حلال کند! عبدالله بن عامر گفت: امانت مرا بده؛ آنگاه هند بنت سهیل، دو جعبه جواهر را آورد و آنها را گشود و از یکی از آنها، مشتی جواهر برداشت. هند بنت سهیل همواره می‌گفت: آقاترین این سه نفر، حسن ﷺ است و سخاوتمندترینشان، ابن عامر و عبدالرحمن بن عتاب نیز از همه‌ی آنها برای من دوست داشتنی‌تر می‌باشد[2]. درمیان راویان این روایت، شخصی به نام هذلی وجود دارد که از او روایت‌های بی اساسی نقل شده و روایاتش، متروک است. ذهبی ﷺ می‌گوید: درباره‌ی ضعیف بودن وی، اجماع شده است[3].

۲- روایت سحیم بن حفص انصاری از عیسی بن ابی‌هارون مزنی

حسن بن علی ﷺ با حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر[4]. ازدواج کرد؛ منذر بن زبیر نیز دلباخته‌ی حفصه بود، این موضوع به اطلاع حسن ﷺ رسید؛ از این رو حسن ﷺ حفصه را طلاق داد. منذر بن زبیر از حفصه خواستگاری کرد، اما حفصه جواب رد

۱- محلل، کسی است که با زنی که با سه طلاق از شوهرش جدا شده، ازدواج می‌کند تا او را برای شوهر اول، حلاله کند در حدیث صحیح آمده است: (لعن الله الـمحلّل والـمحلّل له)؛یعنی: «خداوند، لعنت کند کسی را که حلاله می‌کند و کسی را که به خاطرش حلاله می‌شود». الإرواء، شماره‌ی ۱۸۹۷.

۲- طبقات کبری (۳۰۳/۱).

۳- دیوان المتروکین و الضعفاء، ص۳۵۲.

۴- حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر از عمه‌اش عایشه و از خاله‌اش ام‌سلمه، حدیث، روایت کرده است.

داد و گفت: منذر مرا بدنام کرده است. پس از آن، عاصم بن عمر بن خطاب[۱]. از حفصه خواستگاری نمود و با وی ازدواج کرد. منذر باز هم به خاطر دلباختگی به حفصه کاری کرد که باعث شد عاصم بن عمر، حفصه را طلاق دهد. منذر بار دیگر از حفصه خواستگاری نمود. به حفصه گفتند: با او ازدواج کن تا بدین‌سان مردم دریابند که او به تو تهمت می‌زده است. لذا حفصه با منذر ازدواج کرد و بدین ترتیب مردم دریافتند که منذر، به خاطر دلبستگی به حفصه، به او تهمت می‌زده است. پس از آنکه منذر با حفصه ازدواج کرد، حسن رضی الله عنه به عاصم بن عمر گفت: بیا تا به اتفاق هم نزد منذر برویم و از او برای ملاقات حفصه اجازه بگیریم. حسن و عاصم نزد حفصه رفتند؛ حفصه بیشتر به عاصم می‌نگریست و بیش از آنچه که با حسن رضی الله عنه سخن می‌گفت، با عاصم صحبت می‌کرد. حسن رضی الله عنه به منذر گفت: دست حفصه را بگیر و او نیز چنین کرد. روزی حسن رضی الله عنه به برادرزاده حفصه یعنی ابن ابی عتیق- عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن- گفت: آیا می‌آیی تا به اتفاق هم به عقیق[۲]. برویم؟ ابن ابی عتیق گفت: آری. آن دو با هم به عقیق رفتند و گذرشان به خانه‌ی حفصه افتاد. حسن رضی الله عنه نزد حفصه رفت و تا مدتی با هم صحبت کردند و آنگاه بیرون آمد. حسن رضی الله عنه پس از مدتی، دوباره به ابن ابی عتیق گفت: آیا به عقیق می‌آیی؟ ابن ابی عتیق گفت: چرا نمی‌گویی: آیا نمی‌آیی تا به نزد حفصه برویم؟

در سند این روایت، راویانی وجود دارند که من در کتاب‌های جرح و تعدیل، شرح حالشان را نیافتم. البته متن ناشایست این روایت، بیانگر ضعف آن است[۳].

۳- روایت حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد از پدرش که علی رضی الله عنه فرموده است: حسن رضی الله عنه آنقدر ازدواج می‌کند و طلاق می‌دهد که می‌ترسم عداوت و دشمنی قبایل را برای ما به جا نهد[۴]. این روایت، مرسل ضعیف است[۵].

۱- عاصم بن عمربن خطاب رضی الله عنه از تابعین مدینه است که در سال ۷۰ هـ درگذشت. تقریب التهذیب (۳۸۵/۱).

۲- نام یک وادی در حومه‌ی مدینه است که مزارع و باغهای زیادی دارد.

۳- مرجع سابق (۳۰۵/۱).

۴- مرجع سابق (۳۰۱/۱).

۵- همان.

آن دسته از روایات تاریخی که درباره‌ی تعداد زنان حسن ﷺ آماری موهوم ارائه داده‌اند، از لحاظ سند، به ثبوت نرسیده و از این‌رو قابل اعتماد نیستند. بویژه که این روایات، از چند لحاظ قابل رد هستند؛ از جمله:

۱- اگر این روایات صحیح باشد، باید حسن بن علی ﷺ تعداد زیادی فرزند داشته باشد؛ آن هم تعدادی که با شمار این همه زن، در تناسب باشد. حال آنکه تعداد فرزندان حسن ﷺ اعم از دختر و پسر را بیست و دو تن گفته‌اند و این تعداد با توجه به شرایط آن زمان کاملاً منطقی و مناسب است؛ هر چند بکلی با تعداد زنان وی که در روایات بی‌اساس آمده، هیچ تناسبی ندارد.

۲- آنچه که از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت شده، بی‌اساس بودن روایات تاریخی را در زمینه کثرت زنان حسن ﷺ نمایان‌تر می‌کند. روایت شده که امیرالمؤمنین علی ﷺ همواره بر منبر بالا می‌رفت و می‌گفت: به حسن ﷺ زن ندهید که او آدمی است که بسیار طلاق می‌دهد[1]. این گفته‌ی امیرالمؤمنین علی ﷺ دو مطلب را می‌رساند: *یا علی ﷺ، از آن جهت بر روی منبر به دیگران توصیه نمود تا به حسن ﷺ زن ندهند که پیشتر شخص حسن ﷺ را از زن گرفتن باز داشته، اما گویا حسن ﷺ به حرفش گوش نسپرده و این امر، علی ﷺ را بر آن داشته که بر فراز منبر از مردم بخواهد تا به حسن ﷺ زن ندهند و *یا اساساً علی ﷺ از همان ابتدا این مطلب را روی منبر مطرح کرده و پیش از آن، در این زمینه به حسن ﷺ چیزی نگفته است. هر دو حالت، بعید و غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا:

۱- حالت اول از آن جهت غیر ممکن به نظر می‌رسد که حسن ﷺ از پدرش حرف‌شنوی داشت و اهمیت نیکی و احترام به پدر و مادر را درک می‌کرد. لذا امکان نداشت که نسبت به حرف پدرش بی‌خیال و بی‌پروا باشد.

۲- حالت دوم نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا از شخصیتی همچون علی بن ابی‌طالب ﷺ نمی‌توان انتظار داشت که بر فراز منبر از عملکرد فرزندش اعلان نارضایتی نماید و به او در حضور دیگران سرکوفت بزند؛ قطعاً چنین کاری، روابط خانوادگی و روابط پدر و فرزند را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. علاوه بر این اگر کار

۱- قوت القلوب (۲۴۶/۲).

حسن رضی الله عنه درست بوده، پس چه دلیلی وجود دارد که علی رضی الله عنه بر فراز منبر، به نکوهش حسن رضی الله عنه بپردازد و اگر این کار درست نبوده، پس چطور امکان داشته که شخصیتی همچون حسن رضی الله عنه چنین کار ناشایستی را مرتکب شود؟! بنابراین شکی نیست که چنین روایاتی ساخته و پرداخته‌ی دشمنان حسن بن علی رضی الله عنه است تا سیمایی زشت از او به تصویر بکشند[1]. و کارنامه‌ی درخشانش در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی درمیان امت را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. آری! این، عادت و رویه‌ی راویان دروغگو برای زشت نشان دادن سیمای مصلحان و تاریخ درخشان امت اسلامی است. بدین‌سان اهمیت علم جرح و تعدیل و بیان میزان صحت و سقم روایات نمایان می‌گردد و نقش ارزنده‌ی محدثان و حدیث‌شناسان در این زمینه، هویدا می‌شود. بنابراین پیشنهاد ما به تمام تاریخ‌پژوهان این است که در نقد و بررسی تاریخ صدر اسلام، توجه و دقت زیادی داشته باشند تا بتوانند روایات صحیح و نادرست را از یکدیگر بازشناسند و خدمت ارزشمندی به امت اسلامی ارائه دهند و به اشتباه آن دسته از آقایانی که در تحقیقاتشان، به روایات ضعیف و موضوع اعتماد نموده‌اند، دچار نشوند.

۳- دروغ بودن موضوع کثرت زنان حسن رضی الله عنه از این روایت بیشتر هویدا می‌شود که: پس از وفات حسن بن علی رضی الله عنه تعدادی زیادی زن پابرهنه و سرلخت به دنبال جنازه‌اش به راه افتادند و فریاد و فغان می‌کردند که: ما همسران امام حسن رضی الله عنه هستیم!.

ناگفته پیداست که این روایت، دروغ و بی‌اساس می‌باشد. اصلاً قابل تصور نیست که تعداد زیادی زن پابرهنه و سرلخت، در برابر دیدگان مردم فریاد بزنند و بگویند که ما، همسران حسن رضی الله عنه هستیم! اگر آنان برای اظهار تأسف و اندوه خود از وفات امام حسن رضی الله عنه چنین کرده‌اند باز هم کار بی‌مورد و نابجایی نموده‌اند و البته چنین چیزی محال است؛ زیرا زنان دستور یافته‌اند که حجاب خود را حفظ نمایند و از خانه‌هایشان بیرون نشوند تا چه رسد به اینکه با جمعیتی شلوغ و انبوه همراه شوند و با سرلخت و پای برهنه، شیون و فغان سر دهند. از این رو روایت یاد شده و امثال آن، از لحاظ سند، به ثبوت نمی‌رسد.

از دیگر روایات دروغینی که جعلی بودن این گزارش‌های بی اساس را آشکارتر می‌سازد، این روایت است که:

۱- حیاة الإمام الحسن (۴۵۱/۲).

حسن ﷺ زنی را به نکاح خود درآورد و یکصد کنیز به عنوان مهریه‌اش تعیین نمود و همراه هر کنیز یکهزار درهم بود![۱]. خیلی بعید به نظر می‌رسد که حسن ﷺ فقط به یکی از زنانش این همه مال و ثروت به عنوان مهریه داده باشد. زیرا چنین کاری، نوعی اسراف و زیاده‌روی است که در اسلام از آن نهی شده است. در صورتی که اسلام، مهریه‌ی سبک را سنت و مشروع قرار داده تا شرایط ازدواج را آسان‌تر بگرداند و مشکلات فراروی جوانان در زمینه‌ی ازدواج را کاهش دهد. علاوه بر این محال است که شخصیتی همچون حسن بن علی ﷺ بر خلاف سنت جد بزرگوارش رسول‌خدا ﷺ عمل نماید و یا راهی را در پیش بگیرد که با شریعت و آیین اسلام، در تعارض باشد. این روایت و امثال آن، از جمله روایات موضوعی است که جعلی بودن روایات واردشده در زمینه‌ی کثرت همسران حسن ﷺ را برملا می‌سازد. باید دانست که جز این روایات بی‌اساس، نمی‌توان دلیلی یافت که بر کثرت ازدواج حسن ﷺ دلالت نماید؛ بویژه که بر همه‌ی این روایات از لحاظ سند و متن خرده گرفته شده و اساساً قابل استناد نیستند[۲].

برای اینکه به میزان سوءاستفاده‌ی دشمنان از این روایات ضعیف و موضوع، پی ببریم، به نقل مطالبی می‌پردازیم که لامنس ـ یکی از خاورشناسان ـ درباره‌ی ازدواج حسن بن علی ﷺ گفته و اتهاماتی نیز به حسن ﷺ و یارانش وارد کرده است. وی، می‌گوید: «حسن ﷺ جوانی‌اش را در حالی پشت سر گذاشت که آن را در ازدواج و طلاق سپری نمود و در این دوران با حدود یکصد زن ازدواج کرد. این اخلاق و رویه‌ی بی‌قید و بند حسن ﷺ باعث شد تا به او برچسب مطلاق (بسیار طلاق دهنده) بزنند و این لقب را بر او نهند. همچنین این رفتارش علی را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی نمود و ثابت کرد که حسن ﷺ، انسانی اسراف‌کار است. زیرا او برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم، تدارک می‌دید. بدین‌سان مشاهده می‌کنیم که حسن ﷺ در دوران خلافت علی ﷺ که فقر و فاقه زیاد شده بود، به حیف و میل اموال می‌پرداخت»[۳].

۱- البداية والنهاية (۱۹۷/۱۱).

۲- حياة الإمام الحسن (۴۵۲/۲).

۳- حياة الإمام الحسن بن علی (۴۵۵/۲).

کاملاً روشن است که لامنس، برای آنکه دروغ‌هایش را درست جلوه دهد، به روایاتی استناد کرده که همگی موضوع و بی‌اساس‌اند و در مورد کثرت ازدواج‌ها و طلاق‌های حسن ﵁ نقل شده‌اند. لامنس گذشته از استناد به چنین روایاتی، خودش نیز شیطنت کرده و چیزهایی بر این روایات افزوده و دروغ‌هایی نیز سر هم کرده که کسی جز او، چنین دروغ‌ها و اتهاماتی را متوجه حسن ﵁ ننموده است؛ از جمله:

۱- حسن ﵁، پدرش علی ﵁ را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی کرد!.

جالب است که هیچ یک از تاریخ‌نگاران و کسانی که به شرح حال علی ﵁ و حسن ﵁ پرداخته‌اند، به هیچ یک از این مشکلات و درگیری‌ها اشاره نکرده است.

۲- لامنس، ادعا کرده که حسن بن علی ﵁ برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم وحشم تدارک می‌دید. لامنس، در حالی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ یک از تاریخ‌نگاران، چنین چیزی را گزارش نکرده‌اند و همین، بیانگر دروغ و بهتان این خاورشناس می‌باشد.

انجمن‌ها و کمیته‌های تبلیغی نصاری که به جنگ و مبارزه‌ی اسلام برخاسته‌اند، دست‌اندرکاران و دروغ‌پردازان اصلی این بهتان‌های بی‌اساس هستند تا از این طریق به اهداف شوم خود درباره‌ی اسلام دست یابند و سیمای راستین این آیین حنیف را زشت نشان دهند و ارزش‌های ماندگار شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی را در خطر نابودی قرار دهند؛ همان مردان و شخصیت‌های برجسته‌ای که چراغ هدایت و به سوی کمال را بر فراز کاروان بشریت، برافروختند و گلدسته‌ی تمدن را در جهان هستی، برافراشتند[۱].

فرزندان امام حسن

فرزندان امام حسن ﵁ عبارتند از: حسن، زید، طلحه، قاسم، ابوبکر و عبدالله ﵃. همه‌ی این‌ها به همراه عموی بزرگوارشان حسین ﵁ در کربلا شهید شدند. سایر فرزندان حسن ﵁ عبارتند از: عمرو، عبدالرحمن، حسین، محمد، یعقوب، اسماعیل، حمزه، جعفر، عقیل، و ام‌حسین. تنها حسن و زید فرزندان امام حسن ﵁ دارای فرزند شدند و نسل آنان ادامه یافت؛ حسن دوم فرزند امام حسن ﵁ صاحب پنج فرزند شد. حسن دوم فرزند حسن بن علی ﵁ از خوله بنت منظور فزازی زاده شد. زید بن حسن

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (۴۵۵/۲).

نیز فرزندی به نام حسن داشت که نسلش تنها از ناحیه‌ی او ادامه یافت. زید بن حسن ﷺ از ام‌بشر بنت ابی مسعود انصاری بدری، به دنیا آمد. وی، از سوی ابوجعفر منصور به امارت مدینه گماشته شد و او، پدر بانو نفیسه بود و فرزندانش، عبارت بودند از: قاسم، اسماعیل، عبدالله، ابراهیم، زید، اسحاق و علی ﷺ.

شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسن ﷺ

۱- زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ

مادرش، ام‌بشیر بنت ابی مسعود است و او، همان عقبة بن عمرو بن ثعلبه‌ی خزرجی است. زید، فرزندی به نام محمد داشت که مادرش، کنیز بود و البته نسلی از او نماند. زید، فرزندی به نام حسن نیز داشت که در زمان ابوجعفر منصور به عنوان امیر مدینه تعیین شد و مادرش، کنیز بود. زید، دختری به نام نفیسه داشت که ولید بن عبدالملک بن مروان با وی ازدواج نمود. نفیسه، در همان زمان که همسر ولید بود، درگذشت. مادر نفیسه، لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بود.

عبدالرحمن بن ابی الموال می‌گوید: مردم را دیدم که به زید نگاه می‌کردند و از بزرگ‌منشی او شگفت‌زده شده بودند و می‌گفتند: پدربزرگش، رسول‌خدا ﷺ است.

۲- حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ

مادرش، خوله بنت منظور فزازی بود. حسن بن حسن، صاحب فرزندی به نام محمد شد که مادرش رمله بنت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بود؛ عبدالله بن حسن در زندان ابوجعفر وفات نمود؛ ابراهیم بن حسن نیز همچون برادرش در زندان جان باخت؛ زینب بنت حسن که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرد و سپس از او جدا شد؛ و ام‌کلثوم بنت حسن که مادرشان فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی‌طالب بود و مادر او، ام‌اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله بن تیم بود. از دیگر فرزندان وی، جعفر بن حسن، داوود، فاطمه و ام‌قاسم- قسیمه- و ملیکه را می‌توان نام بردکه مادرشان حبیبه از خاندان ابی ابس از جدیله بود. حسن بن حسن، دختری به نام ام‌کلثوم نیز داشت که مادرش، کنیز بود.

شخصی در مورد اهل بیت، غلو کرد. حسن بن حسن به وی گفت: «وای بر شما! ما را به خاطر خدا دوست بدارید؛ لذا اگر از خداوند اطاعت کردیم، ما را دوست بدارید و

اگر از خداوند نافرمانی نمودیم، با ما دشمنی نمایید».

فرد دیگری به حسن بن حسن گفت: شما، نزدیکان و خانواده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید. حسن گفت: «وای بر تو؛ اگر خداوند، نزدیکی و قرابت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدون اطاعت و بندگی، دلیل رهایی از عذاب الهی قرار می‌داد، این امر، برای پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفید و کارساز واقع می‌شد که نسبت به ما، به ایشان خیلی نزدیک‌تر بودند. به خدا سوگند من از این می‌ترسم که عذاب ما نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در صورتی که عصیان و نافرمانی کنیم، دوچندان گردد؛ البته امیدوارم که افراد نیکوکار ما، دو پاداش بیابند. لذا از خدا بترسید و در مورد ما جز حق و حقیقت نگویید؛ چرا که این امر، بهترین روشی است که هم شما را به منظورتان می‌رساند و هم برای ما خوشایندتر می‌باشد». و سپس افزود: «اگر آنچه که شما می‌گویید، جزو دین خدا باشد، در این صورت پدرانمان، در حق ما بد روا داشته‌اند؛ چرا که ما را از آن مطلع نکرده و در این مورد، در ما میل و رغبتی ایجاد ننموده‌اند».

شخصی به حسن بن حسن گفت: آیا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی رضي الله عنه نفرمود که هر کس، من مولای اویم، پس علی، مولای اوست؟ حسن رضي الله عنه گفت: به خدا سوگند اگر منظورش، امارت و فرماندهی بود، حتماً همانند نماز، زکات، روزه‌ی رمضان و حج خانه‌ی خدا، به امارتش تصریح می‌کرد و آشکارا می‌گفت که علی، پس از من کاردار و امیر شماست. چراکه خیرخواه‌ترین مردم برای مردم، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. اگر بنا به گفته‌ی شما، خدا و رسولش، علی رضي الله عنه را به عنوان کاردار مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده‌اند، شخص علی رضي الله عنه بیش از همه در این مورد، خطاکار و مجرم است. زیرا او شخصاً فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر به عهده گرفتن جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ترک گفته است»[1]. بدین‌سان موضع اهل بیت در برابر غلو و زیاده‌روی، نمایان می‌گردد.

برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه

اینک مختصراً به شرح حال خواهران و برادران پدری و مادری حسن بن علی رضي الله عنه می‌پردازیم:

۱- طبقات ابن سعد (۳۱۹/۵, ۳۲۰).

۱ـ حسین بن علی ﷺ: او، ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی‌طالب و نوه‌ی رسول‌خدا ﷺ و محبوب و گل خوشبوی آن حضرت ﷺ است. وی، پسر فاطمه دخت رسول اکرم ﷺ می‌باشد که در سال چهارم هجری به دنیا آمد و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در کربلاء شهید شد[1]. در مناقب و فضایل وی، احادیث زیادی، نقل شده است؛ از جمله:

الف) یعلی عامری ﷺ می‌گوید: همراه رسول‌خدا ﷺ به قصد مهمانی‌ای که آن حضرت ﷺ را بدان دعوت کرده بودند، بیرون شده بودم. در مسیری که رسول‌خدا ﷺ برای مهمانی می‌رفت، حسین ﷺ را دید که با تعدادی از بچه‌ها بازی می‌کرد. رسول اکرم ﷺ می‌خواست حسین ﷺ را بگیرد که حسین شروع به جست و خیز نمود و به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد. رسول‌خدا ﷺ نیز (ضمن تعقیب و گریز) با او می‌خندید تا اینکه او را گرفت و یکی از دستانش ر اپشت سر حسین ﷺ و دست دیگرش را زیر چانه‌ی وی قرار داد و او را بوسید و فرمود: «حسين مني و أنا من حسين، أحب الله من أحب حسيناً، حسين سبط من الأسباط»[2]. یعنی: «حسین از من است و من، از حسین؛ خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است. حسین، یکی از نوادگان (جوانمرد من) است».

در این حدیث، فضیلت حسین ﷺ به خوبی بیان می‌شود. چرا که به محبت و دوست داشتن حسین ﷺ ترغیب می‌دهد. گویا رسول‌خدا ﷺ با نور وحی دریافت که بعدها چه اتفاقی برای حسین ﷺ خواهد افتاد. از این رو بطور ویژه، از او یاد نمود و به وجوب دوست داشتنش و نیز حرمت جنگ با او و تعرض به وی، تأکید کرد؛ چنانچه فرمود: «خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است». محبت حسین ﷺ به محبت رسول‌خدا ﷺ می‌انجامد و محبت رسول‌خدا ﷺ به محبت الله ﷻ منتهی می‌شود[3].

۱- البداية والنهاية (۱۵۲/۸)؛ الإصابة (۳۳۱/۱).

۲- روایت احمد؛ فضائل الصحابة ، شماره‌ی ۱۳۶۱؛ با سند حسن.

۳- تحفة الأحوذی (۲۷۹/۱۰).

ب) انس بن مالک ﷺ می‌گوید: سر حسین ؑ را نزد عبیدالله بن زیا[1]. آوردند و در تَشتی گذاشتند. عبیدالله، شروع به داخل کردن چوب‌دستی‌اش در چشم و بینی حسین ﷺ کرد و در مورد زیبایی‌اش چیزی گفت. انس ﷺ می‌گوید: حسین ﷺ بیش از همه به رسول‌خدا ﷺ شباهت داشت و موهایش با گیاه وسمه[2].، خضاب شده بود[3].

ج) انس بن مالک ﷺ می‌گوید: سر حسین ﷺ را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند. وی با چوب‌دستی به دندان‌های پیشین حسین ﷺ می‌زد و می‌گفت: من، او را زیبا می‌پنداشتم. انس ﷺ می‌گوید: گفتم: به خدا، کاری می‌کنم که تو را خوش نیاید؛ من رسول‌خدا ﷺ را دیدم که همان جایی را می‌بوسید که تو اینک با چوب‌دستی می‌زنی. عبیدالله پس از شنیدن این سخن، از آن کار دست کشید[4].

۲- محسن بن علی ابی‌طالب ﷺ

این برادر حسن ﷺ را تنها از طریق حدیثی می‌شناسیم که هانی بن هانی از علی بی ابی‌طالب ﷺ روایت کرده است: علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌گوید: زمانی که حسن ﷺ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین ﷺ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسّن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارون ؑ نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبّر بود»[5]. چنانچه از ظواهر برمی‌آید، محسّن در دوران کودکی وفات نموده است.

۱- عبیدالله بن زیاد بن ابیه، در سال ۵۵هـق والی بصره شد و در آن زمان، ۲۲ سال داشت و در سال ۶۷ هـ کشته شد. نگا: السیرة (۴۹/۵).

۲- وسمه، گیاهی است که از برگ آن برای خضاب، استفاده می‌شود.

۳- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۳۷۴۸.

۴- فضائل الصحابة (۹۸۵/۲)، حدیث شماره‌ی ۱۱۹۷ با سند حسن.

۵- مسند احمد (۹۸،۱۱۸/۱)؛ صحیح ابن‌حبان (۴۱۰/۱۵)؛ سند حدیث، صحیح است.

از این رو برای ما روشن می‌شود که محسّن در دوران پیامبر ﷺ درگذشته و همین، نادرستی پندار برخی از غُلات و درغگویان را برملا می‌سازد که معتقدند عمر ﷺ به پهلوی فاطمه ﷺ زده و موجب سقط جنین وی شده است.

۳- ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب ﷺ

عمر فاروق ﷺ از علی بن ابی‌طالب ﷺ ام‌کلثوم را که دختر فاطمه دخت رسول اکرم ﷺ نیز بوده، خواستگاری کرد و علی مرتضی ﷺ نیز ام‌کلثوم را به ازدواج عمر ﷺ درآورد. چراکه به عمر ﷺ اطمینان داشت و مناقب و فضایش عمر ﷺ مورد قبول علی ﷺ بود و علی به خوبی‌های عمر ﷺ اذعان می‌کرد. اینکه علی مرتضی ﷺ، دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر ﷺ درآورد، بیانگر این است که روابط آنها با یکدیگر محکم و استوار و خجسته بوده و همین روابط خوب و مبارکشان، دل دشمنان را می‌سوزاند و بینی‌هایشان را به خاک می‌مالد[۱]. ام‌کلثوم ﷺ، دختری به نام رقیه و پسری به نام زید، برای عمر ﷺ به دنیا آورد. روایت شده که زید بن عمر ﷺ در درگیری و مشاجره‌ی یکی از طوایف بنی عدی بن کعب حضور یافت و شبانگاه به سوی آنها رفت تا درمیانشان صلح و آشتی برقرار کند. در این گیرودار، ضربه‌ای به سرش خورد و بلافاصله جان باخت. مادر زید، از بابت کشته شدن فرزندش، سخت اندوهگین شد و از این بابت، غش و ضعف کرد و همان دم، وفات نمود. بدین‌سان ام‌کلثوم و پسرش زید بن عمر، همزمان دفن شدند و عبدالله بن عمر بن خطاب ﷺ، بر آنها نماز جنازه را ادا کرد[۲]. بنده در کتاب سیرت عمر بن خطاب ﷺ، به تفضیل درباره‌ی ام‌کلثوم ﷺ سخن گفته‌ام.

۴- زینب بنت علی بن ابی‌طالب ﷺ

زینب در زمان رسول‌خدا ﷺ به دنیا آمد. وی، دختری خردمند، زیرک و نیک‌اندیش بود که پدرش، او را به ازدواج برادرزاده‌ی خود یعنی عبدالله بن جعفر ﷺ درآورد. زینب ﷺ برای عبدالله بن جعفر ﷺ فرزندانی به دنیا آورد و در صحنه‌ی کربلا حضور داشت و درمیان اسیران (و بلکه آزادگان کربلا) به دمشق منتقل شد[۳].

۱- الشیعة و اهل البیت، ص۱۰۵.

۲- أسد الغابة (۴۲۵/۷)؛ نساء اهل البیت، منصور عبدالحکیم، ص۱۸۵.

۳- الإصابة في تمييز الصحابة (۱۶۷/۸).

۵ – محمد بن حنفیه ﷺ، برادر پدری حسن بن علی است؛ مادرش به نام خوله بنت جعفر درمیان اسیران بنی حنیفه بود. محمد بن حنفیه ﷺ فردی فاضل، دانشمند و عبادتگزار بود و در جنگ جمل، پرچم پدرش را به دست داشت. وی، تنومند و فرزانه بود. از محمد بن حنفیه ﷺ نقل شده که گفته است: کسی که خوب، معاشرت نکند و از زندگی با دیگران بهره و چاره‌ای نمی‌یابد تا خداوند، برایش گشایش و برون رفتی قرار دهد، فرزانه نیست؛ همچنین گفته است: همانا خداوند، بهشت را بهای جانهایتان قرار داده؛ از این رو آن را جز در قبال بهشت، معامله و داد و ستد نکنید. و نیز فرموده است: کسی که به کرامت نفس برسد، دنیا در نگاهش هیچ ارزش و اعتباری ندارد. علاوه بر این فرموده است: هر آنچه که با آن، رضای خدا طلب نشود، نابود می‌گردد. محمد بن حنفیه ﷺ در سال نود و سه هجری وفات نمود[۱].

عموها و عمه‌های حسن بن علی ﷺ

۱- **طالب بن ابی طالب:** وی، مشرک بود و پس از جنگ بدر، از دنیا رفت. همچنین گفته شده که او، مکه را ترک گفت و پس از آن بازنگشت و هیچ خبری هم از او نشد و بدین‌ترتیب در زمره‌ی کسانی قرار گرفت که گم شده‌اند. طالب، رسول‌خدا ﷺ را دوست داشت و درباره‌ی آن حضرت ﷺ، سخنان مدح‌آمیزی از او نقل شده است. وی، با کراهت به همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت. میان او و قریش هنگام حرکت به سوی بدر، بگومگویی صورت گرفت؛ قریشیان گفتند: ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند، ما می‌دانیم که هرچند همراه ما بیرون شده‌اید، اما از درون با محمد(ﷺ) هستید. از این رو طالب به همراه عده‌ای دیگر به مکه بازگشت و شعری سرود که در آن به تعریف از رسول‌خدا ﷺ پرداخت و ضمناً برای کشتگان قریش که اجسادشان در چاه‌های بدر ریخته شد، مرثیه‌سرایی نمود[۲].

۲- **عقیل بن ابی‌طالب:** کنیه‌اش، ابویزید بود و تا فتح مکه، برای مسلمان شدن درنگ نمود. همچنین گفته شده که پس از حدیبیه اسلام آورده و در ابتدای سال هشتم هجری، هجرت نموده است. عقیل ﷺ در جنگ بدر اسیر شد و

۱- التبیین في أنساب القرشیین، ص۱۳۶.

۲- الجوهرة في نسب النبی ﷺ و أصحابه، برگرفته از المرتضی، نوشته‌ی ندوی ص۲۳.

عمویش، عباس، فدیه‌ی او را داد. در روایات صحیح، از او زیاد نام برده شده، اما نامی از او در غزوه‌ی فتح و حنین، به میان نیامده است. عقیل ﷺ در جنگ مؤته حضور یافت. علت عدم حضور او در غزوه‌ی فتح و حنین، بیماری بوده است. ابن سعد، بدین نکته اشاره کرده، اما زبیر بن بکار به نقل از حسین بن علی ﷺ روایت کرده که عقیل ﷺ از آن دسته افرادی بوده که در جنگ حنین پایداری کردند. وی، در زمان خلافت معاویه ﷺ درگذشت. در تاریخ بخاری با سند صحیح آمده است که عقیل در ابتدای دوران حکومت یزید[۱]. در سن نود و شش سالگی وفات نمود[۲].

۳- **جعفر بن ابی‌طالب:** او یکی از پیشگامان مسلمانان بود و مستمندان را دوست داشت و با آنان نشست و برخاست می‌نمود و خدمتشان را می‌کرد. وی به حبشه هجرت کرد و نجاشی و پیروانش به دست جعفر ﷺ مسلمان شدند. بنده در کتاب الگوی هدایت، در این‌باره به تفضیل سخن گفته‌ام. جعفر ﷺ در جنگ مؤته در سرزمین شام، در برابر دشمن پایداری نمود و به شهادت رسید[۳].

۴- **ام‌هانی بنت ابی‌طالب:** او، دخترعموی رسول‌خدا ﷺ بود. گفته شده که نامش، فاخته بوده؛ همچنین گفته‌اند: نامش، فاطمه بوده است؛ برخی هم نامش را هند دانسته‌اند. البته نام نخست، مشهور است. وی، همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود که از وی، صاحب پسری به نام عمرو شد و از این رو کنیه‌ی هبیره، ابوعمرو گردید. ام‌هانی، در فتح مکه دو تن از قبیله‌ی بنی مخزوم را امان داد و رسول‌خدا ﷺ نیز امان دادنش را پذیرفت و فرمود: »ای ام‌هانی! ما نیز پناه دادیم به هرآن کس که تو امان دادی». از ام هانی در کتاب‌های شش‌گانه‌ی حدیث و سایر کتاب‌ها روایاتی نقل شده است[۴]. ترمذی و برخی دیگر گفته‌اند: ام‌هانی تا پس از خلافت علی ﷺ زنده بود[۵].

۱- الإصابة في تمييز الصحابة (۴۹۴/۲).

۲- المرتضی از ندوی، ص۲۴.

۳- المرتضی،ص۲۴.

۴- المرتضی، ص۲۵.

۵- الإصابة في تمييز الصحابة (۳۱۸, ۳۱۷/۹).

۵- جمانه بنت ابی‌طالب: او، ام‌عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است که ابن‌سعد، در شرح حال مادرش فاطمه بنت اسد، نامی از او به میان آورده و او را در شمار دخترعموهای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و گفته است: ... رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سی وسق[1]. از محصولات خیبر را به او داد[2].

دایی‌ها و خاله‌های حسن بن علی رضی الله عنه

همه‌ی دایی‌های حسن بن علی رضی الله عنه در خردسالی وفات نمودند و هیچ یک از آنان به سن بلوغ نرسید. آنان عبارتند از: قاسم و ابراهیم. زبیر بن بکار، عبدالله را نیز نام برده که به نام‌های طیب و طاهر شناخته می‌شده است. عبدالله از آن جهت به نام‌های طیب و طاهر شناخته می‌شد که پس از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد[3]. و بیشتر نسب‌شناسان همین را گفته اند. اما برخی بر این باورند که طیب و طاهر، نام دو فرزند دیگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. آنچه مورد اتفاق است، اینکه عبدالله و طیب و طاهر، در مکه وفات نموده‌اند[4]. تمام فرزندان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند جز ابراهیم که از ماریای قبطی زاده شد. ماریای قبطی، همان کنیزی است که پادشاه مصر به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. وی، ماریا را زمانی به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هدیه نمود که ایشان، در سال ششم هجری، نامه‌ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام فرا خواند. کنیه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوالقاسم بود؛ چرا که او، بزرگترین فرزند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و پیش از همه‌ی آنها نیز درگذشته است. قاسم، پیش از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه به دنیا آمد و در خردسالی درگذشت. برخی هم گفته‌اند: بزرگ شده و پس از آنکه به سن تشخیص رسیده، درگذشته است. همچنین گفته شده: پس از آنکه راهرو شده، وفات نموده است[5]. برخی گفته‌اند: قاسم، پس از آن درگذشت که می‌توانست سوار چارپا شود و آن را بتازد[6].
اما خاله‌های حسن بن علی رضی الله عنه عبارتند از: زینب، رقیه و ام‌کلثوم رضی الله عنهن.

۱- نام واحدی است در پیمانه کردن غلات و محصولات کشاورزی.
۲- الإصابة (۲۵۹/۴ ,۲۶۰)؛ المرتضی، ص۲۷.
۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص۳۱.
۴- الإستيعاب (۲۸۱/۴).
۵- الدوحة النبوية الشريفة، ص۳۱؛ الذرية الطاهرة از دولابی،ص۴۲.
۶- الدوحة النبوية الشريفة، ص۳۱.

۱- زینب بنت رسول‌خدا ﷺ

بزرگ‌ترین خاله‌ی حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ، زینب بود که مسلمان شد و هجرت نمود. رسول‌خدا ﷺ زینب ﷺ را خیلی دوست داشت. زینب، نخستین دختر رسول اکرم ﷺ بود که ازدواج نمود. عائشه ﷺ می‌گوید: ابوالعاص بن ربیع، از آن دست مردان مکه بود که در ثروت و تجارت و امانتداری، انگشت‌شمار بودند. وی، خواهرزاده‌ی خدیجه و فرزند هاله بنت خویلد بود. هاله، خواهر پدری و مادری خدیجه ﷺ بود. خدیجه موضوع خواستگاری ابوالعاص از زینب را با رسول اکرم ﷺ درمیان گذاشت. رسول اکرم ﷺ طبق عادتش با خدیجه ﷺ مخالفت نکرد؛ این موضوع پیش از آغاز نزول وحی بر محمد مصطفی ﷺ صورت گرفت. خدیجه، ابوالعاص را همچون فرزندش بشمار می‌آورد. زمانی که خدای متعال، محمد مصطفی ﷺ را به نبوت و پیغمبری، گرامی داشت، خدیجه و دخترانش به رسول اکرم ﷺ ایمان آوردند و چون پیامبر گرامی اسلام ﷺ دعوتش را آشکارا برای قریشیان مطرح نمود، آنان، عاص بن ربیع را آوردند و گفتند: شما، محمد را آسوده‌خاطر کرده‌اید؛ دخترانش را به او بازپس دهید تا بدین‌سان، به آنان مشغول شود و از این بابت آزرده‌خاطر گردد. قریشیان به ابوالعاص بن ربیع گفتند: تو، همسرت زینب را طلاق بده؛ ما نیز در مقابل، هر زنی از قریش را که خواسته باشی، به ازدواج تو درمی‌آوریم. ابوالعاص در پاسخ پیشنهاد قریشیان گفت: »نه، به خدا سوگند که هرگز چنین کاری نمی‌کنم؛ من، دوست ندارم که به جای همسرم، هیچ زنی از قریش، همسرم باشد». رسول اکرم ﷺ همواره از این دامادش، به خیر و نیکی یاد می‌کرد[1]. باری ابوالعاص، برای تجارت به شام رفته بود؛ وقتی به یاد زینب افتاد، چنین سرود:[2]

ذكرت زينب لما ورّكت إرما   بنت الأمين جزاها الله صالحة

فقلت سقيالشخص يسكن الحرما   وكلّ بعل سيثني بالذي علما

یعنی: «وقتی به سنگ‌های چیده شده بر روی هم در مسیر راه، تکیه دادم، به یاد زینب افتادم و با خود گفتم: خداوند، به آن شخص که ساکن مکه است، جزای خیر

۱- سیرة ابن هشام (۲۹۶/۲).

۲- طبقات ابن سعد (۳۲/۸)؛ مستدرک حاکم (۴۴/۴).

دهد. خداوند، به دختر محمد امین صلی‌الله‌علیه‌وسلم، پاداش نیک دهد که زن خوب و شایسته‌ای است. هر مردی از بابت کسی که با او شناخته شده، مورد تعریف قرار می‌گیرد».

الف) وفاداری زینب به شوهرش: همان‌طور که ابوالعاص بن ربیع به زینب وفادار بود، زینب نیز به شوهرش وفادار بود. ابوالعاص در مکه از پذیرش اسلام، سر باز زد. زینب با آنکه مسلمان شد، اما همچنان به ابوالعاص وفادار ماند تا اینکه جنگ بدر اتفاق افتاد و ابوالعاص در صف کفار قریش قرار گرفت و اسیر شد. زمانی که اهل مکه، فدیه‌ی آزادی اسیرانشان را به مدینه فرستادند، زینب نیز فدیه آزادی ابوالعاص را فرستاد که درمیان آن، گردنبندی بود که خدیجه رضی‌الله‌عنها هنگام ازدواج ابوالعاص و زینب، به زینب هدیه داده بود. ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: وقتی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آن گردنبند را دید، شدیداً متأثر و غمگین شد و فرمود: «اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را آزاد کنید و مالش را به او بازگردانید». صحابه گفتند: باشد؛ ای رسول‌خدا! و سپس ابوالعاص را آزاد کردند و فدیه‌ی ارسالی زینب را بازپس دادند[1].

خوبست همین‌جا در عبارت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم خطاب به یارانش، وقفه‌ای داشته باشیم و بنگریم که این عبارت، چقدر سرشار از ادب و بزرگ‌منشی است؛ ادب و منشی که ما نیز باید خود را به آن آراسته سازیم. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم از ابوالعاص پیمان گرفت که به زینب اجازه دهد تا به مدینه هجرت نماید. چرا که زینب، از آن دست مستضعفانی بود که موفق به هجرت نشده بود. ابوالعاص به وعده‌اش عمل نمود و زینب را به مدینه فرستاد. زینب رضی‌الله‌عنها در مسیر هجرت به مدینه، به شدت آزمایش شد و در معرض اذیت و آزار قرار گرفت[2].

ب) مسلمان شدن ابوالعاص (شوهر زینب)

پس از آنکه اسلام، میان ابوالعاص و زینب، جدایی انداخت، ابوالعاص در مکه اقامت نمود و زینب به مدینه و نزد پدر بزرگوارش رفت تا آنکه صبح پیروزی مسلمانان دمید. در این بحبوحه، ابوالعاص به قصد تجارت به شام رفت. در این سفر، علاوه بر سرمایه‌ی تجارتی خودش، مقداری از اموال برخی از قریشیان نیز با او بود که به وی داده بودند تا با آن‌ها تجارت کند. زمانی که ابوالعاص از سفر تجارتی شام بازمی‌گشت، با سریه‌ای

۱- سیر أعلام النبلاء،۴۷۲.

۲- تاریخ الإسلام، از ذهبی، المغازی، ص۶۹.

مواجه شد که رسول‌خدا ﷺ به قصد این کاروان گسیل نموده بود. دسته‌ی سپاهیان اسلام به کاروان ابوالعاص شبیخون زدند و اموال آن کاروان را به غنیمت گرفتند. ابوالعاص که گریخته بود، شبانگاهان به خانه‌ی زینب دخت رسول اکرم ﷺ رفت و به او پناهنده شد. زینب رضي الله عنها نیز به او پناه داد. ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال کاروانش، به مدینه رفته بود. هنگامی که رسول اکرم ﷺ برای ادای نماز صبح به مسجد رفت و مردم پشت سر آن حضرت ﷺ صف بستند، زینب رضي الله عنها بانگ برآورد و گفت: «ای مردم! من، ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم». وقتی رسول‌خدا ﷺ نماز را به پایان رساند، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! آیا شما هم آنچه را که من شنیدم، شنیدید؟» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانستم تا اینکه همان چیزی را شنیدم که شما شنیدید...». آنگاه به خانه‌ی دخترش رفت و گفت: «ای دخترم! ابوالعاص را گرامی بدار و نباید به تو نزدیک شود که تو، برای او حلال نیستی». رسول اکرم ﷺ پس از آن به دنبال مجاهدانی فرستاد که در آن سریه حضور داشتند و فرمود: «این شخص، همانگونه که می‌دانید، از ماست و شما، اموال او را به غنیمت گرفته‌اید؛ پس اگر نیکی نمایید و مالش را به او بازپس دهید، ما همین را دوست داریم و اگر اموالش را به او بازپس ندهید، (تصمیم با خود شماست)؛ زیرا اموالی که به غنیمت گرفته‌اید، ارزانی خداوند به شما می‌باشد و شما به آن سزاوارترید». اصحاب رضي الله عنهم گفتند: «ای رسول‌خدا! ما، اموالش را به او بازپس می‌دهیم» و همین کار را نیز کردند؛ چنانچه شخصی، مشکی آورد و فرد دیگری، ظرف کوچکی که در آن آب می‌ریزند؛ حتی یکی از اصحاب، نیزه‌ای با خود آورد تا آن را به ابوالعاص بازپس دهد. ابوالعاص به قصد مکه، بار بست تا مال هر کس را به صاحبش برگرداند. او، به قریشیان گفت: «ای جماعت قریش! آیا کسی از شما هست که نزد من، مالی داشته باشد و هنوز آن را پس نگرفته باشد؟» قریشیان گفتند: «نه؛ خدا، به تو خیر دهد. ما، تو را وفادار و بزرگوار یافتیم». ابوالعاص گفت: «من، گواهی می‌دهم که هیچ معبود برحقی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداست. به خدا سوگند که هیچ چیز مانع مسلمان شدن من در حضور رسول‌خدا ﷺ نشد جز اینکه من از این ترسیدم که شاید شما به من گمان بد ببرید و چنین بپندارید که من به خاطر خوردن اموال شما اسلام آورده‌ام. اینک که

خداوند، اموالتان را به شما برگردانید و من از این بابت، آسوده‌خاطر شدم، اسلام آوردم». آنگاه به نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه رفت[1]. در روایت عامر شعبی و دیگران آمده است: زمانی که ابوالعاص بن ربیع به همراه اموال مشرکان، ازشام بازگشت، به او گفته شد: آیا می‌خواهی اسلام بیاوری و این اموال، از آنِ تو باشد؟ چراکه این‌ها، اموال مشرکان است. ابوالعاص گفت: «خیلی بد است که مسلمان شدن خود را با خیانت در امانت آغاز کنم»[2].

ما، از این سخن ابوالعاص رضي الله عنه، منش ارزشمند و بزرگی را فرا می‌گیریم که عبارتست از: امانتداری و آراستگی به مکارم و ارزش‌های اخلاقی، حتی با غیر مسلمانان؛ بنابراین زیبنده‌ی مسلمان نیست که به هر سببی، در امانت خیانت نماید.

زمانی که ابوالعاص بن ربیع مسلمان شد و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور یافت، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همسرش زینب رضي الله عنها را با همان نکاح پیشین به او داد و دوباره آنها را عقد نکرد[3]. در مورد پیوستن زینب و ابوالعاص به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه، روایات دیگری نیز آمده است. البته تمام این روایات، بیانگر وفاداری ابوالعاص رضي الله عنه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و تمام این روایات نشان دهنده‌ی این موضوع است که زینب رضي الله عنها هنگام خروج از مکه به مقصد مدینه، با اذیت و آزار فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد[4].

ج) وفات زینب رضي الله عنها، و شمار فرزندانش

عروة بن زبیر می‌گوید: شخصی، زینب دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را به مدینه می‌برد؛ دو تن از قریشیان خود را به آنها رساندند و با آن شخص درگیر شدند و بر او غلبه نمودند. آن دو، زینب رضي الله عنها را هُل دادند و بدین ترتیب زینب رضي الله عنها روی تخته سنگی افتاد و بچه‌اش، سقط شد و خونریزی کرد. او را نزد ابوسفیان بردند. تعدادی از زنان بنی‌هاشم نزد ابوسفیان رفتند. ابوسفیان، زینب را به آنان تحویل داد. زینب رضي الله عنها پس از مدتی هجرت کرد و همچنان از آسیبی که به او رسیده بود، رنج می‌برد تا آنکه بر اثر همان آسیب، درگذشت. از این رو صحابه بر این باور بودند که زینب رضي الله عنها شهید شده

۱- التاريخ الإسلامی، از ذهبی، المغازی، ص۷۰.

۲- دلائل النبوة از بیهقی (۱۵۴/۱).

۳- الدوحة النبوية الشريفة ص۴۱.

۴- همان.

است. زینب در آغاز سال هشتم هجری درگذشت[۱].

رسول‌خدا ﷺ در آماده‌سازی اسباب کفن و دفن زینب حضور داشت. ام‌عطیه ﵂ می‌گوید: زمانی که زینب ﵂ فوت نمود، رسول اکرم ﷺ به ما فرمود: «شما شستنش را به صورت فرد قرار دهید: سه بار یا پنج بار، او را بشویید و در مرتبه‌ی پنجم از کافور یا چیزی همانند آن استفاده کنید و چون غسل دادنش را به پایان رساندید، به من خبر دهید».ام‌عطیه ﵂ می‌گوید: وقتی، کارمان تمام شد، به رسول‌خدا ﷺ خبر دادیم. آن حضرت ﷺ لُنگش[۲]. را به سوی ما افکند و فرمود: «او را با آن بپوشانید»[۳].

بدین‌سان به حجم مصیبت‌هایی که رسول اکرم ﷺ متحمل شد، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این مشکلات و مصیبت‌ها، دامنگیر دخترانش نیز شده است. اما رسول اکرم ﷺ همچنان در مسیر دعوت شکیبایی ورزید. بدین‌ترتیب راه و روش غلبه و عزت اسلام را فرا می‌گیریم و می‌آموزیم که پیروزی اسلام، نیازمند شکیبایی و جانفشانی است.

زینب ﵂ از ابوالعاص صاحب دو فرزند به نام‌های امامه و علی گردید. علی در خردسالی درگذشت. همچنین گفته شده که علی در حیات رسول‌خدا ﷺ فوت نمود. آن هم زمانی که به سن تشخیص، نزدیک شده بود. پیامبرخدا ﷺ در روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که علی را پشت سرش، روی ناقه نشانده بود. امامه نیز، نزد رسول‌خدا ﷺ خیلی عزیز بود. آن حضرت ﷺ در حالی که پیشنماز مردم بود، امامه را روی دوش خود می‌گذاشت. ابوقتاده انصاری ﵁ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ را دیدم که نماز می‌گزارد در حالی که امامه بنت ابی العاص (نوه‌ی دختری‌اش) را بر دوش خود گذاشته بود؛ وقتی به رکوع می‌رفت، او را می‌گذاشت و چون برمی‌خاست، او را برمی‌داشت[۴].

عائشه ﵂ می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ﷺ پیشکش کرد که درمیان آنها انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول‌خدا ﷺ در حالی آن را گرفت که از آن رویگردان بود؛ آنگاه آن را برای دخترِ دخترش زینب، یعنی

۱- مجمع الزوائد هیثمی (۲۱۶/۹).

۲- ازار یا لنگ، پارچه‌ی بلندی بود که به دور کمر می‌بستند.(مترجم).

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنائز (۶۴۸/۲).

۴- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی ۵۴۳.

امامه، فرستاد و گفت: »ای دخترم! با این نگین، خودت را بیارای»[۱]. در روایت دیگری آمده است: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی به نزد خانواده‌اش رفت که با خود گردنبندی از جنس مهره‌های یمانی داشت و فرمود: «این گردنبند را به آن کس از شما خواهم داد که او را بیش از همه دوست دارم». همه بر این باور بودند که آن را به عائشه بنت ابوبکر رضي الله عنها خواهد داد؛ اما رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دختر ابوالعاص را که دختر زینب نیز بود، صدا زد و با دست خود، آن گردنبند را به گردنش آویزان کرد[۲]. در چشم امامه، سفیدی چرکینی وجود داشت که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شخصاً با دست خود بر آن کشید و بدین‌سان، آن سفیدی چرکین از میان رفت. امامه برخلاف برادرش علی بن ابی العاص، زنده ماند و پس از آنکه خاله‌اش فاطمه‌ی زهرا، رضي الله عنها درگذشت، علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه با او ازدواج نمود. ابوالعاص بن ربیع، دخترش امامه را به زبیر بن عوام رضي الله عنه سپرده بود. زبیر رضي الله عنه نیز امامه را به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه درآورد. زمانی که علی رضي الله عنه به شهادت رسید، امامه رضي الله عنها همسر وی بود. پس از شهادت علی رضي الله عنه، مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب با امامه رضي الله عنها ازدواج نمود. امامه رضي الله عنها زمانی درگذشت که در ازدواج مغیرة بن نوفل بود. امامه، از مغیره باردار شده و پسری به نام یحیی به دنیا آورده که در همان خردسالی درگذشته است و با مردن او، نسل زینب رضي الله عنها، پایان یافت و ادامه پیدا نکرد.

۲- رقیه بنت رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم

بنا بر قول صحیح، رقیه پس از زینب، در زمانی به دنیا آمد که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سی وسه ساله شده بود. رقیه رضي الله عنها همزمان با مسلمان شدن مادرش خدیجه رضي الله عنها اسلام آورد و همچون سایر مردم با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیعت نمود.پیشتر عقبة بن ابی لهب از او خواستگاری کرده بود، اما زمانی که سوره‌ی مسد، نازل شد، ابولهب به پسرش عقبة گفت: «اگر دختر محمد را طلاق ندهی، دیگر پسر من نیستی». رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز خواهان طلاق دخترش شده بود؛ همچنانکه رقیه نیز درخواست طلاق کرده بود. ام‌جمیل، مادر عقبه که قرآن، او را آتش‌بیار معرکه و هیزم‌کش خوانده است، به عقبه

۱- مسند احمد (۱۰۱،۲۶۱/۶)، سندش، ضعیف است. الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۳.

۲- طبقات ابن سعد (۴۰/۸)؛ الإستيعاب (۲۴۵/۴)؛ الدوحه النبوية الشريفة ، ص۴۳.

گفت: «رقیه را طلاق بده، چراکه او، بی‌دین شده است». بدین‌ترتیب عقبه بن ابولهب، رقیه ﵂ را طلاق داد و بدین‌سان خدای متعال، رقیه را گرامی داشت و او را از دست عقبه رهانید تا مایه‌ی خفت و خواری عقبه باشد. این جدایی در شرایطی اتفاق افتاد که عقبه و رقیه زندگی زناشویی خود را شروع نکرده بودند. عثمان بن عفان ﵁ در مکه با رقیه ﵂ ازدواج کرد و با او به حبشه و سپس به مدینه هجرت نمود. از این رو رقیه، جزو کسانی است که از فضیلت دو هجرت برخوردارند[۱].

رقیه ﵂ در مدینه، پس از جنگ بدر وفات نمود. ابن شهاب زهری می‌گوید: عثمان بن عفان ﵁ به خاطر پرستاری از همسرش رقیه بنت رسول‌الله ﷺ که دچار حصبه شده بود، از حضور در جنگ بدر باز ماند.زمانی که زید بن حارثه، مژده‌ی پیروزی بدر را به مدینه آورد، عثمان ﵁ از خاکسپاری رقیه ﵂ فارغ شده بود. ابوعمر بن عبدالبر می‌گوید: علمای سیرت، در این مورد اختلاف نظر ندارند که عثمان ﵁ به دستور رسول‌خدا ﷺ در غزوه بدر حضور نیافت تا از همسرش رقیه پرستاری نماید و از این رو در غنایم و همچنین پاداش بدر سهیم گردید[۲]. رقیه ﵂ در حبشه از عثمان ﵁ باردار شد و پسری به نام عبدالله به دنیا آورد. از این رو کنیه‌ی عثمان ﵁ را ابوعبدالله گفته‌اند. عبدالله، دو سال عمر کرد. همچنین گفته شده که عبدالله تا شش سالگی زنده بوده است؛ خروسی به چشمانش نوک زد. پس از آن، صورت عبدالله ورم نمود و به دنبال آن، عبدالله درگذشت. برخی گفته‌اند: رقیه، پیش از تولد عبدالله، از عثمان ﵁ باردار شد؛ اما جنین سقط شد. به هر حال عبدالله به دنیا آمد و وفات نمود و پس از آن، رقیه تا پایان حیاتش باردار نشد[۳].

ابن سعد در «طبقات» آورده است: «رقیه ﵂ به همراه عثمان ﵁ به سرزمین حبشه هجرت کرد. در نخستین هجرت، از عثمان ﵁ باردار شد؛ اما آن دفعه، جنینش را سقط کرد و پس از آن، پسری به نام عبدالله به دنیا آورد که کنیه‌ی عثمان ﵁ را به خاطر او، ابوعبدالله گفته‌اند»[۴]. نسل رقیه ﵂ با مردن عبدالله منقطع گردید[۱].

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۴؛ تفسیر قرطبی (۲۴۲/۲).

۲- الإستيعاب (۱۹۵۲/۴).

۳- الذرية الطاهرة از دولابی، ص۵۳؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۵.

۴- طبقات (۳۶/۸).

۳- ام‌کلثوم بنت رسول‌الله ﷺ

سومین خاله‌ی حسن بن علی ﷺ، ام‌کلثوم است که با کنیه‌ی خود، معروف شده و تنها نامی که برای او ذکر کرده‌اند، امیه می‌باشد که حاکم از مصعب زبیری نقل نموده است. ام‌کلثوم ﷺ از فاطمه ﷺ بزرگ‌تر بود[۲]. عقیبهٔ بن ابولهب، ام‌کلثوم را به نکاح خود درآورده بود. چنانچه پیشتر گذشت، برادرش عقبه با رقیه عقد ازدواج بسته بود؛ اما هیچ یک از این‌ها زندگی زناشویی خود را با دختران پیامبر ﷺ شروع نکردند. ابولهب و همسرش ام‌جمیل همانطور که به عقبه دستور دادند تا رقیه را طلاق دهد، از عقیبه نیز خواستند تا از ام‌کلثوم جدا شود. در روایتی آمده است که عقیبه، نزد رسول‌خدا ﷺ رفت و گفت: «من، دین تو را قبول ندارم و از دخترت جدا شدم». آنگاه به پیامبر اکرم ﷺ حمله‌ور شد و پیراهن آن حضرت ﷺ را پاره کرد. وی، در آن زمان قصد مسافرت به شام را داشت. رسول اکرم ﷺ در واکنش این عملکرد عقیبه فرمود: «اما من از خدا می‌خواهم که یکی از سگانش را بر تو مسلط نماید». عقیبه به همراه سایر بازرگانان قریش، به سوی شام به راه افتاد تا آنکه در مکانی به نام (زرقاء) بار انداختند. آن شب، شیری در اطراف آنان دور می‌زد. عقیبه گفت: «ای وای بر من! به خدا سوگند این شیر همچنانکه محمد نفرین کرد، مرا خواهد خورد. محمد، در حالی که خودش در مکه است و من در شام هستم، مرا به کشتن داد». شیر، برجست و از میان کاروانیان، به سراغ عقیبه رفت و سرش ر اگاز گرفت و او را کشت[۳]. پس از آنکه عقیبه، ام‌کلثوم را طلاق داد، ام‌کلثوم در مکه با پدرش رسول‌خدا ﷺ بود و پس از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، با سایر افراد خانواده‌اش، هجرت نمود[۴].

ازدواج ام‌کلثوم ﷺ:

سعید بن مسیب می‌گوید: رقیه بنت رسول‌الله ﷺ که همسر عثمان ﷺ بود، درگذشت. در همان زمان، حفصه بنت عمر ﷺ نیز بیوه شد. عمر ﷺ به عثمان ﷺ

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۵.

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۶.

۳- المعجم الكبير از طبرانی (۴۳۵/۲۲، ۴۳۶)؛ زهیر بن علاء در شمار راویان این حکایت قرار دارد که ضعیف است... الذرية الطاهرة، شماره‌ی ۷۶.

۴- الدوحة والنبوية الشريفة، ص۴۶.

گفت: «آیا حفصه را می‌خواهی؟» عثمان رضي الله عنه از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم شنیده بود که قصد ازدواج با حفصه رضي الله عنها را دارد، از این رو هیچ پاسخی به عمر رضي الله عنه نداد. عمر رضي الله عنه این موضوع را برای رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم بازگو کرد. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم خطاب به عمر رضي الله عنه فرمود: «آیا بهتر از این را می‌خواهی؟ من، با حفصه ازدواج می‌کنم و بهتر از حفصه، یعنی ام‌کلثوم را به ازدواج عثمان رضي الله عنه در می‌آورم»[1]. عقد ازدواج ام‌کلثوم و عثمان رضي الله عنهما در ربیع الاول سال ششم هجری صورت گرفت. عثمان رضي الله عنه در جمادی الثانی همان سال ام‌کلثوم را به خانه‌اش برد[2].

یک بار رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم به خانه‌ی دخترش ام‌کلثوم رفت. ام‌کلثوم مشغول شستن سر عثمان رضي الله عنه بود. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: »دخترم! (تا می‌توانی) به ابوعبدالله نیکی کن؛ زیرا او درمیان اصحابم بیش از همه، از لحاظ اخلاقی به من شباهت دارد»[3].

وفات ام‌کلثوم رضي الله عنها:

ام‌کلثوم رضي الله عنها همسر عثمان رضي الله عنه بود تا اینکه در شعبان سال نهم هجری درگذشت. نماز جنازه‌اش را رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم بجا آورد و هنگام خاکسپاریش، در کنار قبرش نشست. انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم را دیدم که کنار قبر ام‌کلثوم نشسته بود و از چشمانش اشک می‌ریخت. آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «چه کسی از شما دیشب با همسرش، همبستر نشده است؟» ابوطلحه رضي الله عنه گفت: «من». رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «پس تو وارد قبر شو». انس رضي الله عنه می‌گوید: ابوطلحه رضي الله عنه برای گذاشتن میت، داخل قبر رفت[4]. اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام‌کلثوم را غسل دادند. رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «او را سه بار یا پنج بار غسل دهید»[5]. ابن سعد می‌گوید: علی بن ابی‌طالب، فضل بن عباس و اسامة بن زید رضي الله عنهم به همراه ابوطلحه رضي الله عنه، برای گذاشتن

۱- مستدرک حاکم (۹/۴۹/۴) با سند صحیح.

۲- سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۱۱۰ با سند ضعیف؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۷.

۳- مجمع الزوائد و منبع الفوائد (۸۱/۹)؛ هاشمی گفته است: در این حدیث، محمد بن عبدالله از مطلب روایت کرده که من، او را نمی‌شناسم و سایر راویان آن، ثقه و قابل اطمینان هستند.

۴- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۸۵).

۵- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۵۳)؛ الإستيعاب، شماره‌ی (۳۰۶۳).

میت، داخل قبر ام‌کلثوم شدند و اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام‌کلثوم رضی الله عنها را غسل دادند[۱].

فرزندان ام‌کلثوم رضی الله عنها:

علما، اتفاق نظر دارند که ام‌کلثوم بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، فرزندی نزاده و از او هیچ فرزندی نمانده است[۲]. البته جای بسی شگفت و تعجب است که برخی همواره کوشیده‌اند تا در مورد صحت نسبت دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت خرده بگیرند و خدشه وارد کنند! آن هم در حالی که ادعای محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دارند. بویژه که قرآن کریم، سنت نبوی و تاریخ اسلامی، به اشاره و نیز آشکارا، از دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده‌اند؛ در رد چنین افرادی آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی احزاب کافی است که از دختران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صیغه‌ی جمع یاد کرده و بدین‌سان تصریح نموده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فقط یک دختر نداشته، بلکه چند دختر داشته است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٥٩﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که روپوش‌های خود را جمع و جور، بر خویش فرو افکنند و نزدیک کنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند و خداوند، آمرزنده و مهربان است».

۱- طبقات (۳۸،۳۹/۸)؛ الإستيعاب، شماره‌ی (۳۵۶۳).

۲- طبقات ابن سعد (۳۸/۸)؛ الإستيعاب (۴۸۷/۴)؛ الإصابة (۴۸۹/۴)؛ مجمع الزوائد (۲۱۷/۹۱)؛ عيون الأثر (۳۸۰/۲)؛ الدوحة الشريفة، ص۴۹.

مبحث دوم

فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی رضی الله عنهم

مادر حسن س، فاطمه دختر امام متقیان و سرور و آقای فرزندان آدم یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. مادر فاطمه، رضی الله عنها خدیجه بنت خویلد بود. کنیه‌ی فاطمه رضی الله عنها، ام‌ابیها بوده است[1]. فاطمه رضی الله عنها پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سی وپنج ساله بود، به دنیا آمد[2]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه رضی الله عنها را در سال دوم هجری، پس از جنگ بدر به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه درآورد. حسن، حسین، ام‌کلثوم، زینب و محسّن، ثمره‌ی این ازدواج خجسته بودند. فاطمه رضی الله عنها شش ماه پس از وفات پدر بزرگوارش رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت[3].

۱. مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها را از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کردند. عمه‌ام به من گفت: آیا می‌دانی که فاطمه را از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرده‌اند؟ گفتم: نه. گفت: چرا؛ واقعاً از او خواستگاری کرده‌اند. چرا نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌روی تا فاطمه را به ازدواج تو درآورد؟ گفتم: مگر من چیزی برای ازدواج دارم؟! گفت: اگر تو نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی، حتماً فاطمه را به تو خواهد داد. علی رضی الله عنه می‌گوید: به خدا قسم، او آن قدر مرا امیدوار کرد تا اینکه نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و

۱- أسد الغابة (۵۲۰/۵)؛ الإصابة (۳۶۵/۴).

۲- طبقات ابن سعد (۲۶/۸).

۳- حلیة الأولیاء (۳۹،۴۳/۲). سیر أعلام النبلاء (۱۱۸/۲).

روبرویش نشستم و دم نزدم. به خدا سوگند که از جلال و هیبت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم نتوانستم سخن بگویم. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟» گفتم: بله. فرمود: «آیا چیزی داری که او را به ازدواج خود درآوری؟» گفتم: نه،بخدا. فرمود: «آن لباس رزمی را چه کردی؟» با خود گفتم: قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست،آن زره، فقط چهارصد درهم ارزش دارد! رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «فاطمه را به ازدواج تو درآوردم؛ پس آن زره را برایش بفرست تا برای تو حلال گردد». آری! این، مهریه‌ی فاطمه بنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود[1]. جهیزیه‌ای که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به فاطمه رضی‌الله‌عنها داد، عبارت بود از: یک رونداز، یک بالش پوستین که از گیاه اذخر پر شده بود[2]. در کتاب‌های اهل تشیع، روایتی بدین مضمون آمده است: عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه در این ازدواج خجسته به علی رضی‌الله‌عنه کمک کرد. علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: لباس رزمی‌ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه به چهارصد درهم فروختم. وقتی چهارصد درهم را از عثمان رضی‌الله‌عنه گرفتم و زره را به او دادم، عثمان گفت: ای علی! آیا اینک زره، از آنِ من و چهارصد درهم از آن تو نیست؟ گفتم؟ بله، همین‌طور است. عثمان رضی‌الله‌عنه گفت: «این زره، هدیه‌ی من به تو باشد». بدین‌ترتیب زره و چهارصد دینار را گرفتم و نزد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رفتم و آنها را جلوی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم گذاشتم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای عثمان رضی‌الله‌عنه دعای خیر کرد[3].

۲ـ وقتی فاطمه به خانه‌ی بخت رفت

اسماء بنت عمیس می‌گوید: زمانی که فاطمه را به خانه‌ی شوهر فرستادند، من حضور داشتم. صبح که شد، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم تشریف آورد و در زد و فرمود: «ای ام‌ایمن! برادرم را صدا کن». گفت: او، برادر توست و به او زن داده‌ای؟! فرمود: «بله، ای ام‌ایمن!» اسماء می‌گوید: علی رضی‌الله‌عنه به حضور رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم رویش آب پاشید و برایش دعا کرد و آنگاه فرمود: «فاطمه را به نزدم بخوان». فاطمه رضی‌الله‌عنها

۱- دلائل النبوة از بیهقی (۱۶۰/۳) با سند حسن.

۲- صحیح السیرة النبویة، ص۶۶۷؛ مسند فاطمة الزهراء و ما ورد في فضلها، به تحقیق: فؤاد احمد زمرلی، ص۱۸۹.

۳- کشف الغمة از اربلی (۳۵۹/۱)؛ الشیعة و أهل البیت، ص۱۳۷،۱۳۸.

در حالی که سرش را از شرم و آرزم پایین انداخته بود و صدایش می‌لرزید، به حضور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: »هیچ مگو؛ من، تو را به ازدواج محبوب‌ترین فرد از میان خویشانم درآورده‌ام» و آنگاه روی فاطمه رضی الله عنها آب پاشید و برایش دعا کرد و سپس بازگشت؛ هنگام بازگشت، چشم مبارک به یک سیاهی افتاد؛ فرمود: کیستی؟ گفتم: منم. دوباره پرسید: «اسماء هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «اسماء بنت عمیس؟» گفتم: بله. اسماء می‌گوید: آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برایم دعا کرد[1].

از این ماجرا به یک نکته‌ی مهم و ارزشمند اجتماعی پی می‌بریم و درمی‌یابیم که افراد جامعه باید در مناسبت‌های مختلف اجتماعی، با یکدیگر همکاری نمایند.

۳- جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها

بریده می‌گوید: زمانی که علی رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری نمود، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «حتماً باید برای عروسی، جشن گرفت». سعد گفت: من، یک قوچ می‌دهم و تعدادی از انصار نیز مقداری ذرت برای او جمع کردند تا اینکه شب عروسی فرا رسید. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مقداری آب خواست تا وضو بگیرد و سپس آب وضویش را روی علی رضی الله عنه ریخت و دعا کرد: «اللّٰهُمَّ بارك فيهما وبارك عليهما وبارك في شبلهما»[2]. یعنی: «بار خدایا! ازدواج این دو را بابرکت بفرما و به آنها برکت عنایت کن و ثمره‌ی ازدواج آنها را مبارک و باعث خیر بگردان».

۴- وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما

زندگانی مشترک علی و فاطمه رضی الله عنهما که از محبوترین افراد در نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بودند، در کمال زهد و پارسایی و سختی و شکیبایی سپری می‌شد. علی رضی الله عنه می‌گوید: چند روز در حالی بر ما گذشت که نه ما چیزی داشتیم و نه رسول‌خد صلی الله علیه وسلم چیزی داشت. در همین اثنا دیناری دیدم که روی زمین افتاده بود. با خود کلنجار می‌رفتم و مترددد بودم که آن را بردارم یا نه. سرانجام از بابت مشقت و سختی معیشت و گذران زندگی، آن را برداشتم و با آن مقداری آرد خریدم. آن مقدار آرد را که خریده بودم، به فاطمه دادم و به او گفتم: این آردها را خمیر کن و نان بپز. فاطمه شروع به خمیر

۱- فضائل الصحابة (۹۵۵/۲)، شماره‌ی (۳۴۲) با سند صحیح.

۲- المعجم الکبیر، از طبرانی(۱۱۵۳)؛ فضائل الصحابه (۸۵۸/۲).

کردن آردها نمود. هنگامی که فاطمه، آردها را خمیر می‌کرد، موهای جلوی سرش به کناره‌های ظرف خمیر می‌خورد و این، از سختی زندگانی ما بود. به هر حال فاطمه، نان پخت. نزد رسول اکرم ﷺ رفتم و موضوع را برایش بازگو کردم. آن حضرت ﷺ فرمود: «از آن نان بخورید؛ زیرا رزقی است که خداوند به شما ارزانی داشته است»[۱].

شعبی می‌گوید: علی ﷺ فرموده است: زمانی که با فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ ازدواج کردم، هیچ زیراندازی نداشتیم جز یک پوست گوسفند که فاطمه شب‌ها، بر روی آن می‌خوابید و روز نیز، علوفه‌ی شترمان را در آن حمل می‌کردیم و هیچ خدمتگزاری هم نداشتیم[۲].

مجاهد می‌گوید: علی ﷺ فرمود: یک بار، به شدت گرسنه شدم؛ به قصد یافتن کار به مزارع و کشتزارهای اطراف مدینه رفتم. زنی دیدم که مقداری خاک جمع کرده بود. حدس زدم که برای گل کردن آنها به آب نیاز دارد. نزدش رفتم و با او قرار گذاشتم که به ازای هر دلو آبی که برایش بیاورم، یک خرما به من بدهد. شانزده دلو آب برایش آوردم تا اینکه دستانم تاول زد. در قبال کاری که کرده بودم، شانزده دانه خرما گرفتم و سپس نزد رسول‌خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو نمودم. آن حضرت ﷺ به همراه من از آن خرماها تناول فرمود[۳].

این روایت، بیانگر وضعیت سخت و شدیدی است که پدر حسن ﷺ در مدینه گذراند؛ ما، می‌توانیم از این روایت، به روش شرعی رویارویی با سختی‌ها پی ببریم. چراکه علی ﷺ به دنبال کسب و کاری شرعی رفت تا از دسترنج خود، چیزی خریداری نماید و در انتظار این ننشست که نیکوکاری پیدا شود و به او کمک کند. درس دیگری که می‌توان از این روایت آموخت، قدرت و نیروی تحمل در برابر سختی‌هاست؛ چنانچه علی ﷺ با وجودی که ازگرسنگی رنج می‌برد و توان و نیرویش کاهش یافته بود، به آن کار سخت و طاقت‌فرسا تن داد. درس دیگری هم در این روایت وجود دارد که همان وفاداری به دوستان و ازخودگذشتگی به خاطر آنان است. همانطور که علی ﷺ پس از کار طاقت‌فرسا، مزدش را نگه داشت و دلش نیامد که به

۱- کنز العمال (۳۲۸/۷)؛ المرتضی از ندوی، ص۴۱.

۲- کنز العمال (۱۳۳/۷)؛ المرتضی از ندوی، ص۴۱.

۳- صفةالصفوة (۳۲۰/۱)؛ الموسوعة الحدیثیة، مسند احمد (۱۱۳۵)؛ سندش منقطع و ضعیف است.

تنهایی، خرماها را بخورد؛ بلکه نزد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت تا خرماها را با هم تناول کنند[۱].

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های این ماجرا، این است که فقر یا ثروت انسان، نشان‌دهنده‌ی محبت یا عدم محبت خدا با بنده‌اش نیست؛ بلکه معیار و ملاک اصلی در این زمینه، خداترسی و تقواپیشگی است که باید ملاک ارزیابی مردم باشد.

۵- زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی‌الله‌عنها

زندگانی علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه بدور از هرگونه پیچیدگی و تکلف بود؛ هرچند که اسباب مادی و ظاهری رفاه و آسایش در آن یافت نمی‌شد. حکایتی که در سطور بعدی خواهیم خواند، سختی زندگی فاطمه رضی‌الله‌عنها و موضع رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در آن زمان نمایان می‌کند که دخترش فاطمه از او درخواست خدمتگزاری کرد تا در کارهای خانه به او کمک نماید. علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: فاطمه رضی‌الله‌عنها از سختی کار با آسیاب، شکایت داشت. در همین بحبوحه تعدادی اسیر نزد نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آوردند؛ لذا فاطمه رضی‌الله‌عنها به خانه‌ی پیامبر رفت، ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی‌الله‌عنها را دید و خواسته‌اش ر ابا او درمیان گذاشت. هنگامی که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خانه‌اش آمد، عایشه رضی‌الله‌عنها او را از آمدن فاطمه رضی‌الله‌عنها باخبر ساخت. ما، به رختخواب رفته بودیم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد ما آمد. می‌خواستم برخیزم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست، طوری که سردی قدم‌هایش را بر سینه‌ام احساس کردم و سپس فرمود: «آیا به شما، چیزی بهتر ازخواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، و سی وسه بار سبحان الله و سی وسه بار الحمد لله بگویید؛ این، برای شما از خدمتکار بهتر است»[۲].

این حکایت، برای ما روشن می‌سازد که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چگونه بحران‌های اقتصادی مدینه را از طریق اولویت‌بندی مشکلات و نیازهای اقتصادی اصحاب، حل و فصل می‌نمود. از این رو نیازهای اساسی اصحاب صفه را در رأس مسایل اقتصادی قرار می‌داد و از آنجا که نیاز علی و فاطمه رضی‌الله‌عنهما به خدمتگزار، چندان اساسی و هم‌ردیف مشکلات اهل صفه نبود، لذا راهکار دیگری برای آن ارائه نمود و رسیدگی به نیازهای

۱- التاریخ الإسلامی ازحمیدی (۴۹،۵۰/۱۹).

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۰۵)؛ صحیح مسلم، شماره‌ی (۲۷۲۸)؛ ترمذی، شماره‌ی (۳۴۰۸).

اهل صفه را در اولویت قرار داد. پدر حسن رضی الله عنه یعنی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه این رهنمود رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را آویزه‌ی گوشش کرد تا اینکه روزها، سپری شد و علی رضی الله عنه، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان گردید. در آن زمان بود که آثار تربیت و رهنمود نبوی بر علی رضی الله عنه نمایان گردید و دامنش از دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن،پاک ماند؛ هر چند گنج‌های زمین را در اختیار داشت. چرا که ذکر و یاد الله، سراسر قلب و وجودش ر ادر برگرفته و علی رضی الله عنه به این رهنمود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم پایبندی کرده بود. خودش می‌گوید: «به خدا سوگند از آن زمان که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم این اذکار را به من یاد داد، آنان را ترک نکردم». یکی از یارانش پرسید: حتی شب صفین؟ فرمود: «آری، حتی شب صفّین»[1].

۶- محبت و غیرت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نسبت به فاطمه رضی الله عنها

ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رهسپار سفر می‌شد، آخرین کاری که در مدینه می‌کرد، این بود که نزد فاطمه رضی الله عنها می‌رفت و اولین کسی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پس از بازگشت از سفر، نزدش می‌رفت، فاطمه رضی الله عنها بود[2].

ابوثعلبه‌ی خشنی می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم از جنگ یا سفری بازمی‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس نزد فاطمه رضی الله عنها و آنگاه نزد همسرانش می‌رفت[3].

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچ کسی را ندیدم که از لحاظ وقار و متانت در نشستن و برخاستن، همچون فاطمه به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شبیه باشد». هرگاه فاطمه، نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم می‌رفت، آن حضرت صلی الله علیه وسلم برایش بلند می‌شد، او را می‌بوسید و او را کنار خود، می‌نشانید. همچنین هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نزد فاطمه رضی الله عنها می‌رفت، فاطمه برای

۱- مسلم (۲۰۹۲/۴).

۲- مسند احمد (۲۷۵/۵)؛ الدوحة النبوية، ص۵۶.

۳- الإستیعاب (۳۷۶/۴)؛ در سندش، ابوفروه رهاوی است که ضعیف می‌باشد. الدوحة النبوية، ص۵۶.

پدر بزرگوارش برمی‌خاست، آن حضرت را می‌بوسید و ایشان را کنار خود می‌نشاند[۱]. در روایت دیگری آمده است که دست آن حضرت ﷺ را می‌بوسید[۲].

همین که عایشه ﷺ، این حدیث را روایت می‌کند، بیانگر میزان محبت وی، به فاطمه‌ی زهرا ﷺ می‌باشد؛ چنانچه او را در نشستن و برخاستن و در وقار و متانت، شبیه‌ترین شخص به رسول اکرم ﷺ معرفی نمود.

اسامه بن زید ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «أحبّ أهل بيتي إليّ فاطمة»[۳]. یعنی: «محبوب‌ترین فرد خانواده‌ام برای من، فاطمه است». باری علی ﷺ تصمیم گرفت که بر سر فاطمه ﷺ با دختر ابوجهل ازدواج نماید. رسول اکرم ﷺ برای مردم سخنرانی کرد و ضمن سخنرانی‌اش، فرمود: «فاطمة بضعة منّي فمن أغضبها أغضبني»[۴]. یعنی: «فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر کس، او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

مسور بن مخرمه ﷺ می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «إن هاشم ابن الـمغيرة استأذنوني أن ينكحوا ابنتهم علي بن أبي‌طالب، فلا آذن، ثم لا آذن، ثم لا آذن، إلا أن يريد ابن أبي‌طالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم، فإنما هي بضعة مني، يريبني ما أرابها، ويؤذيني ما آذاها»[۵]. یعنی: «خانواده‌ی هاشم بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی‌طالب ﷺ درآورند؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم مگر آنکه پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج نماید. همانا فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هرآنچه، او را آشفته و بی‌قرار کند، مایه‌ی آشفتگی و بی‌قراری من است و هرآنچه، او را بیازارد، مرا آزار می‌دهد».

ترمذی ﷺ به نقل از عبدالله بن زبیر ﷺ آورده است: علی ﷺ نامی از دختر ابوجهل به میان آورد؛ این موضوع، به رسول‌خدا ﷺ رسید؛ فرمود: «إنّما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها و يتعبني ما أتعبها»[۶].

۱- مسلم، شماره‌ی (۲۴۵۰)؛ صحیح سنن ابی‌داود، شماره‌ی (۵۲۱۷).

۲- سنن ابی‌داود (۵۲۱۷)؛ آلبانی، آن را در صحیح سنن ابی داود، صحیح دانسته است. (۹۷۹/۳).

۳- مسند طیالسی (۲۵/۲).

۴- بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۶۷).

۵- بخاری، شماره‌ی (۵۲۳۰).

۶- فضائل الصحابة (۷۵۶/۲)، شماره‌ی (۱۳۲۷) با سند صحیح.

فضایل فاطمه‌ی زهراء ﷺ:

بریده ﷺ می‌گوید: «از میان زنان، فاطمه برای رسول‌خدا ﷺ از همه محبوب‌تر بود و از میان مردان، علی»[1]. این روایت با روایت عمرو بن عاص ﷺ هیچگونه تعارضی ندارد. عمرو ﷺ از رسول‌خدا ﷺ پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست دارید؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «عایشه را». پرسید از میان مردان؟ فرمود: «پدر عایشه را»[2].

توضیح: منظور از روایت بریده ﷺ، این است که رسول‌خدا ﷺ از میان زنان خاندانش، فاطمه واز میان مردان اهل بیت، علی ﷺ را بیش از همه دوست داشته است. ابن العربی در توضیح این حدیث می‌گوید: محتوب‌ترین شخص در نزد رسول‌خدا ﷺ، ابوبکر بوده است. همچنانکه آن حضرت ﷺ از میان همسرانش، عایشه؛ از میان زنان خانواده‌اش، فاطمه و از میان مردان خاندانش، علی ﷺ را بیش از همه دوست داشته است.بدین‌ترتیب، این احادیث، جمع می‌گردد و هیچ تعارضی میان آنها، به وجود نمی‌آید[3].

۷- صداقت لهجه و راستگویی فاطمه ﷺ

حاکم، با سندش روایت کرده که هرگاه ام‌المؤمنین عایشه ﷺ، فاطمه دختر پیامبر ﷺ را به یاد می‌آورد، می‌گفت: «هیچ کسی ندیدم که همچون فاطمه، راست‌گفتار و دارای صداقت لهجه باشد، جز پدرش»[4].

این فضیلت روشن و نمایانی از فاطمه‌ی زهراء ﷺ است که اماؤمنین عایشه ﷺ با عبارتی شیوا، آن را بیان می‌کند و فاطمه را در صداقت و راستگویی، شبیه‌ترین فرد به رسول اکرم ﷺ معرفی می‌نماید[5].

۱- مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة (۱۵۵۹/۳؛ حاکم، سندش را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت کرده است.

۲- بخاری، شماره‌ی (۴۳۵۸).

۳- عارضة الأحوذی (۲۴۷/۱۳، ۲۴۸)؛ العقیدة في أهل البیت، ص۱۳۷.

۴- مستدرک (۱۶/۳)؛ حاکم. آن را بنابه شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۵- العقیدة في أهل البیت، ص۱۳۶.

۸ـ فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان

احادیث صحیح بسیاری روایت شده مبنی بر اینکه فاطمه رضي الله عنها، بانوی بانوان دو جهان است. انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «حسبك من نساء العالـمين مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد وآسية امرأة فرعون»[۱]. یعنی: «از میان زنان دنیا، چهار زن، از همه شایسته‌ترند: مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وسلم و آسیه همسر فرعون».

ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة إلا ما كان من مريم بنت عمران» یعنی: «فاطمه، ارجمندترین بانوی اهل بهشت به استثنای مریم بنت عمران است». امام بخاری در باب فضایل فاطمه رضي الله عنها این حدیث را نقل نموده که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: «فاطمة سيدة نساء اهل الجنة» یعنی: «فاطمه، والاترین بانوی بهشتی است».

۹- فاطمه‌ی زهرا و میراث رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم

عایشه‌ی صدیقه رضي الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضي الله عنهما نزد ابوبکر رضي الله عنه رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت صلى الله عليه وسلم از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکر رضي الله عنه در پاسخ فاطمه و عباس رضي الله عنهما فرمود: من از رسول خدا صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمودند: «لانورث، ما تركنا صدقة، إنّما يأكل آل‌محمد من هذا الـمال» یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد صلى الله عليه وسلم فقط از این مال می‌خورند[۲]».

به روایتی ابوبکر صدیق رضي الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت صلى الله عليه وسلم را رهاکنم، گمراه شوم[۳]».

در روایتی آمده است که: زنان رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم پس از وفات آن حضرت صلى الله عليه وسلم قصد

۱- فضائل الصحابة (۲۵۵/۲)، شماره‌ی ۱۳۲۵؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ مشکاة (۷۴۵/۳).

۲- بخاری، شماره‌ی۶۷۲۶

۳- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی ۱۷۵۹) آورده است.

کردند تا عثمان بن عفان رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کنند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نفرموده است: «لانورث، ما ترکنا صدقة»؟ یعنی: «کسی از ما ارث نمی‌برد؛ آن‌چه ما پیامبران از خود می‌گذاریم، صدقه است»[۱].

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «لايقتسم ورثتي ديناراً ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنة عاملي فهو صدقة»[۲]. یعنی: «وارثان (بازماندگان) من، دیناری هم تقسیم نمی‌کنند؛ آنچه من، از خود به‌جای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به‌شمار می‌رود».

احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را در بردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی‌برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می‌کنم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرده‌است و چیزی از آن را ترک نمی‌کنم[۳]». یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم انجامش دادند، وانمی‌گذارم و انجامش می‌دهم[۴]». آن‌چه از این روایت معلوم می‌شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد . [ابن‌قتیبه رحمه الله می‌گوید: «کسی منکر این نسیت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ابوبکر رضی الله عنه اختلاف پیدا کرده است؛ چراکه آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی‌خبر بود که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم قانع شد و دیگر سمهی از میراث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نخواست[۵].قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین‌که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر رضی الله عنه را درباره‌ی میراث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول‌خدا

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۷۳۰؛ مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۹.

۳- مسلم، شماره‌ی۱۷۵۸.

۴- بخاری، شماره‌ی۶۷۲۶.

۵- تأویل مختلف الحدیث، ص۱۸۹.

ﷺ این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت ﷺ، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه ﷺ پس از شنیدن حدیث رسول‌خدا ﷺ از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندانش، پس از آن خواهان میراث رسول‌خدا ﷺ شده باشند؛ علی مرتضی ﷺ در دوران خلافتش، عملکرد ابوبکر و عمر ﷺ را در پیش گرفت و میراث رسول‌خدا ﷺ را تقسیم نکرد[1].

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌چه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول‌خدا ﷺ خواهان سهم خود از میراث آن حضرت ﷺ بودند؛ اما پس از آنکه ابوبکر ﷺ و عده‌ای از صحابه ﷺ گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول‌خدا ﷺ چنین نمی‌فرمود که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر ﷺ حتماً میراث رسول‌خدا ﷺ را تقسیم می‌کردند؛ چراکه سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه ﷺ می‌شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول‌خدا ﷺ میراث آن حضرت ﷺ را میان خانواده‌ی پیامبر ﷺ و از جمله عایشه و حفصه ﷺ تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول‌خدا ﷺ ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آنِ ابوبکر و عمر ﷺ بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت ﷺ بودند][2].

اینکه برخی روایت کرده‌اند که فاطمه ﷺ پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر ﷺ خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

۱ـ بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر ﷺ به عیادت فاطمه رفت؛ علی ﷺ به فاطمه ﷺ گفت: «ابوبکر ﷺ اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی نزدت بیاید.» فاطمه ﷺ گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی ﷺ فرمود: «آری.» فاطمه ﷺ ابوبکر ﷺ را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر ﷺ به حضور فاطمه ﷺ رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره‌ی ارث

۱- نگاه کنبد به: شرح صحیح مسلم از نووی (۱۲/۳۱۸)

۲- البداية و النهاية (۲۵۲/۵و۲۵۳)؛ مطالب داخل [] را عیناً از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب نقل کردم تا موضوع مورد بحث، روشن‌تر گردد. (مترجم).

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد[۱]. [چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر رضی الله عنه سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از پیوند با نزدیکان خود بیشتر دوست دارم!»[۲]. آنچه ابوبکر رضی الله عنه در مورد میراث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.][۳]. ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: سند این روایت، قوی و خوب است و از ظاهر آن، چنین برمی‌آید که شعبی، این ماجرا را از شخصِ علی رضی الله عنه شنیده و یا این خبر، از کسی به شعبی رسیده که آن را از علی رضی الله عنه دریافت نموده است[۴]. بدین‌سان روشن می‌گردد که هیچ کدورتی میان فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نبوده و اگر هم در ابتدا مسأله‌ای میان آنها وجود داشته، برطرف گردیده و فاطمه رضی الله عنها در حالی دار فانی را وداع گفته که از ابوبکر رضی الله عنه راضی بوده است. بنابراین کسی نمی‌تواند ادعا کند که دوستدار فاطمه‌ی زهرا است مگر آنکه از افرادی که فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها از آنان راضی بوده، خرسند باشد[۵].

این روایت، با آنچه که عایشه رضی الله عنها روایت کرده، هیچ تعارضی ندارد؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها برای ابوبکر رضی الله عنه پیام فرستاد و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست نمود؛ او، خواهان زمین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فدک و سهم ایشان از خیبر بود. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه رضی الله عنها فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «لانورث، ما ترکنا صدقة، إنّما یأکل آل‌محمد من هذا المال» یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط از این مال می‌خورند.» ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ این درخواست گفت: هیچ تغییری در وضعیت صدقه‌ی بجای‌مانده از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد نمی‌کنم و حتماً همان کاری را انجام می‌دهم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌است و چیزی از آن را ترک

۱- السنن الکبری از بیهقی (۳۰۱/۶)؛ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص۱۰۹
۲- بخاری، شماره‌ی ۴۰۳۶
۳- العقیدة في اهل البیت بین الإفراط والتفریط، از دکتر سالم سحیمی، ص۲۹۱
۴- البدایة والنهایة (۲۵۳/۵)
۵- الإنتصار للصحب و الآل، ص۴۳۴.

نمی‌کنم». بدین ترتیب ابوبکر ﷺ از فدک و خیبر، چیزی به فاطمه نداد و به همین سبب فاطمه ﷺ از ابوبکر ﷺ آزرده‌خاطر شد و با او قهر نمود و تا پایان عمرش با وی سخن نگفت[۱]. عایشه ﷺ، این ماجرا را بر اساس میزان خبری که از این موضوع داشته، روایت نموده و حدیث شعبی، نتیجه و برآمده از آگاهی بیشتر در این زمینه است که بیانگر ملاقات ابوبکر ﷺ با فاطمه ﷺ و سخن گفتن با او و جلب رضایت وی می‌باشد. گزارش عایشه ﷺ، موضوع جلب رضایت فاطمه را منتفی می‌داند و بر عکس، روایت شعبی، ثابت می‌کند که فاطمه ﷺ از ابوبکر ﷺ خرسند شده و سپس درگذشته است. گفتنی است: علما، سخنی را که دال بر ثبوت است، بر قولی که بر نفی دلالت می‌نماید، مقدم می‌دانند؛ زیرا احتمال ثبوت، بیشتر می‌باشد تا عدم ثبوت که ممکن است ن ناشی از بی‌خبری راوی باشد؛ بویژه درباره‌ی این موضوع که همین‌طور نیز به نظر می‌رسد. چراکه عیادت ابوبکر ﷺ از فاطمه ﷺ یک مسأله‌ی کاملاً عادی بوده و با توجه به شرایط دینی و اجتماعی آن روزگار مسأله‌ی عجیبی به نظر نمی‌رسیده که نگاه عموم مردم را به خود معطوف نماید و یا خبرش درمیان مردم، شایع شود و همگان، از آن اطلاع یابند. عیادت از بیمار، یک امر کاملاً عادی است که در این مورد نیز مردم، بدون آنکه به آن حساسیت ببخشند، از زاویه‌ی یک مسأله‌ی معمولی به آن نگریسته و هیچ ضرورتی برای نقل آن ندیده‌اند. فاطمه، اساساً از روی قصد با ابوبکر ﷺ ترک سخن ننموده و امثال او، خیلی فراتر از این هستند که به فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ در مورد حرام بودن ترک سخن با برادر مسلمانشان، بی‌توجهی نمایند. بنابراین عدم سخن گفتن فاطمه ﷺ با ابوبکر ﷺ کاملاً طبیعی و برخاسته از عدم ضرورت بوده است[۲].

قرطبی در توضیح حدیث عایشه ﷺ می‌گوید: غم جانسوز وفات رسول اکرم ﷺ فاطمه ﷺ را به خود مشغول نموده و خانه‌نشینش کرده بود؛ از این رو عایشه از آن به قهر کردن فاطمه با خلیفه تعبیر نمود. حال آنکه رسول اکرم ﷺ فرموده است: «لایحل لـمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث»[۳]. یعنی: «برای هیچ کس جایز نیست که

۱- بخاری، شماره‌ی ۴۲۴۰.

۲- الإنتصار للصحب و الآل، ص۴۳۴.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۰۷۷

بیشتر از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر نماید». فاطمه رضی الله عنها بیش از هر کسی از حلال و حرام، آگاه بود و بیش از همه از مخالفت با فرمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اجتناب می‌نمود. بنابراین امکان ندارد از کسی که پاره‌ی تن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و ارجمندترین بانوی زنان بهشت است، چنین عملی سر بزند[1].

۲ـ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جانسوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربرگرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند همچون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمانان و جنگ با مرتدان بود؛ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می‌دانست که به زودی به پدرش می‌پیوندد؛ او بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می‌بندد و به دیار باقی می‌رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی‌اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنها همدیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه‌نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر رضی الله عنه در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده‌اند که فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه قهر نموده و بر او خشم گرفته است[2].

[علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آنکه بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم احکام میراث را در اموال فدک یا باقیمانده‌ی خمس خیبر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است. از محمد بن علی بن حسین(امام محمد باقر) و هم‌چنین از زید بن علی چنین روایت

۱- المفهم (۷۳/۱۲).

۲- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص۱۰۸

شده که آن‌ها گفته‌اند: «از سوی ابوبکر رضی الله عنه هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است»][1].

۱۰- وفات فاطمه‌ی زهرا

یکی از دلایلی که نشان می‌دهد روابط ابوبکر صدیق رضی الله عنه با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بسیار محکم و استوار بوده، این است که همسر ابوبکر رضی الله عنه یعنی اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در دوران بیماری فاطمه‌ی زهرا از ایشان پرستاری می‌کرد و تا واپسین لحظات حیات دخت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در کنار او بود و در غسل و خاکسپاری وی مشارکت داشت. علاوه بر اسماء، شخص علی مرتضی رضی الله عنه نیز از فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پرستاری می‌کرد و همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در امر پرستاری از فاطمه رضی الله عنها با او همکاری می‌نمود. فاطمه رضی الله عنها در مورد چگونگی کفن و دفن و خاکسپاری خود، سفارش‌هایی به اسماء نمود که اسماء نیز آنها را اجرا کرد. فاطمه رضی الله عنها به اسماء رضی الله عنها فرمود: «من، این را خیلی بد می‌دانم که هنگام خاکسپاری زنان، فقط پارچه‌ای روی آنها می‌اندازند و بدین ترتیب خوب پوشیده نمی‌شوند و اندام آنها قابل تشخیص می‌باشد». اسماء گفت: «ای دختر رسول‌خدا! آیا می‌خواهی چیزی به تو نشان دهم که در حبشه دیدم؟» آنگاه اسماء رضی الله عنها درخواست کرد تا تعدادی شاخه‌ی تر خرما بیاورند و سپس آنها را خم داد و روی آنها پارچه انداخت. فاطمه رضی الله عنها فرمود: «این، چقدر خوب و زیباست؛ بدین ترتیب زن و مرد از هم تشخیص داده می‌شوند (و برای میت زن، پوشش کافی ایجاد می‌گردد)»[2].

ابن‌عبدالبر می‌گوید: «فاطمه رضی الله عنها نخستین زنی است که در اسلام، جنازه‌اش را بدین ترتیب پوشاندند و پس از او، جنازه‌ی زینب بنت جحش رضی الله عنها را نیز به همین صورت پوشاندند».

۱- شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج‌البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص۹۰و۹۱. پیشتر یادآوری کردم که عبارت داخل [] برگرفته از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب می‌باشد. (مترجم).

۲- الإستیعاب (۳۷۸/۴).

ابوبکر رضی الله عنه همواره از علی رضی الله عنه احوال فاطمه رضی الله عنها را می‌پرسید و بر خلاف پندار برخی، جویای حال وی بود. در دوران بیماری فاطمه رضی الله عنها، علی رضی الله عنه در مسجد مشغول نماز بود. پس از آنکه نمازش، به پایان رسید، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدش رفتند و گفتند: «حال دختر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چطور است؟» علاوه بر این ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همسرش اسماء رضی الله عنها نیز حال فاطمه‌ی زهراء را می‌پرسید؛ پیشتر گفتیم که اسماء، پرستار فاطمه بود و در دوران بیماریش، با تمام وجود از او پرستاری می‌نمود. روزی که فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها از دنیا رفت، تمام مردان و زنان مدینه گریستند و همچون روز وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم غم و اندوه، فضای شهر را پر کرد. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای عرض تسلیت نزد علی رضی الله عنه رفتند و از او خواستند که آنها را برای نماز جنازه جلو نکند[1]. گویا آن دو بزرگوار، تاب چنان مصیبتی را نداشتند و در توان خود نمی‌دیدند که نماز جنازه‌ی دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را امامت دهند.

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب سه‌شنبه سوم رمضان سال ۱۱ هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در آن‌جا حضور داشتند. هنگامی که جنازه‌اش را برای نماز گذاشتند، علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری» علی رضی الله عنه گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی‌گزارد» ابوبکر رضی الله عنه نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است: ابوبکر رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت[2]. البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است[3].

۱- الشيعة وأهل البيت، ص۷۷؛ كتاب سليم بن قيس، ص۲۵۵.

۲- المرتضى، نوشته‌ی ندوی، ص۹۴؛ الطبقات الكبرى (۲۹/۷).

۳- مسلم، شماره‌ی۱۷۵۹

[رابطه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت و خاندان رسول‌خدا ﷺ، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زیبنده‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی، علی رضی الله عنه یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است[۱]. علاوه بر این علی مرتضی رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد.....][۲]. اینکه برخی گفته‌اند: فاطمه رضی الله عنها به علی رضی الله عنه وصیت نمود که هیچ یک از کسانی که به او ستم کرده و حقش را خورده‌اند، در خاکسپاریش حضور نداشته باشد، روایت دروغ و بی‌اساسی است.

شعری از اقبال لاهوری در مورد فاطمه‌ی زهرا:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز   از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین   آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید   روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او   یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق   مادر آن کاروان‌سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم   حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین   پشت پا زد بر سر تاج و نگین
وان دگر مولای ابرار جهان   قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین   اهل حق حریت‌آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات   جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول   مادران را اسوه‌ی کامل بتول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت   با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش   گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا   آسیاگردان و لب قرآن‌سرا
گریه‌های او ز بالین نیاز   گوهر افشاندی بدامان نماز

۱- المرتضی از ندوی، ص۹۸

۲- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص۹۸.

اشـک او برچید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشـته‌ی آیین حق زنجیـر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنـــه گـــرد تربـتش گردیدمی سجــده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

مبحث سوم

جایگاه و منزلت حسن ﷺ در نزد رسول‌خدا ﷺ

رسول اکرم ﷺ از ولادت حسن بن علی ﷺ خیلی شادمان گشت. آن حضرت ﷺ حسن ﷺ را بغل می‌کرد، او را نوازش می‌نمود و او را به سوی خود صدا می‌زد تا وی را در آغوش بگیرد و با او بازی کند. حسن ﷺ در دامان پیامبر اکرم ﷺ و تحت نظر و توجه ایشان پرورش یافت. آن حضرت ﷺ او را از لحاظ تربیتی مورد ملاحظه قرار داد و بدین‌سان حسن ﷺ علاوه بر شباهت ظاهری به رسول اکرم ﷺ در رفتار و منش نیز شبیه آن حضرت ﷺ بود. آری! حسن س، از جایگاه و محبت ویژه‌ای نزد جدّ بزرگوارش برخوردار بود؛ نه فقط از آن جهت که او، نوه‌ی رسول اکرم ﷺ بود؛ بلکه بدین‌خاطر که در وجود حسن ﷺ ویژگی‌های نیک، اخلاق والا و تواضع و فروتنی موج می‌زد. اینک به بررسی احادیث و همچنین مواردی می‌پردازیم که جایگاه و منزلت ویژه‌ی حسن ﷺ در نزد پیامبر اکرم ﷺ را نمایان‌تر می‌سازد.

مهر و محبت رسول‌خدا ﷺ به حسن ﷺ

۱- ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «من أحب الحسن والحسين فقد أحبّني، ومن أبغضهما فقد أبغضني»[۱]. یعنی: «هر کس دوستدار حسن و حسین است، در واقع مرا دوست دارد و هر کس با این دو، بغض و دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است».

۱- سنن نسائی، شماره‌ی ۸۱۶۸؛ شیخ عثمان خمیس در کتاب الأحادیث بشأن السبطین، ص۳۱۲، این حدیث را حسن لذاته دانسته است.

۲- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند و حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتند تا اینکه مردم، آنها را دور کردند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کاری با آنها نداشته باشید؛ پدر و مادرم، فدای این دو؛ هر کس، مرا دوست دارد، باید این دو را نیز دوست داشته باشد»[۱].

۳- ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللّٰهُمَّ إني أحبه فأحبه وأحب من يحبه»[۲]. یعنی: «بارخدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو نیز او و دوستداران او را دوست بدار».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هیچ‌گاه نشد که حسن رضی الله عنه را نبینم و از چشمانم، اشک سرازیر نشود[۳].

۴- براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه را بالای دوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیدم؛ در آن حال رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «اللّٰهُمَّ اني أحبه فأحبه»[۴]. یعنی: «بار خدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو هم او رادوست بدار».

۵- علی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست حسن و حسین رضی الله عنهما را گرفت و فرمود: «من أحبّني و أحبّ هذين و أباهما و أمّهما كان معي في درجتي يوم القيامة»[۵]. یعنی: «هر کس مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من خواهد بود». ترمذی رحمه الله بدین شکل روایت کرده که در بهشت، با من خواهد بود.

۶- یعلی بن مره می‌گوید: حسن و حسین به سمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر مسابقه می‌دادند؛ یکی از آنها زودتر از دیگری به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارکش را به گردن او انداخت و او را در آغوش گرفت و

۱- احادیث بشأن السبطین، عثمان خمیس، ص۲۹۳؛ حدیث، حسن است.

۲- مسند احمد (۲۴۹،۳۳۱/۲)، با سند صحیح

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص۷۴.

۴- صحیح مسلم، شماره‌ی (۲۴۲۲).

۵- روایت احمد؛ ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی غریب دانسته است. مسند احمد (۷۷/۱)؛ سند ترمذی، شماره‌ی ۳۷۳۴؛ سیر أعلام النبلاء (۲۵۴/۳).

یکایک آنها را بوسید و سپس فرمود: «إنّي أحبّهما فأحبّوهما. أيّها الناس، الولد مبخلة مجبنة»[۱]. یعنی: «من، این دو را دوست دارم؛ شما نیز آنها را دوست بدارید. ای مردم! فرزند، مایه‌ی بخل و ترس والدین است».

۷- اسرائیل می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «من أحبّ الحسن والحسين فقد أحبّني ومن أبغضهما فقد أبغضني»[۲]. یعنی: «هر کس، حسن و حسین را دوست بدارد، به راستی که مرا دوست دارد و هر کس با آنها دشمنی و کینه داشته باشد، با من کینه و دشمنی ورزیده است».

۸- زهیر بن اقمر می‌گوید: شخصی از قبیله‌ی ازد گفت: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که درباره‌ی حسن بن علی ﷺ فرمود: «من أحبّني فليحبه؛ فليبلّغ الشاهد منكم الغائب» یعنی «هر کس، مرا دوست دارد، باید حسن را هم دوست داشته باشد؛ آن دسته از شما که حضور دارند، به کسانی که حضور ندارند، برسانند». آن شخص می‌گوید: اگر خواسته‌ی رسول‌خدا ﷺ نبود، این حدیث را برای شما نقل نمی‌کردم[۳].

۹- اسامه بن زید ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ مرا می‌گرفت و روی پایش می‌نشاند و حسن ﷺ را هم روی پای دیگرش می‌نشاند و می‌فرمود: «اللّٰهُمَّ إني أرحمهما فارحمهما»[۴]. یعنی: «بار خدایا! من به این دو مهر می‌ورزم؛ تو نیز این دو را مشمول رحمت خویش قرار بده».

۱۰- ابوهریره ﷺ می‌گوید: اقرع بن حابس نزد رسول‌خدا ﷺ رفت و آن حضرت ﷺ را دید که حسن یا حسین را می‌بوسید. وی، به رسول‌خدا ﷺ گفت: او را می‌بوسی؟! من، ده فرزند دارم و هیچ یک از آنان را نمی‌بوسم.

۱- مسند احمد (۱۷۲/۴)؛ سنن ابن ماجه، شماره‌ی۳۶۶۶؛ بوصیری در الزوائد گفته است: سندش، صحیح است و راویان آن، ثقه می‌باشند؛ نگا: سير أعلام النبلاء (۲۵۵/۳).

۲- ذخائر العقبى في مناقب ذوی القربی، ص۲۱۵؛ مسند احمد(۲۸۸/۵)؛ تاريخ دمشق (۲۶/۱۴).

۳- مستدرک (۱۷۳،۱۷۴/۳)؛ سير أعلام النبلاء (۲۵۳،۲۵۴/۳)، با سند صحیح.

۴- الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان (۴۱۵/۱۵)؛ ذخائر العقبى في مناقب ذوی القربی، ص۲۱۶.

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إنّه من لا يرحم لا يرحم»[۱]. يعنی: «کسی که مهر و محبت نکند، مشمول محبت و رحمت قرار نمی‌گیرد».

۱۱- معاويه بن ابوسفيان رضی الله عنه می‌گويد: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم زبان يا لب‌های حسن رضی الله عنه را در دهان مبارکش گرفته بود و می‌مکيد؛ براستی زبان يا لب‌هايی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را مکيده باشد، هرگز عذاب نمی‌شود[۲]. اينکه معاويه رضی الله عنه چنين حديثی را روايت می‌کند، بيانگر محبت وی به حسن رضی الله عنه می‌باشد.

۱۲- ابوعباس می‌گويد: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسن بن علی رضی الله عنه را روی شانه‌اش گذاشته بود. شخصی گفت: «بچه! سوار عجب مرکبی شده‌ای!» رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «او نيز عجب سوارکاری است!»[۳].

۱۳- جابر رضی الله عنه می‌گويد: نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتم. ديدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالت چهار دست و پا، حسن و حسين رضی الله عنهما را روی پشتش سوار کرده بود و آنها را در خانه، به اين و آن طرف می‌برد و می‌فرمود: (شتر شما، چه شتر خوبی است و شما هم چه بارهای خوبی هستيد»[۴].

۱۴- ابوهريره رضی الله عنه می‌گويد: با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز می‌گزارديم. وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به سجده می‌رفت، حسن و حسين رضی الله عنهما روی پشتش می‌رفتند و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به سجده می‌رفت، آن دو همين کار را می‌کردند تا اينکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازش را به پايان رساند[۵].

۱۵- بريده رضی الله عنه می‌گويد: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حال سخنرانی بود که حسن و حسين رضی الله عنهما در حالی که پيراهن قرمز پوشيده بودند و در حال راه رفتن، تعادل نداشتند و سکندری می‌خوردند، آمدند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم از منبر پايين آمد و آن دو را با خود، بالای منبر برد و فرمود: «واقعاً خدای متعال، راست

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۳۱۸.

۲- مسند احمد (۹۳/۴) با سند حسن؛ سير أعلام النبلاء (۲۵۹/۳).

۳- الشريعة، از آجری با سند ضعيف (۲۱۶۰/۵).

۴- همان.

۵- الشريعة از آجری (۲۱۶۰/۵)؛ محمد بن عيسی بن حيان مدائنی، جز راويان آن می‌باشد که دارقطنی، او را ضعيف و متروک دانسته است.

گفته است که:

﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ﴾ [التغابن: ۱۵].

«همانا اموال و فرزندان شما، فتنه و مایه‌ی آزمایش شما هستند».

و سپس افزود: «به این دو طفل نگاه کردم که راه می‌رفتند و سکندری می‌خوردند؛ لذا نتوانستم صبر کنم و بدین‌ترتیب سخنانم را بریدم و آن دو را با خود بالای منبر آوردم»[1].

۱۶- ابوهریره ﷺ می‌گوید: یک روز همراه رسول‌خدا ﷺ به بازار بنی قینقاع رفتم؛ نه من چیزی می‌گفتم و نه آن حضرت ﷺ چیزی به من می‌گفت. پس از آن، بازگشت و به خانه‌ی فاطمه ﷺ رفت و فرمود: «آیا بچه، آنجاست؟ آیا بچه آنجاست؟» منظورش، حسن ﷺ بود. به گمانم مادرش او را نگه داشته بود تا او را بشوید و گردنبندی بر گردنش بیندازد. مدت زیادی نگذشت که حسن ﷺ با شتاب و دوان دوان آمد و بدین ترتیب رسول‌خدا ﷺ و حسن ﷺ دست به گردن هم انداختند[2].

۱۷- باری ابوهریره ﷺ حسن ﷺ را در یکی از کوچه‌های مدینه دید و به او گفت: پدرم، فدایت؛ شکمت را برهنه کن تا آن را ببوسم؛ همانگونه که رسول‌خدا ﷺ را دیدم که شکمت را می‌بوسید. حسن ﷺ شکمش را برهنه کرد و ابوهریره ﷺ نافش را بوسید[3].

۱۸- سلمة بن اکوع ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ و حسن و حسین، بر استر شهبای[4]. آن حضرت ﷺ سوار بودند؛ یکی، جلوی رسول خدا ﷺ و دیگری پشت سر آن حضرت ﷺ؛ افسار استر را گرفتم و آنها را به خانه‌ی رسول اکرم ﷺ بردم.

همه‌ی پدران باید از این چشمه‌ی روان، محبت و مهرورزی به فرزندانشان را بیاموزند. چشمه‌ی جوشانی که سرشار از رهنمود نبوی برای بیان کیفیت مهرورزی

۱- الشریعه از آجری (۲۱۶۲/۵).

۲- صحیح مسلم.

۳- مستدرک (۱۶۳/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۴- گویا از آن جهت به استر رسول‌خدا ﷺ شهباء می‌گفته‌اند که سفید، بوده است. (مترجم)

آن حضرت ﷺ به نوه‌اش حسن رضی الله عنه می‌باشد؛ رهنمودهای ارزشمندی که چگونگی پرورش روحی و روانی کودک و شکل‌دهی شخصیتش را به تصویر می‌کشد و به این پرسش مهم پاسخ می‌دهد که چگونه می‌توانیم احساس و عاطفه‌ی کودک را بنا نهیم و حق و حقوق عاطفی او را ادا کنیم تا آینده‌ای درخشان داشته باشد؟ احادیث مذکور، مجموعه‌ای از زیرساخت‌ها و اصول تربیتی را ارائه می‌دهد که با عملی کردن آنها، می‌توان در مسیر درست و روشن گام نهاد:

۱- بوسیدن کودکان و مهرورزی به آنان

بوسیدن کودک، نقش بسزایی در برانگیختن احساسات و عواطف وی دارد و باعث فروکش کردن هیجان‌ها و اضطراب‌های درونی او و در نتیجه آرامش روحی و روانی وی می‌گردد؛ همچنین، بوسیدن کودک، ارتباط قوی و استواری مبتنی بر محبت و علاقه به یکدیگر را درمیان کوچک و بزرگ برقرار می‌سازد و مهر و محبت قلبی نسبت به فرزند را هویدا می‌سازد و نشان‌دهنده‌ی تواضع و فروتنی بزرگسالان برای کوچکترها می‌باشد. آری؛ بوسیدن کودک، نور درخشانی است که به قلب کودک، گرما و درخشندگی می‌بخشد و به او شرح صدر می‌دهد و به رشد شخصیت وی در عرصه‌های اجتماعی و ارتباط با همنوعانش کمک می‌نماید. بوسیدن کودک، افزون بر تمام این مزایا و فضایل، سنت رسول اکرم ﷺ نیز می‌باشد[۱]. خلاصه اینکه محبت و مهرورزی به کودکان، یکی از صفات ارزنده و والای رسول‌خدا ﷺ و بلکه شاهراه ورود به بهشت و دستیابی به رضایت الهی است.

۲- شوخی و بازی با کودکان

شماری از احادیثی که پیشتر بیان شد، نشان دهنده‌ی شوخی کردن و بازی نمودن رسول‌خدا ﷺ با حسن رضی الله عنه و همچنین نحوه‌ی برخورد با کودک از طریق به آغوش گرفتن یا خندانیدن وی بود. صحابه رضی الله عنهم نیز رویه‌ی رسول‌خدا ﷺ در برخورد با کودکان را در پیش گرفتند و همچون آن حضرت ﷺ با آنها شوخی و بازی می‌کردند. چنانچه عمر رضی الله عنه می‌گوید: «چه زیباست که مرد، در خانه‌اش همانند یک بچه رفتار کند؛ یعنی در صحبت و گشاده‌رویی و خوش‌اخلاقی و شوخی با کودکانش، همانند

۱- منهج التربية الإسلامية للطفل، ص۱۷۹.

خودشان عمل نماید». رسول‌خدا ﷺ همواره با حسن و حسین ﷺ بازی می‌کرد. طرز رفتار رسول‌خدا ﷺ با کودکان، از طریق بازی و شوخی، نیاز روحی و روانی آنها را اشباع و تغذیه می‌کرد و بدین‌سان رفتار آن حضرت ﷺ با کودکان بدور از هر گونه جفاکاری و خشونت و بی‌توجهی به حقوق آنان بود[۱].

۳- هدیه دادن

هدیه دادن، آثار و پیامدهای خوشایندی در روح و روان عموم انسان‌ها دارد و این اثرگذاری، بر روح و روان کودکان، بیشتر است. رسول اکرم ﷺ اهمیت این کار مهم و اساسی ر ادر شکل‌دهی روح و روان کودک و جهت دادن به آن و نیز رشد و پرورش آن، بیان نموده است. چنانچه پیشتر درباره‌ی هدیه‌ای که رسول‌خدا ﷺ به دخترخاله‌ی حسن بن علی ﷺ یعنی امامه بنت ابوالعاص داد، سخن گفتیم. عایشه ﷺ می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ﷺ هدیه نمود که درمیان آنها، انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول‌خدا ﷺ آن را گرفت و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت؛ آنگاه آن را برای دختر زینب، یعنی امامه فرستاد و گفت: «ای دخترم! خودت را با این نگین، بیارای»[۲].

۴- دست کشیدن به سر کودک (نوازش کودک)

رسول خدا ﷺ کودکان را نوازش می‌کرد و دست مهربانی‌اش را بر سر آنان می‌کشید و بدین‌ترتیب کودکان، لذت مهر و محبت را احساس می‌کردند و به محبت بزرگان نسبت به خود، پی می‌بردند و درک می‌نمودند که بزرگترها، واقعاً به آنان توجه دارند. مصعب بن عبدالله ﷺ می‌گوید: عبدالله بن ثعلبه چهار سال قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به دنیا آمد. رسول‌خدا ﷺ در فتح مکه، سرش را نوازش نمود و برایش دعای خیر کرد. وقتی رسول‌خدا ﷺ وفات نمود، عبدالله بن ثعلبه، چهارده ساله بود[۳].

۱- منبع پیشین، ۱۸۴.

۲- سنن ابن ماجة، شماره‌ی ۳۶۴۴؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۳.

۳- مستدرک حاکم (۳۷۹/۳).

۵- رفتار خوب با کودک در ابتدای برخورد با او

دیدن کودک و نشست و برخاست با او، امری عادی است که نخستین لحظه‌های آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. بنابراین اگر نخستین لحظات برخورد با کودک، درست و مناسب باشد، کودک می‌تواند به سخن گفتن ادامه دهد و جرأت می‌یابد تا باب گفتگو با بزرگترش را باز نماید. بدین‌سان این امکان برای بزرگترها نیز فراهم می‌گردد که از آنچه در دل کودک می‌گذرد، آگاهی یابند و به مشکلات و خواسته‌ها و آرزوهایش پی ببرند. همه‌ی این نتایج در صورتی بدست می‌آید که نخستین لحظات برخورد بزرگ‌ترها با کودک مناسب و خوب باشد. عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا ﷺ از سفری بازمی‌گشت، ابتدا کودکان خاندانش را به دیدنش می‌بردند. باری آن حضرت ﷺ پس از بازگشت از یک سفر، پیش از سایر کودکان مرا دید و مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول‌خدا ﷺ او را پشت سرش سوار نمود و بدین‌ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم؛ وارد مدینه شدیم[۱].

۶- توجه و رسیدگی به کودک

چه بسا کودکی که به تنهایی، پای در کوچه و خیابان می‌نهد، گم می‌شود؛ اگر پدر و مادر، آدم‌های بی‌خیالی نباشند، خیلی زود به نبودن و گم شدن فرزندشان پی می‌برند و در صدد یافتن او برمی‌آیند و برعکس، والدین بی‌خیال، خیلی دیر، متوجه گم شدن فرزندشان می‌شوند و به همین نسبت، برای پیدا کردن کودکشان، دیر، اقدام می‌کنند. شتاب در پیدا کردن کودک گم شده، تأثیر بسزایی بر روح و روان کودک دارد. چراکه اگر مدت زمان گم شدن کودک، به درازا بکشد، ترس و هراس و گریه‌ی کودک نیز طولانی می‌گردد و به خاطر طولانی شدن دوری از والدین، آثار ناگواری بر روح و روان وی، برجای می‌ماند. به همین خاطر یک بار که حسن و حسین ﷺ گم شدند، رسول‌خدا ﷺ خیلی سریع به جستجوی آنان پرداخت و یارانش را برای این منظور بسیج نمود[۲]. سلمان ﷺ می‌گوید: ما، پیرامون رسول اکرم ﷺ بودیم که ام‌ایمن ﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خدا! حسن و حسین گم شده‌اند. آن هنگام،

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۴۲۸؛ سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

۲- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۱۸۶.

خورشید بالا آمده بود. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «برخیزید و فرزندانم را پیدا کنید». هر شخص برای یافتن حسن و حسین به سویی رفت و من به همان سمتی رفتم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت. سرانجام حسن و حسین را در دامنه‌ی کوهی، در حالی یافتیم که به یکدیگر چسبیده بودند و یک مار که از دهانش شراره‌ی آتش بیرون می‌شد، روبروی آنها حلقه زده بود. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی آن مار شتافت. آن مار به میان سنگ‌ها خزید. آنگاه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی حسن و حسین رفت و آنها را از هم جدا کرد و دست نوازش بر سرشان کشید و فرمود: شما، چقدر برای خدا عزیز هستید! و سپس یکی از آنها را روی شانه‌ی راستش و دیگری را روی شانه‌ی چپش گذاشت. گفتم: خوشا به حالتان؛ چه مرکب خوبی دارید! رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «آن دو هم سواران خوبی هستند و پدرشان، از آنها بهتر است»[1]. در این روایت ترس و هراسی که دامنگیر حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما شده بود، آن چنان نمایان است که آن دو، از ترس مار به یکدیگر چسبیده بودند. همچنین در این روایت ملاحظه می‌کنیم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای رفع ترس آن دو طفل، خیلی سریع وارد عمل شد و آنگاه آن دو را از یکدیگر جداکرد و بر سرشان دست نوازش کشید و برایشان دعا نمود و آنها را بر شانه‌هایش گذاشت و از آنان تعریف کرد و فرمود: «آن دو، سواران خوبی هستند». همه‌ی این‌ها برخاسته از محبت وافر آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما و توجه ویژه به آنان بود[2].

۷- بازی کردن بزرگان با کودکان

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن مقام والایش که پیغمبر خدا و پیشوای مردم بود، با حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما بازی می‌کرد تا این درس بزرگ را به والدین بدهد که بازی کردن با بچه‌ها، یکی از پایه‌های اساسی در تربیت کودکان است. روایت شده که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن رضی‌الله‌عنه را در برابر حسین رضی‌الله‌عنه تشویق می‌نمود و از حسن رضی‌الله‌عنه هواداری می‌کرد. ابوعباس می‌گوید: حسن و حسین در حضور رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با هم بازی می‌کردند. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفت: حسن! بشتاب؛ حسین! او را بگیر». عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آیا از

۱- معجم الطبرانی (۶۵/۳)، شماره‌ی ۲۶۷۷؛ المجمع (۱۸۲/۹)؛ یکی از راویانش، احمد بن راشد هلالی است که ذهبی در المغنی (۳۹/۱)، او را ضعیف دانسته است.

۲- منهج التربیة النبویة ص۱۸۷.

بزرگ‌تر، هواداری می‌کنید؟ رسول‌خدا ﷺ فرمود: «جبرئیل ﷺ می‌گوید: «حسین! او را بگیر»[۱]. در روایت ضعیفی از جعفر بن محمد به نقل از پدرش آمده است: رسول خدا ﷺ در محل گذاشتن جنازه‌ها نشست. دراین اثنا حسن و حسین سر رسیدند و ترسیدند. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «حسن! آرام باش». علی ﷺ گفت: «ای رسول‌خدا! آیا با وجود حسین ﷺ هوای حسن ﷺ را دارید؟» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این جبرئیل است که می‌گوید: حسین! آرام باش»[۲].

موارد گوناگونی از بازی کردن رسول‌خدا ﷺ با حسن و حسین را ملاحظه کردیم و بدین‌سان دریافتیم که باید در بازی کردن با کودکان تنوع داشت و در اثنای بازی، آنان را تشویق کرد تا نشاط و انرژی روحی و روانی آنان افزایش یابد و با لذت و بدون خستگی بازی نمایند و بدین‌ترتیب، نیاز جسمی و روحی آنها، به صورت همزمان رفع گردد[۳]. گفتنی است: بازی کردن با کودکان، فواید جسمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، روحی و درمانی زیادی دارد[۴].

شباهت حسن بن علی ﷺ به رسول‌خدا ﷺ

۱- ابوخالد می‌گوید: از ابوجحیفه پرسیدم که آیا رسول‌خدا ﷺ را دیده‌ای؟ گفت: آری؛ حسن بن علی ﷺ بیش از همه به او شباهت دارد[۵].

۲- عقبة بن حارث می‌گوید: من، همراه ابوبکر ﷺ بودم که گذرش به حسن بن علی ﷺ افتاد؛ او را روی شانه‌اش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که به پیامبر ﷺ شبیه است؛ نه به علی ﷺ». علی ﷺ آنجا حضور داشت و از شنیدن سخن ابوبکر ﷺ خندید. به روایت دیگری، عقبة بن حارث می‌گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم ﷺ همراه ابوبکر ﷺ پس از نماز عصر بیرون شدم و علی ﷺ در کنار ابوبکر ﷺ راه می‌رفت. گذر ابوبکر ﷺ به حسن

۱- سیر أعلام النبلاء با سند حسن (۲۶۶/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۸۴/۳)؛ منظور از آرام باش، در اینجا، تشویق کردن و آفرین گفتن و کف زدن می‌باشد.

۳- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۲۰۹ تا ۲۱۶.

۴- منبع پیشین، ص۲۱۶.

۵- الطبقات الکبری (۲۴۵/۱)؛ صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۵۴۴.

بن علی ﷺ افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکر ﷺ او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبر ﷺ است، نه شبیه علی ﷺ» و علی ﷺ نیز خندید. آری! از این روایت، محبت و همبستگی میان ابوبکر و علی ﷺ نمایان می‌گردد.

۳- هانی بن هانی به نقل از علی ﷺ می‌گوید: «حسن ﷺ از قسمت سینه تا سر، بیش از همه به رسول‌خدا ﷺ شباهت داشت و حسین ﷺ از سینه به پایین»[۱].

۴- عصم بن کلیب می‌گوید: پدرم، به نقل از ابوهریره ﷺ این حدیث رسول اکرم ﷺ را روایت نمود که: «من رآني في النّوم فقد رآني فإنّ الشيطان لا ينتحلني» یعنی: «هر کس، مرا در خواب ببیند، به راستی مرا دیده است؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خودش را به شکل من درآورد».

راوی می‌گوید: پدرم گفت: این حدیث را برای ابن عباس ﷺ نقل کردم و به او گفتم که من، رسول‌خدا ﷺ را در خواب دیدم. ابن عباس گفت: واقعاً او را در خواب دیدی؟ گفتم: آری، به خدا قسم پیامبر ﷺ را در خواب دیدم. ابن عباس ﷺ گفت: حسن بن علی ﷺ را به خاطر داری؟ گفتم: آری، او را به خاطر دارم و طرز راه رفتنش را هم به یاد دارم. ابن عباس ﷺ گفت: حسن ﷺ به رسول‌خدا ﷺ شباهت داشت[۲].

۵- بهی، آزادشده‌ی زبیر ﷺ می‌گوید: با هم در این رابطه صحبت می‌کردیم که کدام یک از اهل بیت، به رسول‌خدا ﷺ شباهت بیشتری دارد؟ در این اثنا عبدالله بن زبیر ﷺ آمد و گفت: «من، به شما می‌گویم که محبوب‌ترین و شبیه‌ترین فرد خاندان پیامبر ﷺ به آن حضرت ﷺ، چه کسی بود؟ او، حسن بن علی ﷺ بود؛ من، حسن ﷺ را دیدم که وقتی رسول‌خدا ﷺ در حال سجده بود، پشت آن حضرت رفت. رسول‌خدا ﷺ او را از پشتش پایین نمی‌آورد تا آنکه خود حسن ﷺ از پشت ایشان، پایین می‌آمد؛ همچنین پیامبر ﷺ در حال رکوع

۱- طبقات (۲۴۷/۱) با سند ضعیف.

۲- طبقات (۲۴۸/۱) با سند حسن.

بود که حسن رضی الله عنه به سمت ایشان آمد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم پاهایش را باز کرد تا حسن رضی الله عنه از میان آنها عبور کند[۱].

۶- انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ کس، از حسن بن علی رضی الله عنه شباهت بیشتری به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نداشت[۲]. انس رضی الله عنه علاوه بر این می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه از لحاظ سیما، بیش از همه به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم شباهت داشت[۳].

۷- زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بیماری وفات خود به سر می‌برد، فاطمه رضی الله عنها، حسن و حسین را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برد و گفت: ای رسول‌خدا! این‌ها فرزندان شما هستند؛ چیزی به این‌ها ارزانی کن. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هیبت و ارجمندی من، به حسن رضی الله عنه و جرأت و سخاوتم، به حسین رضی الله عنه می‌رسد»[۴].

۸- ابن ابی ملیکه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها می‌گفت: پسرم، حسن رضی الله عنه شبیه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و شبیه علی رضی الله عنه نیست[۵].

۹- این افراد، شبیه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند: جعفر بن ابی‌طالب، حسن بن علی، ابوسفیان بن حارث، قثم بن عباس، سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب[۶].

۱۰- هبیرۀ بن بریم می‌گوید: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: کسی که دوست دارد به شخصی بنگرد که موها و همچنین قسمت گردن تا صورتش، بیشترین شباهت را به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارد، به حسن بن علی رضی الله عنه نگاه کند و

۱- طبقات (۲۴۹/۱) با سند ضعیف.

۲- الصحیح المسند من فضائل الصحابة، از عدوی، ص۲۶۳.

۳- ذخائر ذوی القربی، ص۲۲۱.

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص۲۸۷؛ استاد عثمان الخمیس، به خاطر وجود محمد بن حمید وابراهیم بن علی در سند راویان، این حدیث را ضعیف دانسته است.

۵- مجمع الزوائد (۱۷۶/۹).

۶- التبیین في أنساب القرشیین، ص۱۰۲.

هر کس، دوست دارد به شبیه‌ترین فرد به رسول‌خدا ﷺ از لحاظ اندام پایین‌تر از گردن نگاه نماید، به حسین بن علی ﷺ بنگرد[۱].

حسن و حسین ﷺ سرور و آقای جوانان بهشت

۱- حذیفه می‌گوید: مادرم، از من درباره‌ی زمان آشنایی و ارتباط من با رسول خدا ﷺ پرسید و پس از آنکه جوابم را شنید، مرا دشنام داد. به او گفتم: بگذار، مغرب نزد رسول‌خدا ﷺ می‌روم و با او نماز می‌گزارم. آنگاه رفتم و نماز مغرب را به همراه ایشان ادا کردم. رسول‌خدا ﷺ پس از آنکه نماز عشاء را بجا آورد، به راه افتاد. پشت سر آن حضرت ﷺ به راه افتادم. رسول‌خدا ﷺ صدای پایم را شنید و پرسید: کیست؟ گفتم: حذیفه هستم. دوباره سؤال کرد: چه شده؟ ماجرا را برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو کردم. ایشان فرمود: «خداوند، تو و مادرت را بیامرزد» سپس فرمود: «آیا شخصی را که پیشتر، نزد من آمد، دیدی؟» گفتم: آری. فرمود: «او، فرشته‌ای بود که قبل از امشب، به زمین نیامده بود؛ او، از خدا اجازه خواست تا به من سلام کند و من بشارت دهد که حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتند و فاطمه نیز ارجمندترین بانوی زنان بهشتی است»[۲].

۲- ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة»[۳]. یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی‌اند».

۳- در روایت دیگری از ابوسعید خدری ﷺ آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمود: «الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة إلّا ابني الخالة عيسي ويحيي بن زكريا ﷺ»[۴]. یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای تمام جوانان بهشت جز دو

۱- الشریعة از آجری (۲۱۴۶/۵).

۲- مسند احمد (۳۹۱/۵)؛ نگا: الأحاديث الواردة بشأن السبطين، ص۱۷۶.

۳- الأحاديث الواردة بشأن السبطين،ص۱۸۴.

۴- الشریعة، از آجری (۲۱۴۴/۵).

پسرخاله یعنی عیسی و یحیی بن زکریا هستند». استاد عثمان الخمیس، ضمن بررسی طرق این حدیث، بدین نکته اشاره نموده که این حدیث، توسط شانزده تن از صحابه رضی الله عنهم روایت شده است[۱]. وی، می‌گوید: درباره‌ی این حدیث از امام احمد حنبل سؤال شد؛ فرمود: صحیح است[۲]. البته ابن کثیر در البدایة والنهایة، این حدیث را آورده و گفته است: در تمام سندهایش، ضعف وجود دارد[۳]. امام ذهبی می‌گوید: به چندین طریق، روایت شده که در مجموع همدیگر را تقویت می‌کنند[۴].

استاد الخمیس می‌گوید: در جمع‌بندی اقوال علما در مورد این حدیث، می‌توان نظریه‌ی ابن کثیر را برگزید و البته باید دانست که برخی از طرق روایت این حدیث، «حسن» و برخی هم «حسن لغیره» می‌باشد و بدین‌سان به گفته‌ی امام ذهبی، طرق روایت آن قوت می‌یابد. در نتیجه این حدیث آن چنانکه امام احمد، گفته است: «صحیح لغیره» می‌باشد[۵].

حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شخصی عراقی، از ابن عمر رضی الله عنه درباره حکم کشتن مگس توسط فردی که احرام بسته، سؤال نمود. ابن عمر رضی الله عنه گفت: عجیب است که درباره‌ی حکم کشتن مگس سؤال می‌کنند، حال آنکه نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشته‌اند! در صورتی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هما ريحانتاي من الدنيا»[۶]. یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که روی پشت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مشغول خواندن نماز بود، آنها را با دستش نگه می‌داشت و چون بر روی زمین، آرام می‌گرفت، آنان را رها می‌کرد و زمانی که نمازش

۱- الأحاديث الواردة بشأن السبطين، ص۲۱۱.
۲- سؤال شماره‌ی ۱۲۴ المنتخب من العلل از خلال؛ المنتخب، نوشته‌ی ابن مقدسی می‌باشد.
۳- البداية والنهاية (۲۰۸/۸).
۴- سير أعلام النبلاء (۲۸۳/۳).
۵- الأحاديث الواردة بشأن السبطين، ص۲۱۲.
۶- صحيح بخاری، شماره‌ی ۳۷۵۳.

را تمام کرد، آنها را روی پایش نشانید و سرشان را نوازش نمود و فرمود: «إنّ هذا سیّد وأرجوا أن یصلح الله ﷻ به بین فئتین عظیمتین في آخر الزمان»[۱]. یعنی: «این فرزندم آقاست و امیدوارم که خداوند، سرانجام توسط او، میان دو گروه بزرگ، صلح و سازش برقرار نماید». محمد بن حسین آجری می‌گوید: «منظور رسول‌خدا ﷺ حسن ﷺ بود»[۲].

ابوبکره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ نماز می‌خواند و چون به سجده می‌رفت، حسن ﷺ روی پشت آن حضرت ﷺ سوار می‌شد. رسول‌خدا ﷺ هنگامی که سر از سجده برمی‌داشت، حسن ﷺ را می‌گرفت و او را به آرامی روی زمین می‌گذاشت و چون آن حضرت ﷺ به سجده می‌رفت، حسن ﷺ دوباره روی پشت ایشان می‌نشست. رسول‌خدا ﷺ پس از آنکه نمازش را به پایان رسانید، حسن ﷺ را گرفت و او را در دامانش نهاد و شروع به بوسیدنش کرد. شخصی گفت: آیا با این بچه چنین می‌کنید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «إنّهما ریحانتاي و عسي الله ﷻ أن یصلح به بین فئتین من الـمسلمین»[۳]. یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من هستند و شاید خداوند، توسط حسن، میان دو گروه از مسلمانان، صلح و سازش برقرار نماید».

حسن ﷺ، سردار و آقای دو جهان

رسول‌خدا ﷺ بارها در برابر دیدگان مردم و در انظار عمومی، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی ﷺ پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی حسن ﷺ نقل شده که: «إنّ ابني هذا سیّد» یعنی: «این فرزندم، سرور و آقاست». ابن عبدالبر ؒ می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول‌خدا ﷺ در مورد حسن بن علی ﷺ به حد تواتر رسیده که فرموده است: «إنّ ابني هذا سیّد وعسي الله أن یبقیه حتّي یصلح بین فئتین عظیمتین من الـمسلمین»[۴]. یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را

۱- صحیح ابن حبان، شماره‌ی ۶۹۶۴.

۲- الشریعة از آجری، ص۲۱۵۷.

۳- همان.

۴- مسند احمد ۵۱/۰۵)؛ بخاری نیز روایتی، نظیر این را نقل کرده است. (۲۴۴/۳).

واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». این حدیث را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند. در روایت ابوبکره آمده است: «و أنّه ريحانتاي من الدنيا». یعنی: «او، گل خوشبوی من در دنیاست». راوی می‌گوید: «من، نمی‌توانم بر کسی آقایی کنم که رسول‌خدا ﷺ او را سرور و آقا نامیده است»[1].

ابوبکره ﭬ می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من الـمسلمين» یعنی: «این فرزندم، سردار و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره می‌گوید: در آن هنگام، حسن ﭬ کنار رسول اکرم ﷺ بود که آن حضرت ﷺ ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم[2].

ابن اثیر ﮫ می‌گوید: گویا رسول‌خدا ﷺ به بردباری و شکیبایی حسن ﭬ اشاره نمود. چنانچه در ادامه‌ی سخنش در بیان فضیلت حسن ﭬ بدین نکته اشاره فرمود که خداوند، او را واسطه‌ی برقراری صلح و سازش درمیان دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد[3].

در تحفة الأحوذي آمده است: «این حدیث، بیانگر این است که ریاست، ویژه‌ی شخص برتر نیست؛ بلکه رئیس، به کسی اطلاق می‌گردد که در رأس جمع زیادی از مردم قرار می‌گیرد. همچنین در این حدیث، به دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان اشاده شده است»[4].

در حدیث بخاری نیز به دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است؛ مسلمانان در آن زمان که حسن ﭬ واسطه‌ی صلح و سازش قرار گرفت، دو دسته بودند: یک دسته با حسن ﭬ و دسته‌ی دیگر با معاویه ﭬ. این، یکی از معجزات رسول اکرم ﷺ بود؛ چراکه مطابق فرموده‌اش، توسط حسن ﭬ دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان با هم صلح کردند.

۱- الإستيعاب (۴۳۷/۱).

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۳- النهاية في غريب الحديث (۴۱۷/۳).

۴- تحفة الأحوذى (۲۷۷/۱).

اصل قضیه از این قرار بود که وقتی علی بن ابی‌طالب ﷺ در اثر ضربه‌ی عبدالرحمن بن ملجم مرادی در شب شنبه نوزدهم رمضان سال چهل هجری، به شهادت رسید، مردم با پسرش حسن ﷺ بیعت کردند. حسن ﷺ مدتی را در اندیشه‌ی مسؤولیت خلافت سپری کرد و از آنجا که شاهد دودستگی مردم در این زمینه بود و مشاهده می‌کرد که عده‌ای، خواهان خلافت او هستند و عده‌ای نیز با معاویه ﷺ همراه شده‌اند، برای ایجاد صلح و آرامش درمیان مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنها، در پنجم ماه ربیع‌الاول سال چهل ویک هجری، خلافت را به معاویه ﷺ واگذار کرد. برخی ماه ربیع‌الثانی و بعضی هم جمادی‌الاول را تاریخ صلح امام حسن ﷺ با معاویه دانسته اند. این صلح، حدود شش ماه پس از آغاز خلافت حسن بن علی ﷺ بوقوع پیوست. آن سال را سال جماعت یعنی سال وحدت و یکپارچگی نامیدند و این، همان خبری بود که پیشتر رسول‌خدا ﷺ از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: «لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين»[1]. یعنی «چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ بگرداند».

این حدیث، گذشته از آنکه بیانگر یکی از معجزات پیامبر ﷺ است، دلیلی بر فضیلت حسن بن علی ﷺ نیز می‌باشد. چراکه حسن ﷺ دست از خلافت و حکومت کشید؛ نه آنکه کم بیاورد و یا تن به ذلت دهد؛ خیر، بلکه از آن جهت که به خاطر رضای خدا و به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، مصلحت امت را در واگذاری خلافت به معاویه ﷺ دانست و بدین‌سان مصلحت دین و دنیای مسلمانان را ترجیح داد.

سعید بن ابی سعید می‌گوید: همراه ابوهریره ﷺ نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی ﷺ آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جوابش را دادیم. اما ابوهریره ﷺ متوجه آمدن حسن ﷺ نشد. حسن ﷺ راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره ﷺ گفتیم: این، حسن بن علی ﷺ بود که به ما سلام کرد. ابوهریره ﷺ بلافاصله برخاست و خود

۱- فتح الباری (۱۳/۶۶).

را به حسن رضی الله عنه رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقاست»[۱].

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علی رضی الله عنه نگاه کند»[۲].

تعدادی زیادی از صحابه رضی الله عنهم، حدیث آقا بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در بهشت را روایت کرده‌اند؛ علت کثرت روایات، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها و در مجالس مختلف، این حدیث را بیان نموده است. برخی از اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند، عبارتند از: «عمر بن خطاب، علي بن ابي‌طالب، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، اسامة بن زید، براء بن عازب، مالك بن حویرث وعزة بن ایاس و... رضی الله عنهم»[۳].

دعای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن و حسین رضی الله عنهما

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن و حسین رضی الله عنهما بدین گونه دعا می‌کرد: «أعیذکما بكلمات الله التّامّات من كلّ شیطان وهامّة ومن كلّ عین لامّة»[۴]. و سپس فرمود: «ابراهیم علیه السلام، اسحاق و اسماعیل علیهماالسلام را به همین شکل به خدا می‌سپرد»[۵]. این دعا، یکی از نسخه‌های منحصر به فرد طب نبوی برای کودکان است و یکی از ارکان توجه و رسیدگی به صحت و سلامتی اطفال، در نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چنانچه عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای حفاظت حسن و حسین رضی الله عنهما نیز گویای

۱- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیثمی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقه هستند.

۲- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة والنهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۳- احادیث وارد شده از این راویان را نگا: مجمع الزوائد (۱۸۳/۹)؛ المعجم الکبیر (۲۴/۳)؛ الدوحة النبویة الشریفه، ص۸۱.

۴- یعنی: «من، شما دو نفر را به وسیله‌ی کلمات کامل الله از بدی شیطان و از هر جانور زهردار و از زخم چشم به حفظ خدا می‌سپارم». روایت بخاری، شماره‌ی ۳۳۷۱.

۵- سنن ترمذی، شماره‌ی (۲۰۶۰)؛ حدیث، حسن صحیح می‌باشد.

همین مطلب است[۱]. در این حدیث، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم اهمیت دعای والدین، برای فرزندانشان را نمایان کرده و به بیان فواید و پیامدهای ارزنده‌ی دعای پدر و مادر پرداخته است؛ دعای آسایش و اطمینان و حفاظت و برکت برای فرزندان و والدین از یک‌سو و دعا برای حفاظت آنان از شیطان و حسادت از سوی دیگر، زمینه‌ساز تمام موفقیت‌هاست. علاوه بر این، دعا، بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مغز عبادت می‌باشد و بیانگر احساس نیازمندی انسان به خداوند و پناه بردن به او به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف و آموزه‌های اسلام است.

احادیثی که حسن بن علی رضی‌الله‌عنه روایت کرده است

مسلمانان، اتفاق‌نظر دارند که اساسی‌ترین علوم و معارفی که مسلمان را به رضایت خداوند، می‌رساند، قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشد. سنت، عبارتست از اقوال و افعال ثابت شده از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم یا اعمالی که مورد تأیید ایشان قرار گرفته است. سنت، تنها از طریق نقل و روایت، سینه به سینه و نسل به نسل، به مسلمانان رسیده و از این رو اهل حدیث و کارشناسان این رشته‌ی مهم علم اسلامی، توجه ویژه‌ای به ثبت و ضبط راویان حدیث و شناخت آنان مبذول داشته و در این پهنه، اوضاع و احوال هر راوی را به دقت مورد بررسی قرار داده‌اند تا در این راستا به اطمینان خاطر در دو جنبه‌ی مورد اشاره‌ی زیر دست یابند و جایگاه هر راوی را مشخص نمایند:

۱- عدالت: عدالت، از دیدگاه حدیث‌شناسان، بدین معناست که راوی، در طول حیاتش، از سلوک و رفتار درستی برخوردار بوده و وضعیت خوبی داشته باشد. شرط دیگر عدالت راوی، این است که ضمن انجام وظایف شرعی‌اش، از محرمات دوری کرده و به صفات کمال، آراسته باشد.

۲- حافظه‌ی استوار و درازمدت؛ بدین معنا که راوی، حافظه‌ی خوب و آماده‌ای در زمینه حفظ یا کتابت روایات و یا حفظ و نوشتن آنها داشته باشد. و این، یک مسأله‌ی مهم و شرط اساسی برای تمام راویان بجز اصحاب بزرگوار رضی‌الله‌عنهم است. زیرا صحابه رضی‌الله‌عنهم حاملان واقعی رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستند که زیر نظر

۱- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۲۴۸.

مستقیم آن حضرت ﷺ و با عنایت و توجه ویژه‌ی وی، پرورش یافته‌اند. از این رو خاندان رسول اکرم ﷺ از لحاظ روایت حدیث، مورد توجه و احترام خاص اهل حدیث بوده؛ و امیرالمؤمنین علی و فرزندانش حسن و حسین رضی الله عنهم به عنوان یاران گرامی رسول‌خدا ﷺ فراتر از مطالعات و مناقشات علم حدیث می‌باشند. چنانچه:

۱ـ بقی بن مخلد اندلسی (درگذشته به سال ۲۷۶هـ) در المسند خود که یکی از بزرگترین مسندها می‌باشد، پانصد و هشتاد وشش حدیث از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت نموده است.

۲ـ امام احمد بن حنبل (درگذشته به سال ۲۴۱هـ) در کتاب المسند خود که اینک در دسترس ماست، هشتصد و نوزده حدیث از علی رضی الله عنه روایت کرده است.

۳ـ مؤلفان شش کتاب مشهور روایی، یعنی: بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه، سیصد و بیست و دو حدیث از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اندکه در این میان تعداد بیست حدیث، به صورت متفق و مشترک، توسط بخاری و مسلم روایت شده؛ نه حدیث علی رضی الله عنه را امام بخاری در صحیح خود آورده و پانزده حدیث را هم امام مسلم، به تنهایی از علی رضی الله عنه نقل نموده است. احادیث روایت شده از علی رضی الله عنه در زمینه‌های مختلفی از قبیل: عقائد، احکام، تفسیر و سایر مسایل مربوط به حیات دینی و دنیوی مسلمانان می‌باشد.

شمار احادیثی که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده، بیش از احادیثی است که سایر خلفای راشدین از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند و این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که وفات علی رضی الله عنه پس از همه‌ی خلفا بوده و راویان زیادی نیز از او روایت کرده‌اند و در زمان او تعداد زیادی از تابعین نیز در جستجوی علم و دانش بودند و به کثرت سؤال می‌کردند و به خاطر در گذر زمان، مسایلی پدید آمد که نیازمند بررسی از زاویه‌ی روایات و احادیث بود. بناراین راویان زیادی در مورد بسیاری از مسایل نوپدیدار آن‌زمان، به نقل و روایت احادیثی پرداختند که علی رضی الله عنه متناسب با مسایل آن روزگار برایشان روایت نمود. بدین‌ترتیب این شرایط برای حسن بن علی رضی الله عنه فراهم شد که از پدرش، در زمینه‌ی روایت حدیث، استفاده‌ی زیادی ببرد و به نقل بسیاری از احادیث رسول‌خدا ﷺ بپردازد. می‌دانیم زمانی که رسول‌خدا ﷺ وفات نمود، حسن رضی الله عنه سن

و سال چندانی نداشت؛ اما او نیز همچون بسیاری از اصحاب خردسال از قبیل ابن عباس ﷺ احادیث زیادی را از طریق پدر و مادرش روایت نموده است؛ چنانچه پسر امام حسن یعنی حسن بن حسن و نیز سوید بن غفله، ابوالحوراء سعدی، شعبی، هبیره بن بریم، اصبغ بن نباته و مسیب بن نجبه، از طریق حسن بن علی ﷺ روایاتی را نقل کرده‌اند[۱]. بقی بن مخلد در مسندش، تعداد سیزده حدیث رسول‌خدا ﷺ را از حسن بن علی ﷺ روایت کرده است[۲]. امام احمد نیز در مسند خود ده حدیث، به نقل از امام حسن ﷺ آورده است. مجموع احایثی که در سنن اربعه از حسن ﷺ نقل شده، شش حدیث می‌باشد. اینک به برخی از این احادیث می‌پردازیم:

۱- ابوالحوراء از حسن بن علی ﷺ نقل کرده است که گفت: رسول‌خدا ﷺ به من آموخت که در قنوت وتر، این کلمات را بخوانم: «اللّٰهُمَّ أهدني فيمن هديت وعافني فيمن عافيت، وتولني فيمن توليت، وبارك لي فيما أعطيت وقني شر ما قضيت، فإنك تقضي و لا يقضي عليك، إنه لا يذل من واليت، تباركت ربنا و تعاليت»[۳]. یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار بده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار بده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الهی! مرا جزو کسانی قرار بده که تو، یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود؛ پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

بدین‌ترتیب ملاحظه می‌کنیم که رسول‌خدا ﷺ توجه ویژه‌ای به حسن بن علی ﷺ داشت تا محبت الله ﷻ را در وجود وی نهادینه کند و او را با عبادت خدا و دعا و مناجات به درگاهش پیوند دهد؛ چراکه عبادت، دعا و همچنین ارتباط با خدای متعال، حقیقت توحید و یکتاپرستی الله متعال می‌باشد که تحقق آن، یکی از وظایف فراروی هر مسلمانی است و این، مسؤولیت همه‌ی مسلمانان است که فرزندانشان را بر اساس توحید ناب و خالص تربیت کنند.

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۴۶).

۲- تلقیح فهوم أهل الأثر في عيون التاريخ والسير، از ابن جوزی، ص۳۶۹.

۳- مسند احمد (۳/۱۶۸،۱۶۷) با سند صحیح.

۲- هبیره می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «دیروز، مردی، از میان شما رفت که نه پیشینیان، به علم و دانش او رسیده‌اند و نه آیندگان خواهند رسید. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای علی رضی الله عنه پرچم می‌بست و او را برای جهاد گسیل می‌کرد، در حالی که جبرئیل علیه السلام سمت راستش و میکائیل علیه السلام سمت چپش بود و علی رضی الله عنه تا به پیروزی نمی‌رسید، از جهاد باز نمی‌گشت»[۱].

۳- عمرو بن حبیش می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی رضی الله عنه را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی رضی الله عنه در حالی از جهاد بازمی‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی رضی الله عنه هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود»[۲].

۴- محمد بن علی می‌گوید: جنازه‌ای را از کنار ما می‌بردند. همه جز حسن رضی الله عنه برخاستند. حسن گفت: «این، چه کاری بود که کردید؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط از آن‌جهت برای مرده برخاست که از بوی جنازه‌ی یهودی، اذیت شد»[۳].

۵- ابوالحوراء سعدی می‌گوید: به حسن بن علی رضی الله عنه گفتم: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه به خاطر داری؟ پاسخ داد: به یاد دارم که من، یک بار، یکی از خرماهای زکات را برداشتم و آن‌را در دهانم گذاشتم. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌را از دهانم، بیرون کشید و درمیان سایر خرماها گذاشت. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر این خرما را می‌خورد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما، صدقه نمی‌خوریم». حسن رضی الله عنه افزود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «دع ما يريبك إلي ما لا يريبك، فإن الصدق طمأنينة، و إن الكذب ريبة» یعنی: «آنچه، تو را آشفته می‌کند و به شبهه می‌افکند، واگذار و به چیزی روی بیاور که تو را در شبهه و آشفتگی نمی‌اندازد؛

۱- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۲- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۳- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند ضعیف.

همانا، راستی و صداقت، مایه‌ی آرامش خاطر است و دروغ، سبب شک و آشفتگی».

حسن ﷺ گفت: رسول‌خدا ﷺ این دعا را به ما آموخت که: «اللّٰهُمَّ أهدني فيمن هديت وعافني فيمن عافيت، وتولني فيمن توليت، وبارك لي فيما أعطيت وقني شر ما قضيت، فإنك تقضي ولا يقضي عليك، إنه لا يذل من واليت، تبارك ربنا و تعاليت»[۱]. یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار ده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار ده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الهی! مرا جزو کسانی قرار ده که تو یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو، او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود. پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

از حدیث رسول‌خدا ﷺ چنین برمی‌آید که صدقه، برای خاندان پیامبر اکرم ﷺ روا نیست. صدقه، بر دو نوع می‌باشد: *صدقه‌ی فرض که همان زکات است. و * صدقه‌ی نفل. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«(ای پیغمبر!) از اموال آنان، زکات بگیر تا بدین‌وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی و گناهان و تنگ‌چشمی) پاک داری».

مفسران می‌گویند: منظور از صدقه در این آیه، زکات می‌باشد. البته در این مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد که هر دو نوع صدقه، برای رسول‌خدا ﷺ روا نبوده و زکات (صدقه‌ی فرض) همچنانکه بر رسول‌خدا ﷺ حرام بوده، بر خاندان آن حضرت ﷺ نیز حرام می‌باشد. گفتنی است: در مورد حرام بودن صدقه‌ی نفلی بر خاندان پیامبر ﷺ اختلاف نظر وجود دارد. از شافعی در این زمینه، دو قول نقل شده که صحیح‌ترین قول، بر حرمت می‌باشد. حرمت صدقه یا زکات برای خاندان پیامبر ﷺ برگرفته از حدیثی طولانی است که در بخشی از آن، آمده است: «إن الصدقة لا تنبغي لآل محمد،

۱- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۹/۳) با سند صحیح.

إنما هي أوساخ الناس»[1]. یعنی: «صدقه، برای خاندان محمد ﷺ روا نیست، چرا که صدقه، چرک مال مردم است».

امام نووی ﵀ در شرح این حدیث می‌گوید: «منظور از اینکه صدقه، چرک مال مردم می‌باشد، این است که صدقه، در واقع وسیله‌ی پاک کردن اموال مردم و پاک نمودن وجود آنان از رذائل اخلاقی و گناهان می‌باشد. به عبارتی، حدیث بدین‌معنا می‌باشد که صدقه، وسیله‌ای برای پاک کردن آلودگی مال مردم است. چنانچه در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه به این نکته اشاره شده است. این حکم، برای گرامی‌داشت خاندان رسول اکرم ﷺ و به‌خاطر جایگاه والای آنها صادر شد[2]. به همین سبب خاندان رسول‌خدا ﷺ نه در زمان آن حضرت ﷺ و نه پس از آن، صدقه نمی‌گرفتند؛ بلکه از خمس غنایم، سهم خود را دریافت می‌کردند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الأنفال: ۴۱]

«(ای مسلمانان) بدانید که تمام غنایمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم (خمس) آن، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان(پیامبر) و ... است».

علما، در مورد اینکه بر چه کسانی به عنوان خاندان پیامبر ﷺ زکات حرام می‌باشد، اختلاف نظر دارند:

الف) ابوحنیفه، مالک و احمد، بر این باورند که صدقه، فقط بر بنی‌هاشم حرام است و آنها عبارتند از: خاندان علی، خاندان عباس، خاندان جعفر، خاندان عقیل و خاندان حارث بن عبدالمطلب. گفتنی است: فرزندان ابولهب از این حکم مستثنی هستند؛ چراکه حرمت صدقه برای بنی‌هاشم، برآمده از منزلت و جایگاه والای آنها و نیز بدان سبب می‌باشد که هم در دوران جاهلیت خود و هم پس از آنکه مسلمان شدند، پیامبر اکرم ﷺ را یاری دادند. برخلاف ابولهب که همواره درصدد آزاررسانی به رسول خدا ﷺ بود و به همین خاطر نیز فرزندانش، سزاوار این منزلت والا نشدند[3].

۱- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۸۳،۱۸۷/۷)

۳- شرح فتح القدیر از ابن همام (۲۷۲،۲۷۴/۲).

برخی از علمای حنبلی، گفته‌اند: خاندان ابولهب نیز مشمول این حکم می‌شوند. چراکه آنها از تبار هاشم هستند[۱]. علاوه بر این عتبه و معتب فرزندان ابولهب، در فتح مکه مسلمان شدند و رسول‌خدا ﷺ از اسلام آوردن آنها خوشنود گردید و برای آنها دعا کرد. آن دو، در غزوه‌های حنین و طائف، حضور یافتند و نسب‌شناسان بر این باورند که نسل عتبه و معتب، ادامه یافته است[۲].

ب) شافعی ؒ بر این باور است که صدقه، بر خاندان هاشم و مطلب، حرام است. دلیل امام شافعی، این است که رسول‌خدا ﷺ فقط از خمس غنایم، سهمی را به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب داده و برای هیچ یک از سایر طوایف قریش، سهمی از خمس در نظر نگرفته است. چنانچه امام بخاری از جبیر بن مطعم ﷺ روایت می‌کند که می‌گوید: من و عثمان بن عفان ﷺ نزد رسول‌خدا ﷺ رفتیم و گفتیم: ای رسول‌خدا! شما به بنی عبدالمطلب، مقداری از سهم خمس را عطا کردید و چیزی به ما ندادید؛ در حالی که ما و آنها، با شما نسبت یکسانی داریم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکسان هستند»[۳].

حدیث مذکور، بر این نکته دلالت دارد که بنی‌مطلب همچون بنی‌هاشم در خمس غنایم سهم دارند و از آنجا که بنی‌هاشم، جزو خاندان رسول اکرم ﷺ هستند، بنی‌مطلب نیز به مثابه خاندان آن حضرت ﷺ بشمار می‌روند و به همین سبب، زکات، بر آنان حرام می‌باشد. سهمی که در خمس غنایم به آنان تعلق گرفته، جایگزین زکاتی است که بر آنان حرام شده و از این رو در حرام بودن زکات و به جای آن، استحقاق خمس، بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکسان هستند[۴].

پیشتر، دیدگاه امام احمد ؒ را در این زمینه آورده‌ایم که وی، صدقه را فقط بر بنی‌هاشم، ناروا می‌دانست. گفتنی است: امام احمد، در مورد حرمت صدقه بر بنی‌مطلب، دو دیدگاه دارد: یکی آنکه زکات بر بنی‌مطلب، حرام است؛ بدین دلیل که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «إنا وبنو الـمطلب لم نفترق في جاهلية ولا إسلام إنما

۱- الإنصاف از مرداوی (۲۵۵،۲۵۶/۳).

۲- التبیین في أنساب القریشین، ص۱۴۳.

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۱۴۰.

۴- معالم السنن خطابی(۲۷۱)؛ الأم از شافعی(۶۹/۲)؛ المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

نحن شئ واحد»[1]. یعنی: «ما و بنی‌مطلب، در دوره‌ی جاهلیت و پس از اسلام، از هم جدا نشدیم (و همواره با هم بودیم) و یکی، هستیم».

امام شافعی در مسند خود، این حدیث را روایت کرده که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «إنما بنوهاشم وبنوالـمطلب، شيء واحد»[2]. یعنی: «بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکی هستند». آنگاه رسول‌خدا ﷺ انگشتانش را در هم کرد. چرا که بنی‌مطلب، همچون بنی‌هاشم سزاوار یک پنجم خمس هستند و زکات، بر آنان حرام می‌باشد.

دیدگاه دیگر احمد حنبل رحمه الله همچون دیدگاه امام ابوحنیفه و امام مالک است که گرفتن زکات را برای بنی‌مطلب، جایز می‌داند؛ بدین دلیل که بنی‌مطلب، در حکم عمومی و فراگیر آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه داخل هستند؛ خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ﴾ [التوبة: ۶۰]

«زکات، مخصوص مستمندان، بی‌چارگان و گردآورندگان آن است».

البته حکم این آیه، شامل بنی‌هاشم نمی‌شود؛ چراکه رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «إن الصدقة لا تحل لـمحمد ولا لآل محمد»[3]. یعنی: «صدقه، برای محمد ﷺ و خاندان محمد ﷺ، حلال نیست». بدین‌ترتیب، فقط بر بنی‌هاشم، ناروا می‌باشد. این دسته از فقها، قیاس بنی‌مطلب بر بنی‌هاشم را نادرست می‌دانند. زیرا بنی‌هاشم از لحاظ نسبت خویشاوندی با رسول‌خدا ﷺ، به آن حضرت ﷺ نزدیکترند و بنی‌مطلب، بدان سبب از یک پنجم خمس غنایم، بهره‌مند شدند که آن حضرت ﷺ را نصرت و یاری کرده بودند و نصرت و یاری، اساساً دلیل نمی‌شود که به آنان زکات، تعلق نگیرد[4].

فقها همچنین درباره‌ی دادن زکات به خاندان پیامبر ﷺ در شرایطی که از یک پنجم خمس غنایم محرومند، سخن گفته و این موضوع را مطرح نموده‌اند که اگر خاندان پیامبر ﷺ به خاطر خالی بودن بیت‌المال از اموال فیء[5]. و غنیمت یا به سبب

۱- سنن ابی داود، شماره‌ی ۲۹۸۰.

۲- سنن نسائی، شماره‌ی ۴۱۳۷.

۳- مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

۴- المغنی از ابن قدامه (۱۱۱،۱۱۲/۴).

۵- فیء، به آن دسته از اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ و درگیری، از سپاهان کفر، نصیب مسلمانان می‌گردد. (مترجم)

سلطه‌ی ستمگران بر اموال فیء و غنیمت، از سهم خود در یک پنجم خمس محروم شوند، در این صورت گرفتن زکات برای آنان چه حکمی دارد؟ برخی از علما، در این مورد بر این باورند که گرفتن زکات، برای آنان اشکالی ندارد؛ چنانچه امام ابوحنیفه رحمه‌الله در زمان خود پرداخت زکات به بنی‌هاشم را جایز می‌دانست؛ زیرا در آن زمان بنی‌هاشم از سهم خود در خمس محروم بوده‌اند[۱].

بعضی از علمای مالکی گفته‌اند: هرگاه خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ازسهم خود در بیت‌المال، محروم شوند و همین مسأله، زمینه‌ساز فقر آنان گردد، در این صورت پرداخت زکات به آنان و یا به عبارتی گرفتن زکات توسط آنها جایز است[۲]. در این باره ابوبکر ابهری[۳]. می‌گوید: در چنین شرایطی، زکات و صدقه‌ی نفلی، برای آنان جایز می‌باشد[۴].

ابوسعید اصطخری، یکی از علمای شافعی، می‌گوید: اگر سادات، از سهم خود در خمس، محروم شوند، پرداخت زکات به آنان رواست؛ زیرا خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سبب برخورداری از یک پنجم خمس، از گرفتن زکات نهی شده‌اند و چنانچه سهم خود از خمس را دریافت نکنند، دادن زکات به آنها، واجب می‌گردد[۵]. چنانچه در حدیث آمده است: «إنّ لكم في خمس الخمس ما يكفيكم أو يغنيكم»[۶]. یعنی: «همانا سهم شما در یک پنجم خمس، به اندازه‌ای است که شما را کفایت یا بی‌نیاز کند». همانطور که روشن است در این حدیث، عامل بی‌نیازی از زکات، سهم یک پنجم خمس بیان شده و چنانچه عملاً این عامل وجود نداشته باشد، پرداخت زکات به سادات برای رفع نیازهای آنان، ایرادی ندارد. برخی از علمای حنبلی گفته‌اند: گرفتن زکات برای سادات در صورت محرومیت از یک پنجم خمس جایز است؛ چرا که چاره‌ای جز این برای رفع

۱- حاشیة ابن عابدین (۹۱/۲).

۲- بلغة السالک (۲۳۲/۱) حاشیة الدسوقی (۴۵۲،۴۵۳/۱).

۳- او، محمد بن عبدالله بن محمد صالح ابوبکر تمیمی، یکی از شیوخ مالکی در عراق است که در سال ۳۷۵هـ درگذشت؛ نگا: شذرات الذهب(۸۵/۳).

۴- المنتقی از باجی (۱۵۳/۲).

۵- المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

۶- تفسیر ابن کثیر (۳۱۳/۲).

نیازهایشان، وجود ندارد[1]. ابن تیمیه ﷫، همین‌نظر را دارد[2]. اینک به ادامه‌ی احادیثی می‌پردازیم که حسن بن علی ﷜ روایت کرده است:

۶- ربیعة بن شیبان به حسن بن علی ﷜ گفت: «از رسول‌خدا ﷺ چه به یاد داری؟» حسن ﷜ فرمود: «رسول‌خدا ﷺ مرا به اتاق نگهداری اموال زکات برد؛ از میان اموال زکات، خرمایی برداشتم و در دهانم گذاشتم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «القها فإنها لا تحل لرسول الله ولا لأحد من أهل بيته»[3]. یعنی: «آن را از دهانت بیرون بیاور؛ همانا صدقه، برای رسول‌خدا و هیچ‌یک از اهل بیتش، حلال نیست».

۷- ابوالحوراء می‌گوید: نزد حسن بن علی ﷜ بودیم که از او سؤال شد: از رسول‌خدا ﷺ چه به خاطر داری؟. حسن ﷜ گفت: همراه رسول‌خدا ﷺ راه می‌رفتم که از محل خرمن کردن خرماهای زکات، گذشت. یک خرما برداشتم و در دهانم نهادم. آن را از دهانم درآورد. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر می‌گذاشتی که این خرما را بخورد؟ رسول‌خدا ﷺ در جوابش بدین نکته اشاره کرد که ما، خانواده‌ی محمد هستیم و برای ما، صدقه، روا نیست. همچنین از رسول‌خدا ﷺ نمازهای پنجگانه را یاد دارم[4].

۸- ایوب بن محمد می‌گوید: حسن بن علی ﷜ و ابن عباس ﷜ جنازه‌ای دیدند؛ یکی از آنها برخاست و دیگری برنخاست. آن یکی که برخاست، پرسید: مگر رسول‌خدا ﷺ با دیدن جنازه بلند نشد؟ آن یکی گفت: بلی و نشست[5].

آنچه گذشت، برخی از احادیثی بود که حسن بن علی ﷜ روایت کرده است. به هر حال حسن بن علی ﷜ یکی از اصحابی به شمار می‌رود که اهل فتوا نیز بوده و در جرگه‌ی تراز سوم صحابه قرار داشته است. محدثان، علمای صحابه را براساس میزان فتواهایشان به سه تراز تقسیم کرده‌اند:

۱- الإختيارات (۱۰۴)؛ العقيدة في أهل البيت، ص۱۸۶.

۲- مسند احمد (۱۷۰/۳).

۳- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۵- مسند احمد (۱۷۱/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۱- مکثر (کسانی که اقوال و فتواهای زیادی از آنان در دسترس است و به کثرت فتوا می‌داده‌اند).
۲- مقل (کسانی که اقوال و فتواهای اندکی از آنان در دسترس است).
۳- متوسط (کسانی که از لحاظ میزان روایت و فتوا، فروتر از گروه اول و فراتر از طبقه‌ی دوم قرار دارند).

ابن قیم ﵀ هر طبقه از علمای صحابه را نام برده است؛ از یکصد و سی و اندی صحابه اعم از مرد و زن، فتواهایی در دسترس است که از لحاظ تعداد این فتواها، به سه طبقه تقسیم می‌شوند:

الف) طبقه‌ی اول (مکثر): عبارتند از: «عمر بن خطاب، علي بن ابي‌طالب، عبدالله بن مسعود، ام‌الـمؤمنين عايشه، زيد بن ثابت، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس ﭫ».

ابومحمد بن حزم می‌گوید: از فتواهای هر یک از این‌ها می‌توان، کتاب‌های زیادی به نگارش درآورد. چنانچه ابوبکر محمد بن موسی بن یعقوب بن مأمون، فتاوای ابن عباس ﭭ را در بیست کتاب گرد آورده است. ابوبکر محمد بن موسی، یکی از امامان سرآمد در علوم اسلامی و حدیث بوده است.

ب) طبقه‌ی دوم (متوسط): ابو محمد می‌گوید: این دسته از صحابه ﭫ عبارتند از: ابوبكر صديق، ام‌سلمه، انس بن مالك، ابوسعيد خدري، ابوهريره، عثمـان بن عفان، عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبير و ...ﭫ.

ج) طبقه‌ی سوم (مقل): از این دسته از صحابه، یک یا دو مسأله و یا اندکی بیشتر، روایت شده که عبارتند از: «ابوالدرداء، ابوالیسر، ابوسلمه مخزومی، ابوعبیدة بن جراح، حسن و حسین فرزندان علی بن ابی‌طالب، نعمـان بن بشیر، ابی بن کعب، ابوایوب، طلحه، ابوطلحه، ابوذر، ام‌عطیه، ام‌الـمؤمنین صفیه، ام‌الـمؤمنین حفصه و ام‌الـمؤمنین ام‌حبیبه»ﭫ[1].

۱- اعلام الموقعین (۱۲،۱۳/۱)؛ سیرة عائشه، نوشته‌ی سلیمان ندوی، ص۳۲۷.

شمایل و اوصاف زیبای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به روایت حسن بن علی رضی‌الله‌عنه

حسن بن علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید:[۱]. از دایی‌ام هند بن ابی هاله در مورد شمایل زیبای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسیدم. وی، در پاسخم چنین گفت: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم زیبایی چشمگیری داشت و راست قامت و والامقام بود؛ چهره‌اش، مانند ماه شب چهارده می‌درخشید؛ میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه‌قد. درشت‌اندام و قوی‌هیکل بود؛ گیسوانش، اندکی فرخورده و مجعد بود و هرگاه موهایش را روی پیشانی می‌ریخت، آنها را به چپ و راست شانه می‌کرد و فرق باز می‌نمود و چون گیسوانش را انبوه می‌گذاشت، از نرمی گوشش، نمی‌گذشت. سپید گندمگون بود و پیشانی بلندی داشت. ابروانش، کمانی و به هم پیوسته بود و درمیان آنها مویرگی وجود داشت که وقتی عصبانی می‌شد، حرکت می‌کرد. بینی باریک و کشیده‌ای داشت و از او نوری، ساطع می‌شد که اگر کسی دقت نمی‌کرد، آن را ابر سفیدی می‌پنداشت و صورتش پرگوشت نبود. دندان‌های پیشین آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم، اندکی فاصله داشتند و از سینه تا نافش، یک رشته مو، کشیده شده بود. گردنی نقره‌مانند و صاف داشت که نه زیاده از حد لاغر بود و نه بیش از اندازه چاق و پرگوشت. خوش‌اندام بود؛ چنانکه شکم و سینه‌اش، در یک امتداد قرار داشت. سینه‌اش، پهن و عریض بود و اندامش، ورزیده. حد فاصل سینه و نافش، با رشته مویی به هم وصل می‌شد و سایر قسمت‌های بدنش، مویی نداشت و جاهای دیگر سینه و شکمش، بی مو بود، ولی دستان و شانه‌ها و بالای سینه‌اش،پرموی بود. ساعد و بازوی بلندی داشت و کف دستانش، پهن بود. قدم‌هایش نیز همانند کف دستانش درشت بود. مژگانی پرپشت و بلند داشت و گودی کف پاهایش زیاد بود. پاهایی نرم و هموار داشت که چون بر آن آب می‌ریخت، به سرعت از روی آن می‌لغزید. هنگام راه رفتن، به جلو متمایل می‌شد و پاهایش را از زمین می‌کند و باوقار و تند راه می‌رفت؛ به گونه‌ای که گویا از بلندی به سراشیبی می‌رود. قدم‌هایش را با قوت برمی‌داشت و آرام می‌گذاشت و هرگاه به کسی روی می‌کرد، با تمام اندامش به سوی او برمی‌گشت. همواره نگاهش به پایین بود و بیشتر به زمین نگاه می‌کرد تا به آسمان. بیشتر موارد، به نیم‌نگاهی اکتفا می‌نمود و هنگام راه رفتن، یارانش را جلوتر از خود قرار می‌داد و به هر کس که می‌رسید، بی‌درنگ سلام می‌کرد و آغازگر سلام بود.

۱- الشمائل از ترمذی، شماره‌ی ۶؛ روایت طبرانی و بیهقی.

حسن ﷺ می‌گوید: به او گفتم: از چگونگی سخن گفتن رسول‌خدا ﷺ برایم بگو. وی، پاسخ گفت: بیشتر موارد ساکت بود و بدون ضرورت، سخن نمی‌گفت. در آغاز و پایان کلامش، نام خدا را بر زبان می‌آورد و سخنان جامع و کاملی می‌گفت و سخنانش، قول فصل بود و زیاده از حد فهم یا کم‌تر از آنکه قابل درک باشد، نبود. نه، درشتی می‌کرد و نه خود یا کسی را خوار می‌نمود. کوچکترین نعمت خدا را بزرگ می‌شمرد و هیچ نعمتی را ناچیز و نکوهیده نمی‌دانست خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را نه نکوهش می‌کرد و نه تعریف. به خاطر دنیا و مسایل دنیوی خشم نمی‌گرفت و هرگاه حقی پایمال می‌شد یا مورد تعرض قرار می‌گرفت، هیچکس را یارای مقاومت در برابر خشم آن حضرت ﷺ نبود. هیچ‌گاه به‌خاطر خودش خشمگین نمی‌شد و هرگز برای خویش، انتقام نمی‌گرفت. هرگاه قصد اشاره کردن داشت، با تمام کف دستش اشاره می‌کرد و هنگام اظهار تعجب و شگفتی دستش را پشت و رو می‌نمود و هنگام سخن گفتن، دستش را حرکت می‌داد و هرگاه به خشم می‌آمد، روی برمی‌گرداند و به رویش نمی‌آورد. در بیشتر موارد، خندیدن وی در قالب تبسم بود و قطرات اشک شادی همانند دانه‌های باران از زیر پلک‌هایش سرازیر می‌شد.

حسن ﷺ می‌گوید: مدتی از بازگو کردن این ویژگی‌های پیامبر ﷺ برای حسین ﷺ خودداری کرد و زمانی که این مطالب را برایش بازگو نمودم، دیدم که پیش از من، درباره‌ی شمایل رسول‌خدا ﷺ از هند سؤال کرده و پاسخش را شنیده است. همچنین دریافتم که حسین ﷺ در مورد چگونگی ورود و خروج رسول‌خدا ﷺ به خانه‌اش از پدرمان علی ﷺ سؤال کرده و به همه چیز درباره‌ی آن حضرت ﷺ پی برده است.

حسین ﷺ می‌گوید: از پدرم درباره‌ی عملکرد رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خانه‌اش، پرسیدم. وی، در پاسخ فرمود: زمانی که رسول‌خدا ﷺ به خانه‌اش می‌رفت، وقتش را به سه قسمت، تقسیم می‌نمود، بخشی را به (عبادت) الله اختصاص می‌داد، بخشی را به خانواده‌اش و قسمتی را هم به خودش و آنگاه بخش مربوط به خودش را میان خود و مردم تقسیم می‌کرد. و در همان وقت خواص صحابه ﷺ نزدش می‌رفتند و آن حضرت ﷺ هیچ چیزی را از آنان دریغ نمی‌کرد. عادت رسول‌خدا ﷺ بر این بود که در زمان اختصاص‌یافته به مردم، فضلا و سرآمدان را بر دیگران ترجیح می‌داد و

بر اساس جایگاه دینی افراد، وقتش را در اختیار آنها می‌گذاشت و نیاز و خواسته‌ی یکایک آنان را برآورده می‌ساخت و به آنان مشغول می‌گشت و ایشان را به کارهایی وا می‌داشت که مصلحتشان در آن بود و آنها را به مواردی رهنمون می‌گشت که شایسته‌ی آنان بود و سپس می‌فرمود: «لیبلغ الشاهد الغائب، وأبلغوني حاجة من لایستطیع إبلاغها، فإنه من أبلغ سلطانا حاجة من لا یستطیع إبلاغها ثبّت الله قدمیه یوم القیامة»[1]. یعنی: «هر آن کس از شما که حضور دارد، به کسانی که حضور ندارند، برساند و به من نیاز و خواسته‌ی کسی را برسانید که نمی‌تواند آن را به من برساند؛ چراکه هر کس، نیاز کسی را به سلطان برساندکه خودش از رساندن آن به سلطان ناتوان است، خدای متعال، روز قیامت او را ثابت قدم می‌گرداند».بزرگان صحابه رضی الله عنهم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌رفتند و پس از آن، مجلس را ترک می‌کردند که علم و بهره‌ی زیادی کسب می‌نمودند و از مجلس او در حالی برمی‌خاستند که راهنمایان و نشان‌دهندگان خیر و نیکی شده بودند. حسین رضی الله عنه می‌گوید: از پدرم، درباره‌ی عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در خارج از خانه‌اش سؤال کردم. پاسخ داد: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم زبانش را جز برای گفتن سخنانی که مفید بود، در کام نگاه می‌داشت و یاران خود را با هم مأنوس می‌گردانید نه آنکه آنان را از هم دور سازد و یا باعث رنجش آنها گردد.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می‌داشت و آنان را زمامدار قوم و قبیله‌شان قرار می‌داد و بی‌آنکه خوش اخلاقی و گشاده‌رویی‌اش را از آنان دریغ کند، از آنان پرهیز می‌نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همواره جویای احوال یارانش بود و از آنچه درمیان مردم می‌گذشت، پرس و جو می‌نمود؛ کارهای نیک را نیک می‌دانست و آن را تأیید می‌کرد و کارهای زشت را نکوهیده می‌دانست و از آن برحذر می‌داشت. از هیچ چیز غفلت نمی‌کرد که مبادا یارانش غفلت کنند یا خسته شوند. در همه حال آماده بود و در ارتباط با حق نه کوتاه می‌آمد و نه از آن می‌گذشت. کسانی که با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشست و برخاست بیشتری داشتند، نیکان و سرآمدان مردم بودند و بهترین شخص نزد آن

۱- علامه آلبانی رحمه الله می‌گوید: از أبلغونی تا آخر حدیث، به طریقی دیگر از علی رضی الله عنه روایت شده، اما سند آن، ضعیف است. به همین سبب آلبانی، آن را در سلسلة الأحادیث الضعیفة (۱۵۹۴) آورده است.

حضرت ﷺ کسی بود که خیرخواه‌تر از همه بود و والاترین منزلت را نزد وی، کسانی داشتند که بیش از دیگران با هم‌نوعانشان همدردی و همراهی می‌کردند.

حسین ﷺ می‌گوید: از عملکرد پیامبر ﷺ به هنگام نشستن پرسیدم. پدرم در جواب گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگوید، نه می‌نشست و نه برمی‌خاست. وقتی به مجلسی وارد می‌شد، همان جایی می‌نشست که در کنار آخرین نفر، خالی بود و همه را به این عمل توصیه می‌نمود و از لحاظ توجه کردن به هم‌نشینانش و سخن گفتن با آنها، سهم هر یک را می‌داد و طوری عمل می‌کرد که به هیچ‌یک از هم‌نشینانش، این احساس دست ندهد که آن دیگری، نزد آن حضرت ﷺ گرامی‌تر از اوست. هر کس برای عرض خواسته‌اش، رسول‌خدا ﷺ را ایستاده یا نشسته، معطل می‌کرد، آن حضرت ﷺ بیش از آن فرد شکیبایی می‌ورزید تا آن فرد کارش تمام می‌شد و هرگاه کسی از او حاجتی می‌خواست، تا آنجا که می‌توانست نیازش را برآورده می‌کرد و در غیر این صورت با گفتن سخن خوب و پسندیده، او را با رضایت کامل بازمی‌گرداند. نرم‌خویی و اخلاق خوبش، شامل حال همه‌ی مردم می‌شد و برای همه، به مثابه یک پدر بود و همه‌ی مردم، نزد او از حقی مساوی و یکسان برخوردار بودند و مجلس و محفلش، مجلس علم و بردباری و امانت و شکیبایی و حیا بود ودر آن، صداها بلند نمی‌شد و عیب هیچ کسی بیان نمی‌گشت و آبروی هیچ کسی هدف عیبجویی دیگران قرار نمی‌گرفت. در محضر آن حضرت ﷺ همه با هم برادر بودند و تنها ملاک برتری، تقوا بود و همگان در مجلس ایشان، فروتن و متواضع بودند؛ کوچکترها، احترام بزرگترها را نگه می‌داشتند و بزرگترها، به کوچکترها مهر و محبت می‌ورزیدند و نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دادند و با غریب‌ها انس و الفت می‌گرفتند و به آنها رسیدگی می‌کردند.

حسین ﷺ می‌گوید: از پدرم در مورد رفتار و منش رسول‌خدا ﷺ درمیان هم‌نشینانش پرسیدم. پدرم، پاسخ داد: رسول‌خدا ﷺ همواره گشاده‌روی و خوش اخلاق و نرم‌خوی بود و درشت‌خوی و سنگدل نبود. داد و فریاد نمی‌کرد و ناسزا نمی‌گفت و عیب‌جو و خرده‌گیر نبود و بخل و خساست نمی‌ورزید. نسبت به آنچه که خوشش نمی‌آمد، خود را به بی‌خبری می‌زد و هیچ کس را از خوبی خود، ناامید نمی‌کرد و در او یأس و ناامیدی نمی‌افکند. خودش، از سه چیز می‌پرهیخت: جر و

بحث نابجا، زیاده‌گویی و پرداختن به کارهای بیهوده؛ مردم را نیز از سه چیز برحذر می‌داشت: کسی را سرزنش نکنند؛ به دنبال عیبجویی کسی نباشند و کسی را رسوا نسازند. آن حضرت ﷺ فقط در مورد چیزی سخن می‌گفت که سخن گفتن در آن مورد را زمینه‌ساز اجر و پاداش می‌دانست و هرگاه سخن می‌گفت، هم‌نشینانش، آن‌چنان سر به زیر و خاموش می‌شدند که گویا پرنده، روی سرشان نشسته بود. همراهان ایشان، تنها زمانی سخن می‌گفتند که آن حضرت ﷺ ساکت می‌شد و هر کس در محضر رسول‌خدا ﷺ سخن می‌گفت، دیگران سکوت می‌کردند تا سخنش را به پایان برساند. در برابر جفا و درشتگویی دیگران، صبر و شکیبایی می‌ورزید و یارانش دوست داشتند تا غریبان به مجلس آن حضرت ﷺ بیایند تا بدین‌سان با طرح سؤال از سوی افراد تازه‌وارد، زمینه‌ی بیشتری برای بهره‌مندی آنان از رهنمودهای رسول اکرم ﷺ فراهم گردد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: «هرگاه، نیازمندی را دیدید که در پی حاجت خویش است، به او در برآوردن نیازش، یاری برسانید». آن حضرت ﷺ اجازه نمی‌داد که کسی از ایشان تعریف و تمجید نماید مگر آنکه در این زمینه، اعتدال و میانه‌روی را رعایت می‌کرد و به حق سخن می‌گفت و جلوی سخن گفتن کسی را نمی‌گرفت مگر آنکه از دایره‌ی حق و حقیقت تجاوز می‌نمود؛ در این صورت پیامبر اکرم ﷺ سخن آن شخص را قطع می‌کرد یا برمی‌خاست و می‌رفت.

آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء:[۱].

منظور از آیه‌ی تطهیر، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد»..

منظور از حدیث کساء، حدیثی است که ام‌المؤمنین عایشه ؓ روایت کرده است. عایشه ؓ می‌گوید: یک روز صبح، رسول‌خدا ﷺ عبایی کتانی و سیاه بر تن داشت؛ در این اثنا حسن بن علی ؓ آمد. رسول‌خدا ﷺ او را زیر عبا برد. سپس حسین بن علی ؓ آمد. رسول اکرم ﷺ او را هم زیر عبا برد. آنگاه فاطمه ؓ آمد. پیامبر

۱- کساء، نوعی جامه است؛ (عبا).

ﷺ او را نیز زیر عبا برد. وانگهی علی ﷺ آمد. رسول‌خدا ﷺ او را هم زیر عبا برد و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

اینکه عایشه‌ی صدیقه ﷺ، راوی این حدیث است، بیانگر دروغ و افترای کسانی است که ادعا می‌کنند: صحابه، فضایل علی ﷺ را کتمان می‌کردند. آری؛ راوی این حدیث، عایشه‌ی صدیقه ﷺست؛ همو که برخی او را به بغض علی ﷺ متهم می‌کنند[۱].

آیه‌ی تطهیر درمیان آیاتی قرار گرفته که مخاطبان آن، همسران رسول‌خدا ﷺ هستند؛ چنانکه خدای متعال، در آغاز و پایان این آیات، مادران مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ۲۸ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ۲۹ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ۳۰ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ۳۱ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ۳۲ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ۳۳ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۳۴﴾ [الأحزاب: ۲۸-۳۴].

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر

۱- حقبة من التاریخ ص۱۸۷.

مادی، و احیاناً محرومیت‌ها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به‌گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید که بیماردلان، چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین درمیان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

کاملاً روشن است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. اما با این حال باید مشخص نمود که چرا با وجودی که مخاطبان آیه‌ی تطهیر، ازواج مطهرات هستند، اما در این آیه، صیغه‌ی مذکر بکار رفته است؟ باید گفت: اولاً در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر آمده که بیان شود نفع این آیه، علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، یک قاعده و دستور زبان عربی است که چنانچه تعدادی زن و مرد گرد هم آیند، در مورد جمع متشکل از مذکر و مؤنث، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین رضي الله عنهم نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند؛ آن هم بطور ویژه. چراکه در حدیث، نام آنان بطور خاص گرفته شده است. همچنانکه اهل بیت، به همین افراد مذکور خلاصه نمی‌شوند. بلکه افراد دیگری نیز در شمار اهل بیت قرار دارند. از جمله زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. چنانچه

یک بار از زید بن ارقم ﷺ سؤال شد که آیا زنان پیامبر ﷺ از اهل بیت او هستند؟ زید ﷺ در پاسخ گفت: زنان پیامبر ﷺ جزو اهل بیت او هستند و اما اهل بیت او که صدقه بر آنان حرام است، عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس[1].

برخی، آیه‌ی تطهیر را به صورت بریده و بدون بیان اسلوب قرآنی آن، عَلَم می‌کنند و بی‌آنکه به مخاطبان اصلی آیه یعنی زنان پیامبر ﷺ توجه نمایند، حدیث کساء را دلیل می‌گیرند و ادعا می‌کنند که اهل بیت، فقط و فقط عبارتند از: رسول‌خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن وحسین ﷺ که از آنها، به پنج تن آل عبا یاد می‌نمایند. شیعیان با همین روش استدلالی و با استناد به حدیث کساء که توسط عائشه و ام‌سلمه ﷺ روایت شده، بر این باورند که آیه‌ی تطهیر، دلیل عصمت علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ از تمام خطایا و گناهان بزرگ و کوچک می‌باشد. البته بنابر اعتقاد اهل تشیع، عصمت، یکی از شرایط امامت و بلکه از اساسی‌ترین باورهای شیعیان می‌باشد و از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در اعتقادات آن برخوردار است و همین امر، باعث شده تا برخی از شیعیان، ویژگی‌ها و توانمندی‌های علمی و عملی فرابشری و نامحدودی برای امامان قایل شوند و حتی چنین پنداری درمیان آنها گسترش یابد که امامان، در برابر هیچ کس مسؤول نیستند و اصلاً امکان ندارد که از آنها خطایی سرزند؛ از این رو هر عملی که انجام دهند، نه تنها قابل نقد نیست، بلکه ایمان آوردن به آن و تصدیقش، واجب می‌باشد. این پندار، برآمده از آن است که اساساً یکایک افعال امامان را درست و نیک می‌دانند و بر این باورند که امامان، چیزهایی می‌دانند که دیگران نمی‌دانند. به همین سبب نیز ائمه، در تمام جنبه‌های زندگانی معصوم هستند و هیچ گناه بزرگ و کوچکی مرتکب نمی‌شوند و هیچ معصیتی از آنان سر نمی‌زند و اساساً بروز هرگونه خطا یا نسیان از آنان غیر ممکن است. چنانچه شیخ مفید، بدین نکته تصریح کرده و گفته است: امامانی که در مقام پیامبران قرار گرفته‌اند، در اجرای احکام و اقامه‌ی حدود و قوانین دینی و همچنین حفاظت دین و شریعت و تأدیب و آگاهی مردم، از عصمتی همچون عصمت پیامبران برخوردارند و امکان ندارد که از آنان گناه بزرگ و کوچکی سرزند و یا

۱- مسلم، شماره‌ی (۲۴۰۸).

در هیچ یک از مسایل دینی، دچار اشتباه شوند و یا ذره‌ای از احکام دین را از یاد ببرند. این، اعتقاد عموم امامیه است جز تعداد اندکی از آنان[1].

شیخ مفید در این زمینه دلایل خودش را ذکر نموده است که می‌توانید به اوائل المقالات وی مراجعه کنید. البته بنده نیز در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دراین باره به تفضیل سخن گفته‌ام.

اینک دلایل شیعیان را در مورد آیه‌ی تطهیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- روایت ام‌مؤمنین ام‌سلمه رضی الله عنها که به اشکال مختلف نقل شده است.

ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه‌ی من بود و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنه نیز حضور داشتند. برای آنها غذایی آماده کردم؛ آنان از آن غذا تناول کردند و سپس خوابیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رواندازی، روی آنها انداخت و سپس گفت: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بارخدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». در روایت دیگری آمده است: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنان را روی قطیفه‌ای نشانید و سپس چهار گوشه‌ی آن را گرفت و آن را روی سر آنها کشید و سپس دست راستش را به دعا برداشت و گفت: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بارخدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». این دو روایت، همانند روایتی است که امام مسلم از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است. البته نمی‌توان بر اساس این دو روایت به طور قطع نظر داد که دیگران، جزو اهل بیت نیستند یا مشمول این فضیلت قرار نمی‌گیرند[2]. روایات دیگری که از ام‌سلمه رضی الله عنها نقل شده، دال بر این است که این بانوی بزرگوار، همراه علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم، زیر عبا یا روانداز نبوده است؛ برخی از این روایات، ضعیف و برخی نیز صحیح هستند. یکی از این روایات، از این قرار است: زمانی که آیه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام‌سلمه رضی الله عنها بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و آنان را با رواندازی پوشانید؛ علی رضی الله عنه نیز پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود؛ او را هم با

۱- اوائل المقالات، نوشته‌ی شیخ مفید،ص۳۵.

۲- ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۷۷.

روانداز‌ی پوشانید و سپس فرمود: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بارخدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». ام‌سلمه ﷺ گفت: ای پیامبرخدا! من هم با آنها هستم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «أنت على مكانك وأنت على خير» یعنی: «تو، بر جای خودت هستی و بهتری». گویا رسول‌خدا ﷺ بیان نمود که ام‌سلمه ﷺ اساساً جزو اهل بیت است و نیازی به این نیست که زیر کساء برود.

البته روایت درستی وجود دارد دال بر اینکه ام سلمه ﷺ پس از آنکه افراد مذکور از زیر روانداز، بیرون آمدند، همانند آنها به زیر روانداز رفته است. شاید علتش، این بود که با وجود علی بن ابی‌طالب ﷺ در زیر آن روانداز، برای ام‌سلمه ﷺ درست نبوده که زیر روانداز برود و از این رو رسول خدا ﷺ پس از بیرون آمدن علی ﷺ و دیگران از زیر روانداز، ام‌سلمه ﷺ را نیز زیر روانداز برده است. شهر می‌گوید: زمانی که خبر شهادت حسین بن علی ﷺ به مدینه رسید، ام‌سلمه ﷺ اهل عراق را لعن و نفرین نمود و گفت: خدا، آنان را بکشد که حسین را کشتند. خدا، لعنتشان کند که به حسین خیانت کردند و تنهایش گذاشتند. من رسول‌خدا ﷺ را دیدم که فاطمه ﷺ بامدادان در حالی نزد ایشان آمد که دیگی پر از کاچی با خود داشت. رسول‌خدا ﷺ از فاطمه ﷺ سؤال کرد: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه ﷺ گفت: در خانه است. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «برو و او را به اینجا بخوان و دو پسرت را هم با خود بیاور». فاطمه ﷺ رفت و در حالی که دست هر یک از پسرانش را گرفته بود، به محضر پیامبر ﷺ آمد و علی ﷺ نیز پشت سرشان می‌آمد تا اینکه در محضر رسول‌خدا ﷺ حاضر شدند. رسول‌خدا ﷺ حسن و حسین را روی دامانش نشانید و علی ﷺ را سمت راستش و فاطمه را سمت چپش و آنگاه پارچه‌ای خیبری ر اکه قطیفه بود، روی همه‌ی آنها کشید و با دست چپش زیرانداز را گرفت و با دست راستش دست به دعا برداشت و گفت: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بار خدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». گفتم: ای رسول‌خدا! آیا جزو اهل بیت شما نیستیم؟ فرمود: «چرا؛ زیر پارچه بیا». من، پس از آنکه رسول‌خدا ﷺ برای پسرعمویش علی و نوه‌هایش و همچنین برای دخترش

فاطمه دعا کرد، به زیر قطیفه رفتم. بدین ترتیب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امسلمه رضي الله عنها را نیز در شمار اهل بیت برشمرد.

ب) همین که مخاطبان آیاتِ قبل و بعد آیه‌ی تطهیر، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند، دال بر این است که آیه‌ی تطهیر، بر عصمت دلالت نمی‌کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: ۲۸-۳۴].

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیت‌ها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این، برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما(در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به‌گونه‌ی

هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با ادا و اطواری بیان ننماید) که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا، بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین درمیان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

پرواضح است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعده و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. این موضوع، درخور توجه است که چرا در آیه‌ی تطهیر، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطبان آیه زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم هستند، باید گفت: در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر بکار رفته است که مشخص شود، این آیه علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، قاعده و دستور زبان عربی است که درباره‌ی مجموعه‌ای که متشکل از مرد و زن است، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این‌رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم افراد دیگری که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین رضي الله عنهم نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند و از همین بابت نیز رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آنان را دعا کرد؛ همانطور که همسر هر فردی، جزو اهل بیت او می‌باشد. در زبان عربی به هنگام احوال‌پرسی می‌پرسند: کیف أهلک؟ یعنی اهل تو چطورند؟ که منظور، همسران شخص می‌باشد. به عبارتی واژه‌ی اهل، در زبان عربی به همسر شخص اطلاق می‌گردد. همچنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ [هود: ۷۳].

«گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)، رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطا کند که به دیگران

عطا نفرموده است). بی‌گمان خداوند ستوده (در همه‌ی افعال و) بزرگوار (در همه‌ی احوال) است».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطب این آیه، ساره همسر ابراهیم علیه السلام می‌باشد و همین، دلیلی است بر اینکه همسر هر شخص، جزو اهل بیت اوست و این، کاملاً بدیهی و روشن می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗاۖ قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ جَذۡوَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ٢٩﴾ [القصص: ۲۹].

«هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم، شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید».

در این آیه نیز برای همسر موسی علیه السلام صیغه‌ی مذکر بکار رفته است.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ٥٤ وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا ٥٥﴾ [مریم: ۵۴-۵۵]

«درکتاب (آسمانی قرآن) از اسماعیل بگو. آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود. او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد و در پیشگاه پروردگار، مورد رضایت بود».

بنابراین جای سؤال است که منظور از اهل بیت اسماعیل علیه السلام در این آیه چه کسی است که از ناحیه‌ی اسماعیل علیه السلام به ادای نماز، دستور داده می‌شد؟ این آیه، همانند آیه‌ی ۱۳۲ سوره‌ی طه است که خداوند متعال، به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ [طه: ۱۳۲]

«خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چراکه نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و استوار باش».

از آنجا که این سوره، مکی است، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا حداقل خدیجه رضی الله عنها جزو اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٥﴾ [یوسف: ۲۵]

«(از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند، یوسف علیه السلام می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در این حال و احوال،) پیراهن یوسف علیه السلام را از پشت بدرید، دم در به آقای زن برخوردند. (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز این نیست که یا زندانی گردد یا شکنجه‌ی دردناکی ببیند».

مخاطب در این آیه، عزیز مصر است و آنجا که سخن از اهل بیتش به میان می‌آید، کسی جز همسر عزیز مصر نیست. همانطور که واضح و روشن است.

ج) دور کردن رجس (پلیدی) در واژگان قرآن، به معنای عصمت نیست.

راغب اصفهانی در المفردات، در توضیح رجس می‌گوید: رجس، به هر شیء پلیدی اطلاق می‌گردد. چنانچه گفته می‌شود: رجل رجسی؛ یعنی: مرد پلید. خدای متعال در آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگینی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگ‌ها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگویی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا رستگار شوید».

گفتنی است: واژه‌ی رجس در هیچ جای قرآن، به معنای گناه بکار نرفته تا دور کردن رجس به معنای دورکردن گناه و به عبارتی به معنای عصمت باشد.

د) پاک کردن از پلیدی، به معنای اثبات عصمت برای هیچ کس نیست.

پیشتر بیان شد که واژه‌ی رجس، به پلیدی‌های محسوس و معنوی اطلاق می‌گردد و اساساً به معنای گناه و اشتباه نمی‌باشد. همین‌طور تطهیر و پاک نمودن به معنای

عصمت نیست. خدای متعال، صرفاً اراده‌ی پاک نمودن اهل بیت را نکرده؛ بلکه اراده‌ی پاک کردن تمام مؤمنان را نموده است؛ چنانچه خطاب به یاران پیامبرش می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، بلکه می‌خواند شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید».

همچنین می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٣﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و درصدد کاهش بدی‌ها و افزایش نیکی‌های خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی، و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایه‌ی آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیات همگان) است».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد».

بدین ترتیب همچنانکه در قرآن از اراده‌ی الهی مبنی بر پاک کردن اهل بیت خبر داده شده، به اراده‌ی الله متعال برای پاک نمودن مؤمنان نیز تصریح شده است. بنابراین اگر منظور از پاک کردن، عصمت باشد در این صورت این فضیلت شامل حال صحابه رضی الله عنهم و تمام مؤمنانی می‌شود که خداوند، در قرآن از اراده‌ی خود برای پاک کردن آنان خبر داده است. همانطور که در رابطه با اصحاب پیشاهنگ در ساخت مسجد قبا فرموده است:

﴿فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۸]

«در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

این، در حالی است که به اتفاق تمام مسلمانان، صحابه ﵃ معصوم نیستند. خدای متعال در مورد سیصد و سیزده تن از اصحاب بدر می‌فرماید:

﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذۡهِبَ عَنكُمۡ رِجۡزَ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«و از آسمان آب بر شما باراند تا شما را بدان (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد».

همانطور که روشن است، خدای متعال، در این آیه با الفاظی اهل بدر را مخاطب قرار می‌دهد که تقریباً همانند الفاظی می‌باشد که اهل بیت را مخاطب قرار داده است. چراکه واژه‌ی رجز و رجس هم‌معنا هستند و در هر دو آیه از واژه‌ی یطهّرکم استفاده شده که معنای آن مشخص می‌باشد. لذا سبک‌سری و ساده‌اندیشی است که تطهیر را در یک آیه به معنای عصمت بدانیم و این مفهوم را برای آیه‌ی دیگر قایل نباشیم.

البته جای تعجب است که برخی آیه‌ی تطهیر را در آل عبا منحصر می‌دانند و آنگاه تطهیر را به عصمت معنا می‌کنند و به آن دسته از آیاتی که در مورد تطهیر صحابه ﵃ از سوی الله ﷻ نازل شده، بی‌توجه هستند و بلکه بر صحابه خرده می‌گیرند و آنان را به ارتداد متهم می‌نمایند؛ حال آنکه در قرآن کریم، آشکارا بیان می‌شود که خداوند ﷻ قصد تطهیر صحابه ﵃ را نموده است.

باید دانست که منظور از اراده‌ی الهی در آیه‌ی تطهیر، اراده‌ی تشریعی است، نه اراده‌ی تکوینی یا تقدیری. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که خداوند، دوست دارد که پلیدی را از شما دور نماید.

علمای اهل سنت، اراده‌ی الهی را بردو نوع می‌دانند: اراده‌ی تشریعی (دینی) و اراده‌ی تقدیری (تکوینی).

اراده‌ی تشریعی، به مفهوم محبت و خرسندی می‌باشد. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾ [النساء: ۲۷-۲۸]

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند. (چراکه او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان، ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد)».

اراده‌ی تکوینی، به معنای خواست و مشیت فراگیر الهی در مورد تمام موجودات هستی می‌باشد؛ آنچه در آیه‌ی ۲۵۳ سوره‌ی بقره، آمده، به همین اراده‌ی تکوینی اشاره دارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ﴾[البقرة: ۲۵۳]

«ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡۚ هُوَ رَبُّكُمۡ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٣٤﴾ [هود: ۳۴]

«هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند.خدا، پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید)».

بنابراین معاصی، برخاسته از اراده‌ی تکوینی الله است؛ البته خدای متعال، معصیت را دوست ندارد و نه به آن راضی می‌شود و نه به آن دستور می‌دهد؛ بلکه از بابت معصیت خشم می‌گیرد و آن را ناپسند می‌داند و از آن باز می‌دارد. این، عقیده‌ی گذشتگان نیک است. به عبارتی پیشینیان نیک امت، اراده‌ی الهی به معنای محبت و رضایتش را از محبت وی که به مفهوم تقدیر و سرنوشت است، جدا می‌دانند و این نوع اراده، یعنی اراده‌ی تکوینی، لزوماً به معنای رضایت و محبت الهی نمی‌باشد. شکی نیست که خداوند، پلیدی را از فاطمه، حسن، حسین و نیز از زنان پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم دور

نموده است؛ اما منظور از آنچه که در آیه‌ی تطهیر در این زمینه آمده، اراده‌ی شرعی می‌باشد. یعنی: خداوند این را می‌پسندد و دوست دارد که پلیدی از این افراد دور باشد. به همین سبب نیز رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد آنان دعا کرد و گفت: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بارخدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما».

هـ) دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم بیانگرحقیقت مسأله‌ی تطهیر می‌باشد.

اگر آیه‌ی تطهیر، منحصر به آل عبا بود، لذا دیگر دلیلی نداشت که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روی عده‌ای قطیفه یا عبا بکشد و برای آنان بدین شکل دعا کند که: «اللّٰهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً» یعنی: «بارخدایا! این‌ها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». لذا دعا کردن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای اهل کساء، بیانگر این است که آیه‌ی تطهیر در مورد زنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده و رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنه نیز از فضیلت آن برخوردار شوند، دست به دعا برداشت و بدین منظور دعا کرد و خداوند متعال نیز دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم را در حق این‌ها پذیرفت و آنها را همانند زنان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پاک نمود.

و) آنان که آیه‌ی تطهیر را دلیل عصمت می‌دانند، از آن استدلال می‌کنند که این آیه، گذشته از عصمت آل عبا، امامت آنان را نیز اثبات می‌نماید. می‌دانیم که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در کنار علی و حسن و حسین رضی الله عنهم، بدین آیه، گرامی گردیده است، حال آنکه بنا به اعتقاد همین‌ها، ویژگی‌های امامت برای زنان، ثابت نمی‌شود. بنابراین اگر این آیه، دلیل عصمت و امامت است، فاطمه رضی الله عنها باید علاوه بر عصمت، از مقام امامت نیز برخوردار باشد. حال آنکه چنین نیست. همچنین چه دلیلی وجود دارد که نه تن دیگر، مشمول این آیه باشند؟ درصورتی که بنا به اعتقاد خودشان، این آیه، مخصوص سه تن از دوازده امام معصوم می‌باشد که عبارتند از:

*علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه .

*حسن بن علی رضی الله عنه.

*حسین بن علی رضی الله عنه.

آیه‌ی مباهله و نصرانی‌های نجران

گروهی از مسیحیان نجران نزد رسول‌خدا ﷺ رفتند و گفتند: ما، پیش از شما مسلمان بودیم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «سه چیز، مانع مسلمانی شماست: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و اینکه می‌پندارید، خداوند، فرزندی دارد». در آن اثنا جر و بحث میان رسول‌خدا ﷺ و مسیحیان نجران، بالا گرفت و حجاج نیزآنجا حضور داشتند. رسول‌خدا ﷺ سخنان باطل مسیحیان نجران را با دلایل محکم قرآنی، رد می‌کرد. گروه نجرانی به پیامبر ﷺ گفتند: چرا به عیسی ÷ دشنام می‌دهی و او را بنده‌ی خدا می‌دانی؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی؛ او، بنده‌ی خدا و پیامبر اوست و پدیده‌ی واژه‌ی الله (و فرمان کن) می‌باشد که خداوند، آن را به مریم بتول رسانید».مسیحیان نجران، عصبانی شدند و گفتند: آیا تاکنون دیده‌ای که انسانی، بدون پدر به دنیا بیاید؟ اگر راست می‌گویی، یک نمونه بیاور. خدای متعال در پاسخ مسیحیان نجزان، چنین نازل فرمود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۝٥٩ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ۝٦٠﴾ [آل عمران: ۵۹-۶۰]

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی‌درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره‌ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس ازتردیدکنندگان مباش».

این آیه، با بیان یک نمونه‌ی شگفت‌انگیز، تعجب و شگفتی در مورد مسأله‌ای را که کمتر شگفت‌آور بود، دلیل قاطعی در برابر مسیحیان قرار داد و آنان را بی‌جواب گذاشت. وقتی رسول اکرم ﷺ مجادله‌ی نیکو و موعظه‌ی حسنه را در آنان چندان کارساز نیافت، آنها را بنا به دستور خداوند، به مباهله فرا خواند؛ خدای متعال به آن حضرت ﷺ فرمود:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٦١﴾ [آل عمران: ۶۱].

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نماییم».

رسول اکرم ﷺ برای اجرای این فرمان الهی، به همراه حسن و حسین و فاطمه ﷺ بیرون شد و به آنها فرمود: «هرگاه من، دعا کردم، شما آمین بگویید». مسیحیان نجران با یکدیگر مشورت و رایزنی کردند و از آنجا که در مورد حقانیت رسول اکرم ﷺ شک نداشتند و به یقین می‌دانستند که هرگاه پیامبری، با قومی مباهله نماید، حتماً آن قوم، هلاک می‌شوند؛ لذا ترسیدند و از مباهله و لعن و نفرین، خودداری نمودند و گفتند: هر حکمی که می‌خواهی، درباره‌ی ما صادرکن. رسول اکرم ﷺ نیز با آنان بر سر دو هزار جامه، مصالحه نمود و قرار بر آن شد که یک هزار دست لباس را در ماه رجب به عنوان جریمه بپردازند و هزار دست دیگر را در ماه صفر.

بدین سان سبب اصلی نزول این آیه روشن گردید و واضح گشت که نازل شدن آیه‌ی مباهله، هیچ ربطی به امامت علی بن ابی‌طالب ﷺ ندارد. بنده در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالب ﷺ، این موضوع را شرح و بسط داده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی ﷺ

حسن بن علی ﷺ در خانه‌ی پیامبر ﷺ و به دست پدربزرگش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزش‌های اسلامی را از پدربزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن ﷺ داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «الناس معادن كمعادن الفضة والذهب، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام» یعنی: «مردم، همانند معادن نقره و طلا هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند». کانِ وجودی حسن بن علی ﷺ کم‌نظیر است؛ چراکه آن بزرگوار در جاهلیت پرورش نیافت؛ بلکه در خانه‌ی نبوت رشد و نمو نمود و همین، راز سیادت و آقایی اوست. خلاصه اینکه حسن بن علی ﷺ از آنچنان اصالت و تربیت

خانوادگی‌ای، برخوردار بود که هیچ کس از آن برخوردار نشده و نخواهد شد. زیرا پدربزرگش، محمد مصطفی ص؛ پدرش، علی بن ابی‌طالب س؛ مادرش، فاطمه‌ی زهرا رضي الله عنها و مادربزرگش، خدیجه بنت خویلد رضي الله عنها بودند. پس از وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه عهده‌دار تربیت حسن و حسین گردید و تعلیم و تربیت آنان را مستقیماً تحت نظر گرفت. امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه ویژگی‌های یک مربی کامل را در خود داشت و شکی نیست که کنه فرموده‌ی الهی را دریافته بود که فرموده است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦﴾ [التحریم: ۶]

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینه‌ی آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مربی

۱- درک اهمیت تعلیم و تربیت و توجه ویژه به این موضوع:

علی رضي الله عنه توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش حسن و حسین داشت و آستین همت را برای تعلیم و تربیت آنان بالا زده بود و بدین موضوع، اهمیت ویژه‌ای می‌داد و در این راستا به خاطر رضای خدا می‌کوشید تا آن‌ها را بر اساس رهنمودهای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم و بر مبنای اطاعت و بندگی الله لأ پرورش دهد.

۲- الگوسازی برای فرزندان:

اگر وجود الگوی نیک و نمونه، مهم‌ترین مسأله در امر تربیت نباشد، حداقل یکی از مهم‌ترین مسایل در زمینه تعلیم و تربیت می‌باشد و این، ریشه در طبیعت و فطرت انسان دارد که می‌کوشد در زندگی‌اش، الگویی داشته باشد که از او الگوبرداری نماید.

ابن خلدون می‌گوید: «تقلید و الگوبرداری کودک در سن پنج یا شش سالگی شدت می‌یابد و تا پایان دوران کودکی به صورت تدریجی و معتدلانه‌ای استمرار می‌یابد».

۳- مهر و عطوفت و نرمی در جریان تربیت:

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه به مهرورزی و بردباری آراسته بود و رفتاری نرم و محبت‌آمیز با حسن و حسین رضی الله عنهما داشت و منزلت و جایگاه آنان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها را می‌دانست.

۴- میانه‌روی و اعتدال در برخورد با فرزندان و رعایت عدالت درمیان آنان:

این ویژگی علی رضی الله عنه آنجا نمایان می‌گردد که در واپسین لحظات حیاتش و در زمانی که شربت آرزویش را سر می‌کشید و به مقام شهادت نزدیک می‌شد، فرزندان و یارانش را نصیحت نمود و در تعلیم، تربیت و راهنمایی آنان، از آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی بهره گرفت؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤﴾ [لقمان: ۱۳-۱۴].

«(یادآور شو) زمانی را که لقمان در حال نصیحت و اندرز به پسرش، به او گفت: پسر عزیزم! چیزی را با خدا انباز مکن؛ شرک، واقعاً ستم بزرگی است. ما، به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیکی کند؛ بویژه در حق) مادر (که) بدو حامله شده و هر دم، به ضعف و سستی تازه‌ای دچار گشته است. پایان دوران شیرخوارگی او، دو سال است (و در این دو سال نیز کودک، شیره‌ی جان مادر را می‌مکد. لذا سفارش ما به انسان این است که) هم سپاس‌گزار من باش و هم سپاس‌گزار پدر و مادرت. (و بدان که) بازگشت، به سوی من است».

از این رهنمود قرآنی در می‌یابیم که پدران، باید توجه ویژه‌ای به تربیت فرزندانشان داشته باشند و این، همان چیزی است که در زندگی امیرمؤمنان رضی الله عنه نمایان گردید؛ چراکه او، همواره می‌کوشید دستورات خداوند عزوجل را اجرا نماید و از نواهی‌اش دوری نماید. آنچه بیان شد، مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های امیر مؤمنان علی رضی الله عنه بود که کمک شایانی به او در تربیت حسن و حسین رضی الله عنهما نمود.

تأثیر جامعه بر تربیت و شکل‌گیری شخصیت حسن رضی الله عنه

محیط اجتماعی افراد، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری شخصیت آنان دارد. حسن بن علی رضی الله عنه در دوران صحابه رضی الله عنهم و هم‌زمان با کسانی زیست که به دست رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پرورش یافتند و جامعه‌ی آنان، آکنده از فضیلت، تقوا، شایستگی و ویژگی‌هایی بود که آن را از تمام جوامع، متمایز و برجسته گردانید. در جامعه‌ای که صحابه رضی الله عنهم می‌زیستند، توجه ویژه‌ای به فراگیری علم و دانش و عمل به کتاب و سنت، مبذول می‌گردید. از این‌رو حسن رضی الله عنه بهره‌ی وافری از جامعه‌ی وارسته و برجسته‌ی خویش برد. چراکه جمع زیادی از یاران رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه زندگی می‌کردند و تعدادشان در مدینه، پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز زیاد بود. بنابراین جامعه‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در آن زیست و هسته‌ی نخست آن به دست توانای آن بزرگوار شکل گرفت تا به انسان‌ها خیر و نیکی برساند، بهترین جامعه‌ای است که هیچ‌یک از جوامع بشری، قابل مقایسه با آن نیست. جامعه‌ی مدینه، شاهد نزول وحی بود و همواره در ارتباط مستقیم با صاحب دعوت قرار داشت و این امر، باعث شد تا آثار روانی و مفاهیم ایمانی ارائه‌شده از سوی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در یکایک صحابه رضی الله عنهم نهادینه گردد و آثار روحی و تربیتی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آنان نمایان شود. بنابراین جامعه‌ی مدینه، دل و روان مردم را به سوی خود می‌کشانید و بر گفتار و رفتار آنان اثر می‌نهاد. چنانچه تأثیر زیادی در شکل‌گیری پرورشی و علمی حسن مجتبی رضی الله عنه به جای گذاشت.

مبحث چهارم

حسن بن علی در دوران خلفای راشدین ﭫ

حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق ﭬ

حسن و حسین ﭭ از منزلت و جایگاه ویژه‌ای نزد خلفای راشدین ﭫ برخوردار بودند. ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﭫ، آن دو را خیلی دوست داشتند و با آنان به‌نیکی رفتار می‌کردند. عقبة بن حارث می‌گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم ﷺ همراه ابوبکر ﭬ پس از نماز عصر بیرون شدم و علی ﭬ در کنار ابوبکر ﭬ راه می‌رفت. گذر ابوبکر ﭬ به حسن بن علی ﭬ افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکر ﭬ او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی». و علی ﭬ لبخند می‌زد[1].

حسن بن علی ﭬ از رفتار و سیرت ابوبکر صدیق ﭬ بسیار متأثر بود و از این رو نام یکی از فرزندانش را ابوبکر نهاد. روشن است که هیچکس نام شخص دیگری را بر فرزندش نمی‌گذارد مگر آنکه آن شخص را خیلی دوست داشته باشد. حسن ﭬ از ابوبکر صدیق ﭬ و دوران خلافتش، چه در حیات ابوبکر و چه پس از آن، چیزهای زیادی یاد گرفت؛ از جمله:

موضع ابوبکر ﭬ در قبال فاجعه‌ی وفات رسول‌خدا ﷺ

ابن‌رجب می‌گوید: زمانی که رسول‌خدا ﷺ از دنیا رفت، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربرگرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان

۱- نسب قریش (۲۳/۱)؛ بخاری (۹۳/۵).

روحی و فکریشان از هم پاشید و به کلی قاطی کردند؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی‌توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به‌کلی منکر وفات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شدند!»[۱].

ابن‌اسحاق می‌گوید: «با وفات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین به من رسیده که: (با وفات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری گردن‌کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان همچون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند)»[۲].

قاضی ابوبکر بن العربی می‌گوید: «... با مرگ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم وضعیتی آشفته و پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛ علی رضی‌الله‌عنه در خانه‌ی فاطمه رضی‌الله‌عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان رضی‌الله‌عنه به خاطر این مصیبت بند آمد و عمر رضی‌الله‌عنه چنان قاطی کرد که پرت و پلا می‌گفت و این کلمات بر زبانش جاری بود که: (رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمرده است؛ بلکه چون موسی علیه‌السلام به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌بُرد)»[۳]. زمانی که خبر وفات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه رسید، بلافاصله خودش را از سنح به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن‌که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی‌الله‌عنها شد و به سراغ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم کشیده‌اند؛ ابوبکر رضی‌الله‌عنه پارچه را از صورت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید»[۴]. ابوبکر رضی‌الله‌عنه به مسجد رفت؛ عمر رضی‌الله‌عنه ایستاده بود و

۱- لطائف المعارف، ص۱۱۴

۲- ابن‌هشام (۳۲۳/۴)

۳- القواصم من العواصم، ص۳۸

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۲

می‌گفت که رسول‌خدا ﷺ نمرده‌است.... ابوبکر ﷺ گفت: «ای عمر! بنشین» اما عمر ﷺ هم‌چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکر ﷺ برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمد ﷺ را عبادت می‌کرده، بداند که محمد ﷺ وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد». و سپس آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل‌عمران را تلاوت نمود که:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔاۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زیانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکر ﷺ مردم، باورشان شد که واقعاً رسول‌خدا ﷺ وفات کرده‌است و پس از آن، زار گریستند[1].

ابوبکر ﷺ به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی درباره پیامبر ﷺ و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس. ابوبکر ﷺ به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی ﷺ نیز همچنان پابرجا و ماندگار است[2]. ابوبکر ﷺ ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا درمیان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی ﷺ بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی۳۶۶۸

۲- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص۱۶۰

چراکه شمشیرهای الهی(شمشیرهای مؤمنان بیرون مجاهد)، از غلاف است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است»[۱].

وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان رهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود[۲]. انوار یقین چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانگیش در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد». و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که به خاطر مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از یاد برده بودند[۳]. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم، این آیه را فراموش کرده بودند تا این‌که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند... »[۴].

شکی نیست که این ماجرا، در حافظه‌ی حسن رضی الله عنه ماند و یکی از درس‌ها و آموزه‌های ماندگار در ذهنش گردید. زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دار فانی را وداع گفت، حسن رضی الله عنه، هفت یا هشت‌ساله بود. چنین سن و سالی، دوران رشد و باروری حافظه‌ی کودک است و ذهن کودک در این دوران، همچون ذره‌بینی است که تمام تصاویر و صحنه‌هایی را که مشاهده می‌نماید، با تمام جزئیات آنان، به حافظه می‌سپارد. حسن رضی الله عنه، در آن زمان کودک تیزهوش و زرنگی بود که تمام رخدادهای آن دوران را به خاطر سپرد و آن‌چنان فهم و درک شایانی داشت که به تمام مسایل پی می‌برد. از اینرو

۱- دلائل النبوة از بیهقی (۲۱۸/۷).

۲- أبوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص۲۵.

۳- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، ص۱۶۰.

۴- بخاری، کتاب الجنائز، شماره‌ی۱۲۴۱.

جزئیات رویکرد ابوبکر صدیق ﷺ در ماجرای جانسوز وفات رسول‌خدا ﷺ را به یاد داشت و از این رو شدیداً تحت تأثیر عملکرد ابوبکر و موضع ارزنده و بی‌نظیرش در شرایط بحرانی وفات پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و همین، یکی از زمینه‌های محبت وافرش به ابوبکر ﷺ گردید و باعث شد که نام یکی از پسرانش را ابوبکر بگذارد.

ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

پس از آنکه صحابه واقعیت وفات رسول‌خدا ﷺ را باور نمودند، انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول‌خدا ﷺ برگزینند[۱].

انصار ﷺ پیرامون رییس خزرجیان سعد بن عباده ﷺ جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر ﷺ برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ گرد آمده بودند[۲]. برخی از مهاجران گفتند: بیایید با هم نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند[۳]. عمر ﷺ می‌گوید: «...سپس به راه افتادیم و در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آنجا گرد آمده بودند و شخصی جامه به‌خودپیچیده، درمیانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی‌شد.) پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عباده ﷺ است. گفتم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز درمیان انصار نشستیم. پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خداییم و دسته‌ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجران! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده‌ای از قوم و قبیله‌ی شما آمده‌اند تا ما را از اساس حذف کنند و سهم و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکر ﷺ سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکر ﷺ مدارا می‌کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر ﷺ که صبر و حوصله‌ی

۱- التاريخ الإسلامی (۲۱/۹)

۲- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص۴۰

۳- مرجع سابق، همان صفحه

بیشتری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود. به خدا سوگند ابوبکر رضی الله عنه هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگرکه سنجیده‌تر و آراسته‌تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم. او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آنچه، از فضایل و خوبی‌هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته‌ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله‌ای از همه برتر است. من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم؛ با هر کدامشان که می‌خواهید، بیعت کنید». و سپس دست من و ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه را گرفت. ابوبکر رضی الله عنه در آن وقت بین من و ابوعبیده رضی الله عنه نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر رضی الله عنه را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیشتر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر رضی الله عنه درمیانشان بود، داده نشود. چراکه اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم... ».

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی[1]. هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجراست)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان!» (عمر رضی الله عنه) می‌گوید: «همهمه بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد. من از آن ترسیدم که اختلاف درمیان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر! دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجران و انصار نیز با او بیعت نمودند»[2].

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ...ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می دانید که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لو سلكَ النّاسُ واديًا وسلكت الأنصارُ واديًا سلكتُ وادي الأنصارِ» یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم». تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قریش،

۱- در متن، چنین آمده است: «أنا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب»؛ جذیل و عذیق، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که درمیانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد.[مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی ۶۸۳۰

ولاّةُ هذا الأمرِ فَبَرُّ النّاسِ تبعٌ لِبَرِّهم وفاجرُ النّاسِ تبعٌ لفاجرِهم» یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زمامداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آنها به نیکی پیروی می‌کند و بدترین و تبهکارترینشان نیز پیرو تبهکار و فاجر ایشان می‌باشد». سعد بن عباده ﷺ گفت: «راست می‌گویی. ما، وزیر هستیم و شما امیر»[1].

ابوبکر صدیق ﷺ هیچ میل و رغبتی به امارت و ریاست نداشت. بی‌رغبتی ابوبکر ﷺ برای پذیرش مسؤولیت خلافت، از سخنرانیش نمایان می‌گردد که در مورد قبول این مسؤولیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم و هیچ‌گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز ـ نه در نهان و نه آشکارا ـ از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشاند. بلکه همواره از این می‌ترسیدم که مبادا به این آزمایش مبتلا شوم. من، در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی‌بینم وآن را مسؤولیت بزرگی می‌دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می‌دانم مگر آنکه خدای متعال، یاریم رساند و توانم بخشد تا از عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی‌تر از من به جایم بر این جایگاه می‌نشستند»[2].

ابوبکر ﷺ بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هرگونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره‌گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد. باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی‌طالب ﷺ در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر ﷺ نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی‌شوریم و تو را کنار نمی‌زنیم؛ تو کسی هستی که رسول‌خداﷺ تو را (برای نماز) جلو کرد. پس چه کسی به خود جسارت می‌دهد که تو را پس بزند؟!»[3].

همه‌ی این‌ها، حقایقی است که حسن ﷺ بر خلاف ادعای برخی، از ماجرای سقیفه فرا گرفت. ابوبکر ﷺ تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین

۱- مسند أحمد (۵/۱)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص۵۰.

۲- المستدرک (۶۶/۳)؛ حاکم ؒ این روایت را صحیح دانسته و ذهبی ؒ نیز در صحت روایت با او موافق است.

۳- الأنصار في العصر الراشدی، ص۱۰۸.

رغبتی نداشت؛ بلکه بی‌رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می‌سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی‌رغبتی صحابه ﭫ نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان‌گر اشتیاق وافر انصار ﭫ به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این‌باره می‌باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می‌کند. انصار ﭫ آن هنگام که اطمینان یافتند با روی کار آمدن ابوبکر ﷛ دعوت اسلامی تداوم می‌یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکر ﷛ درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک‌پارچگی صحابه ﭫ می‌باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می‌پندارند و می‌نگارند که صحابه ﭫ در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ‌گونه سازگاری و تطابقی نمی‌یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آنکه اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکر ﷛ بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجران اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر ﷛ تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکر ﷛ در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟![۱]. بازخوانی تاریخ آن دوران، بیانگر اشتیاق و تلاش وافر انصار ﭫ برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ یک از انصار و بلکه هیچ یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر ﷛ امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجران و انصار با هم اختلاف پیدا کردند[۲].

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۹.

۲- مرجع سابق، همان صفحه.

یا ادعا نمایند که ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده، دسیسه‌ای از پیش طراحی‌شده بود که بر روح و روان حسن بن علی ﷺ آثار منفی و ناخوشایندی نهاد[۱].

حقیقتی که حسن بن علی ﷺ به آن دست یافت، این بود که بر خلاف پندار یا ادعای برخی از اراجیف‌پردازان، هیچگونه بحران و اختلاف کوچک و بزرگی بر سر مسأله‌ی خلافت به وجود نیامده و تاریخ، هیچ گزارش قابل اعتماد و صحیحی ارائه نداده که بر دسیسه و هم‌دستی ابوبکر و عمر و ابوعبیده ﷺ در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده دلالت نماید و اساساً اصحاب ﷺ ترساتر و خداترس‌تر از آن بودند که چنین دسیسه‌ای نمایند تا قدرت و خلافت را در دست بگیرند.

پیشتر سخن حسن بن علی ﷺ را آوردیم که به یادگیری نماز از رسول‌خدا ﷺ اشاره نمود. آری! حسن ﷺ در مسجدالنبی ﷺ رفت و آمد داشت و از این رو به یاد داشت که رسول اکرم ﷺ در دوران بیماری‌اش ابوبکر ﷺ را برای امامت نماز جلو کرده بود و نیز از چند و چون به خلافت رسیدن ابوبکر ﷺ آگاه بود. بنابراین باور و اعتقاد حسن بن علی ﷺ در مورد خلافت ابوبکر ﷺ همان عقیده‌ی اهل سنت بوده و با توجه به پیشینه‌ی درخشان ابوبکر ﷺ و نیز پیش‌نمازی وی در حیات رسول‌خدا ﷺ خلافت صدیق ﷺ را درست و شرعی می‌دانسته است. حسن ﷺ با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکر ﷺ در روزهای پایانی حیات رسول اکرم ﷺ، فرمان آن حضرت ﷺ را در مورد امامت ابوبکر ﷺ نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکر ﷺ بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. اهل‌سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر ﷺ بیش از همه سزاوار جانشینی رسول‌خدا ﷺ بود؛ چراکه فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرم ﷺ در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار داد و امام جماعت نمود. صحابه ﷺ و از جمله حسن ﷺ کنهِ این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکر ﷺ اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکر ﷺ مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابه ﷺ بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و همواره از وی

۱- نمونه‌ای از این تلاش نابجا را می‌توانید در کتاب حیاة الإمام الحسن، نوشته‌ی باقر شریف قرشی، (۱۲۳/۱ تا ۱۳۹) ببینید.

اطاعت و حرف‌شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه مخالفت نکرد[۱]. از سعید بن زید سؤال شد: «چه زمانی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند»[۲].

برخی از علما از قبیل: خطیب بغدادی[۳]، ابوالحسن اشعری[۴]، ابوالمعالی جوینی[۵] و ابوبکر باقلانی[۶]. اجماع صحابه و سایر سرآمدان دینی اهل سنت و جماعت را در این باره نقل کرده‌اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیش از هر کسی سزاوار و شایسته‌ی خلافت بوده است[۷].

حسن رضی الله عنه ارکان و پایه‌های خلافت اسلامی را شناخت و دریافت که خلافت اسلامی، بر اساس شورا و بیعت می‌باشد و مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد[۸].

به هر حال بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین‌سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند[۹].

حسن رضی الله عنه از آنچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را آموخت که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- عقیدة اهل السنة في الصحابة (۵۵۰/۲)

۲- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ از ابراهیم شعوط، ص۱۰۱؛ تاریخ طبری (۲۰۷/۳).

۳- نگا: تاریخ بغداد (۲۳۰/۱۰).

۴- الإبانة عن أصول الدیانة، ص۶۶.

۵- کتاب الإرشاد، ص۳۶۱.

۶- الإنصاف فیما یجب إعتقاده ولا یجوز الجهل به، ص۶۵.

۷- عقیدة أهل السنة والجماعة في الصحابة (۵۵۰/۲).

۸- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۱۶۳.

۹- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۶۶

۱- تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.
۲- بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.
۳- باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.
۴- خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.
۵- آن‌چه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.
۶- فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود[۱].

حسن بن علی ﷺ رهنمودهای نبوی و خلفای راشدین ﷺ را به‌خوبی فرا گرفت؛ از اینرو هنگام واگذاری خلافت به معاویه ﷺ این شرط را برای وی مطرح کرد که همواره به کتاب و سنت و روش خلفای راشدین ﷺ پایبند باشد. بدین‌سان واضح می‌گردد که حسن ﷺ علم و دانش دقیقی از چند و چون خلافت در دوران ابوبکر صدیق ﷺ داشته است. ابوبکر صدیق ﷺ پس از آنکه مسؤولیت خلافت را بر عهده گرفت، خطبه‌ی شکوهمندی ایراد نمود که هرچند مختصر و کوتاه بود، ولی از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق ﷺ در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمانبردار خدا و رسول باشد. ابوبکر صدیق ﷺ در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان

۱- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، ص۲۵۶

می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد[1].

حسن بن علی رضی الله عنه، از خلال سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اتفاقات پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مهمترین شاخص‌های ساختار حکومت در آغاز دوران خلافت راشده پی برد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- قرآن کریم و سنت نبوی، مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتم، پس نباید از من فرمانبرداری نمایید».

۲- نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید».

۳- عدالت و برابری درمیان مردم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که درمیان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که درمیان شما قوی است (و حق دیگران خورده) نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم)».

۴- صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سخنرانیش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت».

صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم، در دوران خلفای راشدین بود.

۵- جهاد در راه خدا، اولویت خلافت اسلامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر آنکه خدای متعال،

۱- التاریخ الإسلامی (۲۸/۹)

آنان را به خفت و خواری کشاند»[۱]. ابوبکر ﷺ خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول‌خدا ﷺ فراگرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ را دریافته بود که فرموده است: «إذا تبايعتم بالعينة وأخذتم أذناب البقر ورضيتم بالزرعِ وتركتم الجهادَ سلّط اللّٰه عليكم ذلاً لاينزعه حتّى ترجعوا إلى دينكم»[۲]. یعنی: «هرگاه داد و ستد ربوی عینه را انجام دهید و دُم گاوها را بگیرید[۳]. و به کشت وزراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما برنمی‌دارد تا آنکه به دینتان بازگردید».

۶- مبارزه با مفاسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت اسلامی

ابوبکر ﷺ با بیان اینکه پیامد گسترش فساد و بی‌بند و باری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ را یادآوری کرد که فرموده است: «لمتظهر الفاحشةُ في قومٍ حتّي يعلنوا بها إلاّ فشا فيهم الطاعونُ والأوجاعُ التي لم تكن مضت في أسلافهم الّذين مضوا...»[۴]. یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و بیماری‌هایی درمیانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگانشان نبوده و سابقه نداشته است...».

آنچه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق ﷺ که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود. ابوبکر ﷺ حدود مسؤولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر ﷺ مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است.

۱- البداية والنهاية (۳۰۵/۶)

۲- سنن أبی‌داود، شماره‌ی۳۴۶۲؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد.

۴- صحیح ابن‌ماجة، از آلبانی (۳۷۰/۲)، شماره‌ی۴۰۱۹

بیعت علی بن ابی‌طالب با ابوبکر

روایات صحیح، دال بر این است که زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. حسن رضی الله عنه در موقعیت‌های مختلف، پدرش را در کنار ابوبکر رضی الله عنه دیده و بدین سان به ارادت و خیرخواهی وی نسبت به خلیه پی برده بود. علی رضی الله عنه نه تنها هیچ‌گاه از ابوبکر رضی الله عنه جدا نشد و از جماعت وی نبرید، بلکه همواره مشاور ابوبکر رضی الله عنه بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می‌کرد.

آری! علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمانان را ارزیابی می‌کرد و آنچه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. یکی از مهم‌ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یکپارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه تصمیم گرفت شخصاً به ذی‌القصه[1]. برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدان بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هرگونه آسیبی که به ابوبکر رضی الله عنه می‌رسید، کیان اسلامی به خطر می‌افتاد[2]. ماجرا بنا به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رضی الله عنه رو به ذی‌القصه نهاد و بر اسبش سوار شد، علی رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز احد فرمود: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند». و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت[3].

اینک جای سؤال است که اگر علی رضی الله عنه از دل، به خلافت ابوبکر رضی الله عنه راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید

۱- نام مکانی است.

۲- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

۳- البداية والنهاية (۳۱۴/۶و۳۱۵)

برای ابوبکر ﷺ اتفاقی می‌افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می‌شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی ﷺ با ابوبکر ﷺ مشکلی داشت و می‌خواست برای همیشه از او راحت شود، می‌توانست آنگونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می‌کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر ﷺ را از پای درآورد و... . اما قطعاً علی ﷺ بزرگ‌تر از این حرف‌ها بود و علاوه بر این، هیچ مشکلی با ابوبکر ﷺ نداشت[۱].

حسن ﷺ نظرخواهی ابوبکر ﷺ از پدرش را در مورد جهاد با مرتدان به یاد داشت؛ ابوبکر ﷺ از علی ﷺ در مورد جهاد با مرتدان نظر خواست. علی ﷺ پاسخ داد: «ای ابوبکر! اگر آنان را به حال خود بگذاری و از آنها هم‌چون رسول‌خدا ﷺ زکات نگیری، بر خلاف سنت و روش آن حضرت ﷺ عمل کرده‌ای». ابوبکر ﷺ گفت: « مگر من نگفتم که به خدا قسم اگر ریسمانی را که (به عنوان زکات) به رسول‌خدا ﷺ می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم»؟.

شکی نیست که حسن ﷺ بارها از زبان پدرش، تعریف ابوبکر و عمر ﷺ شنیده بود؛ از آن جمله اینکه علی ﷺ فرموده است: «هیچکس، مرا از ابوبکر و عمر برتر نداند و گرنه حد تهمت را بر او اجرا می‌کنم»[۲]. همچنین علی ﷺ در یکی از گفته‌هایش ابوبکر و عمر را برترین افراد این امت دانسته و گفته است: «آیا شما را از بهترین فرد این امت پس از ابوبکر و عمر باخبر نکنم؟»[۳]. علی ﷺ صراحتاً فرموده است: «بهترین افراد این امت پس از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر هستند». این روایت، به هشتاد طریق از علی ﷺ نقل شده است.[۴].

صلهٔ بن زفر عبسی می‌گوید: هرگاه، نزد علی ﷺ یادی از ابوبکر ﷺ به میان می‌آمد، می‌گفت: «از کسی یاد می‌کنید که همیشه پیشگام بود. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، در تمام نیکی‌ها ابوبکر ﷺ از شما پیشی می‌گرفت».

۱- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

۲- فضائل الصحابة (۸۳/۱)؛ سند آن، ضعیف است.

۳- نگا: مسند احمد (۱۰۶/۱، ۱۱۰، ۱۲۷).

۴- نگا: منهاج السنة (۱۶۲/۳).

علی ﷺ تمام تلاشش را برای اجرای دستورات خلیفه بکار می‌بست و در دوران ابوبکر صدیق ﷺ نقشی اساسی در اداره‌ی امور مسلمانان داشت. برخی از قبایل عرب، نمایندگانی را به مدینه فرستادند تا ابوبکر ﷺ را قانع کنند که از آنها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیق ﷺ ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکر ﷺ عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم‌تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق ﷺ با واقع‌نگری و بی‌آنکه بر وضع بحرانی آن زمان سرپوشی نهد، برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاسبانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند و امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود ﷺ[1].

رابطه‌ی تنگاتنگ و دوستانه‌ی صحابه و از جمله خلفا با همدیگر، از آنجا نمایان‌تر می‌شود که علی ﷺ، به عنوان سید و آقای اهل بیت و پدر دو نوه‌ی رسول‌خدا ﷺ، هدایا و پیشکش‌های خلفا را می‌پذیرفت؛ همان‌طور که دوستان و برادران، هدایای یکدیگر را قبول می‌کنند؛ چنانچه ابوبکر صدیق ﷺ، یکی از کنیزان اسیرشده در جنگ عین‌التمر به نام صهباء را به علی ﷺ بخشید و علی ﷺ نیز این پیشکش خلیفه را پذیرفت. صهباء، از علی ﷺ صاحب دو فرزند به نام‌های عمر و رقیه شد[2]. در جنگ یمامه، خوله دختر جعفر بن قیس به اسارت مجاهدان درآمد؛ ابوبکر صدیق ﷺ، خوله را به علی ﷺ بخشید و نتیجه‌ی آن، تولد محمد بن حنفیه بهترین فرزند علی پس از حسن و حسین ﷺ بود. خوله، از اسیران قبیله‌ی بنی‌حنیفه بود که مرتد شدند و

۱- تاریخ طبری (۶۴/۴)؛ الشیعة و أهل البیت، ص۷۱

۲- الطبقات (۲۰/۳).

محمد بن حنفیه، با نام قبیله‌ی مادرش شناخته شده و به این قبیله نسبت یافته است. از این رو به محمد بن علی، محمد بن حنفیه می‌گفتند[۱].

عبدالملک جوینی ﷫ می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق ﷺ به اجماع صحابه تحقق یافت و فرزندان علی ﷺ نیز هم‌چون پدرشان، بلافاصله در بیعت ابوبکر داخل شدند. علی ﷺ تمام تلاشش را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبر ﷺ بکار بست در حضور دیدگان مردم و در انظار عمومی با ابوبکر ﷺ بیعت کرد و برای جهاد با بنی‌حنیفه که مرتد شده بودند، عازم میدان نبرد گردید»[۲]. روایات زیادی در این زمینه نقل شده که علی و فرزندانش ﷺ هدایای مالی و خمس غنایم را از ابوبکر صدیق ﷺ قبول می‌کردند و شخصِ علی ﷺ، مسؤول تقسیم غنایم بود و این مسؤولیت در نسلش ادامه یافت و بعدها بر عهده‌ی حسن بن علی گذاشته شد و سپس حسین بن علی و آنگاه حسن بن حسن و بعد، زید بن حسن ﷺ مسؤول نگهداری و تقسیم اموال غنیمت شدند[۳].

علی ﷺ هرگز از اقتدا به ابوبکر ﷺ در نماز جماعت امتناع نکرد و همواره در مسجد حاضر می‌شد و پشت سر خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ نماز می‌گزارد و بدین‌سان وحدت و یکدلی وی با ابوبکر ﷺ برای عموم مسلمانان نمایان می‌گشت[۴]. حسن ﷺ، شاهد رابطه‌ی نیک و تنگاتنگ پدرش با ابوبکر ﷺ بود. علاوه بر این، خویشاوندی سببی میان خلیفه و اهل بیت ایجاد شد و اهل بیت، برخی از فرزندانشان را ابوبکر نامیدند. بنابراین روشن و واضح می‌گردد که رابطه‌ی ابوبکر صدیق ﷺ با اهل بیت، آنچنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زیبنده‌ی ابوبکر ﷺ می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر ﷺ دوطرفه بوده و بر پایه‌ی همین دوستی، علی ﷺ یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است[۵]. هرچند برخی از روی کینه و دشمنی، کوشیده‌اند تا روابط ابوبکر و اهل بیت را تیره و غیرعادی نشان دهند و در

۱- همان.

۲- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص ۴۲۸؛ روایات صحیح، بیانگر این است که علی ﷺ یک روز پس از وفات رسول‌خدا ﷺ (روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الاول) با ابوبکر ﷺ بیعت نموده است. (مترجم)

۳- الشیعة وأهل البیت، ص۷۲.

۴- همان.

۵- المرتضی از ندوی، ص۹۸.

این زمینه داستان‌های دروغی سر هم نمایند. عایشه‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما همسر پدربزرگ حسن رضی الله عنه بود و حرمت و جایگاه ویژه‌ای نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم داشت؛ گرچه مخالفان و دشمنان عایشه، در آتش کینه‌ی او می‌سوزند. همچنین عایشه رضی الله عنها، بر خلاف ادعا و افترای دشمنانش به گواهی قرآن، پاک و پاکدامن بوده است. ناگفته نماند که اسماء بنت عمیس، همسر جعفر بن ابی‌طالب یعنی، زن برادر علی رضی الله عنه پس از وفات جعفر رضی الله عنه به ازدواج ابوبکر رضی الله عنه درآمد. ثمره‌ی این ازدواج، تولد محمد بن ابی‌بکر بود که از سوی علی رضی الله عنه به عنوان والی مصر تعیین گردید. پس از آنکه ابوبکر رضی الله عنه دار فانی را وداع گفت، علی رضی الله عنه با اسماء بنت عمیس رضی الله عنها ازدواج نمود و از او صاحب فرزندی به نام یحیی شد[۱]. علاوه بر این علی مرتضی رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...[۲]. برپایه‌ی همین دوستی بود که اهل بیت، نام برخی از فرزندانشان را ابوبکر نهادند و این، بیانگر دوستی و محبتی است که درمیان آنها وجود داشته است؛ قابل یادآوری است که بر پایه‌ی همین دوستی، علی رضی الله عنه یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید؛ آن هم در زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وفات نموده و علی زمامدار امور مسلمانان شده بود. بنابراین آیا غیر از این است که علی رضی الله عنه از روی محبت به خلیفه‌ی اول، نام فرزندش را ابوبکر نهاده است؟ پیش از علی رضی الله عنه هیچ یک از بنی‌هاشم، نام فرزندشان را ابوبکر نگذاشته بودند. این امر همچنان در فرزندان علی رضی الله عنه ادامه یافت و حسن و حسین رضی الله عنهما نیز به تبعیت از پدر و از روی محبت به ابوبکر صدیق رضی الله عنه، نام پسرشان را ابوبکر نهادند؛ چنانچه دو تاریخ‌نگار مشهور شیعه به نام‌های یعقوبی و مسعودی بدین نکته تصریح نموده‌اند[۳]. رابطه‌ی دوستانه و محبت‌آمیز ابوبکر و علی رضی الله عنهما با یکدیگر، تأثیر بسزایی بر قلب و روان حسن رضی الله عنه نهاد و باعث شد که حسن رضی الله عنه همواره احترام ابوبکر رضی الله عنه را پاس بدارد و به منزلت و جایگاه والای وی در اسلام پی ببرد.

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب و ترتیب و تهذیب البدایة والنهایة از سلمی، ص۲۲.

۲- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص۹۸

۳- نگا: تاریخ یعقوبی (۲۲۸/۲).

تأکید ابوبکر صدیق ﷺ بر گسیل لشکر اسامه ﷺ

یکی از مهم‌ترین وقایع در زمان خلافت ابوبکر صدیق ﷺ گسیل لشکر اسامه ﷺ پس از وفات رسول‌خدا ﷺ بود که نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت حسن ﷺ نهاد. چراکه اعزام این لشکر، به‌خاطر شرایط خاص آن زمان، با مخالفت برخی از صحابه ﷺ همراه بود. برخی از صحابه ﷺ به ابوبکر صدیق ﷺ پیشنهاد کردند که لشکر اسامه ﷺ اعزام نشود و در مدینه بماند. آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق ﷺ گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه ﷺ هستند؛ آنگونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها نقض پیمان کرده‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و بَرَت پراکنده کنی»[1]. اسامه ﷺ، عمر بن خطاب ﷺ را از اردوگاه لشکر در جرف نزد ابوبکر ﷺ فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه ﷺ را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگانشان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم رسول‌خدا ﷺ و مسلمانان حمله‌ور شوند»[2]. اما ابوبکر ﷺ ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق ﷺ از یک‌سو تأکید می‌کرد که هرچه زودتر لشکر اسامه ﷺ حرکت کند و از سوی دیگر صحابه ﷺ سعی می‌کردند تا ابوبکر ﷺ را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق ﷺ عموم مهاجران و انصار ﷺ را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر ﷺ و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه ﷺ بررسی شد؛ عمر بن خطاب ﷺ در آن گردهمایی، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه ﷺ را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر ﷺ از این بود که مبادا خلیفه، حرم رسول‌خدا ﷺ و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق ﷺ برای گردهمایی مهاجرین و انصار ﷺ پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه ﷺ پافشاری می‌کردند و پیامد اعزام

۱- البداية والنهاية (۳۰۸/۶)

۲- الکامل از ابن‌اثیر (۲۲۶/۲)

لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می‌پنداشتند[۱]. ابوبکر رضي الله عنه به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه رضي الله عنه بیان کنند[۲]. ابوبکر رضي الله عنه مردم را به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند. او در این گردهمایی از صحابه رضي الله عنهم خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که به گسیل هرچه سریع‌تر لشکر اسامه رضي الله عنه تأکید کرده بود، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر رضي الله عنه بر اجرای فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه رضي الله عنهم گفت که او لشکر اسامه رضي الله عنه را اعزام می‌کند، هرچند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد[۳]. ابوبکر رضي الله عنه با عزم و اراده‌ای آهنین چنین فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها، مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضي الله عنه را آنگونه که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمان داده است، گسیل می‌کنم»[۴].

انصار رضي الله عنهم عمر بن خطاب رضي الله عنه را نزد ابوبکر رضي الله عنه فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن‌تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر رضي الله عنه به ابوبکر صدیق رضي الله عنه گفت: «انصار رضي الله عنهم خواهان این هستند که مرد سالخورده‌تری را فرمانده‌ی ایشان کنی». ابوبکر رضي الله عنه که پیشتر نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر رضي الله عنه را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم، اسامه رضي الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!».

ابوبکر صدیق رضي الله عنه نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند. ابوبکر صدیق رضي الله عنه پیاده راه می‌رفت و اسامه رضي الله عنه سوار بود. سواری ابوبکر رضي الله عنه را عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه با خود می‌کشید. اسامه رضي الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می‌شوم». ابوبکر صدیق رضي الله عنه فرمود: «نه تو باید پیاده می‌شوی و نه من سوار می‌شوم. مگر چه می‌شود که پاهایم را در راه خدا غبارآلود کنم؟» ابوبکر صدیق رضي الله عنه در پایان بدرقه

۱- الشوری بین الإصالة والمعاصرة از عزالدین تمیمی، ص۸۲و۸۳
۲- ملامح الشوری في الدعوة الإسلامیة، ص۲۵۷
۳- الشوری بین الإصالة والمعاصرة، ص۸۳.
۴- تاریخ طبری (۴۵/۴).

به اسامه رضی الله عنه فرمود: «اگر صلاح می‌دانی اجاز بده تا عمر رضی الله عنه بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند». اسامه رضی الله عنه نیز درخواست ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفت[۱]. ابوبکر رضی الله عنه رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آنها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی می‌گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. همچنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهاییشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید»[۲]. ابوبکر رضی الله عنه به اسامه رضی الله عنه وصیت کرد اوامر و فرمان‌های رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آنچه را که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل[۳]. برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کوتاهی نکن...»[۴]. اسامه رضی الله عنه با لشکرش حرکت کرد و مطابق فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت[۵]. رفت و برگشت لشکر اسامه رضی الله عنه چهل روز طول کشید[۶].

گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یکپارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر این‌ها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را

۱- تاریخ طبری (۴۶/۴).

۲- تاریخ طبری (۴۶/۴).

۳- آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.

۴- تاریخ طبری (۴۷/۴).

۵- همان مرجع.

۶- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۱.

نمی‌فرستادند»[1]. پیامد دلهره‌ای که از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند[2].

برخی، حدیث بی‌اساسی را ساخته و پرداخته و آن را به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده‌اند. آنان، چنین دروغی را سر هم کرده‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را که از حضور در لشکر اسامه رضی الله عنه سر بتابند، لعنت کرده است. ناگفته پیداست که این روایت را از آن جهت ساخته و پرداخته‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در ردیف اول نفرین‌شدگان قرار دهند... .

حسن و سایر جوانان آن دوره، از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نکات زیادی آموختند؛ از جمله:

الف) دگرگونی اوضاع و بروز شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند. چراکه:

﴿إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶]

«رحمت پروردگار، به نیکوکاران نزدیک است»[3].

عملکرد ابوبکر رضی الله عنه در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست»[4]. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «عجبًا لأمر الـمؤمنِ إنّ أمرهَ كله خير وليس ذلك لأحدٍ إلاّ للمؤمنِ، إن أصابته سراء شكر فكان خيرًا له وإن أصابته الضراء صبر فكان خيرًا له»[5]. یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چراکه تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را

۱- قصة بعث أبی‌بکر جيش أسامة، ص۱۴.

۲- الکامل (۲۲۷/۲).

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی۵۶

۴- شرح، آیه‌ی۵

۵- مسلم (۲۲۹۵/۴)

کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر اوست».

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این است که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی بازنمی‌دارند. رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی بازنداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط سخت، لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام نکند. چراکه ابوبکر رضی الله عنه از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفته بود که پرداختن به امور دینی و غمخوارگی بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر رضی الله عنه در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت[۱]. حسن بن علی رضی الله عنه، این درس ارزشمند را آموخت و آن را در زندگیش اجرا نمود.

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی به ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نشان می‌دهد که حرکت دعوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا ـ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ـ تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ثابت کرد. ابوبکر رضی الله عنه در سومین روز درگذشت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد تا لشکریان اسامه رضی الله عنه به اردوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت[۲]. در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل. خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر

۱- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۲۴

۲- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۲۹.

سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی(شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر ﷺ جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید. پس هر کس، سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است»[1].

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که حسن بن علی ﭬ از اعزام لشکر اسامه ﭬ آموخت، این بود که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمانبردار رسول‌خدا ﷺ باشند. ابوبکر صدیق ﭬ این نکته را به خوبی نشان داد. چراکه او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول‌خدا ﷺ ماند و اوامر آن حضرت ﷺ را کاملاً اجرا کرد. ابوبکر صدیق ﭬ آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه ﭬ را آن‌گونه که رسول‌خدا ﷺ فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم»[2].

موضع ابوبکر صدیق ﭬ شرح عملی این آیه بود که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد».

مسلمانان، از اعزام لشکر اسامه توسط ابوبکر صدیق ﭬ این نکته‌ی مهم و ارزشمند را فراگرفتند که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول‌خدا ﷺ قرار داده است. لذا هر کس، از رسول‌خدا ﷺ پیروی نماید، نصرت و قدرت می‌یابد و هر کس، از رسول‌خدا ﷺ نافرمانی کند، خوار و ذلیل می‌گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمانبرداریش از خدای متعال و پیروی از رسول‌خدا ﷺ تفسیر می‌شود[3].

۱- البداية والنهاية (۲۱۳/۵و۲۱۴).

۲- تاریخ طبری (۴۵/۴).

۳- قصة بعث أبی‌بكر جيش أسامة، ص۳۹.

ج) مرجع حل اختلاف مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد درمیان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه ﷺ این اختلاف نظر درمیان صحابه ﷺ به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه ﷺ اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه ﷺ بگومگوهایی صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچکس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد. ابوبکر صدیق ﷺ در آن موقعیت، برای حل و فصل اختلاف، به فرمان رسول‌خدا ﷺ در مورد اعزام لشکر اسامه ﷺ مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول‌خدا ﷺ غفلت و کوتاهی نمی‌کند. صحابه ﷺ نیز پس از توضیح و روشنگری ابوبکر ﷺ پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول‌خدا ﷺ لشکر اسامه ﷺ اعزام شود. باید دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی لشکر اسامه ﷺ پس از روشنگری ابوبکر صدیق ﷺ گردن نهادند. آنان، پیش از روشنگری ابوبکر ﷺ دلیل می‌آوردند که قبایل عرب، شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامه ﷺ باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود[1]. نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق ﷺ قرار نگرفت. بلکه ابوبکر ﷺ برایشان روشن کرد که فرمان رسول‌خدا ﷺ از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم‌تر، و البته انجامش، واجب‌تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول‌خدا ﷺ نیز کاملاً هویداست. عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر ﷺ می‌پنداشتند که رسول‌خدا ﷺ وفات نکرده‌اند و تعداد اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیق ﷺ باور داشتند که رسول‌خدا ﷺ وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقعیت ابوبکر صدیق ﷺ با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول‌خدا ﷺ نمرده‌اند، روشن و برطرف کرد[2]. حافظ ابن‌حجر ﷺ ضمن بررسی ماجرای وفات رسول‌خدا ﷺ

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۰.

۲- مرجع سابق، ص۴۴.

می‌گوید: «از آنچه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روی داد، چنین معلوم می‌شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یا نظری که موافقان کم‌تری دارد، نادرست است. بر همین مبنا، اکثریت آرا، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست»[۱]. خلاصه اینکه بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد[۲]. البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابه رضی الله عنهم در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشنگری ابوبکر رضی الله عنه که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر مبنای فرموده‌های رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبیین نمود،گردن نهادند[۳].

د) به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که حسن بن علی رضی الله عنه از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آموخت. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تنها به اجرای فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابقای اسامه رضی الله عنه در پست فرماندهی بسنده نکرد؛ بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامه رضی الله عنه را برابر فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسمیت بخشید:

۱- ابوبکر رضی الله عنه که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود. گرچه اسامه رضی الله عنه از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه همچنان با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به منِ ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و باز هم به نشان احترام اسامه رضی الله عنه و تأیید فرماندهیش با پای

۱- فتح الباری (۱۴۶/۸).

۲- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۴۶.

۳- مرجع سابق، ص۵۲.

پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آیید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول‌خدا ﷺ بدین منصب گماشته شده است؟![1].

۲- با آنکه ابوبکر ﷺ در آن شرایط به کسی چون عمر ﷺ نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دستیارش باشد، باز هم به اسامه ﷺ دستور نمی‌دهد که عمر ﷺ را در مدینه بگذارد و همراه لشکر نبَرد؛ بلکه از اسامه ﷺ اجازه می‌خواهد که به صلاح‌دید خود، عمر ﷺ را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکر ﷺ از اسامه ﷺ، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامه ﷺ و نیز درسی برای لشکریان بود که تابع و فرمانبردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیق ﷺ دعوت و عمل را با هم درآمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرا می‌خوانند و خود را از یاد می‌برند، توبیخ نموده و مورد سرزنش قرار داده است:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن‌که گفتار و کردارش مخالف باشد، می‌بینید.) پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست برنمی‌دارید)؟».

هـ) از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت‌های دینی نمایان می‌گردد. رسول‌خدا ﷺ اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشت که برای رویارویی با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق ﷺ نیز به‌رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامه ﷺ را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان اسامه بن زید ﷺ عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن‌می‌سازد و بلکه بازبینی تاریخ دعوت اسلامی، بیانگر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت

۱- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۶۶.

به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند[۱].

همه‌ی دعوتگران و مربیان، باید به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشند و عرصه و میدان لازم را برای نیروهای جوان، باز کنند تا به ایفای نقش در خدمت به دین بپردازند. اجرای این سنت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، باعث نشاط و سرزندگی امت می‌گردد و نقشی اساسی در برانگیختن نیروهای خلاق به منظور ایفای نقش در ایجاد تمدن اسلامی دارد.

و) جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرمانده‌ی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر رضی الله عنه به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. زیرا وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را می‌دیدند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شدند[۲].

ز) آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از آنکه ترس و دلهره‌ی زیادی درمیان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنایم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند و بدون هیچ تلفاتی بازگشتند»[۳].

قبایل عرب نیز از قدرت مسلمانان، متحیر و مبهوت شدند و در هراس افتادند[۴]. پیامد پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و همچنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان،

۱- مرجع سابق، ص۷۰

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۶۹.

۳- الصدیق، نوشته‌ی هیکل پاشا، ص۱۰۷.

۴- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۷۰

بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه ﷺ به دنبال داشت، فراتر و بیشتر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدهایی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از قیام و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌بشکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه ﷺ کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آنکه مجاهدان، از جنگ بازگردند و سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدان و کفار، هراس انداخت[۱].

آری! بدون تردید اعزام لشکر اسامه ﷺ پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عربستان، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه ﷺ بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه ﷺ و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق ﷺ آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است[۲].

موضع ابوبکر ﷺ در قبال جهاد با مرتدان

موضع ابوبکر صدیق ﷺ در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت.

دیدگاه ابوبکر ﷺ در این زمینه، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق ﷺ به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد[۳].

شناخت دقیق ابوبکر ﷺ از اسلام و غیرت و غمخوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری

۱- عبقرية الصديق، ص۹۵

۲- حركة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص۱۶۸

۳- الشوری بین الإصالة والمعاصرة، ص۸۶

شد و بر این تأکیدکرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و هستی اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول‌خدا ﷺ حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکر ﷺ هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پرحجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید. پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!»[۱].

ابوبکر ﷺ دیدگاه‌های صحابه ﷺ را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابه ﷺ بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیق ﷺ شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم مردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی، هیچ‌گاه دامنگیر ابوبکر ﷺ نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانیش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد[۲].

به هر حال صحابه ﷺ به قاطعیت ابوبکر صدیق ﷺ برای جهاد با مرتدان پی بردند و دریافتند که وی، برای این کار مصمم است؛ ابوبکر ﷺ فرمود: «به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول‌خدا ﷺ می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم». تاریخ، این سخن تاریخی ابوبکر ﷺ را برای ما حفظ نموده و گذر زمان، آن را از یادها نبرده است. کان و گوهرِ وجودی ابوبکر صدیق ﷺ در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. ابوبکر صدیق ﷺ در جهاد با مرتدان، بهترین استراتژی و راهبرد را در زمینه‌های روانی، دعوتی، اطلاعاتی، علمی و ارتباطی بکار برد. حسن ﷺ استراتژی ابوبکر صدیق ﷺ را در جریان رویارویی با مرتدان، به خوبی فرا گرفت که از مهمترین شاخص‌های آن می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۷۰؛ مشکاة المصابیح۶۰۳۴.

۲- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۷.

برقراری نظم و امنیت در شبه جزیره عربستان

شکی نیست که جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان، تأثیر بسزایی در فهم و شناخت حسن بن علی رضی الله عنه نسبت به مسایل و واقعیت‌های جامعه به جای نهاد؛ چه از طریق مشاهده و چه از طریق شنیدن اتفاقات و رخدادهای دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه. البته شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمایه‌ی واضح و روشنی برای نخبگان آن دوران، از جمله حسن بن علی رضی الله عنه به تصویر کشید. گفتنی است: در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گزاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها.

پیگیری فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جهاد.

عدالت‌گستری و مهرورزی درمیان مردم مناطق فتح‌شده.

برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم.

برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز جزو فرهنگ و ادبیات آن نسلی گردید که حسن بن علی رضی الله عنه یکی از پیشاهنگان آن، بشمار می‌رفت. بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن.

بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا.

تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی.

هدفمند کردن جنگ.

اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی.

عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب.

ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط.

بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری.

فراست و تیزبینی خلیفه.

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهره گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گرشان باشد[1].

حسن بن علی رضی الله عنه بر اساس آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی پرورش یافت و عملکرد خلفای راشدین و در رأسشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیشترین بهره را برگرفت.

حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی می‌داشت و آنان را بر خانواده و فرزندانش ترجیح می‌داد. درباره‌ی برخورد احترام‌آمیز عمر رضی الله عنه با اهل بیت، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱- حسین بن علی رضی الله عنه می‌گوید: روزی عمر رضی الله عنه به من گفت: «ای پسرم! هر از چند گاهی نزد ما بیا». روزی برای دیدن عمر رضی الله عنه رفتم و دیدم که با معاویه رضی الله عنه خلوت کرده و به ابن عمر رضی الله عنه که پشت درب بود، اجازه‌ی ورود نداده است. لذا بازگشتم تا اینکه پس از مدتی مرا دید و گفت: «پسرم! چرا نزد ما نمی‌آیی؟»گفتم: آمدم، اما دیدم که شما و معاویه رضی الله عنه با هم نشسته و به پسرتان هم اجازه‌ی ورود نداده‌اید؛ لذا برگشتم. فرمود: «تو، بیش از عبدالله بن عمر رضی الله عنه سزاوار این هستی که بدون اجازه نزدمان بیایی». آنگاه دستش را روی سرش نهاد و گفت: «در سرِ ما، محبت الله عز و جل و سپس محبت شما، ریشه دوانیده است»[2].

۲- ابن سعد از جعفر بن محمد باقر از پدرش علی بن حسین چنین نقل کرده است: مقداری لباس از یمن، به دست عمر رضی الله عنه رسید. عمر رضی الله عنه این لباس‌ها را درمیان

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۳۶

۲- المرتضی،ص۱۱؛ کنزالعمال (۱۰۵/۷)؛ الإصابة (۱۳۳/۰۱).

مردم تقسیم نمود. مردم، در حالی که لباس‌ها را پوشیده بودند، نزد عمر رضی الله عنه می‌آمدند و به او سلام می‌کردند. در آن هنگام عمر رضی الله عنه میان منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود. در این اثنا حسن و حسین رضی الله عنهما از خانه‌ی مادرشان بیرون آمدند و درمیان مردم راه می‌رفتند، در حالی که از آن لباس‌ها، چیزی برتن نداشتند. عمر رضی الله عنه ناراحت شد، خم به ابرو آورد و گفت: «بخدا قسم که از دادن این لباس‌ها به شما، خوشنود نیستم». گفتند: «ای امیرالمؤمنین! به مردم لباس داده و کار خوبی کرده‌ای؛ پس چرا خشنود نیستی؟» فرمود: «به خاطر این دو نوجوان که درمیان مردم راه می‌روند و از این لباس‌ها چیزی بر تن ندارند؛ چراکه لباس‌ها، برایشان بزرگ بوده است». آنگاه به والی یمن نامه نوشت که: «بی‌درنگ دو دست لباس برای حسن و حسین بفرست». کارگزار یمن نیز دو دست لباس به مدینه فرستاد و عمر فاروق رضی الله عنه آن دو دست لباس را به حسن و حسین رضی الله عنهما داد[۱].

۳- ابوجعفر می‌گوید: پس از آنکه خداوند عزوجل پیروزی‌هایی نصیب عمر رضی الله عنه کرد و عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت، سهم مردم را از غنایم بدهد، جمعی از اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد که تقسیم غنایم را از خودش شروع کند. عمر رضی الله عنه فرمود: «نه؛ به خدا قسم که تقسیم اموال را از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از بنی‌هاشم آغاز می‌کنم». آنگاه سهم عباس رضی الله عنه و سپس سهم علی رضی الله عنه را مشخص نمود تا اینکه سهم حدود یک پنجم مردم را تعیین کرد و سپس نوبت به بنی عدی بن کعب رسید و سپس چنین دستور داد که: ابتدا سهم آن دسته از بنی‌هاشم مشخص و پرداخت گردد که در بدر حضور داشته‌اند؛ آنگاه آن دسته از بنی‌امیه که در جنگ بدر حضور یافته‌اند و به همین شکل به ترتیب نزدیکی خویشاوندی با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم. عمر رضی الله عنه بدین شکل، سهم آنان را مشخص کرد[۲]. و سهم حسن و حسین را با سهم پدرشان در ردیف اهل بدر قرار داد و برای هر یک از آنها پنج هزار درهم به خاطر قرابت و نزدیکی آنان به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعیین نمود[۳].

۱- المرتضی، ص۱۱؛ الإصابة (۱۰۶/۱).

۲- الخراج از ابویوسف رحمه الله، ص۲۴؛ المرتضی، ص۱۱۸.

۳- تاریخ دمشق الکبیر (۱۴/۶).

از این داستان، حقیقت محبت عمر ﷺ به اهل بیت به صورت عمومی و به حسن و حسین ﷺ بطور ویژه، نمایان می‌گردد؛ چنانچه حسن و حسین را در تراز طبقه‌ی اول صحابه ﷺ قرار داد و برایشان سهمی همچون سهم بزرگان صحابه تعیین کرد. قطعاً منزلت حسن و حسین ﷺ به سبب نزدیکی به رسول‌خدا ﷺ و محبت ویژه‌ی عمر ﷺ به این‌ها، عامل اصلی این عملکرد عمر فاروق ﷺ بوده است.

۴- نحوه‌ی رفتار عمر ﷺ با فاطمه‌ی زهرا ﷺ پس از وفات رسول‌خدا ﷺ

اسلم عدوی می‌گوید: وقتی پس از وفات رسول‌خدا ﷺ با ابوبکر ﷺ بیعت شد، علی و زبیر بن عوام ﷺ نزد فاطمه ﷺ رفتند و با وی مشورت و رایزنی کردند. این خبر به عمر ﷺ رسید. عمر ﷺ نزد فاطمه‌ی زهرا ﷺ رفت و گفت: «ای دختر رسول‌خدا! پدرت را بیش از همه دوست داریم و تو، پس از پدرت، بیش از همه برای ما محترم و محبوب هستی». عمر ﷺ با فاطمه ﷺ سخن گفت. پس از آنکه علی و زبیر ﷺ نزد فاطمه ﷺ آمدند، فاطمه به آن دو فرمود: «بروید و کار درست را انجام دهید». علی و زبیر ﷺ رفتند و پس از آن، نزد فاطمه ﷺ بازگشتند که با ابوبکر ﷺ بیعت کرده بودند[1]. این حکایت، صحیح و ثابت می‌باشد و علاوه بر صحت سندش، با ویژگی‌ها و روح آن دوران و نسل آن روزگار، کاملاً سازگار است. برخی دروغ‌پردازان، این داستان را پر و بال داده و دروغ‌هایی به آن افزوده و گفته‌اند: (عمر ﷺ به فاطمه ﷺ گفت: اگر دوباره، این افراد، نزدت بیایند، خانه‌ات را به روی آنان به آتش می‌کشم؛ چراکه آنها به قصد تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان، از بیعت خودداری کرده‌اند. عمر، این را گفت و رفت. چیزی نگذشت که علی و زبیر و... نزد فاطمه آمدند. فاطمه به آنها گفت: می‌دانید که عمر نزد من آمده و سوگند یاد کرده که اگر، شما، دوباره نزد من بیایید، این خانه را به روی شما به آتش می‌کشد. به خدا قسم که او، حتماً سوگندش را عملی می‌کند؛ پس بروید و دیگر نزدم نیایید. آنها از نزد فاطمه رفتند و پس از آن، بازگشتند که با ابوبکر بیعت کرده بودند)[2].

این قصه، داستانی دروغ و بی‌اساس است که به ثبوت نرسیده است. این ادعا که عمر ﷺ تصمیم گرفت، خانه‌ی فاطمه ﷺ را به آتش بکشد، دروغی بیش نیست که

۱- مصنف ابن ابی‌شیبه (۵۶۷/۱۴)، با سند صحیح.

۲- عقائد الثلاثة والسبعین فرقة از ابومحمد یمنی (۱۴۰/۱۰).

طبرسی، آن را در کتاب دلائل الامامة با دروغ‌های دیگری درآمیخته و نقل کرده است[۱]. راوی این روایت بی‌اساس، جابر جعفی است. همانگونه که در المیزان ذهبی، آمده، جابر جعفی به اتفاق امامان حدیث، یک رافضی دروغگو بوده است[۲]. برخی گمان می‌کنند که عمر رضی‌الله‌عنه به پهلوی فاطمه زده و نتیجه‌اش، سقط شدن محسن بوده است. این داستان نیز، یکی از دروغ‌های روافض می‌باشد و هیچ اصل و اساسی ندارد. گویا این‌ها نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند که با چنین دروغ شاخداری، علی رضی‌الله‌عنه را متهم به بزدلی می‌نمایند؛ حال آنکه چطور ممکن است علی رضی‌الله‌عنه به عنوان یکی از شجاع‌ترین یاران در برابر چنین ستمی از ناحیه‌ی عمر سکوت کند و هیچ واکنشی نشان ندهد؟![۳]. گفتنی است: خیلی از شیعیان آگاه، صحت این روایت بی‌اساس را رد کرده‌اند[۴]. همچنین پیشتر یادآور شدیم که محسن در زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دنیا آمد.

۵- ازدواج عمر رضی‌الله‌عنه با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه بیانگر روابط قوی و دوستانه‌ی عمر و اهل بیت رضی‌الله‌عنه می‌باشد.

عمر رضی‌الله‌عنه آنچنان محبتی به اهل بیت داشت که به هیچکس، آن همه مهر و محبت نداشت. چراکه آنها، نزدیکان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در مورد گرامی داشتن اهل بیت و رعایت حقوق آنان، سفارش کرده بود. از اینرو عمر رضی‌الله‌عنه از ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه رضی‌الله‌عنها خواستگاری کرد و هنگام خواستگاری، اظهار محبت کرد و گفت: «به خدا قسم، هیچ مردی بر روی زمین نیست که به اندازه‌ی من، با او رفتار نیکی داشته باشد». علی رضی‌الله‌عنه نیز به خواستگاری عمر رضی‌الله‌عنه از ام‌کلثوم جواب مثبت داد. عمر رضی‌الله‌عنه شادمان و خوشحال نزد مهاجران رفت و گفت: «به من تبریک بگویید». و آنگاه سبب ازدواجش با ام‌کلثوم رضی‌الله‌عنها را چنین بیان کرد: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: (روز قیامت تمام روابط سببی و نسبی، از هم گسسته می‌گردد، جز روابط سببی و نسبی من). لذا دوست داشتم با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رابطه‌ی سببی داشته باشم»[۵].

۱- دلائل الإمامة، ص۲۶.

۲- المیزان (۲۷۹/۱)؛ تهذیب التهذیب (۴۷/۲).

۳- حقبة من التاریخ، ص۲۲۴.

۴- مختصر التحفه الإثنی عشریة، ص۲۵۲.

۵- مستدرک حاکم (۱۴۲/۳) با سند حسن، مجمع الزوائد هیثمی (۱۷۳/۳).

استاد ابومعاذ اسماعیلی کتابی در زمینه‌ی ازدواج عمر بن خطاب با ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب ﷺ نگاشته و در آن، منابع و مراجع اهل تشیع و اهل سنت را در مورد این ازدواج خجسته بررسی کرده است[۱]. بنده نیز در کتاب سیرت عمر فاروق ﷺ، پیرامون این مسأله و سیرت و مواضع ام‌کلثوم ﷺ سخن گفته‌ام[۲].

۶ ـ مدائن در سال ۱۶هجری فتح شد و غنایم این پیروزی به مدینه ارسال گردید. عمر ﷺ از غنایم مدائن، به حسن ﷺ هزار درهم و به حسین ﷺ نیز هزار درهم عطا کرد و به فرزندش عبدالله ﷺ پانصد درهم داد. این ماجرا نیز بیانگر میزان محبت عمر ﷺ به حسن و حسین ﷺ می‌باشد و نشان می‌دهد که عمر ﷺ آنها را بر فرزند خود، ترجیح می‌داده است.

اثرپذیری حسن بن علی ﷺ از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم

حکومت اسلامی در دوران خلیفه‌ی دوم، با توفیق خداوند متعال و بر اساس فقه و دانش راهبردی عمر بن خطاب ﷺ، توانمند و قوی، ظاهر شد. نبوغ بی‌نظیر عمر فاروق ﷺ در عرصه‌ی خلافت، تأثیر بسزایی در پیشرفت نهادهای حکومتی و حل و فصل مشکلات فقهی و مدیریت بحران و سایر مواردی داشت که به اثرپذیری حسن ﷺ از دانش و توانمندی عمر فاروق ﷺ در عرصه‌ی خلافت انجامید. چراکه پدر حسن یعنی علی بن ابی‌طالب ﷺ یکی از اعضای برجسته‌ی مجلس شورای خلافت عمر ﷺ و بلکه مشاور اول خلیفه بود. عمر ﷺ از توانمندی علمی علی ﷺ باخبر بود و نسبت به او، نظر نیکی داشت. چنانچه درباره‌ی علی ﷺ فرموده است: «بهترین قاضی ما، علی است»[۳]. علی ﷺ در مورد مسایل قضایی، مالی و اداری، در دوران امیرالمؤمنین عمر ﷺ نظریاتی ارائه داد که مورد پذیرش عمر ﷺ قرار گرفت. عمر فاروق ﷺ درمسایل بزرگ و کوچک با علی ﷺ مشورت و رایزنی می‌نمود؛ از جمله: هنگام فتح بیت‌المقدس، هنگام

۱- نگا: زواج عمر بن الخطاب من ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب حقیقة و لیس افتراء.

۲- این کتاب، توسط، دوست گرامی بنده، آقای عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده است (مترجم).

۳- الإستیعاب، ص۱۱۰۲.

فتح مدائن، هنگام تصمیم‌گیری برای جنگ با ایرانیان و لشکرکشی به نهاوند، زمانی که برای جنگ با رومیان، قصد حرکت نمود و نیز در مورد تقویم هجری و سایر مسایل[۱].

علی رضی الله عنه در تمام زندگانی عمر رضی الله عنه مشاور خیرخواه او بود و به عمر رضی الله عنه محبت می‌ورزید و نگران وی بود. عمر رضی الله عنه نیز علی رضی الله عنه را دوست داشت و بدین سان درمیان آنها، مهر و محبت، اطمینان و رابطه‌ی دو طرفه‌ای برقرار بود؛ با این حال برخی کوشیده‌اند تا تاریخ را دگرگون جلوه دهند و برای این منظور برخی از روایات بی اساس را دستاویز قرار داده‌اند تا دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم را بدین شکل به تصویر بکشند که هر یک از آنها، در کمین دیگری بوده و یا مسایلی که در بین آنها جریان داشته، جهت‌دار و مغرضانه بوده است![۲].

اندکی تأمل درخلافت عمر فاروق رضی الله عنه نشان می‌دهد که رابطه و همکاری میان عمر و علی رضی الله عنهما، شفاف و بی‌نظیر بوده است. علی رضی الله عنه، مشاور اول عمر رضی الله عنه در مسایل بود و هر پیشنهادی که علی رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه نمود، از سوی عمر رضی الله عنه پذیرفته و اجرا شد. علی رضی الله عنه در تمام شرایط، صادقانه، با عمر رضی الله عنه همکاری می‌کرد و دوست و خیرخواه مخلصی برای او بود[۳]. بدون تردید رابطه‌ی علی و عمر رضی الله عنهما، پیامدهای فرهنگی، علمی و تربیتی ارزنده‌ای بر حسن رضی الله عنه و سایر جوانان آن دوران نهاد. موارد زیادی وجود دارد که بیانگر روابط گرم و دوستانه‌ی عمر و علی رضی الله عنهما می‌باشد؛ از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- علی رضی الله عنه در حالی که جامه‌ای عدنی بر تن داشت، گفت: «این لباس را برادر، دوست صمیمی، رفیق یکدل و یار پاکباز من، امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه، به من داده است»[۴]. ابوالسفر می‌گوید: علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه جامه‌ای داشت که آن را زیاد می‌پوشید. به او گفته شد: چرا بیشتر اوقات، این لباس را می‌پوشی؟ فرمود: «این لباس را دوست صمیمی و رفیق پاکبازم، عمر بن خطاب رضی الله عنه به من داده است؛ او، بنده‌ی

۱- علی بن ابی‌طالب مستشار أمین للخلفاء الراشدین، ص۹۹.

۲- همان.

۳- فقه السیرة النبویة از بوطی، ص۵۲۹.

۴- المختصر من کتاب الموافقة، ص۱۴۰.

نیک و مخلصی بود و خداوند نیز او را پاک و مخلص گردانید». آنگاه علی ﷺ گریست[۱].

حسن ﷺ با مشاهده‌ی چنین مواردی، به حقیقت محبت علی و اهل بیت ﷺ و نیز محبت عمر ﷺ نسبت به آنان پی برد.

۲- ابن عباس ﷺ می‌گوید: جنازه‌ی عمر ﷺ را روی تختش گذاشته بودند. من هم درمیان مردمی بودم که برای عمر ﷺ دعا می‌کردند. هنوز جنازه‌ی عمر را برنداشته بودند که ناگهان مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه‌ام گذاشت و گفت: «خداوند، عمر را رحمت کند؛ آرزو می‌کردم که خدا، تو را در کنار دو دوستت، قرار دهد. زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول‌الله ﷺ می‌فرمود: (با ابوبکر و عمر بودم؛ من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم؛ من و ابوبکر و عمر رفتیم). لذا همواره گمان و آرزوی من، بر این بود که خداوند، تو را در کنار آنها قرار دهد». ابن عباس ﷺ می‌گوید: چهره‌ام را برگرداندم؛ دیدم که او، علی بن ابی‌طالب ﷺ است[۲]. و سپس از بصره به کوفه عزیمت نمود و روز دوشنبه، دوازدهم ماه رجب سال سی و شش هجری وارد کوفه شد. از او خواستند که به کاخ ابیض (قصر سفید) برود و آنجا سکونت کند. علی ﷺ فرمود: «نه؛ عمر ﷺ سکونت در این کاخ را نپسندید و آن را ناخوشایند می‌دانست؛ لذا من نیز سکونت در کاخ ابیض را نمی‌پسندم. لذا در میدان کوفه، از مرکبش پایین آمد و سپس وارد مسجد بزرگ کوفه شد و دو رکعت نماز گزارد[۳].

۳- اهل بیت ﷺ، محبت وافری به عمر ﷺ داشتند. این نکته، از آنجا نمایان می‌گردد که آنان، به خاطر محبتی که به عمر ﷺ داشتند، برخی از فرزندانشان را عمر ﷺ نامیدند و بدین سان نشان دادند که از عمر ﷺ حساب می‌برند و کردار نیک و اخلاق ارزشمندش را می‌پسندند و خدمات ارزنده‌اش به اسلام را قبول دارند؛ همچنین اینکه اهل بیت، برخی از فرزندانشان را عمر، نامیده‌اند، بیانگر این است که رابطه‌ی قوی و تنگاتنگی با عمر فاروق ﷺ داشته‌اند؛ به‌ویژه که این رابطه‌ی روحی، از طریق ازدواج و

۱- المصنف از ابن ابی‌شیبه (۲۹/۱۲).

۲- صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۷.

۳- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان، ص۳۸۳.

پیوند سببی، قوت بیشتری یافت. نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ بود که نام پسرش، از ام‌حبیب بنت ربیعه‌ی بکریه را عمر نهاد[۱].

در کتاب الفصول، ذیل نام فرزندان علی بن ابی‌طالب ﷺ، نام عمر مشاهده می‌شود که از صهباء بنت ربیعه زاده شد. صهباء، یکی از زنانی بود که در جنگ عین التمر به فرماندهی خالد بن ولید، اسیر شد و در سهم علی بن ابی‌طالب ﷺ قرار گرفت و باردار شد و پسری به دنیا آورد که نامش را عمر نهادند. این عمر، هشتاد و پنج سال عمر کرد و نیمی از میراث علی بن ابی‌طالب ﷺ به او رسید؛ چرا که تمام برادرانش یعنی عبدالله و جعفر و عثمان در کربلاء به همراه حسین ﷺ شهید شدند. به عبارتی عمر بن علی در کربلا شهید نشد و از برادرانش ارث برد[۲].

حسن ﷺ نیز پیرو عملکرد پدرش و به خاطر محبتی که به عمر فاروق ﷺ داشت، یکی از پسرانش را عمر نامید[۳]. از دیگر کسانی که نام فرزندانشان را عمر نامیدند، می‌توان این افراد را نام برد: *علی بن حسین ملقب به زین العابدین[۴]. و نیز*موسی بن صادق ملقب به کاظم که نام بزرگترین پسرش را عمر نهاد[۵]. این‌ها، امامانی هستند که از اهل بیت بودند و راه و روش پیامبر ﷺ را در پیش گرفتند و عقاید و باورهای اهل سنت و جماعت را داشتند و از آنجا که سال‌ها پس از وفات عمر ﷺ فرزندانشان را به اسم او نامگذاری کردند، مهر و محبت نهفته در سینه‌هایشان نسبت به امیرالمؤمنین عمر ﷺ را نمایان کردند. گفتنی است: اهل بیت، فرزندانشان را به نام‌های ابوبکر و عثمان نیز نامگذاری کرده‌اند و این، همان شیوه‌ی اهل سنت و جماعت تا عصر حاضر می‌باشد. درمیان خاندان بنی‌هاشم، افراد زیادی مشاهده می‌شوند که نام بزرگان صحابه و مادران مؤمنان از قبیل: طلحه، عبدالرحمن، عایشه، ام‌سلمه و امثال آن، بر آنها نهاده شده است. از اینرو از همه می‌خواهیم که در این زمینه به علی و حسن و حسین و سایر اهل بیت ﷺ اقتدا کنند که دوستدار انصار دین

۱- تاریخ یعقوبی (۲۱۳/۲)؛ الشیعة وأهل البیت، ص۱۳۳.

۲- الفصول المهمة ص۱۴۳؛ الشیعة وأهل البیت، ص۱۳۳.

۳- الشیعة وأهل البیت، ص۱۳۳.

۴- الشیعة و أهل البیت، ص۱۳۴.

۵- الشیعة و أهل البیت، ص۱۳۵.

و یاران رسول‌خدا ﷺ بودند و فرزندانشان را به نام‌های خلفای راشدین و مادران مؤمنان، می‌نامیدند[۱].

گفته‌ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مورد عمر ﷺ

حفص بن قیس می‌گوید: از عبدالله بن حسن ﷺ در مورد مسح بر موزه‌ها سؤال کردم. وی، گفت: عمر بن خطاب ﷺ بر موزه‌هایش مسح می‌کرد. گفتم: سؤال من، این است که آیا تو بر موزه، مسح می‌کنی؟ گفت: من، به تو درباره‌ی عملکرد عمر ﷺ می‌گویم و تو، در مورد نظر خودم سؤال می‌کنی؟! عمر ﷺ از من و از تمام مردم زمین بهتر بود. حفص بن قیس می‌گوید: برخی از مردم گمان می‌کنند که شما این سخن را از روی تقیه می‌زنید! در آن هنگام، ما در حد فاصل قبر و منبر پیامبر نشسته بودیم. عبدالله بن حسن فرمود: «بارخدایا! سخن ما در نهان و آشکار، همین است». و سپس افزود: «پس از این، گفتار هیچ کس را که بر ضدّ من گفته، به من نرسان». آنگاه اضافه کرد: «چه کسی گمان می‌کند که علی ﷺ آدم مغلوب و شکست‌خورده‌ای بوده و رسول‌خدا ﷺ به او دستوری داد؛ اما او آن را انجام نداد؟! برای طعن و خرده‌گیری بر علی ﷺ همین کافی است که چنین پندار ناروایی به او نسبت داده شود که او دستور رسول‌خدا ﷺ را اجرا نکرده است[۲].

حسن بن علی ﷺ در دوران خلافت عثمان بن عفان ﷺ

عثمان ﷺ از همان آغاز دعوت اسلامی، رابطه‌ی عمیقی با این دعوت داشت و از اینرو هیچ نکته‌ی بزرگ و کوچکی از رهنمودهای نبوی را از دست نداد و پس از آن نیز در دوران خلافت شیخین، هیچ مسأله‌ای از او پوشیده نماند. به عبارتی عثمان ﷺ با هیچ یک از زیرساخت‌های حکومت اسلامی ناآشنا نبود و نظام تربیتی و آموزشی عثمان بن عفان ﷺ و بلکه همه‌ی صحابه ﷺ، قرآن کریم بود که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. چنانچه مؤثرترین عاملی که شخصیت عثمان بن عفان ﷺ را شکل داد و داشته‌های درونی وی را جلا بخشید و توان و نیرویش را برانگیخت و روح

۱- إذهبوا ... نوشته‌ی عبدالعزیز زبیری، ص۲۳۰.

۲- النهی عن سب الأصحاب وما فیه من الإثم والعقاب، از محمد عبدالواحد مقدسی، ص۵۷.

و روانش را پیراسته ساخت، مصاحبت با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم و شاگردی در مکتب آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. چراکه عثمان رضی‌الله‌عنه پس از پذیرش اسلام، در مکه و نیز پس از هجرتش به مدینه، همواره در کنار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود و روان و شخصیت خود را سر و سامان بخشید و با حضور پیوسته و همیشگی در درس‌های رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، علوم و معارف بسیاری را از معلم و هدایتگر بشریت فرا گرفت. عثمان رضی‌الله‌عنه از آن جهت از حضور در غزوه‌ی بدر، باز نماند که عمداً طفره رفته یا قصد گریز از جنگ را داشته باشد؛ چنانچه برخی کوشیده‌اند تا چنین تهمت ناروایی را بر عثمان رضی‌الله‌عنه وارد کنند. عثمان رضی‌الله‌عنه به هیچ عنوان قصد تخلف از جنگ بدر یا مخالفت با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نداشت و به راستی از فضیلتی که نصیب اهل بدر گردید، باز نماند. زیرا فضیلت حضور در جنگ بدر، از آن جهت بود که حضور در جنگ، معنایی جز اطاعت و پیروی از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نداشت و عثمان رضی‌الله‌عنه نیز به خاطر اجرای دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه مانده بود تا از همسرش رقیه بنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرستاری نماید. بنابراین عثمان رضی‌الله‌عنه فقط به خاطر اجرای دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نتوانست در جنگ بدر شرکت کند و این، عین اطاعت از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. به همین سبب نیز رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از غنایم بدر، سهمی برای عثمان رضی‌الله‌عنه تعیین نمود و بدین سان او را از اجر حضور در جنگ بدر، بی‌نصیب نگذاشت. عثمان رضی‌الله‌عنه در ماجرای حدیبیه نیز از فضایل منحصر به فردی برخوردار شد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

*رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگامی که از صحابه رضی‌الله‌عنهم بیعت گرفت، دست مبارکش را به جای دست عثمان رضی‌الله‌عنه در دست دیگرش نهاد. چراکه عثمان رضی‌الله‌عنه آنجا حضور نداشت و به عنوان نماینده به مکه رفته بود.

*رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم عثمان رضی‌الله‌عنه را برای ابلاغ پیامش به مسلمانان دربند در مکه، انتخاب نمود.

*رویکرد درخشان عثمان رضی‌الله‌عنه که پیشنهاد طواف خانه‌ی خدا از سوی کفار قریش را رد کرد تا بدین سان ثابت کند که فقط همراه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم طواف می‌کند[1].

۱- المناقب النضرة في المناقب العشرة، ص۴۹۰.

*در فتح مکه نیز رسول‌خدا ﷺ سفارش عثمان بن عفان ﷜ را در مورد عبدالله بن ابی‌السرح پذیرفت[۱].

در مورد زندگانی عثمان ﷜ در مدینه، می‌توان موارد ذیل را نام برد:

ازدواج عثمان ﷜ با ام‌کلثوم دخت رسول‌خدا ﷺ پس از وفات رقیه دخت آن حضرت ﷺ؛ وفات عبدالله بن عثمان ﷜ و سپس درگذشت ام‌کلثوم؛ مشارکت عثمان ﷜ در ساختار اقتصادی حکومت اسلامی و کمک‌های مالی وی؛ خریداری چاه رومه به بیست هزار درهم توسط عثمان ﷜ و وقف آن برای استفاده‌ی همگانی؛ مشارکت در توسعه‌ی مسجد پیامبر ﷺ و تجهیز لشکر اسلام برای اعزام به تبوک. احادیث زیادی روایت شده که به فضیلت عثمان ﷜ در کنار سایر اهل فضیلت اشاره می‌کند، همچنانکه برخی از احادیث، بطور اختصاصی در مورد فضیلت عثمان ﷜ نقل شده است. خبر دادن رسول‌خدا ﷺ از فتنه‌ای که عثمان ﷜ به دنبال آن به شهادت رسید؛ عثمان ﷜ در دوران خلافت ابوبکر صدیق ﷜ جزو اهل شورا و آن دسته از اصحابی بود که نظراتشان در مورد مسایل مهم مورد توجه قرار می‌گرفت. عثمان ﷜ در مسایلی که نرمی و ملاطفت می‌طلبید، در کنار ابوبکر ﷜ بود؛ همچنانکه عمر ﷜ در مسایلی مشاور و دستیار ابوبکر ﷜ محسوب می‌شد که شدت و قاطعیت، لازمه‌ی آنها بود. عمر ﷜ وزیر ابوبکر ﷜ بشمار می‌رفت و عثمان ﷜ دبیر کل و منشی دولت صدیق ﷜ بود. عثمان ﷜ در دوران خلافت عمر فاروق ﷜ نیز منزلت و جایگاه ویژه‌ای داشت. چنانچه عموم مردم، هرگاه می‌خواستند، چیزی از عمر ﷜ درخواست کنند، آن را از طریق عثمان و عبدالرحمن بن عوف ﷠ مطرح می‌کردند. عثمان ﷜، ردیف نامیده می‌شد. در زبان عربی به قائم مقام یا جانشین و یا شخص دوم حکومت، پس از شخص اول آن، ردیف گفته می‌شود و یا به کسی اطلاق می‌گردد که در جایگاه رییس قرار می‌گیرد و پس از رییس، به او مراجعه می‌شود. گفتنی است: در مواردی که کاری از دست عمر یا عثمان برنمی‌آمد، مردم به عباس ﷜ مراجعه می‌کردند[۲].

۱- أضواء البیان في تاریخ القرآن، نوشته‌ی صابر ابوسلیمان، ص۷۹.

۲- تیسیرالکریم المنان في سیرة عثمان، نوشته‌ی صلابی، ص۲۷۴.

حسن بن علی ﷺ در دوران خلافت عثمان ﷺ در عنفوان جوانی بسر می‌برد و در مرحله‌ی سنی خاصی قرار داشت که می‌توانست از رخدادها و اتفاقات پیرامونش، نکات زیادی بیاموزد و از دانش سیاسی خلیفه‌ی راشد، عثمان بن عفان ﷺ و سایر صحابه ﷺ، استفاده‌ی زیادی ببرد؛ از جمله:

۱- دانش بی‌نظیر عمر ﷺ در مورد نحوه‌ی انتخاب خلیفه

عمر فاروق ﷺ توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت و یکپارچگی داشت و تا واپسین لحظات حیاتش، در اندیشه‌ی آینده‌ی امت اسلامی بود؛ آن هم در لحظاتی که از بابت جراحات وارده، به شدت رنج می‌برد.آری! آن لحظات جاودانی که ایمان عمیق عمر ﷺ درآن نمایان گردید. و اخلاص و ایثارش تجلی یافت[۱]. عمر فاروق ﷺ در آن لحظات سخت، برای گزینش خلیفه‌ی جدید، روش نوین و بی‌سابقه‌ای ارائه داد که نشان‌دهنده‌ی دانش عمیق و بی‌نطیرش در زمینه‌ی استراتژی راهبردی وی در اداره‌ی حکومت اسلامی می‌باشد. پیش از او رسول‌خدا ﷺ بی‌آنکه با نص صریح، کسی را به عنوان جانشین تعیین کند، دار فانی را وداع کرده و ابوبکر ﷺ نیز، بر اساس مشورت صحابه ﷺ و پس از رایزنی با آنان، وی را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود تا اینکه نوبت شخص عمر ﷺ در بالین موت بود که از او خواستند، شخصی را برای جانشینی خود، تعیین نماید؛ لذا پس از اندیشه‌ی بسیار در این زمینه تصمیم گرفت، روش جدیدی برای انتخاب جانشین خود انتخاب کند که متناسب با شرایط آن زمان باشد. رسول‌خدا ﷺ در حالی به دار باقی شتافت که همه، ابوبکر ﷺ را به خاطر حسن پیشینه‌ی زیادی که در اسلام داشت، بیش از دیگران لایق جانشینی آن حضرت ﷺ می‌دانستند و از اینرو احتمال بروز اختلاف در مورد جانشینی پیامبر ﷺ دور از انتظار بود؛ بویژه اینکه رسول‌خدا ﷺ با گفتار و کردارش، امت اسلامی را رهنمون شده بود که ابوبکر ﷺ شایسته‌ترین فرد، پس از ایشان می‌باشد. آن زمان که ابوبکر صدیق س، عمر ﷺ را به عنوان خلیفه تعیین نمود، به خوبی می‌دانست که عموم صحابه ﷺ نیز عمر ﷺ را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانند. از اینرو پس از مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه ش، عمر ﷺ را به عنوان جانشین تعیین کرد و

۱- الخلیفة الفاروق عمر بن خطاب، نوشته‌ی عانی، ص۱۶۱.

هیچکس با او مخالفت ننمود و بدین سان، تمام صحابه در مورد خلافت عمر ﷺ به اجماع و اتفاق نظر رسیدند[۱]. اما روش انتخاب خلیفه‌ی سوم، بدین شکل بود که برای این منظور شورایی متشکل از چند نفر انگشت شمار تشکیل شد و شش تن از صحابه که همه‌ی آنها شایسته‌ی خلافت بودند، از سوی عمر ﷺ برای رایزنی در مورد جانشین وی، تعیین شدند؛ هرچند یکایک آنان با همدیگر تفاوت داشتند. عمر س، شیوه‌ی انتخاب خلیفه و مهلت آن را مشخص کرد و تعداد آرای کافی در این زمینه را تعیین نمود و تعیین خلیفه را به این مجلس مشورتی سپرد و نحوه‌ی انتخاب خلیفه را در صورت برابر بودن آرا، توضیح داد و تعدادی از سربازان الهی را مأمور مراقبت از جریان انتخابات در مجلس خود نمود تا با هرگونه هرج و مرج احتمالی مقابله کنند. ناظران انتخاباتی، به کسی اجازه نمی‌دادند که وارد مجلس انتخاب خلیفه شود و یا حتی در اطراف مجلس خبرگان، دور بزند و از مسایلی که در مجلس می‌گذرد، اطلاع یابد[۲].

تحلیلی بر آنچه گذشت...

۱- تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نام‌های آنان

شش نفر، از سوی عمر ﷺ برای تعیین خلیفه انتخاب شدند که عبارت بودند از: علی بن ابی‌طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی‌وقاص، زبیر بن عوام و طلحة بن عبیدالله ﷺ. همه‌ی این‌ها، جزو عشره‌ی مبشره[۳]. بودند؛ ولی سعید بن زید ﷺ که یکی از عشره‌ی مبشره می‌باشد، جزو اعضای این شورا نبود. ابن کثیر می‌گوید: شاید عمر ﷺ از آن جهت سعید بن زید ﷺ را در شمار شورای خبرگان قرار نداد که وی، از طایفه‌ی بنی عدی بود[۴]. و عمر ﷺ سعی زیادی می‌کرد که نزدیکانش به امارت نرسند؛ هرچند درمیان نزدیکانش، کسانی وجود داشتند که شایسته‌ی خلافت و امارت بودند. از این‌رو عمر ﷺ سعید بن زید ﷺ را که از نزدیکانش بود، در شمار اعضای

۱- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص۱۲۲.

۲- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص۱۲۴.

۳- عشره‌ی مبشره، ده تن از یاران رسول‌خدا ﷺ هستند که آن حضرت ﷺ با ذکر نام آنها، به بهشتی بودن آنان گواهی داده است. (مترجم).

۴- البدایة والنهایة (۱۴۲/۷).

شورای تعیین خلیفه که در واقع نامزدهای انتخاباتی برای احراز مسؤولیت خلافت نیز بودند، قرار نداد[۱].

۲- روش انتخاب خلیفه

عمر ﷺ به اعضای شورا، دستور داد که در خانه‌ی یکی از خود، جمع شوند و پیرامون انتخاب خلیفه، با هم مشورت و رایزنی نمایند. عبدالله بن عمر ﷺ نیز همراه آنان بود و تنها نقش رایزن و مشاوری را داشت که نامزد خلافت بشمار نمی‌رفت. صهیب رومی ﷺ در مدت رایزنی اعضای شورا، مسؤول اقامه‌ی نماز بود؛ عمر فاروق ﷺ به او فرمود: «تو، در این سه روز، مسؤول اقامه‌ی نماز هستی». این مسؤولیت، از آن جهت بر عهده‌ی صهیب ﷺ نهاده شد که هیچ یک از شش عضو مجلس انتخاب خلیفه، مسؤولیت امامت و اقامه‌ی نماز را بر عهده نگیرد و این مسؤولیت، حمایتی از سوی عمر ﷺ برای به خلافت رسیدن آن شخص قلمداد نگردد[۲]. عمر فاروق ﷺ مقداد بن اسود و ابوطلحه‌ی انصاری ﷺ را به عنوان ناظران انتخاباتی تعیین نمود تا بر نحوه‌ی انتخاب خلیفه در شورای تشکیل شده نظارت کنند[۳].

۳- مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه

عمر فاروق ﷺ سه روز را برای مشورت و رایزنی شورای خبرگان تعیین نمود که فرصت کافی و مناسبی برای تعیین خلیفه بود و اجازه نداد که این مدت را افزایش دهند. چراکه تمدید مهلت مقرر از سوی اعضای شورا، به معنای بروز اختلاف درمیان آنان بر سر انتخاب خلیفه و گسترش دامنه‌ی آن بود. از اینرو عمر فاروق ﷺ به آنان فرمود: «حتماً روز چهارم در حالی فرا رسد که شخصی را به امارت خود تعیین کرده‌اید»[۴].

۱- الخلفاء الراشدون، نوشته‌ی خالدی، ص۹۸.

۲- الخلافة والخلفاء الراشدون، نوشته‌ی بهنساوی، ص۲۱۳.

۳- أشهر مشاهیر الإسلام في الحرب و السیاسة، ص۶۴۸.

۴- طبقات ابن سعد (۳۶۴/۳).

۴- تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه

عمر رضی الله عنه به صهیب رضی الله عنه دستور داد: «سه روز، برای مردم امامت بده تا این گروه در خانه به کارشان بپردازند؛ اگر در مورد خلافت یک نفر به اتفاق نظر رسیدند، در این صورت هر کس که به مخالفت آنان برخاست، گردنش را بزنید»[۱]. بدین سان عمر رضی الله عنه دستور کشتن کسی را صادر کرد که با نظر شورای مسلمانان، مخالفت کند و درصدد تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان برآید. عمر رضی الله عنه با صدور این حکم، به دستور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد که فرموده است: «من أتاكم وأمركم جميع على رجل منكم يريد أن يشقّ عصاكم، أو يفرق جماعتكم فاقتلوه»[۲]. یعنی: «در آن حال که زمام کارتان به صورت یکپارچه به دست یکی از شما باشد، هر کس نزد شما بیاید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه‌افکنی درمیان جماعت یکپارچه‌ی شما را داشته باشد، او را بکشید».

در بعضی از کتاب‌های تاریخ آمده است: عمر رضی الله عنه به این افراد، دستور داد تا برای مشورت و رایزنی یکجا جمع شوند و این حکم را صادر کرد که اگر پنج تن از آنها در مورد خلافت یک نفر به توافق نظر برسند و یکی از آنان، از پذیرش نظر جمع امتناع نماید، او را بکشند؛ همچنین دستور داد در صورتی که چهار نفر از آنها، یک نظر داشته باشند و دو نفر دیگر، از پذیرش رأی آنها خودداری کنند، گردنش را بزنند[۳]. گفتنی است: سند این روایت، صحیح نیست و از نکات عجیب و بی‌اساسی می‌باشد که شخصی به نام ابومخنف، آن را ساخته و پرداخته است. این روایت خودساخته‌ی ابومخنف، برخلاف روایات صحیح و نیز سیرت درخشان صحابه رضی الله عنهم می‌باشد. این ادعای ابومخنف که عمر رضی الله عنه به صهیب رضی الله عنه چنین دستوری داده است، ادعایی بی‌اساس و بلکه گفتاری ناشایست می‌باشد. چگونه امکان دارد عمر رضی الله عنه در حالی چنین دستوری صادر کرده باشد که آن شش نفر را از بزرگان و برگزیدگان صحابه رضی الله عنهم می‌دانسته و خودش با علم به اینکه آنان، سرآمدان صحابه هستند، مسؤولیت تعیین خلیفه را به آنها سپرده است؟[۴].

۱- طبقات ابن سعد (۳۶۴/۳).

۲- صحیح مسلم (۱۴۸۰/۳).

۳- تاریخ طبری (۲۲۶/۵).

۴- مرویات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، دكتر يحيى، ص۱۷۵.

ابن سعد ﷫ نیز این روایت را نقل کرده که عمر ﷺ به انصار ﷺ گفت: «آنان را داخل یک خانه ببرید و چنانچه در مدت سه روز، به اتفاق نظر نرسیدند، به سراغشان بروید و آنان را گردن بزنید»[۱]. این روایت، منقطع است و یکی از راویان آن، شخصی به نام سماک بن حرب می‌باشد که محدثان، او را در نقل روایات، ضعیف دانسته‌اند[۲].

۵- داوری یک داور در صورت وجود اختلاف

عمر ﷺ وصیت کرد که عبدالله بن عمر ﷺ در جلسه‌ی اهل شورا حاضر شود؛ البته بی‌آنکه اختیار یا دخالتی در زمینه‌ی تعیین خلیفه داشته باشد. عمر ﷺ برای آنها توضیح داد که چنانچه سه تن از آنان یک نظر داشتند و سه نفر هم، نظر دیگری، در این صورت عبدالله بن عمر ﷺ را حکم (داور) قرار دهند و عبدالله ﷺ با هر یک از این دو گروه که همراه شد، آن گروه، خلیفه را تعیین کنند. وی، همچنین دستور داد که در صورت عدم راضی شدن به قضاوت عبدالله بن عمر ﷺ، با گروهی همراه شوند که عبدالرحمن بن عوف ﷺ با آنان بود و در عین حال عبدالرحمن بن عوف ﷺ را شخصیتی راست‌اندیش و درستکار توصیف نمود وتوصیه کرد که از او حرف‌شنوی داشته‌باشند[۳].

۶- سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می‌کنند و مسؤلیت برقراری نظم و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می‌گیرند

عمر ﷺ ابوطلحه‌ی انصاری ﷺ را به حضور خواست و به او گفت: «ای ابوطلحه! خداوند ﷻ اسلام را به وسیله‌ی شما عزت بخشید. لذا پنجاه تن از انصار را انتخاب کن و این گروه (اعضای شورا) را تشویق نما تا یکی را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین کنند»[۴]. عمر ﷺ به مقداد بن اسود ﷺ نیز گفت: «زمانی که مرا در قبرم گذاشتید، این گروه را در یک خانه جمع کن تا یک نفر را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین نمایند»[۵].

۱- طبقات ابن سعد (۳۴۲/۳).

۲- مرویات ابی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۱۷۶.

۳- نگا: تاریخ طبری (۳۲۵/۵).

۴- نگا: تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

۵- همان.

۷- جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است

یکی از پیامدهای مثبت شورا، این است که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد. زیرا عمر رضی الله عنه شش تن از اصحاب را مأمور کرد که یک نفر را از میان خود برای برعهده گرفتن خلافت، تعیین کنند؛ وی، در حالی شش نفر را برای این منظور انتخاب کرد که می‌دانست برخی از این افراد بر دیگران برتری دارند. عمر رضی الله عنه در انتصاب کارگزاران منطقه‌ای نیز همین رویه را داشت. چنانچه از دیدگاه عمر رضی الله عنه معیار تعیین صلاحیت برای گزینش کارداران منطقه‌ای، فقط در فضایل و مناقب دینی خلاصه نمی‌شد و امتیازات دیگری از قبیل توانایی‌های راهبردی و برخورداری از دانش سیاسی نیز در کنار تقوا و سایر ارزش‌های دینی، مورد توجه قرار می‌گرفت. از اینرو مسؤولیت‌هایی به معاویه، مغیرة‌بن شعبه و عمرو بن عاص رضی الله عنهم داد؛ هرچند افراد دیگری بودند که از لحاظ دینی و علمی بر این‌ها برتری داشتند؛ چنانچه ابودرداء رضی الله عنه در شام بود و ابن مسعود رضی الله عنه در کوفه[۱].

۸- شگرد عمر رضی الله عنه در نحوه‌ی تعیین جانشین

عمر رضی الله عنه می‌دانست که شورا، فقط در شش نفر خلاصه نخواهد شد و دامنه‌ی آن، برای تعیین خلیفه، تا اخذ رأی از همه‌ی ساکنان مدینه، گسترش خواهد یافت. به همین دلیل سه روز را برای انتخاب خلیفه تعیین کرد که فرصت مناسبی برای اهل شورا بود تا در مورد انتخاب خلیفه رایزنی کنند و براساس دیدگاه بیشتر ساکنان مدینه که همان صحابه بودند، نظر نهایی خود را اعلام نمایند. ساکنان سایر بلاد اسلامی نیز در این زمینه پیرو اهل مدینه بودند. چراکه مدینه، محل سکونت صحابه بود و سرآمدان صحابه همچنان در مدینه سکونت داشتند. چنانچه عمر رضی الله عنه آنان را در مدینه نگه داشته و آنها را از هجرت به سرزمین‌های فتح شده، باز داشته بود[۲].

۹- مجلس شورا، بزرگترین تشکل و نهاد سیاسی

عمر رضی الله عنه مسؤولیت انتخاب خلیفه را به اهل شورا واگذار کرد تا یک نفر را از میان خود برای این منظور برگزینند. جا دارد بدین نکته اشاره کنیم که هیچ یک از اهل

۱- المدینة النبویة فجرالإسلام و العصر الراشدی (۹۷/۲).

۲- همان.

شورا، با این تصمیم عمر ﷺ مخالفت نکرد. چنانچه این تصمیم، مورد اعتراض هیچ یک از سایر صحابه نیز قرار نگرفت. بنا بر متونی که در دسترس ماست، سراغ نداریم که در آن زمان پیشنهاد دیگری مطرح شده و یا در واپسین لحظات حیات عمر ﷺ یا پس از وفاتش، کسی بر تصمیم عمر ﷺ اعتراض نموده باشد. بلکه همه، این تصمیم حکیمانه‌ی عمر ﷺ را پذیرفتند و مصلحت مسلمانان را در اجرای آن دانستند.

آری! عمر ﷺ هیئت سیاسی سرآمدی تشکیل داد که وظیفه‌اش، انتخاب رییس دولت یا خلیفه بود. تشکیل این هیئت و به عبارتی پیدایش این نهاد قانونی نوین که زاده‌ی نبوغ و دانش والای عمر ﷺ است، هیچگونه تعارضی با اصول و مبادی اسلام و بویژه اصول مورد تأیید اسلام در زمینه‌ی شورا ندارد. چراکه به دنبال این رویکرد عمر ﷺ، در مسجد جامع، با خلیفه‌ی تعیین شده از سوی مجلس خبرگان، به صورت عمومی بیعت شد. لذا این سؤال، بی‌مورد است که چه کسی، این حق را به عمر ﷺ داد که چنین شورایی تشکیل دهد یا دلیل عمر ﷺ برای ارائه‌ی این پیشنهاد چه بود؟ حال که این پرسش، مطرح شد، کافی است بدانیم که مسلمانان این پیشنهاد را تأیید کردند، آن را پسندیدند و هیچ اعتراضی هم ننمودند؛ بلکه در این مورد اجماع صورت گرفت. و اجماع، یکی از منابع تشریع اسلامی می‌باشد[۱].

عمر ﷺ یکی از خلفای راشدین بود و می‌دانیم که شورا، والاترین تشکل سیاسی در نظام اسلامی دوران خلفای راشدین بوده است؛ چنانچه افرادی که عمر ﷺ به عنوان اعضای شورا، معرفی کرد، فضایل منحصر به فردی داشتند که از سوی خدای متعال به آنان داده شده بود و رسول اکرم ﷺ آنها را بیان نمود. از این‌رو مسلمانان بر این باورند که هیچ مؤمنی از لحاظ ایمان و تقوا به عشره‌ی مبشره نمی‌رسد. عمر ﷺ زندگانی‌اش را بدین سان به پایان رساند که با وجود جراحات وارده و سکرات موت، همچنان به فکر مسلمانان بود و سیستم شورایی بی‌سابقه‌ای تشکیل داد که برای همیشه کاربرد دارد. بدون شک، اصل شورا در قرآن کریم و سنتِ گفتاری و کرداری رسول اکرم ﷺ، مطرح شده و از آنجا که رسول‌خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ به اصل شورا عمل نموده‌اند، عمر ﷺ از این نظر، بدعتگذار نمی‌باشد؛ بلکه کاری که عمر ﷺ انجام داد، ارائه‌ی یک روش برای

۱- نظام الحكم في الشريعة و التاريخ، نوشته‌ی قاسمی (۲۷۷،۲۵۸/۱).

تعیین خلیفه بود؛ البته اگرچه عمر ﷺ تدبیری اندیشید و کاری کرد که پیش از او رسول خدا ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ نکرده بودند، اما یقیناً این رویکرد عمر ﷺ، برگرفته از اسلام راستین و اصل شورا بود و چه کار بجا و نیکویی انجام داد که در آن شرایط، بهترین گزینه و راه برای حفظ وحدت و مصالح صحابه ﷺ و امت اسلام محسوب می‌شد[۱].

شکی نیست که این تحول باشکوه و نیز تصمیم‌گیری‌های اصولی و به‌هنگام سیاسی از سوی عمر ﷺ، نقش بسزایی در بالابردن اندیشه و تفکر سیاسی حسن ﷺ به جای نهاد؛ چنانچه بر اساس همین شعور و آگاهی وافر بود که پس از چندی، حسن ﷺ در دوران خلافتش، شیوه‌ی نوینی در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی امت، در پیش گرفت و مسلمانان را از اختلاف و چنددستگی رهانید. آری! نبوغ و نوآوری نخبگانی همچون حسن ﷺ، برآیندِ آگاهی و تجربه‌ای است که از رویکرد پیشینیان، در زمینه‌ی ایجاد تمدنی خدایی و باشکوه، کسب می‌کنند.

روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا

حسن بن علی ﷺ، شاهد به خلافت رسیدن عثمان ﷺ از طریق شورایی بود که عبدالرحمن بن عوف ﷺ آن را اداره می‌نمود؛ عبدالرحمن ﷺ برای اداره‌ی شورا، گام‌های زیرا را برداشت:

۱- تشکیل جلسات شورا

پس از خاک‌سپاری عمر ﷺ، اعضای شورا در خانه‌ی أم المؤمنین عائشه و یا خانه‌ی فاطمه دختر قَیس و خواهر ضَحَّاک بن قیس، جلسات خود را آغاز نمودند تا به وظیفه‌ی مهمی بپردازند که به آنان محوّل شده بود؛ چنانچه پس از گفتگوهای متعدد، به نتیجه‌ای رسیدند که همه‌ی مسلمانان از آن استقبال نمودند[۲].

۱- أولیات الفاروق، ص ۱۲۷.

۲- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، ۶۲ - ۶۳.

۲- در خواست عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از اعضای شورا برای کناره‌گیری به نفع عضو اصلح

پس از آغاز فعالیت شورا، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از همه‌ی اعضای شورا خواست تا امر تعیین خلیفه را به فرد افضل و اصلح واگذار نمایند که در این میان، زبیر رضی الله عنه به نفع علی رضی الله عنه کنار کشید و طلحه رضی الله عنه به نفع عثمان رضی الله عنه. سعد رضی الله عنه هم به نفع عبدالرحمن رضی الله عنه کناره‌گیری کرد. بدین ترتیب تعداد نامزدها، به سه نفر کاهش یافت. سپس عبدالرحمن رضی الله عنه رو به علی و عثمان نمود و از آنان پرسید: کدام یک از شما، خود را از این امر خطیر کنار می‌کشد تا آن را به دیگری بسپاریم و او نیز فرد افضل و اصلح را تعیین نماید، آن دو ساکت ماندند. عبدالرحمن رضی الله عنه به آنان گفت: اگر امر تعیین خلیفه را به من بسپارید، من در این امر، نسبت به فرد افضل و اصلحتان قصوری نخواهم کرد و آن دو نیز این امر را پذیرفتند[1].

۳- واگذاری اداره‌ی شورا به عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، به محض پایان جلسه‌ی اعضای شورا، از صبح روز یکشنبه شروع به مشورت با مردم و بزرگان شهر نمود و تا روز چهارشنبه که پایان مهلت مقرر بود، این کار را ادامه داد. عبدالرحمن رضی الله عنه ابتدا نزد علی رضی الله عنه رفت و به او گفت: اگر من با تو بیعت نکنم، تو چه کسی را به خلافت برمی‌گزینی؟ او نیز عثمان بن عفّان رضی الله عنه را پیشنهاد کرد. سپس نزد عثمان رضی الله عنه رفت و از او هم همین را پرسید. عثمان رضی الله عنه پاسخ داد که علی رضی الله عنه را بر می‌گزینند. عبدالرحمن رضی الله عنه پس از آن، نزد سایر صحابه رفت رضی الله عنهم و با آنان مشورت و رایزنی نمود. چنانچه از تمام ساکنان مدینه، اعم از ثروتمند و فقیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک و حتی بردگان نظرخواهی کرد و در این رابطه با آنان سخن گفت. در پایان این پرس‌وجو، عبدالرحمن رضی الله عنه بدین نتیجه رسید که بیشتر مردم، عثمان رضی الله عنه را برای خلافت بهتر می‌دانند؛ هرچند عده ای، علی رضی الله عنه را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند. عبدالرحمن رضی الله عنه نیمه‌شب چهارشنبه به خانه‌ی خواهرزاده‌اش، مِسوَر بن مِخرمه، رفت. هنگامی که به خانه‌اش رسید، مسور خواب بود؛ لذا در زد تا مسور را بیدار کند. به محض اینکه مسور بیدار شد، به او گفت: مسور! می‌بینم که به

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی (حدیث : ۳۷۰۰).

خواب رفته‌ای، اما من امشب اصلاً نتوانستم بخوابم. اینک بلند شو و برو زبیر و سعد را به اینجا بیاور[۱]. چون زبیر و سعد نزد عبدالرحمن رضی الله عنه آمدند، با آنان مشورت نمود. سپس مسور را به دنبال علی رضی الله عنه فرستاد و چون علی رضی الله عنه آمد تا دیرزمانی با او گفتگو کرد. آنگاه مسور را نزد عثمان فرستاد رضی الله عنه و هنگامی که عثمان رضی الله عنه نزدش آمد، تا اذان صبح به گفتگو و رایزنی پرداختند[۲].

۴ـ اتفاق‌نظر در مورد خلافت عثمان رضی الله عنه

پس از نماز صبح آخرین روز از ماه ذی‌الحجّه سال ۲۳هجری برابر با ۶ نوامبر سال۶۴۴ میلادی، عبدالرحمن رضی الله عنه در حالی که عمامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم را به سر داشت، وارد مسجد شد. پیش از آمدن او، اعضای شورا در کنار منبر گرد هم آمده، منتظر او بودند. عبدالرحمن رضی الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه فرستاد. در آن زمان معاویه رضی الله عنه، امیر شام؛ عمیر بن سعد رضی الله عنه، امیر حِمص، و عمرو بن عاص رضی الله عنه امیر مصر، در مدینه حضور داشتند[۳]. آنان، در حج آن سال، حضور یافته و عمر فاروق رضی الله عنه را تا مدینه همراهی کرده بودند.

در روایت بخاری، در این رابطه چنین آمده است: «چون مردم نماز صبح گزاردند و اعضای شورا کنار منبر گرد هم آمدند، عبدالرحمن رضی الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه که به حج آمده بودند، فرستاد. زمانی که همه جمع شدند، عبدالرحمن رضی الله عنه برخاست و پس از گفتن شهادتین، چنین گفت: ای علی! من در این مورد با مردم صحبت کردم، دیدم که بیشتر آنان با خلافت عثمان رضی الله عنه موافق هستند؛ پس از من ناراحت مشو. سپس رو به عثمان رضی الله عنه نمود و گفت: من با تو بیعت می‌کنم بدین شرط که پایبند قرآن، سنّت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و روش دو خلیفه‌ی پیشین باشی. بعد از عبدالرحمن رضی الله عنه، مهاجران، انصار، فرماندهان و والیان و سایر

۱- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ۱۵۶ - ۱۰۷.

۲- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : ۷۲۰۷).

۳- شهید الدار، ص ۳۷.

مسلمانان با عثمان ﷺ بیعت کردند[۱]. در کتاب التمهید و البیان، آمده است: علی ﷺ اولین فردی بود که پس از عبدالرحمن ﷺ، با عثمان ﷺ بیعت نمود[۲].

۵- مدیریت عبدالرحمن ﷺ در اداره‌ی شورا

مدیریتی که عبدالرحمن بن عوف ﷺ در اداره‌ی شورا از خود نشان داد، حاکی از درایت، ایمان و ایثار او نسبت به مصالح امت می‌باشد. او، برای حفظ وحدت کلمه از خواهش نفس گذشت و بدین ترتیب نخستین جلوه از اصول شورای انتخاب خلیفه را نمایان کرد.وی، با صبر، آرامش، دوراندیشی و حسن تدبیری که از خود بروز داد، در این امر مهم و خطیر، به موفق گردید. اینک مراحلی را پردازش می‌کنیم که عبدالرحمن ﷺ در این فرایند طی نمود:

الف: ارائه‌ی روش کار شورا در اولین جلسه‌ی آن، شنیدن دیدگاه‌ها و آرای همه‌ی اعضا و شناخت اهداف هر یک از آنان، نخستین گام در جریان اداره‌ی شورا بود تا او بتواند با علم و بصیرت، در این راه حرکت کند.

ب: کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت تا هر نوع شکی در این زمینه را از میان ببرد.

ج: او توانست در طول جلسه، نامزد مورد قبول هر یک از اعضا را بشناسد و در اثنای مذاکرات و با گرایشِ سعد و زبیر به عثمان، تقریباً راه، برای تعیین عثمان ﷺ به عنوان خلیفه هموار گردید.

د: نظر عثمان و علی را که نامزد مقام خلافت بودند، در مورد یکدیگر جویا شد و دانست که هر یک از آنان، در صورتی که خود به خلافت نرسد، هیچ کس را برای این مقام، سزاوارتر از آن یکی، نمی‌داند.

هـ: عبدالرحمن ﷺ غیر از اعضای شورا، با خواصّ و صاحب نظران و نیز دیگر اقشار جامعه مشورت کرد و بدین نکته پی برد که بیشتر مردم، هیچکس را همچون عثمان ﷺ، سزاوار و شایسته‌ی مقام خلافت نمی‌دانند[۳].

۱- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : ۷۲۰۷).

۲- التمهید و البیان، ص ۲۶.

۳- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، ۷۰ - ۷۱.

عبدالرحمن بن عوف ﷺ با فراست، درایت و ایثار و کناره‌گیری خودش از نامزدی مقام خلافت و چشم بستن بر خواهش و میل درون برای احراز بالاترین مقام حکومتی، توانست امت را از این مرحله‌ی مهم عبور دهد که خود، سزاوار بسی تقدیر و ستایش است.

ذَهَبی در این باره می‌گوید: از بهترین اقدامات عبدالرحمن بن عوف ﷺ در جریان مذاکرات شورا، کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت بود. او سپس فردی را به این مقام برگزید که صاحب نظران و بزرگان صحابه ﷺ، او را ترجیح می‌دادند. وی، در این کار مهم، با کنار گذاشتن هر نوع تمایل و تبعیض، امت را به بیعت با عثمان ﷺ سوق داد. اگر او به فکر این مقام بود، یا خودش، این مقام را در دست می‌گرفت و یا پسرعمویش، سعد بن أبی وَقّاص ﷺ را به عنوان خلیفه معرفی می‌نمود[۱].

بدین سان تصویری دیگر از ارزش و اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین ﷺ جلوه نمود که عبارت بود از انتخاب خلیفه از طریق مجلس شورا و تعیین او پس از مشورت و رایزنی با همه‌ی مردم و بیعت آنان با او[۲].

اباطیل و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا[۳].

گمراهان کوردل، در مورد تاریخ اسلام، دست به جعل اخبار و روایات دروغینی زده‌اند که ماجرای شورا نیز از این امر مستثنی نیست. خاورشناسان نیز در آثار خود این روایات را منعکس کرده و آنها را گسترش داده‌اند. متأسفانه برخی از نویسندگان و پژوهشگران معاصر نیز بدون تحقیق و پالایش اخبار و روایات، در کتاب‌های خود، چنین روایاتی را مورد استناد قرار می‌دهند.

کینه‌توزان، با توجه خاص به این رویداد مهم در تاریخ اسلام، به تألیف در این زمینه و نشر دروغ‌هایی درباره‌ی آن پرداخته‌اند که به عنوان مثال می‌توان به أبومخنف، ابن عقده و ابن بابَویه[۴]. اشاره کرد. ابن سعد از طریق واقدی نُه روایت درباره‌ی ماجرای شورا و بیعت مردم با عثمان ﷺ نقل نموده است[۵]. وی، از طریق عُبَیدالله بن موسی

۱- سِیَر أعلام النُبَلاء (۸۶/۱).

۲- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، ص۲۷۸.

۳- مقصود شیعیان صفوی (رافضیان) و امثاله می‌باشد. (مصحح)

۴- الذریعة إلی تصانیف الشیعة (۲۴۶/۱۴).

۵- الطبقات الکبری (۶۳/۳ ـ ۶۷).

نیز روایتی در کتاب خود آورده که این مضامین را در بر دارد: قتل عمر رضی الله عنه و تعیین اعضای شورا، وصیت عمر رضی الله عنه به علی و عثمان پیرامون نحوه‌ی خلافت در صورتی که هر یک از آنان به خلافت برسد و نیز سفارش عمر رضی الله عنه به صُهیَب رضی الله عنه در این زمینه[۱].

بلاذری نیز روایتی را در مورد ماجرای شورا و جریان بیعت با عثمان رضی الله عنه، از ابو مخنف[۲].، هشام کَلبی[۳].، واقدی[۴]. و عبیدالله بن موسی[۵]. نقل کرده است. طبری هم در این ماجرا، به روایتی از ابومخنف استناد نموده است[۶].

همچنین ابن ابی الحدید در تعریف جریان شورا، از روایات احمد بن عبدالعزیز جوهری[۷]. و همچنین کتاب الشوری واقدی استفاده کرده است[۸]. مهمترین مضامین این روایات عبارتند از:

۱ــ متهم نمودن صحابه رضی الله عنهم به اِعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه

در برخی از روایات ساختگی و موضوع[۹].، صحابه رضی الله عنهم به اِعمال تبعیض و ضایع کردن حقوق دیگران در تعیین خلیفه متهم می‌گردند و چنین وانمود می‌شود که علی رضی الله عنه از اقدامات عبدالرحمن رضی الله عنه در روند انتخاب خلیفه خشنود نبوده است. ابومخنف و هشام کلبی از پدرش و احمد جوهری روایت می‌کنند که عمر وصیّت نمود: در صورتی که تعداد آرای دو نفر برابر شد، شخص مورد تأیید عبدالرحمن رضی الله عنه به خلافت انتخاب گردد و علی رضی الله عنه به همین خاطر احساس می‌کرد که حقّش ضایع خواهد شد؛ زیرا عبدالرحمن، به خاطر رابطه‌ی خویشاوندی‌اش با عثمان س، او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کند[۱۰]. ابن تَیمیّه با ردّ هر نوع نسبت نزدیک میان عبدالرحمن و عثمان،

۱- الطبقات الکبری (۳۴۰/۳).

۲- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۳- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۴- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۵- أنساب الأشراف (۶/۵).

۶- أثر التشیع علی الروایات التاریخیة، عبدالعزیز نور، ۳۲۱.

۷- شرح نهج البلاغة (۴۹/۹، ۵۰ و ۵۸).

۸- شرح نهج البلاغة (۱۵/۹).

۹- مقصود روایت های شیعیان و رافضیان می‌باشد. (مصحح)

۱۰- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه، ۳۲۲.

بیان می‌کند که عبدالرحمن نه برادر عثمان بود، نه پسرعمویش و نه از قبیله‌ی او. عبدالرحمن رضی‌الله‌عنه از بنی‌زُهره بود و عثمان رضی‌الله‌عنه از بنی‌اُمَیّه؛ و رابطه‌ی بنی‌زهره با بنی‌هاشم به مراتب نزدیکتر از رابطه‌ی آن با بنی‌امیه بوده است. از سوی دیگر بنی‌زهره، دایی‌های پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند و عبدالرحمن و سعد بن أبی وقّاص نیز جزو آنها به حساب می‌آمدند. چنانچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره‌ی سعد رضی‌الله‌عنه فرمود: «هذا خالی؛ فَلیُرِنی امرُؤٌ خالَه»[1]. یعنی: «این مرد، دایی من است. پس هر شخصی، دایی‌اش را به من نشان دهد (تا معلوم شود که هیچکس، دایی‌ای همچون دایی من ندارد)». همچنین باید در نظر داشت که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هرگز بین دو مهاجر و یا دو انصار پیمان اخوّت برقرار نکرد و طبق احادیث مشهور آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم میان سَعد بن رَبیع و عبدالرحمن بن عوف پیمان برادری برقرار نمود[2]. در این روایات ساختگی بدین نکته توجه نشده که نسبت خونی (حویشاوندی نَسَبی)، نزد عرب‌ها، از نسبت دامادی (خویشاوندی سببی) قوی‌تر بوده است. کسانی که چنین روایاتی را ساخته و پرداخته‌اند، رابطه‌ی عمیق و شگرف میان نسل اول مسلمانان را درک ننموده و پی نبرده‌اند که این رابطه، براساس رابطه‌ی خویشاوندی نبوده است. گفتنی است: رابطه‌ی سببی عثمان رضی‌الله‌عنه و عبدالرحمن رضی‌الله‌عنه از طریق ازدواج عبدالرحمن رضی‌الله‌عنه با ام‌کلثوم دختر عُقبه بن أبی مُعیط و خواهر ولید حاصل آمده بود[3].

۲- حزب بنی‌امیّه و حزب بنی‌هاشم

در روایت ابومخنف چنین آمده که یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در امر تعیین خلیفه به دو دسته‌ی طرفداران بنی‌امیه و طرفداران بنی‌هاشم تقسیم شدند و در این مورد با هم به مجادله و نزاع پرداختند؛ اما باید دانست که این قبیل روایات، مبتنی بر هیچ سند معتبر و صحیحی نمی‌باشند[4]. متأسفانه مورّخان بر اساس همین روایات غیرمعتبر شیعی، به تحلیل‌های اشتباهی گرفتار آمده‌اند. چنین منشی، از صحابه رضی‌الله‌عنهم کاملاً بعید است؛ زیرا آنان در کنار هم و به خاطر اسلام، با پدران و برادران و قبایل خود جنگیدند.

۱- سنن الترمذی (۳۷۶۱).

۲- صحیح البخاری، کتاب مَناقب الأنصار (حدیث : ۳۷۸۰).

۳- الطبقات الکبری (۱۲۷/۳).

۴- مرویّات أبی مِخنف في تاریخ الطبری، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.

آنها، کالای بی‌ارزش دنیا را فدا می‌کردند تا دین خود را حفظ کنند؛ لذا چنین اقداماتی از صحابه‌ای که بشارت بهشت به آنان داده شده، غیرممکن می‌باشد. آنها بسی بزرگوارتر از آن بودند که مشکلات و مسایل خود را از این طریق، حلّ و فصل نمایند[۱].

۳- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب ﷺ نسبت داده‌اند

مورّخانی چون ابن جَریر از راویانی ناشناس روایت کرده‌اند که علی ﷺ به عبدالرحمن ﷺ گفت: تو مرا فریب دادی و عثمان را به مقام خلافت رساندی تا همیشه با تو مشورت نماید و تو، در خلافت او صاحب قدرت باشی. عبدالرحمن ﷺ بهانه تراشید تا اینکه علی ﷺ این آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمًا ۝١٠﴾ [الفتح: ۱۰].

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد».

ابن کثیر در این رابطه می‌گوید: چنین روایاتی، با روایات صحیح در تعارض قرار دارد؛ در واقع روش صحابه ﷺ برخلاف این روایات ضعیف و موضوعی است که اهل بدعت و داستان‌پردازانی روایت کرده‌اند که حدیث صحیح و غیرصحیح را از هم تشخیص نمی‌دهند[۲].

اعتقاد حسن بن علی ﷺ درباره‌ی خلافت عثمان ﷺ

اعتقاد حسن بن علی ﷺ درباره‌ی خلافت عثمان ﷺ همان باوری بود که سایر صحابه ﷺ داشتند. چنانچه صحابه ﷺ بر خلافت عثمان ﷺ اجماع کردند. ابوالحسن

۱- الخلفاء الراشدون، أمين القضاة، ۷۸ - ۷۹.

۲- البداية والنهاية (۱۵۲/۷).

اشعری ﭬ در این باره می‌گوید: عثمان ﭬ را اعضای شورایی به خلافت انتخاب کردند که بر اساس وصیت عمر ﭬ، همه سزاوار احراز این مقام بودند، اما همه‌ی آنان، خلافت عثمان ﭬ را پذیرفتند و بر این مسأله اجماع نمودند[۱].

ابوعثمان صابونی در بیان عقیده‌ی اهل سنت درباره‌ی ترتیب خلفای راشدین، می‌گوید: آنان بعد از خلافت صدّیق و فاروق، معتقد به حقانیت خلافت عثمان ﭬ می‌باشند، زیرا او، با اجماع اعضای شورا و پس از آن، با اجماع تمام صحابه به خلافت رسید[۲].

حضور حسن ﭬ در لشکر اعزامی عثمان ﭬ برای فتح آفریقا

مهم‌ترین طرح‌ها و برنامه‌های نظامی عثمان بن عفان ﭬ در جریان فتوحات اسلامی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- شکست دادن سپاهیان فارس و روم.

۲- تداوم جهاد در آن سوی مرزهای قلمرو حکومت اسلامی و خنثی نمودن تهدیدها و توطئه‌های دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۳- ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی ثابت و مستحکم در مرزها جهت مقابله با حملات گاه و بی‌گاه دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۴- تأسیس نیروی دریایی که در آن شرایط حساس، سپاهیان اسلام، به شدت بدان نیازمند بود[۳]. این نیرو، بعدها در حمایت از دولت و تقویت و تداوم روند فتوحات، نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. از مراکز مهم نظامی و سیاسی می‌توان کوفه و بصره در عراق؛ دمشق در شام، و فسطاط در مصر را نام برد که بعدها به مهمترین شهرهای قلمرو اسلامی و عمده‌ترین مراکز نشر و گسترش اسلام مبدّل شدند[۴].

مشهورترین فرماندهان فتوحات اسلامی در دوران خلافت عثمان ﭬ عبارتند از: احنف بن قیس، سلیمان بن ربیعه، عبدالرحمن ربیعه و حبیب بن مسلمه.

۱- الإبانة عن أصول الدیانة، ص ۶۸.

۲- عقیدة السَلَف وأصحاب الحدیث ضمن الرسائل النبویّة (۱۳۹/۱).

۳- الخلافة والخلفاء الراشدون، ص ۲۲۲.

۴- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص۱۹۹-۲۰۰.

مسلمانان، از روند فتوحات اسلامی در دوران عثمان بن عفان ﷺ درس‌های زیادی گرفتند؛ از مهم‌ترین درس‌ها و آموزه‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفان ﷺ می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- تحقق وعده‌های خداوند ﷻ نسبت به مؤمنان در زمینه‌ی فتح و پیروزی.
- حوّل و پیشرفت در تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی و تأسیس نخستین ناوگان دریایی.
- تشکیل گروه‌های تجسس و شناسایی برای کسب اطلاعات از تحرکات دشمن.
- حفظ وحدت و یکپارچگی در رویارویی با دشمن.

در لشکر اعزامی عثمان ﷺ به آفریقا، عبدالله بن زبیر، ابوذر غفاری [۱]. عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، حسن و حسین [۲]. و جمع کثیری از صحابه ﷺ حضور داشتند.

موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه ای که به شهادت عثمان منجر شد

عوامل مختلفی در شهادت عثمان ﷺ، نقش داشت؛ از جمله: فراوانی ناز و نعمت و پیامدهای سوء آن بر جامعه، نبودن سرآمدان و بزرگان صحابه ﷺ در مدینه، تعصب جاهلی، دسیسه‌چینی توطئه‌گران و بدخواهان اسلام و مسلمانان، به‌کارگیری وسایل و شیوه‌های گوناگون در تحریک مردم و از همه مهم‌تر فتنه‌انگیزی پیروان عبدالله بن سبا.

دشمنان اسلام، شیوه‌ها و اسباب گوناگونی را برای تحریک مردم بر ضد عثمان ﷺ به‌کار بستند؛ از جمله: شایعه‌پراکنی و سر هم کردن پاره‌ای اراجیف و سخنان دروغ و بی‌اساس به‌منظور تحریک مردم بر ضد خلیفه، خرده‌گیری بی‌مورد و نابجا بر کارگزاران خلیفه و تنظیم نامه‌های جعلی و انتساب آنها به تعدادی از اصحاب همچون: عایشه‌ی صدیقه، علی، طلحه و زبیر ﷺ و اشاعه‌ی این باور نابجا که علی ﷺ، وصی و خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ است؛ از دیگر اقدامات دشمنان اسلام در این زمینه، می‌توان به تشکیل دسته‌ها و گروه‌هایی در بصره، کوفه و مصر اشاره کرد؛ آنان، این توهم را در اذهان عموم نهادینه کردند که به دعوت صحابه، رهسپار مدینه شده‌اند، آن‌گاه کارهایی

۱- ریاض النفوس (۸/۱)؛ الجهاد والقتال، اثر هیکل (۵۵۶/۱).

۲- لیبیا من الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمیة، اثر دکتر صالح مصطفی، ص۴۱؛ الشرف و التسامی بحرکة الفتح الإسلامی، دکتر صلابی (همین مؤلف)، ص۱۹.

انجام دادند که به شهادت عثمان ﷛ منجر شد[۱]. گروه‌های فتنه گر، علاوه بر اقدامات مزبور، با شعارهایی همچون تکبیر، و ادعاهایی از این قبیل که بر ضد جور و ستم، قیام نموده و هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و فقط خواهان عوض کردن کارگزاران، هستند، دسیسه‌ی خویش را پیش بردند و خواهان کناره‌گیری عثمان ﷛ از خلافت شدند و سرانجام، خلیفه‌ی بزرگوار را به شهادت رساندند. همین‌که خبر حرکت مردم از سایر شهرها برای یاری خلیفه، به گروه‌های فتنه‌گر رسید، بیش از پیش، بر کشتن خلیفه مصمم شدند و درصدد آن برآمدند که به هر شکل ممکن، عثمان را به قتل برسانند[۲].

شایان ذکر است شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی سبئیه به سرکردگی عبدالله بن سبای یهودی، عامل اصلی و پشت پرده‌ی این فتنه و فتنه‌های پس از آن در وقایعی همچون جمل، صفین بود و در کتابم زندگی نامه عثمان بن عفان ﷛ به شبهه‌هایی که در مورد عثمان ﷛ آمده است به تفصیل پاسخ گفته و دروغ بودن و ساختگی بودن آنها را بیان کرده ام.

علی ﷛ در دوران خلافت عثمان ﷛ کاملاً مطیع و فرمانبردار او بود. ابن ابی شَیْبه از طریق محمد بن حَنَفِیّه نقل می‌کند که علی ﷛ فرمود: اگر عثمان مرا به طناب کشد باز هم از او اطاعت خواهم نمود و فرمانبردار او خواهم بود[۳]. و این خود، دلیلی است بر میزان اطاعت و فرمانبرداری علی ﷛ نسبت به عثمان ﷛[۴].

هنگامی که معترضان به منطقه‌ی ذی‌المروه رسیدند، عثمان ﷛ علی ﷛ را نزد آنان فرستاد تا با آنان مذاکره نماید. علی ﷛، همراه مردی دیگر که نامش، بر ما معلوم نیست، نزد معترضان رفت و آنان را به رهنمودهای قرآن فرا خواند و آنان نیز

۱- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، ص۴۰۱.

۲- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، ص۴۰۲.

۳- السنة، الخَلّال (۳۲۵/۱).

۴- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط والتفريط، ص ۲۲۷.

پذیرفتند[۱]. در روایتی آمده است که او چندین بار با آنان بحث و گفتگو کرد تا توانست آنان را قانع کند که قرآن را معیار این رفتارهای خود قرار دهند[۲].

آنان در پنج مسأله به توافق رسیدند: تبعید شدگان به دیار خود بازگرداند، سهم محروم شدگان پرداخت شود، فیء و خمس در بیت‌المال ذخیره گردد، در تقسیم ثروت‌ها جانب عدالت رعایت شود و تنها افراد امین و توانمند به کار گماشته شوند. سپس این موارد را به روی کاغذ آوردند. همچنین آنان اعلام کردند که باید عبدالله بن عامر ﷺ در امارت بصره و ابوموسی اشعری ﷺ در امارت کوفه ابقا شوند[۳]. بدین ترتیب، عثمان ﷺ با هر یک از گروه‌های معترض، مصالحه نمود و آنان نیز رهسپار دیار خویش شدند[۴].

پس از بازگشت معترضان، فتنه‌انگیزان، نیرنگ دیگری کردند تا آن صلحی را که میان معترضان و عثمان ﷺ بسته شده بود، از میان ببرند. آنان، نامه‌ای جعل نمودند و به دست مردی سپردند تا آن را مثلاً به سوی مصر ببرد. او، در بین راه از کنار کاروان مصریان عبور کرد و به گونه‌ای رفتار نمود که نظر آنان را به خود جلب کند. او وانمود کرد که از مصریان می‌ترسد، به شکلی که گویا چیزی با خود دارد که مصریان، نباید آن را ببینند. مصریان او را دستگیر کردند و نامه‌ای نزدش یافتند که در آن عثمان ﷺ، خطاب به حاکم مصر، عبدالله بن ابی سرح ﷺ، دستور داده بود تا همه معترضان را که به مصر باز می‌گردند، به قتل رساند و یا مثله نماید.

مصریان، خشمگین به مدینه بازگشتند و آن را بر عثمان ﷺ عرضه داشتند[۵]. عثمان به آنان گفت که او چنین نامه‌ای ننوشته است و به آنان پیشنهاد کرد که: یا دو مرد مسلمان را به عنوان شاهد بیاورند که گواهی دهند او این نامه را نوشته و یا سوگندش را بپذیرند که نه خودِ او، چنین نامه‌ای نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. عثمان ﷺ به آنان اعلام نمود که از وجود چنین نامه‌ای خبر ندارد و هیچ بعید نیست

۱- تاریخ دمشق؛ ترجمة عثمان، ص ۳۲۸. تاریخ خلیفه، ص ۱۶۹.

۲- فتنۀ مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

۳- فتنۀ مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

۴- فتنۀ مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

۵- تاریخ الطبری (۳۷۹/۵).

که دیگران، این نامه را نوشته و به عثمان نسبت داده و مهر او را جعل کرده‌اند. اما با وجود توضیحات عثمان ﷺ، معترضان قانع نشدند و سخنان او را باور نکردند[۱].

مهم‌ترین دلایل ساختگی بودن این نامه، عبارتند از:

پیک نامه‌بر، با رفتارهای خود شک مصریان را بر انگیخت و به گونه‌ای وانمود کرد که گویا از مصریان می‌هراسد. در واقع، این رفتار نامه‌بر، این گمان را تقویت می‌کرد که نزد او چیزی است که مصریان، نباید از آن اطلاع یابند. اگر واقعاً این نامه را عثمان ﷺ نوشته بود به حامل آن دستور می‌داد از راهی برود که مصریان، او را نبینند و در اسرع وقت آن را به عبدالله بن ابی سرح ﷺ برساند تا آن را اجرا کند.

البته این پرسش نیز وجود دارد که اهل عراق، با وجود آن‌همه فاصله از مصریان، چگونه از وجود آن نامه، با خبر شدند و اطلاع یافتند که مصریان، چنین نامه‌ای را یافته‌اند؟ عجیب‌تر اینکه هر دو گروه، به صورت هم‌زمان به مدینه رسیدند. تنها پاسخ این پرسش، این است که جعل‌کنندگان این نامه، شخص دیگری را اجیر نمودند تا این خبر را به عراقیان برساند! این، همان سؤالی است که علی بن ابی طالب ﷺ نیز از مردم کوفه و بصره پرسید که شما با وجود آن‌همه فاصله با مصریان، چگونه از وجود آن نامه با خبر شدید؟[۲]. علی ﷺ، خود، پاسخ این پرسش را چنین بیان داشت که این ماجرا در مدینه طرح‌ریزی شده تا بار دیگر، مردم دچار فتنه و آشوب شوند[۳].

سؤال دیگری که اینجا مطرح می‌شود این است که حکیم بن جَبَله و مالک اشتر چرا و بدون هیچ دلیل روشنی در مدینه ماندند و با دیگر عراقیان به سرزمین خود برنگشتند. شاید بتوان چنین ادعا نمود که آنان با پیشنهاد ابن سبأ آن نامه‌ی دروغین را جعل کردند و سپس آن سناریوی ننگین را به راه انداختند. در واقع، این سبئیان بودند که از وجود این نامه، سود می‌بردند و می‌توانستند از طریق آن به اهداف پلید خود دست یابند[۴].

از طرف دیگر، آنان با انتساب آن به مروان بن حکم قصد داشتند تا عثمان ﷺ را فردی بی‌خبر از حکومت خود و طبیعتاً نالایق جلوه دهند و چنین وانمود کنند که

۱- فتنه مقتل عثمان (۱۳۲/۱). البداية والنهاية (۱۹۱/۷).

۲- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).

۳- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).

۴- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر، ص۲۲۷.

فساد، دستگاه حکومت عثمان رضی الله عنه را فراگرفته است. اگر مروان چنین نامه‌ای نوشته بود، به حامل آن توصیه می‌کرد از راهی حرکت کند که مصریان، او را نبینند؛ در غیر این صورت، اگر گفته شود که شخص مروان نیز هم‌دست فتنه‌گران بوده است، باید گفت که این احتمال، بر اساس شواهد و قراین، و اقدامات بعدی مروان، کاملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد.

این نامه، نخستین نامه‌ی ساختگی نبود که مسلمانان را دچار فتنه می‌کرد؛ بلکه فتنه‌انگیزان، پیشتر نیز چنین نامه‌هایی را جعل کرده و به ام المومنین عائشه و صحابه‌ای چون علی رضی الله عنه، طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه نسبت داده بودند. عائشه رضی الله عنها در ردّ این اتهام چنین فرمود: «سوگند به پروردگاری که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران، او را انکار می‌کنند، من، هرگز چنین نامه‌ای ننوشته‌ام»[۱]. همچنین آنان نامه‌های دیگری را به سایر صحابه نسبت داده بودند که آن بزرگواران، در آن نامه‌ها چنین گفته‌اند که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خطر است و باید همه‌ی مردم به مدینه بیایند که در این شرایط، جهاد در مدینه واجب‌تر از جهاد در مرزهاست[۲]. ابن کثیر در این باره می‌گوید: فتنه‌انگیزان، نامه‌هایی را جعل نمودند و به صحابه‌ای چون علی رضی الله عنه، زبیر رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه نسبت دادند و چنین وانمود کردند که این نامه‌ها را اصحاب مذکور، نوشته و برای آنان، ارسال کرده‌اند. اما صحابه با انکار و ردّ این اتهام، خود را از این افترا تبرئه نمودند. منافقان چنان گستاخ بودند که نامه‌ای را از قول خلیفه جعل کردند که در آن حکم مجازات معترضان مصری به حاکم مصر ابلاغ شده بود، حال آنکه عثمان رضی الله عنه از وجود چنین نامه‌ای خبر نداشت[۳]. در واقع، این گفته‌های ابن کثیر تأکیدی است بر روایتی که طبری و خلیفه بن خیاط نقل کرده‌اند که طبق آن، علی، عائشه، زبیر و طلحه رضی الله عنهم، از وجود آن نامه‌ها اظهار بی‌اطلاعی نمودند[۴]. وجود این نامه‌های دروغین تأثیر بسیار مهمی در آغاز و انجام آن فتنه‌ی بزرگ داشت. منافقان از طریق جعل آن نامه‌ها توانستند مردم را فریب دهند و افراد ساده لوح و نادان را با خود همراه سازند.

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۳۴۴/۱).

۲- تحقیق مواقف الصحابة (۳۳۵/۱).

۳- البداية والنهاية (۱۷۵/۷).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۳۳۵/۱).

باید دانست که در این میان، عثمان رضی الله عنه شهید شد و فدای کج‌فهمی‌های مسلمانان گردید، اما قربانیان حقیقی این نامه‌ها و شایعات، خود اسلام، تاریخ آن و نسل‌هایی هستند که فریب این روایات نادرست و ساختگی را خورده‌اند. اما دیگر امروز نباید اسیر و دربند این تاریخ مشکوک شد؛ بلکه باید دست بکار شد و تاریخ واقعی و بدور از کینه‌ها و هوا و هوس دشمنان اسلام و مسلمانان را یافت. باید با تحقیق و کاوش دقیق به مطالعه و بررسی این تاریخ پرداخت تا بار دیگر، همچون پیشینیان، زبان و دست خود را به تهمت‌ها و دروغ‌هایی نیالاییم که بناحق، در مورد بزرگ‌مردان پاک‌سیرت تاریخ اسلام، جعل شده است[۱].

عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی الله عنهما در اثنای محاصره

محاصره‌ی خانه‌ی عثمان رضی الله عنه آن‌چنان شدت یافت که دیگر نمی‌توانست در نمازهای جماعت حاضر شود؛ البته عثمان رضی الله عنه بنا به توصیه‌ای که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نموده بود، راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت و با ایمان راسخ و استواری که داشت، کوشید تا راه حلی برای این مشکل بیابد؛ چنانچه پیرامون حرمت کشتن مسلمان سخنرانی کرد و در خطابه‌ای دیگر، به بیان فضایل و سوابق خویش در اسلام پرداخت و بدین سان با زبان حال بیان نمود که آیا امکان دارد با وجود آن‌همه فضایل و پیشینه‌ی درخشان در اسلام و خدمات ارزنده به اسلام و مسلمانان، چشم طمع به دنیا بدوزد و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟ آری! عثمان رضی الله عنه این حقیقت را روشن ساخت که به هیچ عنوان چنین پنداری درباره‌اش عاقلانه نیست که با وجود علم به پیامدهای خیانت، در اموال عمومی خیانت نماید و رعایت مال و جان مسلمانان را نکند. چراکه رشد و تربیت فکری او، زیر نظر مستقیم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته بود و یکی از بزرگان و سرآمدان صحابه رضی الله عنهم به‌شمار می‌رفت و به‌گواهی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان صحابه رضی الله عنهم، رفتاری پیراسته و نیک داشت. بنابراین آیا چنین برخوردی با او ـ آن‌هم در دوران سالخوردگی‌اش ـ درست بود؟ به‌هر حال آشوب‌گران رعایت سن و سال و فضایل و سوابق عثمان رضی الله عنه را نکردند و عثمان رضی الله عنه را در محاصره قرار دادند و خود، نبض کار را در دست گرفتند و در آن زمان، برای مردم، امامت می‌دادند[۲]. زمانی که صحابه رضی الله عنهم به

۱- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص۲۲۸.

۲- ر.ک: خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید علی، ص۸۵.

وخامت اوضاع پی بردند و دانستند که فتنه‌گران، قصد کشتن عثمان ﷺ را دارند، به آن بزرگوار پیشنهاد کردند تا به دفاع از وی بپردازند و آشوب‌گران را از مدینه بیرون کنند، اما عثمان ﷺ نپذیرفت و گفت که دوست ندارم به‌خاطر من، خونی به زمین بریزد[۱].

بزرگان صحابه ﷺ، فرزندان خویش را بدون مشورت عثمان ﷺ، برای دفاع از وی فرستادند؛ حسن بن علی و عبدالله بن زبیر ﷺ، جزو کسانی بودند که به دفاع از عثمان ﷺ برخاستند. عثمان ﷺ، حسن ﷺ را خیلی دوست داشت؛ بنابراین از آنجا که نگران حسن ﷺ بود و می‌ترسید که آسیبی به او برسد، او را سوگند داد که به منزلش باز گردد[۲].

روایات صحیح، بیانگر آنست که آن روز، پیکر مجروح حسن ﷺ را به خانه‌اش منتقل کردند[۳]. البته عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی شدند؛ حسین بن علی و ابن‌عمر ﷺ هم آنان را در دفاع از عثمان ﷺ، همراهی می‌کردند[۴]. علی ﷺ در آن روز، بیش از همه، از عثمان ﷺ دفاع کرد و مروان بن حکم نیز بدین نکته گواهی داده است[۵]. به روایت ابن‌عساکر، جابر بن عبدالله ﷺ گوید: علی ﷺ به عثمان ﷺ پیام داد که پانصد مرد جنگاور با من هستند؛ اگر اجازه دهی (به همراه ایشان) به دفاع از تو برمی‌خیزم؛ زیرا تو چنان عملی انجام نداده‌ای که سزاوار کشته شدن باشی. عثمان ﷺ پاسخ داد: «خیر ببینی؛ من، دوست ندارم که به‌خاطر من خونی بر زمین بریزد»[۶].

روایات زیادی در زمینه‌ی دفاع و پشتیبانی علی ﷺ از عثمان ﷺ در اثنای محاصره، نقل شده است؛ چنانچه در روایتی آمده است: فتنه‌گران، مانع از رسیدن آب به عثمان ﷺ شدند، طوری که خانواده‌اش، از تشنگی در معرض مرگ قرار گرفتند. از این‌رو علی ﷺ سه مشک آب برای عثمان ﷺ فرستاد؛ البته چیزی نمانده بود که این مشک‌ها به او نرسد. چنانچه تعدادی از بنی‌هاشم و بنی‌امیه برای رساندن مشک‌ها به

۱- ر.ک: فتنة مقتل عثمان (۱۶۷۹/۱؛ نگا: المسند (۳۹۶/۱)، احمد شاکر.

۲- تاریخ المدینة (۱۲۰۸/۴) ابن‌شبه.

۳- نگا: طبقات ابن‌سعد (۱۲۸/۸).

۴- تاریخ خلیفه، ص۱۷۴.

۵- ر.ک: تاریخ الإسلام، ۴۶۱، اثر ذهبی، با سند قوی.

۶- تاریخ دمشق ،ص۴۰۳.

خانه‌ی عثمان رضي الله عنه، زخمی شدند[۱]. خلاصه اینکه فتنه، بالا گرفت و عثمان رضي الله عنه به شهادت رسید؛ زمانی که خبر شهادت عثمان رضي الله عنه به صحابه رسید، بیشتر آنان، در مسجد بودند؛ صحابه رضي الله عنهم با شنیدن این خبر، مات و مبهوت شدند. علی رضي الله عنه به حسن و حسین و نیز به برادرزادگانش فرمود: «عثمان رضي الله عنه چگونه به قتل رسید، در صورتی که شما، درب خانه‌اش نگهبانی می‌دادید؟» و آن‌گاه یک سیلی به حسن رضي الله عنه که مجروح شده بود، نواخت و به سینه‌ی حسین رضي الله عنه زد و ابن‌زبیر و ابن‌طلحه رضي الله عنه را نیز دشنام داد و ناراحت و خشمگین، به خانه‌اش بازگشت؛ وی، در آن هنگام می‌گفت: «بارخدایا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان رضي الله عنه، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می‌کنم»[۲].

بدین‌سان موضع علی رضي الله عنه، موضع خیرخواهانه‌ای بود که ضمن اطاعت و حرف‌شنوی از خلیفه، نقش مشاورش را نیز ایفا می‌کرد؛ وی، در فتنه‌ای که به شهادت عثمان رضي الله عنه منجر شد، با تمام وجود از خلیفه‌ی مظلوم دفاع نمود و درصدد اصلاح و رفع شکاف موجود درمیان خلیفه و شورشیان برآمد، اما این مسأله، فراتر از توان و اراده‌ی او بود؛ چراکه مشیت الهی، بر این بود که امیرمؤمنان، عثمان بن عفان رضي الله عنه به مقام شهادت نایل آید[۳].

بر خلاف ادعای دشمنان کینه‌توز، علی رضي الله عنه بارها قتل عثمان رضي الله عنه را محکوم نمود و آشکارا بیان داشت که به هیچ شکلی در قتل او دخالت نداشته است[۴]. حاکم نیشابوری در کتاب خود، پس از ذکر حوادث فتنه بیان می‌دارد که بر خلاف ادعای اهل بدعت که می‌گویند: علی رضي الله عنه در قتل عثمان رضي الله عنه دخالت داشت، براساس روایات معتبر، او هیچ نقشی در این ماجرا نداشته است[۵].

ابن تیمیه نیز در این رابطه می‌گوید: ...علی رضي الله عنه در قتل عثمان رضي الله عنه هیچ دخالتی نداشت؛ نه بدان دستور داد و نه به آن راضی گشت؛[۶]. بلکه فرمود: «بارخدایا! من، در

۱- أنساب الأشراف، بلاذری، (۷۶/۵).

۲- مصنف ابن ابی‌شیبة (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

۳- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۸۷.

۴- البدایة والنهایة (۲۰۲/۷).

۵- المُسْتَدْرَک (۱۰۳/۳).

۶- منهاج السنة (۴۰۶/۴).

پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان ﷺ، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می‌کنم»[۱].

تمام صحابه از هر نوع دخالت در قتل عثمان ﷺ مبرا هستند و تمام سخنانی که بر خلاف این گفته شده، بی‌اساس می‌باشد. خلیفه بن خیاط در همین رابطه از عبدالأعلی بن هَیْثَم نقل می‌کند که چون پدرش از حسن ﷺ سؤال کرد که آیا صحابه در قتل عثمان ﷺ نقشی داشته‌اند، حسن ﷺ پاسخ داد: مهاجران و انصار ﷺ به هیچ عنوان در آن ماجرا نقش نداشته‌اند، بلکه قاتلان عثمان ﷺ از مصر بودند.

امام نَوَوی می‌گوید: هیچ یک از صحابه در قتل عثمان ﷺ دخالت نداشتند، بلکه قاتلان عثمان ﷺ، مشتی اراذل و اوباش بودند که در مصر گرد هم آمدند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کردند. آن دسته از صحابه که در مدینه بودند، نتوانستند جلوی جمعیت انبوه فتنه‌گران را بگیرند تا اینکه سرانجام، خلیفه‌ی مسلمانان را به قتل رساندند.

زبیر بن عوام ﷺ، قاتلان عثمان ﷺ را شورشی و آشوبگر می‌دانست. عائشه ﷺ، آنها را فتنه‌گران شیطان صفت می‌خواند[۲]. ابن سعد در توصیف آنان می‌گوید: آنان مردمان پستی بودند که در شرارت، با هم اتفاق نظر داشتند[۳]. ابن تیمیه نیز آنان را منحرفانی مفسد و گمراه می‌داند که به حریم امت تجاوز کردند[۴]. ذهبی، آنان را سران و رؤسای شرارت می‌خواند و ابن عماد در کتاب شذرات الذهب، ایشان را اراذل و اوباش می‌داند[۵].

در واقع، رفتار و عملکرد این شورشیان در طول محاصره‌ی خانه‌ی عثمان ﷺ، خود، مؤید این سخنان است. آنان در دوران محاصره، از رسیدن آب و غذا به خانواده‌ی عثمان ﷺ ممانعت به عمل می‌آورند. حال آنکه عثمان ﷺ همیشه از مال خود، آب را

۱- مصنف ابن ابی‌شیبة (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

۲- شرح النَوَوی علی صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة (۱۴۸/۱۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۱/۱) طبقات ابن سعد (۷۱/۳)..

۴- منهاج السنة (۱۸۹/۳-۲۰۶).

۵- ر.ک: دُوَل الإسلام، ذهبی (۱۲/۱)؛ تحقیق مواقف الصحابة (۴۸۲/۱)، صحیح البخاری، کتاب مناقب عثمان (۲۰۲/۴)، شَذَرات الذَهَب (۴۰/۱).

به رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌داد و در خشکسالی و قحطی، به مردمان غذا می‌رساند و آنان را در مصایب و سختی‌ها، از عطا و بخشش خویش بهره‌مند می‌ساخت[۱]. این رفتار شورشیان، بقدری برای صحابه ﷺ ناخوشایند بود که علی ﷺ خطاب به آنان فرمود: ای مردم! کاری که شما با عثمان ﷺ می‌کنید، هیچ مسلمان و کافری، آن را انجام نمی‌دهد. آب و غذا را از این مرد و خانواده‌اش قطع نکنید. ایرانیان و رومیان نیز به اسیران خود آب و غذا می‌دهند[۲].

حوادث و رویدادهای تاریخ، خود، بهترین گواه در زمینه‌ی برائت صحابه ﷺ از قتل عثمان ﷺ و یا هر نوع مشارکت در آن می‌باشد[۳].

حسن بن علی ﷺ در دوران خلافت پدرش

پس از آنکه عثمان بن عفان ﷺ به دست اراذل و اوباش به شهادت رسید، تمام اصحابی که در مدینه بودند، بی‌درنگ با علی ﷺ بیعت کردند؛ چراکه در آن زمان، هیچ‌کس به‌اندازه‌ی علی ﷺ سزاوار خلافت نبود. البته علی ﷺ هیچ میل و رغبتی به امارت نداشت، اما از آنجا که با اصرار صحابه ﷺ مواجه گشت و نگران آینده‌ی امت اسلامی و گسترش فتنه بود، پیشنهاد صحابه را پذیرفت. اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر و اجماع دارند که علی ﷺ پس از شهادت عثمان س، بیش از همه سزاوار خلافت بود و با بیعت مهاجران و انصار ﷺ که به فضایل وی آگاه بودند، به خلافت رسید. پیشینه‌ی علی ﷺ در اسلام بر کسی پوشیده نبود و همه، او را عالم‌ترین و داناترین فرد آن زمان می‌دانستند و به یاد داشتند که او، فضایل و سوابق درخشانی در اسلام دارد و در منش و رفتار، بر روش رسول‌خدا ﷺ گام‌زن است. خلاصه اینکه فضایل والای علی ﷺ بر صحابه ﷺ آشکار بود؛ از این‌رو به‌اجماعِ اصحاب ساکن در مدینه، به خلافت رسید و رهبر برحق مسلمانان گردید و بدین‌سان، اطاعتش بر مسلمانان، واجب شد. بسیاری از علما، به نقل اجماع درباره‌ی خلافت علی ﷺ پرداخته‌اند؛ از جمله:

۱- التمهید والبیان، ص۲۴۲.

۲- تاریخ الطبری (۴۰۰/۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱۸/۲).

ابن‌سعد،[۱]. ابن‌قدامه،[۲]. ابوالحسن اشعری،[۳]. ابونعیم اصفهانی،[۴]. ابومنصور بغدادی،[۵]. زهری،[۶]. عبدالملک جوینی،[۷]. ابوعبدالله بن بطه،[۸]. غزالی،[۹]. ابوبکر بن‌العربی،[۱۰]. ابن‌تیمیه،[۱۱]. و ابن‌حجر[۱۲]. خلاصه اینکه بر حقانیت خلافت علی بن ابی‌طالب ﷺ در زمان خودش، اجماع شده و پس از شهادت عثمان س، هیچ کس سزاوارتر از علی ﷺ برای اداره‌ی امور مسلمانان نبود[۱۳].

خروج امیرمؤمنان علی ﷺ، از مدینه به سوی کوفه

تعدادی از صحابه ﷺ با خروج امیرمؤمنان علی ﷺ از مدینه، موافق نبودند و این امر، زمانی نمایان گردید که علی ﷺ قصد عزیمت به شام را نمود. هنگامی که ابوایوب انصاری ﷺ از تصمیم خلیفه، باخبر شد، او را از این تصمیم منصرف کرد؛ امیر مؤمنان نیز پیشنهاد ابوایوب ﷺ را پذیرفت و تصمیم گرفت در مدینه بماند و آن‌گاه کارگزارانش را به شهرها و مناطق مختلف فرستاد[۱۴].

البته تحولات سیاسی، خلیفه را به ترک مدینه، ناگزیر ساخت؛ چنانچه قصد عزیمت به کوفه را نمود تا به شام نزدیک باشد[۱۵]. علی ﷺ برای عزیمت به کوفه آماده می‌شد

۱- طبقات (۳۱/۳).

۲- منهاج القاصد في فضل الخلفاء الراشدين، ص۷۷؛ نقل از: عقيدة أهل السنة في الصحابة (۶۸۹/۲).

۳- نگا: الإبانة عن أصول الديانة، ص۷۸؛ مقالات الإسلاميين (۳۴۶/۱).

۴- نگا: الإمامة والرد على الرافضة، ص۳۶۰.

۵- نگا: أصول الدين، ص۲۸۶.

۶- نگا: الإعتقاد، ص۱۹۳.

۷- الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الإعتقاد، ص۳۶۲.

۸- لوامع الأونار البهية، سفارینی (۲۴۶/۲)؛ عقيدة أهل السنة (۶۹۲/۲).

۹- الإقتصاد في الإعتقاد، ص۱۵۴.

۱۰- العواصم من القواصم، ص۱۴۲.

۱۱- نگا: الوصية الكبرى، ص۲۳.

۱۲- فتح الباری (۷۲/۷).

۱۳- ر.ک: عقيدة أهل السنة في الصحابة الكرام (۶۹۳/۲).

۱۴- ر.ک: الثقات از ابن‌حبان (۲۸۳/۲)؛ الأنصار في العصر الراشدی، ص۱۶۱.

۱۵- استشهاد عثمان و وقعة الجبل، ص۱۸۳

که خبر خروج عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم به بصره را دریافت کرد؛ بنابراین مردم مدینه را به همراهی با خویش فراخواند؛ البته تعدادی از مردم مدینه که به وجود فتنه‌گران در سپاه علی رضی الله عنه و نحوه‌ی برخورد با آنان معترض بودند، فراخوان علی رضی الله عنه را نپذیرفتند؛ زیرا آنان، این حرکت را تداوم فتنه‌ی پیشین می‌دانستند و هرگونه اقدامی را نیازمند بررسی و بازبینی بیشتر موضوع می‌دانستند تا هیچ‌گونه ابهامی به‌جای نماند. دلایل زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از مردم مدینه، درخواست علی رضی الله عنه برای خروج را نپذیرفتند؛ چنانچه سخنرانی‌های نقل‌شده از علی رضی الله عنه، بیانگر این موضوع می‌باشد[1].

پیشنهاد حسن بن علی رضی الله عنهما به پدرش

امیر مؤمنان، مدینه را ترک کرد و در ربذه اردو زد؛ تعدادی از مسلمانان در ربذه به علی رضی الله عنه پیوستند[2]. در ربذه، حسن رضی الله عنه که از بابت اختلاف و چنددستگی مسلمانان، گریان بود و نمی‌توانست غم و اندوهش را پنهان کند، نزد پدرش رفت و گفت: «هر چه گفتم، به حرف نکردی...». علی رضی الله عنه فرمود: «تو، همچنان مانند دخترها می‌گریی![3]. مگر تو چه گفتی که نپذیرفتم؟» پاسخ داد: «روزی که عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند، پیشنهاد دادم مدینه را ترک کنی تا شاهد کشته شدن عثمان رضی الله عنه نباشی؛ و آن‌گاه که او را کشتند، از تو خواستم تا زمانی که نمایندگان مناطق مختلف و تمام عرب‌ها با تو پیمان نبسته‌اند و خبر بیعت مردم مصر، به تو نرسیده، از هیچ‌کس بیعت نگیری؛ سپس هنگام خروج طلحه و زبیر از تو خواستم که هیچ حرکتی نکنی تا اگر فسادی روی دهد، تو، در آن نقشی نداشته باشی، اما هیچ‌یک از خواسته‌هایم را نپذیرفتی». علی رضی الله عنه، عذر خویش را در یکایک مواردی که پسرش، برشمرد، بدین شکل بیان نمود که خود نیز هنگام محاصره‌ی عثمان رضی الله عنه، عملاً در محاصره قرار داشته و هیچ کاری، از او ساخته نبوده است؛ اخذ بیعت را هم منوط به مردم مدینه دانست و اظهار داشت که بی‌توجهی به این امر، برایش ناخوشایند بوده است؛ وی، ضمن اشاره به رویکردش در

۱- نگا: طبقات (۲۳۷/۳)؛ الأنصار في العصر الراشدی، ص۱۶۳.

۲- نگا: أنساب الأشراف (۴۵/۲)؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۴۳.

۳- تاریخ طبری (۴۸۲/۵).

قبال خروج طلحه و زبیر ﷺ سوگند یاد کرد که از بدو خلافت، به اختیار خویش نبوده و نتوانسته است به برنامه‌های مورد نظرش برسد.

به‌هر حال، چارچوب گفتمان پدر و پسر، بیانگر تربیت نیکی است که علی ﷺ، فرزندش حسن ﷺ را نموده بود. علی ﷺ به فرزندش حسن ﷺ، این فرصت را داد که بدون هیچ نگرانی و یا واهمه‌ای، اعتراضش را مطرح نماید و آن‌گاه آن بزرگوار، یکایک اعتراضات پسرش را پاسخ داد. از سخنان حسن ﷺ به پدرش، چنین به‌نظر می‌رسد که وی، در ابتدا خواهان حل مسالمت‌آمیز بحران به‌وجودآمده و دوری از هرگونه اقدام نظامی بود، اما امیر مؤمنان، علی ﷺ، آدمِ دوراندیشی بود و به فرجام کار می‌اندیشید و به همین خاطر نیز درصدد فراهم شدن فرصت مناسب برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ بود و شتاب در این زمینه را به‌مصلحت نمی‌دانست. از این‌رو در پاسخ طلحه و زبیر ﷺ که خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ بودند، از آنان خواست که خویشتن‌دار باشند و صبر نمایند تا اوضاع، بهبود یابد؛ وی، توان و قدرت قابل ملاحظه‌ی شورشیان و عاملان قتل عثمان ﷺ را یکی از دلایل درنگ در محاکمه‌ی آنان برشمرد و شرایط آن زمان را برای انجام این مهم، مساعد ندانست؛ گویا تأخیر در قصاص قاتلان را، بر تفرقه و جنگ، ترجیح داد[۱].

امیر مؤمنان، علی ﷺ، بر این باور بود که مصلحت مسلمانان، در به تأخیر انداختن قصاص است، نه در ترک آن؛ از این‌رو در محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ درنگ کرد و منتظر ماند تا وضعیت جامعه، سر و سامان یابد و سپس پرونده‌ی قتل عثمان ﷺ را به‌جریان بیندازد[۲]. علمای امت، بر این اتفاق نظر دارند که برای حاکم مسلمان، جایز است در شرایطی که قصاص کردن، باعث تفرقه می‌شود و فتنه‌هایی را به دنبال دارد، قصاص را به‌تأخیر بیندازد[۳].

۱- نگا: همان (۴۶۰/۵).

۲- نگا: تحقیق مواقف الصحابة (۱۵۶/۲).

۳- أحكام القرآن، از ابن‌العربی (۱۷۱۸/۲).

تأثیر حسن بن علی ﷺ در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش

امیر مؤمنان، علی ﷺ، تمام توانمندی‌های خود را در اداره‌ی امور به‌کار می‌بست و از اراده و اندیشه‌ای استوار برخوردار بود. زمانی که در ربذه اردو زده بود، برای کوفیان پیام فرستاد و آنان را به نصرت و یاری خویش فرا خواند. فرستادگان علی ﷺ به کوفه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر بودند، اما در انجام این وظیفه ناکام ماندند و نتوانستند اهل کوفه را برای یاری علی ﷺ قانع سازند. در آن زمان ابوموسی اشعری ﷺ، از سوی علی ﷺ، والی کوفه بود. وی، با استناد به احادیث رسول‌خدا ﷺ، مردم را از خروج و شرکت در جنگ برحذر می‌داشت[۱]. آن‌گاه علی ﷺ هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاص را به کوفه فرستاد؛ او نیز به‌خاطر تأثیر فراوان ابوموسی ﷺ بر کوفیان، نتوانست نظرشان را برای خروج، جلب کند[۲]. سپس علی ﷺ، عبدالله بن عباس ﷺ را برای این منظور به کوفه فرستاد؛ او نیز توفیق چندانی در انجام مأموریتش نداشت تا اینکه علی مرتضی ﷺ، عمار بن یاسر و پسرش حسن ﷺ را به کوفه اعزام کرد و طی فرمانی، ابوموسی اشعری ﷺ را از ولایت کوفه عزل نمود و قرظة بن کعب را جایگزینش کرد[۳]. قعقاع بن عمرو ﷺ نقش وافری در قانع کردن مردم کوفه داشت؛ چنانچه در میان آنان برخاست و فرمود: «ای مردم! من، خیرخواه و دلسوز شما هستم و دوست دارم به راه راست و درست رهنمون شوید؛ سخنی به شما می‌گویم که حق است.... گفتار درست، این است که حتماً باید امیری وجود داشته باشد که کار مردم را سامان دهد، ظالم را از ظلم کردن باز دارد و مظلوم را یاری رساند؛ اینک علی ﷺ برخاسته و در فراخوانش، انصاف را رعایت کرده و به سوی اصلاح و مصلحت، فرا خوانده است. پس حرکت کنید و در این امر، سهیم شوید»[۴].

حسن بن علی ﷺ نیز نقش به‌سزایی در خروج مردم کوفه و قانع ساختن آنها داشت؛ وی، درمیان کوفیان برخاست و فرمود: «فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به‌هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به

۱- نگا: تاریخ طبری (۵۱۴/۵)؛ مصنف ابن ابی‌شیبة (۱۲/۱۵) با سند حسن.

۲- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۴۴؛ سیر أعلام النبلاء (۴۸۶/۳).

۳- فتح الباری (۲۵/۱۳)؛ التاریخ الصغیر (۱۰۹/۱).

۴- تاریخ طبری (۵۱۶/۵).

خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که درمیان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید»[۱].

حدود شش تا هفت‌هزار نفر از مردم کوفه، فراخوان علی ﷺ را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار بن یاسر ﷺ، آماده‌ی حرکت شدند و سپس دو هزار تن از مردم بصره به آنان پیوستند و دیری نپایید که با پیوستن تعدادی از قبایل، شمار سپاهیان علی ﷺ در میدان نبرد، به حدود دوازده‌هزار نفر رسید[۲]. زمانی که مردم کوفه، در منطقه‌ی ذي‌قار به حضور علی ﷺ رسیدند، به آنان فرمود: «ای مردم کوفه! شما، پادشاهان عجم را از میان برداشتید و شوکت آنان را در هم شکستید و آنها را پراکنده نمودید، و میراث آنان، به شما رسید؛ من، شما را فرا خواندم تا همراه ما، برادارانمان از مردم بصره را ببینید؛ اگر بازگشتند، ما نیز همین را می‌خواهیم و اگر در حکم ما وارد شوند، با آنان مدارا می‌کنیم و چنانچه آغازگر ستم بودند، در برابرشان می‌ایستیم؛ ما، به حول و قوه‌ی الهی، هرگز کاری را که در آن صلاح و مصلحتی هست، ترک نمی‌کنیم؛ بلکه به خواست خدا، آن را بر کاری که مایه‌ی تباهی است، ترجیح می‌دهیم»[۳].

مذاکرات صلح

علی ﷺ به‌شدت مشتاق حل مسالمت‌آمیز این مشکل بود و سعی زیادی می‌کرد که مسلمانان را از پیامدهای برخورد مسلحانه و درگیری با یکدیگر، برحذر دارد؛ طلحه و زبیر ﷺ نیز چنین وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین هم اقداماتی در جهت ایجاد صلح، انجام دادند که از آن جمله می‌توان به قعقاع بن عمرو ﷺ اشاره کرد؛ وی، برای این منظور، با طلحه و زبیر و عایشه ﷺ گفتگو کرد؛ آنان از طرح قعقاع ﷺ استقبال نمودند. عایشه ﷺ دیدگاه قعقاع ﷺ درباره‌ی قاتلان عثمان ﷺ را پرسید. وی، پاسخ داد: «دوای این درد و علاج این کار، آرامش و خویشتن‌داری است و چاره‌ای جز این برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ وجود ندارد؛ اگر شما، با علی ﷺ

۱- تاریخ طبری (۵۱۶/۵)

۲- مصنف عبدالرزاق (۴۵۶/۵)، با سند صحیحی که به زهری می‌رسد.

۳- تاریخ طبری (۵۱۹/۵).

بیعت کنید و با او همراه شوید، این، نشانه‌ی خوبی است و بدین‌سان می‌توان انتقام خون عثمان ﷺ را گرفت، اما اگر این را نپذیرید و همچنان بر جنگ و ستیز و رأی خویش پافشاری کنید، این، نشانه‌ی بدی است. بنابراین در پی عافیت برآیید تا به شما ارزانی گردد و همان‌طور که در گذشته، کلید خیر و نیکی بودید، امروز نیز این‌چنین باشید و ما را در معرض بلا قرار ندهید که خودتان هم گرفتار خواهید شد و بدین ترتیب، خداوند متعال، ما و شما را از پای خواهد افکند؛ به‌خدا سوگند این سخن را از آن جهت می‌گویم که می‌ترسم کار امت، سامان نیابد و خداوند، این امت را که وضعیت نابسامانی دارد، گرفتار سازد؛ مشکل کنونی امت، (در زمینه‌ی قتل عثمان ﷺ) مسأله‌ی مهم و بزرگی است و چنین نیست که یک نفر، یا یک گروه مشخص، کسی را کشته باشند و یا مسأله‌ی قتل یک قبیله توسط قبیله‌ای دیگر، درمیان باشد. (بلکه مسأله، خیلی پیچیده است). از این‌رو سخن مخلصانه و صادقانه‌ی قعقاع را بپذیرید». آنان، پیشنهاد قعقاع ﷺ را پذیرفتند و گفتند: سخن نیک و درستی گفتی؛ باز گرد که اگر علی ﷺ هم نظر تو را داشته باشد، این کار، به خواست خدا، سامان خواهد یافت.

قعقاع ﷺ به ذی‌قار، نزد علی ﷺ بازگشت و موضوع را به او گزارش داد؛ علی ﷺ، این مسأله را پسندید و بدین‌سان مردم، خواسته یا ناخواسته، در آستانه‌ی صلح قرار گرفتند[۱].

نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل

پس از آنکه قعقاع ﷺ نزد علی بازگشت و گزارش کارش را به او داد، علی ﷺ، دو نماینده نزد عایشه و طلحه ﷺ فرستاد تا نسبت به گزارش قعقاع ﷺ خاطرجمع شود؛ و چون علی ﷺ نسبت به اراده‌ی صلح از سوی طلحه و عایشه ﷺ مطمئن شد، برخاست و طی خطابه‌ای اعلان کرد که رهسپار بصره خواهد شد؛ چنانچه فرمود: «من، فردا حرکت می‌کنم؛ شما هم حرکت کنید. البته کسی که به هر صورت در تحریک مردم بر ضد عثمان ﷺ و ریختن خونش، نقشی داشته، حق ندارد با ما همراه باشد»[۲].

پس از آنکه مردم، در جای خود مستقر شدند، علی و طلحه و زبیر ﷺ گرد آمدند و پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، گفتگو نمودند و سرانجام به این نتیجه رسیدند

۱- البدایة والنهایة (۷۳۹/۷)؛ تاریخ طبری (۵۲۱/۵).

۲- تاریخ طبری (۵۲۵/۵).

که هیچ راهی، بهتر از صلح نیست و باید از جنگ و کارزار با یکدیگر، دوری نمایند. دو طرف، پس از توافق صلح، به اردوگاه‌های خویش بازگشتند تا اقدامات لازم را در جهت تحقق صلح، انجام دهند. خلاصه اینکه مردم، آن شب را با آهنگ صلح سپری کردند و شکی نداشتند که صلح و سازش، به انجام می‌رسد؛ البته فتنه‌انگیزان که با قرار صلح، خود را در معرض نابودی می‌دیدند، بدترین شب را گذراندند. از این‌رو تمام آن شب را با یکدیگر به مشورت و رایزنی پرداختند. یکی از ایشان گفت: ما، نظر طلحه و زبیر را درباره‌ی خود می‌دانستیم، اما تا کنون از رأی علی، بی‌اطلاع بودیم. به‌خدا که اینک همه‌ی مردم، درباره‌ی ما یک اندیشه دارند و اگر با علی صلح کنند، با این شرط خواهد بود که ما را بکشند[۱]. ابن‌سوداء ـ عبدالله بن سبأ ـ گفت: عزت و پیروزی شما، در آشفتگی مردم است و چون فردا، با هم روبرو شوند، شما، جنگ را آغاز کنید و به آنان، فرصت فکر کردن و چاره‌اندیشی ندهید و چون شما، با علی ﷺ هستید، چاره‌ای جز دفاع از شما ندارد و بدین‌سان علی و طلحه و زبیر و هوادارانشان، به یکدیگر مشغول می‌شوند، نه به آنچه که برای شما، ناخوشایند است.

بدین ترتیب بر مکر و نیرنگی که لازمه‌اش، شکستن صلح و وقوع جنگ بود، اتفاق کردند و با همین هدف شوم، به میان گروه‌های خویش بازگشتند و مردم، از این دسیسه، اطلاعی نداشتند. بنده در تحلیل وقایع زندگی خلیفه‌ی چهارم، به‌تفصیل، جنگ جمل را مورد بررسی قرار داده‌ام.. به‌هر حال اکثریت قریب به اتفاق علما، به نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل اشاره کرده‌اند؛ البته برخی، به‌صراحت، از آنان به سبئیه (سبائیان) یاد کرده‌اند و بعضی هم، با عباراتی چون: اوباش، فسادکاران، آشوب‌گران، سفلگان و سفیهان، از آنان، نام برده‌اند[۲]. اینک پاره‌ای از متون مربوط به این موضوع را ذکر می‌کنیم:

۱- کسانی که قتل عثمان ﷺ به آنان، نسبت داده شده، از آن جهت که صلح دو طرف را مشروط به کشته شدن خود می‌دانستند، نیرنگ کردند و جنگ به‌راه انداختند[۳].

۱- تاریخ طبری (۵۲۶/۵).

۲- عبدالله بن سبأ و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام، ص۱۹۴.

۳- نگا: فتح‌الباری (۵۶/۱۳).

۲- امام ابن ابی‌العز حنفی می‌گوید: بدین تریب جنگ جمل بدون خواست علی و طلحه روی داد و فسادکاران و عوامل فسادانگیز، آن را به‌راه انداختند[۱].

۳- باقلانی می‌گوید: ... قرار صلح، گذاشته شد؛ از این‌رو قاتلان عثمان ﷺ که خود را در معرض هلاکت و نابودی می‌دیدند، گرد آمدند و با مشورت و رایزنی به اتفاق نظر رسیدند که دو دسته شوند و سحرگاهان به دو لشکر، حمله کنند و آنان را آشفته سازند؛ بدین ترتیب که در سپاه علی ﷺ فریاد بزنند: طلحه و زبیر، پیمان‌شکنی کرده‌اند و در سپاه طلحه و زبیر ﷺ، اعلام کنند که علی ﷺ، عهدشکنی کرده است. آنان، در انجام این نیرنگ موفق شدند و بدین‌سان جنگ، درگرفت ...[۲].

۴- قاضی عبدالجبار، اقوال و سخنان علما درباره‌ی توافق علی، طلحه، زبیر و عایشه ﷺ بر صلح را نقل کرده و به‌استناد اقوال علما، گفته است: آنان بر سر اجتناب از جنگ و برقراری صلح، به توافق رسیدند؛ از این‌رو آن دسته از قاتلان عثمان ﷺ که در لشکر حضور داشتند، از بیم اینکه دو طرف، بر سر کشتن آنان، یک‌سو شوند، دسیسه‌ی مشهور خویش را عملی ساختند و به نتیجه هم رسیدند[۳].

خلاصه اینکه در متون مختلف، از عوامل جنگ‌افروز واقعه‌ی جمل، به عناوین گوناگون و البته هم‌سان و هم‌ردیفی یاد شده است و از مجموع آنها، چنین به‌نظر می‌رسد که در پی دسیسه‌ی عده‌ای نیرنگ‌باز، کنترل اوضاع از دست علی و طلحه و زبیر ﷺ خارج شد و جنگ و درگیری روی داد.

۵- قاضی ابوبکر بن عربی میگوید: هنگامی که علی ﷺ به بصره آمد، و هر دو لشکر روبروی یکدیگر ایستاده و نزدیک شدند، صاحبان هوی و هوس آنها را بحال خویش نگذاشتند، و شروع به خونریزی کردند و جنگ را دامن زدند، و فریادها و غوغا از هر سو بلند می‌شد، و همه این‌ها به این سبب بود تا معیاری برای شناخت حقیقت درمیان نماند، و در نتیجه قاتلین عثمان ﷺ پنهان شدند. این

۱- شرح العقيدة الطحاوية، ص۵۴۶.

۲- التمهيد، ص۲۳۳.

۳- تثبيت دلائل النبوة، ص۲۹۹.

در حالی هست که یک شخص می‌تواند صلاح وتدبیر لشکری را به فساد کشاند پس چه انتظاری می‌توان داشت در حالی که هزار شخص باشند.

۶- ابن حزم می‌گوید: و دلیل آن این است، که آنها جمع شدند ولی نجنگیدند و خونی نریختند، و هنگام شب وقتی که قاتلین عثمان رضي الله عنه این امر را بر علیه خویش یافتند درمیان سپاهیان طلحه و زبیر رخنه کرده و بر آنها هجوم بردند و آنان را شورانیدند و آنها نیز برای دفاع از خویش آمادگی خود را اظهار کردند، و همچنین به میان سپاهیان علی رضي الله عنه رفته و آنان را نیز برای دفاع از خویش به فتنه انداختند، و این در حالی بود که هر گروه به دیگری مظنون شده بود و جنگ در گرفت، وچنان امر پیچیده و مبهم گردید که هر کسی برای دفاع از خویش برخاست و آن فاسقین که جنگ را دامن زده بودند برای شعله ور ساختن هر چه بیشتر آن دست بکار شدند.

۷- ذهبی می‌گوید: واقعه جمل را کوته اندیشان هر دو گروه آغاز کردند. و می‌گوید: هر دو گروه صلح کرده بودند و علی و طلحه رضي الله عنهما قصدی برای جنگ نداشتند، بلکه فقط برای وحدت و یک پارچگی جمع شده بودند، ولی در این میان اوباشان هر دو گروه یکدیگر را بر علیه خویش شورانیدند و جنگ در گرفت و همه چیز از دست علی و طلحه و زبیر خارج شد.

پس هر گروه در مقام وجایگاه خود بر حق بود و از خویش دفاع می‌کرد، در این میان زبیر رضي الله عنه جنگ را به حال خود گذاشت و رجوع کرد، و طلحه در حالی که ایستاده بود و این اوضاع پیچیده را مشاهده می‌کرد تیری به پایش اصابت نمود و بر اثر این تیر و همان زخمی که از جنگ احد همراه رسول خدا صلى الله عليه وسلم ضربه دیده بود، شهید شد، و زبیر رضي الله عنه در وادی سباع (در حوالی بصره به فاصله کمتر از یک روز) در حالی که از جنگ دوری گزیده بود شهید شد.

تعداد کشته‌شدگان جنگ جمل

درباره‌ی تعداد کشته‌شدگان این جنگ، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد؛ مسعودی، این اختلاف را برآمده از هوا و میل فکری و وابستگی مرامی راویان دانسته[1]. و خلیفه بن خیاط، به بیان نام آن دسته از کشته‌شدگان جمل پرداخته که نامشان، ثبت شده

۱- مروج الذهب (۳۶۷/۳).

است. در این لیست، حدود یکصد نام، ذکر شده است[۱].

اگر تعداد کشته‌شدگان جمل را دو برابرِ شمارِ مذکور، فرض کنیم، باز هم تعدادشان از دویست نفر، بیشتر نمی‌شود. چنانچه دکتر خالد بن محمد الغیث، این رقم را ترجیح داده است[۲].

در روایت ابومخنف رافضی، تعداد کشته‌شدگان جمل، بیست‌هزار تن ذکر شده است! ناگفته پیداست که این رقم، عدد مبالغه‌آمیزی می‌باشد. این دروغگو، به‌گمان خویش کار خوبی نموده که مدعی شده در جنگ جمل فقط از مردم بصره، بیست‌هزار نفر کشته شدند![۳]. سیف، شمار کشته‌شدگان جمل را ده‌هزار نفر دانسته و مدعی شده که نیمی از این تعداد، جزو سپاه علی ﷺ و بقیه، از سپاه عایشه ﷺ بودند! در روایت دیگری، گوید: تعداد کشته‌ها، پانزده‌هزار نفر، گفته شده که پنج هزار از کوفه و ده هزار از بصره بودند؛ در این روایت آمده است: نیمی از این‌ها در دور اول جنگ کشته شدند و بقیه در دوم جنگ![۴].

هر دو روایت مذکور، منقطع می‌باشد و در هر دو گزافه‌گویی شده است. در روایت عمر بن شبه، شمار کشته‌های جمل، بیش از شش‌هزار نفر ذکر شده که سند این روایت نیز ضعیف است[۵]. یعقوبی، تعداد کشته‌های جنگ جمل را سی و چندهزار نفر دانسته است![۶].

پرواضح است که تمام این آمار و ارقام، مبالغه‌آمیز است. بنده در تحلیل وقایع زندگی علی مرتضی ﷺ، عوامل و انگیزه‌های این‌همه گزافه‌گویی را بیان نموده‌ام.

فرمان علی ﷺ پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد

همین‌که شعله‌ی جنگ فروکش کرد، جارچی علی ﷺ، جار زد: «هیچ مجروحی را نکشید؛ هر کس، به جنگ، پشت کرده، مورد تعقیب قرار نگیرد؛ وارد هیچ خانه‌ای نشوید؛ هر کس، سلاحش را به زمین گذاشته، درامان است؛ کسی که درب خانه‌اش را

۱- نگا: تاریخ خلیفة، ص ۱۸۷-۱۹۰.

۲- ر.ک: استشهاد عثمان ﷺ و وقعة الجمل، ص۲۱۵.

۳- تاریخ خلیفة، ص۱۸۶.

۴- ر.ک: تاریخ طبری (۵۴۲/۵).

۵- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۸۶، با سند منقطع.

۶- نگا: مصنف ابن ابی‌شیبة (۵۴۶/۷)؛ فتح‌الباری (۶۲/۱۳).

بسته، درامان است. هیچ‌یک از سپاهیان، حق برداشتن غنیمت ندارد جز سلاح و کمانی که به میدان آورده‌اند». منادی علی ﷛ درمیان اهل بصره نیز جار زد: «هر کس که کالایی از خویشتن را نزد یکی از سپاهیان علی ﷛ ببیند، می‌تواند آن را بازپس بگیرد»[۱].

پس از آنکه جنگ پایان یافت، علی ﷛ با تعدادی از یارانش، به میان کشته‌ها رفت و چون چشمش به محمد بن طلحه ﷛ افتاد، فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ ؛ به‌خدا سوگند که جوان نیک و صالحی بود». آن‌گاه از شدت غم و اندوه، نشست ... و برای کشته‌ها طلب مغفرت نمود و از تعدادی از ایشان، به خیر و نیکی یاد کرد»[۲].

تأثر علی ﷛ از کشته شدن طلحه ﷛

زمانی که علی ﷛ درمیان جنازه‌ها، دور می‌زد، پیکر طلحه ﷛ را دید و شروع به پاک کردن گرد و غبار، از چهره‌ی آن بزرگوار نمود[۳]. و فرمود: «ای ابومحمد! بر من خیلی دشوار است که تو را در حالی ببینم که بر زمین افتاده‌ای» و سپس گفت: «از غم و اندوهی که در وجودم موج می‌زند، به خدا، پناه می‌برم». و آن‌گاه فرمود: «ای کاش، بیست سال قبل می‌مردم»[۴].

موضع علی ﷛ درباره‌ی قاتل زبیر ﷛

عمرو بن جرموز، پس از آنکه به زبیر ﷛ خیانت کرد و او را به قتل رساند، سرِ آن بزرگوار را از تن جدا کرد و به سوی علی ﷛ به‌راه افتاد تا از او پاداش بگیرد؛ وقتی از علی ﷛ اجازه‌ی ورود خواست، علی ﷛ فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم بشارت بده». و سپس افزود: «من از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «لكل نبي حواري وحواريّ الزبير»[۵]. یعنی: «هر پیغمبری، حواری‌ای دارد و حواری من، زبیر است»[۱].

۱- استشهاد عثمان ﷛ و وقعة الجمل، ص۲۰۲.

۲- مصنف ابن أبی‌شیبة (۲۶۱/۱۵)؛ المستدرک (۱۰۴/۳،۳۷،۱۰۳) با سند حسن لغیره؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۶۹.

۳- البداية والنهاية (۲۵۸/۷).

۴- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۵۲۸.

۵- فضائل الصحابة (۹۲۰/۲).

علی ﷺ همین‌که شمشیر زبیر ﷺ را دید، فرمود: «این شمشیر در خیلی از موارد، از رسول‌خدا ﷺ دفاع کرد و غم و اندوه را از چهره‌اش زدود»[۲]. در روایتی آمده است که امیر مؤمنان، به ابن‌جرموز، اجازه‌ی ورود نداد و به دربانش فرمود: «قاتل پسرصفیه را به آتش جهنم، بشارت بده»[۳]. گفته می‌شود: ابن‌جرموز در دوران علی ﷺ خودکشی کرد و نیز گفته شده که وی، تا زمانی که مصعب بن زبیر س، امارت عراق را در دست گرفت، زنده بود و چون مصعب بن زبیر، به امارت عراق رسید، ابن‌جرموز از بیم جانش، پنهان شد. به مصعب گفتند: عمرو بن جرموز، اینجاست و پنهان شده؛ آیا او را می‌خواهی؟ فرمود: «به او بگویید از مخفی‌گاهش بیرون بیاید؛ او، درامان است. به‌خدا سوگند من، قصد کشتن ابن‌جرموز را به‌قصاص پدرم ندارم؛ زیرا او، کمتر از آنست که او را همسان زبیر قرار دهم»[۴].

علی ﷺ، عایشه‌ی صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند

امیر مؤمنان، وسایل حرکت عایشه ﷺ اعم از مرکب و زاد و توشه را چنانکه باید و شاید، فراهم ساخت و آن دسته از همراهانش را که زنده مانده بودند، با او روانه کرد، جز کسانی که خود، قصد ماندن در بصره را داشتند. علی ﷺ برای همراهی ام‌المؤمنین چهل تن از بانوان برگزیده و نیک بصره را انتخاب کرد. و چون روز حرکت عایشه ﷺ فرا رسید، علی س، نزدش آمد و مردم هم جمع شدند؛ عایشه ﷺ بیرون آمد و با او وداع کردند؛ عایشه‌ی صدیقه ﷺ هنگام خداحافظی فرمود: «ای فرزندانم! هیچ‌یک از ما نباید دیگری را سرزنش کند؛ به‌خدا سوگند که هیچ کدورتی میان من و علی ﷺ نبوده و آنچه پیش آمده، کاملاً عادی است و میان هر زنی با بستگان شوهرش به‌وجود می‌آید؛ علی ﷺ از نظر من، جزو بهترین بندگان خداست». علی ﷺ نیز فرمود: «ای مردم! به‌خدا سوگند که عایشه ل، راست و درست گفت؛ میان من و او، هیچ کدورتی وجود ندارد؛ او، در دنیا و آخرت، همسر رسول‌خدا ﷺ است». خروج عایشه‌ی صدیقه ﷺ از بصره، روز شنبه اول ماه رجب سال ۳۶ هجری بود؛ علی س،

۱- ابن‌عبدالبر در الإستیعاب، حواری را به دوست خاص، معنا کرده است. (مترجم).

۲- البدایة والنهایة (۲۶۱/۷).

۳- طبقات (۱۰۵/۳) با سند حسن؛ خلافة علی، ص۱۶۴.

۴- البدایة والنهایة (۲۶۱/۷).

چندین کیلومتر، مادر مؤمنان را بدرقه کرد و به فرزندان خویش دستور داد که به‌اندازه‌ی راه‌پیمایی یک روز، عایشه رضی الله عنها را همراهی نمایند[۱].

ندامت و پشیمانی از جنگ

ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: «...عموم پیشگامان مسلمان، از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ‌یک از این‌ها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند»[۲].

از امیر مؤمنان علی رضی الله عنه نقل شده که فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم»[۳].

نعیم بن حماد، با سندش که به حسن بن علی رضی الله عنه می‌رسد، روایت نموده که حسن رضی الله عنه به سلیمان بن صرد گفته است: «هنگامی که جنگ، شدت گرفت، پدرم، با حالتی نگران، لباسم را گرفت و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم»[۴].

حسن بن علی رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که نگاه پدرم، به شمشیرهای برافراشته‌ی مردم افتاد، فرمود: «ای حسن! آیا همه‌ی این‌ها به‌خاطر ماست؟ ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم»[۵].

ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: عایشه رضی الله عنها نجنگید و از اساس، قصد جنگ نداشت؛ وی، به‌قصد اصلاح امور مسلمانان و ایجاد صلح و هماهنگی درمیان آنان، خروج کرد و چنین می‌پنداشت که این کار، به مصلحت مسلمانان است؛ البته بعدها برایش روشن شد که اگر خروج نمی‌کرد، بهتر بود. از این‌رو هر بار که به یاد این کار می‌افتاد، آن‌چنان می‌گریست که چارقدش، خیس می‌شد. عموم پیشگامان مسلمان نیز از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ‌یک از این‌ها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند»[۶].

۱- تاریخ طبری (۵۸۱/۵).
۲- المنتقی من منهج الإعتدال، ص۲۲۲.
۳- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).
۴- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).
۵- أحداث و أحادیث فتنة الهرج. ص۲۱۷.
۶- المنتقی من منهج الإعتدال، ص۲۲۲.

ذهبی می‌گوید: نباید تردید داشت که عایشه رضی الله عنها به‌کلی از عزیمتش به سوی بصره و حضور در واقعه‌ی جمل، پشیمان شد. وی، اصلاً گمان نمی‌کرد که چنین وقایعی، روی دهد و کار بدانجا بینجامد که اتفاق افتاد[۱].

شرح بیشتر این موضوع را می‌توانید در کتاب سیرت علی مرتضی رضی الله عنه بنگرید.

پیش از آنکه به این موضوع، خاتمه دهیم، اندکی درنگ می‌کنیم تا مروری بر مهم‌ترین نکته‌ی عبرت‌آموز جنگ جمل داشته باشیم، و آن، اینکه همه‌ی ما، باید همواره نسبت به دسیسه‌های دشمنان اسلام در زمینه‌ی ایجاد اختلاف و تفرقه درمیان مسلمانان، هوشیار باشیم و از هیچ راهکار و برنامه‌ای در جهت خنثی کردن توطئه‌های دشمنان، فروگذار نکنیم و هیچ‌گاه از یاد نبریم که دشمنان در کمین‌اند و می‌کوشند تا از هر راه ممکن، به اسلام و مسلمانان، ضربه بزنند. حسن رضی الله عنه این نکته‌ی مهم را از خلال جنگ جمل آموخت و آن را در برنامه‌ی اصلاحی خویش، مد نظر قرار داد.

جنگ صفین

یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت پدرش، تجربه کرد، جنگ صفین بود. البته حسن رضی الله عنه از روابط پدرش با معاویه رضی الله عنه اطلاع کاملی داشت. معاویه رضی الله عنه در دوران عمر و عثمان رضی الله عنهما، والی شام بود و چون علی رضی الله عنه، به خلافت رسید، تصمیم گرفت معاویه رضی الله عنه را عزل نماید و عبدالله بن عمر رضی الله عنه را جایگزینش کند. عبدالله بن عمر رضی الله عنه، از پذیرش این منصب خودداری کرد و ضمن عذرخواهی، خویشاوندی خود با علی رضی الله عنه را یادآوری کرد[۲]. علی رضی الله عنه نیز ابن‌عمر رضی الله عنه را به پذیرش این سِمَت، مجبور نکرد. گفتنی است: روایاتی که در زمینه‌ی حمله‌ور شدن علی رضی الله عنه به سوی ابن‌عمر رضی الله عنه به سبب عدم پذیرش منصب مذکور، نقل شده، بی‌اساس و ساختگی است[۳]. نهایتِ مسأله‌ای که در این‌باره، پیش آمد، این بود که علی رضی الله عنه، به ابن‌عمر پیام داد که مردم شام، از تو حساب می‌برند؛ از این‌رو به شام برو که من، تو را

۱- سیر أعلام النبلاء ۱۷۷/۲).

۲- مصنف ابن ابی‌شیبة (۴۷۲/۷) با سند صحیح.. همه می‌دانیم که ام‌کلثوم دختر علی، همسر عمر بود.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث، ص۱۶۰.

به امارت شام، گماشتم. ابن‌عمر ﷺ پاسخ داد: به‌خاطر خدا و نزدیکی و قرابتم با رسول‌خدا ﷺ و هم‌صحبتی‌ام با او، مرا معاف کن. علی ﷺ همچنان بر خواسته‌اش پافشاری کرد و سرانجام به حفصه ﷺ متوسل شد؛ عبدالله بن عمر ﷺ باز هم از پذیرش امارت شام، امتناع کرد و شبانه، عازم مکه شد[۱]. این روایت، خود، بیانگر بیعت عبدالله بن عمر ﷺ با علی ﷺ می‌باشد؛ زیرا چطور ممکن است در حالی که ابن‌عمر ﷺ، در بیعتش داخل نشده، علی ﷺ، او را برای امارت شام، انتخاب نماید؟! وقتی ابن‌عمر ﷺ از پذیرش امارت شام، خودداری کرد، علی مرتضی ﷺ، سهل بن حنیف را به عنوان والی، به شام فرستاد. زمانی که سهل، به آبادی‌های مرزی شام رسید، سپاهیان معاویه ﷺ، او را دستگیر کردند و به او گفتند: اگر عثمان ﷺ، تو را فرستاده، پس خوش آمدی و اگر کسی غیر از او، تو را فرستاده، باز گرد[۲]. در سرزمین شام، خشم و غضب شدیدی از بابت شهادت عثمان ﷺ موج می‌زد؛ پیراهن به خون‌آغشته‌ی عثمان ﷺ به اهل شام رسید و داستان غم‌انگیز شهادتش، قلب‌ها را متأثر کرد و چشم‌ها را گریان نمود. خبر تسلط آشوب‌گران بر شهر رسول‌خدا ﷺ، و همچنین گریز بنی‌امیه به مکه، و سایر اتفاقات پیش‌آمده، مزید بر علت شد و مردم شام و به‌ویژه معاویه ﷺ را برانگیخت. زیرا معاویه ﷺ، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید ﷺ و قصاص قاتلانش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان ﷺ می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا﴾ [الإسراء: ۳۳].

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

از این‌رو معاویه ﷺ، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان ﷺ و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان ﷺ، به دست عده‌ای منافقِ

۱- سير أعلام النبلاء (۲۲۴/۳)، رجال این روایت، ثقه و مورد اطمینان هستند.

۲- تهذیب تاریخ دمشق (۳۹/۴)؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۱۰.

سبک‌سر در ماه حرام و در حرم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم[1]. به قتل رسیده است و بدین‌سان مردم، قیام نمودند و سر و صدا، بالا گرفت؛ تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز آنجا حضور داشتند؛ یکی از آنان به نام مرة بن کعب رضی الله عنه برخاست و گفت: می‌خواهم حدیثی برایتان بازگو کنم که اگر به خاطر گفتن آن نبود، در اینجا سخن نمی‌گفتم؛ روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم و ایشان، پیرامون فتنه‌ای که امت دچار آن خواهد شد، سخن می‌گفت. در این اثنا مردی از آنجا رد شد که سر و صورت خود را با عمامه پوشانیده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دیدن او فرمود: «این مرد، در آن روز، برحق است». به سوی آن شخص رفتم؛ او، کسی جز عثمان بن عفان رضی الله عنه نبود. پرسیدم: ای رسول خدا! آیا منظورتان همین مرد است؟ فرمود: «آری»[2].

یکی دیگر از عواملی که معاویه رضی الله عنه را بیش از پیش برای خونخواهی عثمان رضی الله عنه مصمم کرد و عزمش را جزم نمود تا قاتلان عثمان رضی الله عنه را قصاص کند، حدیثی است که نعمان بن بشیر رضی الله عنه از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم، عثمان رضی الله عنه را به حضور خواست و دستش را بر شانه‌اش زد و آخرین سخنی که (در آن جلسه) به او فرمود، این بود که: «ای عثمان! چه بسا خدای متعال، پیراهنی بر تنت کند؛ اگر منافقان، می‌خواستند آن را از تنت درآورند، این کار را مکن تا آنکه مرا ملاقات نمایی». راوی می‌گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر مؤمنان! چرا تا کنون این حدیث را بیان نکردی؟ فرمود: به‌خدا سوگند که آن را فراموش کرده و از یاد برده بودم». راوی می‌افزاید: این حدیث را برای معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه بازگو کردم، اما او، روایت مرا نپذیرفت و به ام‌المؤمنین نامه نوشت و از او درخواست کرد که آن حدیث را برایش بنویسد و ارسال کند. عایشه رضی الله عنها، آن حدیث را برای معاویه رضی الله عنه نوشت

۱- در صحیح بخاری، این حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لاَبَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» یعنی: «حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه، (به حکم خدا و) از زبان من، حرم قرار گرفت». از این‌رو وجود قبر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه، عامل و انگیزه‌ی حرم قرار گرفتن محدوده‌ی حرم نبوی نمی‌باشد و از آن جهت، حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه را حرم می‌گویند که حکم آن، به دعا و درخواست نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و با زبان شخصِ ایشان، بیان گردید. (مترجم).

۲- صحیح ابن ماجۀ (۲۴/۱).

و ارسال کرد[۱]. پافشاری معاویه ﷺ و مسلمانان شام بر اجرای حکم خداوند ﷻ درباره‌ی قاتلان عثمان ﷺ، مهم‌ترین عامل عدم بیعت شامیان و در رأس آنان، معاویه ﷺ، با علی ﷺ بود. معاویه ﷺ از آن جهت با علی ﷺ بیعت نکرد که خواهان محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان عثمان ﷺ بود، نه آنکه به ولایت شام چشم بدوزد و یا فکر امارت را در سر، بپروراند؛ زیرا او، به‌خوبی می‌دانست که خلافت، حق یکی از اعضای شورای شش‌نفره است که هنوز در قید حیات قرار دارد؛ و چه کسی بهتر از علی ﷺ؟[۲]. دلیلش، روایتی‌ست که یحیی بن سلیمان جعفی با سند خوبی از ابومسلم خولانی، نقل نموده؛ ابومسلم، از معاویه ﷺ پرسید: آیا تو، از آن جهت با علی ﷺ می‌جنگی که خود را همسان او می‌دانی؟ فرمود: «به‌خدا سوگند، من، می‌دانم که علی ﷺ، از من داناتر است و بیش از من، سزاوار خلافت می‌باشد؛ اما آیا شما نمی‌دانید که عثمان ﷺ، مظلومانه کشته شده و من، پسرعموی او هستم و به خونخواهی او برخاسته‌ام؟ پس نزد علی ﷺ بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان ﷺ را به من تحویل دهد...». آنان، نزد علی ﷺ رفتند و درخواست معاویه ﷺ را مطرح نمودند، اما علی ﷺ به درخواست معاویه ﷺ، ترتیب اثر نداد[۳]. در روایتی آمده است که علی ﷺ فرمود: «مشروط به اینکه در بیعت من داخل شود و آنان را برای محاکمه، نزد من بیاورد». اما معاویه ﷺ، این را نپذیرفت[۴]. البته این سؤال وجود دارد که آیا معاویه ﷺ، به سبب طمع‌های مادی و دنیوی، در برابر علی ﷺ قیام کرد؟.

در پاره‌ای از روایات، معاویه ﷺ، به طمع‌ورزی متهم شده است؛ در این روایات، بدین نکته اشاره و بلکه تصریح شده که دشمنی کهنه و دیرینه‌ی بنی‌امیه با بنی‌هاشم از دوران جاهلیت، معاویه ﷺ را به سرکشی از علی ﷺ، واداشت! در این روایات، اصحاب رسول‌خدا ﷺ، به‌شدت مورد طعن و سرزنش قرار گرفته و به اتهامات واهی و بی‌اساسی متهم شده‌اند. متأسفانه، این رویه در برخی از کتاب‌های معاصر نیز دنبال

۱- مسند أحمد، شماره‌ی۲۴۰۴۵؛ این حدیث، صحیح است.

۲- نگا: خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۱۲.

۳- فتح الباری (۹۲/۱۳)؛ البدایة والنهایة (۱۲۹/۸).

۴- فتح الباری (۹۲/۱۳)؛ استشهاد عثمان، ص۱۶۰.

شده است. باید دانست که این روایات، از هر جهت، ضعیف و بلکه ساختگی، بی‌اساس و غیر قابل قبول می‌باشد. برخی از تاریخ‌نگاران مغرض، دامنه‌ی اتهامات بی‌اساسی را که بناحق بر معاویه ﷺ وارد شده، گسترانده و اختلاف معاویه ﷺ با علی ﷺ را برآمده از طمعش به خلافت دانسته‌اند؛ آنان، عزل معاویه ﷺ از امارت شام را مهم‌ترین سبب مخالفتش با علی ﷺ برشمرده‌اند. این روایات، ساخته و پرداخته‌ی عده‌ای غرض‌ورز است که بیشتر در کتاب الإمامة و السیاسة نقل شده است؛ باید دانست که هرچند این کتاب، منسوب به ابن‌قتیبه‌ی دینوری ﷺ می‌باشد، اما در واقع، رافضی کینه‌توزی، آن را به نگارش درآورده است.

اینک به بیان مهم‌ترین دلایلی می‌پردازیم که نشان می‌دهد انتساب کتاب الإمامة والسیاسة به ابن‌قتیبه، اشتباه و بلکه هدفمند و مغرضانه است:

۱- کسانی که به شرح حال ابن‌قتیبه ﷺ پرداخته‌اند، درمیان تألیفاتش هیچ نامی از کتابی در زمینه‌ی تاریخ به نام الإمامة و السیاسة به میان نیاورده‌اند. تنها کتابی که از ابن‌قتیبه در موضوع تاریخ می‌شناسیم، کتاب المعارف است.

۲- کسی که کتاب الإمامة و السیاسة را ورق بزند، چنین برداشت می‌کند که ابن‌قتیبه، در دمشق و مغرب، اقامت نموده است، حال آنکه تنها نقل و انتقالی که ابن‌قتیبه ﷺ انجام داده، از بغداد به دینور بوده است.

۳- شیوه‌ی نگارش نویسنده‌ی الإمامة والسیاسة، به‌کلی با سبک نوشتاری کتاب‌هایی که از ابن‌قتیبه در دسترس است، متفاوت می‌باشد؛ چنانچه ابن‌قتیبه، مقدماتی طولانی بر کتاب‌هایش نوشته و هدفش از نگارش کتاب را بیان نموده است، در صورتی که کتاب الإمامة و السیاسة، مقدمه‌ی کوتاهی دارد که در سه سطر خلاصه می‌شود. ساختار کلی و اسلوب نگارشی این کتاب، تفاوت آشکاری با شیوه‌ی نوشتاری ابن‌قتیبه ﷺ دارد.

۴- مؤلف کتاب مزبور، در نقل روایت از ابن ابی‌لیلی، به‌گونه‌ای عمل نموده که گویا او را دیده است؛ ابن ابی‌لیلی، همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌لیلی است که فقیه و قاضی کوفه بود. وی، در سال ۱۴۸ هجری درگذشت؛ شایان ذکر است ابن‌قتیبه ﷺ در سال ۲۱۳ هجری یعنی ۶۵ سال پس از وفات ابن ابی‌لیلی، چشم به جهان گشود.

۵- بخش زیادی از روایات کتاب مذکور، با صیغه‌ی تمریض،[۱]. نقل شده است. چنانچه در خیلی از موارد، نقل روایات، بدون سند و با عباراتی از این قبیل است که: از بعضی مصری‌ها، چنین روایت کرده‌اند...؛ از محمد بن سلیمان از مشایخ اهل مصر، روایت نموده‌اند...؛ برخی از مشایخ مغرب، برای ما این حدیث را نقل کرده‌اند... . شایان ذکر است به کار بردن چنین عباراتی، با روش علمی نقلِ روایات فاصله دارد و ابن‌قتیبه در کتاب‌هایش اسلوب علمی نقل روایات را رعایت نموده است؛ از این‌رو در هیچ‌یک از کتاب‌هایش، از روش غیرعلمی نقل روایات استفاده نکرده است[۲].

۶- ابن‌قتیبه ﷺ، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای نزد اهل سنت برخوردار است و در دانش و دینش، ثقه و مورد اعتماد می‌باشد. سلفی می‌گوید: ابن‌قتیبه، از رجال مورد اطمینان و از سلک اهل سنت می‌باشد. ابن‌حزم می‌گوید: ابن‌قتیبه، در دین و علمش، ثقه است؛ خطیب بغدادی نیز همین دیدگاه را دارد. ابن‌تیمیه می‌گوید: ابن‌قتیبه، جزو کسانی است که به احمد و اسحاق، نسبت یافته‌اند؛ وی، جزو مدافعان به‌نام و مشهور اهل سنت است[۳]. بنابراین آیا امکان دارد که شخصیتی همچون ابن‌قتیبه، با این‌همه جایگاه و منزلت علمی، کتابی همچون الإمامة والسیاسة را به نگارش درآورد که سیمای زشتی از تاریخ اسلام به تصویر کشیده و اتهامات بی‌اساسی به اصحاب رسول‌خدا ﷺ وارد نموده است؟![۴].

۷- نویسنده‌ی کتاب الإمامة والسیاسة، به‌شدت بر صحابه ش، خرده‌گیری نموده و عبارات ناشایستی درباره‌ی آنان، به‌کار برده است؛ چنانچه از ابن‌عمر ﷺ، سیمای شخصی بزدل، و از سعد بن ابی‌وقاص ﷺ، شخصیت حسودی به تصویر کشیده و گفته است: عایشه، دستور قتل عثمان را صادر کرد! همه می‌دانیم که عیب‌جویی بر صحابه ﷺ و خرده‌گیری از آنان، بارزترین ویژگی روافض

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود.. آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۲- نگا: عقیدة الإمام ابن‌قتیبة، اثر علی العلیانی، ص۹۰.

۳- نگا: لسان المیزان (۳۵۷/۳)؛ تحقیق مواقف الصحابة (۱۴۴/۲).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۱۴۴/۲).

است؛ هرچند خوارج نیز درباره‌ی صحابه ﷺ، چنین رویکردی دارند، اما آنان، عموم صحابه ﷺ را هدف طعن و نکوهش و سب و دشنام، قرار نمی‌دهند[۱].

۸- مؤلف کتاب الإمامة والسیاسة، فقط بیست و پنج صفحه را به خلفای سه‌گانه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ اختصاص داده، اما درباره‌ی فتنه‌ای که میان صحابه ﷺ به‌وقوع پیوست، دویست صفحه، نوشته است! بدین‌سان نویسنده‌ی رافضی این کتاب، تاریخ درخشان اسلام را مختصر نموده و صفحات کتابش را با نگارش رویدادها و مسایلی که بیشتر آن، بی‌اساس می‌باشد، سیاه کرده است. کاملاً روشن است که چنین رویه‌ای را تنها می‌توان در منش و رفتار خصمانه‌ی روافض یافت.

۹- محمود شکری آلوسی در کتاب: «مختصر تحفه اثنی عشریه» می‌گوید: یکی از نیرنگ‌های روافض، این است که هرگاه یکی از موافقان و هم‌مرامان خویش را هم‌نام یکی از رجال و افراد معتبر اهل سنت بیابند، اقوال و روایات هم‌کیش خود را به راوی معتبر سنی نسبت می‌دهند و بدین‌سان اهل سنتِ بی‌اطلاع را دچار چالش فکری می‌کنند؛ بدین ترتیب که افراد ناآگاه، آن راوی غیرمعتبرِ رافضی را که هم‌نام یکی از رجال نام‌دار و معتبر اهل سنت است، یکی از امامان و سرآمدان مذهب خویش می‌پندارند و سخن یا روایتش را معتبر می‌شمارند. به عنوان نمونه می‌توان نام سدی را ذکر کرد؛ دو نفر، به نام سدی نامیده شده‌اند: یکی سدی بزرگ و دیگری، سدی کوچک؛ سدی بزرگ از افراد ثقه و قابل اعتماد اهل سنت است و سدی کوچک، یکی از دروغ‌گویان حدیث‌ساز روافض می‌باشد. نمونه‌ی دیگر، همین نام ابن‌قتیبه است که یکی، عبدالله بن قتیبه می‌باشد و دیگری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه. عبدالله بن قتیبه، رافضی غالی و گزاف‌کاری بوده و عبدالله بن مسلم بن قتیبه، یکی از رجال ثقه و معتبر اهل سنت به‌شمار می‌رود که کتابی به نام المعارف دارد. ابن‌قتیبه‌ی رافضی، در راستای نیرنگ مذکور، کتابی به همین نام، یعنی المعارف، به نگارش درآورده است[۲]. در مورد کتاب الإمامة والسیاسة نیز

۱- عقیدة الإمام ابن‌قتیبة، اثر علی العلیانی، ص۹۱.

۲- نگا: مختصر التحفة الإثنا عشریة، از آلوسی، ص۳۲.

همین‌طور است؛ بنابراین کتاب الإمامة والسیاسة، نوشته‌ی ابن‌قتیبه‌ی رافضی می‌باشد که به سبب تشابه اسمی (و به صورتی هدفمند و مغرضانه) به ابن‌قتیبه‌ی سنی، نسبت داده شده است[1].

متأسفانه بسیاری از نویسندگان معاصر، به کتاب الإمامة والسیاسة، اعتماد کرده و بدین‌سان به اشتباهات فاحشی در مورد صحابه ﷺ مبتلا شده‌اند. از این‌رو باید با روشی علمی و تحقیقی، این رویکرد نادرست را اصلاح نمود. نویسنده‌ی کتاب الإمامة والسیاسة آورده است که معاویه ﷺ، ادعای خلافت کرد و به روایتی استناد نموده که ابن‌کواء به دستور علی ﷺ، به ابوموسی ﷺ گفت: معاویه، جزو آزادشدگان فتح مکه است و پدرش، در رأس گروه‌هایی قرار داشت که در برابر اسلام صف‌آرایی کردند؛ اینک معاویه، بدون در نظر داشتن شورای مسلمانان، ادعای خلافت کرده است[2].

بدون تردید، چنین سخنی از امیر مؤمنان علی ﷺ، به ثبوت نرسیده؛ بلکه این سخن، ساخته و پرداخته‌ی روافض است. کتاب‌های تاریخ و ادبیات، آکنده از روایات ساختگی و ضعیفی می‌باشد که انگیزه‌ی اختلاف معاویه ﷺ با علی ﷺ را طمع خلافت و رسیدن به امارت و پادشاهی، دانسته است[3]. صحیح، همین است که اختلاف علی و معاویه با یکدیگر، برخاسته از اختلاف نظر بر سر این بود که آیا بیعت معاویه ﷺ و یارانش با علی ﷺ، قبل از محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ واجب است یا پس از آن؟ معاویه ﷺ و یارانش، بر این نکته تأکید داشتند که اگر علی ﷺ، قاتلان عثمان ﷺ را محاکمه کند، با او بیعت می‌کنند[4]. به عبارتی بیعت با علی ﷺ را مشروط به قصاص قاتلان عثمان ﷺ نمودند.

قاضی ابن‌العربی می‌گوید: درگیری اهل شام و اهل عراق با یکدیگر، برخاسته از مواضع متفاوت آنان بود. اهل عراق، بر بیعت با علی ﷺ و ایجاد وحدت و یک‌پارچگی از طریق انتخاب رهبری واحد تأکید می‌کردند و اهل شام، خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ بودند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه دهد (و در محاکمه‌ی آنان،

۱- ر.ک: عقیدة الإمام ابن‌قتیبة، اثر علی العلیانی، ص۹۳.

۲- الإمامة والسیاسة (۱۱۳/۱).

۳- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۱۴۵/۲).

۴- العواصم من القواصم، ص۱۶۲.

درنگ کند)، بیعت نمی‌کنیم[1].

امام الحرمین، جوینی، می‌گوید: هرچند معاویه ﮓ، با علی ﮓ جنگید، اما نه منکر امارتش بود و نه ادعای خلافت داشت. معاویه ﮓ، فقط خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﮓ بود و نظرش را در این زمینه، درست می‌دانست؛ ولی اشتباه می‌کرد[2]. و دچار اشتباه اجتهادی شده بود.

هیتمی می‌گوید: اهل سنت و جماعت، بر این باورند که درگیری معاویه ﮓ با علی ﮓ، بر سر خلافت نبود؛ چراکه بر حقانیت خلافت علی ﮓ اجماع شد. از این‌رو انگیزه و خاستگاه جنگ، ریاست‌طلبی معاویه ﮓ نبود؛ بلکه تنها چیزی که معاویه ﮓ را برانگیخت، خونخواهی عثمان ﮓ بود که مخالفت علی ﮓ را در پی داشت[3].

روایات صحیح، حاکی از آنست که معاویه ﮓ، فقط خواهان محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان عثمان ﮓ بود و با همین پیش‌شرط، برای بیعت با علی ﮓ اعلام آمادگی نمود. چه دلیلی وجود دارد که ادعای معاویه ﮓ در زمینه‌ی محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﮓ، دستاویزی برای دنبال کردن پاره‌ای از اهداف پشت پرده به‌منظور دستیابی به حکومت و فرمانروایی بود؟ چنانچه علی ﮓ، با این خواسته، موافقت می‌کرد، به‌طور قطع معاویه ﮓ با علی ﮓ بیعت می‌نمود. چراکه اگر معاویه ﮓ تحت پوشش خونخواهی عثمان ﮓ، هدف دیگری را دنبال می‌کرد، چنین کاری را چیزی جز مکر و نیرنگ نمی‌توان نامید و این، از صحابی بزرگواری چون معاویه ﮓ بعید به‌نظر می‌رسد. زیرا معاویه ﮓ در اسلام، دارای سوابق درخشانی همچون کتابت وحی بود و از سرآمدان مسلمان به‌شمار می‌رفت و همین فضیلت، برایش بس که صحابی رسول‌خدا ﷺ است. از این‌رو چگونه می‌توان قبول کرد که شخصیتی با آن‌همه فضایل و سوابق درخشان در اسلام، به طمع دستیابی به حکومت و فرمانروایی، حاضر به جنگ با خلیفه و ریختن خون مسلمانان شود؟! او، خود، فرموده است: «به‌خدا سوگند، میان الله ﻷ و غیر او مختار نشدم، مگر اینکه الله ﻷ را بر غیر او ترجیح دادم»[4]. رسول‌خدا ﷺ برای معاویه ﮓ دعا کرد و

۱- العواصم من القواصم، ص۱۶۲.

۲- لمع الأدلة في عقائد أهل السنة والجماعة، ص۱۱۵.

۳- الصواعق المحرقة (۶۲۲/۲).

۴- سیر أعلام النبلاء (۱۵۱/۳).

گفت: «اللّٰهُمَّ اجعله هادياً مهدياً واهد به»[۱]. یعنی: «بارخدایا! معاویه را هدایتگر و ره‌یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: «اللّٰهُمَّ علّم معاوية الكتاب والحساب وقه العذاب»[۲]. یعنی: «خداوندا! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب در امان بدار».

اشتباه معاویه ﷺ در زمینه‌ی خونخواهی عثمان ﷺ، این بود که بیعت با علی ﷺ را مشروط به محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان خلیفه‌ی مظلوم نمود. البته یکی از دلایلی که معاویه ﷺ، بر محاکمه‌ی هرچه سریع‌تر قاتلان عثمان ﷺ تأکید می‌کرد، این بود که از ناحیه‌ی فتنه‌گران، برای خودش نیز نگران بود و خود را در معرض خطر می‌دانست. زیرا موضع مشخصی، در مورد آشوب‌گران داشت و خوب می‌دانست که آنان، در صدد قتل او هستند؛ لذا با علم به اینکه ولی دم، باید نزد حاکم، اقامه‌ی دعوا نماید و خواهان رسیدگی به دادخواستش شود، خود در صدد قصاص قاتلان عثمان ﷺ برآمد[۳].

امامان و پیشوایان فقهی، اتفاق نظر دارند که برای هیچ کس جایز نیست بدون اجازه و دستور حاکم اسلامی و یا نماینده‌اش، درصدد گرفتن حقش و یا قصاص کسی، برآید. چراکه این امر، به فتنه و هرج و مرج می‌انجامد[۴]. البته معاویه ﷺ، مجتهد بود و با این تأویل که حق با اوست، دچار اشتباه مزبور شد. معاویه ﷺ، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید ﷺ و قصاص قاتلانش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان ﷺ می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا﴾ [الإسراء: ۳۳]

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

۱- صحیح سنن الترمذی، آلبانی (۲۳۶/۳).

۲- موارد الظمآن (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱۵۱/۲).

۴- تفسیر قرطبی (۲۵۶/۲).

از این‌رو معاویه ﷺ، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان ﷺ و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان ﷺ، به دست عده‌ای منافقِ سبک‌سر به قتل رسیده است.

حسن مجتبی ﷺ، شاهد این اتفاقات بود و به موضع صحابه ﷺ در قبال رخدادهای مذکور پی برد؛ البته خودش، بر صلح و سازش تأکید داشت و تلاش زیادی در این زمینه نمود.

نهی امیرمؤمنان علی ﷺ از ناسزاگویی به معاویه ﷺ و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین

جنگ صفین، روی داد و اهل عراق، در میدان نبرد، پیروز شدند و صفوف شامیان، در هم ریخت؛ چنانچه در آستانه‌ی شکست قرار گرفتند. آنجا بود که قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها گرفتند و فریاد برآوردند: «کتاب خدا، میان ما و شما حکم کند. مردم، در معرض نابودی قرار گرفته‌اند؛ اگر مردم شام کشته شوند، برای مرزبانی آن منطقه، چه کسی باقی می‌ماند؟ و اگر عراقی‌ها کشته شوند، چه کسی، مرزهای آنجا را حفظ خواهد کرد؟» مردم، همین‌که قرآن‌ها را دیدند، گفتند: «دعوت به کتاب خدا را می‌پذیریم»[۱].

حَکم قرار دادن کتاب خدا، بدون پافشاری بر تحویل قاتلان عثمان ﷺ و نیز پذیرش آن از سوی یاران علی ﷺ، بدون تأکید بر بیعت معاویه ﷺ با علی ﷺ، نتیجه‌ی تحولات صفین و پیشامدهایی بود که در این جنگ، به‌وقوع پیوست. به‌عبارتی این جنگ، به زندگانی بسیاری از مسلمانان، پایان داد، و همین امر، مسلمانان را بر آن داشت که بدون هیچ قید و شرطی، خواهان صلح و پایان جنگ شوند و این، ضرورتی بود که حفظ شوکت و توان امت، آن را ایجاب می‌کرد و خود، بیانگر سرزندگی و بیداری امت اسلامی و نقش به‌سزای آن در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع درست و به‌هنگام، می‌باشد[۲].

امیر مؤمنان علی ﷺ، پیشنهاد صلح را پذیرفت و آن را فتح و پیروزی خود دانست و به کوفه بازگشت. از آن پس دولت اسلامی، قوت یافت و وحدت و یک‌پارچگی، جای اختلاف و تفرقه را گرفت و فتوحات اسلامی، از سر گرفته شد. امیر مؤمنان، علی ﷺ،

۱- تنزیه خال المؤمنین معاویة، ص۳۶؛ به‌نقل از تاریخ طبری.

۲- دراسة في تاريخ الخلفاء الأمويين، ص۳۸.

پس از پایان جنگ صفین، به میان کشته‌ها رفت و در میدان ایستاد و برای کشته‌های سپاه خویش و معاویه ﷺ، طلب آمرزش کرد[۱].

یزید بن اصم می‌گوید: زمانی که میان علی و معاویه ﷺ، صلح شد، علی ﷺ، به میان کشته‌های سپاه خویش رفت و فرمود: «این‌ها، بهشتی‌اند» و سپس به سوی کشته‌های لشکر معاویه ﷺ رفت و گفت: «این‌ها، بهشتی‌اند و این مسأله، به من و معاویه برمی‌گردد»[۲].

علی ﷺ درباره‌ی کشته‌شدگان صفین می‌فرمود: «آنان، مؤمن و اهل ایمان هستند»[۳]. سخنان علی ﷺ درباره‌ی کشته‌های صفین، از لحاظ محتوا، هیچ تفاوتی با سخنانش در مورد اهل جمل نداشت[۴].

به علی ﷺ خبر رسید که دو تن از یارانش، به اهل شام، دشنام می‌دهند و آنان را نفرین می‌کنند.؛ از این‌رو به آن‌دو پیام داد که دست از این کار بکشند. آن دو نزد علی ﷺ آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! مگر نه اینکه ما، برحقیم و ایشان، بر باطل؟» فرمود: «آری؛ سوگند به پروردگار کعبه که چنین است». گفتند: «پس چرا ما را از نفرین و دشنامشان، باز می‌داری؟» فرمود: «من، دوست ندارم که شما، کسی را لعنت کنید؛ بلکه بگویید: بارخدایا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابطمان با یکدیگر را نیک بگردان و آنان را از انحرافشان، دور بدار تا حق و حقیقت، برایشان نمایان گردد و از لجاجت و سرکشی، دست‌بردار شوند»[۵].

اینکه گفته شده: علی ﷺ در قنوت، معاویه ﷺ و یارانش را نفرین می‌کرد و معاویه ﷺ نیز در قنوت، علی، ابن‌عباس، حسن و حسین ﷺ را نفرین می‌نمود، از لحاظ سند، هیچ ثبوتی ندارد. در سند این روایت، ابومخنف، یحیی بن لوط رافضی وجود دارد که دروغگوست و روایاتش، معتبر نیست. علاوه بر این در صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه، از دشنام دادن صحابه ﷺ نهی شده است. چنانچه در نهج‌البلاغه آمده است: «من،

۱- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۲۵۰.

۲- مصنف ابن ابی‌شیبة (۳۰۳/۱۵) با سند حسن.

۳- تاریخ دمشق (۳۳۱/۱)؛ خلافة علی، ص۲۵۱

۴- خلافة علی، ص۲۵۱؛ تنزیه خال المؤمنین، ص۱۶۹.

۵- الأخبار الطوال، ص۱۶۵؛ به نقل از: تحقیق مواقف الصحابة (۲۳۲/۲).

دوست ندارم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ البته اگر اعمالشان را نکوهش کنید و به بیان وضعیتشان بپردازید، این کار، هم در گفتار بهتر است و هم قابل قبول می‌باشد. به جای دشنام دادن، بگویید: بارخدایا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابط ما و این‌ها با یکدیگر را نیک بگردان»[۱].

به اذعان و تصریح صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه از دیدگاه خودشان، دشنام دادن و تکفیر صحابه ﷺ، برای علی مرتضی ﷺ قابل قبول نبوده است. حسن ﷺ شاهد رویدادهای آن زمان بود و از نزدیک، موضع پدرش در قبال شامیان را مشاهده نمود. از این‌رو با شناخت دیدگاه درست پدرش درباره‌ی یاران معاویه ﷺ، منشور اصلاحی خویش را خیلی خوب تنظیم کرد و با ژرف‌اندیشی و آگاهی کامل و عمیق از آموزه‌ها و رهنمودهای شرعی، مواضعی سنجیده، اتخاذ کرد و توفیق یافت به فضل خداوند ﷻ، اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ی خویش را به سر منزل مقصود برساند.

تأثیر شهادت عمار بن یاسر ﷺ در جنگ صفین بر مسلمانان

رسول‌خدا ﷺ به عمار بن یاسر ﷺ فرمود: «تقتلك الفئة الباغية» یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». کشته شدن عمار ﷺ در جنگ صفین، تأثیر به‌سزایی بر روند جنگ نهاد؛ چراکه عمار ﷺ یکی از اصحاب نام‌دار و سرآمد رسول‌خدا ﷺ بود و حکم یکی از رهبران مسلمانان را داشت که مردم، به او اقتدا می‌کردند. خزیمة بن ثابت، در جنگ صفین حاضر بود، اما شمشیر نمی‌زد و از جنگیدن خودداری می‌کرد. همین‌که عمار ﷺ به شهادت رسید، شمشیر کشید و با شامیان جنگید؛ زیرا حدیث رسول‌خدا ﷺ را شنیده بود که درباره‌ی عمار ﷺ فرموده است: «تقتله الفئة الباغية»[۲]. یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». از این‌رو شامیان را مصداق گروه سرکش دانست و با آنان، جنگید تا اینکه کشته شد[۳].

شهادت عمار ﷺ، سپاهیان معاویه ﷺ از قبیل عمرو بن عاص و پسرش عبدالله و همچنین ابوالأعور سلمی را به‌شدت متأثر کرد. آنان، در آن هنگام کنار آبشخور بودند

۱- نهج‌البلاغه، ص۳۲۳.

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

۳- خلافة علی، ص۲۱۱؛ مجمع الزوائد (۷۲۴۲).

وآب می‌نوشیدند؛ آنجا فقط یک آبشخور وجود داشت که سپاهیان دو طرف، از آن استفاده می‌کردند. در آن اثنا سخن از کشته شدن عمار بن یاسر ﷺ به میان آمد که عبدالله بن عمرو ﷺ، به پدرش گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده است: «تقتله الفئة الباغية»[1]. یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو ﷺ به معاویه ﷺ گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول‌خدا ﷺ درباره‌اش چنین چیزی فرموده است. معاویه ﷺ گفت: ساکت باش؛ به‌خدا سوگند که همچنان پایت، می‌لغزد و چندان استوار نیستی! آیا مگر ما، او را کشته‌ایم؟ کسی، عامل قتل اوست که او را به میدان جنگ آورده است»[2]. این تأویل معاویه ﷺ، خیلی زود درمیان شامیان پخش شد. در روایت صحیحی آمده است که عمرو بن حزم، نزد عمرو بن عاص ﷺ رفت و گفت: عمار ﷺ کشته شد؛ رسول‌خدا ﷺ دربارهاش فرموده است: «تقتله الفئة الباغية»[3]. یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو ﷺ در حالی که ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ می‌گفت، خود را به معاویه ﷺ رساند. معاویه ﷺ پرسید: «چه شده؟» پاسخ داد: «عمار کشته شد؛ حال آنکه رسول‌خدا ﷺ به او فرموده بود: «تقتلك الفئة الباغية» یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». معاویه ﷺ فرمود: «چندان استوار و پابرجا نیستی! آیا مگر ما، او را کشته‌ایم؟ علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را مقابل نیزه‌های ما آوردند». یا گفت: «علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را به میدان نبرد آوردند و مقابل شمشیرهایمان قرار دادند»[4].

در روایت صحیح دیگری آمده است که دو نفر، بر سر کشتن عمار ﷺ با هم بگومگو می‌کردند و هر یک از آنها، مدعی بود که او، عمار ﷺ را کشته است. عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ فرمود: «یکی از شما، از این ادعا چشم‌پوشی کند و دوستش را شادمان نماید! من، از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «تقتله الفئة الباغية» یعنی: «گروه

1- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

2- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

3- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

4- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

سرکش و یاغی، او را خواهند کشت».معاویه رضی الله عنه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه پرسید: «پس چرا ما را همراهی می‌کنی؟» پاسخ داد: «زیرا پدرم، از من نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «أطع أباك ما دام حیا ولاتعصه» یعنی: «از پدرت تا زمانی که زنده است، اطاعت نما و از او نافرمانی مکن». عبدالله رضی الله عنه افزود: «من، با شما هستم، اما نمی‌جنگم»[۱].

از روایت مذکور، چنین برمی‌آید که صحابی فقیه، عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، به گفتن سخن حق، علاقمند بود. چنانچه بدون هیچ ترس و واهمه‌ای عقیده‌اش را بیان نمود و اظهار داشت که معاویه رضی الله عنه و سربازانش را مصداق گروه سرکش می‌داند؛ چراکه عمار رضی الله عنه، به‌دست یاران معاویه رضی الله عنه کشته شد. به‌هر حال، این حدیث، تأثیر شدیدی بر سپاهیان شام نهاد، اما معاویه رضی الله عنه، حدیث را تأویل کرد. البته به هیچ عنوان نمی‌توان علی رضی الله عنه و یارانش را عامل قتل عمار رضی الله عنه دانست؛ چنانچه واکنش علی رضی الله عنه به سخن رضی الله عنه معاویه رضی الله عنه این بود که فرمود: «پس در این صورت، باید رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عامل قتل عمویش حمزه رضی الله عنه بدانیم؛ چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حمزه را با خود به جنگ احد آورد». بدین‌سان علی رضی الله عنه با قیاسی التزامی، پاسخ دقیق و بی‌جوابی به معاویه رضی الله عنه داد[۲].

شهادت عمار رضی الله عنه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را به‌شدت متأثر کرد؛ چنانچه کشته شدن عمار رضی الله عنه، عمرو رضی الله عنه را بر آن داشت که برای پایان دادن جنگ و برقراری صلح، تلاش زیادی نماید؛[۳]. او نیز با کشته شدن عمار رضی الله عنه، سخنی همچون سخن علی رضی الله عنه بر زبان آورد و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم»[۴].

ابوسعید خدری رضی الله عنه سخن از ساختن مسجد نبوی به میان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می‌کردیم، ولی عمار رضی الله عنه دوتا، دوتا حمل می‌نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دید. و در حالی که گرد و خاک را از او دور می‌ساخت، فرمود: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» یعنی: «افسوس که عمار رضی الله عنه، توسط

۱- مسند احمد (۱۳۸/۱۱).

۲- نگا: التذکرة (۲۲۳/۲).

۳- معاویة بن أبی‌سفیان، منیر الغضبان، ص۲۱۵.

۴- أنساب الأشراف (۱۷۰/۱)؛ عمرو بن عاص، اثر غضبان، ص۶۰۳.

یک گروه یاغی و سرکش به قتل می‌رسد. عمار، آنها را به بهشت فرا می‌خواند وآنها، او را به سوی آتش، دعوت می‌دهند». راوی می‌گوید: عمار ﷺ پس از شنیدن این سخن، گفت: «از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم»[۱].

ابن‌عبدالبر می‌گوید: این حدیث، از رسول‌خدا ﷺ به‌کثرت روایت شده و یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ﷺ می‌باشد و در شمار صحیح‌ترین احادیث قرار دارد[۲]. ذهبی، پس از ذکر این حدیث، می‌گوید: این حدیث، از تعدادی از صحابه ﷺ روایت شده و حدیث متواتری است[۳].

اینک، به بیان قرائت علما از این حدیث می‌پردازیم:

۱- ابن‌حجر می‌گوید: در این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول‌خدا ﷺ، و نیز فضیلت آشکار علی و عمار ﷺ بیان شده و رد آشکاری بر نواصب[۴]. می‌باشد که معتقدند علی ﷺ در جنگ‌هایش، برحق نبود[۵].

ابن‌حجر، علاوه بر این، می‌گوید: این حدیث، بیانگر آنست که علی ﷺ در آن جنگ‌ها، برحق بود؛ چراکه عمار ﷺ به‌دست یاران معاویه ﷺ به شهادت رسید[۶].

۲- نووی می‌گوید: نگاه صحابه ﷺ، در روز صفین، به عمار ﷺ بود؛ چراکه بر اساس این حدیث، معتقد بودند که گروه عادل، همان گروهی است که عمار ﷺ، با آنها همراه شود[۷].

۱- بخاری، شماره ۴۴۷.

۲- ر.ک: الإستیعاب (۱۱۴۰/۳)، با اندکی تغییر.

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۲۱/۱).

۴- نواصب، یکی از گروه‌های بدعتی هستند که در مورد صحابه ﷺ به اعتقاد درستی نرسیده‌اند و شیطان، آنان را در مورد چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، یعنی علی بن ابی‌طالب ﷺ، فریفته است؛ از این‌رو نواصب، نسبت به علی ﷺ بغض می‌ورزند و درباره‌اش چیزهایی می‌گویند که شایسته‌ی آن بزرگوار نیست. البته دامنه‌ی بغض برخی از نواصب، گسترش یافته و به تعدادی از اهل بیت از جمله حسن بن علی ﷺ نیز رسیده است.

۵- فتح‌الباری (۶۴۶/۱).

۶- همان (۹۲/۱۳).

۷- ر.ک: تهذیب الأسماء واللغات (۳۸/۲).

۳- ابن‌کثیر می‌گوید: علی رضی الله عنه و یارانش، نسبت به یاران معاویه رضی الله عنه، به حق و حقیقت، نزدیک‌تر بودند؛ زیرا یاران معاویه رضی الله عنه، بر یاران علی رضی الله عنه شوریده بودند.. آن‌گاه ابن‌کثیر رحمه الله، به حدیث مزبور استناد کرده است[1].

همچنین می‌گوید: عمار بن یاسر رضی الله عنه علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه را همراهی کرد و توسط اهل شام، به شهادت رسید. بدین‌سان کنهِ فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمایان گشت که علی رضی الله عنه، برحق است و این، یکی از نشانه‌های نبوت بنی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد[2].

۴- ذهبی می‌گوید: منظور از گروه مورد اشاره در این حدیث، گروهی از مؤمنان هستند که بر امام علی رضی الله عنه شوریدند. چنانچه نص فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر این نکته دلالت می‌کند[3].

۵- قاضی ابوبکر بن‌العربی، ضمن اشاره به آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات، می‌گوید: این آیه، پایه و رکن اصلی حکم جهاد با مسلمانانی است که رو به سرکشی نهاده و یاغی گشته‌اند ... . چنانچه در حدیث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز، همین مفهوم، مد نظر می‌باشد، آنجا که درباره‌ی عمار رضی الله عنه فرمود: «گروه سرکش و یاغی، او را به‌قتل می‌رسانند»[4].

۶- شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: و این بر صحت امامت علی رضی الله عنه و واجب بودن طاعت او دلالت می‌کند، و اینکه دعوت دهنده به اطاعت از او ودعوت دهنده بسوی بهشت است، و دعوت دهنده به جنگ با او بسوی جهنم دعوت می‌کند، اگر چه در این امر تاویلی داشته باشد. و این دلیلی هست که جنگ با او مشروع نبوده اگر تأویل کرده باشند و اگر بدون تأویل جنگیده باشند طغیانگر هستند.

و این صحیح ترین گفتار اصحاب و ائمه ما در این مورد است و آن اینکه «جنگیدن با او اشتباه بوده». و همچنین گفته است: علی رضی الله عنه نسبت به کسانی که از او دوری جستند اولی تر به حق بود، واینکه عمار را بنا بر نصوص وارده گروه باغی کشتند. و ما باید به آنچه از سوی خداوند آمده ایمان داشته باشیم، و حق را با تمامیت آن بپذیریم و دنبال هوی و خواسته هایمان نرویم، و بدون علم سخن نگوییم، بلکه با علم و عدالت

۱- ر.ک: البداية والنهاية (۲۲۰/۶).

۲- همان (۲۷۷/۷).

۳- ر.ک: سير أعلام النبلاء (۲۰۹/۸).

۴- ر.ک: أحكام القرآن (۱۷۱۷/۴).

رفتار کنیم و آن چیزی نیست بجز پیروی از کتاب و سنت، اما باور داشتن به بخشی از حق و ترک کردن بخشی دیگر سبب اختلاف و جدایی می‌گردد.

۷- عبدالعزیز بن باز، ضمن اشاره به این حدیث، می‌گوید: عمار ﵁ در جنگ صفین، توسط یاران معاویه ﵁، به شهادت رسید؛ از این‌رو معاویه ﵁ و یارانش، مصداق این حدیث هستند؛ البته علما، بر این باورند که در زمینه‌ی خوانخواهی عثمان ﵁، حق با معاویه ﵁ و یارانش بود[1].

۸ - سعید حوی می‌گوید: از آنجا که در حدیث، تصریح شده که عمار ﵁، توسط گروه سرکش و یاغی، کشته می‌شود، لذا همین‌که عمار ﵁ به شهادت رسید، برای (همه و از جمله) گروه سرکش روشن شد که علی ﵁، برحق است و یاری‌اش واجب می‌باشد. از این‌رو ابن‌عمر ﵁ که از جنگ خودداری کرده بود، به سبب بازماندن از این جنگ، تأسف می‌خورد؛ و دلیلش، چیزی جز این نبود که از وظیفه‌ی شرعی‌اش در زمینه‌ی یاری دادن حاکم برحق، باز ماند. چنانچه، دیدگاه فقها نیز همین است که نصرت و یاری حاکم برحق، واجب می‌باشد[2].

حسن ﵁، هیچ شکی نداشت که پدرش، برحق می‌باشد.

موضع حسن ﵁ در قبال این جنگ‌ها

حسن ﵁ در مورد جنگ‌هایی که میان صحابه ﵃ روی داد، دیدگاه اهل سنت را داشت؛ اهل سنت، بر این باورند که باید درباره‌ی مشاجرات صحابه ﵃ با یکدیگر، سکوت کرد و تنها سخنانی بر زبان آورد که شایسته‌ی آن بزرگواران می‌باشد. زیرا وارد شدن نابجا و غیر عالمانه به این مباحث، سبب ایجاد بدبینی به یکی از طرف‌های درگیر می‌شود. اهل سنت، معتقدند که بر هر مسلمانی واجب است تمام صحابه را دوست داشته باشد و هیچ‌گاه سوابق درخشان آنان در خدمت به اسلام را از یاد نبرد و همواره از آنان، به‌نیکی یاد کند و بداند که اختلافات و مشاجرات صحابه ﵃ با همدیگر، اجتهادی و مبتنی بر اختلاف در اجتهاد بوده است و از این‌رو همه‌ی آنها ـ چه در اجتهادشان، بر صواب بوده و چه بر خطا و اشتباه ـ سزاوار اجر و پاداش الهی هستند؛

۱- فتاوی ومقالات متنوعة (۸۷/۶).

۲- الأساس في السنة (۱۷۱۰/۴).

چنانچه در حدیث آمده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»[1]. یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

اینک به بیان پاره‌ای از نصوص شرعی می‌پردازیم که نشان می‌دهد درگیری مسلمانان با یکدیگر، به معنای کافر شدن آنان نیست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ۹].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان، با یکدیگر جنگیدند، درمیان آنان، صلح برقرار سازید؛ اگر یکی از آنان، در حق دیگری، ستم کند و تعدی ورزد، با آن دسته‌ای که تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به سوی فرمان خدا بازگردد و حکم او را پذیرا شود. و چون بازگشت و پذیرای فرمان الهی گردید، درمیان ایشان با عدل و انصاف، صلح و سازش برقرار نمایید و عدالت ورزید؛ همانا حداوند، عادلان را دوست دارد».

ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْقَتَانِ فَتَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا مَارِقَةٌ يَلِي قَتْلَهُمْ أَوْلاهُمْ بِالْحَقِّ»[2]. یعنی: «امت من، دو دسته خواهند شد؛ در آن هنگام از میان آنان، گروهی خروج خواهد کرد که نزدیک‌ترین آن دو دسته به حق، با این گروه خواهد جنگید».

در این حدیث، به دوران اختلاف علی و معاویه رضي الله عنهما و پدیدار شدن خوارج در آن زمان، اشاره شده است. چنانچه از الفاظ حدیث برمی‌آید هر دو دسته، یعنی هم دسته‌ی علی رضي الله عنه و هم دسته‌ی معاویه رضي الله عنه مسلمان بوده، با حق و حقیقت، پیوند دارند. این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلى الله عليه وسلم است و ردی بر پندار روافض می‌باشد که اهل شام (معاویه رضي الله عنه و یارانش) را تکفیر می‌کنند. همچنین از این حدیث، معلوم می‌شود که از میان دو دسته‌ی مذکور، علی رضي الله عنه و یارانش، به حق و حقیقت،

۱- بخاری: ۷۳۵۲.

۲- مسلم: ۱۷۶۸.

نزدیک‌تر بودند. چنانچه اهل سنت، همین عقیده را دارند. حسن بن علی ﷺ، پدرش را برحق می‌دانست و البته بر این باور بود که معاویه ﷺ با وجود آنکه در اجتهادش، دچار اشتباه شده، سزاوار یک اجر می‌باشد و پدرش، مستحق دو پاداش. زیرا در حدیث آمده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»[1]. یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

ابوبکره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ در حال سخنرانی بود که در این اثنا حسن ﷺ آمد؛ نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين» یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه از مسلمانان بگرداند»[2].

در این حدیث، رسول‌خدا ﷺ به مسلمان بودن اهل عراق (هواداران علی و حسن) و اهل شام (یاران معاویه)، گواهی داده و این، رد آشکاری بر پندار خوارج است که علی و معاویه و یارانشان را تکفیر می‌کنند. از این‌رو سفیان بن عیینه می‌گوید: اینکه فرمود: دو گروه از مسلمانان، ما را به شگفت وامی‌دارد. بیهقی می‌گوید: این حدیث، از آن جهت که رسول‌خدا ﷺ همه‌ی آنان را مسلمان نامید، شگفت‌آور و درخورِ توجه می‌باشد و این، خبری از سوی رسول‌خدا ﷺ بود که با کناره‌گیری حسن ﷺ از خلافت، پس از وفات پدرش و واگذاری زمام امور به معاویه ﷺ، به‌وقوع پیوست[3].

در احادیثی که بیانش گذشت، رسول‌خدا ﷺ، به یاران عراقی علی ﷺ و طرفداران شامی معاویه ﷺ اشاره کرده و آنان را مسلمان خوانده است. همچنین به پیوندشان با حق و حقیقت اشاره فرموده و درباره‌ی آنان گواهی داده است که به سبب جنگیدن با هم، کافر نشده و از ایمان و اسلام، جدا نگشته‌اند؛ چنانچه آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات نیز، مؤید این مطلب است.

۱- بخاری، شماره‌ی ۷۳۵۲

۲- بخاری، شماره‌ی ۷۱۰۹.

۳- ر.ک: الإعتقاد، از بیهقی، ص۱۹۸، با اندکی تغییر.

شهادت امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه

جنگ نهروان، زخم کاری و عمیقی از کینه در قلوب خوارج ایجاد کرد که نه تنها با گذر ایام، بهبود نیافت، بلکه روز به روز، شدیدتر شد. از این‌رو تعدادی از آنان، تصمیم گرفتند علی رضی الله عنه را ترور کنند و انتقام کشته‌های خویش در نهروان را بگیرند. قاتل علی مرتضی رضی الله عنه، یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود.

محمد بن حنفیه، داستان شهادت امیر مؤمنان را این‌چنین بازگو می‌کند: به‌خدا سوگند، شبی که علی رضی الله عنه ضربت خورد، من، در مسجد اعظم در حال نماز بودم؛ تعدادی زیادی، نزدیک منبر به نماز ایستاده و در حال قیام و رکوع و سجده بودند و از عبادت شبانگاهی، خسته نمی‌شدند تا اینکه علی رضی الله عنه برای نماز صبح، از خانه‌اش بیرون شد و می‌گفت: «ای مردم! نماز؛ نماز». محمد بن حنفیه در ادامه می‌افزاید: چشمم، به برق شمشیری افتاد و این صدا به گوشم رسید که: «ای علی! حکم از آنِ خداست؛ نه از تو و یارانت». آن‌گاه شمشیری دیدم؛ یک بار دیگر نیز فرود آمدن شمشیر را دیدم. در این اثنا صدای علی رضی الله عنه به گوشم رسید که می‌فرمود: «این مرد را بگیرید». مردم، از هر سو، راه را بر ابن‌ملجم بستند تا اینکه او را گرفتند و نزد علی رضی الله عنه آوردند. من نیز همراه مردم، به آنجا رفتم. علی رضی الله عنه می‌فرمود: «(به حکم خدا) انسان، در قصاص انسان، کشته می‌شود؛ لذا اگر مُردم، او را به قصاص من، بکشید و اگر زنده ماندم، خودم درباره‌اش تصمیم خواهم گرفت»[1].

مردم که برای علی رضی الله عنه نگران بودند، نزد حسن رضی الله عنه رفتند و ابن‌ملجم، دست‌بسته آنجا بود؛ در این اثنا ام‌کلثوم دختر علی رضی الله عنهما در حالی که می‌گریست، خطاب به ابن‌ملجم فرمود: «ای دشمن خدا! پدرم، هیچ مشکلی ندارد و خداوند، تو را رسوا می‌کند». ابن‌ملجم گفت: «پس چرا می‌گریی؟ به‌خدا سوگند، شمشیرم را به هزار درهم خریدم و با هزار درهم، زهرآگین نمودم؛ اگر این ضربه، بر تمام مردم شهر تقسیم شود، هیچ‌یک از آنان، زنده نخواهد ماند»[2].

روزی که علی رضی الله عنه ضربت خورد، اطبا و پزشکان را جمع کردند؛ اثیر بن عمر سکونی که طبیب ماهر و سرآمدی بود و پیشتر، در دربار خسرو (شاه ایران)، طبابت می‌کرد،

۱- تاریخ طبری (۶۲/۶).

۲- همان.

ریه (جگر سفید) گوسفندی را که همان دم کشته بودند، گرفت و رگی از آن بیرون کشید و آن‌گاه آن را وارد زخمی کرد که در سرِ علی ﷺ ایجاد شده بود و در آن، دمید و چون آن را درآورد، متوجه شد که سفیدی مغز، به آن چسبیده و بدین‌سان معلوم شد که جراحت علی ﷺ، عمیق و کاری است. اثیر بن عمر گفت: «ای امیر مؤمنان! وصیت کن که از این جراحت، جان سالم بِدَر نمی‌بری»[1].

جندب بن عبدالله، نزد علی ﷺ رفت و گفت: «ای امیر مؤمنان! اگر تو را از دست بدهیم ـ و اصلاً چنین مباد ـ آیا با حسن، بیعت کنیم؟» علی ﷺ فرمود: «نه شما را بدین کار دستور می‌دهم و نه از آن باز می‌دارم. شما خود، بهتر می‌دانید»[2]. از این‌روایت معلوم می‌شود که علی ﷺ، این حق را برای امت قایل بود که خودشان، حاکم خویش را انتخاب نمایند.

وصیت علی به حسن و حسین ﷺ

امیر مؤمنان، حسن و حسین را به حضور خواست و فرمود: «شما را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه سازید و در طلب دنیا نباشید؛ هرچند دنیا در طلب شما باشد. به‌خاطر از دست دادن چیزی بی‌قراری نکنید؛ سخن حق بگویید؛ به یتیمان مهر و شفقت بورزید و ستمدیدگان را یاری دهید؛ برای آخرت خویش تلاش نمایید؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید؛ به احکام و آموزه‌های قرآن، عمل کنید و در راه خدا، از هیچ سرزنشی نهراسید». آن‌گاه به محمد بن حنفیه نگاه کرد و فرمود: «آیا وصیتی را که به برادرانت، کردم، به‌خاطر سپردی؟» پاسخ داد: «آری». سپس علی مرتضی ﷺ خطاب به محمد بن حنفیه فرمود: «همان وصیتی را به تو می‌کنم که به برادرانت، کردم؛ و به تو سفارش می‌کنم که احترام برادرانت را نگه داری؛ زیرا آنان، حق بزرگی بر گردنت دارند. بنابراین گوش به حرفشان باش و هر کاری که می‌کنی، با صلاح و مشورت آنان، بکن». سپس به حسن و حسین فرمود: «به شما نسبت به او (محمد بن حنفیه) سفارش می‌کنم؛ او، برادرِ پدری شماست. شما خود، می‌دانید که من، او را خیلی دوست دارم». و خطاب به حسن ﷺ ادامه داد: «به تو سفارش می‌کنم که تقوای الهی، پیشه سازی، نماز را سر وقتش، به جای آوری، زکات مالت را در جایش بپردازی و در

۱- الإستیعاب (۱۱۲۸/۳).

۲- تاریخ طبری (۶۲/۶).

وضو گرفتن، دقت کنی و خوب، وضو بگیری؛ چراکه هیچ نمازی بدون وضو و طهارت درست نیست و نماز کسی که زکات مالش را نپردازد، قبول نمی‌شود. تو را وصیت می‌کنم که از بدی‌های دیگران، بگذری، خشمت را فرو گیری، پیوند خویشاوندی را حفظ کنی، در برابر جهل، شکیبایی ورزی، علم دین بیاموزی، استوار و ثابت‌قدم باشی، به قرآن (و احکامش) پایبندی نمایی، به همسایگان نیکی کنی، از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوی و از بدی‌ها و گناهان، بپرهیزی»[۱].

هنگامی که لحظات وداع نزدیک شد، در وصیتش فرمود: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾؛ این، وصیت علی بن ابی‌طالب است که گواهی می‌دهد هیچ خدای برحقی، جز الله وجود ندارد، یکتا و یگانه و بدون شریک است. و محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده‌ی خداوند است که او را با هدایت و دین راستین فرستاده تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هرچند که برای مشرکان ناخوشایند باشد». آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می‌باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

و در ادامه افزود: «ای حسن! تو و تمام فرزندان و خانواده‌ام را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه نمایید و همواره بر اسلام، ثابت‌قدم باشید تا اگر مرگتان بناگاه فرا رسد، مسلمان بمیرید.. به دین خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید. من، از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: (داشتن روابط نیک و محبت‌آمیز با یکدیگر، از نماز و روزه‌ی فراوان، بهتر است). رعایت حال اقوام و خویشاوندان را بکنید و با آنان، رابطه داشته باشید تا خدای متعال، حسابتان را آسان بگیرد؛ از خدا، درباره‌ی یتیمان بترسید؛ نگذارید که گرسنگی بکشند و در حضور شما، تباه شوند. از خدای متعال درباره‌ی همسایگان، بترسید؛ چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌قدر درباره‌ی همسایگان، سفارش نمود که ما، گمان کردیم آنان را میراث‌بر یکدیگر قرار خواهد داد. از خداوند، درباره‌ی قرآن بترسید و بکوشید که از دیگران در زمینه‌ی عمل به قرآن، جلوتر باشید. از خدا درباره‌ی نماز

۱- تاریخ طبری (۶۳/۶).

بترسید؛ زیرا نماز، ستون دین شماست. از خدا درباره‌ی حج خانه‌اش بترسید؛ مبادا از آن غافل شوید. از خداوند درباره‌ی جهاد با جان و مال بترسید و به‌خاطر خدا، زکات اموالتان را بپردازید که این کار، خشم پروردگارتان را دور می‌کند. از خدا درباره‌ی اصحاب پیامبرتان بترسید؛ زیرا خداوند، سفارش آنان را کرده است. به‌خاطر خدا به فقیران و بینوایان رسیدگی نمایید و آنان را در آنچه دارید، سهیم بدانید. از خداوند، درباره‌ی غلامان خویش بترسید. تأکید می‌کنم که به نمازِ سرِ وقت، توجه کنید و در راه خدا، بیم هیچ سرزنشی را نداشته باشید که خداوند، برای شما، کافی و بسنده است. همان‌طور که خداوند، دستور داده، سخن نیک و شایسته بگویید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که خداوند، بدترین‌ها را بر شما مسلط می‌گرداند و آن‌گاه دعا می‌کنید و دعایتان، پذیرفته نمی‌شود. یا یکدیگر ارتباط داشته باشید و به هم، بذل و بخشش نمایید. شما را از تفرقه و قطع رابطه با یکدیگر، برحذر می‌دارم». سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ [المائدة: ٢].

«در راه نیکی و پرهیزگاری، همدیگر را یاری رسانید و در راه تجاوز و ستم، با یکدیگر همکاری نکنید و تقوای الهی پیشه نمایید و بدانید که عقوبت و مجازات الهی، سخت و سنگین است».

آن‌گاه سخنی جز «لااله الا الله» نگفت تا آنکه چشم از جهان فرو بست[۱].

در روایتی آمده است که علی ﷺ فرمود: «... ای فرزندانم! به شما سفارش می‌کنم که در نهان و آشکار، از خدا بترسید؛ در خوشی و ناخوشی، سخن حق بگویید؛ در ناز و نعمت، و در تنگناها و سختی‌های زندگی، از خدا خشنود باشید؛ در فقر و توانگری، قناعت پیشه کنید؛ نسبت به دوست و دشمن، عدالت را رعایت نمایید؛ در نشاط و کسالت، کوشا و اهل عمل باشید. ای فرزندانم! آنچه که ما، آن را بد می‌پنداریم و بهشت را به دنبال دارد، بد نیست و آنچه که ما، خوب می‌پنداریم و عاقبتش، جهنم است، هیچ خوب نیست؛ هر نعمتی جز بهشت، کوچک و ناچیز است و هر سختی و بلایی جز جهنم، عافیت و سلامتی. ای فرزندانم! کسی که به عیوب خویش پی ببرد، دیگر به عیوب دیگران نمی‌پردازد و کسی که به قسمت الهی، راضی باشد، به‌خاطر چیزی که از دست

۱- تاریخ طبری (۴۶/۶).

بدهد، غم نمی‌خورد؛ کسی که شمشیر بغاوت بکشد، خودش با آن کشته می‌شود و کسی که برای دیگران، چاه بِکند، عاقبت، خودش در آن می‌افتد؛کسی که درصدد ریختن آبروی دیگران باشد، سرانجام رسوا می‌گردد و آبروی خودش می‌رود؛ کسی که اشتباهات خودش را از یاد ببرد، اشتباهات دیگران را بزرگ می‌پندارد؛ آدمِ خودرأی، گمراه می‌شود و کسی که تمام تکیه و اعتمادش بر عقلش باشد، دچار لغزش و اشتباه می‌گردد؛ کسی که تکبر ورزد، زبون و ذلیل می‌شود؛ کسی که با فرومایگان، هم‌نشینی نماید، خوار و حقیر می‌گردد و کسی که به محل‌های سؤال‌برانگیز وارد شود و یا اقدامات سؤال‌برانگیزی نماید، مورد اتهام قرار می‌گیرد؛ کسی که با علما، همنشینی کند، حرمت و احترام می‌یابد؛ کسی که شوخی نماید، سبک و ناچیز می‌شود؛ هر کسی با چیزی شناخته می‌شود که زیاد، بدان می‌پردازد؛ آدم زیاده‌گوی، زیاد، اشتباه می‌کند و کسی که اشتباهاتش، زیاد شود، شرمش، کاهش می‌یابد و کسی که شرمش، کم شود، از تقوایش کاسته می‌گردد. و کسی که تقوایش کاهش یابد، قلبش، می‌میرد و کسی که قلبش، بمیرد، وارد جهنم می‌شود. ای فرزندانم! ادب، بهترین میراث است و اخلاق خوش، بهترین هم‌نشین. ای فرزندانم! عافیت، ده قسمت دارد که نُه قسمتش در سکوت است مگر آنکه یاد خدا بر زبان، جاری شود، و یک قسمت باقی‌مانده، در پرهیز از هم‌نشینی با سبک‌سران می‌باشد. ای فرزندانم! زیور فقر، صبر و شکیبایی است و زیور توانگری، شکر و سپاس‌گزاری. ای فرزندانم! هیچ شرافتی والاتر از اسلام نیست و هیچ کرامتی بزرگ‌تر از تقوا نمی‌باشد. هیچ دژ و پناهگاهی، محکم‌تر از پرهیزگاری و پارسایی، وجود ندارد و بهترین شفاعت‌گر، توبه است؛ هیچ لباسی، زیباتر از عافیت نیست. حرص و آز، کلید رنج و اندوه می‌باشد؛ تدبیر و چاره‌اندیشی قبل از انجام هر کاری، انسان را از ندامت و پشیمانی، حفظ می‌کند؛ بدترین باری که انسان، با خود به آخرت می‌برد، دشمنی با بندگان خداست؛ خوشا به‌حال کسی که در علم و عمل، حب و بغض، مؤاخذه و بخشش، سخن گفتن و سکوت کردن و نیز در گفتار و کردارش، اخلاص می‌ورزد و قصدی جز رضای الله عزوجل ندارد».

نهی امیرالمؤمنین از مثله کردن قاتلش

امیر مؤمنان علی رضی‌الله‌عنه فرمود: «این مرد را زندانی کنید؛ اگر مُردم، او را بکشید و اگر زنده ماندم، جراحت‌ها، قصاص دارد»[۱]. در روایتی آمده است که فرمود: «به او آب و

۱- فضائل الصحابة (۵۶۰/۲)؛ با سند حسن.

غذا بدهید و تا اسیر شماست، با او رفتار خوبی داشته باشید؛ اگر بهبود یافتم، خودم، ولی دم خویش هستم؛ اگر بخواهم او را خواهم بخشید و اگر خواسته باشم، قصاص خواهم کرد»[۱].

علی ﷺ، حسن ﷺ و سایر فرزندانش را از مثله‌کردن قاتلش، نهی نمود و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا بانگ برآورید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد و غرق کشتن مسلمانان شوید؛ ای حسن! او را آن‌گونه قصاص نما که مرا کشت و او را مثله مکن؛ زیرا من، از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (از مثله کردن بپرهیزید، حتی از مثله کردن سگِ هار و درنده)»[۲].

روایات زیادی در زمینه‌ی وصیت امیر مؤمنان درباره‌ی قاتلش روایت شده که برخی، ضعیف، و برخی دیگر، صحیح است. در روایتی آمده که علی ﷺ، دستور داد پس از آنکه قاتلش را کشتند، او را بسوزانند. سند این روایت، ضعیف و غیر قابل قبول است. روایات صحیح، بیانگر این است که علی ﷺ، فقط به قصاص کردن قاتلش دستور داد و خانواده و یارانش را از اِعمال هر گونه مجازات دیگری درباره‌ی ابن‌ملجم، نهی نمود؛ البته امیر مؤمنان علی ﷺ، از بابت قصاص، دستور قتل ابن‌ملجم را صادر کرد، نه آنکه او را مرتد و از دین‌برگشته، قلمداد نماید؛ چنانچه فرمود: «او را نکشید؛ اگر خوب شدم، او را در ازای جراحت‌هایم، قصاص می‌کنم و اگر مُردم، او را بکشید»[۳].

در روایتی آمده است: پس از آنکه علی ﷺ، درگذشت، ابن‌ملجم، به حسن ﷺ گفت: «آیا ممکن است پیشنهادم را بپذیری؛ به‌خدا سوگند، من، هر پیمانی که با خدا بسته‌ام، بدان عمل نموده‌ام. من، کنار کعبه سوگند یاد کردم که علی و معاویه را خواهم کشت، اگر چه در این راه کشته شوم. اینک اگر می‌خواهی مرا رها کن تا بروم و معاویه را بکشم؛ خدا را گواه می‌گیرم که اگر نتوانستم او را بکشم و یا او را کشتم و زنده ماندم، باز می‌گردم و خود را تسلیم می‌کنم». حسن ﷺ فرمود: «نه، به‌خدا سوگند» و آن‌گاه او را کشت. مردم، جنازه‌اش را بردند و سوزاندند.. گفتنی است: این روایت، منقطع می‌باشد[۴].

۱- المحن از ابن ابی‌العرب، ص۹۴؛ خلافة علی، ص۴۳۹.

۲- تاریخ طبری (۶۴/۶).

۳- ر.ک: منهاج السنة (۲۴۵/۵).

۴- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۴۴۰.

آنچه از روایات صحیح برمی‌آید و شایسته‌ی حسن و حسین و سایر اهل بیت می‌باشد، این است که آنان، با ابن‌ملجم مطابق وصیت امیر مؤمنان، رفتار کردند. بدین‌سان رهنمود اخلاقی اسلام، نمایان می‌گردد که از مثله کردن نهی نموده و قصاص را مشروع قرار داده است. روایت بی‌اساسی بدین مضمون نقل شده که: پس از خاکسپاری علی رضی الله عنه، بلافاصله ابن‌ملجم را آوردند و مردم، جمع شدند؛ و آن‌گاه ابن‌ملجم را در حصیر پیچیدند و خواستند آتش بزنند که محمد بن حنفیه، حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب آمدند و گفتند: بگذارید ما، حساب این مرد را برسیم. و سپس عبدالله بن جعفر، دست‌ها و پاهای ابن‌ملجم را بُرید، اما ابن‌ملجم، هیچ سر و صدایی نکرد؛ عبدالله، در چشمان ابن‌ملجم میله کشید، ولی او بی‌تابی نکرد و گفت: تو، در چشمان عمویت میله می‌کشی و شروع به خواندن سوره‌ی علق نمود و آن را تا آخِرش، خواند، در حالی که خون، از چشمانش سرازیر بود. عبدالله، دستور داد زبانش را از حلقومش بیرون بکشند؛ آنجا بود که ابن‌ملجم، آه و فغان سر داد. علتش را از او پرسیدند؛ گفت: این، از بی‌تابی نیست؛ بلکه من، دوست ندارم زبانم را بکشند و من، لحظه‌ای بدون ذکر خدا، زنده بمانم. بدین ترتیب زبانش را بریدند و او را آتش زدند. وی، دارای چهره‌ای گندم‌گون و زیبا بود و دندان‌هایش با هم فاصله داشت و موهایش، به نرمه‌ی گوشش می‌رسید و در پیشانی‌اش، اثر سجده، نمایان بود[1].

ابن‌ملجم، از دیدگاه روافض، نگون‌بخت‌ترین مخلوق در آخرت است، و ما اهل سنت، ضمن آنکه او را سزاوار آتش جهنم می‌دانیم، بر این باوریم که جنایتش، مانند سایر گناهانی است که امید عفو و بخشش، برایش وجود دارد؛ حکم ابن‌ملجم، همانند حکم قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین است؛ از این‌رو ما از همه‌ی این قاتلان بیزاریم و کارشان را به خداوند عزوجل واگذار می‌کنیم[2].

سخنرانی حسن رضی الله عنه پس از شهادت پدرش

عمرو بن حبیش می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان، در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا

۱- ر.ک: طبقات ابن‌سعد (۳۹/۳)؛ الأخبار الطوال، ص۲۱۵.

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۶۵۴.

رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم علی رضي الله عنه را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی رضي الله عنه در حالی از جهاد باز می‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی رضي الله عنه هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود»[۱].

واکنش معاویه رضي الله عنه نسبت به خبر شهادت علی رضي الله عنه

زمانی که خبر شهادت علی مرتضی رضي الله عنه، به معاویه رضي الله عنه رسید، شروع به گریستن نمود. همسرش به او گفت: «تو با علی جنگیدی و اینک به‌خاطر او می‌گریی؟!» فرمود: «وای بر تو! تو چه می‌دانی که مردم، چه فضیلت و فقه و دانشی را از دست داده‌اند».

هر مشکلی که برای معاویه رضي الله عنه پیش می‌آمد، آن را در قالب نامه‌ای با علی رضي الله عنه درمیان می‌نهاد. زمانی که خبر شهادت علی رضي الله عنه به معاویه رضي الله عنه رسید، فرمود: «با مرگ پسر ابوطالب، فقه و دانش، از میان ما رفت». برادرش عتبه به او گفت: «مبادا مردم شام، این سخن را از تو بشنوند». فرمود: «از جلوی چشمانم برو»[۲].

خوبست شخصیت علی رضي الله عنه را از زبان ضرار صدائی بشناسیم؛ معاویه رضي الله عنه در دوران حکومتش، از ضرار صدائی درخواست کرد که اوصاف علی رضي الله عنه را برایش بیان نماید. ضرار گفت: «ای امیر مؤمنان! مرا معاف کن». اما معاویه رضي الله عنه پافشاری کرد تا اینکه ضرار گفت: باشد؛ حال که اصرار می‌کنید، می‌گویم. به‌خدا سوگند که علی رضي الله عنه، دورنگر و نیرومند بود؛ سخنان راست و درست، می‌گفت و به عدل و عدالت، حکم می‌نمود؛ علم و دانش، از وجودش تراوش می‌کرد و از او، حکمت و فرزانگی می‌بارید؛ او از دنیا و دلبستگی‌های دنیوی، هراسان و گریزان بود و با شب و تاریکی‌های شب (و عبادت‌های شبانگاهی)، انس می‌گرفت. بسیار می‌گریست و پیوسته در تفکر و اندیشه بود؛ به لباسی ساده و غذایی نه چندان مرغوب، بسنده می‌کرد و درمیان ما، همانند یکی از ما بود؛ هرگاه از او چیزی می‌پرسیدیم، پاسخمان را می‌داد و چون از او پیرامون موضوعی سؤال می‌کردیم، ما را از آن موضوع، باخبر می‌ساخت؛ به‌خدا سوگند که هرچند رابطه‌ی تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشتیم، اما هیبتش، ما را می‌گرفت و خیلی کم، در حضورش سخن می‌گفتیم؛ اهل دین را گرامی می‌داشت و بینوایان را به خود نزدیک

۱- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۲- ر.ک: الإستيعاب (۱۱۰۸/۳).

می‌کرد و به آنان مهر می‌ورزید؛ هیچ توانمندی، فکر این را هم نمی‌کرد که در راستای هدفی باطل و ناروا، به علی رضي الله عنه چشم بدوزد و هیچ ناتوانی از عدل و داد او، ناامید نمی‌شد؛ یک‌بار که تاریکی شب، همه جا را گرفته بود و ستاره‌ای در آسمان دیده نمی‌شد، علی رضي الله عنه را دیدم که ریشش را گرفته، در محراب عبادت، همچون آدمِ مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و گریه‌ای همانند گریه‌ی غم‌زدگان، سر می‌داد و می‌گفت: «ای دنیا! به من، روی کرده‌ای و خودت را برایم آراسته‌ای؛ هی! هی! از من دور شو و کسی جز مرا فریب بده؛ من، تو را سه‌طلاقه کرده و از تو جدا شده‌ام و هیچ رجوعی، در کار نیست؛ چراکه عمرت، کوتاه است و هیچ شرافت و ارزشی نداری. آه و افسوس که سفر طولانی و وحشتناکی در پیش است و زاد و توشه‌ی اندکی دارم». معاویه رضي الله عنه گریست و فرمود: «خداوند متعال، ابوالحسن را بیامرزد؛ به‌خدا سوگند که او، همین‌گونه بود. ای ضرار! از بابت شهادت علی رضي الله عنه چقدر، اندوهگینی؟» پاسخ داد: «به‌اندزه‌ی مادر غمگینی که فرزندش را در دامانش، ذبح کرده‌اند»[۱].

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می‌گوید: رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم را در خواب دیدم و ابوبکر و عمر رضي الله عنهما کنارش نشسته بودند؛ سلام کردم و نشستم. در این اثنا علی و معاویه رضي الله عنهما را آوردند و وارد خانه‌ای کردند و در را بستند. دیری نپایید که علی رضي الله عنه، بیرون آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که به نفع من، قضاوت شد.. پشت سر، معاویه رضي الله عنه، بیرون آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که مورد بخشش قرار گرفتم[۲].

ابن‌عساکر از ابوزرعه‌ی رازی روایت کرده که شخصی، به او گفت: «من، بغض معاویه را در دل دارم». پرسید: چرا؟ پاسخ داد: «زیرا با علی رضي الله عنه جنگید». ابوزرعه به او فرمود: «وای بر تو! پروردگار معاویه، مهربان است و کسی که با معاویه رضي الله عنه، طرف می‌باشد، خیلی بزرگوار؛ پس چرا تو، خودت را درمیان آن دو، وارد می‌کنی؟»[۳].

۱- نگا: الإستیعاب (۱۱۰۸/۳).

۲- البداية والنهاية (۱۳۳/۸).

۳- همان.

فصل دوم

خلافت حسن بن علی ﷺ

خلافت حسن بن علی ﷺ و مهم‌ترین ویژگی‌هایش و پاره‌ای از مواضعش در زندگانی اجتماعی و برنامه‌ی اصلاحی وی که تاج وحدت و یکپارچگی را بر سر امت اسلامی نهاد.

این فصل شامل مباحث زیر می‌باشد:

مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علی ﷺ

مبحث دوم: مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های حسن ﷺ، و زندگانی اجتماعی وی.

مبحث سوم: مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی ﷺ

مبحث چهارم: صلح حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ

مبحث اول

به خلافت رسیدن حسن بن علی رضی الله عنه

پس از آنکه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در رمضان سال چهل هجری به دست یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسید، با حسن بن علی رضی الله عنه بیعت شد[۱]. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، هیچکس را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و خود مردم، فرزندش حسن رضی الله عنه را به عنوان خلیفه برگزیدند.

پس از آنکه علی رضی الله عنه به شهادت رسید، فرزندش حسن رضی الله عنه بر او نماز گزارد و چهار تکبیر گفت. علی رضی الله عنه در کوفه دفن گردید. نخستین کسی که با حسن رضی الله عنه بیعت کرد، قیس بن سعد رضی الله عنه بود. وی، به حسن رضی الله عنه گفت: دستت را دراز کن تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و نیز جنگ با کسانی که حرمت‌شکنی کردند، بیعت نمایم. حسن رضی الله عنه فرمود: «بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش؛ چراکه این دو اساس، در بردارنده‌ی تمام شرایط است». بدین سان قیس رضی الله عنه با حسن رضی الله عنه بیعت کرد و سکوت نمود و پس از او، عموم مردم با حسن رضی الله عنه بیعت کردند[۲]. گفتنی است: حسن بن علی رضی الله عنه بدانگاه که اهل عراق، خواهان بیعت با او شدند، گفت: به شرط آنکه مطیع و فرمانبردار باشید؛ با هر کس که سازش نمودم، شما نیز سازش نمایید و با هر کس که جنگیدم، شما نیز بجنگید[۳].

در روایت ابن سعد چنین آمده است: حسن بن علی رضی الله عنه پس از پدرش، از اهل عراق، دو بیعت و پیمان گرفت: یکی بیعت خلافت و امارت، و دیگری بیعت بر سر اینکه به هر

۱- طبقات (۳۵/۳-۳۸)، به تحقیق: دکتر احسان عباس.

۲- تاریخ طبری (۷۳/۶).

۳- همان (۷۷/۶).

کاری که او بکند، تن دهند و به تصمیم او راضی و خرسند شوند[۱]. از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که حسن بن علی ﷺ از همان آغاز خلافتش مقدمات صلح با معاویه ﷺ را فراهم نمود؛ چنانچه بطور مفصل پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت. با بررسی چگونگی بیعت گرفتن حسن ﷺ از مردم، به نکات ذیل پی می‌بریم:

اول: بطلان و نادرستی این پندار که حسن ﷺ بنا به تصریح پدرش به خلافت رسیده است.

برخی، این قضیه را با تمام توان، رواج داده‌اند که علی بن ابی‌طالب ﷺ به جانشینی فرزندش حسن ﷺ تصریح نمود و او را آشکارا به عنوان جانشین خود برگزید[۲]. باید گفت: این، یکی از دروغ‌هایی است که به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ نسبت داده شده و هیچ پایه و اساس درستی ندارد. برخی، بر این باورند که امامت، همچون نبوت است و امام از طریق نص و فرموده‌ی الهی و به زبان پیامبر ﷺ به مقام امامت می‌رسد؛ بدین سان امامت را همانند نبوت، یکی از الطاف الهی بر می‌شمارند و معتقدند که هیچ دورانی نباید، خالی از امامی باشد که از سوی خدا بدین منصب برگزیده شده است. همچنین این‌ها، بر این باورند که حق انتخاب و تعیین امام، با مردم نیست و هیچ امامی نمی‌تواند از سوی خود، امام پس از خود را انتخاب و تعیین نماید. آنان در این زمینه، روایات زیادی را ساخته و پرداخته و آن را به امامان نسبت داده‌اند؛ چنانچه این سخن را به امام محمد باقر ؒ نسبت داده‌اند که: شما می‌پندارید این امر (تعیین امام) با ماست و ما، آن را به هر کس که خواسته باشیم، واگذار می‌کنیم! نه به خدا قسم که چنین نیست؛ بلکه این امر، از سوی رسول‌خدا ﷺ به افراد مشخصی داده شده که به ترتیب، می‌آیند تا اینکه این امر، به صاحب آن برسد[۳].

آنان، معتقدند که پیامبر ﷺ امامان پس از خود را با ذکر نام آنها، معین نموده است. بر این اساس بر این باورند که امامان، دوازده نفرند، نه کمتر و نه بیشتر:

۱- علی بن ابی‌طالب ﷺ ملقب به مرتضی، درگذشته‌ی سال ۴۰ هجری.

۲- سن بن علی ﷺ، درگذشته‌ی سال ۵۰ هجری.

۱- طبقات (۳۱۶/۱) به تحقیق: دکتر محمد سلمی.

۲- فرق الشیعة، نوشته‌ی نوبختی، ص۳۴.

۳- الإمامة و النص، نوشته‌ی فیصل نور، ص۸.

۳- سید الشهداء حسین بن علی رضی الله عنه، درگذشته‌ی سال ۶۱ هجری.
۴- زین العابدین، علی بن حسین، درگذشته‌ی سال ۹۵ هجری.
۵- محمد بن علی باقر، درگذشته‌ی سال ۱۱۴ هجری.
۶- جعفر بن محمد (امام صادق)، درگذشه‌ی سال ۱۴۸ هجری.
۷- امام کاظم، موسی بن جعفر درگذشته‌ی سال ۱۸۳ هجری.
۸- علی بن موسی‌الرضا، درگذشته‌ی سال ۲۰۳ هجری.
۹- محمد بن علی (جواد)، درگذشته‌ی سال ۲۲۰ هجری.
۱۰- علی بن محمد (هادی)، درگذشته‌ی سال ۲۵۴ هجری.
۱۱- حسن بن علی عسکری، درگذشته‌ی سال ۲۶۰ هجری.
۱۲- محمد بن حسن مهدی، درگذشته‌ی سال ۲۵۶ هجری.

نخستین کسی که عقیده‌ی وصیت و امامت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ وی، این عقیده را بدین سان پایه‌گذاری کرد که امر امامت، به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌رسید و به او منتهی می‌گردید؛ یعنی به نام سایر ائمه در دیدگاه خودساخته‌ی ابن سبأ تصریح نشده بود، ولی کسانی که پس از ابن سبأ آمدند، دامنه‌ی وصیت و حق امامت را در تعدادی از فرزندان علی رضی الله عنه گسترش دادند. از آنجا که ائمه و جد بزرگوارشان علی رضی الله عنه سرسختانه در برابر این پندار ایستادند، بانیان این عقیده، دروغی دیگر به نام تقیه را بنا نهادند تا اندیشه‌هایشان را بدور از سرسختی و یا اثرپذیری از مواضع روشن و شفاف اهل بیت، گسترش دهند. خلاصه اینکه یکی از مهم‌ترین و بارزترین مسایل خودساخته‌ی عده‌ای، این بود که عقیده‌ی وصیت را بنا نهادند. عقیده‌ی وصیت، بدین معناست که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم وصیت نمود که بلافاصله پس از وفاتش، علی رضی الله عنه زمام امور را بدست گیرد. بنا بر این عقیده، کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت رسیدند، این حق را از علی رضی الله عنه غصب کردند. در اصول کافی، روایتی بدین مضمون آمده است: هر کس، بمیرد و امام خویش را نشناسد، بر مرگ جاهلی مرده است. گفتنی است: با بررسی دوران خلفای راشدین، بدین نتیجه می‌رسیم که در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه و همچنین در دوران خلافت عمر رضی الله عنه هیچ اثری از این عقیده (عقیده‌ی وصایت علی رضی الله عنه وجود نداشته است؛ بلکه سرآغاز پیدایش این پندار، در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه یعنی در دوران بروز فتنه می‌باشد. پس از اینکه این سخن، به گوش

صحابه ﷺ رسید، آنان، آن را رد کردند و دروغ بودن این سخن را برملا ساختند؛ چنانچه علی بن ابی‌طالب و ام المؤمنین عایشه ﷺ، در رأس آن دسته از صحابه قرار داشتند که به رد و تکذیب این عقیده پرداختند؛ بدین سان مشاهده می‌کنیم که از آن پس، یعنی در زمان خلافت علی ﷺ این عقیده، سازماندهی بیشتری یافت و بیش از پیش به سوی آن فرا خوانده شد.

البته برخی از علمای این فرقه از جمله نوبختی و کشی، بدین نکته تصریح نموده‌اند که عقیده‌ی وصیت، یکی از مسایل خودساخته‌ی عبدالله بن سبأ می‌باشد؛ چنانچه بنده در تحلیل وقایع زندگانی علی بن ابی‌طالب ﷺ به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام. دلایل زیادی وجود دارد که بطلان و نادرستی این پندار را روشن می‌سازد؛ از آن جمله می‌توان به روایات صحیحی اشاره کرد که در این زمینه از تعدادی از اصحاب ﷺ و در رأس آنان علی ﷺ نقل شده است:

۱- باری در حضور عایشه ﷺ گفته شد که رسول‌خدا ﷺ در مورد جانشینی علی ﷺ وصیت نموده است. عایشه ﷺ فرمود: چه کسی، چنین گفته است؟ من، پیامبر ﷺ را (در واپسین لحظات حیاتش) دیدم و او را به سینه‌ام تکیه داده بودم. آن حضرت ﷺ تشت آبی درخواست کرد؛ آنگاه (پیکر و گردن آن حضرت) کج شد و درگذشت؛ پس چگونه من در آن هنگام ندیدم که رسول‌خدا ﷺ برای علی ﷺ وصیتی بکند؟[۱].

بدین سان عایشه ﷺ تصریح نمود که رسول‌خدا ﷺ هیچ وصیتی در مورد جانشینی علی ﷺ نفرمود و این، یکی از مهمترین دلایلی است که نشان می‌دهد هیچ وصیتی از جانب رسول‌خدا ﷺ در مورد خلافت علی ﷺ صورت نگرفته است. چراکه پیامبر ﷺ در دامان عایشه ﷺ وفات نمود و اگر چنین وصیتی می‌نمود، عایشه‌ی صدیقه ﷺ نسبت به این مسأله از همه آگاه‌تر بود[۲].

۲- عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: علی بن ابی‌طالب ﷺ در بیماری وفات رسول‌خدا ﷺ از خانه‌ی آن حضرت ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای اباالحسن!

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۲۷۴۱، کتاب الوصایا.

۲- بذل المجهود في إثبات مشابهة الرافضة لليهود (۱/۱۹۰).

حال رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم چطور است؟ گفت: الحمد لله؛ خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب رضي الله عنه دستش را گرفت و گفت: به خدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده‌ی عصا خواهی شد. (یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات می‌کند و تو، زیردست دیگران می‌گردی.) به خدا قسم، من، می‌دانم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم در اثر این بیماری وفات خواهد کرد. زیرا من، چهره‌های بنی‌عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. بیا با هم نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم برویم تا از او بپرسیم که خلافت، به چه کسی می‌رسد؟ اگر خلافت، به ما می‌رسد، بدانیم؛ و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی رضي الله عنه گفت: به خدا سوگند اگر از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین درخواستی بکنیم و ما را از آن باز بدارد، پس از او مردم، هرگز خلافت را به ما نخواهند داد. به خدا قسم که من از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین درخواستی نخواهم کرد[1].

علی رضي الله عنه بدین سان گواهی داد که صحابه رضي الله عنهم شدیداً پایبند اوامر و وصایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بودند و اگر رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم وصیتی می‌نمود، هیچ‌یک از آنان، نسبت به انجام وصیت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کوتاهی نمی‌کرد و از همین‌رو انصار رضي الله عنهم نیز در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، آزادانه و باشجاعت، اظهار نظر نمی‌کردند و پیشنهاد نمی‌دادند که یک امیر، از ما تعیین شود و یک امیر نیز از مهاجران؛[2]. بلکه بی‌چون و چرا با وصی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیعت می‌نمودند و یا حداقل برخی از آنها، وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به یکدیگر یادآوری می‌کردند. همچنین اگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مورد خلافت علی رضي الله عنه وصیتی نموده بود، حتماً علی رضي الله عنه به عباس رضي الله عنه این نکته را یادآوری می‌نمود که چگونه از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم درخواست خلافت نماییم، حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مورد خلافت من، وصیت نموده است؟! به‌هر حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همان روز درگذشت و هیچ دلیلی وجود ندارد که بر این ادعای بی‌اساس، صحه بگذارد؛ بلکه تمام روایاتی که در زمینه‌ی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره‌ی خلافت علی رضي الله عنه نقل شده، بی‌اساس می‌باشد. زیرا این سخن صریح علی رضي الله عنه، ادعای مزبور را رد می‌کند و تمام روایات نقل‌شده در این

۱- بخاری، کتاب المغازی، حدیث شماره‌ی ۴۴۴۷.

۲- نگا: صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۸۳۰.

مورد، یا از اساس، دال بر خلافت نیست و یا موضوع و ساختگی است[۱].

۳- از علی ﷺ سؤال شد: آیا رسول‌خدا ﷺ چیزی را به شما اختصاص داد؟ علی ﷺ گفت: «رسول اکرم ﷺ هر آنچه که به ما داد، آن را به عموم مردم نیز عنایت نمود، جز آنچه در غلاف شمشیرم هست». و آنگاه نوشته‌ای از نیام شمشیرش درآورد که در آن آمده بود: «لعنَ اللهُ مَن ذبحَ لغير الله ولعن الله من سرقَ منار الأرضِ ولعن اللهُ من لعن والده ولعن اللهُ من آوي محدثاً»[۲]. یعنی: «لعنت خدا بر کسی که به نام غیرخدا (حیوانی را) ذبح نماید؛ و لعنت خدا بر کسی که علایم و حدود اراضی را بدزدد و لعنت خدا بر کسی که پدرش را نفرین نماید و لعنت خدا بر کسی که مفسدی را پناه دهد».

ابن‌کثیر ﷺ می‌گوید: این حدیث که در صحیحین و سایر کتاب‌های حدیث آمده، در رد پندار کسانی است که گمان می‌کنند رسول‌خدا ﷺ در مورد خلافت علی ﷺ وصیت نموده است. اگر این پندار یا ادعا، درست بود، هیچ‌یک از صحابه ﷺ، آن را رد نمی‌کرد؛ چراکه اصحاب ﷺ هم در حیات رسول اکرم ﷺ و هم پس از وفات آن حضرت ﷺ به‌شدت فرمانبردار دستورات خدا و رسولش بودند و امکان نداشت که با وجود آن‌همه پایبندی به دستورات خدا و پیامبر، کسی دیگر را بر خلاف حکم رسول‌خدا ﷺ به خلافت برگزینند. کسی که صحابه را به عدم اجرای دستور پیامبر ﷺ متهم می‌نماید، در واقع همه‌ی آنان را به فسق و فجور و مخالفت با حکم رسول‌الله ﷺ متهم می‌سازد. حال آنکه خدای متعال در قرآن کریم از صحابه ﷺ تعریف و قدردانی نموده است. از این‌رو کسی که چنین اتهامی را به صحابه ﷺ نسبت دهد، در حقیقت از کمند اسلام بریده و به اجماع امامان بزرگوار کافر شده است[۳].

نووی ﷺ می‌گوید: این حدیث، پندار مدعیان محبت علی ﷺ مبنی بر انتصاب وی به خلافت و نیز سایر ادعاهای بی‌اساس آنان را رد می‌کند[۴].

۴- عمرو بن سفیان می‌گوید: علی ﷺ پس از پیروزی در جنگ جمل گفت: ای مردم! رسول‌خدا ﷺ در مورد این امارت، حکم خاصی برای ما ابلاغ نکرد تا اینکه ما،

۱- الإمامة والرد علی الرافضة، تحقیق: علی ناصر فقیهی، ص۲۳۸

۲- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۹۷۸.

۳- البداية والنهاية (۲۲۱/۵)

۴- شرح صحیح مسلم (۱۵۱/۱۳)

بدین نتیجه رسیدیم که ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برگزینیم...[۱].

۵- ابوبکر بیهقی با سندش از شقیق بن ابی‌سلمه نقل می‌کند که به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه، برای ما تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکرد و من، این کار را بکنم؟! اگر خداوند، برای مردم اراده‌ی خیر کرده باشد، پس از من، آنان را بر سر خلافت بهترینشان گرد می‌آورد؛ همچنانکه پس از وفات پیامبرش، آنان را پیرامون بهترینشان گرد آورد[۲].

این، دلیل روشنی است که نشان می‌دهد ادعای انتصاب علی رضی الله عنه به خلافت بر اساس نص، یکی از ادعاهای بی‌اساس اهل بدعت می‌باشد که باعث شعله‌ور شدن آتش کینه نسبت به اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم گشته که علی و سایر اهل بیت نیز جزو آنان هستند. آری! عده‌ای با ادعای محبت علی رضی الله عنه و اهل بیت، بر دشمنی و دسیسه‌ی درونی خود بر ضد اسلام و مسلمانان پوشش می‌نهند[۳].

بر اساس نصوصی که بیان شد، با وضوح تمام، بی‌اساس بودن ادعای اهل بدعت مبنی بر وصیت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد خلافت علی رضی الله عنه هویدا می‌گردد و روشن و واضح می‌شود که عبدالله بن سبأ، نخستین کسی است که این ادعا را مطرح نموده و سپس سندها و متونی، ایجاد شده که با نسبت دادن این دروغ به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه را به سبب مخالفت با این دروغ بزرگ، هدف قرار داده است. ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: در هیچ‌یک از کتاب‌های مورد اعتماد اهل حدیث، هیچ نصی دال بر انتصاب علی رضی الله عنه به خلافت نیامده و همه‌ی اهل حدیث و محدثان، بر بی‌اساس بودن این ادعا، اجماع نموده‌اند. ابومحمد بن حزم رحمه الله می‌گوید: نزد هیچکس، روایتی دال بر نص مورد ادعا نیافته‌ایم و در این زمینه تنها به روایتی از شخصی ناشناخته با کنیه‌ی ابوالحمراء دست یافته‌ایم که نمی‌دانیم کیست؟[۴]. ابن‌تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: ادعای برخی مبنی بر وجود نص در مورد خلافت علی رضی الله عنه، از آن دست

۱- الإعتقاد، ص۱۸۴؛ بیهقی در دلائل النبوة، سندش را حسن دانسته است.

۲- الإعتقاد، ص۱۸۴ با سند جید.

۳- عقيدة أهل السنة في الصحابة (۶۲۰/۲).

۴- المنهاج (۳۶۲/۸)؛ الفصل (۱۶۱/۴).

مواردی است که هیچ‌یک از علمای گذشته و حال، در اقوال رسول‌الله ﷺ نیافته است؛ از این‌رو علمای حدیث و کارشناسان این علم، ادعای مزبور و امثالش را کذب محض می‌دانند[۱].

با گذشت زمان، عده‌ای از غُلات و مدعیان محبت علی ﷺ، نظریه‌ی ابن‌سبأ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی ﷺ را زنده کردند و آن را بسط و گسترش دادند تا از طریق برانگیختن احساسات و عواطف مردم و رهیابی و نفوذ به قلوب آنان، در سایه‌ی این پوشش، به اهداف شومشان بر ضد حکومت اسلامی دست یابند و بدین سان، مسأله‌ی امامت را در تعداد مشخصی از اهل بیت منحصر نمودند؛ نخستین کسی که این دیدگاه را رواج داد، شیطان الطاق بود که هواداران این نظریه، او را مؤمن الطاق نامیده‌اند[۲]. زمانی که زید بن علی ﷺ از پیدایش این دیدگاه توسط شیطان الطاق اطلاع یافت، به او گفت: به من خبر رسیده که تو، ادعا می‌کنی در خاندان پیامبر ﷺ امامی است که اطاعت از او واجب می‌باشد؟ شیطان الطاق گفت: آری؛ پدرت علی بن حسین، یکی از آنهاست. زید ﷺ گفت: چطور امکان دارد، حال آنکه هرگاه پدرم، می‌خواست لقمه‌ی داغی را به من بدهد، ابتدا آن را سرد می‌کرد و سپس آن را در دهانم می‌گذشت؟ بنابراین مگر ممکن است که از بابت لقمه‌ی داغی برایم دلسوزی نماید، اما درباره‌ی آتش جهنم نسبت به من دلسوزی نکرده و مرا از وجود این امام، آگاه ننموده باشد؟! شیطان‌الطاق گفت: این را به او گفتم؛ اما او، از آن جهت که مبادا تو کفر بورزی و نتواند در حق تو شفاعت نماید، گفتن این موضوع را به تو ناخوشایند دانست[۳].

این داستان، در معتبرترین کتاب‌هایشان آمده و بیانگر این نکته است که این دیدگاه، آنچنان سری و محرمانه بوده که بر امامی همچون زید مخفی مانده است! محب‌الدین خطیب، بیان نموده که شیطان‌الطاق، نخستین کسی است که این پندار را بنا نهاد و امامت و قانون‌گذاری را منحصر در چند نفر دانست و مدعی عصمت برای افراد مشخصی از اهل بیت گردید[۴].

۱- المنهاج (۵۰/۷).

۲- نگا: أصول الإمامة (۸۰۰/۲).

۳- الرجال از کشی، ص۱۸۶.

۴- مجله‌ی الفتح، ص۵، شماره‌ی۸۶۲، سال ۱۳۶۷هـ.ق.

در این راستا شخص دیگری به نام هشام بن حکم (متوفای ۱۷۹هجری) با شیطان‌الطاق مشارکت نمود[1]. چنین به نظر می‌رسد که عقیده‌ی انحصار امامت در افراد مشخصی، نخست در کوفه توسط پیروان هشام و شیطان‌الطاق، رواج یافته است[2]. آری! ریشه‌ی این اندیشه را باید در قرن دوم هجری، به‌وسیله‌ی مدعیان پیروی از اهل بیت جستجو کرد که از آن جمله می‌توان شیطان‌الطاق و هشام بن حکم را نام برد[3]. البنه جریان‌ها، فرقه‌ها و گرایش‌های مختلفی در زمینه‌ی تعیین تعداد امامان به وجود آمده است. چنانچه در مختصر التحفة آمده است: بدان که امامیه، قایل به تعداد معینی از ائمه هستند؛ البته در مورد تعداد امامان با هم اختلاف دارند. بعضی، به پنج امام؛ برخی، به شش امام و عده‌ای نیز به هشت امام اعتقاد دارند. همین‌طور بعضی، به دوازده امام و برخی هم به سیزده امام معتقدند[4].

جای بسی شگفت و تعجب است که معتقدان به امامت، به دسته‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شده و هر یک از این فرقه‌ها، برای تأیید دیدگاه خود درباره‌ی امام مورد نظرشان، روایاتی متناقض با روایات سایر فرقه‌های امامیه، نقل می‌کنند و آنها را به علی رضی الله عنه نیز نسبت می‌دهند! در کتاب‌های اهل بدعت، چنین تناقضاتی، به‌کثرت روایت شده که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های اسماعیلیان همچون نوشته‌های ناشئ اکبر پیرامون مسایل امامت یا الزینة از ابوحاتم رازی اشاره نمود و یا الـمقالات و الفرق از اشعری قمی و فرق الشیعة اثر نوبختی را نام برد. ناگفته پیداست که مسأله‌ی امامت، از دیدگاه این‌ها، مسأله‌ای فرعی و غیراصولی نیست که اختلاف نظر درباره‌ی آن، امری عادی باشد؛ بلکه امامت، از دیدگاه آنان، اساس دین و اصلی مهم در شریعت است. از این‌رو معتقدند که هر کس، به امامشان ایمان نیاورد، بی‌دین است و به همین خاطر نیز، برخی از آنان، برخی دیگر را تکفیر و نفرین می‌کنند[5].

دوازده امامی‌ها، قایل به انحصار امامت در دوازده تن هستند. گفتنی است: هیچ‌یک از بنی‌هاشم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پس از آن، یعنی در دوران ابوبکر، عثمان و علی رضی الله عنه

۱- أصول الإمامية (۸۰۳/۲).

۲- أصول الإمامية (۸۰۵/۲)؛ بحار النوار (۲۵۹/۱).

۳- أصول الإمامية (۸۰۶/۲).

۴- مختصر التحفة، ص۱۹۳.

۵- أصول الإمامية (۸۰۷/۲).

قایل به امامت دوازده تن نبوده است[۱]. بلکه این پندار، پس از وفات حسن عسکری ﴿﴾ پدید آمد. منحصر دانستن امامت در تعداد مشخصی از افراد، عقیده‌ای باطل و بی‌اساس می‌باشد که امیرالمؤمنین علی و نوادگانش، از آن بری بوده‌اند. چنانچه در نهج‌البلاغه، خطبه‌ای از علی ﴿﴾ آمده که ایشان پس از شهادت عثمان ﴿﴾ و پس از آن‌که مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: «دعوني والتمسوا غيري، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب ولا تثبت عليه العقول...وإن تركتموني فأنا كأحدكم ولعلي أسمعكم وأطوعكم لـمن وليتموه أمركم وأنا لكم وزيرا خير لكم مني أميرا»[۲]. یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآیید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند. (تا آن‌جا که فرمود:) اگر مرا واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم».

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که علی ﴿﴾ چگونه امامتی را که بنا بر اعتقاد امامیه، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنان‌چه کلینی، در اصول کافی آورده است: «ابوعبدالله ﴿﴾ گفته است: «إن الإمامة عهد من الله ﴿﴾ معهود لرجال مسلمين ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون بعده)»[۳]. یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد».

اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علی ﴿﴾ به‌عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! آن‌چه از فرموده‌ی علی ﴿﴾، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این‌رو بدین نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم».

۱- منهاج السنة (۱۱/۲).

۲- نهج البلاغة، خطبه‌ی ۹۲، ص۱۷۸،۱۷۹ شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

۳- اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج۱، ص ۲۷۸ .

در نهج البلاغه سخنی واضح و صریح از علی ﷺ نقل شده که فرموده است: «إنه بایعني القوم الذین بایعوا أبا بکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه؛ فلم یکن للشاهد أن یختار و لا للغائب أن یرد و إنما الشوری للمهاجرین والأنصار؛ فإن اجتمعوا علی رجل وسموه إماماً کان ذلك لله رضی فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلی ماخرج منه فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی»[1]. یعنی: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این‌رو آن‌کس که در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن‌کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمانان ـ در تعیین خلیفه و اداره‌ی امورـ از آنِ مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده‌گیری و یا نوآوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز می‌گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می‌جنگند؛ چراکه او، راه غیرمؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می‌کشاند که در پیش گرفته است».

مواردی که از این عبارت علی مرتضی ﷺ، روشن می‌شود، عبارتست از:

مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ از دیدگاه علی ﷺ.

هم‌سانی و همانندی در چگونگی به خلافت رسیدن علی و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این‌رو اگر سقیفه‌ی بنی‌ساعده، به خلافت رسیدن عمر و شورای عمر برای تعیین خلیفه، دسیسه‌ای برای تحقق اهداف عده‌ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی که هم‌سان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می‌تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن علی مرتضی را تداوم توطئه‌ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)[2].

۱- نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۶

۲- شرح مطالب مربوط به نهج البلاغه، با اقتباس از کتاب مختصر و مفید (پژوهشی در نهج البلاغه) اثر شیخ صالح درویش و ترجمه‌ی بنده، بر نوشتار پیش روی شما افزوده شد. (مترجم)

تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی ﷺ در آن روزگار، شورای مهاجران و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می‌انجامد.

مسأله‌ی انتصاب علی ﷺ به امامت و یا بیان نص در این زمینه، به هیچ عنوان به ثبوت نرسیده و منحصر دانستن حق امامت برای تعداد مشخصی، بر اساس کتاب و سنت، مردود و غیرقابل پذیرش می‌باشد. چنانچه چنین دیدگاهی از نظر عقل و منطق واقع‌گرا نیز قابل قبول نیست. چراکه پس از پایان دوره‌ی امامت آخرین امام، سرنوشت امت چه می‌شود و آیا باید بدون امام زندگی کنند؟ بدین سان بر اساس اعتقاد دوازده امامی‌ها، دوران امامت ائمه، بیش از دو و نیم قرن طول نمی‌کشد و از آن زمان تا کنون، امت، در واقع بدون امام زیسته است! حال آنکه وجود امام در هر عصری، از اعتقادات و باورهای اساسی و ضروری امامیه به‌شمار می‌رود و این، تناقضی آشکار می‌باشد. از این‌رو مدافعان این دیدگاه، کوشیده‌اند تا عقیده‌ی انحصار امامت در امامان مشخصی را بسط داده و مسأله‌ی نیابت مجتهد از امام را مطرح نمایند. در مورد حدود نیابت نیز به اتفاق نظر نرسیده و بدین سان اقوال و دیدگاه‌های مربوط به این مسأله، متفاوت و بلکه متعارض گردیده است. چنانچه در این عصر، به صورت عملی و بکلی، از این قاعده‌ی دینی خود، پا فراتر نهاده و انتخابات را روش تعیین رییس حکومت قلمداد کرده و از انحصار عددی به انحصار نوعی روی آورده و ریاست کل حکومت را بر اساس ولایت فقیه بنا نهاده‌اند[1]. این، در حالی است که ولی فقیه، معصوم نمی‌باشد و چنان نصی هم از دیدگاه آنان وجود ندارد که قایل به امامت غیرمعصوم باشد. از این‌رو اصل امامت که بهانه‌ای برای در هم شکستن صفوف مسلمانان بوده، در عمل، توسط معتقدان به این اصل، رها شده و بدین سان، انسانی عادی هم می‌تواند به نام ولی فقیه، در رأس حکومت قرار بگیرد؛ هرچند از خاندان پیامبر ﷺ نباشد!

استاد احمد کاتب، تحول اندیشه‌ی سیاسی این فرقه را از شورا به ولایت فقیه مورد بررسی قرار داده و درباره‌ی امیرالمؤمنین حسن بن علی ﷺ و شورا، سخن به میان آورده و روشن نموده که حسن بن علی ﷺ در فراخوان مردم به بستن میثاق با خویش، به هیچ نصی از جد بزرگوارش رسول اکرم ﷺ یا پدرش امیرالمؤمنین علی ﷺ استناد

۱- الحكومة الإسلامية، ص۲۴۸؛ اصول الامامية (۸۱۴/۲).

نکرد و این، بیانگر اعتقاد حسن بن علی ﷺ به شورا و حق امت در انتخاب حاکم می‌باشد؛ چنانچه این باور امام حسن ﷺ، در آن زمان نمایان‌تر می‌گردد که وی، از مقام خود در عرصه‌ی خلافت چشم‌پوشی می‌کند و آن را به صورت مشروط بر اساس رعایت اصل شورا در ساختار حکومت اسلامی، به معاویه ﷺ واگذار می‌نماید. بنابراین، اگر آن‌طور که برخی می‌پندارند، خلافت یا امامت، انتصابی و بر اساس نص الهی یا تعیین پیامبر ﷺ بود، در این صورت برای امام حسن ﷺ به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جایز نبود که دست از امامت بکشد و آن را به شخص دیگری واگذار کند؛ به عبارتی در این صورت برای حسن ﷺ جایز نبود که با معاویه ﷺ بیعت نماید و حتی یارانش را به بیعت با معاویه ﷺ فرا بخواند و بدین سان، حق مسلّم امام حسین ﷺ را نادیده بگیرد. البته باید دانست که حسن ﷺ، مرتکب هیچ کوتاهی و قصوری در این زمینه نگردید و راهی را پیمود که ضامن حق مسلمانان در عرصه‌ی انتخاب حاکمشان از طریق شورا و رعایت ساختار مشورتی بود. چنانچه امام حسین ﷺ تا واپسین روز حیات معاویه ﷺ به بیعت با وی پایبند ماند و درخواست کوفیان پس از وفات امیرالمؤمنین حسن ﷺ را برای قیام بر ضد معاویه ﷺ رد کرد. چراکه میان او و معاویه ﷺ، پیمانی وجود داشت که نقض آن، برایش روا نبود. از این‌رو حسین ﷺ تنها پس از آن قیام نمود که یزید، زمام امور را به دست گرفت. آن زمان بود که حسین ﷺ به بیعت با یزید بن معاویه، تن نداد و در همین راه نیز در سال ۶۱ هجری، در کربلا به شهادت رسید[۱].

اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون اعتقاد به دوازده امام

جابر بن سمره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «يكونُ إثنا عشر أميراً» یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت)خواهند رسید». آن‌گاه رسول‌خدا ﷺ سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند»[۲].

در روایت دیگری از مسلم ﷺ آمده که جابر ﷺ می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «لایزال الإسلام عزيزاً إلى إثني‌عشرة خليفة» یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار

۱- تطور الفكر السياسی الشيعی من الشورى إلى ولاية الفقيه، ص ۱۷و۱۸.

۲- بخاری، کتاب الأحكام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر ﷺ می‌گوید: سپس رسول‌خدا ﷺ سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند»[۱]. در روایت دیگری آمده که فرمود: «لايزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلي إثني‌عشر خليفة»[۲]. این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: «لايزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثنا عشر رجلاً»[۳]. یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان‌یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود ﷺ از طریق اسود بن سعید از جابر ﷺ روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید»[۴].

دوازده امامی‌ها، با استناد به این روایات، در برابر اهل سنت موضع می‌گیرند؛ البته این امر، برآمده از ایمانشان به این نصوص نیست؛ بلکه ناشی از جبهه‌گیری در برابر اهل سنت بر اساس متون و نصوص دینی خودشان می‌باشد. اندکی تأمل در این روایات، نشان می‌دهد که دوازده فرد مذکور، به خلافت می‌رسند و اسلام، در دوران آنان در کمال عزت و سربلندی است و مردم، پیرامون یکایک آنها، متحد و یک‌پارچه می‌گردند و وضعیت مردم، در آن زمان روبه‌راه و سامان‌یافته می‌باشد. ناگفته پیداست که ویژگی‌های مذکور در هیچ‌یک از امامان مورد ادعای امامیه، تحقق نیافته و هیچ کدامشان جز امیرالمؤمنین علی و حسن ﷺ به خلافت نرسیده و بنا به اعتقاد خودشان، وضعیت مسلمانان در دوران هیچ‌یک از دوازده امام مورد ادعای آنان، چندان سامانی نداشته؛ بلکه وضعیت امت، نابسامان و خراب بوده است. چنانچه ستمکاران و بلکه کافران، زمام امور مسلمانان را به دست داشته‌اند[۵]. و خود ائمه، در آن زمان درباره‌ی مسایل دینشان تقیه می‌کردند. همان‌طور که شیخ مفید، دوران امیرالمؤمنین علی ﷺ را دوران تقیه دانسته و ادعا کرده که علی ﷺ با آنکه کرسی

۱- مسلم: كتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش (۱۴۵۳/۲).

۲- همان.

۳- مرجع پیشین

۴- سنن أبی‌داود (۴۷۲/۴)؛ فتح‌الباری (۲۱۱/۱۳).

۵- منهاج السنة (۲۱۰/۴)؛ المنتقی، ص۵۳۳.

خلافت را در دست داشت، همچنان تقیه می‌کرد[۱]. و نمی‌توانست قرآن را ظاهر بگرداند و بر اساس تمام احکام اسلام، حکم براند. چنانچه شیخ جزایری، بدین نکته تصریح نموده[۲]. و شیخشان، مرتضی، علاوه بر این گفته است: علی رضي الله عنه ناگزیر بود به خاطر دین، با صحابه کنار بیاید و بلکه با آنان، همکاری نماید[۳]. بدین سان واضح می‌گردد که حدیث، در یک‌سو قرار دارد و پندار این‌ها، در سویی دیگر. همچنان‌که حدیث مذکور، بیانگر حصر ائمه در تعداد مشخصی نمی‌باشد؛ بلکه در اصل خبر می‌دهد که اسلام، در دوران این دسته از حکام و خلفا، سربلند و سرافراز است. چنانچه عصر خلفای راشدین و بنی‌امیه، دوران عزت و سرافرازی اسلام بود[۴]. از این‌رو ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: «اسلام و شرایع اسلامی، در دوران بنی‌امیه، بیش از ادوار بعدی، گسترش و غلبه یافت». وی، آنگاه به حدیث مذکور استناد کرده و گفته است: «این وضعیت، در دوران خلفای راشدین وجود داشت و پس از آن، مردم، پیرامون معاویه رضي الله عنه گرد آمدند و آنگاه یزید بن معاویه، و سپس عبدالملک و چهار فرزندش، به قدرت رسیدند و عمر بن عبدالعزیز نیز یکی از آنان بود. و پس از آن، نابسامانی و اختلالی به وجود آمد که تا کنون ادامه دارد». ابن‌تیمیه، سپس به شرح این خلل می‌پردازد و می‌گوید:[۵]. «در حدیث آمده است که همگی این خلفا، از قریش هستند؛ و این، نشان می‌دهد که دوازده خلیفه، صرفاً علی و فرزندانش نیستند؛ اگر منظور، علی و فرزندانش بودند، حتماً ویژگی آنان را به صورت مشخص، بیان می‌کرد. حال آنکه نگفت: همگی از فرزندان اسماعیلند و از عرب نمی‌باشند. همین‌طور در صورتی که این دوازده امام یا خلیفه، بطور مشخص از بنی‌هاشم یا از سلاله‌ی علی رضي الله عنه بودند، حتماً بدین نکته تصریح می‌کرد؛ اما فرمود: (همگی آنان، از قریش هستند) و بلکه به قبیله‌ی خاصی اختصاص ندارند. چنانچه همانند خلفای راشدین، از تیره‌های مختلف قریش همچون بنی‌تیم، بنی‌عدی، بنی عبدشمس و بنی‌هاشم بودند»[۶] بدین ترتیب واضح

۱- أصول الإمامية (۸۱۶/۲).

۲- أصول الإمامية (۸۱۶/۲).

۳- همان.

۴- مرجع پیشین.

۵- منهاج السنة (۲۰۶/۴).

۶- منهاج السنة (۲۱۱/۴).

گردید که تنها نکته‌ای که امامیه، می‌توانند از احادیث مذکور، برداشت کنند، تعداد حکام یا خلفایی است که آنان، از آن، به دوازده امام تعبیر نموده‌اند؛ حال آنکه عدد واردشده در این روایات، نمی‌تواند دستاویز و دلیل محکمی در تأیید ادعای اهل بدعت باشد[۱].

دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی خلافتش

امیرالمؤنین حسن بن علی رضی الله عنه پس از شهادت پدرش و بعد از آنکه با او بیعت شد، به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان، زمام امور را در حجاز، یمن، عراق و سایر بلاد اسلامی به مدت هفت ماه در دست گرفت. برخی، مدت خلافتش را هشت ماه و عده‌ای نیز شش ماه گفته‌اند. به راستی که دوران خلافت حسن بن علی رضی الله عنه، امتداد دوران خلافت راشده بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که توسط رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن، به خلافت راشده یاد شده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشده، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود[۲]. امام ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»[۳]. یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد»[۴]. از این‌رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است[۵].

۱- أصول الإمامية (۸۱۸/۲)

۲- عقيدة أهل السنة و الجماعة في الصحابة (۷۴۳/۲).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۴- البداية والنهاية (۱۳۴/۱۱)

۵- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرويات خلافة معاوية، خالد الغيث، ص۱۵۵

امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: «الخلافة ثلاثون عاماً ثم يكون بعد ذلك ملك»[۱]. یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن، سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه الله چنین روایت کرده است: «خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم يؤتي الله الـملك من يشاء أو ملكه من يشاء»[۲]. یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن رضی الله عنه در سی سال خلافتِ مورد اشاره می‌گنجد؛ از این‌رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی رضی الله عنه پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱- ابوبکر بن العربی[۳]. رحمه الله می‌گوید: فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث، مصداق پیدا کرد و دوران خلافت خلفای اربعه و هشت ماه خلافت حسن بن علی رضی الله عنه، مطابق آنچه در حدیث آمده، بدون آنکه حتی یک روز هم کم یا زیاد باشد، سی سال طول کشید[۴].

۲- قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی رضی الله عنه بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: «الخلافة ثلاثون سنة»، سی سال خلافت پس از وفات

۱- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۲- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

۳- ابن‌عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن‌العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال ۵۴۳هـ وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار است که شرحی بر صحیح ترمذی دارد و (العواصم من القواصم) و هم‌چنین (قانون التأويل في تفسير القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن‌عربی، معروف بوده است. وی، محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن‌عربی صوفی (بدون الف و لام) است که در سال ۶۳۸هـ وفات کرده است. صوفیان، محیی‌الدین ابن عربی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند.(مترجم).

۴- نگا: أحكام القرآن از ابن‌العربی (۱۷۲۰/۴).

رسول‌خدا ﷺ می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است. چنانچه در روایتی آمده است: «خلافة النبوة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكا»[۱].

۳- ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید: دلیل اینکه حسن رضی‌الله‌عنه یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم ﷺ به نقل از سفینه غلام آزادشده‌ی رسول‌خدا ﷺ آورده‌ایم که آن حضرت ﷺ فرموده است: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة»[۲]. یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی‌الله‌عنه تکمیل می‌شود[۳].

۴- ابن ابی‌العز حنفی رحمه‌الله در شرح العقيدة الطحاوية می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه، دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر رضی‌الله‌عنه ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان رضی‌الله‌عنه، دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی رضی‌الله‌عنه چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن رضی‌الله‌عنه شش ماه بر مسند خلافت نشست[۴].

۵- مناوی رحمه‌الله، حدیثی بدین مضمون از رسول‌خدا ﷺ آورده است که: «إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من الـمسلمين»[۵]. یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». مناوی رحمه‌الله پس از ذکر این حدیث می‌گوید: این رویداد، زمانی رخ داد که پس از شهادت علی رضی‌الله‌عنه، با حسن رضی‌الله‌عنه بیعت شد و حسن رضی‌الله‌عنه، بحق مدت شش ماه، خلیفه بود و این مدت، مکمل سی سال خلافتی است که پیامبر برگزیده‌ی خدا، از آن خبر داده و بیان نموده که پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود[۶].

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).
۲- البداية والنهاية (۱۳۴/۱۱)
۳- مرجع سابق.
۴- شرح الطحاوية، ص۵۵.
۵- بخاری (۹۴/۷).
۶- فیض القدیر (۴۰۹/۲)

۶- ابن‌حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی ﷺ بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادلی بود و در واقع، صداقت فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ را تحقق بخشید که فرموده است: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة»[۱]. یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری! شش ماه خلافت حسن بن علی ﷺ، مکمل سی سال خلافت راشده می‌باشد[۲].

اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی ﷺ، خلیفه‌ی برحقی بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود[۳].

چهارم: سخنان نادرست و بی‌اساس منسوب به حسن بن علی ﷺ پس از شهادت پدرش:

این مبحث را از آن جهت در این کتاب گنجاندم که باطل را بشناسیم و از آن برحذر باشیم. چنانچه شاعر می‌گوید:

عرفت الشر لا للشر و لكن لتوقيه ومن لايعرف الشر من الخير يقع فيه

برخی، خطبه‌ها و سخنانی را ساخته و پرداخته و آن را به‌دروغ به حسن بن علی ﷺ نسبت داده‌اند که اینک به نمونه‌ای چند از آن می‌پردازیم:

«ای مردم! کسی که مرا شناخته، می‌داند که من، کیستم و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند که من، حسن بن علی هستم؛ من، بشارت‌دهنده و فرزند بیم‌دهنده هستم؛ من، فرزند کسی هستم که به اذن و فرمان خداوند ﷻ به سوی او فرا خواند و من، فرزند چراغ تابان هستم. من، جزو اهل بیت و خاندانی هستم که خداوند، پلیدی را از آنان دور کرده و آنها را پاک ساخته است؛ همان خاندانی که خداوند در کتابش، مودت و دوستی آنان را فرض گردانیده، آنجا که فرموده است:

﴿وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًا﴾ [الشوری: ۲۳].

«هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی او می‌افزاییم».

۱- الصواعق المحرقة على أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۲- الصواعق المحرقة على أهل البدع والزندقة (۳۹۷/۲)

۳- عقيدة أهل السنة في الصحابة (۷۴۸/۲).

چنانچه منظور از انجام نیکی، محبت ما اهل بیت می‌باشد»[۱].

دروغ دیگری هم بافته و آن را به ابوالاسود دؤلی[۲]. رحمه الله نسبت داده‌اند؛ تا آنجا که گفته‌اند: «...آنگاه بقدری گریست که قفسه‌ی سینه‌اش تکان خورد و سپس گفت: در زمینه‌ی امامت پس از خویش، برای فرزند رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی پسرش که از سلاله‌ی پاک پیغمبر بود و در خلق و خوی و منش و رفتار (و در شکل و قیافه) به آن حضرت شباهت داشت، سفارش نمود. و من، امیدوارم که خداوند، رخنه‌ها و شکاف‌ها را به‌وسیله‌ی او پر نماید و نابسامانی‌ها را رفع کند و او را سبب گردهمایی و یکپارچگی جماعت گرداند و آتش فتنه را به‌وسیله‌ی او خاموش نماید. پس با او بیعت کنید تا به راه راست و درست، رهنمون گردید. آنگاه همه‌ی شیعیان، با او بیعت کردند و کسانی که دیدگاه عثمانیه و هواداران عثمان را داشتند، از بیعت با او سر باز زدند و به سوی معاویه شتافتند[۳].

دروغ‌بافان، علاوه بر این، نامه‌های طولانی و مفصلی را ذکر نموده‌اند که به پندار آنان، حسن بن علی، این نامه‌ها را برای معاویه فرستاده تا او را به بیعت با خویش فرا بخواند و بر او اتمام حجت نماید و دلایل حقانیت خود را برایش بازگو کند. این، در حالی است که صحت نامه‌های مذکور، از لحاظ سند و متن، به ثبوت نرسیده و فقط در کتاب‌های اهل بدعت آمده که تهی از سندهای صحیحند و با رویکرد حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافتش در تعارض قرار دارند[۴].

گفتنی است: علمای اهل سنت، پیرامون منابع این‌گونه روایات، سخن گفته و به بیان بطلان و نادرستی آنها پرداخته و این حقیقت را روشن ساخته‌اند که این منابع، در زمینه‌ی عقاید و احکام و نیز چگونگی روابط اصحاب با یکدیگر، حجت نیستند. همچنین باید دانست که نصوص و متون مذکور، برگرفته از کتاب مقاتل الطالبیین و الأغانی اصفهانی و نیز کتاب نهج‌البلاغه هستند و علما، درباره‌ی اصفهانی و کتابش و همچنین در مورد نهج‌البلاغه سخنانی گفته‌اند که اینک به بیان آن، می‌پردازیم:

۱- نگا: مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی، ص ۵۱-۵۲.

۲- ابوالاسود دؤلی، علامه‌ی فاضلی است که از بزرگان صحابه روایت نموده و نخستین کسی است که پیرامون علم نحو، سخن گفته است. وی، در سال ۹۶ هجری درگذشت.

۳- نگا: کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی (۱۲۱/۱)

۴- الوثائق الساسیة والإداریة العائدة للعصر الأموی، محمد ماهر حماده، ص ۹۰-۹۵.

اصفهانی، نویسنده‌ی کتاب الأغانی

کتاب الأغانی، اثر اصفهانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. علمای گذشته، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

خطیب بغدادی رحمه‌الله می‌گوید: «ابوالفرج اصفهانی، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».

ابن‌جوزی رحمه‌الله می‌گوید: «...نمی‌توان به روایت افرادی چون ابوالفرج اصفهانی اعتماد کرد؛ کتاب‌هایش بر این نکته (که شخص قابل اعتمادی نیست) صحه می‌گذارند و بیانگر فسق و انحراف او هستند. چنانچه وی، باده‌نوشی را ناچیز می‌شمارد و گاهی به نقل این رویکرد از خودش می‌پردازد. هر کس، کتاب الأغانی را مورد بررسی قرار دهد، هر زشتی و منکری را در آن به‌وضوح می‌بیند»[1].

ذهبی رحمه‌الله می‌گوید: «استادمان، تقی‌الدین احمد بن تیمیه را دیدم که او را ضعیف می‌دانست و او را در روایاتش متهم می‌نمود و به رد و انکار منقولات وی می‌پرداخت»[2].

تعدادی از علمای معاصر نیز درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، اظهار نظر کرده و سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

استاد شوقی ابوخلیل، ضمن ارزیابی منابع مورد استفاده‌ی فیلیپ حتی در کتابش به نام تاریخ عرب، می‌گوید: «فیلیپ حتی، به کتاب الأغانی اصفهانی، اعتماد نموده و این، در حالی است که کتاب اصفهانی، کتاب تاریخی معتبری نیست؛ بلکه کتابی ادبی می‌باشد و این، بدان معنا نیست که هر کتابی که ادبی و در موضوع ادبیات است، نمی‌تواند مرجع و مأخذ قرار بگیرد. بلکه می‌توان به هر کتاب ادبی‌ای که نویسنده‌اش، مورد اعتماد است و به حفظ امانت در نقل و روایت، شناخته شده، به عنوان یک منبع علمی و پژوهشی اعتماد نمود و آن را معتبر دانست. نویسنده‌ی کتاب الأغانی که فیلیپ حتی، از آن به عنوان یک منبع تاریخی معتبر، استفاده کرده، از لحاظ امانت ادبی و تاریخی، مورد اتهام است. چنانچه در میزان الإعتدال آمده است: اصفهانی، در کتاب الأغانی، مطالب بی‌اساس و شگفت‌انگیز را با عباراتی همچون(حدّثنا) و (أخبرنا)

۱- المنتظم (۴۰،۴۱/۷)

۲- میزان الإعتدال (۱۲۳/۳).

آورده است. کسی که کتاب الأغانی را مطالعه نماید، چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که زندگانی عباسیان، آکنده از لهو و لعب و باده‌نوشی و سرگرمی است؛ حال آنکه چنین رویکردی، با خود مؤلف و زندگانی و تصوراتش، هم‌خوانی دارد و بازنگری کتاب‌های صحیح و معتبر تاریخی، سیمای دیگری از چهره‌ی عباسیان را به تصویر می‌کشد که در آن، علم و جهاد و ادبیات، رونق وافری دارد. از این‌رو کتاب الأغانی، کتاب تاریخی معتبری نیست»[1].

ابوعبیده مشهور بن آل‌سلمان می‌گوید: «ناگزیر باید این نکته‌ی مهم را که برخی از پژوهشگران، آن را دریافته‌اند، یادآوری کنم. منظورم، این موضوع است که ابوالفرج، اندیشه‌های منحرفانه‌ای داشته که تأثیر شایانی در تدوین کتاب الأغانی، نهاده و در این کتاب، نمایان گشته است. دکتر محمد احمد خلف‌الله در پایان کتابش (ابوالفرج اصفهانی) می‌نویسد: ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوالفرج، دارای اندیشه‌های منحرف و نادرستی بوده که باید ضمن ارزیابی نوشته‌ها و منقولاتش، از آن برحذر بود. چه بسا وی، شخصی فریبکار و گمراه‌کننده و نیز منحرف و غرض‌ورز بوده که از یک‌سو اغراض و خواسته‌های نادرست خویش را در لابلای مطالب و روایات گنجانده و از سوی دیگر، به کتمان حقایق پرداخته است[2].

شاید این پرسش مطرح شود که چرا این‌همه از کتاب الأغانی برحذر می‌داریم و پیرامون نویسنده‌اش به بیان این مطالب می‌پردازیم؟ پاسخ، این است که این کار، دلایل زیادی دارد؛ از جمله:

۱- کتاب الأغانی، شهرت فراوانی یافته و از آوازه‌ی زیادی برخوردار شده است.
۲- بسیاری از خودباختگان فکری و غرب‌زدگان، به این کتاب، اعتماد دارند و آن را معتبر می‌پندارند.
۳- در این کتاب، مطالبی وجود دارد که در واقع، به نکوهش اسلام و سرزنش صحابه، خلفا و حکام شایسته و عادل می‌پردازد و به مقام شامخ آنان، بی‌احترامی می‌نماید.
۴- بسیاری از معاصران، می‌کوشند تا نوشته‌های این کتاب را درست و صحیح جلوه دهند. چنانچه شفیق جبری، در کتابی که به تشویق طه حسین، در

۱- موضوعیة فیلیب حتی في کتابه تاریخ العرب المطول، ص۱۸۷.
۲- ابوالفرج الإصفهانی، ص۲۳۵؛ کتب حذر منها العلماء (۳۰/۲)

زمینه‌ی ارزیابی کتاب الأغانی به نگارش درآورده، چنین رویکردی داشته است. خلاصه اینکه این کتاب، با وجود ارزش ادبی‌اش، از لحاظ میزان درستی مطالب و روایاتش، جای نقد و بررسی دارد و باید به‌دقت مورد ارزیابی قرار بگیرد[۱].

استاد ولید اعظمی، در مقدمه‌ی کتابش «السيف اليماني في نحر الإصفهاني» می‌نویسد: «از این‌رو به بازنگری کتاب الأغانی پرداختم و به کتاب‌هایی که در زمینه‌ی رجال و راویان اخبار و روایات، به نگارش درآمده، مراجعه نمودم و بدین نتیجه رسیدم که اصفهانی، نویسنده‌ی مورد اعتمادی نیست و نزد علمای باریک‌بین علم رجال، معتبر و قابل اعتماد نمی‌باشد. بنده، دو سال کامل از عمرم را به بررسی نوشته‌ها و سخنان وی و نیز نقد و بررسی اخبار و روایاتش، پرداختم تا آنکه یکایک جملات و عباراتش را مورد نقد و پژوهش قرار دادم و آنها را دریافتم؛ چنانکه گویی نکات ریز و دور از نظر را از متونش همچون شپش از مو کشیدم و در این راستا به‌سان مجاهدان مرزبان، شکیبایی ورزیدم و بدین ترتیب آتش کینه و قوم‌گرایی را مشاهده نمودم که در وجودش، همانند آب داغ می‌جوشید. آنجا بود که پی بردم تیرهای زهرآلود دشمن، ما را هدف گرفته و از هر سو بر ما می‌بارد. لذا این سخن شاعر را زمزمه کردم که گفته است:

لو كان سهماً واحداً لاتقيته ولكنه سهم وثان وثالث

یعنی: «اگر یک تیر بود، حتماً از آن پروا می‌کردم، ولی تیرهای متعددی است که یکی پس از دیگری می‌آید».

بنابراین آستین همت بالا زدم تا سخنان هزل و یاوه را از سخنان جدّی، جدا نمایم و سم را از شهد تفکیک کنم.. بدین ترتیب به بررسی اوضاع کسانی مشغول شدم که اصفهانی، از آنان روایت نموده و پیرامون آنان در کتاب‌های نقد رجال، به کاوش و تحقیق پرداختم و دیدگاه‌هایی را که درباره‌ی آنها مطرح شده، مطالعه کردم. آنگاه بلا و مصیبت بزرگی دیدم که توسط آن دروغگویان متروک، شکل گرفته بود. سپس از آنها کناره گرفتم و در پی معرفی و شناساندن آنان برآمدم. وانگهی شروع به سرشماری و جمع‌بندی روایات اصفهانی از یکایک آن راویان نمودم؛ در نتیجه از اعتماد نابجای وی به آنان و نقل حکایات و روایات ایشان و نیز گرفتن مطالب از منابع آلوده‌ی آنان توسط اصفهانی، در هراس افتادم و ناگهان احساس کردم که در وادی دور و وحشتناکی به‌سر

۱- کتب حذر منها العلماء (۳۰،۳۱/۲)

می‌برم؛ گویا وارد غار تاریک و ترسناکی شده بودم. چطور ممکن است راویانی که در زمینه‌ی روایت احادیث نبوی، مرتکب دروغ می‌شوند، از دروغ‌گویی در پهنه‌ی اقوال و گزارش‌های سایر انسان‌ها، دست بکشند و مرتکب دروغ نشوند؟ بویژه آنکه دارای مرام‌ها و باورها و دسته‌بندی‌های مختلفی هستند که هر یک از این مسایل، می‌تواند مهار آنان را برای تحقق اهداف مرامی و طایفه‌ای به دست گیرد! هرچند کتاب الأغانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد، اما این، بدان معنا نیست که پیرامون دروغ‌ها، اراجیف و مطالب ناشایستی که در این کتاب آمده، سکوت نماییم. چراکه اصفهانی، در این کتاب، مطالب بسیاری درباره‌ی تفسیر، سیرت، فقه و ادبیات، جمع‌آوری نموده است.... در فصل دوم، مطالب و حکایاتی گنجانده‌ام که اصفهانی از خاندان نبوی روایت نموده و در واقع، با نقل این روایات بی‌اساس، به آنان اسائه‌ی ادب نموده و سیرت آن بزرگواران را زیر سؤال برده و شیوه‌ی رفتاری آنها را زشت و کریه جلوه داده و به بیان مطالبی پرداخته که موافق اهداف و خواسته‌های شوم آل‌بویه است که به‌دروغ، مدعی محبت اهل بیت بودند. بنده، این حکایات را مورد بررسی قرار داده و به شرح هر یک از این اخبار و گزارش‌ها پرداخته‌ام.... این‌جانب، فصل چهارم را به اخبار و حکایات پراکنده‌ای اختصاص داده‌ام که اصفهانی، از طریق آنها بر عقاید و باورهای اسلامی خرده گرفته و به دین ناسزا گفته و جاهلیت را بر اسلام برتر دانسته و مسایلی از قبیل نماز و حج و ایمان به رستاخیز را سبک و ناچیز شمرده و به دفاع از برمکیان و ستایش ایرانیان و عیب‌جویی از سرآمدان عرب و مسلمان پرداخته است. بنده، این اخبار و حکایات را نیز مورد بررسی قرار داده و هر یک از این اخبار و گزارش‌ها را نقد و تحلیل نموده‌ام»[1].

استاد ولید اعظمی، در پایان می‌گوید: «بعد از این تحقیق و کاوش گسترده در کتاب الأغانی اصفهانی و بررسی اخبار و حکایات آن و نیز نقد و تحلیل آنها، امیدوارم که خواننده‌ی گرامی کتابم، به اهداف این شعوبی[2]. کینه‌توز و بدنهاد، پی ببرد. گفتنی است: بنده از نقل اخبار بسیار زشت و حکایات بی‌نهایت ناشایستی که اصفهانی در الأغانی آورده، چشم‌پوشی کرده‌ام؛ چراکه چنین حکایاتی را کسی به نگارش درمی‌آورد

۱- السیف الیمانی، ص۱۰-۱۳

۲- شعوبیه، جنبشی سیاسی- ادبی بود که هوادارانش، مخالف سلطه‌ی عرب‌های مسلمان بودند و آیین‌ها و رسوم قومی و غیرعربی خود را بر آموزه‌های دینی برتر می‌دانستند. (مترجم)

که بیشترین بغض و کینه را نسبت به عرب‌ها و مسلمانان دارد. چنانچه وی، تحت پوشش ادبیات، قصه‌های شبانه و افسانه‌های ادبی، بسیاری از سرآمدان مسلمان را به هم‌جنس‌بازی و نیز بسیاری از بانوان بزرگوار و پاک‌دامن را به بدکاری متهم نموده و ویژگی‌های ناشایست و اعمال زشتی را به آنان نسبت داده است؛ به‌گونه‌ای که گویا غنای ادبی و داستانی، تنها از طریق ناسزاگویی به پیشینیان نیک این امت سرافراز در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و اخلاق، میسر می‌باشد و بس!»[۱].

انور جندی می‌گوید: «جریان غرب‌گرایی و نیز شبیخون فرهنگی، با محور قرار دادن کتاب‌های الأغانی و هزار شب، کوشیده‌اند تا این دو کتاب را تا حد منابع و مراجعی اساسی و معتبر در به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی بالا ببرند و در این راستا از کاستی‌ها و نواقص موجود در این دو کتاب، چشم‌پوشی نموده و در این زمینه تجاهل کرده‌اند. نویسده‌ی کتاب الأغانی، شعوبی اسلام‌ستیزی است و نویسنده‌ی کتاب هزار شب، نامعلوم می‌باشد. کتاب الأغانی، کتابی پرُحجم در بیست و یک جلد است که ابوالفرج اصفهانی، آن را برای محافل قصه‌خوانی و شب‌نشینی‌های حکام و سرگرمی بیکاران شب‌نشین به نگارش درآورده و هدفی علمی و تاریخی از تألیف این کتاب نداشته است. اصفهانی، خود، با جامعه‌ی اسلامی و عرب‌ها، مخالف بود و از لحاظ فکری و میهنی و نیز زیرساخت‌های ادبی، گرایش شدیدی به دشمنان اسلام داشت و این رویکرد او، جلوه‌ای از جنگ همه‌جانبه‌ای بود که شعوبیه، بر ضد اسلام و مسلمانان، به راه انداخته بودند تا بلکه از طریق نابود کردن افکار مسلمانان، جامعه‌ی آنان را به نابودی بکشانند. جریان غرب‌گرایی و صاحبان نظریه‌ی نقد ادبی غربی نیز با اشتیاق وافر وارد این عرصه شده و تلاش بسیاری در جهت زنده کردن این کتاب و طرح مطالب آن، نموده‌اند تا آن را در پژوهش‌های ادبی و به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی، منبع و مرجعی معتبر قرار دهند. دکتر طه‌حسین، یکی از بارزترین شخصیت‌هایی است که تلاش بسیاری در این زمینه نموده و بر احیای کتاب الأغانی، پافشاری کرده و با اعتماد به داستان‌های این کتاب، به طرح دیدگاه‌ها و قضاوت‌های نابجا و بی‌اساسی پرداخته و بدین سان، مشارکت شایانی در رشد جریان غرب‌گرایی نموده که در دهه‌ی سی، به راه افتاده بود»[۲].

۱- السيف اليماني، ص۲۶۴

۲- مؤلفات في الميزان، ص۱۰۰؛ کتب حذر العلماء منها (۳۸/۲).

انور جندی می‌افزاید: «حداقل چیزی که از بررسی اوضاع و احوال اصفهانی مشخص می‌شود، این است که او، شعوبی و حقه‌باز و زیاده‌کار بوده است؛ بسیاری از محققان و پژوهش‌گران، ثابت نموده‌اند که اصفهانی، مورخ و تاریخ‌نگار نبوده و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نمی‌توان کتاب الأغانی را یک کتاب تاریخی به‌شمار آورد؛ بلکه کتاب مزبور، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که اصفهانی، آنها را از کتاب‌های مختلف موجود در بازار آن روز، جمع‌آوری کرده و قصدش، ثبت و ضبط ادبیات غنایی بوده و این، تنها یک جنبه از ابعاد مختلف جامعه‌ی اسلامی است که آکنده از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فقهی و.. می‌باشد. بسیاری از هم‌عصران اصفهانی، به انحراف و کج‌روی او گواهی داده‌اند؛ چنانچه یکی از تاریخ‌نگاران به نام یوسفی، درباره‌ی اصفهانی، گواهی و شهادتی داده که از دیدگاه علما، منبعی قابل اعتماد در این زمینه می‌باشد. وی، گفته است: ابوالفرج، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد»[۱].

صاحب معجم‌الأدباء درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «وضعیت او در زمینه‌ی باده‌نوشی و هوس‌بازی و توصیف زنان، همچون اوضاع و احوال شاعران و ادیبانی بود که در دوران او یا قبل از وی بودند؛ به‌گونه‌ای که با شراب‌خواران و باده‌نوشان که بیشتر آنان، یهودی، نصرانی یا صابئی و مجوسی بودند، رفت و آمد می‌کرد و به باده‌نوشی، مشهور شده بود و هیچ توجهی به پاکیزگی جسم و لباسش نداشت»[۲].

انور جندی، ادامه می‌دهد و می‌گوید: «نمی‌دانم چگونه ممکن است چنین کتابی، از نظر محققان و پژوهش‌گران، کتابی خوب و شایسته باشد یا چگونه امکان دارد به اقوال و دیدگاه‌های آن اعتماد گردد، حال آنکه اندیشه‌ی اسلامی، ما را عادت داده که اوضاع نویسنده‌ی کتاب‌ها را مورد توجه و ارزیابی قرار دهیم و بدین ترتیب، اگر نویسنده‌ای را اهل راستی و امانت دیدیم و مشاهده کردیم که صداقت و راستی او، مورد تأیید مردم و صاحب‌نظران است، دیدگاه‌های (مستدل) او را بپذیریم و در غیر این صورت، آن‌ها را رد کنیم؛ هرچند که ممکن است در پاره‌ای از موارد، راست و درست بگوید»[۳].

۱- کاب حذر العلماء منها (۳۸/۲)

۲- معجم‌الأدباء (۱۵۳/۵).

۳- مؤلفات في الميزان، ص۱۰۰-۱۰۳.

انور جندی تحت عنوان «کتاب هرزگی و بی‌شرمی» می‌گوید: «اصفهانی، فردی زیاده‌کار بود که به‌شدت در لذت‌جویی و هوس‌بازی مشغول شده بود و این جنبه از شخصیت اخلاقی و رفتاری وی، تأثیر واضحی در کتابش نهاده است. چنانچه کتاب الأغانی، بیشترین نکات مربوط به هرزگی و بی‌شرمی را در خود گنجانده است و چون اخبار و احوال نویسندگان و شاعران را عرضه می‌دارد، یکسره به جنبه‌های ضعیف رفتار شخصی آنان می‌پردازد و ابعاد مهم و اساسی را رها می‌کند و به این مسایل نمی‌پردازد و این، خود، بیانگر این نکته است که اصفهانی، توجه چندانی به جمع‌آوری اخبار و گزارش‌های مهم و موقّر و متین نداشته و این رویکرد وی، سبب تباهی دیدگاه‌های نویسندگانی شده که به او اعتماده نموده‌اند. بازنگاهی به نوشته‌های جرجی زیدان در کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیة» و نیز نوشته‌های طه‌حسین در «حدیث الأربعاء» برای درک این حقیقت، کافی است که اعتماد و تکیه‌ی نابجای این دو پژوهش‌گر به این کتاب، باعث شده که آن دو، وضعیت اخلاق عمومی زمان عباسیان را فرومایه بدانند و درباره‌ی آن برهه از تاریخ، بدین شکل قضاوت کنند که آن دوران، دوران فساد و تباهی و هرزگی بوده است. شکی نیست که زیاده‌روی اصفهانی در زمینه‌ی بیان لغزش‌های شاعران و نویسندگان و عیب‌جویی از آنان، فضایی آکنده از گناه و بزهکاری و انحراف، فراهم آورده و این اندیشه‌ی نادرست را در اذهان برخی از مردم ایجاد نموده که نبوغ در شعر و شاعری و بزرگی و مهتری، رابطه‌ی مستقیمی با عیاشی و سبک‌سری دارد»[1].

جای بس نگرانی و خطر است که پژوهش‌گران، برای روایات کتاب الأغانی، ارزش تاریخی قایل شوند و آنها را پایه و اساس اندیشه‌ها و یا موضوع‌هایی قرار دهند که از مسایل و رخدادهای تاریخی برمی‌گیرند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای نگران‌کننده و خطرناک جریان غرب‌گرایی، این است که برخی از پژوهش‌گران را بدین سو کشانده که کتاب الأغانی را به عنوان یک منبع و مرجع در بررسی جامعه‌ی اسلامی بپذیرند؛ حال آنکه این کتاب، تنها به جنبه‌ی سرگرمی و هزل، پرداخته و از پرداختن به جنبه‌های واقعی و گوناگون جامعه خودداری نموده است. از این‌رو پذیرش کتاب الأغانی به عنوان یک مصدر و منبع معتبر، پیامدی جز این نخواهد داشت که از جامعه‌ی اسلامی

۱- مرجع پیشین به‌نقل از: کتب حذر العلماء منها (۴۰/۲).

قرن دوم هجری، سیمایی هرزه و فاسد به تصویر کشیده شود و این، همان چیزی است که در نوشته‌های طه‌حسین به‌وضوح مشاهده می‌گردد؛ البته بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم، به رد دیدگاه‌های طه‌حسین و بیان نادرستی آنها پرداخته‌اند. خاورشناسی به نام لامنس نیز در کتاب «تاريخ بني‌امية» بر مطالب کتاب الأغانی تکیه نموده است. چنانچه فلهوزن نیز چنین در کتاب «الدولة العربية وسقوطها» چنین رویکردی داشته است. جبور عبدالنور درصدد دفاع از اصفهانی برآمده و بدین منظور پرسیده است: آیا واقعاً لازمه‌ی فسق و فجور یک تاریخ‌نگار و زیاده‌روی‌اش در شهوت‌ها و لذت‌ها، این است که او را مورخ و تاریخ‌نگار به‌شمار نیاوریم یا به نوشته‌ها و گفته‌هایش با دیده‌ی شک و تردید بنگریم؟ در پاسخ این آقا باید گفت: آری؛ در اندیشه‌ی اسلامی ما، این‌چنین است و اگر در تفکر غربی، چنین نباشد، این، امر دیگری است. اندیشه‌ی اسلامی ما، ضوابط و اصولی برای نقد و بررسی و پژوهش، وضع نموده که مبتنی بر پیوندی ریشه‌ای میان پژوهش‌گر و شخصیت وی می‌باشد. از این‌رو اگر پژوهش‌گر، در واقعیت زندگانی خویش، رویکردی منحرفانه و شخصیتی آشفته داشته و از دین و اخلاق، بدور باشد، در این صورت، ما، او را به عنوان یک شخصیت علمی معتبر نمی‌پذیریم و اقوال و دیدگاه‌هایش را قبول نمی‌کنیم. ابوالفرج اصفهانی، هم به گواهی هوادارانش و هم به گواهی مخالفانش، چنین حالتی دارد و علاوه بر این، دارای انحراف فکری و عقیدتی و اجتماعی است و همین، زمینه‌ی خرابی آرا و دیدگاه‌هایش شده است. از این‌رو کتاب الأغانی، یک منبع و مرجع علمی نیست و حکم کتاب‌های سرگرم‌کننده‌ای را دارد که برای پر کردن اوقات فراغت برخی از بیکاران، از آن استفاده می‌شده است. بدین سبب نمی‌توان کتاب الأغانی را یک مرجع علمی یا پژوهشی در زمینه‌ی تاریخ و ادبیات به‌شمار آورد[۱].

خلاصه اینکه کتاب الأغانی، تأثیر فراوانی در ارائه‌ی سیمایی زشت از تاریخ اسلام داشته و از این‌رو باید از آن برحذر بود و دیگران را هم از آن برحذر داشت.

اما نهج‌البلاغه؛ این کتاب نیز در ارائه‌ی سیمایی نادرست از تاریخ صحابه ﷺ نقش وافری داشته است. البته این کتاب، از لحاظ سند و متن، جای مناقشه و تأمل دارد؛ چراکه سه و نیم قرن پس از امیرالمؤمنین علی ﷺ، پدید آمده و بدون سند، به آن

۱- مؤلفات في الميزان، ص ۱۰۰-۱۰۳.

بزرگوار نسبت داده شده است. شیعیان، گردآوری نهج‌البلاغه را به شریف رضی نسبت داده‌اند و این، در حالی است که اسناد وی، نزد محدثان، پذیرفته نیست؛ بویژه در مواردی که روایتش، مطابق بدعتش باشد. از این‌رو در مورد آن دسته از روایات وی که آنها را بدون سند ذکر نموده، چه قضاوتی می‌توان کرد؟ چنانچه در نهج‌البلاغه، روایات را بدون سند، به امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه نسبت داده است. البته محدثان، برادرش علی را به پدیدآوردن نهج‌البلاغه متهم نموده‌اند[۱].

ابن‌خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: «در مورد اینکه نهج‌البلاغه را او، جمع‌آوری نموده یا برادرش، اختلاف نظر وجود دارد. البته گفته شده که نهج‌البلاغه، سخنان علی رضي الله عنه نیست و کسی که آن را گردآوری نموده و به امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه نسبت داده، همان کسی است که آن را پدید آورده است»[۲].

ذهبی رحمه الله در شرح حال مرتضی ابی‌طالب علی بن حسین بن موسی موسوی (درگذشته‌ی سال ۴۳۶ هجری) می‌گوید: «او، کسی است که کتاب نهج البلاغه را جمع‌آوری نموده و الفاظ موجود در آن را بدون سند، به امام علی رضي الله عنه نسبت داده است. البته پاره‌ای از آن، نادرست است و بخشی هم درست؛ ولی در آن، سخنان ساختگی و موضوعی وجود دارد که بعید است امیرالمؤمنین، آنها را بر زبان آورده باشد. البته در مورد اینکه چه کسی نهج‌البلاغه را گردآوری کرده، گفته شده که برادرش، شریف رضی بوده است»[۳].

وی همچنین می‌گوید: «در نوشته‌هایش، مطالبی وجود دارد که در واقع، ناسزاگویی به اصحاب و یاران رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم است. لذا از علمی که مفید و سودمند نیست، به خدا پناه می‌بریم»[۴].

علاوه بر این در شرح حالش می‌گوید: «او، کسی است که به پدیدآوردن کتاب نهج‌البلاغه متهم شده است؛ کسی که کتاب نهج البلاغه را مطالعه نماید، بطور قطع بدین نکته پی خواهد برد که این کتاب، به‌دروغ به امیر مؤمنان علی رضي الله عنه نسبت داده شده است. در این کتاب، اهانت و ناسزاگویی آشکاری نسبت به ابوبکر و عمر رضي الله عنهما

۱- الأدب الإسلامی، نایف معروف، ص۵۳.
۲- الوفیات (۱۳۴/۳).
۳- کتب حذر منها العلماء (۲۵۰/۲)؛ المیزان (۲۰۰/۱).
۴- سیر أعلام النبلاء (۵۸۹/۱۷).

وجود دارد و حاوی مطالب متناقض و عبارات نادرست و زشتی است که هر کس، اندکی از اوضاع و احوال قریشیان و صحابه ﷺ و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند، آگاهی داشته باشد، به‌آسانی پی می‌برد که بیشتر مطالب این کتاب، بی‌اساس و نادرست است»[۱].

ابن‌تیمیه ﷺ می‌گوید: «بیشتر خطبه‌هایی که صاحب نهج‌البلاغه، نقل می‌کند، جای سخن و مناقشه دارد؛ اما این‌ها، سخنانی ساخته و پرداخته‌اند و گمان می‌برند که این سخنان، حاوی مدح و ستایش است. حال آنکه نه مدح و ستایش است و نه راست و درست. آن‌کس که بگوید: سخن علی و امثال او، فراتر از سخن مخلوق است بدون تردید اشتباه بزرگی مرتکب شده است. زیرا سخنان رسول اکرم ﷺ، خیلی فراتر از سخنان علی ﷺ است و با این حال، هر دو، سخنان مخلوقند. البته مفاهیم درستی که در پاره‌ای از سخنان منسوب به علی ﷺ یافت می‌شود، در سخنان دیگران نیز مشاهده می‌گردد. آنچه به عنوان سخنان علی ﷺ روایت می‌شود و نیز سخنان درست و شایسته‌ای که زیبنده‌ی علی ﷺ قلمداد می‌گردد، در واقع، برگرفته از سخنان دیگران است؛ از این‌رو در کتاب «البیان والتبیین»، اثر جاحظ و نیز در سایر کتاب‌ها، سخنانی از عده‌ای نقل شده که پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، آنها را جزو سخنان علی ﷺ برشمرده است. اگر همه‌ی خطبه‌های موجود در نهج‌البلاغه، از علی ﷺ بود، حتماً قبل از تصنیف نهج‌البلاغه، وجود داشت و با سند ذکر می‌شد؛ از این‌رو چنانچه کارشناس روایات و حکایات، دریابد که بیشتر سخنان و خطبه‌های نهج‌البلاغه، پیشتر شناخته‌شده نبوده، در این صورت روشن می‌گردد که این کتاب، پایه و اساس دروغینی دارد و گرنه، پدیدآورنده‌ی کتاب، به بیان سند می‌پرداخت. لذا این پرسش مطرح می‌گردد که چه سندی برای این روایات وجود دارد و چه کسی، این‌ها را از علی ﷺ روایت نموده است؟ ادعای محض که از هر کسی ساخته است. کسی که نسبت به روش‌های روایت محدثان و راویان، آگاهی دارد و از دانش اسناد آثار و روایات برخوردار است و می‌داند که چگونه می‌توان به تبیین و تمییز روایات صحیح از روایات بی‌اساس پرداخت، این نکته را نیز می‌داند که کسانی که چنین روایاتی را از علی ﷺ نقل

۱- میزان الإعتدال (۱۲۴/۳)؛ لسان المیزان (۲۲۳/۴).

می‌کنند، بهره‌ی چندانی از روایات ندارند و در واقع، ناتوان‌ترین مردم در زمینه‌ی روایات و تشخیص روایات صحیح از روایات ساختگی و بی‌اساس هستند»[۱].

ابن‌سیرین، بیشتر آنچه را که از علی رضي الله عنه روایت می‌کنند، ساختگی و دروغ می‌دانست. به‌راستی ابن‌سیرین رحمه الله راست گفته است؛ هر قلبی که از بیماری کفر و نفاق سالم مانده و هر عقلی که از راه راست منحرف نشده و هر خردی که آهنگ راه راست نموده و در طریق رهروان راه هدایت، پخته و آزموده گشته، به ناراستی بسیاری از مطالبی که در نهج البلاغه آمده، گواهی می‌دهد. همان کتابی که برخی، آن را بر اساس خواسته‌ی نفسانی و میل نادرست خود که در تمام وجودشان جای گرفته، همتا و همانند کتاب خدا می‌پندارند؛ ولی ای کاش شیوه‌ی سرآمدان و مردمان نامدار و توانمند را در پیش می‌گرفتند و این روایات را از طریقی دلپذیر و قابل قبول، به علی رضي الله عنه می‌رساندند، اما واقعیت، این است که سلسله‌ی راویان این روایات، از گردآورنده‌ی آنها هم نمی‌گذرد»[۲].

چکیده‌ی مطالبی که پیشینیان و محدثان، در زمینه‌ی وجود شک و تردید درباره‌ی درستی نسبت دادن نهج‌البلاغه به آقایمان علی رضي الله عنه بیان داشته‌اند، از این قرار است:

نهج‌البلاغه از اسناد موثق و معتبری برخوردار نیست که بتوان بر اساس آنها، آن را از لحاظ متن، روایت و سند، به علی رضي الله عنه نسبت داد.

خطبه‌های نهج‌البلاغه، هم زیادند و هم طولانی؛ و فراوانی خطبه‌ها و طولانی بودن آنها، حفظ و ضبط آنها را در دورانی که هنوز تدوین و نگارش، مرسوم نشده بود، مشکل و بلکه غیرممکن می‌ساخت.

بسیاری از سخنان و خطبه‌های موجود در نهج‌البلاغه، در منابع معتبر به افرادی غیر از علی رضي الله عنه نسبت داده شده و این، در حالی است که پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، آنها را سخنان و خطبه‌های علی رضي الله عنه برشمرده است. لذا این مسأله، جای تأمل و درنگ دارد.

در این کتاب سخنانی درباره‌ی خلفای راشدین وجود دارد که نه زیبنده‌ی علی رضي الله عنه می‌باشد و نه شایسته‌ی خلفای قبل از او. بلکه بر خلاف آن‌همه احترام و بزرگداشتی است که با سندهای صحیح، از علی رضي الله عنه نسبت به سایر خلفا، به ثبوت رسیده است. از

۱- منهاج السنة (۵۵/۸)؛ کتب حذر العلماء منها (۲۵۶/۲).

۲- العلم الشامخ، ص۲۳۷؛ کتب حذر العلماء منها (۲۵۱/۲).

آن جمله می‌توان خطبه‌ی شقشقیه را نام برد که بیانگر حرص و اشتیاق وافر علی رضي الله عنه به خلافت و حکومت می‌باشد و این، بر خلاف بی‌رغبتی ثابت‌شده از وی به ریاست است.

متن نهج البلاغه، متنی مسجع و آهنگین است و بسیاری از ادیبان و کارشناسان ادبیات عرب، بر این باورند که چنین سبکی، با ساختار ادبی و بدور از تکلف دوران علی رضي الله عنه چندان تطابقی ندارد.

آرایه‌های ادبی موجود در نهج‌البلاغه، ریشه در ساختار ادبی دوران عباسیان دارد.

ساختار فلسفی و کلامی موجود در نهج‌البلاغه، از آن دست مواردی است که در قرن سوم هجری درمیان مسلمانان رواج یافته و ره‌آورد برگردان کتاب‌های یونانی، فارسی و هندی در آن زمان می‌باشد و بیشتر، به ادبیات فیلسوفان و اهل کلام، شباهت دارد تا به ادبیات صحابه و خلفای راشدین رضي الله عنهم[۱].

بنا بر آنچه بیان شد، باید در زمینه‌ی سخن گفتن از صحابه رضي الله عنهم، از این کتاب دوری گزید و چنانچه کسی بخواهد از این کتاب استفاده نماید، باید احکام و مسایل عقیدتی و نیز مسایل مربوط به اصحاب را بر اساس کتاب و سنت، مورد ارزیابی قرار دهد و بدین سان مطالبی را که موافق کتاب‌الله و سنت رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم است، مورد ملاحظه قرار دهد و به سایر مطالب، توجهی نکند. نویسنده‌ی کتاب «الوثائق السياسية الإدارية العائدة للعصر الأموي»، به نقل خطبه‌ها، نامه و گفتگوهایی از حسن بن علی رضي الله عنه در زمینه‌ی خلافت پرداخته که بیشتر آنها، بی‌اساس است[۲]. و به منابع ضعیف و غیرمعتبری همچون الأغانی و نهج‌البلاغه و دیگر کتاب‌هایی تکیه و اعتماد نموده که چنانچه پژوهشگری بخواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتاب‌هایی اعتماد و بسنده کند.

۱- الأدب الإسلامی، صص۵۴،۵۵.

۲- نگا: الوثائق السياسية والإدارية العائدة للعصر الأموی، ص: ۷۶-۱۰۰

مبحث دوم

مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن ﷛، و زندگانی اجتماعی وی

اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن﷛

حسن ﷛ به‌حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن ﷛ به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ایمان ژرف و عظیمش به الله ﷻ و رستاخیز؛ علم و دانش والای وی از کتاب و سنت؛ اطمینان و اعتماد به الله ﷻ؛ عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض درمیان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک؛ حلم و بردباری؛ تواضع و فروتنی؛ آینده‌نگری و درک صحیح حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والا در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و همچنین برخورداری از اراده‌ی استوار در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش.

گفتنی است: بدان سبب که خداوند متعال، ویژگی‌های قیادی و صفات یک پیشوای ربانی را در وجود حسن بن علی ﷛ به ودیعت نهاده بود، لذا آن بزرگوار توانست با نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی که داشت و همچنین با تکیه بر فقه و شناخت دقیقش در زمینه‌ی اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از طریق شناخت امکانات و موانع و چالش‌های فرارویش، برنامه‌ی اصلاحی خود را ارائه دهد و آن را به اجرا درآورد؛ برنامه‌ای که به وحدت و یکپارچگی امت انجامید.

علم و دانش والای حسن ﷺ

حسن بن علی ﷺ در خانه‌ی پیامبر ﷺ و به دست پدر بزرگوارش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزش‌های اسلامی را از پدربزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن ﷺ داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. امیرالمؤمنین علی ﷺ توجه ویژه‌ای به تربیت حسن ﷺ نمود. علی ﷺ توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش، از جمله حسن و حسین داشت؛ از این‌رو آنان، از پدرشان شیوه‌ی بیان حکم شرعی و روش استنباطش را فراگرفتند که از مهم‌ترین شاخص‌ها و نشانه‌های این روش می‌توان به این موارد اشاره کرد: پایبندی به ظاهر قرآن کریم؛ حمل مطلق بر مقید و نیز حمل مجمل بر مفصل؛ آگاهی از ناسخ و منسوخ؛ بررسی زبان‌شناختی موضوع و توجه به زبان عربی؛ فهم نص به‌وسیله‌ی نصی دیگر؛ پژوهش و پرسش درباره‌ی نصوصی که فهم آن، مشکل است؛ دانستن شأن نزول آیات؛ خاص گردانیدن نکات عام و فراگیر؛ شناخت اوضاع و احوال عرب‌ها و آداب و رسومشان؛ برخورداری از درک والا و قدرت فهم و تجزیه و تحلیل مسایل.

قرآن و رهنمودهای نبوی، زیرساخت‌ها و پایه‌های پرورشی آن نسل و از جمله حسن بن علی ﷺ، به‌شمار می‌رفتند. از این‌رو آن دسته از آیات قرآن که حسن ﷺ، آنها را از زبان پدرش شنید، تأثیر بسزایی در علم و دانش حسن ﷺ و شکل‌دهی شخصیت توانمندش داشت. بدین سان قلب و روح و روان حسن و بلکه تمام وجودش، پاک و پاکیزه گردید و به رشد شخصیت وی انجامید و حسن ﷺ به حقایق و واقعیت‌های بسیاری در جهان هستی پی برد. یکی از استادان وی در زمینه‌ی فراگیری قرآن، عبدالله بن حبیب بن ربیعه، ابوعبدالرحمن سلمی بود که در کوفه، استاد قرائت به‌شمار می‌رفت و پدرش نیز صحابی بود. وی، از علی، عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان ﷺ روایت نموده و عاصم، عطاء، حسن و حسین ﷺ، علم قرائت را از او فراگرفتند. وی، بیست آیه در صبح آموزش می‌داد و بیست آیه در شب؛ او، فقیه بود و در زمان خلافت عبدالملک بن مروان، در کوفه درگذشت. وی، راوی ثقه و قابل اعتمادی است و احادیث زیادی، روایت نموده است[1].

۱- تهذیب التهذیب (۱۸۳/۵).

از عبدالله بن مبارک از عطاء بن سائب روایت شده که گوید: نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتیم و او، در سجده‌گاه (و جای نمازش) در حال احتضار بود. به او گفتیم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: فلانی، برایم این حدیث را روایت نموده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «لا یزال أحدکم في صلاة ما دام في مصلاه ینتظر الصلاة»[۱]. یعنی: «هر یک از شما، همچنان در نماز است تا آن زمان که در جای نمازش، در انتظار نماز می‌باشد».

در روایت ابن‌سعد آمده که فرشتگان می‌گویند: «خدایا! او را بیامرز؛ خدایا! به او رحم نما». ابوعبدالرحمن سلمی رحمه الله گفت: «دوست دارم در حالی بمیرم که در سجده‌گاه خود هستم»[۲].

شیوه‌ی ابوعبدالرحمن سلمی رحمه الله در آموزش قرآن، همان روش صحابه رضي الله عنهم بود. چنانچه از وی روایت شده: کسانی که به ما قرآن را آموزش می‌دادند ـ همچون عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران ـ به ما گفته‌اند که هرگاه از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم ده آیه، فرا می‌گرفتند، از این ده آیه رد نمی‌شدند تا آنکه علم و عملی را که در آن وجود داشت، می‌آموختند. آنها گفته‌اند: ما، قرآن و علم وعمل را با هم آموختیم. از این‌رو مدتی به حفظ یک سوره مشغول می‌شدند و حفظ آن سوره، زمان می‌برد[۳].

ابوعبدالرحمن سلمی رحمه الله که از مشهورترین شاگردان عثمان بن عفان رضي الله عنه بود، استاد حسن بن علی رضي الله عنهما در آموزش قرآن به‌شمار می‌رود. حسن بن علی رضي الله عنهما در حفظ و فهم قرآن کریم و عمل به آن، همین شیوه را در پیش گرفت.

اعتقاد امیر مؤمنان، حسن رضي الله عنه درباره‌ی الله عز و جل، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم

حسن رضي الله عنه، از خلال قرآن و تربیت پدر بزرگوارش، علی رضي الله عنه، دریافت که خدایی که باید او را پرستش نمود، کیست. بدین سان دیدگاه حسن رضي الله عنه درباره‌ی الله عز و جل، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم و نیز در مورد قضا و قدر و حقیقت انسان و رویارویی‌اش با شیطان، برگرفته از آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی بود.

۱- کتاب الزهد، شماره‌ی ۴۲۰، ص۱۴۱-۱۴۲.

۲- الطبقات الکبری (۱۷۴/۶).

۳- نگا: تیسیر الکریم المنان في سیرة عثمان بن عفان ،ص۲۵

پس الله ﷻ از تمام عیب‌ها و کاستی‌ها، پاک و منزه است و به کمالات بی‌پایان و مطلقی موصوف می‌باشد. الله ﷻ یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و همسر و فرزندی برنگرفته است.

خدای متعال، مفهوم عبودیت و نیز توحید را در قرآن کریم بیان نموده است[1].

اما دیدگاه حسن ﷺ درباره‌ی جهان هستی، برگرفته از این فرموده‌ی الهی بود که:

﴿قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ۝١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ۝١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ۝١٢﴾ [فصلت: ۹-۱۲].

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان نیز می‌باشد. او، در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن، آفرید و مواد غذایی (مختلف و گوناگون ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم، مقدر و مشخص کرد. این‌ها، همه (اعم از آفرینش زمین و ایجاد کوه‌ها) روی هم، در چهار روز کامل به پایان رسید، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و هیچ کم و زیادی در آن نباشد). سپس قصد آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود(گونه، و به شکل ابرهایی دودمانند) بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آیید. گفتند: فرمانبردارانه پدیدار گشتیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رسانید و در هر آسمانی، فرمان لازمه‌اش را صادر نمود (و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید)... آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان) آراستیم و (آن را از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این، برنامه‌ریزی و سنجش دقیق و استوار خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

۱- منهج الرسول في غرس الروح الجهادية، ص ۱۰-۱۶.

و اما این دنیا، هرچند به طول انجامد، سرانجام به پایان می‌رسد و کالای آن، هر چقدر هم بزرگ باشد، در حقیقت، ناچیز است. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢٤﴾ [یونس: ۲۴].

«وضعیت دنیا (از لحاظ زوال و فنا و از میان رفتن نعمتش) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن، گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن می‌خورند، (می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین، آراسته و زیبا می‌گردد و اهل زمین، یقین می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و محصولات آن بهره‌مند گردند. در بحبوحه‌ی این شادی و در گیر و دار این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر ویران شدن آن) در شب یا روز فرا می‌رسد (و بدین‌سان با بلاهای گوناگون از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان و ... آن را نابود می‌کنیم) و گیاهانش را از ریشه درآورده، از میان می‌بریم. (به‌گونه‌ای که) انگار دیروز در اینجا نبوده و هرگز وجود نداشته) است. ما، آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌نماییم که می‌اندیشند (و می‌فهمند)».

دیدگاه حسن ﷺ درباره‌ی بهشت نیز برگرفته از آیات قرآن سرچشمه می‌گرفت و این تصور، تمام وجودش را فرا گرفته بود. از این‌رو کسی که سیرت حسن بن علی ﷺ را مورد بررسی قرار دهد، به ژرفای فهم وی در زمینه‌ی روی آوردن به خداوند ﷻ و نیز شدت خداترسی‌اش پی می‌برد. حسن ﷺ مفهوم قضا و قدر را نیز از خلال آیات قرآن و آموزه‌های رسول‌الله ﷺ فرا گرفته بود. بنابراین مفهوم قضا و قدر، در قلبش، جای گرفته بود؛ آن‌چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٥١﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر آنچه خدا، برای ما مقرر کرده باشد؛ او، مولا و یاور و سرپرست ماست و مؤمنان، باید تنها بر خداوند، توکل نمایند».

حسن بن علی ﷺ از خلال آیات قرآن، به حقیقت درگیری انسان و شیطان، پی برد

دریافت که این دشمن، از هر سو به سوی انسان می‌آید تا او را به انجام معصیت، وسوسه نماید و شهوت‌ها و امیال نفسانی خفته‌اش را برانگیزد. از این‌رو حسن رضی الله عنه همواره با استعانت از خداوند متعال، بر شیطان، چیره گشت.

حسن رضی الله عنه از خطایی که آدم علیه السلام مرتکب شد، ضرورت توکل همیشگی مسلمان بر خدایش را آموخت و به اهمیت توبه و استغفار در زندگی مؤمن و همچنین ضرورت پرهیز از حسادت و تکبر، پی برد و دریافت که باید به بهترین شکل ممکن با صحابه رضی الله عنهم و مخاطبان خود، سخن بگوید؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ۝٥٣﴾ [الإسراء: ۵۳].

«به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین و بهترین سخن‌هاست. چراکه شیطان، (به‌وسیله‌ی سخنان زشت و ناخوشایند) درمیان ایشان، فساد و تباهی می‌افکند، و بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان، بوده (و هست)».

خدای متعال، حسن بن علی رضی الله عنه را به‌وسیله‌ی زیستن با قرآن کریم گرامی داشت و بدین ترتیب حسن رضی الله عنه، با قرآن زیست و اصول و فروعش را از کتاب خدا و رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگرفت و یکی از امامان هدایت گردید؛ یعنی همان امامانی که راه درست را برای مردم به تصویر می‌کشند و مردم، به سخنان و اعمال آنان، تمسک می‌جویند. آری! حسن رضی الله عنه شخصیتی قرآنی بود و در جرگه‌ی اهل قرآن قرار داشت و به همین سبب نیز سخنانش، برگرفته از قرآن و آیات روح‌بخش آن بود. چنانچه روایت شده که باری، در روز جمعه، بر فراز منبر سخنرانی کرد و سوره‌ی ابراهیم را تا پایان، تلاوت نمود. امام مسلم رحمه الله از ام‌هشام بنت حارثه روایت نموده که گوید: «من، سوره‌ی ﴿قٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ ۝١﴾ [ق: ۱] را تنها از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفتم که وی، آن را در تمام جمعه‌ها هنگام سخنرانی برای مردم، تلاوت می‌کرد»[۱].

ابن‌ماجه رحمه الله از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم روز جمعه، در حالی که ایستاده بود، سوره‌ی ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي﴾ را خواند و ما را با نعمت‌ها و بلاهای الهی، پند داد؛ در آن هنگام ابوالدرداء یا ابوذر به من اشاره می‌کرد که این سوره، کی

۱- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی ۸۷۳.

نازل شده است؟ چراکه من، تا کنون آن را نشنیده‌ام. ابی رضی الله عنه به او اشاره کرد که ساکت باش[1].

امام ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌هایش، خیلی از آیات قرآن استفاده می‌کرد»[2].

با اندکی تأمل در سوره‌ی ابراهیم علیه السلام که حسن رضی الله عنه آن را بر روی منبر تلاوت نمود، به مهم‌ترین نکات این سوره پی می‌بریم:

اثبات اصول عقیده: اعم از: ایمان به الله لأ و پیامبران و رستاخیز و دیدن نتیجه‌ی اعمال و نیز اقرار به توحید و یگانگی الله و معرفی خدای برحقی که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و نیز بیان این نکته که هدف از نزول قرآن، بیرون راندن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است و دعوت همه‌ی پیامبران در اصول عقیده و عبادت الله لأ و رهایی انسان‌ها از گمراهی، یکی بوده است.

وعده و وعید: این سوره، به نکوهش کافران و بیم دادن آنان پرداخته و آنان را به عذاب سخت و دردناک تهدید نموده و به مؤمنان، در برابر اعمال نیکشان، وعده‌ی بهشت داده است. [آیات:۲،۲۳، و۲۸-۳۱].

سخن از ارسال پیامبران: در آیه‌ی ۴ این سوره، از فرستادن پیامبران به سوی اقوام مختلف با زبان خودشان، سخن به میان آمده تا هر قومی، با درک زبان پیامبرشان، به‌آسانی بتوانند از رهنمودهای او بهره‌مند گردند.

زدودن غم و اندوه از دل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : در این سوره، خدای متعال، با بیان آنچه میان اقوام گذشته و پیامبرانشان، روی داده، غم و اندوه را از دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زدوده و به او تسلی خاطر داده است. [آیات: ۹-۱۸].

بیان داستان پیامبران: داستان پیامبران پیشین را با گفتگوی موسی ÷ با قومش و فرا خواندن آنان به سوی خدا آغاز کرد. [آیات:۵-۸].

دعاهای ابراهیم علیه السلام : در این سوره دعاهای ابراهیم ÷ پس از بنای کعبه، بیان می‌گردد؛ دعاهایی مبنی بر درخواست امنیت و روزی برای اهل مکه و ایجاد گرایش قلبی در دل مردم نسبت به خانه‌ی خدا و نیز دعای دور ماندن خودش و فرزندانش از

۱- روایت ابن‌ماجه، شماره‌ی ۱۱۱۱ با سند حسن.

۲- نگا: زاد المعاد (۴۳/۱).

پرستش بت‌ها. همچنین در این دعاها، سپاسگزاری ابراهیم ÷ از پروردگارش به خاطر فرزندانی که در پیری به او داده، بیان می‌شود و ابراهیم ÷ از خداوند متعال، توفیق خود و فرزندانش را برای اقامه‌ی نماز درخواست می‌نماید و برای خود و پدر و مادر خویش و مؤمنان، طلب آمرزش می‌کند. [آیات:۳۵-۴۱].

بیان یکی از صحنه‌های گفتگوی دوزخیان با یکدیگر در جهان آخرت. [آیات:۱۹-۲۳].

بیان مثال: خدای متعال، در این سوره برای سخن خوب و ایمان و نیز برای سخن زشت و گمراهی، مثال می‌زند و کلمه‌ی توحید و ایمان را به درخت خوبی تشبیه می‌کند که ریشه‌ی آن، (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضاست و بیان می‌کند که سخن بد و شرک و فتنه‌انگیزی و گمراهی، به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده است. [آیات:۲۴-۲۷].

یادآوری صحنه‌های ترسناک قیامت و تهدید ظالمان و ستمگران و بیان انواع عذاب‌هایشان. [۴۲-۵۰].

بیان حکمت به تأخیر انداختن عذاب تا روز قیامت و سوره‌ی ابراهیم ؈، با این موضوع به پایان می‌رسد[1].

این‌ها، مهم‌ترین موضوع‌هایی است که در سوره‌ی ابراهیم ؈ آمده و گویا حسن بن علی ﷺ با تلاوت این سوره در سخنرانی جمعه، به این مسایل و موضوع‌ها پرداخت. گفتنی است: حسن بن علی ﷺ هنگامی که به بستر می‌رفت، سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد.

سوره‌ی کهف، با بیان این موضوع آغاز می‌گردد که قرآن، از هرگونه کجی و انحراف بدور است و در آن هیچ‌گونه ضد و نقیضی در لفظ و معنا وجود ندارد و برای بیم دادن و مژده دادن آمده است؛ آن‌گاه به بیان این موضوع می‌پردازد که جمال و زیبایی و عجایبی که در زمین وجود دارد، به‌روشنی بر قدرت الله متعال دلالت می‌کند. این سوره، به بیان سه داستان از داستان‌های اعجاب‌انگیز قرآن، یعنی داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و نیز داستان ذوالقرنین می‌پردازد. اما داستان اصحاب کهف [آیات:۹-۲۶]، نمونه‌ای والا و نمادی باشکوه از فدا کردن وطن، خانواده،

۱- التفسیر المنیر (۱۹۸/۱۳)

نزدیکان و دوستان و اموال در راه عقیده‌ی درست و پیروی از هدایت و حقیقت است؛ چنانچه آن جوانان باایمان، برای مصون نگه‌داشتن دین و ایمانشان، از گرفت قهرآمیز پادشاه بت‌پرست و ستم‌پیشه، گریختند و به غاری در کوه پناه بردند. خدای متعال، آنان را به مدت سیصد و نه سال قمری، میراند و سپس آنها را برانگیخت تا دلیل روشن و نمایانی بر قدرت الهی در برانگیختن بندگان باشند. خدای متعال، در ادامه، رسول خدا ﷺ را به فروتنی و هم‌نشینی با فقیران مؤمن، دستور داد و آن حضرت ﷺ را از روی‌گردانی از فقیران مؤمن، به قصد هم‌نشینی با ثروتمندان برای فرا خواندن آنان به سوی دین، منع نمود و فرمود:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم﴾ [الكهف: ۲۸].

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان، خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند».

در ادامه، خدای متعال، پس از بیان و اظهار حق، کافران را تهدید نموده و عذاب دردناکی را که در آخرت، برای آنان، آماده کرده، یادآوری نموده و بلافاصله از بهشت برینی یاد کرده که برای مؤمنان نیکوکار آماده ساخته است. [آیات:۳۰-۳۱].

اما داستان موسی علیه السلام و خضر که در آیات ۶۰-۷۸ آمده، نمونه‌ی خوبی برای علما در زمینه‌ی فروتنی و تواضع در اثنای کسب علم می‌باشد و بیانگر این است که چه بسا امکان دارد یک بنده‌ی صالح و نیکوکار، در مسایل فرعی از آن‌چنان علم و دانشی برخوردار باشد که یک پیغمبر، از آن دانش بی‌اطلاع باشد؛ چنانکه داستان سوراخ کردن کشتی و ماجرای کشتن پسربچه و نیز داستان تعمیر و بازسازی دیوار، بر این موضوع دلالت دارند. داستان ذوالقرنین که در آیات ۸۳-۹۹ آمده، پند و آموزه‌ای برای تمام حاکمان و زمام‌داران امور مردم است. چراکه این پادشاه، بر جهان چیره گشت و با وجود آن‌همه قدرت و قلمرو حکمرانی، سد بزرگی ایجاد کرد که این امر، بیانگر تقوا، دادگری و شایستگی اوست. در این سوره، سه نمونه و مثال واقعی و باشکوه مطرح شده که نشان می‌دهد اظهار حق و غلبه‌ی حقیقت، منوط به قدرت و ثروت نیست؛ بلکه مرتبط با ایمان است. نخستین نمونه‌اش، داستان صاحبان دو باغی است که در آیات ۳۲-۴۴ بیان می‌شود تا ثروتمندی که به مال و ثروتش، فریفته و مغرور گشته، با مؤمنی که به ایمانش می‌بالد، مقایسه گردد و بدین سان، وضعیت فقیران مؤمن و ثروتمندان کافر، بیان شود. دومین نمونه‌ای که ذکر شده، مثال زندگانی دنیاست که

در آیات ۴۵-۴۶ بیان شده تا هشداری برای مردم باشد که سرانجام دنیا، زوال و نابودی است. به دنبال این موضوع، برخی از صحنه‌های هراس‌انگیز و وحشتناک رستاخیز را به تصویر کشیده که از آن جمله می‌توان به حرکت کوه‌ها و حشر مردم در یک میدان و غافل‌گیر شدن آنان با نامه‌های اعمالشان اشاره کرد. [آیات:۴۷-۴۹]
سومین نمونه‌ای که ذکر شده، داستان ابلیس و انکار او از سجده کردن برای آدم ﷺ است تا تکبر و غرور، با بندگی الله ﷻ و تواضع و فروتنی، مقایسه گردد و نتایج هر یک نمایان شود؛ بدین ترتیب که نتیجه‌ی غرور شیطان، رانده شدن و محرومیت و نیز برحذر داشتن مردم از شر وی بود و ره‌آورد بندگی خدا و تواضع، رضایت و خشنودی خداوند. در ادامه، این موضوع بیان شده که در قرآن، انواع مثال‌ها، به شیوه‌های گوناگون بیان شده تا مایه‌ی پند و عبرت مردم باشد و وظیفه‌ی پیامبران در زمینه‌ی بشارت دادن و بیم دادن و نیز برحذر داشتن از پشت کردن به آیات و نشانه‌های الهی، بیان گردد. [آیات:۵۴-۵۷]. این سوره، با بیان سه موضوع ذیل به پایان می‌رسد:

اعمال کافران و نتایج آن، در آخرت نابود می‌شود و هدر می‌رود. [آیات:۱۰۰-۱۰۶].

دادن مژده‌ی برخوردار شدن از نعمت‌های جاویدان و همیشگی به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند. [آیات:۱۰۷-۱۰۸].

علم خداوند، حد و حدودی ندارد و بی‌نهایت است[1]. [آیات:۱۰۹-۱۱۰].

خداوند متعال، پس از بیان کمال کلامش، پیامبرش محمد مصطفی ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد و سوره‌ی کهف را با این آیه به پایان می‌رساند که:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«(ای پیغمبر!) بگو: من، فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من، این است که) به من وحی می‌شود که معبود شما، یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، پس باید عمل نیک انجام دهد و هیچ چیزی را با خدایش انباز نکند».

گویا خداوند متعال، در این آیه به رسول‌خدا ﷺ دستور می‌دهد که بگو: من، فقط انسانی همچون شما هستم و بس؛ نه آنکه مرا فرشته بپندارید یا گمان کنید که من، از

۱- نگا: التفسیر المنیر (۱۹۷/۱۶-۱۹۹).

صفت الوهیت برخوردارم. من، فقط علمی دارم که خدایم، به من داده است و بس، و امتیازی که بر شما دارم، این است که به من وحی می‌شود هیچ خدای برحقی جز الله یکتا و یگانه نیست و در الوهیتش، هیچ شریکی ندارد. بنابراین معبودتان که باید او را پرستش کنید، فقط و فقط همان معبود برحق و یگانه است. از این‌رو هر آن‌کس که به دیدار پروردگارش ایمان بیاورد و خواهان پاداش بی‌کران الهی باشد، باید به‌وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته، به او نزدیکی جوید و عبادتش را برای او خالص گرداند و به هیچ عنوان در عبادت الله، شرک نورزد؛ فرقی نمی‌کند که شرک ظاهری و نمایانی همچون پرستش بت‌ها و به فریاد خواندن غیر خدا باشد یا نذر برای مخلوقات یا اعتقاد به اینکه مخلوق، می‌تواند فایده برساند و یا آنچه را که تنها در توان و قدرت خداست، تغییر دهد یا شرکی پوشیده و نهان، همانند انجام عملی از روی ریا و یا با هدف کسب نام و شهرت[۱]. گفتنی است: ریا و خودنمایی، شرک اصغر است. رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر» یعنی: «بیشترین چیزی که (از بابت آن) بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است». گفتند: «ای رسول‌خدا! شرک اصغر چیست؟» فرمود: «الرياء؛ يقول الله يوم القيامة إذا جزي الناس بأعمالهم: إذهبوا إلى الذين كنتم تراؤون في الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم جزاء»[۲]. یعنی: «ریا؛ خدای متعال، روز قیامت، هنگامی که جزای اعمال بندگانش را می‌دهد، می‌فرماید: نزد کسانی بروید که در دنیا برای آنان خودنمایی می‌کردید و ریا می‌نمودید؛ آنگاه بنگرید که آیا نزد آنان هیچ پاداشی می‌یابید؟»».

در آخرین آیه‌ی سوره‌ی کهف، دو شرط اساسی برای پذیرش اعمال بیان شده است:

پیروی از رسول‌خدا ﷺ؛ آنجا که خدای متعال، می‌فرماید:

﴿فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا﴾

«باید کار شایسته انجام دهد».

اخلاص نیت برای خدای متعال؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾

«و کسی را در پرستش پروردگارش، شریک نسازد».

۱- التفسیر المنیر (۴۳/۱۶).

۲- مسند احمد ۴۲۸/۰۵-۴۲۹)، با سند حسن.

حسن بن علی ﷺ، این آیات روح‌بخش را هر روز تلاوت می‌کرد و در مفاهیم والای موجود در آن، می‌اندیشید. از این‌رو این آیات، تأثیر فراوانی در وجود و زندگانی وی نهاده بود. حسن ﷺ توجه ویژه‌ای به سیرت رسول‌خدا ﷺ نیز داشت. اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: «پدرمان، جنگ‌ها و غزوه‌های رسول‌الله ﷺ را به ما آموزش می‌داد و آنها را برای ما برمی‌شمرد و می‌گفت: این‌ها، شرف و نیکی بجای‌مانده‌ی پدرانتان می‌باشد؛ از این‌رو یاد آن را از بین نبرید»[1].

علی بن حسن می‌گوید: «ما، غزوات رسول‌الله ﷺ را آن‌گونه می‌آموختیم که سوره‌های قرآن را می‌آموختیم». درباره‌ی میزان علم و دانش حسن ﷺ در زمینه‌ی سنت نبوی، یادآوری این نکته ضروری است که پدر بزرگوارش، امیر مؤمنان، علی ﷺ، بیش از سایر خلفای راشدین، از رسول‌خدا ﷺ، حدیث روایت کرده است؛ البته دلیلش، به هر یک از موارد ذیل برمی‌گردد: علی ﷺ پس از سایر خلفا ﷺ وفات نمود و راویان زیادی، از طریق او، حدیث روایت کردند و آن دسته از دانش‌پژوهان تابعی که به‌کثرت، سؤال می‌نمودند، در سرزمین‌های مختلف، پراکنده شدند و همچنین اتفاقاتی رخ داد که به مقتضای آنها، برای تبیین و ابلاغ حکم شرعی، روایت احادیث، رواج بیشتری یافت و بدین سان حسن ﷺ بخش عظیمی از سنت نبوی را از پدرش آموخت؛ البته از آنجا که رسول اکرم ﷺ وفات نمود و حسن ﷺ در آن دوران، سن و سال چندانی نداشت، از این‌رو احادیث و مسایلی را از آن حضرت ﷺ به خاطر داشت که آنها را یاد می‌کرد و به رسول‌الله ﷺ نسبت می‌داد. چنانچه پیشتر بدین موضوع پرداخته‌ام[2].

حسن ﷺ فرزندانش را به کسب علم و دانش، تشویق می‌نمود؛ چنانچه پسر و برادرزاده‌اش را فرا خواند و فرمود: «ای پسرم و ای برادرزاده‌ام! شما، اینک کوچکان قوم و طایفه هستید و روزی بزرگان قوم خواهید شد؛ از این‌رو به فراگیری علم و دانش همت گمارید و هر کس از شما که نتوانست آن را روایت نماید یا به خاطر بسپارد، آن را به نگارش درآورد و در خانه‌اش بگذارد»[3].

۱- البداية والنهاية (۲۴۲/۲).

۲- نگا: السيرة النبوية، از مؤلف همين كتاب، (۶/۱).

۳- الطبقات (۲۹۲/۱)؛ با سند حسن؛ به تحقیق: سلمی

حسن رضی الله عنه، سخنران زبان‌آوری بود. باری امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه به حسن رضی الله عنه فرمود: «ای حسن! برخیز و برای مردم سخنرانی کن». گفت: «چنانچه هنگام سخنرانی، شما را ببینم، مرا هول و هراس بر می‌دارد (و دست و پایم را گم می‌کنم)». از این‌رو علی رضی الله عنه به‌گونه‌ای خود را از دید حسن رضی الله عنه پنهان نمود که صدای حسن رضی الله عنه را می‌شنید، اما حسن رضی الله عنه او را نمی‌دید. حسن رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، سخنرانی کرد[1]. و آن‌گاه از منبر پایین آمد. علی رضی الله عنه این آیه را تلاوت نمود:

﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤﴾ [آل عمران: ۳۴].

«آنان، فرزندانی هستند که برخی، از برخی دیگرند و خداوند، شنوا و داناست».

حسن رضی الله عنه از پدربزرگش، یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز از پدرش علی رضی الله عنه، سخنوری و شیوایی سخن و رسایی کلام و قدرت بیان را به‌ارث برده بود.

باری امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه از پسرش حسن رضی الله عنه پرسید: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله وجود دارد؟» پاسخ داد: «چهار انگشت». علی رضی الله عنه فرمود: «چگونه؟» گفت: «ایمان، عبارتست از آنچه گوش‌هایت شنیده و قلبت، تصدیق نموده؛ و یقین، عبارتست از آنچه چشمانت، دیده و قلبت، آن را بدون هیچ شک و تردیدی، پذیرفته است و فاصله‌ی چشم و گوش با هم، فقط چهار انگشت می‌باشد»[2].

حسن رضی الله عنه فرموده است: «نیک سؤال کردن، نیمی از علم و دانش است»[3].

از حسن رضی الله عنه درباره‌ی سکوت پرسیدند؛ پاسخ داد: «سکوت، پوشش چشم و زیور آبروست؛ و کسی که سکوت می‌کند، هم خودش، راحت و آسوده است و هم دوست و هم‌نشینش»[4].

یکی از نشانه های علم و دانش حسن رضی الله عنه، این است که وی، به فراگیری زبان عربی سفارش می‌کرد[5]. و تأکید آن بزرگوار برای آموختن زبان عربی، در واقع، تأکیدی بر ضرورت تطبیق و بکارگیری اصول و قواعد علمی در زمینه‌ی قرائت و بویژه قرائت آیات

۱- الطبقات (۲۷۶/۱)؛ سندش، ضعیف است.

۲- التبيين في أنساب القرشيين، ص۱۲۷.

۳- نور الأبصار، از شبلنجی، ص۱۲۲.

۴- من أقوال الصحابة، ص۶۷.

۵- مفتاح السعادة، احمد مصطفى (۸۲/۲)

قرآن است. چراکه زبان عربی، زبانی است که خداوند متعال، قرآن را بدین زبان نازل نموده و رسول اکرم ﷺ نیز با این زبان، دستورات و رهنمودهای حیات‌بخش اسلام و از جمله، سنت مطهرش را ابلاغ نموده و کتاب‌های دینی و علوم پایه و... به زبان عربی، تألیف شده است. از این‌رو هر نوآوز و دین‌پژوهی، باید این زبان را فرا بگیرد و گرنه به شناخت درستی از دین نخواهد رسید و دانش دینی وی، ناقص خواهد بود. زبان عربی، علاوه بر امتیازات مذکور، زبانی ممتاز در زمینه‌ی فصاحت و بلاغت و رسایی کلام است و از زیبایی، شیوایی و شیرینی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد[1].

از آنجا که حسن بن علی ﵄ تسلط کاملی بر زبان و ادبیات عرب داشت، یکی از سخنورترین افراد عرب به‌شمار می‌رفت. چنانچه عمرو بن العلاء گفته است: «هیچ کسی فصیح‌تر و زبان‌آورتر از حسن بن علی ﵄ ندیده‌ام»[2].

حسن ﵄، دانش‌آموزان و شاگردان نیک و نمونه ای داشت؛ از جمله: فرزندش حسن، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن عبدالرحمن، شعبی، هبیرهٔ بن یریم، اصبغ بن نباته، جابر بن خالد، ابوالحوراء، عیسی بن مأمون بن زراره (و گفته شده: ابن‌المأموم)، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابومریم قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحاق بن یسار (پدر محمد بن اسحاق)، سفیان بن لیل و عمر بن قیس کوفی[3].

فراوانی دانش حسن ﵄ و ظرافت فهم و آگاهی وی در زمینه‌ی شناختِ نیک و بد و نیز شناخت عمیقش نسبت به اهداف و مقاصد شریعت، آنجا نمایان می‌گردد که وحدت و یک‌پارچگی امت و نیز حفاظت جان مسلمانان را بر مصالح شخصی خویش ترجیح می‌دهد و زمام امور مسلمانان را به معاویه ﵁ می‌سپارد.

عبادت‌گزاری حسن ﵄

حسن بن علی ﵄، از آن دست افرادی بود که نهایت توان و تلاش خود را در عبادت و بندگی الله ﷻ به‌کار می‌گیرند؛ وی، در طول زندگی‌اش، با مفهوم فراگیر عبادت زیست و با شیر حیات‌بخش عبادت، پرورش یافت و از سرچشمه‌ی گوهربار نبوت، سیراب گشت و به دست زهرای محمد ﷺ، تربیت شد؛ همان بانوی بزرگواری

۱- نصیحة الملوک، ص۳۵۰ از ماوردی.

۲- الکامل في التاریخ (۱۳۲/۴)

۳- تاریخ دمشق (۵/۱۴)

که نزد پیغمبر رحمت ﷺ رفت تا از او خادمی درخواست نماید و نتیجه‌ی درخواستش، رهنمودی گردید که به مراتب، از هر خادم و خدمت گزاری بهتر بود؛ چنانچه رسول اکرم ﷺ برای رسیدگی به درخواست دخترش، به خانه‌ی وی رفت و دختر و دامادش را که در بستر بودند، به گفتن «سبحان‌الله، الحمد لله، لا إله إلا الله و الله اکبر»، رهنمون گشت. بدین ترتیب حسن ﵁ در خانه ای بزرگ شد که به زیور زهد و عبادت، تقوا و خداترسی و صبر و شکیبایی، آراسته بود؛ بگونه‌ای که این ارزش‌ها و زیرساخت‌های پرورشی و عبادی، وجود آن بزرگوار را فرا گرفته و او را زبان‌زد و نمونه‌ای مثال‌زدنی برای هر مسلمانی کرده بود؛ چنانچه هم‌عصرانش، اعم از صحابه ﵃ و سایر نیکان آن دوران، به این ویژگی وی، گواهی داده‌اند.

آری! حسن ﵁، عبادت‌گزاری بود که خداوند متعال را با شناخت و معرفت، عبادت می‌نمود و با یقین و باوری راستین، به سوی خدا روی آورده و به دنیا پشت کرده بود. به همین سبب نیز هرگاه وضو می‌گرفت، رنگ چهره‌اش، دگرگون می‌شد؛ و چون علتش را از او جویا شدند، فرمود: «سزاوار است رنگ چهره‌ی کسی که می‌خواهد در آستان خداوند صاحب عرش، به عبادت بایستد، تغییر نماید»[1].

ابن‌سعد، این سخن را آورده که: «هیچ کسی ترساتر از حسن بن علی و عمر بن عبدالعزیز سراغ ندارم؛ آنان، چنان ترسا بودند که گویا آتش جهنم، تنها برای آنها آفریده شده است»[2].

هرچقدر که بنده، به مولای خویش نزدیک می‌شود و شناخت و معرفتش، نسبت به اسماء و صفات پروردگارش افزایش می‌یابد و هرچقدر که بیشتر به صفات کمال خداوند، پی می‌برد، به همان نسبت، هیبت و عظمت و ترس از خداوند، در او بیشتر می‌گردد. خدای متعال، روزگار را درمیان مردم، دست به دست می‌گرداند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦﴾ [آل عمران: ۲۶].

۱- وفیات الأعیان (۶۹/۲)

۲- نگا: الطبقات الکبری (۳۹۸/۵)

«بگو: پروردگارا! ای مالک‌الملک! تو، هر آن‌کس را که بخواهی، حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر کس که بخواهی، حکومت و دارایی را می‌گیری و هر کس را که بخواهی، قدرت و عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار و زبون می‌گردانی؛ خوبی، در دست توست و بی گمان تو، بر هر چیزی توانایی».

بدین سان واضح گردید که خدای متعال، حکومت‌ها را دگرگون می‌کند؛ چنانکه حکومتی را سرنگون می‌نماید و حکومت دیگری را جایگزینش می‌کند. عده‌ای از فرشتگان خداوند، با گزارش کار بندگانش، به سوی او بالا می‌روند و عده‌ای هم از نزد او نازل می‌شوند؛ و اوامر الهی، به‌نوبت و به دنبال آیات و نشانه‌هایش، نازل می‌گردد و مطابق خواست و اراده‌اش نافذ می‌شود؛ از این‌رو هر آنچه خدا بخواهد، در همان لحظه‌ای که مشیتش، بدان تعلق گرفته و به همان شکلی که خواست الهی بوده، بدون هیچ کم و کاست یا زیادتی و یا تقدیم و تأخیری، صورت می‌گیرد؛ و امر و فرمان و قدرت و اراده‌اش، در آسمان‌ها و زمین و در موجودات خشکی و دریا، و نیز در آنچه که در فضا و در سایر اجزا و ذرات جهان هستی است، نافذ می‌باشد و خدای متعال، همه‌ی اینها را هرگونه که بخواهد، اداره می‌کند و هر رخ‌دادی که خواست و اراده‌ی او باشد، در جهان هستی، روی می‌دهد[1]. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ۝٥﴾ [السجدة: ۵].

«خداوند، (تمام جهان هستی) از آسمان گرفته تا زمین را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است؛ سپس تدبیر امور، در روزی که اندازه‌ی آن، هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

آری! خدای متعال، امور جهان هستی را زیر نظر دارد و هیچ ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، نه در اعماق دریاها و نه در زیر لایه‌های کوه‌ها و کوهسارها، از او پنهان نمی‌ماند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي

۱- الإيمان أولا كيف نبدأ به؟، مجدى الهلالى.

كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴿٥٩﴾﴾ [الأنعام: ۵۹].

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها، در دست خداست و کسی جز او، از آن آگاه نیست. و خداوند، از آنچه در خشکی و دریاست، آگاه می‌باشد. و هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه از آن، باخبر است و هیچ دانه ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند، از آن آگاه است و) در لوح محفوظ، ثبت و ضبط می‌باشد».

احساس عظمت و جلال الله ﷻ و شناخت اسماء و صفاتش، باعث پیدایش و افزایش خوف و خشیت بنده از این خدای بزرگ و عظیم می‌گردد که همه چیز، برای او کرنش می‌کند:[۱].

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩﴿١٥﴾﴾ [الرعد: ۱۵].

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، برای خدا کرنش می‌کند. همچنین سایه‌های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».

حسن بن علی رضي الله عنه پس از ادای نماز صبح در مسجدالنبی، در محل نمازش می‌نشست و تا بالا آمدن خورشید، به ذکر خدای متعال می‌پرداخت و عده‌ای از بزرگان و سایر نمازگزاران نیز همراه او می‌نشستند و پیرامون مسایل دینی سخن می‌گفتند. آن‌گاه حسن رضي الله عنه برمی‌خاست و نزد مادران مؤمنان یعنی همسران رسول‌الله صلى الله عليه وسلم می‌رفت و به آنان سلام می‌کرد. و گاهی هدیه‌ای از مادران مؤمنان دریافت می‌نمود و سپس به منزلش باز می‌گشت[۲].

کسانی که پس از ادای نماز، سرِ جایشان می‌نشینند، از آن دست افراد سعادتمند و خوشبختی هستند که فرشتگان، بر آنها درود می‌فرستند؛ چنانچه امام احمد از ابوهریره رضي الله عنه روایت نموده که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: «الـملائكةُ تُصَلِّي عَلَي أَحَدِكُمْ ما دام في مصلاَّه الذي صلّى فيه، ما لم يحدث: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه[۳].، وإن جلس ينتظر الصلاة صلت عليه الـملائكة وصلاتهم عليه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم

۱- مرجع پیشین، ص۷۶

۲- البداية والنهاية (۱۹۳/۱۱)

۳- مسند احمد، شماره‌ی۸۱۰۶؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را صحیح دانسته است.

ارحمه»[۱]. یعنی: «فرشتگان برای آن شخصی از شما که همچنان در محل نمازش می‌باشد، تا آن زمان که وضویش باطل نشده، دعا می‌کنند و (می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما و اگر به انتظار نماز، در جایش بنشیند، فرشتگان، برایش دعا می‌کنند و دعایشان برای او این است (که می‌گویند): بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

همچنین امام احمد ﷫ از عطاء بن سائب روایت نموده که گفته است: نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتم و او، نماز صبح را ادا کرده و همچنان در محل نمازش نشسته بود؛ وی، در حال احتضار بود. به او گفتم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: از علی ﷺ شنیدم که گفت: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «مَن صلّي الفجرَ ثم جلس في مصلاّه صلّت عليه الـملائكةُ، وصلاتهم عليه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه ومن ينتظر الصلاة صلّت عليه الـملائكة وصلاتهم عليه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه»[۲]. یعنی: «کسی که نماز صبح را به‌جای آورد و در محل نمازش بنشیند، فرشتگان بر او درود می‌فرستند (و برایش دعا می‌کنند و می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما. و کسی که انتظار نماز را می‌کشد، فرشتگان بر او درود می‌فرستند (و برایش دعا می‌کنند و می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

باری از شیخ عبدالعزیز بن عبدالله ﷫ پرسیدند: آیا کسی که در خانه‌اش نماز صبح را ادا کند و سپس تا طلوع خورشید، به تلاوت قرآن بپردازد و آن‌گاه دو رکعت نماز اشراق به‌جای آورد، از اجر و پاداشی همچون پاداش کسی که در مسجد نشسته، بهره‌مند می‌گردد؟

شیخ عبدالعزیز ﷫ پاسخ داد: در انجام این عمل، خیر فراوان و پاداش بزرگی وجود دارد؛ اما ظاهر احادیث واردشده در این موضوع، بیانگر این است که این پاداش به کسی تعلق می‌گیرد که در مسجد، در محل نمازش می‌نشیند. البته اگر کسی به خاطر عذری همچون بیماری یا ترس، نماز صبح را در خانه‌اش به جای آورد و آن‌گاه تا طلوع خورشید به ذکر خدای متعال یا تلاوت قرآن بپردازد و سپس دو رکعت نماز بگزارد، با وجودی که این عمل را در خانه‌اش انجام داده، باز هم به خاطر عذری که داشته، از اجر و پاداش واردشده در زمینه‌ی انجام این اعمال در مسجد، بهره‌مند می‌شود.

۱- مسند احمد، شماره‌ی۱۲۱۸؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را حسن دانسته است.

۲- مسند احمد (۳۰۵/۲)؛ احمد شاکر، اسناد این روایت را حسن دانسته است.

گفتنی است: این پاداش، به زنی که در خانه‌اش پس از ادای نماز صبح، به ذکر خدا یا تلاوت قرآن می‌پردازد نیز تعلق می‌گیرد[۱].

ابن‌قیم رحمه الله، درباره‌ی اهمیت ذکر خدای متعال، در بامداد، می‌گوید: «خوابیدن در حد فاصل نماز صبح و طلوع خورشید، مکروه است. چراکه این وقت، زمان ارزشمندی است که می‌توان از آن بیشترین بهره را برد و برای رهروان راه تزکیه و خودسازی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد؛ چنانچه اگر تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده باشند، باز هم این فرصت را از دست نمی‌دهند و پس از نماز صبح، تا طلوع خورشید، به ذکر خدا می‌پردازند. این وقت، ابتدای روز و هنگام نزول روزی و برکت و حصول بهره و قسمت می‌باشد و زمانی است که تمام روز بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ از این‌رو تنها می‌توان هنگام اضطرار و از روی ناچاری در این زمان خوابید»[۲]. به خاطر ارزش این وقت و نیز اهمیت وافر آن در سیر و سلوک به‌سوی الله جل جلاله است که در بسیاری از روایات، به زنده نگه‌داشتن این وقت با ذکر و یاد خداوند، تشویق و ترغیب شده است. انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مَن صلّي الفجرَ في جماعةٍ ثم قعد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس؛ ثم صلى ركعتين، كانت كأجر حجة وعمرة، تامة تامة تامة»[۳]. یعنی: «کسی که نماز صبح را با جماعت به جا آورد و سپس بنشیند و تا طلوع خورشید، خدای را ذکر کند و آن‌گاه، دو رکعت نماز بگزارد، پاداش کامل یک حج و عمره را می‌برد». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تأکید بر پاداش کامل حج و عمره، سه بار، واژه‌ی **تامة** را تکرار نمود.

ابن‌رجب می‌گوید: «از آنجا که حج، یکی از برترین اعمال نیک می‌باشد و انسان مسلمان، علاقه‌ی وافری به انجام این عمل دارد و خدای متعال، آن‌چنان علاقه‌ای در دل مسلمان نسبت به این خانه‌ی بزرگ، قرار داده که همواره در حسرت دیدنش، آه سر می‌دهد و دلش به سوی آن پر می‌کشد، و نیز از آن جهت که بسیاری از مردم، نمی‌توانند (هر سال و حتی یک بار) به مکه بروند و به انجام مناسک حج، بپردازند، خدای متعال، اعمالی را برای بندگانش مشروع نموده که با انجام آن می‌توانند به اجر و

۱- نگا: مجموعة فتاوى و مقالات متنوعة، ابن‌باز (۴۰۳/۱۱)

۲- تهذيب مدارج السالكين، ص۲۴۸

۳- سنن ترمذی، شماره (۵۸۶)؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

پاداشی معادل اجر و پاداش حج دست یابند...»[۱].

استاد بنا می‌گوید: «ای برادر گرامی! هر روز، لحظه‌ای در صبح، و لحظه‌ای در شامگاه و لحظه‌ای در سحرگاه، پیش روی توست که می‌توانی در تمام این لحظات با روح پاکت به ملأ اعلی و جهان برین عروج کنی و به خیر و نیکی دنیا و آخرت، دست یابی؛ آری! پیش رویت، موسمی چند برای طاعت و روزهایی برای عبادت و شب‌هایی برای انجام اعمال نیکی وجود دارد که قرآن کریم و پیغمبر بزرگوار ﷺ، تو را بدان رهنمون شده‌اند. پس مشتاق آن باش که در این لحظات، از ذاکران و اهل طاعت باشی، نه از غافلان و اهل نسیان و فراموشی. این فرصت را عنیمت بدان که وقت، همچون شمشیر است[۲].؛ و درنگ کردن و امروز و فردا نمودن را رها کن که هیچ ضرری بزرگ‌تر از درنگ کردن نیست»[۳].

حسن ﷺ هنگام طلوع خورشید می‌گفت: «سمع سامع بحمد الله الأعظم لا شريك له، له الـملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير؛ سمع سامع بحمد الله الأمجد لا شريك له، له الـملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير»[۴].

حسن بن علی ﷺ بر اذکار، اوراد و دعاهایی که از رسول‌الله ﷺ به ثبوت رسیده، پایبندی می‌کرد و مردم را به ادای نماز در مساجد تشویق می‌نمود و می‌گفت: کسی که به رفتن به مسجد، عادت کند، خدای متعال، به او یکی از این ویژگی‌ها را ارزانی می‌دارد: محبتی سودمند و مهری پوشیده نسبت به او، یا علمی طرفه و برگزیده، یا سخنی که به سوی هدایت رهنمون می‌گردد، یا گناهان را از ترس و یا شرم و حیا، ترک می‌کند»[۵].

حسن ﷺ شب‌ها را به قیام و عبادت الله ﷻ سپری می‌کرد. وی، ابتدای شب را به عبادت می‌پرداخت و برادرش حسین ﷺ بخش پایانی شب، بر می‌خاست و عبادت می‌نمود[۶].

۱- نگا: لطائف المعارف، ص۳۵۱؛ البدر في الحث على صلاة الفجر، ص۸۶، نوشته‌ی دکتر عماد علی.

۲- یعنی همچنانکه شمشیر، زود می‌بُرد، وقت نیز به‌سرعت می‌گذرد. (مترجم)

۳- الرقائق، ص۱۸؛ به‌نقل از مجلة الدعوی، شماره‌ی۴، سال:۱۹۵۱؛ الإیمان أولا...، ص۲۴۸.

۴- الطبقات (۲۹۱/۱)، تحقیق: سلمی، با سند صحیح.

۵- عیون الأخبار (۵/۳)؛ الحسن بن علی، ص۲۷.

۶- الزهد از ابن‌حنبل، ص۱۷۱؛ رهبان اللیل از عفانی (۴۰۳/۱).

نماز شب و راز و نیاز شبانه با خدای متعال، یکی از مهم‌ترین عواملی است که باعث بیداری و تقویت ایمان می‌گردد و نیکان و بندگان شایسته‌ی خدا، قیام شب را تجربه نموده و دریافته‌اند که عبادت و مناجات شبانه، تأثیر بسزایی در احیای دل‌ها دارد. ابن‌الحاج در المدخل می‌گوید: قیام شب، فواید زیادی دارد؛ از جمله اینکه قیام شب، گناهان را چنان از بین می‌برد که باد تند، برگ خشک درختان را فرو می‌اندازد؛ نماز و راز و نیاز شبانگاهی، قلب را نورانی می‌گرداند و فرشتگان آسمان، مکانی را که مؤمن شب‌گذار در آن به عبادت می‌پردازد، همچون ستارگان تابان برای زمینیان، درخشان می‌بینند و برکات و انوار قیام شب با بوی خوش و عطرآگین قیام شب، به مؤمن شب‌زنده‌دار باز می‌گردد و آن‌چنان ارمغانی با خود دارد که در وصف نمی‌گنجد و قابل توصیف نیست.

قیام شب، شرافت مؤمن است؛ چنانچه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «شرف المؤمن صلاته بالليل وعزه استغناؤه عما في أيد الناس»[1]. یعنی: «شرافت مؤمن، به نماز شبانگاهی اوست و عزتش، در بی‌نیازی وی از آنچه که در دست مردم است».

هر چه ادعای محبت بیشتر باشد، به همان نسبت باید دلیلی بر صداقت این ادعا وجود داشته باشد؛ و لحظات و ساعات ارزشمند شب، می‌تواند دلیل صداقت کسانی باشد که ادعای محبت الله عزوجل را می‌کنند. زیرا هر کس، ادعایی می‌کند، باید دلیل بیاورد. شب‌زنده‌داران، ارجمندترین مردمان هستند و کسانی چون ما که شب‌هایشان را در خواب و غفلت سپری می‌کنند، نام و یاد چندانی ندارند و از مقام و منزلت والایی برخوردار نیستند؛ بلکه شب‌های غفلتشان، شرافت و آبرویی برایشان نگذاشته است»[2].

با مطالعه و بررسی سیرت حسن بن علی رضي الله عنه به اهمیت قیام شب پی می‌بریم؛ آری! در شب است که می‌توانیم نهال اخلاص و راستی را در سرزمین قلب، بکاریم و درخت خیر و نیکی را بارور کنیم. بدون تردید بارور شدن درخت خیر و نیکی در بوستان قلب مؤمن، رابطه‌ی مستقیمی با میزان رسیدگی وی به نهال ایمان و اخلاص دارد و هر چقدر که مساحت بوستان خیر و ایمان افزون گردد، به همان نسبت ثمراتش، افزایش می‌یابد و انواع و اقسام نیکی‌ها، از هر سو به سوی مؤمن سرازیر می‌گردد. الله عزوجل می‌فرماید:

۱- صحیح الجامع، شماره‌ی ۳۷۰۱؛ السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۱۹۰۳.

۲- الإيمان أولا، ص۱۷۲.

﴿إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا﴾ [الأنفال: ۷۰].

«اگر خداوند، در دل‌هایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص) بیابد (و از قوت ایمان و صدق در اسلام برخوردار باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما عطا می‌کند».

قیام شب، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های سپاس‌گزاری است که حسن بن علی ﷺ توجه ویژه‌ای به آن داشت تا بدین‌سان شکر و سپاس خداوند ﷻ را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش به‌جای آورد. گفتنی است: شکر، یکی از اعمال نیک است و بنده‌ی سپاس‌گزار، بنده‌ای است که چون اثر نعمت بر او نمایان می‌گردد، بر تواضع و فروتنی‌اش در برابر کسی که به او نعمت داده، افزوده می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦۚ قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ ٨ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: ۸-۹].

«هنگامی که گزندی متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و زاری‌کنان رو به درگاهش می‌آورد. سپس هنگامی که از جانب خود، نعمت بزرگی به او داد، خدا را که پیشتر به فریاد می‌خواند، از یاد می‌برد و شریکانی برای خدا قرار می‌دهد تا (هم خودش و هم مردم را با آن) گمراه نماید. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندکی از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن، خوش بگذران، اما بدان که) تو، از دوزخیانی. آیا (چنین شخص مشرکی، بهتر است یا) کسی که پاسی از شب، در حال سجده و قیام به عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت بدور می‌دارد و به رحمت پروردگارش، امید می‌بندد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟».

در این آیات، از دو نفر، سخن به میان آمده که خداوند، بر آنان نعمتی ارزانی می‌دارد؛ بدین ترتیب که شخص اول، در آزمون سختی قرار می‌گیرد و در تنگنا به‌سر می‌برد؛ لذا با صدق و راستی، خدا را به فریاد می‌خواند و خدای متعال نیز مشکل آن شخص را برطرف می‌سازد، اما آن شخص، از سپاس‌گزاری خداوند ﷻ، روی‌گردانی می‌کند و به گمراهی گذشته‌اش باز می‌گردد. ولی شخص دیگر، راه شکر و

سپاس‌گزاری را در پیش می‌گیرد و پاسی از شب به سجده و قیام می‌پردازد. آن‌گاه قرآن در ادامه‌ی مطلب، می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾

«آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟».

این جمله، استفهام انکاری است؛ یعنی: بطور قطع برابر نیستند.

شاعری، چنین سروده است:

القانتون المخبتون لربهم الناطقون بأصدق الأقوال
يحيون ليلتهم بطاعة ربهم بتلاوة وتضرع وسؤال
وعيونهم تجري بفيض دموعهم مثل انهمار الوابل الهطال
في الليل رهبان وعند جهادهم لعدوهم من أشجع الأبطال
بوجوههم أثر السجود لربهم وبها أشعة نوره المتلالي[1].

ترجمه: «پرهیزگاران و نمازگزارانی که در برابر پروردگارشان، کرنش می‌کنند و راست‌ترین سخنان را بر زبان می‌رانند و شب‌هایشان را به طاعت و بندگی پروردگارشان و نیز تلاوت قرآن و زاری و عرض نیاز به درگاهش سپری می‌نمایند و از چشمانشان، همچون قطرات درشت باران، اشک سرازیر می‌گردد؛ آنان، پارسایان شب‌اند و هنگام جهاد و رویارویی با دشمن، از شجاع‌ترین پهلوانان به‌شمار می‌روند. در سیمایشان، آثار و نشانه‌های سجده برای پروردگارشان به چشم می‌خورد و انوار درخشانش در چهره‌ی آنان، نمایان است».

حسن بن علی ﷺ، بسیار حج می‌گزارد؛ چنانچه ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: هیچ‌گاه بر آن‌چه در جوانی‌ام از دست داده‌ام، پشیمان نشده‌ام جز اینکه من، با پای پیاده حج نگزارده‌ام؛ و حسن بن علی ﷺ بیست مرتبه با پای پیاده، حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها برایش افسار می‌شدند. و سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد).

۱- رهبان الليل (۳۶۵/۱).

چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت[۱].

این، نمونه‌ای از کارهایی است که حسن ﷺ آن را بر خود لازم گردانیده بود، بی‌آنکه شریعت، به لزوم و وجوب آن حکم کرده باشد؛ چنانکه با پای پیاده بیست و پنج حج ادا کرد و این، بیانگر فضیلت حج پیاده است؛ همان‌طور که ندامت و پشیمانی ابن‌عباس ﷺ به‌خاطر از دست دادن این عمل در دوران جوانی، دلیلی بر فضیلت آن می‌باشد. پایبندی حسن بن علی ﷺ بر حج پیاده، با سختی و مشقتی که در آن است، نشان‌دهنده‌ی قوت ایمانی و اشتیاق وافرش به اعمال شایسته و انجام آنها به بهترین شکل ممکن می‌باشد. البته منظور از حج پیاده این است که حج‌گزار، با پای پیاده از مکه به عرفه و سپس از عرفه به مکه برود، نه اینکه با پای پیاده، از خانه و کاشانه‌اش رهسپار دیار حج گردد[۲]. از سیرت حسن بن علی ﷺ در می‌یابیم که رفتن پیاپی به مسجدالحرام تا حد ممکن و بستن رخت سفر بدین منظور، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «پیاپی، حج و عمره بگزارید؛ همانا انجام دادن حج و عمره به دنبال یکدیگر، فقر و گناهان را از میان می‌برد، همان‌طور که کوره، ناخالصی آهن را از بین می‌برد»[۳].

از این‌رو حسن بن علی ﷺ بنا به روایتی، بیست و پنج مرتبه، با پای پیاده حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها را در اختیار داشت[۴]. حسن ﷺ فرموده است: «من، از پروردگارم، شرم می‌کنم که در حالی او را ملاقات نمایم که با پای پیاده به خانه‌اش نرفته باشم»[۵].

حسن ﷺ، کم‌تر سخن می‌گفت و بیشتر اوقات، مطابق سنت و روش جد بزرگوارش، رسول‌خدا ﷺ، ساکت و مشغول عبادت بود.

۱- سیر أعلام النبوة (۳/۲۶۰)

۲- التاریخ الإسلامی (۲۲۱/۱۹).

۳- الإیمان أولا، ص۲۴۹.

۴- تاریخ ابن‌عساکر (۷۲/۱۴)

۵- تاریخ ابن‌عساکر (۷۱/۱۴)

زهد حسن بن علی ﷺ

حسن ﷺ از خلال هم‌زیستی با قرآن کریم و همراهی با پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی ﷺ، و نیز با اندیشیدن در این دنیا، بدین نکته پی برد که دنیا، سرای امتحان و آزمایش است؛ وی، بر اساس آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی، پرورش یافت و آیاتی را که از دنیا و حقارت و فنای آن، سخن می‌گوید، تماماً فرا گرفت. حسن ﷺ هر روز سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد و نگاهش به این آیات کریمه می‌افتاد که:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الکهف: ۴۵-۴۶].

«(ای پیغمبر!) برای آنان (که به دارایی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال خویش می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین، از آن (سیراب می‌شوند و رشد می‌کنند و) انبوه می‌گردند. (ولی این صحنه‌ی دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و گیاهان سرسبز، پژمرده می‌شوند و) سپس خشک و پرپر می‌گردند و بادها، آنها را پخش و پراکنده می‌سازند. و خداوند، بر هر چیزی تواناست. دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزوست».

این مثال زیبا و دقیق قرآنی، بیانگر حقارت و ناچیز بودن دنیاست و بر زوال و عدم ماندگاری آن دلالت می‌کند و نابودی نعمت‌ها و ظواهر زیبا و فریبنده‌ی آن را به تصویر می‌کشد. خدای متعال پس از بیان اینکه دنیا، دیری نمی‌پاید و چندان ماندگاری و دوامی ندارد، به بیان این نکته می‌پردازد که به پندار مردم، فرزندان و دارایی، زینت زندگی دنیایند و آن‌گاه این نکته را روشن می‌سازد که زینت زندگی دنیا، خیلی زود از میان می‌رود؛ از این‌رو زیبنده و سزاوار هیچ عاقل و خردمندی نیست که دل به دنیا ببندد و به نعمت‌های فانی و زودگذر آن ببالد.

اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا﴾ ، بدین معناست که اعمال شایسته‌ای همچون نماز، صدقه، جهاد در راه الله،

کمک به فقیران و نیز ذکر و یاد خدا، بیشترین ثواب و پاداش را به دنبال دارند و سبب نزدیکی بنده به خداوند متعال می‌شوند و از نتایج جاودانه و ماندگاری برخوردارند و ثواب و پاداش اعمال نیک و شایسته، به صاحبان آنها باز می‌گردد. و ﴿وَخَيۡرٌ أَمَلٗا﴾، بدین معناست که صاحبان اعمال نیک، در آخرت به تمام آرزوهایی که در دنیا داشته‌اند، دست می‌یابند[1].

حسن بن علی رضي الله عنه بر اساس رهنمودهای جد بزرگوارش، رسول اکرم صلى الله عليه وسلم که آگاه‌ترین مردم نسبت به دنیا و قدر و اندازه‌ی آن بود، پرورش یافت. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: «لو كانت الدنيا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء»[2]. یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». همچنین فرموده است: «ما الدنيا فى الآخرة إلا مثل ما يجعل أحدكم أصبعه فى اليم فلينظر بم يرجع»[3]. یعنی: «دنیا در مقایسه با آخرت، تنها بدین می‌ماند که یکی از شما انگشتانش را در آب دریا فرو برد، آن‌گاه بنگرد که با چه مقدار باز می‌گردد». و نیز فرموده است: «الدنيا سجن الـمؤمن وجنة الكافر»[4]. یعنی: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است».

آثار آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی، در امیر مؤمنان، حسن بن علی رضي الله عنه نمایان گشت و از این‌رو یکی از بارزترین نمونه‌های اسلامی در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا گردید.

در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا، مثال‌ها و نمونه‌های جالبی برای ما بیان شده که اینک به برخی از آنها می‌پردازیم:

حرص و آز انسان نسبت به پست و مقام (جاه‌طلبی) بسی شدیدتر از حرص و آزِ وی نسبت به مال و ثروت است؛ همان‌طور که ضرر و زیان جاه‌طلبی، برای انسان، از حرص و آزِ ثروت‌اندوزی بیشتر می‌باشد. چنانکه انسان برای دستیابی به پست و مقام، حاضر است هزینه کند و مال و ثروتش را خرج نماید. بدین ترتیب زهد و بی‌رغبتی نسبت به پست و مقام، خیلی سخت‌تر و دشوارتر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است.

۱- نگا: التفسير المنير (۲۶۱/۱۵).

۲- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

۳- مسلم، شماره‌ی ۲۸۵۸.

۴- مسلم، شماره‌ی ۲۸۵۶.

جاه‌طلبی، بر دو نوع است؛ یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات، سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: ۸۳].

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده[1]. و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرموده است: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»[2]. یعنی: «ای عبدالرحمن! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی[3]. و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد»[4].

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ»[5]. یعنی: «شما، برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، حرص و آز می‌ورزید، ولی روز قیامت باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیردهنده‌ی خوبی است (و لذات زیادی دارد)، اما (پس از مردن یا

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۳۳

۲- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲)

۳- ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۴- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۵- بخاری، شماره‌ی۷۱۴۸

برکنار شدن از آن،) چه جدا شدن بدی دارد»[۱].

محبت مال و ریاست و حرص و آز نسبت به آن، دین شخص را به تباهی می‌کشاند، تا آنجا که چیزی از تدین و دین‌داری شخص، جز آنچه خدا بخواهد، باقی نمی‌ماند. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ما ذئبانِ جائعانِ أُرسلا في غنم بأفسد لها من حرص المرء على المال والشرف لدينه»[۲]. یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرصِ مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

محبت مال و ریاست، ریشه در محبت دنیا دارد و ریشه‌ی محبت دنیا، پیروی از خواسته‌های نفسانی است[۳].

وهب بن منبه می‌گوید: یکی از پیامدهای پیروی از هواها و خواسته‌های نفسانی، علاقه‌ی وافر به دنیاست که از آن جمله، می‌توان محبت مال و ریاست را نام برد. محبت مال و ثروت و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی، سبب بی‌پروایی نسبت به محارم الهی و حتی حلال پنداشتن آنها می‌گردد[۴]. از این‌رو خدای متعال فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ۝٣٧ وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ۝٣٨ فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ۝٣٩ وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ۝٤٠ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ۝٤١﴾ [النازعات: ۳۷-۴۱].

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی نماید و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح دهد، بطور قطع دوزخ، جایگاه اوست؛ و اما آن‌کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس را از هوی و هوس باز بدارد، قطعاً بهشت، جایگاه (او) است».

نفس، برتری و سیطره بر هم‌نوعان خود را دوست دارد؛ از این‌روست که تکبر و حسادت به‌وجود می‌آید. اما انسان عاقل و خردمند، برای رسیدن به برتری جاودانه‌ای تلاش می‌نماید که رضایت الله ﷻ و نزدیکی به او را به دنبال دارد و از برتری زودگذر

۱- یعنی گذشته از آنکه انسان، از لذت‌های آن، جدا می‌گردد، باید پاسخ‌گوی تبعات آن نیز باشد. [مترجم]

۲- الإحسان في تقريب صحيح ابن‌حبان، شماره‌ی۳۲۱۸). این حدیث، حسن صحیح است.

۳- نگا: شرح حدیث ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۷۱.

۴- مرجع پیشین.

و فناپذیری که سبب خشم الله ﻷ می‌گردد و بنده را به پستی و انحطاط و دوری از خداوند ﻷ سوق می‌دهد، روی می‌گرداند؛ چراکه این علو و برتری، ناپسند می‌باشد و در حقیقت، تکبر و گردن‌کشی در زمین است. بطور قطع برتری جاودانه‌ی مؤمن و علاقه و اشتیاق به آن، پسندیده است؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ﴾ [المطففین: ۲۶].

«مسابقه‌دهندگان، باید برای به دست آوردن این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بر یکدیگر پیشی بگیرند».

حسن رضی الله عنه فرموده است: «هرگاه شخصی را دیدی که برای به دست آوردن دنیا با تو مسابقه می‌دهد، تو برای به دست آوردن آخرت، با او مسابقه بده». وهیب بن ورد می‌گوید: «تا آنجا که می‌توانی بکوش تا کسی در راه خدا بر تو سبقت نگیرد»[۱]. یعنی در این مسیر بیش از همه کوشا باش.

مسابقه دادن برای رسیدن به درجات والای آخرت و طلب برتری در منازل آن از طریق سعی و تلاش در انجام اعمال نیک، مشروع است و انسان نباید در این راستا به کم‌تر از آنچه در توان اوست، قناعت کند. اما باید نسبت به برتری فناپذیر و گذرای دنیا که سبب حسرت، پشیمانی و ذلت و زبونی انسان می‌گردد، بی‌علاقه بود و نسبت به آن زهد ورزید و از آن، روی‌گردانی کرد[۲].

می‌توان این دانش و فقه ارزشمند و بزرگ را از سیرت حسن بن علی رضی الله عنهما آموخت که قدرت و فرمانروایی را به‌خاطر کسب رضای خدا و نیز به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، رها کرد؛ آن‌هم در حالی که در کمال قدرت و توان قرار داشت. خود آن بزرگوار فرموده است: «سران عرب، در اختیار من بودند؛ آنان، با هر کس که من، سازش می‌کردم، سازش می‌کردند و با هر کس که من می‌جنگیدم، جنگ می‌نمودند، ولی من، آن را به‌خاطر رضای خدا رها کردم»[۳].

در روایت دیگری آمده که فرمود: «اما من، از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتادهزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی بیایند که از رگ‌هایشان خون، جاری است

۱- مرجع پیشین،ص۷۲.

۲- مرجع پیشین، ص۷۳.

۳- البدایة والنهایة (۲۰۶/۱۱).

و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونش، برای چه، ریخته شده است؟»[۱].

پس از شهادت علی ﷺ، نودهزار نفر با حسن ﷺ بیعت کردند، اما حسن ﷺ نسبت به امارت، بی‌علاقه بود؛ از این‌رو خلافت را به معاویه ﷺ واگذار کرد و فرمود: «هیچ خونی به دست من، به زمین نمی‌ریزد»[۲].

سخاوت و گشاده‌دستی حسن ﷺ در زمینه‌ی انفاق

یکی از ویژگی‌های قرآنی و صفاتی که افراد بزرگوار، بدان آراسته‌اند، سخاوت و بخشندگی و انفاق در راه خداست که حسن ﷺ به تمام معنا، به آن آراسته بود. قرآن کریم، سخاوتمندان را به بهترین شکل ستوده است؛ چنانکه در آغاز دومین سوره‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿الٓمٓ ۝١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ۝٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ۝٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ۝٥﴾ [البقرة: ۱-۵]

«الف، لام، میم. این، کتابی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران می‌باشد؛ آن کسانی که به غیب (و جهان نهان همچون فرشتگان، رستاخیز، بهشت و دوزخ و... که فراتر از دایره‌ی دانش انسان است) ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه بهره‌ی ایشان ساخته‌ایم، می‌بخشند. آن کسانی که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند و به آخرت، یقین دارند. چنین کسانی بر هدایتی از سوی پروردگارشان هستند و آنان، رستگارند».

آری! آثار و نشانه‌های ارزش‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی و نیز نتایج پرورش یافتن عملی در دامان امیر مؤمنان علی ﷺ، در شخصیت حسن ﷺ نمایان گشت و بدین‌سان نشانه‌های بارز و روشنی را برای ما به یادگار گذاشت که بیانگر ریشه‌دار بودن انفاق و سخاوت و بخشندگی در شخصیت آن بزرگوار است. چنانچه در رتبه و

۱- تاریخ دمشق (۱۰۴/۱۴)

۲- مرجع پیشین (۱۹۸/۱۴)

جایگاه والایی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی قرار گرفت و چرا چنین نباشد، حال آنکه در خانه‌ی بزرگ‌ترین و سخاوتمندترین فرد بشر، آقایمان رسول خدا ﷺ پرورش یافت؛ همان پیغمبر باسخاوت و کریمی که بدون هیچ نگرانی و ترسی از فقر و نداری، بذل و بخشش می‌کرد. به‌هر حال حسن رضي الله عنه این خلق و خوی کریمانه را از جد بزرگوارش به‌ارث برد و سخاوت و بخشندگی، از همان دوران کودکی، در آن بزرگ‌مردِ جود و کرم، جای گرفت و او را زبان‌زد همگان در سخاوت و بخشندگی و نیز اسوه‌ی بزرگان جود و بخشش نمود[1].

محمد بن سیرین رحمه الله می‌گوید: چه بسا حسن بن علی رضي الله عنه به یک نفر، صدهزار درهم جایزه می‌داد[2].

سعید بن عبدالعزیز می‌گوید: باری حسن بن علی رضي الله عنه از شخصی که در کنارش بود، شنید که دعا می‌کرد خدای متعال، او را صاحب ده‌هزار درهم بگرداند. حسن رضي الله عنه برخاست و به خانه‌اش رفت و ده‌هزار درهم برای آن شخص فرستاد[3]. گفته‌اند: یک بار حسن رضي الله عنه غلامی را دید که در کنار یکی از باغ‌های مدینه، لقمه‌ای از تکه‌نانی می‌گرفت و می‌خورد و لقمه‌ای را هم به سگی می‌داد که آنجا بود. حسن رضي الله عنه به آن غلام فرمود: «چرا چنین می‌کنی؟» گفت: «من، از خدا شرم می‌کنم که خودم از این نان بخورم و به این سگ هیچ ندهم!» حسن رضي الله عنه فرمود: «همین‌جا باش تا باز گردم». آن‌گاه نزد صاحب غلام رفت و آن غلام و نیز باغی را که او در آن بود، خریداری نمود و پس از آنکه بازگشت، آن غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. آن غلام گفت: «ای آقایم! باغ را به‌خاطر همان کسی بذل و بخشش می‌کنم که شما، آن را به‌خاطر او به من بخشیدید»[4].

ابوهارون عبدی می‌گوید: از دیار خود، رهسپار حج شدیم؛ وارد مدینه شدیم و نزد حسن بن علی رضي الله عنه رفتیم و از مقصدمان و وضعیتی که داشتیم، او را باخبر ساختیم؛ هنگامی که از نزدش رفتیم، برای هر یک از ما چهارصد درهم فرستاد. از این‌رو بازگشتیم و به او گفتیم که ما، تنگ‌دست نیستیم. فرمود: «نیکی‌ام را به من باز

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص۸۴

۲- نگا: تهذیب الکمال (۲۳۴/۶)

۳- سير أعلام النبلاء (۲۶۰/۳)

۴- البداية والنهاية (۱۹۶/۱۱)

نگردانید؛ اگر وضعیتی غیر از این می‌داشتید، این مقدار، برای شما اندک بود، اما من، بیش از این، به شما نیکی می‌کنم (و آن، اینکه به شما خبر می‌دهم که) خداوند متعال، در روز عرفه، در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباهات می‌کند»[۱].

آری! این، حسن بن علی ﷺ است که هرچند می‌داند آن حاجیان، مشکل مالی ندارند، باز هم به آنان مقداری پول می‌دهد؛ بنابراین اگر نیازمند بودند، حسن ﷺ کمک بیشتری به آنان می‌کرد. همچنین زمانی که حج‌گزاران، به او گفتند که تنگ‌دست نیستند، آن مال را از آنان پس نگرفت و این، دلیلی بر سخاوت و بخشندگی ذاتی اوست. چنانچه از یاد نبرد که در حق آنان نیکی بهتری نیز بنماید؛ از این‌رو برای آنان فضیلت روز عرفه را یادآوری نمود که خداوند متعال، به سبب آن در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباهات می‌نماید.

عبدالله بن عبیدالله بن عمیر می‌گوید: ابن‌عباس ﷺ در مورد حسن بن علی ﷺ فرموده است: «سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت[۲].

این، نمونه‌ای ممتاز در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی است که حسن بن علی ﷺ سه بار، اموالش را دو بخش نمود و نیمی از آن را در راه خدا انفاق کرد. آن بزرگوار در محاسبه‌ی نفس خویش بسیار دقیق بود؛ آن‌چنان‌که گویا در حال ادای یکی از واجبات بود. چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت؛ حال آنکه موزه و کفش، با هم، قابل استفاده هستند. بدین‌سان حسن ﷺ اسوه‌ای برجسته برای مسلمانان در زمینه‌ی اعمال خیر، و نیکی کردن به دیگران گردید.[۳] وی، از سخاوتمندترین افراد دوران خویش بود[۴] و در شمار بخشنده‌ترین افراد قرار داشت.

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۶۱/۳).

۲- سیر أعلام النبوة (۲۶۰/۳).

۳- التاریخ الإسلامی (۱۳۷/۱۷).

۴- المحاسن و المساوی، ص۵۵؛ الحسن بن علی، ص۳۲.

باری معاویه بن ابی‌سفیان ﷺ یکصدهزار درهم برای حسن ﷺ فرستاد. حسن ﷺ این مقدار پول را درمیان هم‌نشینانش تقسیم نمود و به هریک از آنان، ده‌هزار درهم رسید[۱].

یک‌بار حسن ﷺ نزد اسامه بن زید ﷺ رفت و او که در واپسین لحظات زندگی‌اش قرار داشت، اظهار غم و اندوه می‌کرد. حسن ﷺ به او گفت: «ای عمو! چه چیزی، تو را غمگین نموده است؟» پاسخ داد: «ای فرزند رسول‌خدا! شصت‌هزار درهم، بدهی دارم و نمی‌توانم بدهی‌ام را بپردازم». فرمود: «من، آن را از طرف تو پرداخت خواهم کرد». اسامه ﷺ گفت: «خداوند، مشکلات تو را حل کند؛ به‌راستی خداوند متعال، بهتر می‌داند که رسالتش را به چه کسی واگذار نماید»[۲].

همگان، بر سخاوت و بخشندگی حسن ﷺ گواهی می‌دادند؛ دلیل این ادعا، اینکه باری یک بادیه‌نشین به مدینه آمد و از مردم درخواست کمک نمود. مردم، او راهنمایی کردند که برای این منظور نزد حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ یا عبدالله بن جعفر ﷺ یا سعید بن عاص برود. وی، سعید بن عاص ﷺ را دید و سعید نیز، او را گرامی داشت و خواسته‌اش را برآورده نمود[۳].

از حسن بن علی ﷺ پرسیدند: «چه کسی بهترین زندگی را دارد؟» فرمود: «کسی که مردم را در زندگانی‌اش شریک نماید». گفتند: «بدترین مردم، کیست؟» پاسخ داد: «فردی که هیچ‌کس را در زندگی‌اش، شریک نمی‌کند»[۴].

از حسن بن علی ﷺ پرسیدند: «چرا ما، هیچ‌گاه تو را نمی‌بینیم که درخواست گدایی را رد کنی، هرچند که خود در فقر و تنگنا باشی؟!» فرمود: «خدای متعال، مرا عادت داده که نعمت‌هایش را بر من سرازیر نماید و من نیز عادت کرده‌ام که نعمت‌های الهی را به مردم بذل و بخشش نمایم؛ لذا از این می‌ترسم که اگر عادتم را قطع کنم، خدای متعال، عادتش را از من باز بدارد»[۵].

۱- الحسن بن علی، ص۳۲.
۲- المحاسن و المساوی، ص۵۷
۳- غایة المرام، عزالدین القریشی (۹۵/۱)
۴- تاریخ یعقوبی (۲۲۶/۲).
۵- نصیحة الملوک، ص۴۳۸، از ماوردی

حسن بن علی ﷺ در بذل و بخشش، میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و افراد نزدیک و دور یا بیگانه فرقی نمی‌گذاشت. زیرا نفسی که با با بذل و بخشش، آرامش می‌یابد و لذتش را در شاد کردن دیگران به‌خاطر کسب رضای الله می‌بیند، آرامش را با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، به دست می‌آورد.

گویا منظور حافظ ابراهیم، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش سروده است:

إني لتطربني الخلال كريمة طرب الغريب بأوبة وتلاق

ويهزني ذكر المروءة والندي بين الشمائل هزة المشتاق

فإذا رزقت خليقة محمودة فقد اصطفاك مقسم الأرزاق

فالناس هذا حظه مال وذا علم وذاك مكارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده‌ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

باری علی بن ابی‌طالب ﷺ به دنبال سخنرانی‌ای که برای مردم ایراد نمود، فرمود: «برادرزاده‌ی شما، حسن بن علی، مقداری مال جمع‌آوری کرده و می‌خواهد آن را درمیان شما تقسیم نماید». مردم، پیرامون حسن ﷺ جمع شدند. حسن ﷺ فرمود: «من، این مال را برای فقرا جمع‌آوری نموده‌ام». آن‌گاه نیمی از مردم برخاستند. نخستین کسی که از آن مال، چیزی دریافت کرد، اشعث بن قیس بود[1].

از سیرت حسن بن علی ﷺ بدین نکته پی می‌بریم که سرآغاز روی آوردن نفس به رضایت و خشنودی الله متعال و رهایی‌اش از جاذبه‌های زمینی و پاک کردن آن از بخل و تنگ‌نظری، به انفاق و بذل و بخششِ پیوسته و همیشگی در راه خدا بستگی دارد تا آنکه این ویژگی، یکی از عادات مسلمان گردد و بدین ترتیب زهد و بی‌علاقگی به مال را در وجود انسان ایجاد کند و محبت مال و ثروت را از دل‌ها بیرون نماید،

۱- الطبقات (۲۷۸/۱)؛ با سند صحیح.

به‌گونه‌ای که مسلمان ثروتمند، نه از افزایش مال و ثروتش، شادمان گردد و نه از کاهش و نقصان آن، ناراحت و غمگین شود؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ٢٣﴾ [الحدید: ۲۳].

«تا شما، نه به‌خاطر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان رفته است و نه بر آنچه که خدا به شما داده، شادمان شوید. و خداوند، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد».

ناگفته پیداست که صدقه دادن، اثر بسزایی در تزکیه‌ی نفس دارد؛ همچنین فواید دنیوی و اخروی بسیاری در صدقه دادن، نهفته است که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

صدقه دادن، باروری و رشد مال را به دنبال دارد:

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ،ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»[1] یعنی: «خداوند، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد؛ هرکس، به‌اندازه‌ی یک دانه خرما، از مال حلال صدقه دهد، خداوند، آن را به دست راستش می‌گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید تا آنکه آن دانه‌ی خرما، به‌اندازه‌ی یک کوه شود».

صدقه، مانعی در برابر آتش جهنم است:

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «يا عايشة! استتري من النار ولو بشق تمرة...»[2] یعنی: «ای عایشه! از آتش جهنم و لو به‌وسیله‌ی (صدقه دادن) تکه‌ای خرما، پرهیز کن».

صدقه، سایه‌ای برای صاحبش در روز قیامت است:

عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: «كُلُّ امرئ في ظِلِّ صَدَقَتِهِ حتّى يقضي بين النّاسِ»[1] یعنی: «هر کسی (در روز قیامت) در سایه‌ی صدقه‌اش قرار دارد تا آنکه میان مردم قضاوت شود».

۱- متفق علیه

۲- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، ۸۵۵

صدقه، عذاب را دفع می‌کند:

ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَأَكثِرنَ الإستغفارَ، فَإِنِّي رَأَيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ وإنّكن تكثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ»[۲] یعنی: «ای گروه زنان! صدقه دهید و بسیار استغفار نمایید؛ زیرا من، بیشتر شما را اهل دوزخ دیدم، بدین خاطر که شما، به‌کثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی و ناسپاسی می‌نمایید».

ابن‌حجر ﷺ می‌گوید: این حدیث، بیانگر این است که صدقه، عذاب را دفع می‌کند و کفاره‌ی گناهان می‌باشد[۳].

پیشتر گفته شد که صدقه دادن، فواید دنیوی بسیاری دارد و احادیثی چند، در تأیید فواید دنیوی صدقه، روایت شده است. صدقه، شفای بیماری‌ها و دفع بلایاست و سبب آسان شدن کارها و جلب رزق و روزی است و از مرگ بد جلوگیری می‌کند و خشم الهی را فرو می‌خواباند و آثار گناهان را از میان می‌برد[۴].

انفاق در راه خدا، رابطه‌ی محکم و مستقیمی با سیر و سلوک الی الله دارد و وسیله‌ای به تمام معنا مؤثر و بلکه محوری و اساسی برای زنده کردن دل و بیدار نمودن ایمان است. حسن بن علی ﷺ برای ما اسوه و نمونه‌ی برجسته و نیکی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی و گشاده‌دستی در راه خداست. انفاق در راه الله، از بزرگ‌ترین دروازه‌های بهشت می‌باشد و این درب، بیشتر برای ثروتمندان باز است که توانایی انفاق و صدقه دادن را دارند. بسیاری از سرآمدان این امت همچون عثمان، عبدالرحمن بن عوف و حسن و... از این طریق، دروازه‌ی بهشت را برای خویش گشودند. از این‌رو ثروتمندان باید در این دوران به سوی این دروازه بشتابند و تا آنجا که می‌توانند به حمایت مالی از فعالیت‌های دینی و دعوتی برخیزند و بدین‌سان رضای الله ﷻ و بهشت را کسب کنند و سهمی در نصرت و یاری دین خدا و کمک‌رسانی به نیازمندان داشته باشند؛ نه آنکه بخل بورزند که در صورت بخل ورزیدن، خدای متعال نیز آنان را در تنگنا قرار خواهد داد.

۱- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، شماره‌ی۸۲۲

۲- متفق علیه.

۳- نگا: فتح‌الباری (۵۳۶/۱).

۴- الإیمان أولا کیف نبدأ به، ص۱۸۸.

حلم و بردباری حسن رضی الله عنه

میان حسن بن علی و مروان بن حکم، دعوایی لفظی صورت گرفت؛ مروان رو به حسن رضی الله عنه کرد و سخنان تندی به او گفت و حسن رضی الله عنه همچنان ساکت بود و هیچ نمی‌گفت تا اینکه مروان، بینی خود را با دست راستش پاک کرد. آن‌گاه حسن رضی الله عنه به مروان گفت: «وای بر تو! مگر نمی‌دانی که دست راست برای پاک کردن صورت و دست چپ، برای شرمگاه است؛ وای بر تو». بدین ترتیب مروان ساکت شد[۱].

حسن رضی الله عنه تا آن هنگام که مروان، با او به تندی سخن می‌گفت، ساکت بود، اما همین‌که مروان، عملی بر خلاف سنت انجام داد، حسن رضی الله عنه به‌خاطر خدا خشمگین شد و اشتباه مروان را به او گوش‌زد کرد[۲].

زمانی که حسن بن علی رضی الله عنه درگذشت، مروان بر سر جنازه‌ی آن بزرگوار حاضر شد و گریست. حسین رضی الله عنه به مروان فرمود: «آیا اینک بر او می‌گریی، حال آنکه پیشتر سخنان درشتی به او می‌گفتی و با رویه‌ی بدی داشتی؟» مروان، ضمن اشاره به کوه گفت: «من، با کسی این رویه را داشتم که از این کوه، بردبارتر بود»[۳].

ابن‌عایشه، به‌نقل از یکی از شامیان می‌گوید: وارد مدینه شدم؛ مردی دیدم که بر استری سوار بود. من، پیشتر سیما و قیافه‌ای زیباتر از آن و لباس و مرکبی بهتر از آن، ندیده بودم. محبتش در قلبم افتاد. درباره‌اش پرس و جو کردم که کیست؟ گفتند: او، حسن بن علی بن ابی‌طالب است. آنجا بود که قلبم، آکنده از بغض و کینه نسبت به وی گردید و در عین حال به علی رضی الله عنه حسادت ورزیدم که چنین فرزندی داشته باشد. به سوی حسن رضی الله عنه رفتم و به او گفتم: «آیا تو، فرزند علی بن ابی‌طالب هستی؟» گفت: «آری؛ من، فرزند علی هستم». آنجا بود که به او و پدرش ناسزا گفتم. و چون سخنانم پایان یافت، حسن رضی الله عنه به من گفت: «گمان می‌کنم، غریبی». گفتم: آری. فرمود: «با ما بیا؛ اگر به خانه‌ای نیاز داشته باشی، تو را در سرایی جای می‌دهیم و اگر محتاج مالی باشی، به تو مال و ثروت می‌دهیم یا هر نیازی که داشته باشی، به تو کمک می‌کنیم».

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۰).

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص۸۷.

۳- تهذيب الكمال (۶/۲۳۵).

می‌گوید: در حالی از نزدش بازگشتم که هیچ‌کس را بر روی زمین به‌اندازه‌ی او دوست نداشتم. وقتی عملکرد خودم و او را به یاد می‌آورم، خود را سرزنش می‌کنم و او را سزاوار قدردانی می‌دانم»[۱].

از این رویکرد بزرگ‌منشانه‌ی حسن بن علی ﷺ به فحوای حلم و بردباری وی پی می‌بریم و چگونگی تعامل با مخالفان و نفوذ در دل و روان آنان را می‌آموزیم. آری! با نیکی کردن به مخالفان و رفتار نرم با آنان و نیز صبر و شکیبایی بر اذیت و آزارشان، می‌توان دلشان را به‌دست آورد؛ چراکه معمولاً جهل و نادانی بر آنان، چیره است و حقایق را نمی‌دانند. و این، اجرای این حکم الهی است که:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ١٩٩﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

«گذشت داشته باش و به کار نیک دستور بده و از نادانان، صرف نظر و چشم‌پوشی کن».

به‌هر حال حسن ﷺ به حکم خداوند متعال عمل کرد و به جد بزرگوارش رسول اکرم ﷺ اقتدا نمود. رسول‌خدا ﷺ در برابر افتراها و سخنان باطل و بی‌اساسی که به او نسبت داده شد، در اوج بردباری و گذشت قرار داشت و خویشتن‌دار بود. آن‌حضرت ﷺ در برابر اذیت و آزار مشرکانی همچون همسر ابولهب، ابوجهل و ابی بن خلف و سایر نادانان مکه، بردباری ورزید[۲].

عایشه‌ی صدیقه ﷺ در توصیف اخلاق رسول اکرم ﷺ می‌گوید: «و بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد و بلکه گذشت می‌کرد و می‌بخشید»[۳]. همچنین می‌گوید: «...و رسول‌خدا ﷺ به‌خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین خدا بی‌حرمتی می‌شد، آن‌گاه به‌خاطر آن انتقام می‌گرفت»[۴].

۱- نگا: وفیات الأعیان (۶۷/۲).

۲- الأخلاق بین الطبع والتطبع، فیصل الحاشدی، ص۱۳۹.

۳- روایت ترمذی، شماره‌ی ۲۰۱۶؛ آلبانی، در صحیح سنن الترمذی (شماره‌ی۱۶۴۰) این روایت را صحیح دانسته است.

۴- بخاری، شماره‌ی ۳۵۶۰.

معاذ بن انس ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «مَن كَظَمَ غيظاً وَ هُو قادرٌ على أن ينفذه دعاه الله يوم القيامة على رؤوس الخلائق حتى يخير من أى الحور العين شاء»[1] یعنی: «کسی که خشمش را در حالی فرو خورد که می‌تواند آن را به‌اجرا درآورد، خدای متعال، روز قیامت او را در انظار عموم فرا می‌خواند تا هر آنکه از زنان سیه‌چشم بهشتی که بخواهد، برگزیند».

تواضع و فروتنی حسن ﷺ

گذر حسن بن علی ﷺ بر تعدادی از فقیران افتاد که مشغول خوردن چند تکه‌نان بودند که از روی زمین، جمع کرده بودند؛ آنان، حسن ﷺ را به خوردن نان فرا خواندند. حسن ﷺ دعوتشان را پذیرفت و می‌گفت: «إن الله لا يحب الـمتكبرين» یعنی: «همانا خداوند، متکبران را دوست ندارد». پس از آن حسن مجتبی ﷺ آنان را به مهمانی خویش فرا خواند و به ایشان غذا و لباس داد و به آنها احسان و نیکی بسیاری نمود[2].

برای اینکه به تواضع و فروتنی حسنو بن علی ﷺ پی می‌بریم، داستان دیگری را که درباره‌ی آن بزرگوار نقل شده، مرور می‌کنیم؛ باری حسن ﷺ از کنار تعدادی کودک که مشغول خوردن غذا بودند، عبور کرد. آنان، حسن ﷺ را به خوردن غذا دعوت کردند. حسن ﷺ دعوتشان را پذیرفت و آنگاه آنها را با خود به خانه‌اش برد و خیلی خوب از ایشان پذیرایی کرد و سپس فرمود: «احسان و بخشش واقعی را اینها دارند؛ زیرا چیزی جز آنچه به من دادند، ندارند؛ ولی ما، آنچه را که به آنها می‌دهیم، می‌یابیم و (تنگ‌دست نیستیم)»[3].

تواضع و فروتنی، یکی از بارزترین ویژگی‌های بندگان نیک خداوند است؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا﴾ [الفرقان: ۶۳]

«و بندگان (خوب خدای) رحمان، کسانی هستند که آرام (و با متانت و فروتنی) روی زمین راه می‌روند».

۱- سنن الترمذی، شماره‌ی۴۷۷۷؛ آلبانی رحمه‌الله در صحیح الجامع (۶۵۱۸/۲) این حدیث را حسن دانسته است.

۲- حياة الإمام الحسن بن علی (۲۹۱/۱)

۳- صلاح الأمة في علو الهمة (۴۳۷/۵).

تواضع و فروتنی، یکی از نشانه‌های محبت الله نسبت به بنده‌اش می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ [المائدة: ۵۴]

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آیین خود برگردد (و از ایمان به کفر بگرود) خداوند، گروهی را خواهد آورد که دوستشان می‌دارد و آنان هم خدای را دوست می‌دارند. آنان، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران، سخت و نیرومند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست؛ خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، دارای فضل فراوان و بس آگاه است».

آری! از سیرت حسن بن علی ﷺ می‌توان صفت تواضع و فروتنی را فرا گرفت. شاعر چه زیبا سروده است:

تواضع كالنجم لاح لناظر علي صفحات الماء وهو رفيع

ولا تك كالدخان يعلو بنفسه علي طبقات الجو وهو وضيع[1]

ترجمه: «همچون ستاره، متواضع باش که با وجود آن‌همه رفعت، بر روی سطح آب می‌تابد و نمایان است و مانند دود، مباش که هرچند به بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، اما همچنان پست و فرومایه است».

آقایی و ارجمندی حسن بن علی ﷺ

رسول‌خدا ﷺ بارها در حضور مردم، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی ﷺ پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی حسن ﷺ نقل شده که: «إنّ ابني هذا سيّد» یعنی: «این فرزندم، سرور و آقاست». ابن عبدالبر ﷺ می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول‌خدا ﷺ در مورد حسن بن

۱- الأخلاق بين الطبع والتطبع، ص۱۲۸.

علی رضی الله عنه به حد تواتر رسیده که فرموده است: «إنّ ابني هذا سيّد وعسى الله أن يبقيه حتّى يصلح بين فئتين عظيمتين من الـمسلمين»[۱] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».

در روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إن ابني هذا سيد وليصلحنّ الله به بين فئتين من الـمسلمين»[۲] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ و خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان خواهد گرداند».

سعید بن ابی سعید می‌گوید: با ابوهریره رضی الله عنه نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی رضی الله عنه آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جواب سلامش را دادیم. اما ابوهریره رضی الله عنه متوجه آمدن حسن رضی الله عنه نشد. حسن رضی الله عنه راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره رضی الله عنه گفتیم: این، حسن بن علی رضی الله عنه بود که به ما سلام کرد. ابوهریره رضی الله عنه بلافاصله برخاست و خود را به حسن رضی الله عنه رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقاست»[۳].

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علی رضی الله عنه نگاه کند»[۴].

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة»[۵] یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی‌اند».

تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم خبر سیادت و آقایی حسن و حسین رضی الله عنهما را روایت کرده‌اند و سببش، این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بارها، در جمع صحابه رضی الله عنهم این منزلت والای حسن و حسین رضی الله عنهما را بیان فرموده است[۶].

۱- بخاری (۹۴/۷).

۲- طبرانی در الکبیر، شماره‌ی۲۵۹۷.

۳- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیثمی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقه هستند.

۴- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البداية والنهاية آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۵- الأحاديث الواردة بشأن السبطين،ص۱۸۴.

۶- الدوحة النبوية الشريفة، ص۸۱.

گذشت روزها و ماه‌ها و سال‌ها، سیادت و ارجمندی حسن بن علی رضی الله عنه را به ثبوت رساند و این مقام والا و ارجمند، زمانی به اوج کمال رسید که آن بزرگوار با معاویه رضی الله عنه صلح نمود و امت اسلامی را متحد و یک‌پارچه گردانید. آری! حسن رضی الله عنه شخصیتی برجسته، آقا و ارجمند بود و به همه‌ی ما این درس ارزشمند را آموزش داد که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. حسن رضی الله عنه به‌قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با معاویه رضی الله عنه صلح نمود و بدین‌سان به اوج آقایی و سیادت رسید؛ مقامی که هر کس، فکر و خیال قدرت را در سرش بپروراند، بدان نمی‌رسد، هرچند در مقام قدرت و ریاست باشد. به‌هر حال حسن رضی الله عنه راه صلح و سازش را در پیش گرفت و برایش ناخوشایند بود که قطره‌ی خونی به زمین بریزد و یا مسلمانی در این راه، خراشی بردارد. قدرت و ریاستی که در راستای حفظ و صیانت مردم نباشد، مصداق بارز طاغوت، سبک‌سری، گمراهی و جهالتی است که چیزی جز قتل و کشتار، خفت و ویرانی به دنبال ندارد و چنین قدرتمندانی، سزاوار خشم خداوند و لعنت و نفرین تاریخ می‌گردند. آیا غیر از این است که جاه‌طلبی و حرص و ولع قدرت و فرمانروایی، موجی از خون انسان‌ها را در طول تاریخ به راه انداخته و بسیاری را به کام مرگ کشانده است[1]؟

شمایل و ویژگی‌های ظاهری حسن رضی الله عنه

حسن بن علی رضی الله عنه زیبا و نکوروی و سپیدِ گندمگون بود و چشمان درشت و سیاهی داشت؛ صورتش پرگوشت نبود، اما ریشش، انبوه بود. گردنی نقره‌مانند و صاف داشت و اندامش، ورزیده بود و سینه‌اش، پهن و عریض. میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه‌قد. از همه زیباتر به نظر می‌رسید؛ گیسوانی فرخورده و مجعد داشت و خوش‌اندام بود[2] یکی از نعمت‌های خداوند متعال بر حسن س، این بود که آن بزرگوار، بیش از همه به پدربزرگش، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم شباهت داشت[3].

۱- مرجع پیشین، ص۹۴.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳)

۳- الحسن بن علی، فتیخان کردی، ص۲۴.

دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن رضی الله عنه

حسن رضی الله عنه صحنه‌ها و نمایه‌های شکوهمندی از زندگانی اجتماعی خویش، برای ما به جای نهاده است. آن بزرگوار، اشتیاق وافری به تصحیح مفاهیم و اندیشه‌های مردم داشت و سعی زیادی برای رفع نیازمندی‌های مردم، مبذول می‌داشت و به عموم مردم، به‌خوبی هم‌نشینی می‌کرد و آنان را از طریق پند و اندرز و بیان نکات حکیمانه، راهنمایی می‌نمود. و اینک شرحی مختصر از رویکرد اجتماعی حسن رضی الله عنه:

رد عقیده‌ی رجعت توسط حسن رضی الله عنه

در روایت عمرو بن اصم آمده است: به حسن رضی الله عنه گفتم: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی رضی الله عنه قبل از برپایی قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند دروغ می‌گویند؛ اینها، شیعه نیستند. اگر ما می‌دانستیم که علی رضی الله عنه، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که زنانش، ازدواج کنند»[1].

نخستین کسی که عقیده‌ی رجعت را بنا نهاد، ابن‌سبأ بود؛ البته او بر این باور بود که امام، کشته نشده، بلکه در غیبت به‌سر می‌برد و باز خواهد گشت. عقیده‌ی رجعت، از دیدگاه پیروان ابن‌سبأ، منحصر به امام بود، اما این پندار، از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، عمومیت یافت و غیر از امام، بسیاری از مردم را نیز در بر گرفت. آلوسی از تحول مفهوم رجعت نزد روافض از انحصار آن به امام تا فراگیرشدن و عمومیت یافتن آن برای غیر امام در قرن سوم هجری، مطالب ارزنده‌ای بیان نموده است[2].

مفهوم عمومی رجعت از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، سه دسته از انسان‌ها را در بر می‌گیرد:

۱- دوازده امام؛ بر اساس این پندار، مهدی، از مخفی‌گاهش بیرون می‌آید و پس از غیبتی طولانی ظهور می‌کند. آن‌گاه سایر امامان، زنده می‌شوند و به این دنیا باز می‌گردند.

۲- کارداران و خلفای مسلمانان که به گمان باطل روافض، خلافت را از صاحبان اصلی آن، یعنی دوازده امام غصب کرده‌اند. بر اساس این عقیده، خلفای مسلمانان به‌ویژه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از قبرهایشان بیرون می‌آیند و به

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳).

۲- نگا: روح‌المعانی (۲۷/۵)؛ ضحی الإسلام (۲۳۷/۳)، احمد امین.

دنیا باز می‌گردند و تاوان غصب خلافت را پس می‌دهند و بدین‌سان شکنجه می‌گردند، به صلیب کشیده می‌شوند و به سزای عملشان (یعنی غصب خلافت) می‌رسند!

۳- عموم مردم. بر اساس این پندار، شیعیان که از دیدگاه روافض، تنها گروه مسلمان هستند، سر از قبرهایشان بر می‌آورند و به دنیا باز می‌گردند. گفتنی است آن‌چنانکه سرآمدان و شیوخ روافض تصریح کرده‌اند، کافران نیز برانگیخته می‌شوند. لازم به یادآوری است که اینها، همه‌ی مردم، جز مستضعفان را در جرگه‌ی کافران می‌دانند[۱].

بنابراین در تعریف رجعت گفته‌اند که عبارتست از رجوع بسیاری از مردم به دنیا قبل از برپایی قیامت[۲]. و بازگشتشان به دنیا قبل از برپایی قیامت، به همان سیمایی می‌باشد که پیش از مرگ داشته‌اند[۳].

روافض، با علمای اهل بیت و در رأس آنان حسن بن علی ﷺ که رهروان راه حق و پیروان کتاب و سنت بوده‌اند، در زمینه‌ی عقیده‌ی رجعت، مخالفت کرده و رجعت را یکی از اصول مذهب شیعه دانسته‌اند. چنانچه راویان دروغگو، روایات بی‌اساسی را ساخته و آنها را به امامان هدایت، نسبت داده‌اند؛ از جمله، این روایت که می‌گوید: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد، از ما نیست»[۴]. ابن‌بابویه می‌گوید: «اعتقاد ما درباره‌ی رجعت، این است که حق می‌باشد»[۵]. طبرسی و حر عاملی و سایر شیوخ شیعه تصریح کرده‌اند که: «امامیه، در مورد رجعت، اجماع کرده‌اند و عقیده‌ی رجعت، از باورهای اساسی و ضروری ایشان است»[۶].

ناگفته پیداست که عقیده‌ی رجعت و بازگشت به دنیا قبل از برپایی قیامت، مخالفتی آشکار با نصوص و آیات صریح قرآن کریم است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

۱- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۵/۲).

۲- نگا: تفسیر قمی (۷۶/۲).

۳- أوائل المقالات، ص۹۵.

۴- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۳/۲).

۵- الإعتقادات، ص۹۰.

۶- نگا: مجمع البیان (۵۲/۵)؛ همچنین ر.ک: القاموس (۲۸/۳)؛ مجمع البحرین (۳۳۴/۴).

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ۝٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ۝١٠٠﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰]

«و زمانی که مرگ یکی از آنان، فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام، جبران نمایم. نه! (هیچ راه بازگشتی وجود ندارد). این، سخنی است که او، بر زبان می‌آورد. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روز (قیامت) که برانگیخته شوند».

این آیه، به‌ویژه بخش پایانی آن، آشکارا عقیده‌ی رجعت را رد می‌کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٢٧ بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُۖ وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ۝٢٨﴾ [الأنعام: ۲۷-۲۸].

«اگر تو ایشان را بدانگاه مشاهده کنی که آنان را در کنار آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و چون هراس جهنم، آنها را بر می‌دارد)، می‌گویند: ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره‌ی نیکوکاران می‌شدیم. (این، چیزی جز یک آرزوی دروغین و دست‌نیافتنی نیست) بلکه (به‌خاطر آن است که در آن جهان، عیوب و نتیجه‌ی) کارهایی که قبلاً (در دنیا انجام می‌داده و) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال، به دنیا) باز گردانیده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن، نهی شده‌اند. ایشان، دروغگویند».

اینها، همه، هنگام مردن و نیز زمانی که در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند و آتش هولناک جهنم را مشاهده می‌نمایند، آرزوی بازگشت به دنیا را می‌کنند، اما از آنجا که قانون الهی، چیز دیگری است، هیچ توجهی به آرزویشان نمی‌شود. از این‌رو علما، اعتقاد بازگشت به دنیا را یکی از مهم‌ترین مراتب غلو و بدعت روافض برشمرده‌اند[1].

در صفحات گذشته، مروری بر روایت عمرو بن اصم داشتیم که موضع حسن بن علی رضی الله عنه را درباره‌ی رجعت بیان می‌کرد؛ در مسند احمد رحمه الله آمده است که یکی از یاران علی رضی الله عنه به نام عاصم بن ضمره به حسن بن علی رضی الله عنه گفت: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی رضی الله عنه قبل از قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند

۱- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۲۴/۲).

که این دروغ‌گویان، دروغ می‌گویند؛ اگر ما می‌دانستیم که علی ﷺ، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و زنانش نیز ازدواج نمی‌کردند»[۱].

اعتقاد به بازگشت مردگان، قبل از برپایی قیامت برای مجازات بدکاران و پاداش دادن به نیکوکاران، با نهاد و طبیعت دنیا، در تعارض است؛ چراکه دنیا سرای عمل است، نه دار مجازات. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

«بی‌گمان، پاداش و سزای اعمالتان، به تمام و کمال در روز قیامت به شما داده می‌شود. و هر کس، از آتش جهنم بدور گردد و به بهشت، برده شود، واقعاً سعادت را به‌دست آورده و نجات یافته است. و زندگی دنیا، چیزی جز کالای فریب نیست».

ابن‌سبای یهودی، اساسی‌ترین نقش را در پیدایش عقیده‌ی رجعت داشته است؛ البته وی، رجعت را مخصوص علی ﷺ می‌دانست و معتقد بود که علی ﷺ، اساساً نمرده است؛ تقریباً چیزی شبیه پندار دوازده‌امامی‌ها درباره‌ی مهدی مورد ادعایشان که معتقدند در غیبت به‌سر می‌برد. کاملاً روشن است که اعتقاد به رجعت، بر خلاف این عقیده‌ی اسلامی است که هیچ حشر و نشری قبل از برپایی قیامت وجود ندارد و خدای متعال، هر جا که به کافر یا ظالمی بیم می‌دهد، او را به روز رستاخیز، تهدید می‌کند. عقیده‌ی رجعت، بر خلاف آیات قرآن و احادیث فراوانی است که تصریح می‌کنند قبل از رستاخیز، هیچ بازگشتی به دنیا وجود ندارد[۲].

عقیده‌ی رجعت را در پرتو نصوص شرعی مورد ارزیابی قرار دادیم و اینک به بررسی آن، از دیدگاه عقل می‌پردازیم. خدای متعال، دنیا را سرای آزمون و آخرت را دار مجازات قرار داده است؛ از این‌رو چه دلیلی وجود دارد که انسان‌ها را برای حساب‌رسی و رسیدگی به اعمالشان به دنیا باز گرداند، حال آنکه آخرت، محل رسیدگی به اعمال انسان‌هاست؟! ضمن آنکه همه‌ی ما می‌دانیم عذاب آخرت، برای کسی که از راه دین منحرف گردد، به‌مراتب سخت‌تر و شدیدتر از عذاب دنیاست و بطور کلی در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد که خدای متعال، کسی را از جهان

۱- مسند احمد (۳۱۲/۲)؛ شیخ احمد شاکر رحمه‌الله، اسناد این روایت را صحیح دانسته است.

۲- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۲۴/۲).

مردگان، برای حساب‌رسی به دنیا باز گردانیده باشد.

رسیدگی به نیازهای مردم

شخصی، نزد حسن بن علی ﷺ آمد تا به نیازش رسیدگی نماید. حسن ﷺ برای رفع نیاز آن شخص، با او بیرون شد. آن شخص گفت: «من، دوست نداشتم که از تو برای رفع نیازم، کمک بگیرم؛ چراکه نزد حسین ﷺ رفته بودم تا از او کمک بخواهم، ولی او به من گفت: اگر در اعتکاف نبودم، حتماً برای کمک به تو می‌آمدم». حسن ﷺ فرمود: «برآورده ساختن نیاز یک برادر دینی، به‌خاطر خدا، برایم از اعتکاف یک ماه محبوب‌تر است»[1].

در روایت دیگری آمده است: حسن ﷺ طواف را ترک کرد و برای رسیدگی به نیاز شخصی خارج شد[2].

حسن ﷺ فرموده است: «اینکه نیازهای مردم، به شما عرضه می‌گردد، یکی از نعمت‌های خداوند، بر شماست. بنابراین از نعمت‌ها، آزرده‌خاطر نشوید که مایه‌ی نقمت و عذاب می‌گردد، و بدانید که نیکی، ستایش و پاداش را به دنبال دارد. از این‌رو اگر نیکی را یک انسان فرض کنید، آن را زیبا و نکورویی خواهید دید که سبب شادمانی بینندگان می‌گردد و از نظر زیبایی بر همگان برتری دارد و اگر پلیدی را ببینید، آن را آن‌چنان زشت و ناهنجار خواهید دید که قلب‌ها و دیدگان، از آن متنفر می‌شوند»[3].

گفتنی است: برخی از نویسندگان، این را سخن حسین ﷺ دانسته‌اند.

نویسنده‌ی کتاب (الشهب اللامعة في السياسية النافعة)، چنین نوشته است که: شخصی، دست‌نوشته‌ای به سوی حسن بن علی ﷺ دراز کرد. حسن ﷺ فرمود: «آن را خواندم؛ نیازت، برآورده خواهد شد». به حسن ﷺ گفتند: «ای نوه‌ی رسول‌خدا! خوب بود آن را با دقت می‌خواندی و مطابق خواسته اش پاسخ می‌دادی». فرمود: «می‌ترسم به سبب درنگی که به‌خاطر خواندن نوشته‌اش صورت می‌گیرد، خوار گردد و از این جهت مورد بازخواست قرار گیرم»[4].

۱- تاریخ دمشق الکبیر (۷۶/۱۴).

۲- مرجع پیشین (۷۶/۱۴).

۳- الشهب اللامعة في السياسة النافعة، ص۴۴۱.

۴- مرجع پیشین، ص۴۳۹.

این رویکرد حسن بن علی ﷺ بیانگر اخلاق عظیم و والای آن بزرگوار و تواضع و فروتنی وی می‌باشد و چنین رفتار بزرگ‌منشانه‌ای از آقایمان حسن ﷺ، تعجب‌آور نیست. زیرا خود، فرموده است: «خوبی‌های اخلاق، ده مورد است: راستگویی، راستی و استواری در سختی و شدت جنگ، بذل و بخشش به سائل (گدا)، و خوش‌اخلاقی، پاداش دادن به پیشه‌وران، پیوند خویشاوندی، مهرورزی به همسایه، شناختن حق دوستان و صاحبان حق، و رسیدگی به بینوایان؛ و شرم و حیا، در رأس آنها قرار دارد»[1].

همچنین فرموده است: «بداخلاقی، از هر مصیبتی، بدتر است»[2].

این رویکرد حسن بن علی ﷺ در واقع عمل به رهنمودهای رسول‌خدا ﷺ است؛ روایت شده که از رسول‌خدا ﷺ سؤال شد: «محبوب‌ترین مردم، نزد خدا، کیست؟» رسول اکرم ﷺ فرمود: «أنفعهم للناس، وإنَّ أحب الأعمال إلى الله سرور تدخله على مؤمن، تكشف عنه كربا أو تقضي عنه دينا أو تطرد عنه جوعا ولأن أمشي مع أخي المسلم في حاجة أحب إلى من أن أعتكف شهرين في مسجد.. ومن مشى مع أخيه المسلم في حاجة حتى يثبتها له، ثبت الله قدمه يوم تزل فيه الأقدام وإن سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخل العسل»[3] یعنی: «سودمندترین آنها برای مردم؛ و محبوب‌ترین عمل نزد خدا، این است که قلب یک مؤمن را شاد کنی، مشکلی از او را حل نمایی یا بدهی‌اش را بپردازی یا گرسنگی‌اش را رفع کنی؛ و اگر همراه برادر مسلمانم همراه شوم تا نیازش را برآورده نمایم، برایم از اعتکاف دو ماه در مسجد، محبوب‌تر است.. و هر کس، برای رسیدگی به نیاز برادر مسلمانش، او را همراهی نماید تا آن را برآورده سازد، خدای متعال، او را در روزی که پاها می‌لغزد، ثابت‌قدم می‌گرداند. و همانا بداخلاقی، آن‌چنان عمل را به تباهی می‌کشاند که سرکه، باعث خراب شدن عسل می‌گردد».

مسلمه بن مخلد، از رسول‌خدا ﷺ روایت نموده که: «من ستر مسلمًا في الدنيا ستره الله في الدنيا والآخرة ومن نجي مكروبا فك الله عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن كان

۱- من أقوال الصحابة، محمد خورشید، ص۶۸؛ الحسن بن علی. ص۳۱

۲- تاریخ یعقوبی (۲۲۷/۲).

۳- سلسلة الأحاديث الصحيحة، شماره‌ی۹۰۶؛ آلبانی ؒ در صحیح الجامع، سند این روایت را دانسته است.

في حاجة أخيه كان الله في حاجته»[1] یعنی: «هر کس، عیوب مسلمانی را بپوشاند، خدای متعال، عیوب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند؛ و هر کس، بلادیده‌ای را برهاند (و مشکل کسی را حل کند)، خدای متعال یکی از مشکلاتش را در روز قیامت، حل می‌نماید؛ و هر کس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادرش باشد، خدای معال، نیازش را برآورده می‌سازد».

ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه

از شعیب بن یسار، روایت شده که حسن بن علی رضی الله عنه نزدِ یکی از پسران طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه[2] رفت و از خواهرش خواستگاری کرد. وی، در پاسخ حسن رضی الله عنه گفت: معاویه رضی الله عنه به من نامه نوشته و از خواهرم برای یزید، خواستگاری کرده است. خبر خواستگاری حسن رضی الله عنه از دختر طلحه رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه رسید. معاویه رضی الله عنه نامه‌ای به مروان نوشت و به او دستور داد که تصمیم ازدواج با حسن رضی الله عنه یا یزید را به خود دختر طلحه رضی الله عنه واگذار کند؛ دختر طلحه، حسن رضی الله عنه را برگزید و بدین سان حسن، دختر طلحه رضی الله عنه را به ازدواج خویش درآورد. گفتنی است: پس از رحلت حسن رضی الله عنه از دنیا، حسین رضی الله عنه با دختر طلحه ازدواج کرد[3].

ازدواج حسن رضی الله عنه با خوله بنت منظور

ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: حسن بن علی، با خوله بنت منظور ازدواج کرد. شبی حسن رضی الله عنه بر بالای بامی که حفاظ نداشت، خوابید. خوله، روسری‌اش را به پای حسن رضی الله عنه بست و طرف دیگرش را با چادرش بست. حسن رضی الله عنه پس از مدتی بیدار شد و پرسید: این، چیست؟ پاسخ داد: ترسیدم که شب، سنگین‌خواب باشی و در همین حالت برخیزی و بیفتی و بدین‌سان شوم‌ترین و بدقدم‌ترین زن عرب به‌شمار روم». از این‌رو محبتش در دل حسن رضی الله عنه نشست و حسن رضی الله عنه هفت شبانه‌روز، نزد وی ماند. ابن‌عمر رضی الله عنه گفت: «چند روزی است که ابومحمد را ندیده‌ایم؛ بیایید تا به اتفاق هم به دیدن وی برویم». بدین ترتیب به دیدن حسن رضی الله عنه رفتند. خوله، به حسن رضی الله عنه گفت: «آیا آنها را برای صرف غذا نگه می‌داری؟» فرمود: «آری». ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: حسن رضی الله عنه شروع به سخن

۱- این حدیث، صحیح می‌باشد و در مصنف عبدالرزاق، به شماره‌ی ۱۸۹۳۶ آمده است.

۲- وی، اسحاق بن طلحه رضی الله عنه بوده است.

۳- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۲/۱)؛ سند این روایت بدون اشکال است.

گفتن نمود و ما را با سخنان نیک و اعجاب‌انگیزش یه گوش دادن مشغول کرد تا آنکه برای ما غذا آورد»[۱].

حسن ﷺ مادران مؤمنان (همسران پیامبر ﷺ) را نمی‌دید

حسن و حسین ﷺ، همسران رسول اکرم ﷺ را نمی‌دیدند. ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: «دیدن مادران مؤمنان، برای آنان حلال بود». ذهبی می‌گوید: «بطور قطع حلال بود»[۲]. و این، بیانگر شرم و حیای فراوان حسن ﷺ می‌باشد.

غیرت حسن ﷺ نسبت به خویشاوندی‌اش با رسول‌خدا ﷺ

باری حسن ﷺ برای رفع نیازش، به بازار رفت و با فروشنده‌ای چانه زد. فروشنده، قیمت عمومی آن کالا را به حسن ﷺ گفت و چون متوجه شد که او، حسن بن علی، نوه‌ی رسول‌خدا ﷺ است، به‌احترام وی، تخفیف ویژه‌ای داد. اما حسن ﷺ تخفیفش را نپذیرفت و آن کالا را خریداری نکرد و فرمود: «من، دوست ندارم که به‌خاطر نسبتی که با رسول‌خدا ﷺ دارم، در مورد کالای ناچیزی سودجویی کنم»[۳].

این، ویژگی تمام خاندان نبوت بود که رهنمودهای قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ را در پیش گرفته بودند. چنانچه جویریه بن اسماء، یکی از خدمتگزاران خاص زین‌العابدین بن علی بن حسین، درباره‌ی این بزرگوار می‌گوید: «علی بن حسین به‌خاطر نزدیکی‌اش به رسول‌خدا ﷺ، حتی یک درهم نیز نخورد»[۴].

و هرگاه به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشاند تا کسی، او را نشناسد. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به‌خاطر نزدیکی به رسول‌خدا ﷺ، به من بذل و بخشش گردد»[۵].

۱- الطبقات، تحقیق: سلمی (۳۰۷/۱)، با سند ضعیف.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۶۵/۳)

۳- المرتضی، از ندوی، ص۲۲۸.

۴- البداية والنهاية، نقل از المرتضی، ص۲۲۸.

۵- وفیات الأعیان (۴۳۴/۲).

همچنین درباره‌ی ابوالحسن علی الرضا فرزند موسی کاظم، روایت شده که چون به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشانید؛ علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به‌خاطر نزدیکی به رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم، به من بذل و بخشش گردد»[۱].

اینها، بزرگان و سرآمدان اهل بیت هستند که بیشترین غیرت را نسبت به خویشاوندی خود با رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم داشتند و از این‌رو به هیچ عنوان به خود اجازه نمی‌دادند که از این نسبت، برای منافع دنیوی، سود ببرند؛ بر خلاف آقازادگان سایر ادیان که می‌کوشیدند هاله‌ی تقدس به دور خویش بکشند و از جایگاه دینی پدرانشان سوءاستفاده نمایند و با پیروان خویش، به‌گونه‌ای برخورد کنند که گویا شخصیت‌هایی فرابشری هستند. آری! بزرگان و سرآمدان دینی ما، بکلی از کسب کالای ناچیز دنیا، با سوءاستفاده از موقعیت دینی خویش، بدور بودند و عزت نفس بی‌مثالی داشتند که نمایه‌ی سیرت و سلوکشان، سیمایی کاملاً متفاوت با منش و رویکرد رجال دینی ادیانی همچون برهمایی و کاهنان بودایی به تصویر می‌کشد که دین را حرفه و پیشه‌ی خویش ساخته‌اند. چنانچه برهمن‌ها و پیشوایان دینی هند باستان و بودایی‌ها، قداستی برای خویش به وجود آورده‌اند که نسل‌به‌نسل، به ایشان منتقل می‌گردد و هیچ نیازی به تلاش و کوشش برای رفع نیازهای زندگی خویش ندارند[۲] و پیروانشان، نیازهای آنان را تأمین می‌کنند.

نماز خواندن حسن رضي الله عنه بر جنازه‌ی اشعث بن قیس

اشعث بن قیس، چهل روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی رضي الله عنه، وفات نمود و حسن بن علی رضي الله عنه بر جنازه‌اش نماز خواند[۳]. گفتنی است: حسن رضي الله عنه، داماد اشعث بن قیس بود و دخترش را در نکاح خویش داشت[۴]. برخی از روایات ضعیف و بی‌اساس به این مسأله دامن زده‌اند که اشعث بن قیس، در شهادت علی رضي الله عنه نقش داشته است؛ البته هیچ دلیلی بر این ادعا، وجود ندارد. زیرا بررسی نقش وی در خلافت علی رضي الله عنه، نشان می‌دهد که وی، شخصی خیرخواه، باوفا و مخلص بوده است. وی، نخستین کسی بود

۱- وفیات الأعیان (۴۳۴/۲).

۲- المرتضی، ندوی، ص۲۲۸.

۳- الکامل في التاریخ (۴۴۴/۳).

۴- تهذیب التهذیب ۳۰۰/۰۲).

که با اهل شام کارزار نمود و با خوارج، از همان آغاز پیدایش آنها، اظهار دشمنی کرد؛ او، همان کسی بود که به علی ﷺ خبر داد، خوارج گفته‌اند: علی ﷺ از خطایش توبه کرده و از تعیین حَکم (داور) منصرف شده است. اشعث، به همراه علی، در نهروان، با خوارج جنگید. وی، علاقه‌ی وافری به برقراری رابطه‌ای محکم و استوار با علی و خاندان آن بزرگوار داشت و از این‌رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی ﷺ درآورد. چنانچه پیشتر گفتیم، اشعث پس از شهادت علی ﷺ درگذشت و حسن ﷺ، بر جنازه‌ی وی نماز خواند. هیچ روایتی از خاندان علی ﷺ در دست نیست که نشان دهد، آنان، اشعث را به نقش داشتن در شهادت علی ﷺ متهم کرده و یا پرده از تلاش یکی از افراد خانواده‌ی اشعث در زمینه‌ی شهادت علی ﷺ برداشته باشند. بر کسی پوشیده نیست که شهادت علی ﷺ، نتیجه‌ی رایزنی خوارج به منظور انتقام‌جویی از خون کشتگانشان در نهروان بوده است[1].

رفتار حسن ﷺ با کسی که به او بدی کرد:

شخصی که کینه‌ی علی ﷺ را در دل داشت، به مدینه آمد و از ادامه‌ی سفرش باز ماند و توشه و مرکبی نداشت؛ مشکلش را با یکی از مردم مدینه، درمیان گذاشت. وی، آن شخص را به حسن بن علی ﷺ حواله داد. آن شخص گفت: «کسی جز حسن نیست که مشکلم را حل کند؟» و بدین سان ناخوشایند دانست که از حسن ﷺ کمک بگیرد. به او گفته شد: «بدان که از کسی جز حسن ﷺ هیچ خیری نخواهی دید». از این‌رو نزد حسن ﷺ رفت و مشکلش را با او درمیان نهاد. حسن ﷺ دستور داد که سواری و توشه‌ای برای سفر به او بدهند. آن شخص گفت: «خداوند متعال، بهتر می‌داند که چه کسی را به پیغمبری برگزیند». به حسن ﷺ گفتند: شخصی که کینه‌ی تو و پدرت را در دل داشت، نزدت آمد و تو، دستور دادی سواری و توشه‌ی سفر، به او بدهند؟!» فرمود: «آیا سزاوار نبود که آبرویم را در ازای سواری و توشه‌ی سفر، از او بخرم؟»[2].

۱- دراسة في تاريخ الخلفاء الأمويين، ص۵۲.

۲- تاریخ ابن‌عساکر (۷۶/۱۴)

ادب و بزرگ‌منشی حسن ﷺ در هم‌نشینی با دیگران

روزی حسن ﷺ در مکانی نشسته بود و قصد رفتن داشت که در این اثنا فقیری آمد و نشست؛ حسن ﷺ به گرمی از او استقبال کرد و فرمود: «تو، زمانی آمدی که من، قصد رفتن داشتم؛ آیا به من اجازه‌ی رفتن می‌دهی؟» گفت: «آری؛ ای نوه‌ی رسول‌خدا!»[۱].

اخلاق نیک حسن ﷺ درمیان مردم

عمیر بن اسحاق می‌گوید: هیچ‌کس، نزد من سخن نگفته، مگر اینکه دوست داشته‌ام سکوت نماید و سخنی نگوید، جز حسن بن علی ﷺ. من، هیچ‌گاه از او دشنام و سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار؛ ماجرا از این قرار بود که میان حسین بن علی ﷺ و عمرو بن عثمان، دعوایی وجود داشت. حسن ﷺ گفت: برای او چیزی نزدمان نیست جز آنچه بینی‌اش را به خاک بمالد». و این، بزرگ‌ترین دشنامی بود که از حسن ﷺ شنیدم[۲].

تیله‌بازی[۳] حسن ﷺ با دوستانش

سلیمان بن شدید می‌گوید: با حسن و حسین، تیله‌بازی می‌کردم؛ هرگاه، من، برنده می‌شدم، می‌گفت: «برایت رواست که بر پاره‌ی تن رسول‌خدا ﷺ سوار شوی» و چون او، برنده می‌شد، می‌فرمود: «آیا خدا را سپاس نمی‌گویی که پاره‌ی تن رسول‌خدا ﷺ را بر تو سوار می‌کند؟»[۴].

۱- الطبقات (۲۸۱/۱)؛ تحقیق: سلمی، با سند ضعیف؛ تاریخ الخلفاء، ص۷۳.

۲- البدایة والنهایة (۱۹۸/۰۱۱).

۳- در متن عربی، بازی با مداحی آمده بود؛ و مداحی، عبارتست از گلوله های کوچک سنگی. این بازی، بدین صورت است که حفره‌های کوچکی ایجاد می‌کنند و آن‌گاه گلوله‌های سنگی را به سوی آن می‌اندازند؛ هر کس که گلوله‌های بیشتری در حفره بیندازد، برنده است. این بازی درمیان مردم مکه، مرسوم بوده است. از سعید بن مسیب درباره‌ی حکم این بازی یا مسابقه سؤال شد؛ پاسخ داد: اشکالی ندارد. [بنده، بهترین معادلی که برای این بازی در زبان فارسی یافتم، تیله‌بازی بود که به نظر بنده، هم از لحاظ لغوی و هم از نظر چگونگی بازی، معادل خوبی برای واژه یا بازی مداحی می‌باشد. (مترجم)]

۴- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۴/۱)

پرهیز حسن ﷺ از زیاده‌گویی

حسن بن علی ﷺ بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. بدین‌سان حسن بن علی ﷺ به ما آموزش می‌دهد که باید اندک و گزیده، سخن گفت.[۱] و این، رهنمود رسول‌خدا ﷺ می‌باشد که فرموده است: «لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه»[۲] یعنی: «ایمان هیچ بنده‌ای راست و استوار نمی‌شود مگر آنکه قلبش، اصلاح گردد و قلب هیچ بنده‌ای اصلاح نمی‌شود، مگر آنکه زبانش اصلاح گردد». همچنین فرموده است: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خير أو ليصمت»[۳] یعنی: «هر کس به خدا و روز واپسین، ایمان دارد، باید سخن نیکو بگوید یا سکوت نماید». و نیز از او روایت شده که: «مَن صمت نجا»[۴] یعنی: «هر کس، سکوت اختیار کند، نجات می‌یابد». از رسول‌خدا ﷺ پیرامون مهم‌ترین عاملی سؤال شد که باعث ورود مردم به جهنم می‌شود؛ فرمود: «زبان و شرمگاه»[۵]. معاذ ﷺ از رسول اکرم ﷺ درباره‌ی عملی پرسید که او را وارد بهشت می‌گرداند و از جهنم دور می‌نماید. رسول اکرم ﷺ او را از اساس و رکن اعمال و نیز ازکامل‌ترین و والاترین آنها باخبر ساخت[۶] و و آن‌گاه فرمود: «آیا تو را از رکن اساسی همه‌ی‌آن، باخبر نسازم؟» گفت: «آری، ای رسول‌خدا!» رسول اکرم ﷺ زبان خودش را گرفت و فرمود: «شر این را از خودت باز بدار». عرض کرد: «ای رسول‌خدا! آیا ما به‌خاطر سخنانمان، بازخواست می‌شویم؟» فرمود: «ای معاذ! مادرت، به عزایت بنشیند؛[۷] آیا مردم را چیزی جز کشت زبان‌هایشان[۸]، به چهره در آتش می‌اندازد؟»[۱].

۱- کم گوی و گزیده گوی چون دُر. (مترجم)

۲- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۲۸۴۱.

۳- بخاری، شماره‌ی۶۱۳۶.

۴- صحيح الجامع، شماره‌ی۶۳۷۶.

۵- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی۶۶۹.

۶- شارحان حدیث، بر اساس سایر روایات، اسلام را اساس اسلام، نماز را رکن اسلام و جهاد را بلندا و کمال اسلام دانسته‌اند. (مترجم)

۷- گفتنی است چنین عباراتی در زبان عربی، برای تنبیه به‌کار می‌رود و نفرین نیست. (مترجم)

۸- منظور از کشت زبان‌هایشان، سخنانی است که بر زبان می‌رانند.

ابن‌عبید می‌گوید: «زبان هیچ‌کس از او آسوده نیست مگر آنکه این امر، سبب بهبود سایر اعمالش می‌باشد»[۲].

ابن الکاتب همواره می‌گفت: «زمانی که خوف و ترس خدا در دل بنشیند، فقط سخنان مفید، بر زبان جاری می‌شود»[۳].

اوزاعی گفته است: «عمر بن عبدالعزیز (رحمه الله) نامه‌ای بدین مضمون برای ما فرستاد: اما بعد: کسی که مرگ را به‌کثرت یاد کند، به اندکی از دنیا خرسند می‌گردد و کسی که سخنش را جزو اعمالش بداند، کم سخن می‌گوید و فقط سخنان مفیدی بر زبان می‌آورد. والسلام»[۴].

حسن بن علی رضي الله عنه، سخنانش را جزو اعمالش می‌دانست و از این‌رو بیشتر اوقات، ساکت بود.

بداهه‌گویی و حاضرجوابی حسن بن علی رضي الله عنه

در یکی از روزها، حسن رضي الله عنه پس از آنکه غسل کرد و لباس فاخر و زیبایی پوشید و خودش را آراست، از خانه‌اش بیرون شد. در بین راه با یکی از نیازمندان یهود برخورد نمود که لباسی پشمین بر تن داشت و از بیماری رنج می‌برد و ندار و فقیر بود و در حالی که مشک آبی بر دوش می‌کشید، آفتاب داغ نیمروزی، چهره‌اش را سوزانده بود. وی، از حسن رضي الله عنه خوست تا بایستد؛ آنگاه گفت: «ای نوه‌ی پیغمبر! پرسشی دارم». فرمود: «سؤالت، چیست؟» گفت: پدربزرگت می‌گفت: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است[۵]. و تو، مؤمنی و من، کافرم، اما من، دنیا را برایت بهشتی می‌بینم که از آن بهره می‌بری و آن را برای خودم همچون زندانی مشاهده می‌کنم که تنگنا و فقر آن، مرا به رنج و فلاکت انداخته است». حسن رضي الله عنه پس از شنیدن سخنان آن یهودی، فرمود: «اگر آنچه را که خداوند، در آخرت، برای من، تدارک دیده، مشاهده می‌کردی، می‌فهمیدی که حالت کنونی من در مقایسه با وضعیت من در آخرت، همچون زندانی است و اگر

۱- سنن الترمذی؛ ترمذی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- صفة الصفوة (۳۷۲/۳).

۳- مرجع پیشین (۳۲۳/۴).

۴- سیر أعلام النبلاء (۱۳۳/۵).

۵- مسلم و ابن‌ماجه شماره‌ی۴۱۱۳

عذابی را می‌دیدی که خدای متعال، برای تو در آخرت، آماده نموده، بدین نکته پی می‌بردی که تو، اینک در بهشت پهناوری به‌سر می‌بری»[۱].

حسن بن علی ﭬ حاضرجواب و بداهه‌گوی بود و از این‌رو، پاسخ واضحی به آن یهودی داد و بدین ترتیب برایش روشن نمود که وضعیت دنیوی‌اش که از آن می‌نالید، در مقایسه با عذاب اخروی کافران، به‌سان بهشت است و حالت خود حسن مجتبی ﭬ که آن شخص، آن را بهشتی پرنعمت می‌پنداشت، در مقایسه با نعمت‌های جاویدان بهشتیان در سرای آخرت، همانند یک جهنم می‌باشد[۲].

احترام ابن‌عباس به حسن و حسین ﭭ

مدرک ابوزیاد می‌گوید: در باغ ابن‌عباس ﭬ بودیم. در این اثنا ابن‌عباس و حسن و حسین ﭭ آمدند و گشت و گذاری در باغ نمودند؛ آن‌گاه بازگشتند و کنار یکی از جویبارها، نشستند. حسن ﭬ به من گفت: «ای مدرک! آیا چیزی برای خوردن داری؟» گفتم: نان پخته‌ایم. فرمود: «پس بیاور». من، نان و مقداری نمک درشت و دو دسته تره(سبزی)آوردم. از آن تناول نمود و سپس فرمود: «ای مدرک! چه خوراکی خوبی بود». آن‌گاه مقدار زیادی غذا آورد و گفت: «ای مدرک! بچه های باغ را برایم جمع کن» و سپس آن غذا را جلوی آنان نهاد و خودش، از آن نخورد. گفتم: آیا خودت نمی‌خوری؟ فرمود: «بیشتر دوست دارم که اینها بخورند». پس از آن، برخاستند و وضو گرفتند. من، سواری حسن ﭬ را جلو آوردم. ابن‌عباس ﭬ، سواری حسن ﭬ را گرفت و آن را برایش هموار نمود تا سوار شود. سپس سواری حسن ﭬ را آوردند و ابن‌عباس ﭬ سواری حسین ﭬ را نیز نگه داشت تا حسین ﭬ سوار شود. پس از آنکه حسن و حسین رفتند، به ابن‌عباس ﭬ گفتم: تو، از این دو بزرگ‌تری، با این حال سواری آنان را نگه می‌داری و آن را برایشان آماده می‌کنی؟! فرمود: «ای نادان! آیا می‌دانی، اینها کیستند؟ اینها، فرزندان رسول‌خدا ﷺ هستند و این، از فضل و نعمت خدا بر من است که به من توفیق داد سواری‌هایشان را نگه دارم و آنها را برایشان آماده کنم»[۳].

۱- الحسن و الحسین ﭭ، محمد رشید رضا، ص۳۲.

۲- الحسن و الحسین ﭭ، محمد رشید رضا، ص۳۳.

۳- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (۶۹/۱۴).

احترامی که ابن‌عباس رضی الله عنه به حسن و حسین رضی الله عنهما گذاشت، بیانگر محبت وافرش به آن بزرگواران و شناخت دقیق وی از فضیلت و جایگاه والای آنان است؛ همان‌طور که نشان‌دهنده‌ی فضیلت ابن‌عباس رضی الله عنه نیز می‌باشد. زیرا تنها اهل فضلند که فضیلت فاضلان را درک می‌کنند.

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه با عمویش آن‌چنان رفتار محترمانه‌ای داشت که نظیرش را خیلی کم می‌توان یافت. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: عباس رضی الله عنه بیمار شد و علی رضی الله عنه، به عیادتش آمد. علی رضی الله عنه مرا دید که پاهای عباس رضی الله عنه را ماساژ می‌دهم. وی، به جای من، پاهای عباس رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «من، بیش از تو سزاوار (خدمت) عمویم هستم. هرچند خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عمویم حمزه و برادرم جعفر را از میان ما برده، اما عباس رضی الله عنه را برایم گذاشته است. عموی هر شخص، همچون پدر اوست و نیکی کردن به او، همانند نیکی کردن به پدرش می‌باشد. خدایا! صحت و سلامتی را به عمویم ارزانی بدار و مقامش را والا بگردان و او را نزد خویش در والاترین مقام‌ها، جای بده»[1].

تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن رضی الله عنه

عبدالله بن عروه می‌گوید: عبدالله بن زبیر را دیدم که در پگاه سرد یکی از روزهای زمستان، کنار حسن بن علی رضی الله عنه نشست؛ به خدا سوگند پیش از آنکه از کنار حسن رضی الله عنه برخیزد، قطرات عرق بر پیشانی‌ای نشست؛ و این امر، مرا خشمگین نمود. نزد عبدالله رضی الله عنه رفتم و گفتم: «ای عمو!» فرمود: «چه می‌خواهی؟» گفتم: «تو را دیدم که کنار حسن بن علی رضی الله عنه نشستی و چون برخاستی، عرق، بر پیشانی‌ات نشسته بود». فرمود: «ای برادرزاده‌ام! او، پسر فاطمه است؛ به خدا سوگند که هیچ زنی، چنین فرزندی نزاده و پرورش نداده است»[2].

۱- ذخائر العقبی، ص۳۳۷.

۲- تاریخ ابن‌عساکر (۷۰/۱۴).

آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت...

ابن خلکان، با صیغه‌ی تمریض،[۱] به ذکر ماجرایی می‌پردازد که میان حسن و حسین رضی الله عنهما رخ داده است. وی، می‌گوید: گفته شده که میان حسن و حسین رضی الله عنهما بگو مگویی رخ داد و در نتیجه با هم قهر کردند. به حسین رضی الله عنه گفته شد: چه خوب بود نزد برادرت می‌رفتی که از تو بزرگ‌تر است. فرمود: «فضیلت، از آنِ کسی است که برای آشتی کردن، پیش‌قدم می‌گردد و من، دوست ندارم که در این زمینه بر برادرم، فضیلت یابم». این سخن حسین رضی الله عنه به حسن رضی الله عنه رسید؛ از این‌رو نزد حسین رضی الله عنه رفت[۲].

گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه

معاویه رضی الله عنه، در حضور عمرو بن عاص رضی الله عنه و جمعی از بزرگان و اشراف، فرمود: «گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه، کیست؟» نعمان بن عجلان زرقانی برخاست و دست حسن رضی الله عنه را گرفت و گفت: «پدر این، علی است؛ و مادرش، فاطمه؛ و پدربزرگش، رسول‌خدا ص. مادربزرگش، خدیجه است و عمویش، جعفر؛ عمه‌اش، ام‌هانی بنت ابی‌طالب می‌باشد و دایی‌اش، قاسم؛ و خاله‌اش، زینب»[۳].

محبت وافر مردم به حسن رضی الله عنه و برادرش حسین رضی الله عنه

ابوسعید می‌گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که نماز عصر را با جماعت ادا کردند و سپس به سوی حجرالاسود رفتند و پس از استلام آن، هفت دور، طواف نمودند و آن‌گاه دو رکعت نماز بجای آوردند. مردم گفتند: این دو، نوه‌های رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بدین ترتیب مردم، به سوی آن دو هجوم آوردند و آن‌قدر ازدحام نمودند که

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود.. آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۲- وفیات الأعیان (۶۹/۲).

۳- تاریخ ابن‌عساکر (۷۰/۱۴).

حسن و حسین رضي الله عنهما نتوانستند طواف کنند و جلوتر بروند. یکی از رکانی‌ها[۱]، همراه آن دو بود. حسین رضي الله عنه دست او را گرفت و مردم را از اطراف حسن رضي الله عنه دور کرد. ـ و او، احترام بسیاری به برادرش می‌گذاشت. ـ من، آن دو را دیدم که هر بار که از مقابل حجرالاسود، عبور می‌کردند، آن را استلام[۲] می‌نمودند.

راوی[۳] می‌گوید: به ابوسعید گفتم: گویا به‌خاطر نماز، نتوانستند هفت دور کامل طواف کنند؟ پاسخ داد: نه؛ بلکه هفت دور کامل طواف نمودند[۴].

فرازی از سخنان، سخنرانی‌ها و اندرزهای حسن رضي الله عنه

[۱] حسن بن علی رضي الله عنه فرموده است: «هلاکت مردم، در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر، نابودی دین را به دنبال دارد و سببِ ملعون قرار گرفتن ابلیس گردید؛ حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم عليه السلام از بهشت شد. و حسد، انسان را به سوی بدی می‌کشاند و به‌خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند»[۵].

شرحی مختصر بر این سخن ارزنده‌ی حسن رضي الله عنه

بیماری کبر:

کبر یا تکبر، متضاد تواضع می‌باشد و به معنای خودبزرگ‌بینی و نگریستن به دیگران با دیده‌ی تحقیر است و یکی از بزرگ‌ترین آفات و آسیب‌های اخلاقی به‌شمار می‌رود. تکبر، خاستگاه بسیاری از مصیبت‌ها و بلایاست و باعث نزول هرچه سریع‌تر خشم و غضب الهی می‌گردد. چراکه کبر، تنها سزاوار الله جل جلاله است و شایسته‌ی هیچ‌کس جز او نیست. زیرا همه‌ی مخلوقات، چاکران و بندگان اویند و او، خدای توانا و مالک تمام هستی است. از این‌رو کسی که کبر می‌ورزد، سزاوار چیزی جز این نیست

۱- گویا وی، به رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف المطلب، منسوب است که دو بار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با او کشتی گرفت و او را به زمین زد.

۲- به بوسیدن حجرالاسود و دست کشیدن بر آن، استلام می‌گویند. عمر فاروق رضي الله عنه خطاب به حجر الاسود می‌فرمود: «به خدا سوگند اگر رسول‌الله صلی الله علیه وسلم را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسد، هرگز تو را نمی‌بوسیدم». [مترجم]

۳- یعنی عمارة بن معاوية الدهنی.

۴- تاریخ ابن‌عساکر (۶۹/۱۴).

۵- علموا أولادكم حب....، ص۳۱.

که خدای متعال، او را خوار و زبون بگرداند؛ چراکه، از حد و اندازه‌ی خویش، پا فراتر نهاده و مقام و جایگاهی را به خود، نسبت داده که شایسته و سزاوار هیچ مخلوقی نیست[۱].

نشانه‌های تکبر: تکبر، نشانه‌های ظاهری و آشکاری دارد؛ از جمله: میل و علاقه به اینکه همواره، جلوتر از دیگران باشد؛ اظهار برتری بر دیگران؛ محبت به نشستن در بالای مجالس و خرامیده و متکبرانه راه رفتن. ناراحت شدن از اینکه کسی، سخنش را رد کند؛ هرچند سخنش، نادرست باشد و نیز عدم پذیرش سخن درست و به‌جا. کم توجهی و بی‌توجهی به مسلمانان مستضعف و فقیران و نگریستن به آنان با دیده‌ی تحقیر. افتخار به پدران و فخرفروشی به نسب. و خودبزرگ‌بینی به سبب داشتن مال و دانش و یا بالیدن به عمل، عبادت، زیبایی، قدرت و فراوانی هواداران، دوستان و خویشان و...[۲].

چگونگی در امان ماندن از بیماری کبر و راه‌های رهایی از آن

هر مسلمانی، باید از خود بپرسد که آیا جزو افراد متکبر است یا نه؟ آیا میل و کششی به تکبر دارد یا خیر؟ اگر در خودش، علاقه و کششی به تواضع و فروتنی یافت و از تکبر و افرادی که کبر می‌ورزند، بدش می‌آمد، پس خدای متعال را شکر کند که چنین نعمت بزرگی به او عنایت فرموده است. در غیر این صورت، خودش را سرزنش نماید و به محاسبه‌ی نفس خویش بپردازد و به مجاهده و ستیز با این نفس سرکش از طریق کثرت ذکر و یاد الله ﻷ و روزه و عبادت مشغول گردد و آن را از بسیاری از آسودگی‌ها و اسباب مباح آسایش، محروم کند تا بدین‌سان، نفس، رام شود و به راه رشد و تعالی خویش بازگردد و از سرکشی و گمراهی دور گردد و از این بیماری، رهایی یابد.

هر مسلمانی باید همواره حقیقت بیماری کبر و پیامدهای دنیوی و اخروی آن را مد نظر قرار دهد و به حکم تکبر در شریعت، و نیز مجازات‌های آن در دنیا و آخرت بیندیشد و بر اساس داده‌های قرآن و سنت و همچنین بر اساس تجربه و واقعیت، و داستان‌های راستین نیکوکاران و سرگذشتشان، توجه داشته باشد که تکبر، چه عواقبی را به دنبال دارد. قرآن کریم، به‌روشنی بیان نموده که تکبر، یکی از صفات شیطان است؛ چنانچه می‌فرماید:

۱- منهج الإسلام في تزكية النفس، ص۳۴۲.

۲- مرجع پیشین، ص۳۴۲.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ [البقرة: ۳۴].

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به‌خاطر نافرمانی و تکبر) از زمره‌ی کافران گردید».

خدای متعال، آدم متکبر را دوست ندارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ ٢٣﴾ [النحل: ۲۳].

«بطور قطع خدا آگاه است از آنچه پنهان می‌سازند و از آنچه آشکار می‌نمایند (و خداوند، ایشان را در قبال اقوال و اعمالشان، بازخواست می‌نماید و کسانی را که تکبر می‌ورزند، مجازات می‌کند). همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾ [القمان: ۱۸].

«با تکبر، از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ چراکه خداوند، هیچ متکبر فخرفروش و مغروری را دست ندارد».

خودپسندی، کبر و فخرفروشی و غرور، جزو ویژگی‌های افراد متکبر است و فرد متکبر و خودبزرگ‌بین، در معرض این قرار دارد که خدای متعال، بر قلبش، مهر نهد؛ چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡۖ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ ٣٥﴾ [غافر: ۳۵]

«کسانی که بدون هیچ دلیلی که در دست داشته باشند، در برابر آیات الهی، به ستیز و مجادله می‌پردازند. (چنین جدال و کشمکش نادرستی در برابر آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی می‌شود که ایمان آورده‌اند. این‌گونه خداوند، بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد، مُهر می‌نهد (و قدرت تشخیص را از آن می‌گیرد)».

غرورِ برخاسته از علم و عبادت، از بدترین نوع تکبر به‌شمار می‌رود و کسی که دچار چنین تکبری شده، باید بداند که علم و دانش، حکم حجت خدا بر بندگانش را دارد و آن‌گونه که عذر جاهل، پذیرفته می‌شود، عذر و بهانه‌ی عالم و فرد دانا و آگاه، پذیرفته

نمی‌گردد. زیرا گناهِ شخصِ متکبری که از روی آگاهی، خداوند متعال را نافرمانی می‌نماید، به‌مراتب بیشتر و شدیدتر از دیگران است. اگر خاستگاه تکبر و خودبزرگ‌بینی فرد، نسب و ریشه‌ی نژادی اوست، باید از او پرسید:

گیرم، پدر تو بود فاضل　　از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

چنین شخصی باید بداند که پدرش همچون خود او، از نطفه‌ای پلید و ناپاک آفریده شده است. کسی که به پدران و اجداد خویش می‌بالد و می‌نازد، باید بداند که همه، اصل و اصالتی خاکی دارند؛ زیرا همه، فرزندان آدم عليه السلام هستند و آدم، از خاک آفریده شده است. کسی که به جمال و زیبایی خویش فریفته شده، باید نگاهی واقع‌بینانه و خردمندانه به باطن خویش بیندازد، نه آنکه همچون حیوانات، ظاهربین باشد. اگر کسی، به قدرت و توان جسمی خویش مغرور گشته، اندکی تفکر نماید و در این بیندیشد که چنانچه یکی از مویرگ‌ها و یا تارهای عصبی‌اش، درست عمل نکند، چه بر سرش می‌آید؟ آیا غیر از این است که خیلی ناتوان و درمانده می‌گردد؟! افرادی که به مال و ثروت خویش فریفته و مغرور شده‌اند، به فرجام کسانی همچون قارون و هامان بنگرند که با وجود آن‌همه ثروت و دارایی، تیره‌روز و بدبخت شدند. اگر کسی، به ترتیبی عمل نماید که بیان شد، خودش را خیلی کوچک‌تر از آن خواهد دید که تکبر بورزد؛ از این‌رو چاره‌ای جز این نمی‌یابد که تواضع و فروتنی اختیار کند و بدین‌سان خدای متعال، او را سرافراز و گرامی می‌گرداند و در دنیا و آخرت از او راضی می‌گردد. آری! باید از سرگذشت متکبرانی که داستان‌هایشان در قرآن کریم یا سنت نبوی و یا داستان‌های گذشتگان آمده، عبرت گرفت. بدین ترتیب انسان، می‌تواند از تکبر و غرور، دوری کند و چنانچه به این بیماری خطرناک دچار شود، خیلی زود، درصدد درمان آن برمی‌آید. همچنین باید با افراد نیکوکار و فروتن، نشست و برخاست نمود و از اخلاق و اقوال و رفتارشان با دیگران، استفاده کرد. و نیز باید از هم‌نشینی با کسانی که تکبر می‌ورزند، پرهیز نمود تا مبادا اخلاقشان در انسان، اثر نهد و بدین‌سان زمینه‌ی آسیب‌های رفتاری و پیامدهای ناگوار آن در دنیا و آخرت، فراهم گردد[۱].

۱- نگا: منهج الإسلام في تزكية النفس، ص۳۴۶.

بیماری حرص:

رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «ما ذئبانِ جائعانِ أُرسلا في غنم بأفسد لها من حرص الـمرء علی الـمال والشرف لدينه»[۱] یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

رسول اکرم ﷺ در این حدیث، در قالب مثالی جالب، بیان نموده که جاه‌طلبی و حرص و آز مسلمان نسبت به مال و ثروت دنیا، دین و دینداری‌اش را به تباهی می‌کشاند و این فساد و تباهی، کم‌تر از خرابی ایجادشده توسط دو گرگ گرسنه‌ای نیست که شب به گله‌ی گوسفند می‌زنند و بی‌آنکه چوپان خبردار شود، گوسفندان را می‌درند. میزان تباهی و خرابی ایجادشده توسط این گرگ‌ها در چنین حالتی، کاملاً واضح است. رسول‌خدا ﷺ در این حدیث، بیان فرموده که فساد و تباهی برخاسته از حرص و آزِ شخص نسبت به مال و ریاست، در دینش، از خرابی دو گرگ گرسنه‌ای که به گله‌ی گوسفند می‌زنند، کم‌تر نیست؛ بلکه چه بسا مساوی و یا بیشتر نیز می‌باشد. گویا رسول اکرم ﷺ بدین نکته اشاره می‌فرماید که فقط بخش اندکی از دین مسلمانِ حریص و آزمند درامان می‌ماند. در این مثال ارزنده، نهایت زنهار و هشدار داده شده تا مسلمان از جاه‌طلبی و حرص و آز نسبت به مال دنیا، پرهیز نماید.

حرص و آز مال و ثروت، بر دو نوع است:

یک نوع حرص و آز، این است که مسلمان، اشتیاق وافر و حریصانه‌ای به ثروت‌اندوزی دارد و به‌خاطر محبت وافرش به مال و ثروت، از هیچ کوششی در زمینه‌ی کسب مال و ثروت از راه‌های حلال، کوتاهی نمی‌کند و با تمام وجود، در این زمینه مایه می‌گذارد و از هیچ سختی و تلاشی، باکی ندارد. چنین افرادی، مصداق حدیثی هستند که طبرانی از عاصم بن عدی ﭬ با این الفاظ روایت نموده است: «ما ذئبان ضاريان ضلا في غنم أضاعها ربها بأفسد من طلب الـمسلم الـمال والشرف لدينه»[۲].

۱- الإحسان في تقريب صحيح ابن‌حبان، شماره‌ی۳۲۱۸). این حدیث، حسن صحیح است.

۲- روایت طبرانی در الأسوط (۴۷۰/۱)، شماره‌ی۸۵۵.

ابن‌رجب ؒ در شرح حدیث می‌گوید:

برای بدی حرص و آزِ زراندوری، همین کافی است که انسان حریص، عمرش را برای به دست آوردن مال و ثروت تباه می‌کند؛ حال آنکه عمر انسان، فرصت باارزشی برای کسب درجات والا و نعمت‌های جاویدان بهشت به‌شمار می‌رود. بدین ترتیب، آدم حریص و آزمند، این فرصت گران‌بها را در جستجوی چیزی از دست می‌دهد که مقدار و اندازه‌ی مشخصی از آن، برای انسان مقدر شده و به هر حال، نصیب وی می‌گردد، اما انسان، حرص و آز می‌ورزد و پس از آنکه وقت زیادی برای کسب مال و ثروت می‌گذارد و مال و ثروتی فراهم می‌آورد و وقت آن می‌شود که از آن استفاده نماید، رخت سفر به سوی آخرت می‌بندد و مال و ثروتی را که با بذل عمر گران‌بهایش به دست آورده، برای دیگران می‌گذارد و از دنیا می‌رود و تنها چیزی که برایش می‌ماند، حساب و کتابی است که باید پس دهد. بدین‌سان نفعِ مال و ثروتی که به‌خاطر آن، جان کنده، برای کسانی می‌ماند که ممنونش نیستند. خلاصه اینکه برای بدی حرص و آز، همین کافی است که آدم حریص و آزمند، عمر گران‌مایه‌اش را در ثروت‌اندوزی و جمع‌آوری مال، صرف می‌کند[1].

عمـر گرانمـایه در این صـرف شد	تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

ابن‌مسعود ﷺ می‌گوید: «یقین، عبارتست از اینکه درصدد راضی کردن مردم، در برابر خشم خدا نباشی و به هیچ‌کس به‌خاطر آنچه خدا، نصیبش نموده، حسد نورزی و کسی را به‌خاطر آنچه که خداوند متعال، به تو نداده، سرزنش نکنی؛ چراکه حرص و آزِ هیچ حریص و آزمندی، و حسادت هیچ حسودی که نعمت خدا بر دیگران، برایش ناگوار است، مانع از فضل و نعمت خدا بر کسی نمی‌گردد. همانا خدای متعال، راحتی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی نهاده است»[2].

عبدالواحد بن زید، سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «حرص و آزِ دنیا نزد من، از سرسخت‌ترین دشمنان، ترسناک‌تر است». و نیز می‌گفت: «ای برادران! نه به ثروت و توانگری هیچ حریصی، رشک ببرید و نه به پیشه و درآمدش؛ بلکه به‌خاطر آنکه در حال حاضر به چیزی مشغول می‌گردد و تکبر می‌ورزد که فردای آخرت، او را هلاک می‌کند، با دیده‌ی نفرت به او بنگرید». همچنین می‌فرمود: «حرص، بر دو نوع است: حرص مصیبت‌بار و حرص سودمند؛ حرص سودمند، این است که انسان به اطاعت و

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۳.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۶.

بندگی الله ﷻ، حرص و علاقه‌ی وافر داشته باشد و حرص اندوه‌بار، عبارتست از حرص و آز شخص نسبت به دنیا»[۱].

یکی از دانشمندان فرزانه، به برادرش که حرص و اشتیاق وافرای به دنیا داشت، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «اما بعد: تو، به دنیا حرص می‌ورزی و در خدمت دنیا قرار گرفته‌ای، حال آنکه دنیا، با رویگردانی از تو و بیماری‌ها و آسیب‌هایی که به تو می‌رسد، به تو بی‌محلی می‌نماید. گویا تو ندیده‌ای و نمی‌دانی که چه بسیار افراد حریص و آزمندی که از همه چیز محروم شده و چه بسیار افرادی که به دنیا بی‌رغبت بوده‌اند، اما از آن بهره‌مند گشته‌اند».

یکی از فرزانگان می‌گوید: «غم و اندوه آدم حسود، از همه بیشتر است و کسی که قناعت پیشه می‌کند، زندگی‌اش، شادتر و لذت‌بخش‌تر می‌باشد. آدم حریص، بیش از همه در برابر اذیت و آزار، (از روی طمع) شکیبایی می‌ورزد و کسی که زندگی را دست پایین می‌گیرد، بیش از همه، به دنیا پشت می‌کند و بیش از همه، عالم ودانشمندی پشیمان می‌گردد که کوتاهی می‌کند»[۲].

شاعر چه خوب سروده است:

الحرص داء قد أضر بمن تري إلا قليلا
كم من حريص طامع والحرص صيره ذليلا[۳]

یعنی: «حرص، بیماری و مرضی است که همان‌طور که خود دیده‌ای، در بیشتر موارد به هر کس که حرص ورزیده، ضرر رسانیده و چه بسا حرص و آز، آدم حریص و طمع‌کار را خوار و زبون نموده است».

نوع دوم حرص و آز، این است که انسان، همانند نوع اول آن، خواهان افزایش مال و ثروتش باشد، اما با این تفاوت که برایش مهم نیست، از راه حلال باشد و یا از راه حرام؛ حتی در این راستا، بسیاری از حقوق واجبی را که بر گردن اوست، پایمال می‌کند. و این، همان بخل و حرص نفسانی ناپسندی است که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی تغابن، بدان اشاره شده است:

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۶
۲- مرجع پیشین، ص۲۷.
۳- مرجع پیشین، ص۲۷.

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [التغابن: ۱۶]

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان، بطور قطع رستگارند».

در سنن ابی‌داود از عبدالله بن عمرو رضي الله عنه روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: «اتقوا الشح فإن الشح أهلك من كان قبلكم؛ أمرهم بالقطيعة فقطعوا، وأمرهم بالبخل فبخلوا، وأمرهم بالفجور ففجروا»[1] یعنی: «از حرص و آزمندی بپرهیزید که سبب هلاکت پیشینیان شما گردید؛ آنان را به قطع رابطه‌ی خویشاوندی فرا خواند و آنها نیز رشته‌ی خویشاوندی را گسستند. ایشان را به بخل و زُفتی فراخواند و آنها نیز بخل ورزیدند؛ آنان را به گناه و معصیت فرا خواند و آنها نیز معصیت نمودند».

برخی از علما، شُح را حرص شدیدی تعریف کرده‌اند که صاحبش را به کسب چیزی بدون توجه به حلال یا حرام بودن آن، وا می‌دارد و سپس مانع از ادای حقوق آن می‌گردد. بخل، به معنای زُفتی و خودداری از بذل و بخشش چیزی است که انسان در دست دارد. شح، به معنای گرفتن بناحق مال یا هر آن چیز دیگری است که از آنِ شخص نمی‌باشد. حتی گفته شده که: «شح، اساس همه‌ی گناهان و معاصی است». و این، تفسیر ابن‌مسعود رضي الله عنه و برخی دیگر از سلف صالح، درباره‌ی شح و بخل می‌باشد[2].

گفتنی است: واژه‌های شح و بخل، به معنای یکدیگر به‌کار می‌روند. البته چنانکه پیشتر بیان کردیم، در اصل با هم تفاوت دارند و زمانی که حرص و آز انسان به مال و ثروت، بدین حد برسد، نقصان آشکار دین و ایمان را به دنبال دارد و اگر باعث شود که شخص، حقوق و واجبات مال را ادا نکند و برای کسب مال و ثروت، به راه‌های حرام روی بیاورد، در این صورت دین و ایمانش، تا بدان اندازه رو به ضعف و کاستی می‌نهد که از ایمانش، جز اندکی باقی نمی‌ماند.

و اما ضرر و زیان حرص و آزِ جاه و مقام (جاه‌طلبی)، بیش از ضرر و زیان حرص و آزمندی بر مال و ثروت، است. چراکه جاه‌طلبی، برتری‌جویی و حرص و ولع نسبت به ریاست بر مردم، برای بنده، به‌مراتب بیش از حرص و آز ثروت‌اندوزی، ضرر دارد و زهد و بی‌رغبتی به ریاست و پست و مقام، خیلی سخت‌تر از بی‌علاقگی به مال و ثروت

۱- سنن ابی‌داود (۳۲۴/۲)، شماره‌ی۱۶۹۸، آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ما ذئبان جائعان، ص۳۱.

است؛ چنانچه بسیاری از انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به جاه و مقام، مال و ثروت فراوانی، خرج کنند. جاه‌طلبی بر دو نوع است:

یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: ۸۳].

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده[1] و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرموده است: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»[2] یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».

جاه‌طلبی، پیش از آنکه انسان، به تلاش و تکاپو در اسباب و زمینه‌های رسیدن به جاه و مقام بپردازد، ضرر و زیان زیادی برای وی در پی دارد و پس از آنکه انسان، برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی، حریصانه تلاش و تکاپو می‌نماید و به خواسته‌اش می‌رسد نیز با فرآیندی همچون تکبر و ظلم و ستم و امثال آن همراه است.

نوع دیگر جاه‌طلبی، عبارتست از برتری‌جویی بر دیگران با امور دینی همچون علم و عمل و زهد؛ این نوع جاه‌طلبی، خیلی بدتر و زشت‌تر از نوع اول است و فساد و تباهی

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۳۳

۲- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲.

بیشتری به دنبال دارد. چراکه اموری از قبیل علم و عمل و زهد، برای کسب رضای خدا و درجات والای بهشت و نعمت‌های جاویدان آن است[۱].

برای جلوگیری از دچار شدن به بیماری حرص و جاه‌طلبی، باید، زهد و بی‌رغبتی به دنیا را در پیش گرفت. برای این منظور می‌توان از راهکارهای ذیل بهره جست:

- مد نظر قرار دادن فرجام بد جاه‌طلبی و پیامدهای ناگوار آن در آخرت.
- مد نظر قرار دادن فرجام متکبران، ستمگران و کسانی که ردای کبریایی الله لأ را به تن می‌کنند.
- مد نظر قرار دادن پاداش کسانی که در دنیا به‌خاطر خدای متعال، تواضع و فروتنی در پیش می‌گیرند و بدین‌سان از مقامی والا و ارجمند در آخرت بهره‌مند می‌شوند؛ چراکه هر کس، به‌خاطر خدا، تواضع و فروتنی نماید، خدای متعال، او را والا و ارجمند می‌گرداند.
- شرافتی که تقواپیشگان و اهل عبادت و بندگی الله، به دست می‌آورند، از قدرت و توان آنان نیست؛ بلکه فضل و رحمتی است که خدای متعال، به آنان ارزانی می‌دارد و آنان را از مال و منال دنیا بی‌نیاز می‌گرداند و بدین‌سان در همین دنیا، حلاوت و شیرینی عبادت را می‌چشند و این، همان حیات طیبه و زندگانی پاک و خجسته‌ای است که به مؤمنان راستین اعم از زن و مرد وعده داده شده و شاهان و فرمانروایان دنیا و جاه‌طلبان، از آن بی‌بهره‌اند. چنانکه ابراهیم بن ادهم ؒ گفته است: «اگر شاهان و شاه‌زادگان، از حالت خوبی که ما، در آن به‌سر می‌بریم، باخبر بودند، بر سر به دست آوردن آن، با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی‌خاستند». کسی که از چنین حالتی برخوردار گردد، دیگر به جاه و مقام فناپذیر دنیا روی نمی‌آورد و خواهان ریاستِ گذرای دنیا نمی‌گردد[۲]. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾ [الأعراف: ۲۶].

«و لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است».

۱- ما ذئبان جائعان، ص ۳۴،۳۵.

۲- ما ذئبان جائعان، صص۷۵،۷۶.

همچنین می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰]

«هر کس، عزت و قدرت می‌خواهد، (بداند که) تمام عزت و قدرت، از آنِ خداست».

بدین ترتیب حسن بن علی رضی‌الله عنه، ما را از حرص و آزِ ناپسند برحذر می‌دارد، آنجا که می‌فرماید: «حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم علیه السلام از بهشت شد»[۱].

بیماری حسد:

حسادت، متضاد آرزوی خیر و نیکی کردن، برای دیگران است. به عبارت دیگر، حسادت، به معنای آرزوی زوال نعمت از کسی است که انسان حسود، به او رشک می‌برد. حسادت، نوعی بیماری مهلک درونی است و آن‌قدر زشت و ناپسند می‌باشد که خدای متعال، به پیامبرش دستور داده از شر حسود، به خدا پناه ببرد، همچنان‌که امر نموده از شر شیطان، به خداوند، پناه ببرد:

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝٥﴾ [الفلق: ۵].

«و از شر حسود، بدان‌گاه که حسادت می‌ورزد».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»[۲] یعنی: «نسبت به یکدیگر بغض و دشمنی نداشته باشید، به یکدیگر حسادت نورزید و به همدیگر پشت نکنید؛ بلکه برادروار خدا را عبادت نمایید».

انس رضی‌الله عنه می‌گوید: روزی نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اینک شخصی، از این درب، به سوی شما می‌آید که جزو بهشتیان است». گوید: در این اثنا شخصی از انصار رضی‌الله عنه، در حالی که آب وضو، از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش را با دست چپش گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. روز بعد نیز رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین سخن را تکرار نمود و پس از چند لحظه، همان شخص، از در وارد شد و روز سوم نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سخن را تکرار فرمود و باز هم پس از لحظاتی، آن شخص، نمایان شد. پس از آنکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، عبدالله بن عمرو بن عاص رضی‌الله عنه، پشت سر آن انصاری رفت و به او گفت: «کشمکش و دعوایی میان من و پدرم رخ داده و من،

۱- نگا: علموا أولادكم حب آل بيت النبي صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۳۱.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۰۶۵.

سوگند یاد کرده‌ام که سه روز، به خانه نروم. اگر ممکن است سه روز مرا جای بده تا این مدت سپری شود». گفت: باشد. بدین ترتیب عبدالله ﷺ سه شب را در خانه‌ی آن انصاری گذراند و در این سه شب ندید که آن انصاری، نماز شب بخواند؛ وی، فقط هنگامی که در رختخوابش، از پهلویی به پهلوی دیگر می‌گشت، خدا را یاد می‌کرد و بس، و تا نماز صبح، همچنان خواب بود. گوید: غیر از آنکه من، جز خیر و نیکی، از او نشنیدم. پس از سه روز که چیزی نمانده بود، من، اعمالش را ناچیز و اندک بشمارم، به او گفتم: «ای بنده‌ی خدا! هیچ کشمکشی میان من و پدرم، روی نداده است؛ ولی من، از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که چنین و چنان فرمود. از این‌رو دوست داشتم بدانم تو، چه عملی انجام می‌دهی؟ اما ندیدم که چندان عملی داشته باشی! پس چه چیز، تو را به این جایگاه رسانیده است؟ گفت: «اعمال من، همان‌گونه است که تو دیدی و بس». زمانی که داشتم باز می‌گشتم، مرا صدا نمود و گفت: «اعمال من، همان اندازه است که تو دیدی، اما من، در دل نسبت به هیچ‌یک از مسلمانان، کینه ندارم و به هیچ‌یک از آنان، به‌خاطر خیری که خداوند، به او ارزانی نموده، حسادت نمی‌ورزم». عبدالله ﷺ گفت: این، همان چیزی است که تو را به این جایگاه رسانده و همان چیزی است که در توان ما نمی‌باشد»[۱].

حسد، خاستگاه‌های بسیاری دارد؛ از جمله: دشمنی و کینه، خودپسندی و ریاست‌طلبی، بدطینتی و بخل و سایر بیماری‌های درونی و نفسانی؛ از این‌رو حسد، بیماری‌ها و آسیب‌های رفتاری زیادی به دنبال دارد و بیش از هر چیز دیگری به دین و ایمان شخص و محبت و دوستی مؤمنان با یکدیگر آسیب می‌رساند و فساد و تباهی فراوانی در پی دارد. حسادت، درمیان کسانی که زمینه‌های مذکور در بین آنان، به‌کثرت وجود دارد، افزایش می‌یابد و معمولاً این بیماری اخلاقی، درمیان همکاران، دوستان، برادران، پسرعموها، بازرگانان و رقیبان تجاری، علما و کسانی که به نحوی با هم رابطه‌ی کاری یا پیوند دیگری دارند، بیش از سایر افراد، به چشم می‌خورد. زیرا یکی بودن اهداف در چارچوب کارهای مشترک، خود، خاستگاه و زمینه‌ی حسادت نسبت به یکدیگر است و بدین‌سان نفرت و کینه از همدیگر را به دنبال دارد. به عبارت دیگر حسادت، ریشه در اهداف مشترک دو یا چند نفر دارد که احساس می‌کنند وجود

۱- مسند احمد (۱۶۶/۳)؛ با سند صحیح.

هر یک از آنها، مزاحمتی برای دیگری است و خاستگاه آن، چیزی جز محبت دنیا نیست. بدین‌سان دنیا، بر کسانی که چنین احساسی نسبت به هم دارند، تنگ می‌گردد[۱] و این، کم‌ترین پیامد حسد است.

درمان بیماری حسد:

راه‌های متعددی برای پیشگیری از بیماری حسد و نیز درمان آن وجود دارد؛ از جمله:

۱- دانستن این نکته که حسادت، در دنیا و آخرت به ضرر حسود تمام می‌شود و هیچ ضرر و آسیبی، به کسی که مورد حسادت قرار گرفته، نمی‌رساند و نعمت را از او باز نمی‌دارد. از این‌رو تنها چیزی که از حسادت، نصیب حسود می‌گردد، غم و اندوه، حسرت و پریشانی و از دست دادن دین و دنیاست. لذا دیگر هیچ دلیلی باقی نمی‌ماند که کسی، نسبت به دیگری حسادت بورزد و خواهان زوال نعمت خدا از او شود. خدای متعال، دوست داشته که نعمتی را به بنده‌اش ارزانی بدارد و آدم حسود، خواهان زوال نعمت از آن بنده است و بدین ترتیب چیزی را دوست دارد که برای خداوند ﷻ ناپسند است و چیزی را که خداوند، دوست دارد، ناخوشایند می‌داند! و این، مرضی است که باعث زوال نعمت ایمان از حسود، می‌گردد. چراکه حسود، خوبی و خیری را که برای خویش می‌پسندد، برای برادر مسلمانش، نمی‌پسندد.

۲- همواره باید پیامدهای ناگواری را که این بیماری در دنیا و آخرت دارد، به یاد داشت و از یاد نبرد که خدای متعال، حسادت را ناپسند می‌داند و این بیماری اخلاقی، برای رسول اکرم ﷺ نیز ناخوشایند بوده است. به یاد داشتن دستاوردهای حسود در دنیا و آخرت نیز در جلوگیری از بیماری حسادت و یا درمان آن، مفید است و همه‌ی اینها، به شناخت حقیقت حسادت، کمک شایانی می‌نماید.

۳- پند گرفتن از آیات، احادیث، داستان‌ها و آنچه که درباره‌ی حسودان و پیامدهای حسادتشان، آمده، تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از این بیماری خطرناک و درمان آن دارد.

۱- نگا: منهج الإسلام في تزكية النفس، ص۳۴۰.

۴- انسان مسلمان باید هر بار که در معرض ذره‌ای از فکر و خیال حسد، قرار می‌گیرد، خویشتن را به محاسبه بکشد و خود را سرزنش نماید و به‌کلی دست از حسادت نسبت به برادر مسلمانش بکشد و به تعریف و تمجید از او بپردازد و برایش دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نعمتش را بر او بیفزاید و آن را برایش نگاه دارد. گفتنی است: اشکالی ندارد که برای خودش نیز چنان نعمتی را درخواست نماید؛ البته بی‌آنکه خواهان زوال نعمت از دیگران باشد.

۵- خرسند بودن به بخشش و قسمت الهی و قانع بودن به آن و نیز ایمان داشتن به اینکه رزق و روزی و قسمت هر کسی را خدای متعال مقدر می‌فرماید و اوست که هر نعمتی را هر گونه و به هر اندازه که بخواهد، به هر کس که خواسته‌اش باشد، ارزانی می‌دارد و هیچ‌کس، نمی‌تواند نعمتی را که خدای متعال، به یکی از بندگانش بخشیده، از او زایل نماید. و فضل و دهش الهی، تنها بر اساس خواست و مشیت او، نصیب بندگان می‌گردد و تنها کاری که در توان بنده است، خرسند بودن به خواست خداوند و نیز دعا و درخواست از اوست. بنابراین چرا بنده، به جای آنکه از بیماری حسد که پیامدی جز شر و بدی ندارد، به درگاه خداوند، دست به دعا برنمی‌دارد و خیر و نیکی را از او مسألت نمی‌کند[۱]؟

آری! بدین‌ترتیب حسن بن علی رضی الله عنه، ما را از حسد برحذر داشته و فرموده است: «و حسد، انسان را به سوی بدی می‌کشاند و به‌خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند»[۲] بدان‌گاه که خداوند، قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل پذیرفته نشد؛ لذا قابیل به هابیل حسد ورزید و او را کشت.

[۲] اینک به قرائت حسن و ابوذر رضی الله عنهما از مقام رضایت و خرسندی از تقدیر الهی می‌پردازیم:

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد می‌گوید: به حسن بن علی رضی الله عنه گفته شد: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «فقر را بیش از ثروت و توانگری دوست دارم و بیماری را بیش از صحت و سلامتی». فرمود: «خداوند، ابوذر را بیامرزد؛ اما من، می‌گویم: هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید، دیگر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچه

۱- منهج الإسلام في تزكية النفس، ص۳۴۱.

۲- علموا أولادكم حب...، ص۳۱.

خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است»[1].

حسن بن علی رضی‌الله‌عنه در این روایت، یکی از اعمال قلبی را توصیف می‌نماید و این، دلیلی بر شناخت والایش از این عمل ارزنده است؛ همچون جهاد که در شمار اعمال بدنی قرار دارد و هر دو، یعنی جهاد و رضایت از تقدیر، اوج ایمان و بلندترین نقطه‌ی آن است[2]. رضایت و خرسندی از آنچه خدا مقدر نموده، نتیجه‌ی دوست داشتن الله عزوجل و محبت اوست و بالاترین منزلت مقربان و نزدیکان درگاه خداوند عزوجل به‌شمار می‌رود و حقیقتی است که بر بیشتر بندگان پوشیده می‌باشد. رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و بهشت دنیاست. از این‌رو زیبنده است هر آن‌کس که خواهان خیر و نیکی برای خویشتن می‌باشد، بیش از هر زمانی، به تقدیر الهی خرسند گردد و این مقام و منزلت را با هیچ چیز دیگری، عوض نکند. باید دانست که رضایت و خشنودی خداوند، از بهشت و آنچه که در آن است، والاتر و بزرگ‌تر می‌باشد. چراکه رضایت، صفتی برای الله عزوجل است و بهشت، مخلوق خداوند می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ﴾ [التوبة: ۷۲].

«خشنودی خدا، بالاتر از هر چیز است».

خدای متعال، قبل از بیان اینکه: خشنودی‌اش بزرگ‌تر و بالاتر از هر چیز است، می‌فرماید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٧٢﴾ [التوبة: ۷۲].

«خداوند، به مردان و زنان مؤمن، بهشت را وعده داده که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، جویبارها روان است و جاودانه در آن، می‌مانند و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنها وعده داده (که ماندن و زندگی کردن در آن، سرمدی و همیشگی

۱- نگا: البداية والنهاية (۱۱/۱۹۹).

۲- مدارج السالکین (۲/۲۱۴).

است. از همه مهم‌تر اینکه خشنودی خود را بدیشان وعده داده و) خشنودی خداوند، بالاتر از هر چیز است. پیروزی و رستگاری بزرگ، همین است».

این رضایت و خشنودی، پاداش خرسندی و رضایتی است که بندگان نیک خداوند، در دنیا از پروردگارشان داشتند. از آنجا که رضایت و خشنودی خداوند، برترین پاداش بهشت می‌باشد، برترین عمل، یعنی رضایت و خشنودی آنها از الله ﷻ، آنان را سزاوار این پاداش بزرگ نموده است. ناگفته پیداست که نارضایتی از خداوند ﷻ، دروازه‌ی غم و اندوه و پریشان‌خاطری است و سبب می‌شود که انسان، آن‌چنان گمانی درباره‌ی خداوند داشته باشد که شایسته‌اش نیست. البته رضایت و خشنودی از الله ﷻ، بنده را از تمام این مشکلات می‌رهاند و قبل از آنکه بمیرد و وارد بهشت آخرت گردد، دروازه‌ی بهشت دنیا را برایش می‌گشاید. بدین‌سان رضایت و خشنودی از الله ﷻ، اطمینان و آرامش قلبی را برای بنده‌ی مؤمن به دنبال دارد و خشم و نارضایتی، سبب اضطراب، ناآرامی و بی‌قراری و هردمبیل‌مزاج بودن بنده می‌گردد و باعث می‌شود که در عبادت پروردگارش، استقامت نورزد. از این‌رو چنین بنده‌ای تنها چیزی را می‌پسندد و به تقدیری راضی و خرسند می‌گردد که مطابق میل و خواسته‌اش باشد. حال آنکه اتفاقات زندگی و آنچه که خدا، مقدر نموده، همیشه به میل انسان نیست؛ بلکه گاهی خوشایند و گاهی هم ناخوشایند است. لذا بنده‌ی ناراضی و ناخرسند، نمی‌تواند بر عبادت و بندگی الله ﷻ ثابت‌قدم و استوار باشد، اما بنده‌ای که در همه‌ی اوضاع و احوال، از خدایش راضی و خرسند است، در مقام عبودیت و بندگی الله ﷻ نیز ثابت‌قدم و استوار می‌باشد. بنابراین بهترین چیزی که می‌تواند بی‌قراری بنده را برطرف نماید، رضایت و خرسندی است. رضایت و خرسندی، قلب بنده را سرشار از محبت خداوند ﷻ می‌گرداند و نارضایتی، قلب وی را از محبت الله ﷻ خالی می‌گرداند. کسی که قلبش، آکنده از رضایت و خرسندی گردد، خدای متعال، قلبش را سرشار از بی‌نیازی، آرامش، قناعت، توکل و محبت خویش و نیز انابت و رجوع به سوی خود، می‌گرداند و کسی که بهره‌ی چندانی از رضایت و خرسندی نبرده، وضعیت قلبش، دقیقاً، عکس این حالت می‌شود و از آنچه که سعادت و رستگاری‌اش را به دنبال دارد، باز می‌ماند. سرآغاز رضایت و خرسندی، به دست خود انسان است؛ یعنی این، خود انسان است که می‌تواند رضایت و خرسندی از الله ﷻ را برگزیند، اما پایانش، در شمار احوال قرار دارد؛ به عبارتی در

جریان سیر و سلوک الی الله، آغاز رضا، جزو مقامات و پایانش، جزو احوال، می‌باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ذاق طعم الإيمان من رضي بالله رباً وبالإسلام دينًا وبمحمد رسولاً»[۱] یعنی: «کسی که به الله جل جلاله به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

همچنین فرموده است: «من قال حين يسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله، رضيت بالله رباً وبمحمد رسولاً وبالإسلام دينًا، غفر اللهُ له ما تقدم من ذنوبه»[۲] یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمدًا عبده و رسوله، رضيت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام دينًا»[۳]، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: این دو حدیث، مدار تمام مراتب دینی است و همه‌ی آنها، به این دو حدیث منتهی می‌شوند. این دو حدیث، مفاهیمی همچون رضایت و خرسندی به ربوبیت و الوهیت الله جل جلاله و رضایت به فرستاده‌اش و فرمانبرداری از او و نیز رضایت به دینش را در بر گرفته است. به‌راستی کسی که این مفاهیم والا، در وجودش جای گرفته، صدیق، به‌شمار می‌رود. البته گرچه ادعای این مفاهیم، به زبان، ساده و آسان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت و در عرصه‌ی آزمون، خیلی سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در مواردی که با پیامدها و رخدادهایی بر خلاف هواها و خواسته‌های نفسانی همراه باشد... .

رضایت به الوهیت الله جل جلاله، عبارتست از: خرسندی به محبت خداوند یکتا و خوف و ترس از او؛ و نیز امید داشتن به او و انابت و رجوع به سوی او؛ و یک‌سویی اختیار کردن برای او و با تمام وجود، روی آوردن به سوی او؛ کشیده شدن تمام اراده‌ها و محبت‌ها با تمام توان به سوی او؛ و راضی بودن از او با تمام وجود که شامل عبادت و بندگی مخلصانه برای او می‌باشد.

۱- مسلم، شماره‌ی۴۳ (۶۲/۱).

۲- مسلم، شماره‌ی۳۸۶ (۲۹۰/۱).

۳- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحقی جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله جل جلاله به عنوان پروردگار، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

رضایت به ربوبیت الله ﷻ، عبارتست از: رضایت به اینکه او، امور بنده‌اش را تدبیر می‌کند؛ تنها بر او توکل کردن و تنها از او کمک خواستن و تنها به او اعتماد نمودن؛ همچنین رضایت به ربوبیت، بدین مفهوم است که بنده، به آنچه که خدا، او را بدان دستور می‌دهد و نیز به آنچه که برایش مقدر می‌فرماید، راضی باشد.

رضایت به محمد مصطفی ﷺ به عنوان پیامبر، بدین مفهوم است که: مسلمان، با تمام وجود، از او فرمانبرداری نماید، به‌گونه‌ای که او را بر خویشتن، مقدم بدارد و او را از تمام افراد بشر برتر بداند و منزلت و جایگاه والایش را به هیچ‌یک از سایر مخلوقات، ندهد؛ بدین‌سان که تنها از رهنمودهای او بهره گیرد و تنها دستورات او را به عنوان حکم و دستور اجرایی بپذیرد و دستور هیچ‌کس را بر دستور او ترجیح ندهد و آنچه را که درباره‌ی اسماء، صفات و افعال پروردگار متعال گفته، بی‌چون و چرا و بدون انکار و تأویل قبول نماید و هیچ سخنی را در زمینه‌ی حقایق و مراتب ایمان که برگرفته از آیات قرآن و احادیث نبوی نیست، قبول ننماید و از پذیرش احکام ظاهری و باطنی بی‌اساس که هیچ جایی در سنت پیامبر ﷺ ندارد، خودداری کند و به حکم کسی جز او در این زمینه، راضی نشود و تنها حکم او را بپذیرد؛ البته اگر حکم مسأله‌ای در سنتش یافت نشد، روی آوردن به نظر شخصی دیگران، حکم خوراکی‌های حرامی همچون گوشت مردار و خون را دارد که انسان می‌تواند به‌هنگام ضرورت (در حالت اضطرار) از آن استفاده نماید و بهترین وضعیت در چنین موقعیتی، همچون حالتی است که شخص معذور، به جای استفاده از آب پاک، با خاک، تیمم می‌کند یا او را تیمم می‌دهند و اما منظور از رضایت و خرسندی از اسلام به عنوان دین، این است که با تمام وجود از احکام و دستورات او اعم از امر و نهی، راضی و خرسند باشد و از بابت حکمی که صادر کرده، به هیچ عنوان دل‌تنگ و ناراحت نباشد و به‌طور کامل تسلیم دستورش گردد و آن را بی‌چون و چرا بپذیرد؛ هرچند بر خلاف خواسته و هوای نفسانی‌اش یا بر خلاف سخن استاد و هم‌مرامانش و یا مخالف گفتار کسی باشد که از او تقلید می‌کند[1].

همچنین گفته است: ... رضا، اوج توکل و انتهای آن است؛ کسی که در عرصه‌ی توکل، فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر حکم خدا و نیز واگذاری کارهایش به او، ثابت‌قدم باشد و با تمام وجود در این عرصه گام نهد، به مقام رضا و خرسندی می‌رسد

۱- مدارج‌السالکین (۱۷۲/۲).

و در این، هیچ شکی نیست. اما از آنجا که این امر، خیلی سخت و دشوار است و بسیاری از بندگان، یارای انجامش را به‌طور کامل ندارند، لذا خدای متعال، با لطف و رحمت خود، آن را بر آنها واجب نگردانیده و فقط آنان را تشویق نموده که به این عمل والا و عظیم توجه ویژه‌ای داشته باشند و اهل رضایت و خرسندی را ستوده و خبر داده که ثواب و پاداش این عمل بزرگ، رضایتش از کسانی است که از او راضی باشند؛ و این رضایت، از بهشت و نعمت‌های موجود در آن، خیلی بزرگ‌تر و والاتر است. از این‌رو کسی که از خدایش راضی باشد، خداوند نیز از او راضی می‌گردد و بلکه رضایت بنده از خدا، نتیجه‌ی رضایت خدا، از اوست و بدین ترتیب دو نوع رضایت، شامل حال بنده می‌شود. بنابراین رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و حیات و زندگانی دوستداران الله ﷻ و بهشتِ برینِ عابدان و روشنی چشم کسانی است که خواهان دیدار پروردگارشان هستند.

اینک به طرح این پرسش و پاسخ آن می‌پردازیم که چگونه می‌توان به مقام رضا، دست یافت؟

مهم‌ترین وسیله برای دستیابی به مقام و منزلت رضایت و خرسندی، پایبندی به هر آن عملی است که خدای متعال، رضایتش را در آن نهاده است؛ پایبندی به چنین اعمالی، انسان را به مقام و منزلت رضا و خرسندی می‌رساند.

از یحیی بن معاذ سؤال شد: چه زمانی بنده، به این مقام دست می‌یابد؟ پاسخ داد: «زمانی که نفسش را به پایبندی بر چهار اصل در تعامل با خدایش، عادت دهد؛ بدین سان که به خدایش بگوید: اگر چیزی به من ببخشایی و عطا فرمایی، می‌پذیرم و اگر مرا محروم کنی، راضی و خرسند هستم و چنانچه مرا به حال خود واگذاری، تو را عبادت می‌کنم و چون مرا به سوی خویش فرا بخوانی، اجابت می‌نمایم».

جنید گفته است: «رضایت و خرسندی، عبارتست از صحت و درستی علمی که به قلب می‌رسد؛ لذا هرگاه حقایق علم، بر قلب آشکار گردد، به رضایت و خرسندی قلب می‌انجامد؛ و رضایت و خرسندی، همانند بیم و امید نیست. چراکه محبت و رضا، دو حالت از احوال بهشتیان است و از کسی که بدانها آراسته باشد، نه در دنیا جدا می‌شوند، نه در برزخ و نه در آخرت؛ بر خلاف بیم و امید که از بهشتیان جدا می‌گردند، البته بدان‌گاه که به آنچه امیدش را داشته‌اند، دست می‌یابند و یا از آنچه که می‌ترسیده‌اند، در امان قرار می‌گیرند...».

ابن‌عطاء می‌گوید: «رضایت و خرسندی، عبارتست از آرامش و اطمینان قلبی بنده، نسبت به آنچه که خداوند ﷻ برایش برگزیده است، بدین شکل که آن را بهترین انتخاب برای خویش بداند و به آن خرسند و راضی شود»[1].

یکی از عارفان گفته است: کسی که بر خدا، توکل نماید و به تقدیر الهی، راضی و خرسند گردد، ایمان را به‌پا داشته و در مسیر کسب خیر و نیکی گام برداشته و اخلاق نیک و منش شایسته‌ای را در پیش گرفته که سبب اصلاح تمام امور بنده می‌شود؛ و رضایت و خرسندی، دروازه‌ی تعامل نیک و منش شایسته با خدا و خلق خدا را می‌گشاید و در حقیقت، اخلاق خوب و نیک، نتیجه‌ی رضایت و خرسندی است و اخلاق بد و ناشایست، در اثر خشم و نارضایتی به وجود می‌آید. اخلاق نیک، مؤمن خوش‌اخلاق را به مقام و منزلت کسی می‌رساند که همواره روزه می‌گیرد و شب‌ها را در قیام و عبادت الله ﷻ سپری می‌کند؛ اما اخلاق زشت و ناپسند، آن‌چنان نیکی‌ها را از میان می‌برد که آتش، هیزم‌ها را نابود می‌نماید. رضایت و خرسندی، سرور و شادمانی دل و اطمینان خاطر و آرامش روح و روان را در تمام اوضاع و احوال، به دنبال دارد.. از این‌رو برخی از عارفان، رضایت و خرسندی را به اخلاق نیک و منش شایسته با خداوند، تعریف نموده‌اند. چراکه رضایت و خرسندی، سبب می‌شود که بنده‌ی مؤمن، از اعتراض بر خواست خدا، بپرهیزد و از زیاده‌گویی و پرحرفی که در اخلاق نیکش، خدشه وارد می‌کند، پرهیز نماید[2].

به‌قول شاعر:

چو قسمت ازلی بی‌حضـور ما کـردند   گر اندکی نه به‌وفق رضاست، خرده مگیر

و در جایی دیگر، چنین سروده است:

به منت دگران خو مکن که در دو جهان   رضـای ایـزد و انعام پـادشاهت بس

اینها، برخی از مفاهیم مقام رضا در توضیح سخن حسن بن علی ﷺ می‌باشد که فرموده است: «هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید،[3] دیگر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است»[4].

۱- مدارج السالکین (۱۷۴/۲)

۲- صلاح الأمة (۵۱۲/۴)، به‌نقل از مدارج السالکین

۳- یعنی: آنچه را که خداوند متعال، برای او مقدر کرده، نیک بداند و به آن اعتماد کند.

۴- نگا: البدایة والنهایة (۱۹۹/۱۱).

[۳] حسن بن علی ﷺ فرموده است: «من، با شما درباره‌ی یکی از برادرانم سخن می‌گویم که از گرامی‌ترین مردم، نزد من بود. بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست و از تن‌پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد که یافت نمی‌شد و از آنچه که یافت می‌شد، زیاد نمی‌خورد. او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید. وی، از غلبه‌ی جهل و نادانی رسته بود؛ چنانکه فقط زمانی به انجام کاری اقدام می‌نمود که به سودمند بودن آن، اطمینان داشت؛ نه خشمگین می‌شد و نه ناراحت. هنگامی که در مجلس علما، حضور می‌یافت، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت. هرچند در مقایسه با دیگران، کم سخن می‌گفت، اما در زمینه‌ی سکوت، گوی سبقت را از همه ربوده بود؛ چنانچه بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. او، در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد و به بیان حجت و دلیل نمی‌پرداخت تا قاضی‌ای را به صدور حکمی وادار نماید؛ سخنی می‌گفت که عمل می‌کرد و به آنچه که نمی‌گفت، عمل می‌نمود. از برادرانش، غافل نمی‌شد و چیزی را از آنان دریغ نمی‌کرد تا آن را به خود اختصاص دهد. هیچ‌کس را به‌خاطر کاری که توجیه‌پذیر است و می‌توان برایش عذری آورد، سرزنش نمی‌نمود. هنگامی که دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که کدام‌یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک‌تر می‌باشد و آن‌گاه بر خلاف آن عمل می‌کرد»[۱].

در این سخن حسن ﷺ رهنمودها و آموزه‌های ارزنده‌ای در زمینه‌ی ویژگی‌های نیک و اخلاق شایسته وجود دارد و شیوه‌ی رفتاری باارزشی را به تصویر می‌کشد که زیبنده است هم خودمان، آن را در زندگانی خویش اجرا نماییم و هم فرزندانمان را بر اساس آن، پرورش دهیم تا در زندگیمان، دگرگونی و تحولی بارز و نمایان، ایجاد شود. اینک به شرح درس‌ها و آموزه‌های می‌پردازیم که می‌توان از این سخن ارزشمند فرا گرفت:

۱- مرجع پیشین.

◘ حسن رضي الله عنه : «بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست».

دنیا، تنها در نگاه کسانی ناچیز و حقیر است که به حقایق هستی پی برده و تصور درستی درباره‌ی خدا، زندگانی، نظام هستی و بهشت و جهنم و همچنین قضا و قدر دارند و از شناخت دقیق و عمیقی پیرامون حقیقت بازگشت به سوی خدا برخوردارند و از این‌رو برای زندگانی جاوید و همیشگی، تلاش نموده و دست از زندگی فناپذیر و گذرا کشیده‌اند و یقین نموده‌اند که دنیا، سرای آزمون و کشتزار آخرت است. آری! به‌خاطر این شناخت دقیق و ارزشمند، از زیر سلطه‌ی دنیا با تمام زیبایی‌ها و ظواهر فریبنده‌اش، رسته‌اند و در ظاهر و باطن، تسلیم پروردگار خویش گشته و به حقایقی دست یافته‌اند که در دل‌هایشان جای گرفته و به آنان در زمینه‌ی زهد و بی‌علاقگی به دنیا، کمک نموده است. حقایقی از قبیل:

۱- یقین کامل به اینکه ما، در این دنیا به مسافران و رهگذرانی می‌مانیم که خیلی زود دنیا را ترک می‌گوییم و به دیار باقی و منزلگه جاوید خویش می‌شتابیم. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «كُن في الدنيا كأنّك غريب أو عابر سبيل»[۱] یعنی: «در دنیا آن‌گونه باش که گویا مسافری (و دور از وطن به‌سر می‌بری) یا اینکه رهگذری»[۲].

۲- دنیا، هیچ ارزش و اعتباری نزد خدای متعال ندارد و تنها چیزی که نزد خدا، ارزش دارد، عبادتی است که در دنیا انجام می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لو كانت الدنيا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء»[۳] یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». و نیز فرموده است: «الدنيا ملعونة، ملعون ما فيها إلا ذكر الله وما والاه وعالـما أو متعلما»[۴] یعنی: «دنیا و آنچه که در دنیاست، ملعون

۱- حدیث صحیحی است به روایت: ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی۲۳۳۳.

۲- از آن جهت

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

۴- حدیث حسن غریبی است که ترمذی در کتاب الزهد، به شماره‌ی۲۳۲۲ آورده است.

است جز ذکر خدا و سایر اعمال نیکی که خدا دوست دارد (یا آنچه به ذکر خدا می‌ماند) و عالم و کسی که علم می‌آموزد».

۳- عمر دنیا، رو به پایان است؛ سهل بن سعد رضي الله عنه می‌گوید: دیدم که رسول خدا صلى الله عليه وسلم با اشاره‌ی دو انگشت سبابه و میانی فرمود: «بعثت من و قیامت، مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک است»[1].

۴- آخرت، سرای همیشگی و ماندگاری است؛ چنانچه قرآن کریم، به‌نقل از مؤمن آل فرعون، می‌فرماید:

﴿يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَٰعٞ وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ٣٩ مَنۡ عَمِلَ سَيِّئَةٗ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَاۖ وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ يُرۡزَقُونَ فِيهَا بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٤٠﴾ [غافر: ۳۹-۴۰]

«ای قوم من!این زندگی دنیوی، کالای ناچیزی است، و آخرت، سرای ماندگاری و استقرار می‌باشد. هر کس، عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن کیفر داده نمی‌شود؛ ولی هر کس، کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن ـ به شرط اینکه مؤمن باشد ـ چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب و کتاب، بدیشان نعمت و روزی، داده می‌شود».

آری! هر مسلمانی که به این حقایق پی ببرد، دنیا در چشمش، کوچک و ناچیز می‌گردد.

◘ حسن رضي الله عنه : «از تن‌پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد که یافت نمی‌شد و از آنچه که یافت می‌شد، زیاد نمی‌خورد».

در این سخن حسن رضي الله عنه رهنمود و فراخوان ارزشمندی وجود دارد؛ و آن، اینکه باید از پرخوری دوری کرد. چراکه پرخوری، به اندام و جوارح، برای انجام معصیت، توان و حرکت می‌بخشد و در مقابل، اندام و اعضای بدن را از پرداختن به عبادت‌ها، کسل و ناتوان می‌گرداند؛ برای بدی پرخوری، همین دو مورد کافی است. چه بسیار معاصی و گناهانی که انگیزه و سبب آن، پرخوری و شکم‌سیری می‌باشد و نیز چه بسیار طاعات و عباداتی که نتیجه‌ی کم‌خوری است! از این‌رو هر کس، خودش را از بدی شکمش حفاظت نماید، از بدی بزرگی مصون مانده است. زمانی که شکم انسان سیر می‌گردد،

۱- بخاری، شماره‌ی۴۹۳۶.

شیطان بیش از هر زمان دیگری مهار وی را در دست می‌گیرد. لذا خدای متعال، ما را از پیروی دسیسه‌ها و وسوسه‌های شیطان که به سرکشی شهوت شکم و عدم بسنده کردن به روزی حلال می‌انجامد، برحذر داشته و فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨﴾ [البقرة: ۱۶۸]

«ای مردم! از آنچه در زمین می‌باشد و حلال و پاکیزه است، بخورید و پا به پای شیطان راه نیفتید (و دنبال شیطان، روان نشوید). بی‌گمان او، دشمن آشکار شماست».

همچنین خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]

«و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد».

یکی از نشانه‌های بارز چیره شدن شهوت شکم بر شخص، این است که بیش از نیاز، می‌خورد و می‌آشامد و در خوردن و آشامیدن، زیاده‌روی می‌کند. رسول اکرم ﷺ به زیان‌های پرخوری و آسیب‌های ناشی از آن بر جسم و روان، اشاره نموده و فرموده است: «ما ملأ آدمي وعاء شرًا من بطن. بحسب ابن آدم أكلات يقمن صلبه، فإن كان لا محالة فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه»[۱] یعنی: «آدمی، هیچ ظرفی بدتر از شکم را پُر نمی‌کند؛ برای آدمی چند لقمه کافی است که پشتش را راست بدارد (و بدین‌سان سد رمق نماید و توان اطاعت و بندگی بیابد). اما اگر چاره‌ای جز این نداشت (یعنی همچنان به خوردن علاقمند بود و دوست داشت بیشتر بخورد)، پس (باید خوردنش بدین نحو باشد که) یک‌سوم را به غذا، یک‌سوم را به آشامیدنی و یک‌سوم را به تنفسش اختصاص دهد».

در این حدیثِ رسول اکرم ﷺ، رهنمود ارزشمندی در زمینه‌ی کم‌خوردن و یا حداقل رعایت اعتدال در خوردن و آشامیدن وجود دارد که زیبنده است بدان عمل نماییم. چنانچه از این حدیث برمی‌آید، باید از پرخوری پرهیز نمود؛ چراکه زیاده‌روی در خورد و نوش، زیان‌های زیادی به دنبال دارد. منظور از این زیان‌ها، فقط ناراحتی‌ها

۱- حدیث، صحیحی است به روایت ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی ۲۳۸۰ از مقدام بن معدی‌کرب ﷺ

و بیماری‌های مِعدَوی نیست؛ بلکه پرخوری، زمینه‌ی بروز مشکلات روانی هم می‌باشد. زیرا زمانی که انسان، علاقه‌ی وافرای به غذاها و خوراکی‌ها پیدا می‌کند و این، برایش عادت می‌گردد، خوردن غذاها و خوراکی‌ها، برایش از جنبه‌ی غذایی و تقویت بدن درآمده، و یک هدف تبدیل می‌گردد. از این‌رو چنین شخصی برای رسیدن به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و این هدف، تمام فکر و اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌دارد و تمام هم و غمش، خوردن و سیر کردن شکمش می‌گردد؛ اما آیا این امر، روح و روانش را هم اشباع می‌کند؟ بطور قطع، خیر؛ زیرا شهوت شکم و میل افزون به خوردن و آشامیدن، نزد این شخص، معیار و سنجه‌ی سعادت و خوشبختی گردیده است[۱].

پراشتهایی و طغیان شهوت شکم، تنها به معنای پرخوری نیست؛ چراکه پرخوری یکی از عوارض غلبه‌ی شهوت شکم می‌باشد. بلکه حقیقت این بیماری، پراشتهایی و غافل شدن از روح و روان است و سبب می‌گردد که چنین بیماری، به غذا به عنوان یک وسیله برای سیرشدن و کسب توانایی جهت عبادت، نگاه نکند، بلکه به غذا، به عنوان یک هدف بنگرد! و بدین‌سان همچون چارپایانی گردد که تمام زندگی و همه‌ی حرکت و تکاپویشان، در نیازهای جسمانی خلاصه می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ﴾ [محمد: ۱۲].

«و کافران، (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) لذت و بهره می‌برند و همچون چارپایان، (از سرانجام خویش غافلند و همانند آنان فقط به فکر خورد و نوش‌اند و یک‌سره) می‌خورند و (چون بمیرند) آتش دوزخ، جایگاه ایشان است».

بخاری و مسلم رحمهما الله از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ»[۲] یعنی: «مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد وکافر در هفت معده».

مفهوم حدیث، از این قرار است: یکی از ویژگی‌های مؤمن، این است که به‌خاطر مشغول بودن به عبادت، کم می‌خورد، اما کافر، عکس این وضیت را دارد؛ چراکه کافر،

۱- نگا: أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۱۰۹.

۲- بخاری، شماره‌ی۵۳۹۳.

پیرو هوا و هوس خویش است و همواره درصدد پاسخگویی به شهوت خود می‌باشد و از این‌رو از پیامدهای حرام نمی‌ترسد و اگر کم‌خور هم باشد، از بی‌رغبتی وی به دنیا نیست؛ بلکه برای حفظ صحت و سلامتی‌اش می‌باشد و این، از حرص و علاقه‌ی وافرش به دنیاست؛ چنانچه گویا در هفت معده، غذا می‌خورد. اما مؤمن، در یک معده غذا می‌خورد. رسول اکرم ﷺ از طریق این ضرب‌المثل، به بیان وضعیت مؤمن و زهدش در دنیا و نیز به بیان وضعیت کافر و حرص و آزش در دنیا می‌پردازد[۱].

نووی ﷫، توضیح دیگری در مورد این حدیث داده است؛ وی، می‌گوید: «گفته شده که منظور از هفت شکم، هفت ویژگی است: حرص و اشتیاق وافر، پراشتهایی و میل افزون، دلبستگی و آرزوی طولانی، طمع، بد نهادی، حسد و فربهی و چاقی (ناشی از پرخوری)»[۲].

ابن‌قیم ﷫ گفته است: «دوم: آنچه که از طریق زیاده‌روی، همچون زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های حلال و اسراف در خورد و نوش، مؤمن را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چراکه پرخوری، انسان را سست و تنبل می‌کند و از طاعات و عبادات باز می‌دارد و او را به مشکلات ناشی از پرخوری و سنگینی معده، مشغول می‌سازد و بدین‌سان تمام هم و غم انسان، شکمش می‌گردد و شهوتش، افزایش می‌یابد و راه‌های نفوذ شیطان در او، بیشتر می‌شود؛ چراکه شیطان، در آدمی، همانند خون، جریان می‌یابد. روزه گرفتن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را می‌بندد و پرخوری و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را بیشتر و گسترده‌تر می‌گرداند. کسی که زیاد می‌خورد، ناگزیر به نوشیدن آب بیشتری می‌شود و کسی که زیاد بنوشد، خوابش نیز بیشتر می‌گردد و بدین ترتیب فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهد و زیان‌کار می‌شود»[۳].

◘ حسن ﷺ: «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید».

حسن ﷺ در این سخن ارزشمندش، به کنترل شهوت و غرایز جنسی فرا می‌خواند و بیان می‌دارد که غرایز جنسی، تنها از راه‌های مشروع، اشباع می‌گردد و

۱- نگا: فتح‌الباری شرح صحیح البخاری (۵۳۸/۹)

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم (۲۳/۱۴).

۳- نگا: مدارج السالکین (۴۵۸/۱).

افسارگسیختگی جنسی، پیامدهای بدی همچون قساوت قلب و ضعف ایمان را به دنبال دارد. هر چقدر که سرکشی و افسارگسیختگی شهوت و میل جنسی، بیشتر شود، به همان نسبت تیرگی و قساوت قلب نیز افزایش می‌یابد. البته نگاه آلوده و حرام، و نیز هم‌نشینی زنان و مردان نامحرم با یکدیگر، سرآغاز افسارگسیختگی جنسی است که با عوارض مختلفی همراه می‌باشد؛ از جمله اینکه زنان، خود را شبیه مردان می‌سازند و مردان نیز رفتاری زنانه در پیش می‌گیرند. سبک دانستن روسپی‌گری و افزایش فساد و فحشا و نیز فراهم شدن زمینه‌های گناه، از دیگر پیامدهای افسارگسیختگی جنسی است. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ»[1] یعنی: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست».

بخاری رحمه‌الله می‌گوید: این حدیث، بدین مفهوم است که مسلمان، در حال ارتکاب زنا، مؤمن کامل به‌شمار نمی‌رود و از نور ایمان برخوردار نیست. ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول اکرم ﷺ روایت نموده که فرموده است: «إذا زني العبد خرج منه الإيمان، فكان فوق رأسه كالظلة، فإذا خرج من ذلك العمل رجع إليه الإيمان»[2] یعنی: «هنگامی که بنده، مرتکب زنا می‌شود، ایمان از او خارج می‌گردد و همانند سایه‌ای بالای سرش قرار می‌گیرد و چون از ارتکاب این عمل، خارج می‌شود، ایمان، به او باز می‌گردد».

کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، نور ایمان، از وجودشان، رخت برمی‌بندند؛ به‌گونه‌ای که دیگر در دل‌هایشان عظمت و بزرگی پروردگار متعال، همچون گذشته باقی نمی‌ماند. بدون تردید کسی که مرتکب گناهانی همچون زنا، دزدی، باده‌نوشی و امثال آن می‌گردد، نور و خضوع و خشوعی که در گذشته، در دلش وجود داشته، کم می‌شود و از دلش خارج می‌گردد: هرچند اصل ایمان، در قلبش همچنان باقی است، اما خشوع و خضوعی که در اثر ارتکاب گناه کبیره، از قلبش خارج می‌گردد، در واقع جزو ایمانی است که در آن هنگام، از وجود گنهکار خارج می‌شود[3].

ارتکاب روزافزون معاصی و گناهان، ره‌آورد افسارگسیختگی جنسی و یکی از پیامدهای عدم کنترل امیال نفسانی است. معصیت، هرچند کوچک و صغیره باشد،

۱- بخاری، شماره‌ی ۵۵۷۸

۲- حاکم در المستدرک (۲۲/۱)، این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافق است.

۳- نگا: کناب الإیمان، از ابن‌تیمیه، ص۲۹.

مقدمه‌ای برای ارتکاب گناهان دیگر و سبک پنداشتن آنهاست؛ به‌گونه‌ای که شخص گنهکار، عواقب گناهی را که مرتکب می‌شود، درک نمی‌کند. نگاه آلوده، فکر و خیال درباره‌ی مسایل جنسی و ارتکاب معصیت را به دنبال دارد و به وسوسه‌ی نفس و تحریک شهوت و در نهایت، تصمیم جدی برای ارتکاب گناه، می‌انجامد و چنانچه اسباب لازم برای ارتکاب معصیت فراهم شود، در انجام آن درنگ نمی‌کند. از این‌رو نگاه، یکی از مقدمات زنا و جزو راه‌هایی است که به ارتکاب معصیت منتهی می‌شود. بدین ترتیب، گناهان، اندک‌اندک در قلب بنده، اثر می‌گذارند و کارش به جایی می‌کشد که نسبت به ارتکاب معصیت بی‌پروا می‌شود و دیگر نمی‌تواند دست از گناه بکشد؛ بلکه میل به گناه در او افزایش می‌یابد و در صدد ارتکاب گناهان بیشتری بر می‌آید[۱].

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «هر گناهی، بذر معصیتی دیگر به‌شمار می‌رود و گناهان دیگری را به دنبال دارد؛ آن‌چنانکه ترک گناه و معصیت، بر بنده مشکل می‌گردد و گناهان، جزو وجود فرد می‌شوند و در وجودش، جای می‌گیرند. به‌گونه‌ای که اگر چنین شخصی، دست از معصیت بکشد و به اطاعت و بندگی خدا روی بیاورد، دچار دلتنگی و گرفتگی روحی و روانی می‌گردد و همچنان به انجام گناه، رغبت دارد. از این‌رو بسیاری از فاسقان، بی‌هیچ لذتی، مرتکب معصیت می‌شوند و هیچ انگیزه‌ای برای ارتکاب معصیت ندارند، جز اینکه به گناه کردن، عادت نموده‌اند و از ترک گناه، احساس ناراحتی می‌نمایند»[۲].

یکی دیگر از پیامدهای هوس‌بازی و طغیان شهوت، از میان رفتن شرم و حیاست؛ از این‌رو بنده‌ای که در نتیجه‌ی هوس‌بازی و طغیان شهوتش، به ارتکاب معصیت عادت کرده، به گونه‌ای بی‌پروا می‌گردد که دیگر نگران اطلاع یافتن مردم از اعمال زشتش نیست؛ بلکه بسیاری از افراد هوس‌باز، آن‌چنان گستاخ و بی‌پروا می‌شوند که خودشان، هوس‌بازی‌های خویش را برای دیگران تعریف می‌کنند و حتی به آن، افتخار هم می‌نمایند! چراکه عاری از شرم و حیا گشته‌اند[۳].

بی‌توجهی به کنترل غرایز جنسی و نیز اهمیت ندادن به پیشگیری از انحرافات اخلاقی ـ و لو انحرافاتی که به‌ظاهر، ناچیز و کوچک به نظر می‌رسند ـ عواقب جدی و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد که یکی پس از دیگری، بروز می‌کند و انسان را در

۱- أمراض النفس، ص۱۲۱.

۲- الجواب الکافی، ص۵۹.

۳- أمراض النفس، ص۱۲۱.

دام غرایز افسارگسیخته‌ای می‌اندازد که رهایی از آن، خیلی سخت و دشوار می‌باشد و در نهایت، به نابودی قلب و روان شخص و نیز از میان رفتن فضایل اخلاقی وی می‌انجامد و بیماری‌های روحی و جسمی فراوانی، دامن‌گیرش می‌شود[۱].

آیین راستین و نجات‌بخش اسلام، راه‌کارهای خوبی برای کنترل غرایز جنسی،[۲] ارائه داده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- فرو انداختن نگاه و پوشاندن عورت‌ها:

اسلام، از آن جهت به فرو انداختن چشم‌ها، دستور داده که نگاه، مهم‌ترین راه رسیدن تیر شهوت به قلب می‌باشد. از این‌رو خدای متعال، بندگانش را به پایین انداختن چشم‌ها و خودداری از نگاه آلوده و حرام دستور داده و فرموده است:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ۝٣٠﴾ [النور: ۳۰]

«(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از ارتباط نامشروع) مصون دارند. این، برای ایشان، زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه می‌باشد».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلا الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ وَلا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَلا تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَى الْمَرْأَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ»[۳] یعنی: «مرد به عورت مرد، و زن به عورت زن نگاه نکند. مرد با مرد و زن با زن در یک پارچه داخل نشود».

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: خدای متعال، چشم را آیینه‌ی دل قرا داده است؛ از این‌رو اگر

۱- أمراض النفس، ص۱۲۳.

۲- شریعت اسلام، نه افسارگسیختگی جنسی را قبول دارد و نه سرکوب نیازهای جنسی؛ بلکه با ارائه‌ی راه‌هایی دقیق و کارآمد، زمینه را برای پاسخگویی به نیازهای جنسی، فراهم آورده است و این، بیانگر توجه این آیین آسمانی، به نیازهای بشری می‌باشد؛ آن‌چنانکه قوانین اجتماعی آن، از جمله ساز و کارها و قوانینی که در زمینه‌ی ازدواج و کنترل امیال جنسی ارائه داده، همچنان قوی‌ترین و کارآمدترین قوانین اجتماعی در عصر حاضر به‌شمار می‌رود؛ بر خلاف قوانین بشری که هر روز، پرده از ناکارایی و بلکه پیامدهای سوء آن، برداشته می‌شود. [مترجم]

۳- صحیح مسلم. شماره‌ی

بنده، نگاهش را فرو گیرد، میل و شهوت دل نیز فروکش می‌کند و چون نگاهش را آزاد بگذارد، شهوتش نیز طغیان می‌کند»[1].

همچنین می‌گوید: «نگاه، همان تأثیری را در قلب می‌گذارد که تیر در شکار می‌نهد؛ اگر شکار را از پای در نیاورد، حتماً آن را زخمی می‌کند. نگاه به منزله‌ی شراره‌ی آتشی است که در خرمن کاه می‌افتد که در این صورت اگر تمام آن را به آتش نکشد، حتماً بخشی از آن را می‌سوزاند. چنانچه گفته شده:

کل الحوادث مبداها من النظر　　ومعظم النار من مستصغر الشرر
کم من نظرة فتکت في قلب صاحبها　　فتك السهام بلا قوس ولا وتر
والمرء ما دام ذاعين يقلبها　　في أعين الغيد موقوف على الخطر
يسر مقلته ما ضر مهجته　　لا مرحباً بسرور عاد بالضرر[2]

یعنی: «آغاز تمام پیشامدها، از نگاه است و بیشتر آتش‌ها نیز از جرقه‌ای بلند می‌شوند؛ چه بسیار نگاه‌هایی که همچون تیر رهاشده از کمان و غیر قابل مهار، در قلب نگاه‌کننده نفوذ کرده و دل را به خواهش واداشته‌اند. کسی که همواره چشم‌چرانی می‌کند و به زنان می‌نگرد، در معرض خطر قرار دارد. آنچه برای روح و روانش، زیان‌بار است، کاسه‌ی چشمش را به شگفت وا می‌دارد؛ شادمانی و سروری که پیامدش ضرر و زیان است، هیچ مباد».

۲- حرام بودن اختلاط و هم‌نشینی و نیز دستور دادن زنان به حجاب:

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٥٩﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمن بگو: روپوش‌ها و رداهای خود را بر خویشتن، فرو افکنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند، آمرزنده و مهربان است»[1].

۱- روضة المحبين، ص۱۰۹.

۲- مرجع پیشین، ص۱۱۴.

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ ذَٰلِكُمۡ أَطۡهَرُ لِقُلُوبِكُمۡ وَقُلُوبِهِنَّۚ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«...هنگامی که از زنان پیامبرص چیزی خواستید (یا پرسشی داشتید)، از پشت پرده از ایشان بخواهید (یا سؤال نمایید). این کار، برای پاکی دل‌های شما و آنان، بهتر است...».

بخاری و مسلم، از عقبۀ بن عامر رضي الله عنه روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». یعنی: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسرعمو و خواهرزاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: «الْـحَمْوُ الْـمَوْتُ» یعنی: «هلاکت، در همین است».

حـمو، در لغت، به برادر شوهر و سایر نزدیکان وی، همچون برادرزاده، عمو و پسرعمو و امثال آنان، اطلاق می‌گردد که محرم نیستند و اینکه رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «الحمو الموت»، بدین معناست که نگرانی بیشتری از ناحیه‌ی اینها وجود دارد؛ زیرا دسترسی به زن و خلوت کردن با او، برای اینها آسان‌تر است و کسی هم، این را بد نمی‌داند؛ بر خلاف آنکه اگر شخصی بیگانه، با زنی خلوت نماید، همه آن را بد می‌دانند و آن را رد می‌کنند[۲].

ابن‌عباس رضي الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: «لا يخلون رجلٌ بامرأة إلا ومعها ذومحرم ولا تسافر الـمرأة إلا مع ذي محرم»[۳] یعنی: «هیچ مردی، با هیچ زنی خلوت نکند، مگر آنکه با آن زن، محرمی همراه باشد؛[۴] و زن، مسافرت نکند مگر به همراه یکی از محارمش».

۱- البته در مورد اینکه آیا صورت و کفین زن، عورت است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از فقهای امت، بر این باورند که پوشاندن صورت، واجب نیست. در تأیید این دیدگاه، احادیث صحیحی وجود دارد. [مترجم].

۲- نگا: شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۵۳/۱۴)

۳- مسلم، شماره‌ی ۱۳۴۱

۴- این حدیث، دلیلی بر تفاوت حکم اختلاط و خلوت کردن است؛ از این‌رو به پندار مترجم، در ادبیات دینی هر جا که مسأله‌ی حرمت اختلاط به میان می‌آید، در واقع همان مسأله‌ی خلوت کردن زن و مرد بیگانه، منظور می‌باشد.

در تعدادی از احادیث نبی اکرم ﷺ، وعید و هشداری شدیدی در این‌باره وارد شده که زنان، خود را در لباس و رفتار، شبیه مردان و یا مردان، خود را شبیه زنان نمایند. چراکه این امر، نوعی کج‌روی و انحراف است. بخاری از ابن‌عباس ﷺ روایت نموده که رسول‌خدا ﷺ آن دسته از مردان را که خود را شبیه مردان می‌سازند و نیز زنانی را که خود را شبیه مردان می‌نمایند، لعنت فرمود[۱].

۳- روزه گرفتن:

زمانی که شخصی، به هر دلیلی، نمی‌توانست ازدواج کند و شرایط ازدواج، برایش فراهم نبود، باز هم باید درصدد کنترل غریزه‌ی جنسی‌اش باشد تا بر او چیره نگردد؛ بهترین روش برای این کار، روزه گرفتن است. در این زمینه، بخاری و مسلم، از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت نموده‌اند که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». یعنی: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گاه، می‌شود. و کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد. چراکه روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می‌کند».

از حدیث مذکور، چنین بر می‌آید که روزه گرفتن، شهوت را کاهش می‌دهد؛ کم خوردن غذاهایی که توان جنسی را افزایش می‌دهد نیز در این زمینه بسیار مفید است. زیرا با این روش می‌توان از شدت میل جنسی کاست. البته در صورتی که شخصی، به این راهکارهای پیشگیرانه توجه نکند و بدان پایبندی ننماید، نباید شک کرد که تیر زهرآلود شهوت، در قلبش نفوذ می‌کند و زمینه‌ی انحراف چنین شخصی، افزایش می‌یابد و بدین‌سان شهوتش، رو به طغیان و افسارگسیختگی می‌نهد و او را در منجلاب فساد، گرفتار می‌سازد[۲].

این سخن حسن ﷺ که «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید»، فراخوان آشکاری به‌سوی کنترل شهوت و غرایز جنسی و پیشگیری از طغیان و سرکشی امیال نفسانی است.

۱- نگا: بخاری، کتاب اللباس (۵۵/۷).

۲- أمراض النفس، ص۱۲۶.

▪ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «او، هنگام حضور یافتن در مجلس علما، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت»[۱].

چنین عملکردی، در واقع، احترام گذاشتن به علما و استفاده بردن از آنان است؛ احترام گذاشتن به علما، سنت می‌باشد. چنانکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لیس منا من لم یرحم صغیرنا ویوقر کبیرنا ویأمر بالـمعروف وینه عن الـمنکر ویعرف لعالـمنا حقه»[۲] یعنی: «کسی که به کوچکِ ما مهر نورزد، و احترام بزرگِ ما را نگه ندارد، و امر به معروف و نهی از منکر ننماید و حقِ عالمِ ما را نشناسد، از ما نیست».

پیشینیان نیک این امت، احترام علمای خویش را نگه می‌داشتند و در برخورد با آنان، ادب را رعایت می‌کردند. بسیاری از علما، پیرامون آداب هم‌نشینی با اهل علم و روش‌های گفتگو با آنان، به‌تفصیل سخن گفته‌اند.

یکی از جامع‌ترین اقوالی که در این زمینه روایت شده، سخن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌باشد که فرموده است: «برخی از حقوق عالم، از این قرار است که بیش از حد، از او سؤال نکنی و او را سؤال‌پیچ ننمایی و چون خسته بود، بر پرسش و پاسخ، اصرار نورزی و هنگامی که برخاست، لباسش را نگیری، و رازش را برملا نسازی و نزد او، از هیچ‌کس غیبت نکنی؛ اگر دچار لغزش شد، عذرش را بپذیری. تو باید تا آن زمان که عالم، پاسدار اوامر الهی است، احترامش را نگه داری؛ همچنین مقابلش منشین و اگر نیازی داشت، برای خدمت به وی، از دیگران سبقت بگیر»[۳].

همچنین فرموده است: «از جمله حقوق عالم بر تو این است که هرگاه نزدش بروی، بر او بطور خاص و بر دیگران، بطور عام سلام کنی و پیشِ پایش بنشینی و از اشاره‌ی دست و چشم، در مجلس او بپرهیزی و به او نگویی که دیدگاه فلانی، بر خلاف دیدگاه توست. و لباسش را نگیر و در سؤال کردن از او، پافشاری مکن که او، همچون درخت خرمایی است که چیزی از آن، به سوی تو خواهد افتاد»[۴].

۱- البداية والنهاية (۱۹۹/۱۱).

۲- سنن الترمذی، شماره‌ی۱۹۸۶؛ ابن‌حبان نیز این حدیث را روایت نموده (شماره‌ی۱۹۱۳) و آن را صحیح دانسته است.

۳- جامع بيان العلم و فضله (۱۲۹/۱).

۴- جامع بيان العلم و فضله (۱۴۶/۱).. با تمام احترامی که برای عالم بزرگواری همچون ابن‌عبدالبر قایلم، اما به نظر بنده، از آنجا که این، نقل سخن و دیدگاه غیرمعصوم است، لذا جای تأمل و

عبدالرحمن بن مهدی ﷺ می‌گوید: «هرگاه عاملی، شخصی داناتر از خود را می‌یافت، آن فرصت را غنیمت می‌دانست و به پرس و جو از او و فراگیری دانش می‌پرداخت و چون با کسی ملاقات می‌کرد که از لحاظ علمی، فروتر از او بود، به آموزش وی می‌پرداخت و تواضع و فروتنی می‌ورزید و چون با کسی دیدار می‌نمود که از لحاظ علمی، در سطح خودش بود، مسایل مختلف را مورد بررسی قرار می‌داد»[1].

▪ شرحی بر این سخن حسن ﷺ که: «او، بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. و در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد»[2].

حسن بن علی ﷺ در این گفتار ارزشمند، به اجتناب از پرحرفی و پرهیز از جر و بحث نابجا فرا می‌خواند. در حدیث آمده است: «إذا أصبح العبدُ فإنَّ الأعضاء تكفّر اللسانَ، تقول: اتّق الله فينا فإنّما نحن بك، فإذا استقمت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا»[3] یعنی: «زمانی که بنده، صبح می‌کند، تمام اندام، برای زبان، تواضع می‌کنند (و با خواهش و التماس) به آن می‌گویند: از خداوند، در حفظ حقوق ما بترس؛ همانا ما، به تو وابسته‌ایم؛ چرا که اگر تو، راستی و اعتدال بورزی، ما نیز راست و استوار خواهیم بود و اگر تو، کجی نمایی، ما نیز کج و نااستوار خواهیم گشت».

سلف صالح و نیکان گذشته، توجه ویژه‌ای به محاسبه‌ی نفس خویش در زمینه‌ی سخنان خود داشتند؛ چراکه از میان تمام اندام، زبان، آسان‌تر حرکت می‌کند و بیش از سایر اعضای بدن، برای انسان مشکل ایجاد می‌نماید. قیس ﷺ می‌گوید: «ابوبکر ﷺ را در حالی دیدم که کناره‌ی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که

درنگ دارد. و بهترین نمونه برای تعامل با مربی و استاد، برخورد بی‌تکلف و در عین حال آکنده از احترام اصحاب ﷺ با رسول اکرم ﷺ است. گفتنی است: امثال ابن‌عبدالبر ﷺ، تعریف دقیق و درستی از اهل علم داشتند، نه آن برداشت‌ها و قرائت‌های بی‌اساس و مقدس‌مآبانه‌ای که ما، درباره‌ی علم داریم و ....[مترجم]

۱- المحدث الفاضل، رامهرمزی، ص۲۰۶، قواعد في التعامل مع العلماء، عبدالرحمن بن معلا اللویحق، ص۸۶.

۲- البداية والنهاية (۱۹۹/۱۱).

۳- ترمذی، شماره‌ی۲۴۰۷؛ آلبانی، این حدیث را در الصحیح الجامع (۵۱۳۶/۱)، حسن دانسته است.

مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد»[۱]. سخن، اسیر انسان است و چون از دهان وی، خارج گردد، انسان را اسیر خویش می‌گرداند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ۱۸]

«انسان، هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش آن) سخن است».

در زبان، دو آفت وجود دارد که نمی‌توان به‌طور هم‌زمان از هر دو رهایی یافت: یکی آفت سخن گفتن و دیگری، آفت سکوت. چراکه در موقعیت‌ها و فرصت‌های متفاوت، هر یک از این دو، می‌تواند گناه باشد. چنانچه کسی که از گفتن سخن حق سکوت می‌نماید، شیطان گُنگی است که چه بسا به‌خاطر حفظ منافع خویش، سکوت و خودنمایی می‌کند و جایی که باید سخن بگوید و در سخن و عمل، شدت داشته باشد، از درِ نرمش و سستی وارد می‌شود و بدین‌سان نافرمانی خدا را می‌نماید. همچنین کسی که سخن باطل و نادرستی می‌گوید، شیطان سخنوری است که از طریق سخن گفتن، راه معصیت و نافرمانی خدا را در پیش گرفته است. متأسفانه بیشتر مردم، رویه‌ی درستی در زمینه‌ی سکوت یا سخن گفتن ندارند و دچار کج‌روی و انحراف شده‌اند. اما کسانی که تعادل را برقرار نموده‌اند، زبان‌هایشان را از گفتن سخن باطل و نادرست، باز می‌دارند و آن را برای گفتن سخنانی که نفع آخرت را به دنبال دارد، آزاد می‌گذارند. از این‌رو چنین کسانی، فقط سخنانی بر زبان می‌رانند که مفید باشد و از سخنان نابجایی که ضرر آخرت را در پی دارد، پرهیز می‌نمایند. چه بسا بنده ای در روز قیامت با کوهی از نیکی‌ها برانگیخته می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، تمام آن نیکی‌ها را به نابودی کشانده است. و نیز بنده‌ای با کوهی از بدی‌ها حاضر می‌شود، اما مشاهده‌ی می‌کند که زبانش، با ذکر خدا و گفتن سخنان نیک، تمام آن بدی‌ها را از میان برده است[۲]. بنابراین نه بطور مطلق به سکوت، دستور داده شده و نه به سخن گفتن؛ بلکه دستور و رهنمود شریعت در زمینه‌ی سخن گفتن یا نگفتن، مد نظر قرار دادن معیار خیر و شر در این زمینه می‌باشد. یعنی باید سخن نیک گفت و از بر زبان راندن سخن بد پرهیز کرد. از آنجا که کنترل زبان، خیلی دشوار است، بسیاری از نیکان گذشته، سکوت مثبت یعنی عدم بر زبان راندن سخن بد و غیرمفید را ستوده‌اند؛

۱- صفة الصفوة (۲۵۳/۲)

۲- الداء والدواء، از ابن‌قیم، ص۳۷۹.

چنانچه برای جبران اشتباهاتی که از ناحیه‌ی زبان مرتکب می‌شدند، به مجاهده‌ی نفس روی می‌آوردند و برای این منظور، از گفتن سخنان غیرمفید، پرهیز می‌نمودند[۱].

فضیل بن عیاض رحمه الله گفته است: «هیچ حج، سنگرداری و جهادی، دشوارتر از حفظ زبان نیست؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد».

همچنین گفته است: «در بند کردن زبان، زندان مؤمن است؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد»[۲].

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «چون دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که کدام‌یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک‌تر می‌باشد و آن‌گاه بر خلاف آن عمل می‌کرد»[۳].

بدین ترتیب حسن رضی الله عنه به مخالفت با هوای نفس، فرا می‌خواند. هوای نفس، عبارتست از میل و کشش غیرشرعی نفس به شهوت‌ها و خواسته‌هایی که برایش لذت‌بخش است[۴]. هوا و هوس، یکی از مهم‌ترین عوامل مخالفت بسیاری از امت‌ها، با پیامبرانشان بوده است و سبب شده که گردن‌کشی نمایند و از پذیرش ارمغان پیامبران الهی، یعنی حقیقت و هدایت و نور، سر باز زنند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ رُسُلٗاۖ كُلَّمَا جَآءَهُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُهُمۡ فَرِيقٗا كَذَّبُواْ وَفَرِيقٗا يَقۡتُلُونَ ٧٠﴾ [المائدة: ۷۰]

«ما، از بنی‌اسرائیل، پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما (آنان، پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری، چیزی را می‌آورد که مطابق هواها و هوس‌های ایشان نبود، دسته‌ای(از پیامبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند».

خدای متعال، داود علیه السلام را نیز به مخالفت با هوا و هوس دستور داده و فرموده است:

﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ

۱- نگا: جهاد النفس، ص۷۷.

۲- نگا: جامع العلوم و الحکم.

۳- مرجع پیشین.

۴- التعریفات، از جرجانی، ص۲۵۷

شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ﴿٢٦﴾﴾ [ص: ۲۶].

«ای داود! ما، تو را در زمین، نماینده‌ی خود ساخته‌ایم (و بر جای پیامبران پیشین نشانده‌ایم). پس درمیان مردم، به حق داوری نما و از هوای نفس، پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بی‌گمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند، عذاب سختی به‌خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند».

ابن‌تیمیه رحمه الله گفته است: «هوا و خواهش، در اصل همان محبت یا خشمی است که در درون و نفس انسان شکل می‌گیرد و سزاوار سرزنش نیست؛ چراکه در کنترل انسان نمی‌باشد، اما پیروی از هوا و خواسته‌ی نفس، زشت است و سزاوار سرزنش»[۱].

همچنین گفته است: «محبت و بغض، به تنهایی، همان هوا و هوس است، و پیروی از این حب و بغض، بدون توجه به دستور و رهنمود خدای متعال، حرام می‌باشد»[۲].

بهترین نسخه و مرهم، برای درمان کسی که دچار بیماری هوا و هوس شده، این است که به دستورات کتاب و سنت، پایبند گردد؛ خود را به پیروی از روش سلف صالح ملزم نماید؛ نفس خویش را بر اساس تقوا و خوف و خشیت الهی، پرورش دهد و همواره به محاسبه‌ی نفس خود بپردازد و فریب نفس و خواسته‌های نفسانی خویش را نخورد؛ همواره از اهل علم و ایمان راهنمایی بگیرد و از رهنمودهای آنان در اقوال و اعمال خویش استفاده کند. همچنین نفس خویش را به درخواست مشورت و نصیحت از دیگران، عادت دهد و دیدگاه‌های درست آنان را هرچند بر خلاف میلش باشد، بپذیرد. و نیز خود را به درنگ و تأمل در مسایل عادت دهد و از پیش‌داوری و هر واکنش آمیخته به افراط یا تفریط، بپرهیزد. همچنین تا می‌تواند دست به دعا بردارد و با تضرع و زاری از خدای متعال بخواهد که او را از پیروی هوا و هوس و فتنه‌ها و عوامل فریبنده، بدور دارد و به او توفیق بر زبان آوردن سخنان درست و شایسته در حالت خرسندی و خشم، عنایت نماید. لذا دعایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امتش آموزش داده، به‌کثرت بر زبان جاری سازد و با تمام وجود دست به درگاه خداوند بردارد و بگوید: «وأسألك كلمة الحق في الرضا والغضب»[۳] و نیز این دعای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر

۱- الفتاوی (۱۳۱/۲۸)

۲- الفتاوی(۱۳۳/۲۸)

۳- نسائی، کتاب السهو، باب الدعاء بعد الذکر (۵۵/۳)؛ آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است.

زبان جاری سازد که: «اللَّهُمَّ إني أعوذ بك من منكرات الأخلاق والأعمال والأهواء»[۱].

[۴] حسن بن علی ﷺ فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی‌اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است»[۲].

مفهوم این گفتار پندآموز حسن ﷺ این است که برای مؤمن زیرک و باهوش، جایز است نسبت به کسی که از حالات، رفتار، گفتار و مواضع و رویکردش، به بدی وی، پی برده، سوءظن داشته باشد؛ چراکه پاره‌ای از خفایای ضمیر انسان، ناخواسته در چهره و سخنان و رویکرد وی، نمایان می‌گردد. چنین سوءظنی، کیفری به دنبال ندارد؛ البته گفتار حسن بن علی ﷺ، بدین معناست که انسان مسلمان، باید از کسانی که بدی آنها، نمایان شده و به ثبوت رسیده، دوری گزیند و در تعامل با آنان، احتیاط کند تا به سبب حُسن‌ظن به چنین افرادی، گرفتار نشود. کسی که با مردم، معاشرت نماید، به عواقب اطمینان کردن به کسانی که پیشینه‌ی بدی دارند، پی می‌برد. ولی با این حال نمی‌توان به صرف یک گمان و بدون هیچ دلیل محکمی، نسبت به مسلمان، سوءظن داشت. خدای متعال. می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: ۱۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که برخی از گمان‌ها، گناه است...».

برخی از علما، در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور، گمان بد به نیکان و اهل خیر است؛ اما در مورد بدکاران و کسانی که بدی آنان، نمایان شده، جایز است که بر اساس همان ظاهرشان و متناسب و هم‌سان با وضعیتی که از آنها پدیدار گشته، سوءظن داشته باشیم[۳].

رسول اکرم ﷺ فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»[۴] یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

۱- سنن ترمذی؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ نگا: صحيح سنن الترمذی (۱۸۳/۳).

۲- الشهب اللامعة في السياسة النافعة، از مالقی، ص۱۷۳

۳- نگا: الأخلاق بين الطبع والتطبع، ص۲۴۳.

۴- بخاری:۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی۲۵۶۳

ابن‌حجر ﵀، سوءظن را یکی از گناهان کبیره‌ی باطنی دانسته و گفته است: «...و آن، عبارتست از اینکه کسی صرفاً بر اساس گمان و پندارِ برآمده از وسوسه‌ی شیطان، به بدی کسی حکم نماید و بدین‌سان او را حقیر بداند و از ادای حقوقش سر باز زند و در رعایت احترامش، کوتاهی نماید و نسبت به آبروی وی، زبان‌درازی کند؛ همه‌ی این اعمال، هلاکت و نابودی آدم بدگمان را به دنبال دارد. از این‌رو هر آدم بدگمانی را دیدی که درصدد عیبجویی از دیگران بود، بدان که این امر، ره‌آورد خباثت باطنی و پلیدی ضمیر اوست؛ چراکه مؤمن، به‌خاطر پاکی ضمیرش، (درصدد عیبجویی از دیگران نیست و اگر عیبی هم از آنان ببیند) آنها را معذور می‌داند؛ ولی منافق، به سبب پلیدی باطنش، در پی عیوب دیگران و عیبجویی از آنهاست»[۱].

آنچه بیان شد، شرحی مختصر بر این سخن حسن ﵁ بود که فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی‌اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است»[۲].

[۵] حسن ﵁ فرموده است: «به خدا سوگند، هیچ قومی، با هم مشورت و رایزنی نمی‌کنند مگر آنکه خدای متعال، آنان را به نتیجه‌ای بهتر از آنچه که به ذهن ایشان می‌رسد، رهنمون می‌گردد»[۳].

حسن بن علی ﵁، در این سخن ارزشمندش، مردم را به مشورت و رایزنی با یکدیگر در تمام مسایل فرا می‌خواند. مسلمانان، در دوران زرین تاریخ اسلامی توجه ویژه‌ای به شورا و مشورت داشتند و این را از رهنمودهای ارزنده‌ی رسول‌خدا ﷺ و رویکرد خلفای راشدین ﵃ فرا گرفته بودند. چنانچه حسن ﵁، درباره‌ی صلح با معاویه ﵁، با برادرش حسین و نیز پسرعمویش عبدالله بن جعفر ﵁ و سایر افراد بلندپایه‌ی خلافتش، مشورت نمود که در صفحات آینده، به شرح این موضوع خواهیم پرداخت. به‌هر حال شورا، یکی از ارکان شریعت و پایه‌های احکام شرعی و قضاوت به‌شمار می‌رود و کسی که در زمینه‌ی صدور احکام با اهل علم و دین، مشورت نکند، عزلش،

۱- الزواجر، ص۱۱۴.

۲- الشهب اللامعة في السياسة النافعة، از مالقی، ص۱۷۳

۳- تهذیب الریاسة وترتیب السیاسة، از قلعی، ص۱۸۳.

واجب است و در این، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد[1].

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: ۳۸]

«و کارشان، به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است».

جصاص حنفی رحمه الله در توضیح این آیه، چنین نگاشته است: «و این، بیانگر جایگاه ویژه‌ی شوراست که قرآن، آن را در کنار ایمان و اقامه‌ی نماز، یاد می‌کند و این نکته را می‌رساند که همه‌ی ما، به مشورت و رایزنی با یکدیگر، دستور داده شده‌ایم»[2].

طاهر بن عاشور می‌گوید: «از مجموع گفتار جصاص، چنین برمی‌آید که مذهب و دیدگاه ابوحنیفه رضی الله عنه بر وجوب شوراست»[3].

واجب بوده یا همچنانکه برای ما نووی رحمه الله می‌گوید: یاران ما، در این اختلاف نظر دارند که آیا شورا، بر رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم سنت است، برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز سنت بوده است؟ دیدگاه صحیح نزد ایشان، وجوب شورا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد و این، برگرفته از فرموده‌ی خدای متعال است که می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و در کارها با آنان، مشورت و رایزنی نما».

جمهور فقها و محققان اصول، بر این عقیده اند که صیغه‌ی امر، برای وجوب است.

ابن‌تیمیه رحمه الله گفته است: هیچ ولی امر و کارداری، از مشورت و رایزنی با دیگران، بی‌نیاز نیست؛ چراکه خدای متعال، پیامبرش را به مشورت و رایزنی با اصحاب رضی الله عنهم دستور داده و فرموده است:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس از آنان، درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنها، مشورت و رایزنی کن و هنگامی که (پس از شور و تبادل آرا) تصمیم به انجام کاری گرفتی، (قاطعانه

۱- نگا: المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز (۳۷۹/۳).

۲- احکام القرآن، از جصاص (۳۸۶/۳).

۳- التحرير والتنوير (۱۹۴/۴).

دست به‌کار شو و) بر خدا توکل نما. همانا خداوند، توکل‌کنندگان را دوست دارد».

شورا، یکی از ارکان نظام اسلامی است و نقش به‌سزایی در تشکیل و پیدایش جامعه‌ی اسلامی دارد. رژیم شورایی، به‌خاطر اهداف بزرگ و حکمت‌های والایی، مشروع گردیده و مصالح و منافع زیادی برای امت، در خود دارد که عاید امت، حکومت و جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ از جمله:

۱- شورا، گونه‌ای از گفتمان آزاد و از بهترین شیوه‌های آشکار شدن دیدگاه‌های عموم است و به پیوند حاکم و شهروندان، قوت و اطمینان می‌بخشد و فضایی سالم بر روابط رییسان و زیردستانشان، حاکم می‌گرداند و بهترین روش برای از بین بردن شک‌ها و نگرانی‌هایی است که در اذهان عموم شکل می‌گیرد و تصورات نادرستی را که در سایه‌ی استبداد و غوغاسالاری[۱]، به وجود می‌آید، از میان می‌برد.

۲- زیرساخت‌ها و مبادی اسلامی، چنین اقتضا می‌کند که هر یک از افراد، احساس نماید که در جامعه و گروه، دارای نقشی است؛ و شورا، این فرصت را فرا روی تمام افراد می‌نهد تا توانمندی‌ها، مهارت‌ها، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خویش را در خدمت جامعه قرار دهند و بدین‌سان، برای همگان، این فرصت فراهم می‌گردد که به طرح دیدگاه‌هایشان در مسایل عمومی بپردازند.

۳- شورا، پیوند عاطفی و فکری آحاد امت را به ارمغان می‌آورد و در سایه‌ی شورا، هر یک از افراد، به ارزش شخصیتی، فکری و انسانی خویش پی می‌برد و از این‌رو با تمام وجود برای حفظ منافع امت اسلامی، مایه می‌گذارد و بدین‌سان تمام توانمندی‌های نهفته در امت، نمایان می‌گردد.

۴- شورا، نقش بسزایی در حل بحران‌های اجتماعی و رسیدگی به مطالبات سرکوفته‌ای دارد که سرخوردگی و بی‌اعتمادی شهروندان و حتی خشم و کینه‌ی آنان را به دنبال داشته است؛ از این‌رو شورا، ارکان نظام را محکم می‌گرداند و اعتماد و رضایت مردم را جلب می‌نماید.

۵- شورا، یادآور این نکته است که صاحبان اصلی قدرت، آحاد امتند و رییس حکومت، نماینده‌ی آنان برای تأمین حقوق آنهاست.

۱- غوغاسالاری (mobocracy)، حکومتی است که در نتیجه‌ی آشوب اوباش، به دست افرادی پست و فرومایه و بی‌مسؤلیت افتاده است. (مترجم)

۶- مشورت و رایزنی با دیگران، اجرای فرمان خدای متعال، و اقتدا به رسول اکرم ﷺ است؛ این مزیتِ مشورت، بر سایر مزایایی که پیشتر بیان شد، برتری دارد و همین، مهم‌ترین عامل موفقیت، نظام شورایی است[۱].

[۶] حسن ﷺ در یکی از اندرزهایش به مسلمانان فرمود: «ای فرزند آدم! خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و اهل اطاعت باشی و به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی و با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی و با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی. پیش از شما کسانی می‌زیستنند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند[۲] و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه که در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چراکه مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس»[۳]. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷]

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

اینک به شرح این موعظه‌ی حکیمانه‌ی حسن ﷺ می‌پردازیم:

◘ شرحی بر این سخن حسن ﷺ که: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی»[۴].

حسن بن علی ﷺ مردم را به دوری از آنچه خدای متعال، حرام فرموده، فرا می‌خواند و کسی را که از حرام دوری نماید، عابد و عبادت‌گزار برمی‌شمارد. روی آوردن به حرام، انسان را به غفلت می‌اندازد و او را در معرض خشم و غضب الهی قرار می‌دهد؛ همان‌طور که روی آوردن به حرام و غفلت از اطاعت و بندگی خدای متعال،

۱- الشوری بین الإصالة والمعاصرة، از عزالدین تمیمی، صص۳۴-۳۴.

۲- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۳- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

۴- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

دو سبب اصلی آسیب‌های دنیوی و زیان‌های اخروی هستند. ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: اندک بودن توفیق و خراب شدن اندیشه، و پوشیده ماندن حق و حقیقت بر بنده و همچنین تباهی دل و سستی و تنبلی در ذکر و یاد خدا و نیز ضایع شدن وقت، نفرت و بیزاری خلق خدا و دوری از خدای متعال، عدم اجابت دعا، قساوت قلب و سنگ‌دلی، از میان رفتن برکت روزی و عمر، محرومیت از علم و دانش، خفت و خواری، ذلت در برابر دشمن، تنگ‌دلی و مبتلا شدن به هم‌نشینی با دوستان نابابی که وقت انسان را ضایع می‌کنند و قلبش را به تباهی و فساد می‌کشند و غم و غصه‌های طولانی، تنگناهای زندگانی و پریشانی و آزردگی خاطر، همه، ره‌آورد معصیت خدا و غفلت از یاد اوست؛ همان طور که آب، بذر را به ثمر می‌رساند و سوختن، پیامد و نتیجه‌ی آتش گرفتن است. ره‌آورد طاعت و بندگی خدای متعال، درست، عکس مواردی است که بیان شد[۱].

بنابراین اجتناب از محارم الهی، راهِ اطاعت و بندگی است و بدین‌سان مسلمان، عبادت‌گزار به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو حسن بن علی رضی الله عنه فرموده است: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی»[۲].

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی»[۳].

حسن بن علی رضی الله عنه پیرامون خرسندی و رضایت از تقدیری سخن می‌گوید که خدای متعال، برای بنده مقدر فرموده است. رضایت و خرسندی، مایه‌ی توانگری است و خشنودی از خدای متعال، بدین معنا می‌باشد که بنده، آنچه را که خداوند، برایش مقدر نموده، ناخوشایند نداند[۴]. و والاترین درجه‌ی آن، این است که بنده، نسبت به هر خیر و شری که خدای متعال، برایش مقدر نموده، از صمیم قلب، شادمان و آسوده‌خاطر باشد. ایمان به قضا و قدر، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان است و برآمده از اخلاق ایمانی مؤمن می‌باشد؛ زیرا از آنجا که بنده‌ی مؤمن، به ریسمان ایمان چنگ می‌زند، نور ایمان، تمام روح و زندگانی‌اش را در بر می‌گیرد؛ به‌راستی، ایمان به قضا و قدر و رضایت از خواست و مشیت الهی، روح توکل و حقیقت آن است و نیز روح یقین

۱- الفوائد، ص۲۳.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۳- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۴- نگا: المفردات، از راغب، ص۱۹۷.

و حقیقتِ محبت به‌شمار می‌رود و بیانگر صداقت و راستی کسی است که ادعای محبت می‌کند و نشان‌دهنده‌ی شکر و سپاس‌گزاری و دلیلِ آن است[۱]. رضایت از خواست و مشیت خداوند متعال، دروازه‌ی منش و کنش نیک با خداوند ﻷ و آفریدگان وی، می‌باشد. آری! اخلاق نیک، یکی از نتایج رضایت از تقدیر الهی است و بداخلاقی، ره‌آورد ناخرسندی از خواست خداوند. از این‌رو برخی از علما، رضا را به اخلاق و منش نیک بنده در تعامل با خداوند، تعریف کرده‌اند؛ بدین‌سان که رضایت از تقدیر الهی، سبب می‌شود که بنده، لب به اعتراض نگشاید و از زیاده‌گویی و پرحرفی که در اخلاق نیک، خدشه وارد می‌کند، بپرهیزد. بنابراین بنده‌ی راضی و خرسند، هیچ‌گاه چیزی را که خدا، برایش مقدر کرده و آن را نکوهش نفرموده، بد نمی‌داند و نام بدی بر آن نمی‌گذارد؛ چراکه چنین کاری، بر خلاف رضایت و خرسندی است[۲].

قرآن کریم، توجه ویژه‌ای به این نوعِ رضایت و خشنودی، مبذول داشته و در بسیاری از آیات، به بیان این مطلب پرداخته که:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«خداوند، از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند».

عنایت خاص قرآن کریم به مقوله‌ی رضایت و خشنودی، بیانگر این نکته است که مقام رضا، والاترین درجه‌ی ایمان می‌باشد. بدین معنا که بنده‌ی خرسند و راضی، در تعامل با پروردگارش، از کمال اخلاق برخوردار است و آنچه را که خدای متعال در زمینه‌ی آفرینش و قانون‌گذاری، اراده فرموده، با سرور و اطمینان کامل می‌پذیرد و از بابت هیچ خیر و شری که خواست خدا بوده، به هیچ عنوان ناخشنود و ناراحت نمی‌گردد؛ بلکه تلخی قضایی که بر او رفته، برایش خوشایند است. زیرا می‌داند که خدای متعال، در تدبیر امور و ابلاغ دستوراتش از طریق پیامبران علیهم‌السلام، حکیم است. آری! کسی که از چنین خلق و خویی برخوردار است، تمام پیشامدهایی را که خواست خداوند ﻷ بوده، با سرور و شادمانی می‌پذیرد؛ چراکه به حکمت خداوند ﻷ، در تمام افعال و تدابیرش، یقین دارد و می‌داند که خدای متعال، نسبت به بندگانش، بس مهربان است و هر چه برای آنان، مقدر می‌فرماید، همگی خیر است؛ هرچند برای

۱- مدارج السالکین (۲۱۸/۲).

۲- مدارج السالکین (۲۲۰/۲).

خودشان، عکس آن، نمایان شود[1].

پدربزرگ حسن، نمونه و الگوی نیکی در تمام زمینه‌های اخلاقی و رفتاری بود و برای ما چگونگی رضایت از خدای متعال را در آزمون‌های زندگی اعم از مصیبت‌های مالی و جانی، تبیین فرمود؛ چنانچه شخص رسول اکرم ﷺ در تمام جنبه‌های زندگی‌اش، در والاترین رتبه از لحاظ رضایت و خرسندی از تقدیر الهی قرار داشت؛ چه در زمینه‌ی اذیت و آزاری که در جریان دعوتش در مکه، طائف و مدینه متحمل گردید و چه در مواردی که برای به قتل رساندن وی، دسیسه شد، اما به نتیجه نرسید. حتی آن حضرت ﷺ دسیسه‌گران را بخشید. رسول‌خدا ﷺ در زمینه‌ی تنگنای مادی نیز در اوج رضایت و خرسندی از قضای الهی قرار داشت؛ آن‌چنانکه بشریت، نمونه‌اش را به خود ندیده است. رسول‌خدا ﷺ، در چنان حالتی دست به دعا برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا»[2]. یعنی: «خدایا! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده».

زمانی که فرزند شیرخوار رسول‌خدا ﷺ، دایی حسن رضي الله عنه، یعنی ابراهیم رضي الله عنه در هشت ماهگی درگذشت، هیچ خللی در رضایت و خرسندی رسول‌خدا ﷺ از تقدیر الهی وارد نشد؛ این، در حالی بود که خدای متعال، ابراهیم رضي الله عنه را پس از آن، به رسول‌خدا ﷺ داده بود که سن و سالی از آن حضرت ﷺ گذشته بود و سایر فرزندان پسرش نیز، پیشتر فوت کرده بودند. اما با این حال، رسول اکرم ﷺ اعلان رضایت نمود و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ»[3] یعنی: «اشک چشم‌ها، سرازیر است و دل، اندوهگین؛ با این حال ما، سخنی بر زبان نمی‌آوریم که موجب ناخوشنودی خدایمان شود. و ما به خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

نزدیکان رسول‌خدا ﷺ، پیش چشم آن حضرت ﷺ، در دفاع از وی و دعوتش، به زمین افتادند و کشته شدند، اما رسول اکرم ﷺ بی‌صبری نکرد؛ بلکه زمانی که شیر خدا و رسول‌خدا، حمزه رضي الله عنه، عموی پیامبر اکرم ﷺ، در احد، به شهادت رسید و

۱- نگا: أخلاق النبی ﷺ في القرآن والسنة (۹۶/۱).

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۴۶۰.

۳- بخاری:۱۳۰۳؛ مسلم:۲۳۱۵.

به‌طرز عجیبی مُثله[۱] شد، پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، به آن صحنه‌ی غم‌انگیز نگاه کرد و فرمود: «رحمة الله عليك إن كنت ما علمتك إلا وصولا للرحم، فعولا للخيرات، والله لو لا حزن من بعدك لسرني أن أتركك حتى يحشرك الله في بطون السباع»[۲] یعنی: «رحمت خدا، بر تو باد؛ من، از تو فقط خیر و نیکی سراغ دارم (و می‌دانم که) تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می‌کردی و همواره کارهای نیکی انجام می‌دادی. به خدا سوگند اگر غم و اندوه بازماندگانت نبود، دوست داشتم تو را رها می‌کردم (و دفن نمی‌نمودم) تا خدای متعال، تو را در شکم درندگان برانگیزد و حشر فرماید».

رسول‌خدا ﷺ با آنکه در تمام اوضاع و احوال، در اوج رضایت و خرسندی از خدای متعال، قرار داشت، اما همواره دعا می‌کرد و از خدای متعال درخواست می‌نمود که رضایت و خرسندی بیشتری به او عنایت کند و او را بر آن، ثابت‌قدم و استوار بدارد؛ چنانچه دعا می‌کرد: «...وأسألك الرضا بعد القضاء وبرد العيش بعد الـموت ولذة النظر إلى وجهك والشوق إلى لقائك وأعوذبك من ضراء مضرة وفتنة مضلة؛ اللَّهُمَّ زينا بزينة الإيمان واجعلنا هداة مهتدين»[۳] یعنی: «از تو رضایت و خرسندی را پس از پیشامدی که مقدر فرمودی، درخواست می‌کنم و از تو می‌خواهم که پس از مرگ، زندگی آسانی عنایت کنی و مرا از لذت نگریستن به چهره‌ات، بهره‌مند سازی و شوق دیدارت را نصیبم گردانی؛ و از سختی و گزند رنج‌آور و از فتنه‌ی گمراه‌کننده، به تو پناه می‌برم. بارخدایا! ما را به زیور ایمان، بیارای و ما را از پیشوایان ره‌یافته، بگردان».

اقوال و سخنان رسول اکرم ﷺ در زمینه‌ی رضایت و خرسندی، به آن دسته از اقوالی که بیانگر خلق و خوی بزرگ وی می‌باشد، خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه رسول‌خدا ﷺ این خلق و خوی سترگ را می‌ستود و به بیان اجر و پاداش وافرش، می‌پرداخت تا امتش را به آراسته شدن بدین اخلاق و منش بزرگ، تشویق نماید. چنانچه فرموده است: «من قال حين يسمع الـمؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده

۱- مثله، یعنی بریدن گوش و بینی و اندام کسی که کشته شده است.

۲- تفسیر ابن‌کثیر (۵۹۲/۲)؛ ابن‌کثیر، این روایت را به بزار نسبت داده و درباره‌ی سندش، گفته است: سندش، ضعیف است. ابن‌هشام نیز در سیرتش، آن را به‌صورت مرسل، از ابن‌اسحاق روایت نموده است؛ نگا: سیرة ابن‌هشام (۱۷۱/۳).

۳- سنن نسائی (۵۵/۳)، به روایت عمار بن یاسر ﷺ با سند حسن.

ورسوله، رضيت بالله رباً وبمحمد رسولاً وبالإسلام دينًا، غفر اللهُ له ما تقدم من ذنوبه»[۱] یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله، رضيت بالله رباً وبمحمد رسولاً وبالإسلام دينًا)[۲]، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

آنچه در این حدیث، در خورِ توجه می‌باشد، این است که رسول اکرم ﷺ دعای مذکور را به‌طرز حکیمانه‌ای با عملی پیوند می‌دهد که روزانه، پنج بار تکرار می‌شود تا بدین ترتیب این دعا و مضمونش، در وجود زنان و مردان مؤمن، نهادینه گردد؛ رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ذاق طعم الإيمان من رضي بالله رباً وبالإسلام دينًا وبمحمد رسولاً»[۳] یعنی: «کسی که به الله ﷻ به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد ﷺ به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

در این دو حدیث، عظمت و بزرگی خلق و خوی رضایت از الله ﷻ بیان شده و واضح گردیده که داشتن چنین خلق و خویی، سبب آمرزش گناهان و برخوردار شدن از حلاوت و شیرینی ایمان می‌باشد. زیرا کسی که دارای چنین سرشتی باشد، می‌داند هر آنچه که به او رسیده، خواست خدا بوده و هیچ مانعی، توان دور کردن آن را از وی نداشته است؛ و نیز آنچه به او نرسیده، چنان نبوده که به وی برسد. همچنین شکی ندارد که تدبیر الهی درباره‌ی او، سراسر خیر است و از این‌رو در خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگانی دنیا، شادمان و آسوده‌خاطر زنگی می‌کند و خدای متعال را در تمام اوضاع و احوال، می‌ستاید؛ چراکه همه را تقدیر و تدبیر خدای متعال می‌داند و چه راحتی و آسایشی، بیش از این است که بنده، بدین نحو زندگی نماید؟![۴].

آری! حسن بن علی رضي الله عنه با زبان حال و نیز با زبان مقال و در قالب سخن ارزشمندش، به این خلق و خوی سترگ فرا خواند؛ آنجا که فرمود: «به آنچه خدای

۱- مسلم، شماره‌ی ۳۸۶ (۱/۲۹۰).

۲- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحقی جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد(ﷺ) بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله(ﷻ) به عنوان پروردگار، و به محمد (ﷺ) به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

۳- مسلم، شماره‌ی ۴۳ (۱/۶۲).

۴- الحسن بن علی، ص۲۸؛ نور الأبصار، ص۱۲۱.

متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی»[۱].

■ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی»[۲].

حسن بن علی رضی الله عنه مسلمانان را به رفتار و برخورد نیک با همسایگانشان فرا می‌خواند؛ چراکه حقوق همسایه، از مهم‌ترین حقوق مورد تأکید در اسلام است. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ﴾ [النساء: ۳۶].

«و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان و همسایگان خویشاوند و بیگانه، نیکی کنید».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ»[۳]. یعنی: «جبرئیل علیه السلام آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که گمان بردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد».

برخی از حقوق و آداب همسایه‌داری در اسلام

۱- اجتناب و پرهیز از هرگونه آزاررساندن به همسایگان: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ»[۴] یعنی: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، به همسایه اش اذیت و آزار نرساند».

از این‌رو بر همه واجب است که هیچ‌گاه و به هیچ عنوان، به همسایگان خویش، اذیت و آزار نرسانند. زیرا هر نوع آزار رساندن به همسایه، حرام است؛ فرقی نمی‌کند که با زبان باشد یا به اشاره و یا با هر عملی که سبب ناراحتی همسایه گردد.

۲- نیکی کردن به همسایگان، به هر صورت ممکن، یکی دیگر از حقوق همسایگان می‌باشد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليحسن إلى

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۳- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۴.

۴- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۸.

جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فليقل خيرًا أو ليسكت»[۱] یعنی: «هر کس، به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی نماید؛ و هر کس، به خدا و روز واپسین ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ و هر کس، به خدا و رستاخیز، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت کند».

از آنجا که رعایت حقوق همسایگی در اسلام، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، از این‌رو رسول‌خدا ﷺ، صداقت و راستی ایمان به خدا و روز قیامت را به نیکی کردن به همسایگان ربط داده است. بنابراین اگر ما، به این رهنمود رسول اکرم ﷺ درباره‌ی همسایگان خویش عمل نماییم، جوامع ما دگرگون می‌شود و حس همکاری نسبت به یکدیگر در جوامع ما، به وجود می‌آید و بدین ترتیب عموم مسلمانان، به زندگی خوبی دست می‌یابند.

۳- صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار همسایه: گفته شده: همسایه‌داری به این نیست که به همسایه‌ات اذیت و آزار نرسانی، بلکه همسایه‌داری به این است که در برابر اذیت و آزار همسایه‌ات، صبر و شکیبایی بورزی. به‌هر حال مسلمان باید، در مقابل اذیت و آزار همسایه‌اش، صبور و شکیبا باشد و اذیت و آزارش را تحمل نماید و بلکه با وجود اذیت و آزاری که از همسایه‌اش می‌بیند، به او نیکی نماید. بدین شکل می‌توان از تباهی و فسادی که شیطان، درمیان همسایگان ایجاد می‌کند، درامان ماند.

۴- همدردی و همیاری با همسایه، به‌ویژه اگر فقیر و تنگدست باشد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ليس المؤمن بالذي يشبع و جاره جائع جنبه»[۲] یعنی: «کسی که سیر می‌خورد و همسایه‌اش در کنار وی، گرسنه است، مؤمن نیست».

همچنین فرموده است: «إذا طبخ أحدكم قدراً فليكثر مرقها ثم ليناول جاره منها»[۳] یعنی: «هرگاه کسی از شما، شوربایی پخت، آبش را زیاد کند و از آن، به همسایه‌اش بدهد».

همچنین فرموده است: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ»[۱] یعنی: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه‌ی همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم[۲] گوسفندی باشد».

۱- مسلم، شماره‌ی۴۸.

۲- المستدرک (۱۶۷/۴)؛ السلسلة الصحیحة، شماره‌ی۱۴۸.

۳- مجمع الفوائد (۱۶۵/۸)؛ صحیح الجامع از آلبانی، شماره‌ی۶۷۶.

از این‌رو شایسته است که هر مسلمانی به این مسأله‌ی مهم توجه داشته باشد و به آن بی‌توجهی نکند؛ چراکه چنین رویه‌ای، تأثیر زیادی بر همسایه می‌گذارد و بیانگر آراسته بودن آحاد جامعه‌ی اسلامی به حس مهرورزی نسبت به یکدیگر است[۳]. همچنین از حدیث چنین بر می‌آید که باید نسبت به برآورده ساختن نیازهای همسایه اعم از غذا، دارو و لباس و سایر نیازمندی‌هایش، توجه ویژه‌ای مبذول داشت.

۵- شریک شدن با همسایه در غم و شادی‌اش: اگر همسایه‌ای جشن و سروری داشت، باید به خانه‌اش رفت و در جشن و شادی‌اش شرکت کرد؛ البته در صورتی که در جشن و شادی‌اش، معصیتی صورت نگیرد. همچنین اگر همسایه، به مصیبتی دچار گردد، باید نزدش رفت و او را تسلی داد و با گفتن سخنان نیک، در غمش شریک شد و از غم و اندوهش کاست. همه‌ی این موارد، از حقوق مسلّم مسلمانان بر یکدیگر است و همسایه، نسبت به دیگران، از اولویت بیشتری در این حقوق، برخوردار می‌باشد.

۶- عرضه نمودن خانه به همسایه قبل از نقل مکان از آنجا: اگر کسی، قصد نقل مکان دارد، باید خانه‌اش را پیش از همه، به همسایه‌اش، عرضه بدارد؛ شاید همسایه، مایل به خریدن آن باشد. البته زمین و هر مِلک دیگری نیز همین حکم را دارد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «من كانت له أرض فأراد بيعها فليعرضها على جاره»[۴] یعنی: «هر کس، زمینی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد، (ابتدا) آن را به همسایه‌اش عرضه کند».

چنین کاری، آرامش خاطر زیادی به دنبال دارد و چنانچه کسی، به این رهنمود دینی عمل نکند، دروازه‌ی کشمکش و درگیری را گشوده است.

۷- همسایه‌اش را از کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش، باز ندارد: اگر همسایه‌ای نیازمند کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش بود، باید به او این اجازه را داد و او را از انجام این کار، باز نداشت. ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ

۱- بخاری، شماره‌ی۲۵۶۶.

۲- در حدیث، لفظ فرسن آمده که به معنای سُم می‌باشد؛ اما در النهاية، به استخوانِ کم‌گوشت معنا شده است؛ از اینرو بهترین معادل برای فرسن، همان استخوان کم‌گوشتی است که در غلاف سم قرار دارد. به عبارتی همان بخش غضروف‌مانند بخش پایینی پاچه که در اصطلاح به آن، پاچک گویند. (مترجم).

۳- موسوعة الآداب الإسلامية (۲۹۹/۱).

۴- سنن ابن‌ماجة، شماره‌ی۲۴۹۳؛ نگا: صحيح ابن‌ماجة، شماره‌ی۲۰۲۲.

فِي جِدَارِهِ»[1] یعنی: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار (مشترک میان آن دو) منع ننماید». سپس، ابوهریره رضی الله عنه گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید؟ سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». ابوهریره رضی الله عنه به علت اهمیت حق همسایه چنین فرمود. گویا مخاطبانش را سرزنش نمود که: چرا شما را می‌بینم که از این کار رویگردانی می‌کنید و سوگند یاد کرد که هرچند بازگو کردن این امر، شما را آزرده‌خاطر می‌سازد، اما من، همواره آن را برایتان بازگو می‌کنم[2].

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که نباید از هیچ کمکی به همسایه، دریغ نمود. البته کمکی که ضرر و زیانی به دنبال نداشته باشد. زیرا اسلام، به برتری دادن همسایه تشویق نموده است.

۸- نباید به همسایه بی‌احترامی و یا خیانت نمود؛ نه با برملا کردن رازش و نه با ریختن آبرویش. همچنین نباید به افراد خانواده‌اش، ستم کرد که این کار، از بزرگ‌ترین گناهان است. چنانچه از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: «بزرگ‌ترین گناه، چیست؟» فرمود:«اینکه فرزندت را از ترس اینکه با تو غدا بخورد، به قتل برسانی». گفته شد: «آن‌گاه چه گناهی؟» پاسخ داد: «اینکه با زن همسایه‌ات، زنا کنی»[3].

مسلمان، باید حافظ جان و مال و آبروی همسایه‌اش باشد، آن‌چنانکه همسایه‌اش از ناحیه‌ی او، احساس امنیت کند. ابوشریح رضی الله عنه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ» یعنی: «به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ»[4] یعنی: «کسی که همسایه‌اش، از شرش در امان نباشد».

از این‌رو حسن بن علی رضی الله عنه مسلمانان را به رعایت حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان تشویق نموده و فرموده است: «با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی»[5].

۱- بخاری، شماره‌ی۲۴۶۳.

۲- موسوعة الآداب الإسلامية (۳۰۱/۱).

۳- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی۸۶

۴- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۶.

۵- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

◘ شرحی بر این سخن حسن ﷺ که: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی»[۱].

حسن ﷺ در این گفتار، مسلمانان را به رعایت انصاف در تعامل با مردم فرا می‌خواند؛ رعایت انصاف در تعامل با مردم، خلق و خوی پسندیده‌ای است که بیانگر شخصیت والای فرد و دیدِ باز و دورنگری وی می‌باشد و نشان‌دهنده‌ی آن است که شخص، به رعایت حقوق دیگران، توجه ویژه‌ای دارد[۲].

ابن‌قیم ؒ می‌گوید: رعایت انصاف در تعامل با مردم، این است که حقوقشان را ادا نمایی و از آنان، آنچه را که از تو نیست، مطالبه نکنی و آنها را به کاری وادار ننمایی که در وسع و توانشان نیست. و نیز با آنان، آن‌گونه رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار نمایند و از آنها همان انتظاری را داشته باشی که دوست داری از تو داشته باشند و به نفع آنان یا بر ضد آنان، به‌گونه‌ای حکم نمایی که برای خود می‌پسندی[۳].

خدای متعال، ما را به رعایت انصاف دستور داده و از اینکه بغض و کینه‌ی ما نسبت به کفار، ما را به عدم رعایت انصاف وا دارد، نهی نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: ٨]

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات خداوند، مواظبت داشته باشید و از روی عدل و دادگری، گواهی دهید و بغض قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت نورزید. عدالت بورزید که عدالت، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. و از خدا بترسید؛ همانا خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه می‌باشد».

ابن‌تیمیه ؒ گفته است: بدین ترتیب مؤمنان را از این برحذر داشت که مبادا بغض کفار، آنان را به عدم رعایت عدالت وادارد؛ بنابراین حکم بغض نسبت به فاسق، بدعت‌گذار و یا کسی که اهل تأویل است، چگونه می‌باشد؟ از این‌رو به‌طریق اولی بر هر

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۲- الأخلاق بین الطبع والتطبع، ص۲۲۸.

۳- نگا: زاد المعاد (۴۰۷/۲)، با اندکی تغییر.

کسی واجب است که چنین امری، او را از رعایت عدالت نسبت به اهل ایمان، باز ندارد؛ هر چند نسبت به وی، ستمی نموده باشند[۱].

ابن‌کثیر رحمه الله گفته است: آیه، بدین معنا می‌باشد که بغض هیچ قومی، شما را به عدم رعایت عدالت، وادار نسازد؛ بلکه در حق دوست و دشمن، عدالت را رعایت کنید[۲].

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْۘ﴾ [المائدة: ۲].

«دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید».

ابوعبیده و فراء گفته‌اند: «یعنی: دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که از حق، به باطل و از عدل و عدالت، به ظلم و ستم، روی بیاورید»[۳].

چه زیباست که مسلمان به عدل و عدالت، آراسته گردد؛ چراکه رعایت عدل و انصاف، ویژگی بندگان نیک خداست که امید و خواسته ای جز حق ندارند[۴].

ابن‌قیم رحمه الله گفته است:

وتعر من ثوبين من يلبسهما   يلق الردي بمذمة وهوان
ثوب من الجهل المركب فوقه   ثوب التعصب بئست الثوبان
وتحل بالإنصاف أفخر حلة   زينت بها الأعطاف والكتفان

یعنی: «دو لباس را از تن درآور که هر کس، آنها را بپوشد، او را به خفت و خواری می‌کشانند. یکی، لباس جهل است و بدتر از آن، لباس تعصب؛ و هر دو، لباس‌های بدی هستند. خود را به لباس عدل و انصاف آراسته ساز که تمام وجودت، با آن آراسته می‌گردد».

۱- الاستقامة (۳۸/۱).

۲- تفسیر ابن‌کثیر (۴۱/۲)، چاپ دارالحدیث قاهره

۳- تفسیر قرطبی (۴۵/۶).

۴- الأخلاق بين الطبع والتطبع، ص۲۲۹.

متنبی، چنین سروده است:

ولـم تزل قلـة الإنصـاف قاطعة بين الرجال ولو كانوا ذوي‌رحم

یعنی: «کم‌انصافی، همواره رابطه‌ی میان انسان‌ها را از میان می‌برد و سبب قطع رابطه‌ی آنان می‌گردد؛ هرچند با هم خویشاوند باشند».

دامنه‌ی عدل و انصاف، خیلی گسترده است و به مواردی از قبیل معاملات و روابط مالی و اقتصادی و نیز مباحث علمی و جر و بحث‌های مختلف می‌رسد. خدای متعال، در قرآن کریم، کم‌فروشان را نکوهش کرده و آنان را به هلاکت و نابودی تهدید کرده است. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ٣﴾ [المطففين: ۱-۳].

«وای به حال کاهندگان؛ کسانی که وقتی (در معامله) برای خود پیمانه می‌کنند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم، دریافت می‌دارند و چون برای دیگران، پیمانه یا وزن می‌کنند، از اندزه‌ی لازم می‌کاهند».

ابن‌سعدی ؒ می‌گوید: آیه‌ی مذکور، بیانگر این است که انسان، همان‌گونه که حقش را از دیگران می‌گیرد، باید حقوق دیگران را هم رعایت نماید؛ در این آیه، تمام مسایل اعم از جر و بحث‌ها و بیان دلایل نیز می‌گنجد. متأسفانه اینک در بگومگوها و کشمکش‌هایی که میان دو نفر روی می‌دهد، هر یک از طرفین می‌کوشد به بیان دلایلی بپردازد که بر حقانیت وی، دلالت می‌کند؛ حال آنکه بر هر یک از آنان واجب است که دلایل طرف مقابلش را هم که وی، از آن بی‌خبر است، بیان نماید و همان‌طور که دلایل خویش را مد نظر قرار می‌دهد، به دلایل او نیز توجه نماید. در چنین مواردی است که عدل و انصاف انسان، از بی‌انصافی و سرسختی نابجا و ظالمانه‌ی وی، باز شناخته می‌شود و فروتنی و تواضعش، از کبر و غرورش، و نیز عقل و خردش، از سبک‌سری و نادانی‌اش، مشخص می‌گردد[1].

بنابراین حسن ﷺ چه زیبا فرموده است: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی»[2].

۱- تفسیر ابن‌سعدی، ص۹۱۵.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

◘ شرحی بر این سخن حسن ﷺ که: «پیش از شما کسانی می‌زیستنند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند[۱] و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چراکه مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس»[۲]. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷]

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

حسن ﷺ در این گفتار ارزشمند، به توصیف گروهی از مردم پرداخته که در دنیا و ظواهر فریبنده‌اش، غوطه‌ور گشته و مشغول ثروت‌اندوزی و ساختن ساختمان‌های محکم شده و به آرزوهای دور و دراز، مبتلا گردیده‌اند. متأسفانه اینک بیشتر مردم، چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند مگر کسی که پروردگارم، به او رحم نماید. از این‌رو زمانی که مرگ، به صورت ناگهانی، فرا رسد، دیگر آن‌همه مال و ثروتی که جمع کرده‌اند، سودی به حالشان نمی‌بخشد و تمام تلاش و کوشش آنان، تباه می‌گردد و خانه‌هایشان، خالی می‌شود.

آری! حسن بن علی ﷺ مردم را از فریفته شدن به زندگانی دنیا برحذر می‌دارد و آنها را به بی‌رغبتی به دنیا فرا می‌خواند. بدون تردید زهد و بی‌رغبتی به دنیا، ره‌آورد باور کامل به این است که تفاوت زیادی میان دنیا و آخرت، وجود دارد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [النساء: ۷۷] .

«بگو: کالای دنیا، ناچیز است و آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است و (چون، جزای شما داده شود) کم‌ترین ستمی به شما نمی‌گردد».

قرآن کریم، مؤمن را به بی‌رغبتی به دنیا، و میل و رغبت به آخرت، تشویق می‌نماید. خدای متعال، بیان فرموده که کافران، کسانی هستند که به زندگی دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن، فریفته می‌شوند؛ چنانچه می‌فرماید:

۱- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَيَسۡخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۘ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٢١٢﴾ [البقرة: ۲۱۲]

«زندگی دنیا، برای کافران، آراسته و پیراسته شده (و همین زینت عارضی و گذرای دنیا، ایشان را فریفته و از خدا بی‌خبر ساخته) است و مؤمنان را (که فریفته‌ی زندگی دنیا نشده‌اند و بیشتر به امور آخرت مشغولند) مسخره می‌کنند. (ایشان، از یاد برده‌اند که زندگی دنیا، پل آخرت است) و روز قیامت، پرهیزگاران، بالاتر از ایشانند و خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب (کفر یا ایمان)، روزی می‌رساند».

قرآن کریم در بسیاری از آیات، به بیان این نکته پرداخته که زندگی دنیا، ناچیز است و از این‌رو زیبنده‌ی بنده نیست که به دنیا مشغول گردد و از آخرت باز بماند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١ حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ ٢ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٤ كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ ٥ لَتَرَوُنَّ ٱلۡجَحِيمَ ٦ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيۡنَ ٱلۡيَقِينِ ٧ ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التکاثر: ۱-۸]

«افزون‌طلبی و بالیدن (به مال و منال و ثروت و قدرت) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد تا آنکه (می‌میرید و) به گورستان‌ها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد). هان! بس کنید؛ خواهید دانست (که چه آتشی برای خویش برافروخته‌اید؛ باز هم بس کنید؛ خواهید دانست (که چه روزی بر سر خویش آورده‌اید). باز آیید! اگر یقین و آگاهی قطعی و راستینی داشته باشید، (هرگز افزون‌طلبی نمی‌کنید و به مال و منال دنیا نمی‌بالید). شما قطعاً دوزخ را خواهید دید؛ آری! دوزخ را خواهید دید و سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

آیات مذکور، بدین مفهومند که محبت دنیا و نعمت‌های دنیوی، شما را از طلب آخرت، تا بدانجا به خود مشغول نمود که مرگتان، فرا رسید و از دنیا رفتید و گورستان، منزل شما گردید. عبدالله بن شخیر ﷺ می‌گوید: نزد رسول‌خدا ﷺ رفتم؛ آن حضرت ﷺ می‌فرمود: «﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١﴾ يقول ابن آدم مالي مالي وهل لك من مالك إلا ما أكلت فأفنيت أو لبست فأبليت أو تصدقت فأمضيت»[1] یعنی: «افزون‌طلبی و بالیدن (به مال و منال) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد؛ آدمی، می‌گوید: مالم، مالم. آیا غیر از

۱- مسلم، شماره‌ی۲۹۵۸.

این است که تنها آن مال و ثروتی، از آنِ توست که می‌خوری و بدین سان از بین می‌بری یا می‌پوشی و کهنه می‌کنی و یا صدقه می‌دهی و (برای آخرت خویش) ذخیره می‌نمایی؟».

همچنین رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «يقول العبد: مالي مالي وإنما له من ماله ثلاث: ما أكل فأفني، أو لبس فأبلي أو تصدق فأمضي وما سوي ذلك فذاهب وتاركه للناس»[1] یعنی: «بنده می‌گوید: مالم، مالم؛ حال آنکه تنها سه چیز، جزو مالِ اوست: آنچه می‌خورد و از بین می‌برد، یا آنچه می‌پوشد و کهنه می‌کند یا آنچه صدقه می‌دهد و (برای آخرت خویش) ذخیره می‌نماید. و سایر مال و ثروتش، (از آنِ او نیست؛ بلکه آن) را رها می‌کند و برای مردم می‌گذارد».

انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «يتبع الـميت ثلاث فيرجع اثنان ويبقى معه واحد: يتبعه أهله وماله وعمله فيرجع أهله وماله ويبقى عمله»[2] یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کنند؛ دو تا باز می‌گردند و یکی از آنها با میّت می‌ماند؛ اهل و مال و عمل (میّت، او را همراهی می‌کنند) اهل و مالش، باز می‌گردند و عملش، (با او) می‌ماند».

انس ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: «يهرم ابن‌آدم وتبقي معه اثنتان: الحرص والأمل»[3] یعنی: «آدمی، پیر می‌شود و دو ویژگی، با او می‌ماند: حرص و آرزو».

احنف بن قیس، در دست شخصی، یک درهم دید؛ به او گفت: این درهم، از کیست؟ پاسخ داد: مالِ من است. فرمود: این درهم، زمانی از آن توست که آن را در کار خیری صرف نمایی. و سپس این سروده‌ی شاعر را بر زبان آورد که:

أنت للمال إذا أمسكته فإذا أنفقته فالمال لك[4]

یعنی: «اگر مال و ثروت را نگه داری، در این صورت، تو، از آنِ مال و ثروتی. و چون آن را انفاق نمایی، در این صورت، مال و ثروت، از آنِ توست».

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾

«سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

۱- مسلم، شماره‌ی۲۹۵۹.

۲- بخاری، شماره‌ی۶۵۱۴.

۳- مسلم، شماره‌ی۱۰۴۷.

۴- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدین، ص۱۰.

این آیه، بدین مفهوم می‌باشد که در روز قیامت درباره‌ی نعمت‌هایی از قبیل سلامتی، امنیت و رزق و روزی و... بازخواست می‌گردید که آیا شکر این نعمت‌ها را به جای آورده‌اید[1].

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۝١٣١ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصْطَبِرْ عَلَيْهَاۖ لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًاۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكَۗ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ۝١٣٢﴾ [طه: ۱۳۱-۱۳۲].

«چشم خود را به نعمت‌هایی مدوز که برخی از کافران را از آن، بهره‌مند نموده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم؛ نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آنِ (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: «خدای متعال، به پیامبرش، محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید: به افراد مرفه و امثال آنان، و ناز و نعمتی که در آن، به‌سر می‌برند، نگاه مکن؛ چراکه همه‌ی اینها، زیور و ظاهر فریبنده و فانی دنیاست و ما، از آن جهت، این‌همه نعمت به ایشان داده‌ایم که آنها را بیازماییم. البته تعداد اندکی از بندگان من، سپاس‌گزارند. از این‌رو می‌فرماید:

﴿وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾

«نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است».

رسول‌خدا ﷺ با آنکه این امکان برایش فراهم بود که مال و ثروت فراوانی داشته باشد، اما هیچ میل و رغبتی به دنیا نداشت و چون به مال دنیا، دست می‌یافت، آن را درمیان بندگان خدا تقسیم می‌نمود و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت. چنانچه فرموده است: «إِنَّ أخوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يفْتَح اللهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا»[2] یعنی: «بیشترین چیزی که از بابت آن برای شما نگرانم، این است که خداوند، دروازه‌های زرق و برق دنیا را برای شما بگشاید».

۱- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدین، ص۱۰.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۴۲۷

قتاده و سدی، در توضیح «زهرة الحياة الدنيا» گفته‌اند: یعنی زینت و زیور زندگانی دنیا..

اما اینکه خدای متعال، می‌فرماید:﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ ، بدین مفهوم است که با اقامه‌ی نماز، آنان را از عذاب خدا، نجات بده و خودت نیز بر انجام آن، پایداری نما. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحريم: ۶].

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخ مصون دارید».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ﴾ ، بدین مفهوم است که چون نماز را به پای داری، رزق و روزی‌ات، از جایی می‌رسد که گمانش را هم نمی‌کنی. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۝ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

از این‌رو فرمود:

﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ﴾

«ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم».

ثوری رحمه الله می‌گوید: ﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗا﴾، بدین معناست که ما، تو را به طلب روزی مکلف نمی‌کنیم. ثابت می‌گوید: هرگاه برای پیامبران، مشکلی پیش می‌آمد، به سوی نماز روی می‌آوردند[1].

زید بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من كانت الدنيا همه فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأته من الدنيا إلا ما كتب له ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة»[2] یعنی: «کسی که دنیا، هم و غمش باشد، خدای متعال، کارش را پراکنده می‌نماید (و وضعیتش را نابسامان می‌کند) و فقرش را پیش چشمانش قرار می‌دهد و تنها چیزی از دنیا، نصیب وی می‌گردد که برایش

۱- معنى الزهد و المقالات وصفة الزاهدين، ص۱۱.

۲- سنن ابن‌ماجة، شماره‌ی۴۱۰۵؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره‌ی۶۵۱۰)، این حدیث را صحیح دانسته است.

مقدر شده و هر کس، آخرت را مقصد خویش قرار دهد، خدای متعال، کارش را فراهم می‌آورد و بی‌نیازی‌اش را در دلش می‌نهد و دنیا، خوار و ذلیل وی می‌گردد و مسخّرش می‌شود».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ﴾ ، بدین مفهوم است که عاقبت و فرجام نیک در دنیا و آخرت، یعنی بهشت برین، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد[1].

ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حصیری خوابید و اثر حصیر، بر پهلویش نمایان شد. زمانی که از خواب برخاست، شروع به محو نمودن اثر حصیر از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمودم و گفتم: ای رسول‌خدا! آیا اجازه نمی‌دهید برای شما بستری پهن کنیم تا بر آن بخوابید؟ فرمود: «ما لي وللدنيا؟ ما أنا والدنيا إلا كراكب سار في يوم صائف فقال تحت شجرة ثم تركها»[2] یعنی: «مرا با دنیا چه‌کار؟ (من، هیچ میل و رغبتی به دنیا ندارم). من، در رابطه با دنیا، همچون سوارکاری هستم که در روزی گرم و تابستانی، زیر درختی استراحت می‌نماید و(خیلی زود) آن را ترک می‌کند و می‌رود».

صحابه رضی الله عنهم نیز روش رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در پیش گرفته و از زاهدترین و بی‌علاقه‌ترین مردم به دنیا بودند و میل و رغبت بی‌شماری به آخرت داشتند. آنان، با این دیده به دنیا نگریستند که دنیا، فانی و زودگذر است، و نیز از این زاویه به آخرت نگاه کردند که آخرت، ماندگار و جاویدان می‌باشد. از این‌رو در دنیا برای آخرت خویش زاد و توشه برداشتند و با دیده‌ی دل به آخرت، نگریستند و چون به‌یقین می‌دانستند که به‌زودی از دنیا به آخرت کوچ می‌کنند، بنابراین خود را برای دنیا در رنج و زحمت نینداختند و برای آخرت خویش، از آن بهره جستند. و همه‌ی اینها به توفیق پروردگار کریم بود. آری! آنان، آنچه را که خدا برایشان پسندید، دوست داشتند و آنچه را که خداوند عزوجل برایشان ناپسند می‌دانست، ناخوشایند می‌دانستند. ابن‌مسعود رضی الله عنه به تابعین فرمود: اعمال شما، از اعمال اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر است، اما آنان، از شما بهتر بودند؛ چراکه بیش از شما به دنیا بی‌رغبت بودند و نسبت به شما، رغبت و علاقه‌ی بیشتری به آخرت داشتند. درمیان تابعین، کسانی بودند که بیش از صحابه رضی الله عنهم، نماز شب می‌خواندند و بیش از آنان، روزه می‌گرفتند و به عبادت و بندگی می‌پرداختند. اما

۱- ففروا إلى الله، ص۶۲، با اندکی دگرگونی.

۲- نگا: سنن ترمذی، شماره‌ی۲۳۷۷؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره‌ی۵۶۸۸)، این حدیث را صحیح دانسته است. [همچنین ر.ک: سنن ابن‌ماجه، شماره‌ی۴۱۰۹. (مترجم)]

صحابه رضی الله عنهم با وضعیت ایمانی بی‌نظیرشان و زهد و یقینی که داشتند و نیز در توکل و اعتمادشان به خدای متعال، از تابعین، سبقت گرفتند و گوی سبقت را ربودند. بدون تردید، صحابه رضی الله عنهم زهد و بی‌رغبتی به دنیا را از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آموختند. چنانچه سه هلال ماه نو، در مدت دو ماه، مشاهده می‌شد و در این مدت، در هیچ‌یک از خانه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، آتشی برای پخت و پز، روشن نمی‌گردید[1].

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید»[2]. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

این سخن حسن رضی الله عنه، فراخوانی به سوی تقوا و پایبندی بر آن است. تقوا، عبارتست از اینکه خدای متعال را بر اساس نور و رهنمود الهی و به امید اجر و پاداشش، عبادت و پرستش نمایی و از معصیت و نافرمانی خدای متعال، دوری و اجتناب کنی و از ترس مجازات خداوند عزوجل، از معصیت، باز آیی و به عبادت و پرستش خداوند متعال، روی بیاوری. مؤمن باید خدای متعال را از صمیم قلبش، دوست بدارد و در عبادت خدای مهربان و امیدواری به بهشت برینی که برای پرهیزگاران، آماده نموده، اخلاص داشته باشد و از خشم و عذاب خداوند، بترسد. تقوا، نتایج و ثمراتی دارد که هر مسلمانی، بدان نیازمند است؛ از جمله:

۱- رهایی از تمام تنگناها و رسیدن رزق و روزی از جایی که بنده، تصورش را هم نمی‌کند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

۲- آسان شدن علم مفید و سودمند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲]

«و از خدا بترسید و خداوند، (آنچه را که به نفع شماست) به شما می‌آموزد».

۱- نگا: بخاری، شماره‌ی ۲۵۶۷؛ مسلم، شماره‌ی ۲۹۷۲.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص ۱۲۱.

۳- برخوردار شدن از نور بصیرت؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ [الأنفال: ۲۹].

«ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید (و تقوای الهی پیشه کنید)، خداوند، به شما بینش ویژه‌ای عنایت می‌کندکه در پرتو آن، حق و باطل را از هم، تشخیص می‌دهید».

۴- برخورداری از محبت خداوند ﷻ، محبت فرشتگان و مقبولیت در زمین؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ٧٦﴾ [آل عمران: ۷۶].

«آری! کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (محبت و رضایت خداوند را به دست آورده است). همانا خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد».

ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «إذا أحب الله العبد قال لجبريل: قد أحببت فلاناً فأحبه، فيحبه جبريل ؛ ثم ينادي في أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبوه، فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض»[۱] یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ؛ می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل ؛ نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس درمیان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین‌ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

۵- برخورداری از نصرت و تأیید الهی و رهنمود الهی؛ و این، همان معیتی (همراهی) است که در آیه‌ی ذیل، به آن اشاره شده است:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا، با پرهیزگاران است».

خدای متعال، با پیامبران و دوستان خویش می‌باشد و معیتش، شکیبایان و پرهیزگاران را نیز، شامل می‌شود و مقتضای معیت الهی، این است که خداوند ﷻ بنده‌اش را مورد تأیید خویش قرار می‌دهد و کمکش می‌کند و او را محافظت می‌نماید؛ چنانچه به موسی و هارون علیهماالسلام فرمود:

۱- مسلم، کتاب البر و الصلة، شماره‌ی۶۹۳۷.

﴿لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه: ۴۶].

«نترسید؛ من، با شما هستم. (حرف‌هایشان را) می‌شنوم و (کارهایشان را) می‌بینم (و ایشان را از کشتن شما باز می‌دارم)».

نوع دیگر معیت الهی، معیت عام و فراگیر است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ [الحدید: ۴].

«و او، با شماست، هر کجا که باشید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا﴾ [النساء: ۱۰۸].

«آنان، می‌توانند خیانت خود را از مردم، پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان کنند؛ چراکه او همیشه با آنان است، (و نیز) بدان‌گاه که شبانگاهان، پنهانی بر گفتاری که خدا، از آن خشنود نیست، متفق و هم‌دست می‌گردند. و خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است».

معیت عام و فراگیر خدای متعال، چنین ایجاب می‌کند که بنده، همواره از خدای متعال بترسد و او را به یاد داشته باشد.

۶- گشوده شدن برکات آسمان و زمین؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأعراف: ۹۶].

«اگر مردمان شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را به روی آنان می‌گشودیم».

۷- کسی که تقوا پیشه کند، در همین دنیا، مژده‌ی رستگاری‌اش به او داده می‌شود و مورد تعریف و تمجید دیگران قرار می‌گیرد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [یونس: ۶۲-۶۴].

«هان! همانا اولیاء خدا، ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌گردند؛ کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان، در دنیا (به‌هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامه‌ی رستاخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است».

منظور از بُشری، مژده و بشارتی است که خدای متعال، در تعدادی از آیات قرآن، به مؤمنان پرهیزگار داده است؛ رسول‌خدا ﷺ نیز فرموده است: «الرؤیا الصالحة من الله»[۱] یعنی: «خواب خوب، از جانب خداست».

همچنین فرموده است: «لَمْ یَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ» یعنی: «از نبوت، چیزی بجز بشارت‌ها، باقی نمانده است». صحابه ﷺ پرسیدند: بشارت‌ها، چه هستند؟ فرمود: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ»[۲] یعنی: «خواب‌های خوب».

ابوذر ﷺ می‌گوید: به رسول‌خدا ﷺ گفتم: «شخصی، اعمالش را برای خدا انجام می‌دهد و در همین دنیا، مردم، او را دوست می‌دارند». فرمود: «تلك عاجل بشري المؤمن»[۳] یعنی: «این، بشارت زودرس مؤمن است». از این‌رو بسیار مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مؤمنان موفق، در همین دنیا، از سوی دیگران ستوده شده‌اند و محبت آنان، در دل مردم افتاده است.

۸- مصون ماندن از دسیسه‌ی دشمنان و بدخواهان، یکی دیگر از نتایج تقوا و خداترسی است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ﴾ [آل عمران: ۱۲۰].

«و اگر شکیبایی نمایید و تقوا پیشه کنید، دسیسه و حیله‌گری آنان، به شما هیچ زیانی نمی‌رساند؛ همانا خداوند، به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

آری! خدای متعال، بندگانی را که صبر و تقوا پیشه کنند و بر خداوند ﷻ توکل نمایند، از شرّ بدکاران و دسیسه‌ی فاجران، مصون می‌دارد.

۹- خدای متعال، فرزندان ضعیف و ناتوان افراد پرهیزگار را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلۡيَخۡشَ ٱلَّذِينَ لَوۡ تَرَكُواْ مِنۡ خَلۡفِهِمۡ ذُرِّيَّةٗ ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيۡهِمۡ فَلۡيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡيَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدًا ٩﴾ [النساء: ۹].

۱- بخاری، کتاب الرؤیا، شماره‌ی ۶۹۸۶.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۹۹۰.

۳- مسلم، (۲۰۳۴/۴).

«بر مردم لازم است (که بر یتیمان ستم نکنند و) بترسند از اینکه انگار خودشان می‌میرند و فرزندان درمانده و ناتوانی از خود، بر جای می‌گذارند و نگران حال ایشان می‌باشند (که آیا دیگران، درباره‌ی آنها چه روا می‌دارند؟) پس از خدا بترسند و با یتیمان، با متانت و محبت سخن گویند».

این آیه، مسلمانانی را که نگران فرزندان ناتوان خود هستند، به رعایت تقوا، راهنمایی می‌کند و آنان را بدین نکته رهنمون می‌سازد که اگر در تمام امور خویش، تقوا پیشه نمایند، خدای متعال، فرزندانشان را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. همچنین آیه‌ی مذکور، تهدید و هشدار واضحی است برای کسانی که تقوا پیشه نمی‌کنند؛ گویا در این آیه، اشاره‌ای است بدین نکته که فرزندان کسانی که تقوا ندارند، ضایع می‌شوند. آری! آیه‌ی مذکور، بیانگر این مسأله است که تقوای پدران، تأثیر به‌سزایی بر تربیت فرزندان دارد و نیکوکاری و شایستگی پدران، مانع از تباهی فرزندانشان می‌گردد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا﴾ [الكهف: ۸۲].

«و اما آن دیوار (که خضر، آن را بدون مُزد، تعمیر کرد) از آنِ دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار، گنجی وجود داشت که متعلق به ایشان بود و پدرشان، مرد صالح و پارسایی بود. پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک، به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت، بیرون بیاورند (و بدین‌سان همه، بدانند که صلاح و پارسایی پدران و مادران، تأثیر به‌سزایی در صلاح و خوبی فرزندان دارد)».

آری! آن دو کودک، بدان جهت از لحاظ جانی و مالی، در حفظ و امان خداوند ﷻ قرار گرفتند که پدرشان، آدمِ نیک و شایسته‌ای بود[۱].

۹- تقوا و پرهیزگاری، عامل پذیرش اعمالی است که سعادت دنیا و آخرت، به آن وابسته می‌باشد؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷].

«خداوند، تنها (اعمال را) از پرهیزگاران می‌پذیرد».

۱۰- تقوا، سبب نجات از عذاب دنیاست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

۱- نگا: محاسن التأويل، از قاسمی، (۴۷/۵).

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَٱسْتَحَبُّواْ ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَٰعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ١٧ وَنَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ١٨﴾ [فصلت: ۱۷-۱۸].

«و اما قوم ثمود؛ ما، ایشان را رهنمود کردیم و آنان، کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند؛ از این‌رو صاعقه‌ی عذاب خوارکننده، آنان را به سبب کارهایی که می‌کردند، گرفت. و کسانی را که مؤمن و پرهیزگار بودند، نجات دادیم».

۱۱- تقوا، سبب محو گناهان و رهایی از آتش جهنم است و اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد و شخص پرهیزگار را به درجه‌ی سعادت و رستگاری در بهشت برین، نایل می‌گرداند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا﴾ [الطلاق: ۵].

«هر کس، از خدا بترسد (و تقوای الهی پیشه کند، خداوند)، بدی‌ها و گناهان او را محو می‌کند و می‌زداید و پادش وی را بزرگ می‌نماید».

۱۲- بهشت، نصیب پرهیزگاران می‌گردد و اصلاً پرهیزگاران، بیش از همه سزاوار بهشت‌اند و خدای متعال، نعمت‌های جاویدان بهشت را برای اهل تقوا و پرهیزگاری، آماده نموده است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ٦٣﴾ [مریم: ۶۳].

«این است بهشتی که ما، آن را به بندگان خود ـ به آن کسانی که پرهیزگار باشند ـ می‌دهیم».

آری! پرهیزگاران، وارثان بهشتند. آنان، زحمت گام برداشتن به سوی بهشت را هم متحمل نمی‌شوند؛ بلکه خداوند ﷻ آنان را گرامی می‌دارد و بهشت را به آنها نزدیک می‌گرداند و آنان را به سوی بهشت، سوق می‌دهد. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ٣١﴾ [ق: ۳۱]

«و بهشت، به پرهیزگاران، نزدیک گردانیده می‌شود و فاصله‌ی چندانی از آنان نخواهد داشت».

همچنین می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ٨٥﴾ [مریم: ۸۵].

«روزی که ما، پرهیزگاران را (با تکریم و احترام هرچه تمام‌تر) همچون گروه‌هایی که

نزد شاهان می‌روند، در پیشگاه خداوند مهربان گرد می‌آوریم (و آنان را وارد بهشت می‌کنیم)».

بدین‌سان حسن بن علی ﷺ، مسلمانان را با اشتیاق به اینکه به این نتایج ارزشمند تقوا دست یابند، به تقوا و پرهیزگاری فرا خوانده و فرموده است: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس»[۱]. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

مبحث سوم
مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی ﷺ

شرایطی که شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ را به دنبال داشت، شرایط سخت و دشواری بود؛ در آن زمان آتش جنگ با معاویه بن ابی‌سفیان ﷺ برافروخته بود. در چنین شرایطی، مردم کوفه، با حسن بن علی ﷺ بیعت کردند. [سال ۴۰ هجری، برابر با ۶۶۰ میلادی]. از این‌رو حسن بن علی ﷺ فرصت چندانی برای ایجاد دگرگونی و تحول در ساختار اداری حکومت و یا تغییر کارگزاران، نداشت. بنابراین کارگزاران پدرش را بر مسؤولیت‌هایی که داشتند، اِبقا نمود و فقط، والی و کارگزار کوفه را تغییر داد و به جای هانی بن نخعی، مغیره بن نوفل را به عنوان کارگزار کوفه تعیین نمود[۱]. البته این جایگزینی، زمانی روی داد که به سوی معاویه ﷺ حرکت کرد. بر مدائن نیز سعد بن مسعود ثقفی، گماشته شد؛[۲] وی، پیشتر کارگزار علی بن ابی‌طالب ﷺ در مدینه بود[۳]. البته حسن ﷺ، تا پایان خلافت خویش و صلح و سازش با معاویه ﷺ، در مسؤولیت‌های اداری، از سعد، کار گرفت. در مورد بصره، در برخی از روایات آمده است که عبدالله بن عباس ﷺ، از سوی علی بن ابی‌طالب ﷺ، والی و کارگزار بصره بود و تا پایان خلافت حسن ﷺ، این مسؤولیت را بر عهده داشت و چون حسن و معاویه ﷺ صلح نمودند، عبدالله ﷺ، از سیاست کناره گرفت و رهسپار مکه شد[۴] تا وقتش را صرف

۱- نگا: التبيين في أنساب القرشيين، ص۸۰-۸۱. تاریخ خليفة بن خياط.

۲- أنساب الأشراف (۲۱۴/۵)؛ نهاية الأرب (۲۶۶/۲).

۳- التاریخ الکبیر، از بخاری (۵۰/۴).

۴- الحلة السيراء از قضاعی، به‌نقل از الحسن بن علی، ص۸۶.

علم و تعلیم نماید. ولایت فارس نیز در دست زیاد بن ابی‌سفیان رضی‌الله عنه بود[۱]. علی رضی‌الله عنه، وی را برای سرکوب آشوب‌گران، به آنجا فرستاده بود و چون بر آنان، پیروز شد، علی رضی‌الله عنه او را به عنوان کارگزار آنجا تعیین نمود. وی، این مسؤولیت را تا انعقاد صلح حسن و معاویه رضی‌الله عنهما بر عهده داشت[۲]. حسن رضی‌الله عنه همچنین سایر کسانی را که در ساختار حکومتی پدر بزرگوارش، کار می‌کردند، ابقا نمود؛ چنانچه عبدالله بن ابی‌رافع را به عنوان کاتب و منشی،[۳] و شریح بن حارث را به عنوان قاضی کوفه،[۴] و معقل بن قیس ریاحی را به عنوان پاسبان و مسؤول امنیت (رییس پلیس) بر سِمَت‌ها و مسؤولیت‌های پیشینشان، نگاه داشت. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن رضی‌الله عنه در دوران خلافتش، برادر بزرگوارش، حسین بن علی رضی‌الله عنه بود. بنده، در کتابی مستقل، به شرح حال حسین بن علی رضی‌الله عنه و تحلیل وقایع زندگانی وی خواهم پرداخت. از دیگر اطرافیان حسن رضی‌الله عنه در دوران خلافتش، می‌توان به قیس بن سعد بن عباده‌ی خزرجی، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب هاشمی اشاره کرد. اینک به شرح حال این سه شخصیت بزرگوار می‌پردازیم:

۱- قیس بن سعد بن عباده رضی‌الله عنه

او، قیس بن سعد بن عباده بن دلیم بن حارثة بن ابی‌خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده بن کعب، ابوعبدالله، رییس خزرج و فرزند آقایشان ابوثابت انصاری خزرجی ساعدی است که هم خود، از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم می‌باشد و هم پدرش[۵]. وی، از اصحاب بافضیلت و یکی از چهره‌های برجسته و نام‌دار عرب به‌شمار می‌رفت و در زمینه‌های جنگی و نظامی، چیره دست، صاحب‌نظر و دلاور بود و بزرگ بلامنازع طایفه‌اش محسوب می‌شد[۶]. وی، تعدادی حدیث از رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم روایت نموده است؛ چنانچه ابی‌لیلی می‌گوید: سهل بن حنیف و قیس بن سعد، در قادسیه نشسته بودند.

۱- الحسن بن علی، ص۸۶.

۲- مروج الذهب (۱۵/۳).

۳- محاضرة الأبرار، از ابن‌العربی (۶۶/۱).

۴- مختصر التاریخ، از کمازرونی، ص۸۰.

۵- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۶- أسد الغابة (۴۵۰/۴).

در این اثنا جنازه‌ای را از آنجا عبور دادند؛ آن دو، برخاستند. به آنها گفته شد: وی، از اهل ذمه[۱] است. این، جنازه‌ی یک یهودی است. گفتند: جنازه‌ای را از مقابل رسول‌خدا ﷺ رد کردند؛ آن حضرت ﷺ برخاست، به ایشان گفته شد: این جنازه‌ی یهودی است. فرمود: «آیا آدم نیست؟»[۲] در این حدیث به حرمت انسان اشاره شده است؛ به عبارتی بدین نکته اشاره شده که باید انسان را از آن جهت که انسان است، گرامی داشت.

ابوعمار می‌گوید: از قیس بن سعد ﷺ روایت شده که رسول‌خدا ﷺ قبل از فرض شدن روزه‌ی رمضان، به ما دستور داد که روز عاشورا را روزه بگیریم و چون روزه‌ی رمضان فرض شد، نه ما را به روزه‌ی عاشورا دستور داد و نه ما را از آن نهی نمود. و ما، همچنان آن روز را روزه می‌گرفتیم[۳].

محمد بن شرحبیل از قیس بن سعد ﷺ روایت نموده که گفته است: رسول‌خدا ﷺ نزدمان آمد و ما، برایش آبی فراهم آوردیم؛ آن حضرت ﷺ غسل نمود. سپس برایش ملافه‌ای رنگی[۴] آوردیم. وی، آن را به دور خویش پیچید. گویا همینک به اثر آن بر چین و چروک شکمش نگاه می‌کنم[۵].

کسانی همچون: انس، ثعلبه بن ابی‌مالک، ابومیسره، عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، عروه،[۶] عبدالله بن مالک جیشانی، ابوعمار همدانی، میمون بن ابی‌شبیب، عریب بن حُمید همدانی و ولید بن عبده و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند[۷]. قیس بن سعد ﷺ در کوفه، شام و مصر، به روایت حدیث پرداخته است[۸].

۱- اهل ذمه، به یهود و نصاری و مجوسیانی گفته می‌شود که در ازای پرداخت جزیه، در پناه مسلمانان قرار می‌گیرند.

۲- نگا: بخاری، شماره‌ی۱۳۱۲.

۳- مسند احمد (۴۲۲/۳).

۴- در روایت، به جای واژه‌ی رنگی، ورسی آمده است؛ ورس، گیاهی است کنجدمانند که پوست دانه‌اش، قرمز می‌باشد و در رنگرزی به‌کار می‌رود. (مترجم).

۵- تاریخ دمشق.

۶- الإصابة (۳۶۱/۵).

۷- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۸- همان (۱۰۲/۳).

قیس، شخصی تنومند، زیبا و بلندقامت بود و چون بر الاغ سوار می‌شد، پاهایش به زمین کشیده می‌شد[۱]. مادرش، فکیهه بنت عبید بن دلیم بود؛ پدر و مادرش، با هم نسبت خویشاوندی داشتند و دخترعمو پسرعمو بودند[۲]. وی، در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، موقعیت محافظ برای فرمانده را داشت و در برخی از غزوات و جنگ‌ها، پرچم‌دار اسلام بود و در پاره‌ای از موارد، مأمور جمع‌آوری زکات گردید[۳] و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موقعیت‌ها و صحنه‌های مختلف، همراه بود[۴].

قیس رضی الله عنه در تعدادی از سرایا،[۵] حاضر گردید؛ از جمله:

۱- سریه‌ی ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه به سیف‌البحر

اعزام لشکر ابوعبیده رضی الله عنه به سیف‌البحر، تداوم استراژی نظامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای ناتوان کردن قریش و تنگ نمودن حلقه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بر قریشیان بود. از این‌رو ابوعبیده رضی الله عنه را به همراه سیصد سوارکار به ساحل دریا گسیل داشت تا برای شبیخون به کاروان تجارتی قریش، کمین کنند. درمیانه‌ی راه، زاد و توشه‌ی لشکر، تمام شد. ابوعبیده رضی الله عنه دستور داد که یکایک افراد لشکر، آنچه را که دارند، جمع کنند؛ بدین‌ترتیب مقداری خرما جمع‌آوری شد. ابوعبیده رضی الله عنه، این مقدار خرما را جیره‌بندی کرد. به‌گونه‌ای که روزانه اندکی خرما به هر یک از افراد لشکر می‌رسید. سرانجام سهم روزانه‌ی هر یک از لشکریان، یک دانه خرما در روز گردید. حالت سخت و دشواری پیش آمد، اما لشکریان، این وضعیت بحرانی را درک کردند و با آمادگی تمام و بدون آزردگی و بی‌تابی، با فرمانده‌ی خویش در این زمینه همکاری نمودند؛ چنانچه تا آنجا که امکان داشت، بیشترین زمان ممکن را با یک خرما، سپری می‌کردند[۶].

۱- الإصابة (۳۶۰/۵).

۲- همان (۳۶۰/۵).

۳- البداية والنهاية (۳۵۴/۱۱).

۴- نگا: الإصابة (۳۶۰/۵).

۵- سرایا، جمع سریه است و به آن دسته از جنگ‌های مسلمانان گفته می‌شود که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن حضور نداشته است.

۶- السرايا والبعوث النبوية، ص۱۱۸.

جابر رضی الله عنه که در این لشکر حضور داشته است، می‌گوید: «ما، آن‌چنان به دانه‌ی خرما، مک می‌زدیم که کودک، پستان مادرش را می‌مکد و بدین‌سان روزمان را به شب می‌رساندیم»[۱].

وهب بن کیسان، از جابر رضی الله عنه پرسید: یک دانه خرما، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ داد: وقتی به فایده‌اش پی بردیم و نبودِ همان یک خرما را احساس کردیم که به‌کلی تمام شد[۲]. از این‌رو لشکریان، ناگزیر به خوردن برگ‌های درختان شدند.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: «با چوب‌دستی، به درختان می‌زدیم و سپس برگ‌هایی را که می‌افتاد، با آب، خیس می‌کردیم و آن‌گاه می‌خوردیم»[۳]. از این‌رو سریه‌ی فوق، به سریه‌ی خبط[۴] نیز نام‌گذاری شده است. پیشامد مذکور، قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را که یکی از افراد این لشکر بود، متأثر کرد. از این‌رو سه شتر برای لشکریان نحر کرد و دوباره سه شتر دیگر هم کشت؛ و چون برای بار سوم این کار را کرد، ابوعبیده رضی الله عنه او را منع نمود[۵].

در تاریخ ابن‌عساکر، ماجرای سخاوت قیس بن سعد رضی الله عنه به‌تفصیل آمده است. داود بن قیس و ابراهیم بن محمد انصاری و خارجه بن حارث، گویند: ابوعبیده رضی الله عنه با لشکری مرکب از سیصد تن از مهاجران و انصار رضی الله عنهم، به ساحل دریا گسیل شد. این لشکر، با گرسنگی شدیدی مواجه گردید. قیس بن سعد رضی الله عنه گفت: چه کسی شترش را در ازای خرما به من می‌فروشد؟ اگر کسی حاضر به چنین معامله‌ای است، شتر را اینجا به من بدهد، من هم در مدینه خرمایش را خواهم داد. قیس، به شخصی از جهینه گفت: «یک شتر را در قبال شصت صاع خرمایی که در مدینه به تو خواهم داد، به من بفروش». آن شخص، گفت: «به خدا سوگند که من، تو را نمی‌شناسم. تو، کیستی؟» پاسخ داد: «من، فرزند سعد بن عباده بن دلیم هستم». سرانجام قیس رضی الله عنه، پنج نفر شتر در ازای شصت صاع خرما برای هر شتر، از آن جهنی خریداری نمود.

۱- شرح النووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳).

۲- فتح‌الباری (۷۷/۸).

۳- شرح النووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳)

۴- خبط، به معنای تکاندن درخت با چوب‌دستی است و به برگ‌هایی که می‌افتد، خبط گویند.

۵- فتح الباری (۷۸/۸).

البته آن بادیه‌نشین، شرط کرد که قیس ﷺ، از خرماهای خشک آل دلیم به او بدهد. قیس ﷺ هم پذیرفت و گفت: «هر کس را که می‌خواهی، گواه بگیر». از آن جمله، عمر بن خطاب ﷺ بود. اما عمر ﷺ فرمود: «من، برای این منظور، گواه نمی‌شوم؛ قیس، در حالی قرض می‌کند که هیچ مالی ندارد؛ هر چه هست، از پدرش می‌باشد». شخصِ جهنی گفت: به خدا سوگند، سعد ﷺ حتماً چند صاع خرما را می‌پردازد و بدهی فرزندش را ادا می‌کند. چراکه من، او را شخص شریف و نیکی می‌دانم. خلاصه اینکه قیس ﷺ شترها را خریداری کرد و در سه مرحله، آنها را برای لشکریان، کشت تا اینکه روز چهارم، فرمانده‌ی لشکر، او را از این کار باز داشت و گفت: «تو، در حالی می‌خواهی به عهد خویش وفا کنی که هیچ مال و ثروتی نداری»[1].

در روایتی آمده است: ابوعبیده ﷺ به همراه عمر ﷺ نزد قیس ﷺ آمد و گفت: «تو با آنکه هیچ مالی نداری، می‌خواهی به پیمانت، وفا کنی، اما من، تو را از این کار منع می‌کنم». قیس ﷺ پاسخ داد: «ای اباعبیده! مگر تو، ابوثابت را نمی‌بینی که بدهی‌های مردم را پرداخت می‌کند و به بینوایان کمک می‌نماید؛ لذا چگونه امکان دارد چند صاع خرمایی را که به‌خاطر مجاهدان راه خدا، بدهکار شده‌ام، پرداخت نکند؟» چیزی نمانده بود که ابوعبیده ﷺ قانع شود، اما عمر ﷺ همچنان بر منع قیس ﷺ پافشاری کرد و بدین‌ترتیب ابوعبیده ﷺ، قیس ﷺ را از خریداری و کشتن شترها منع نمود. از شترهایی که قیس ﷺ خریده بود، دو شتر، باقی ماند. وی، آن دو شتر را با خود به مدینه برد. سعد ﷺ به فرزندش گفت: «هنگام گرسنگی مجاهدان، چه کردی؟» قیس ﷺ در پاسخ گفت: «چند شتر، نحر کردم». فرمود: «کار خوبی کردی» و آن‌گاه پرسید: «سپس چه کردی؟» جواب داد: «باز هم چند شتر کشتم». گفت: «کار خوبی نمودی، سپس چه کاری انجام دادی؟» قیس ﷺ گفت: «چند شتر دیگر کشتم». فرمود: «کار خوبی کردی، آن‌گاه چه‌کار نمودی؟» پاسخ داد: «از این کار، منع شدم». سعد ﷺ پرسید: «چه کسی، تو را از این کار باز داشت؟» گفت: «فرمانده‌ی لشکر، ابوعبیده ﷺ». سؤال نمود: «چرا؟» پاسخ داد: « او، بر این باور بود که من، از خودم، هیچ ندارم و همه، مال پدرم هست. البته من، به او گفتم که پدرم، بدهی بدهکاران را می‌پردازد و به بینوایان کمک می‌کند و به گرسنگان، غذا می‌دهد، بنابراین امکان ندارد بدهی مرا نپردازد.»

۱- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (۲۸۰/۵۲)

فرمود: «پس چهار باغ، از آن توست؛ کوچک‌ترین و ارزان‌ترین آنها، بیش از پنجاه وسق، ارزش دارد[۱]. آن بادیه‌نشین، همراه قیس رضی الله عنه به مدینه آمد و قیس، بدهی‌اش را به او پرداخت نمود و به او سواری و لباس داد.

در این ماجرا، درس‌ها و آموزه‌های بسیاری وجود دارد؛ از جمله:

[الف] ضرورت صبر و شکیبایی برای دعوت‌گران؛ چراکه آنها، در مسیر دعوت، با مشکلات زیادی روبرو می‌شوند.

[ب] اهمیت تربیت فرزندان بر سخاوت و بخشندگی، جوانمردی و سایر ارزش‌های اخلاقی؛ چنانچه سعد رضی الله عنه در مورد فرزندش قیس رضی الله عنه چنین رویکردی داشت و برای آنکه او را به ادامه‌ی راهِ جوانمردی و بخشندگی تشویق نماید، اموال بسیاری به او داد.

[ج] اهمیت وجود مال خوب برای بنده‌ی خوب و نیکوکار؛ چراکه اگر سعد رضی الله عنه مال و ثروت زیادی نداشت، فرزندش قیس رضی الله عنه نمی‌توانست در حل بحران گرسنگی لشکر اسلام، نقشی داشته باشد.

[د] قیس بن سعد رضی الله عنه می‌گفت: «بارخدایا! به من بزرگی و ستودگی، عنایت فرما و هیچ بزرگی و شرافتی وجود ندارد، مگر به جوانمردی و بخشندگی و نیز نمی‌توان بخشندگی کرد مگر با داشتن مال و ثروت».

۲- فتح مکه

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون آنکه احرام ببندد، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت[۲]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ورود به مکه، به‌قصد تواضع و فروتنی برای الله عزوجل، سرش را آن‌چنان پایین انداخته بود که چانه‌اش به پالان مرکبش نزدیک شده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن هنگام سوره‌ی فتح را تلاوت می‌نمود،[۳] با این احساس که خدای متعال، نعمت بزرگی به او عنایت نموده و فتح و پیروزی و نیز آمرزش گناهان را نصیبش کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از ورود به قلبِ شبه‌جزیره‌ی عربستان و مرکز معنوی و سیاسی آن، تمام پرچم‌ها و نمادهای عدل و عدالت و نیز تواضع و فروتنی را برافراشت. چنانچه با وجود آنکه تعدادی زیادی از جوانان و نوجوانان

۱- همان.

۲- نگا: مسلم، شماره‌ی ۱۳۵۸.

۳- نگا: بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۱.

بنی‌هاشم و اشراف قریش، در اطراف وی بودند، اسامه بن زید رضی الله عنه را پشت سر خویش بر مرکبش سوار نمود؛[1] حال آنکه اسامه رضی الله عنه، فرزندِ غلام آزادشده‌اش بود. ورود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مکه (فتح مکه)، بامداد روز جمعه، ۲۰ رمضان سال ۸ هجری، روی داد. عروه بن زبیر رضی الله عنه ضمن بیان ماجرای فتح مکه می‌گوید: سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: «ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد».

زمانی که ابوسفیان رضی الله عنه این سخن سعد رضی الله عنه را به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ» یعنی: «امروز، روزی است که خداوند، کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه، پوشانیده می‌شود»[2].

آنجا بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را از سعد بن عباده رضی الله عنه گرفت و آن را به فرزندش، قیس رضی الله عنه داد. این عملکرد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار حکیمانه بود. زیرا با آنکه حکمت را در گرفتن پرچم از سعد بن عباده رضی الله عنه دید، اما آن را از یک انصاری نگرفت و به یک مهاجر نداد و طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری و تحریک انصار رضی الله عنهم گردد؛ بلکه آن را از یک انصاری گرفت و به انصاری دیگری که فرزند پرچم‌دار نخست بود، تحویل داد. و این، در نهاد انسان است که دوست ندارد هیچ‌کس جز فرزندش، از او برتر باشد[3]. در این ماجرا، حکمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمینه‌ی چگونگی تصحیح اشتباهات و نیز نحوه‌ی تعامل با روح و روان افراد، نمایان می‌گردد. چنانچه اشتباه سعد رضی الله عنه را رفع نمود و در عین حال، طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری وی شود. بلکه پرچم را از او گرفت و به پسرش قیس رضی الله عنه داد.

۳- در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

قیس بن سعد بن عباده و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما، پیوند خویشاوندی محکمی با هم داشتند. چنانچه قیس رضی الله عنه با خواهر ابوبکر صدیق رضی الله عنه یعنی قریبه بنت ابی‌عتیق، ازدواج کرد[4].

۱- نگا: بخاری، شماره‌ی۴۲۸۹.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۰.

۳- قيادة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم السياسية والعسكرية، ص۱۹۶.

۴- نگا: البداية والنهاية (۳۵۵/۱۱).

زمانی که سعد بن عباده رضی‌الله‌عنه وفات نمود، همسرش، باردار بود و هنوز علایم بارداری وی، نمایان نشده بود. سعد رضی‌الله‌عنه پیش از وفاتش، اموال خود را هنگام خروج از مدینه، میان فرزندان خویش تقسیم کرده بود. از این‌رو ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما با قیس رضی‌الله‌عنه صحبت کردند و از وی خواستند دوباره به تقسیم اموال پدرش بپردازد تا حق آن کودک نیز ضایع نگردد. قیس رضی‌الله‌عنه پاسخ داد: سهم من، از نوزاد باشد؛ من، کاری را که پدرم کرده، تغییر نمی‌دهم و آن را بی‌هیچ کم و کاستی، اجرا می‌کنم. گفتنی است: این گزارش تاریخی، از طریق راویان ثقه و مورد اعتماد، نقل شده است[1].

این روایت صحیح، بی‌اساس بودن روایتی را نشان می‌دهد که به رییس انصار سعد بن عباده رضی‌الله‌عنه نسبت داده شده و به طرح این دروغ پرداخته که وی، در صدد تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان بوده است! همان روایت بی‌اساسی که در آن آمده است: سعد، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفت: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم، با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این‌که سعد رضی‌الله‌عنه چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمانان جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چراکه راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه‌الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است»[2] ذهبی رحمه‌الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید»[3] گذشته از آن‌که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عباده رضی‌الله‌عنه و فضایل وی و همچنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکر رضی‌الله‌عنه می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد[4].

روایت دیگری که به‌شدت ضعیف است، به طرح این نکته پرداخته که سعد رضی‌الله‌عنه، تا دوران خلافت عمر رضی‌الله‌عنه زنده مانده است. در این روایت آمده است: زمانی که عمر رضی‌الله‌عنه،

۱- الإستیعاب (۱۲۸۹/۳)؛ ابن‌عبدالبر، این روایت را صحیح دانسته است.

۲- میزان الإعتدال في نقد الرجال (۲۹۹۲/۳)؛ نگاه کنید به: مرویات أبی‌مخنف في تاریخ الطبری، نوشته‌ی دکتر یحیی یحیی، ص۴۵و۴۶

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۱)

۴- الأنصار في العصر الراشدی، ص۱۰۲و۱۰۳.

زمام امور را به دست گرفت، سعد ﷜ را دید و بگومگویی میان آن‌دو، رد و بدل شد. در اثنای این بگومگو، سعد ﷜ گفت: من، هم‌جواری تو را ناخوشایند می‌دانم. عمر ﷜ در پاسخ سعد ﷜ گفت: کسی که هم‌جواری ما، برایش ناخوشایند باشد، از اینجا، نقل مکان می‌کند. از این‌رو مدت زیادی نگذشت که سعد ﷜ به شام، نقل مکان کرد و در حوران درگذشت[۱].

روایات صحیح، بیانگر این است که سعد بن عباده ﷜ در دوران خلافت ابوبکر صدیق ﷜ وفات نموده است. چنانچه سعد بن عباده ﷜ پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر ﷜ بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری ﷜ (پسرعموی سعد بن عباده ﷜) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق ﷜ بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ نگاران، بیانگر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی درمیان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه ﷺ به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آنچه درمیان ابوبکر، عمر و ابوعبیده در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول‌خدا ﷺ در چنگ خویش آورند![۲] قطعاً ابوبکر، عمر و ابوعبیده ﷜ آن‌قدر خداترس و تقواپیشه بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عباده ﷜ چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آزِ تمام، با مهاجران رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عباده ﷜ بازگردیم و آن را مورد مطالعه قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول خدا ﷺ

۱- نگا: مرویات أبی‌مخنف في تاریخ الطبری، ص۴۵و۴۶.

۲- إستخلاف أبی‌بکر، ص۵۰.

می‌بینیم که به‌طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خداست که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد رضي الله عنه پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد رضي الله عنه را از بند اسارت رهانید. سعد بن عباده رضي الله عنه در غزوه‌ی بدر حضور یافت[1] و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم درباره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی داده است.. سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضي الله عنهما از افراد قابل اعتماد، نزد رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم بودند؛ رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم در جنگ خندق، با سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضي الله عنهما مشورت کرد که آیا ثلث (یک‌سوم) محصول خرمای مدینه را به عیینه بن حصن بدهد تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباده و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم برگرفته از ایمانی عمیق و جان‌فشانی بزرگی بود[2]. نقش سعد بن عباده رضي الله عنه در صحنه‌های مختلف دوران رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم کاملاً مشهود و هویداست. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عباده رضي الله عنه با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصبیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان، به پُست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این

۱- الإستیعاب في معرفة الأصحاب (۵۹۴/۲).

۲- الخلافة والخلفاء الراشدون، صلى الله عليه وسلم ۴۸ - عیینه بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم با سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضي الله عنهما مشورت کرد تا با دادن ثلث خرمای مدینه به عیینه بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می‌باشد، ما پیشنهاد می‌کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن‌سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج۲/ص۹۰، نشر نو(۱۳۶۹)[مترجم].

شایعه دامن زده که سعد ﷺ پس از آنکه ابوبکر ﷺ به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی‌خواند، حج نمی‌گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد![1] بدون تردید اینها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی‌باشد؛ چراکه از روایات صحیح ثابت می‌شود که سعد بن عباده ﷺ با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نموده است؛ ابوبکر ﷺ در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، فضایل انصار را برشمرد و فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من، آن راهی را می‌پیمایم که انصار در پیش گرفته‌اند). ابوبکر ﷺ پس از بیان فضایل انصار ﷺ در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ را به یاد سعد بن عباده ﷺ انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می‌دانی و نشسته بودی که رسول‌خدا ﷺ فرمود: «قریش، والیان و زمامداران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می‌کند و بدترین و تبهکارترین مردم نیز پیرو تبهکاران قریشی می‌باشد». سعد ﷺ ضمن تأیید گفته‌های ابوبکر ﷺ گفت: «راست می‌گویی؛ شما امیر هستید و ما، وزیر». لذا تمام مردم و از جمله سعد ﷺ با ابوبکر ﷺ بیعت کردند[2]. کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار ﷺ در مورد بیعت با ابوبکر ﷺ اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند. بنابراین معنا ندارد که همواره به روایاتی دروغین درآویزیم؛ چراکه چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباده ﷺ) خواسته باشد درمیان مسلمانان تفرقه بیفکند. قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد ﷺ در زمینه‌ی جهاد و نصرت و یاری مهاجران دارد.

سعد ﷺ در وصیت فرزندش فرموده است: «ای فرزندم! تو را وصیتی می‌کنم؛ حتماً به وصیت من، عمل کن. چراکه اگر آن را رعایت نکنی و ضایعش نمایی، دیگر سفارش‌های مرا به‌طریق اولی، ضایع خواهی کرد. تو را وصیت می‌کنم که چون وضو می‌گیری، وضوی کاملی بگیری و هنگامی که به نماز می‌ایستی، آن‌گونه نماز بخوانی که می‌خواهی با دنیا وداع کنی و این، آخرین نماز توست. (تو را وصیت می‌کنم که) از مردم ناامید باشی (و به آنچه دارند، چشم ندوزی) و همین، توانگری و بی‌نیازی است. تو را از عرض نیاز به مردم، برحذر می‌دارم؛ چراکه این، فقر واقعی است. تو را از هر

۱- الخلافة والخلفاء الراشدون، ص۴۹.

۲- الأنصار في العصر الراشدي، ص۱۰۲.

چیزی که از آن عذرخواهی می‌شود، نهی می‌کنم»[1].

۴- در دوران علی ﷺ:

زمانی که عثمان ﷺ به شهادت رسید، محمد بن ابی‌حذیفه، حکومت مصر را غصب کرده بود. پس از شهادت عثمان ﷺ، علی ﷺ، کاری به کار محمد بن ابوحذیفه نگرفت؛ از این‌رو محمد بن ابوحذیفه، مدت‌زمان اندکی بر مصر حکم راند تا اینکه معاویه ﷺ لشکری به سوی مصر اعزام نمود. این لشکر، بر محمد بن ابوحذیفه، ظفر یافت و محمد بن ابوحذیفه، دستگیر شد و سپس زندانی گردید و به قتل رسید[2]. البته گفته می‌شود که علی ﷺ، محمد بن ابوحذیفه را به عنوان زمام‌دار مصر تعیین نکرد؛ بلکه او را به حال خویش رها نمود و چون محمد بن ابوحذیفه، کشته شد، علی ﷺ، قیس بن سعد انصاری ﷺ را به عنوان زمام‌دار، بر مصر گماشت[3] و به او فرمود: «به مصر برو که من، ولایت آنجا را به تو واگذار کردم. حرکت کن و افراد قابل اعتماد را با خویش همراه نما؛ می‌توانی کسانی را که دوست داری، با خود همراه کنی تا آنکه به مصر برسی. تعدادی سرباز نیز با خود داشته باش که این کار، دشمنت را می‌ترساند و مایه‌ی دل‌گرمی دوستانت می‌گردد. ان شاء الله زمانی که به مصر رسیدی، به نیکان، نیکی کن و بر آشوب‌گران، سخت بگیر و با همگان اعم از عام و خاص، برخورد نرمی داشته باش؛ چراکه ملاطفت و نرمی، دیگران را ممنون می‌کند»[4].

فراست و هشیاری قیس ﷺ در بسیاری از موارد، نمایان شده است؛ چنانچه زمانی که وی، رهسپار مصر گردید، عده‌ای در مصر، از شهادت عثمان ﷺ به‌شدت خشمگین بودند و عده‌ای دیگر، در به شهادت رسیدن آن شهید مظلوم، نقش داشتند. قیس ﷺ قبل از آنکه وارد مصر شود، با گروهی از مصریان برخورد نمود؛ آنان، از او پرسیدند: کیستی؟ قیس ﷺ دوپهلو و به‌گونه‌ای پاسخ داد که مصریان، متوجه نشوند که او، امیر مصر است تا اینکه وارد مصر شد[5].

۱- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (۱۸۱/۲۲).

۲- ولاة مصر، از کندی، ص۴۲،۴۳؛ الولایة علی البلدان (۹/۲).

۳- ولاة مصر، ص۴۴؛ النجوم الزاهرة (۹۴/۱)

۴- الکامل في التاریخ (۳۵۴/۲).

۵- نگا: الولایة علی البلدان (۱۰/۲).

بدین ترتیب قیس رضي الله عنه توانست خود را به مصر برساند و چون وارد مصر شد، اعلام نمود که امیر مصر است. اگر قیس رضي الله عنه قبل از ورود به مصر، اعلام می‌نمود که امیر مصر است، امکان داشت، او را از ورود به مصر باز دارند. چنانچه سربازان شام، مانع از ورود امیر شام به آنجا گردیدند[۱].

قیس رضي الله عنه، پس از آنکه به فسطاط (مرکز مصر) رسید، بالای منبر رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت و برای مصریان، نامه‌ی علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه را خواند و از آنان، برای علی رضي الله عنه درخواست بیعت نمود. در آن هنگام، مصریان، دو دسته شدند؛ عده‌ای برای علی رضي الله عنه، با قیس رضي الله عنه بیعت کردند و عده‌ای دیگر، از بیعت با وی خودداری نمودند. قیس بن سعد رضي الله عنه با هر دو گروه، برخورد حکیمانه‌ای نمود؛ چنانچه آنان را به بیعت با علی رضي الله عنه مجبور نکرد و آنها را به حال خودشان واگذاشت[۲]. وی، به همین بسنده نکرد؛ بلکه حق و حقوقشان را داد و چون گروهی از ایشان، نزد وی آمدند، به آنان نیکی کرد و آنها را گرامی داشت. و همین، مانع از بروز درگیری درمیان ایشان گردید و کمک شایانی به قیس رضي الله عنه در آرام کردن اوضاع مصر نمود. بدین ترتیب قیس رضي الله عنه توانست اوضاع مصر را سامان دهد. وی، امیرانی تعیین نمود و به امور مربوط به خراج و مالیات، نظم بخشید و عده‌ای را به عنوان نیروهای امنیتی، به کار گماشت. بدین‌سان، اوضاع مصر سامان یافت و قیس رضي الله عنه موفق شد تمام گروه‌های مصری را راضی نگه دارد. از این‌رو قیس رضي الله عنه در زمینه‌ی سیاسی و نظامی، مشکلی اساسی برای معاویه رضي الله عنه به‌شمار می‌رفت. چراکه وی، گذشته از توفیقی که در بهبود وضعیت مصر داشت، به فراست و زیرکی، شناخته می‌شد. از این‌رو معاویه رضي الله عنه که نگران تحرکات نظامی قیس رضي الله عنه در مصر بود، با وی مکاتبه نمود و در نامه‌هایی که به او نوشت، در صدد تهدید قیس رضي الله عنه برآمد و سعی وافری نمود تا او را به پیوستن به خویش، قانع سازد؛ اما پاسخ‌های قیس رضي الله عنه، هوشمندانه و زیرکانه بود. به‌گونه‌ای که معاویه رضي الله عنه نمی‌توانست به موضع قیس رضي الله عنه و اهداف وی پی ببرد. از این‌رو نامه‌های زیادی میان آن‌دو رد و بدل شد[۳].

۱- ر.ک: تهذیب تاریخ دمشق (۳۹/۴).

۲- ولاة مصر، ص۴۴.

۳- الکامل (۳۵۵/۲)؛ الولایة علی البلدان (۱۱/۲).

روایات ساختگی و بی‌اساسی در مورد نامه‌های معاویه و قیس ﷺ به یکدیگر، نقل شده که ساخته و پرداخته‌ی راوی کذاب و دروغگویی به نام ابومخنف است. در متن این روایات، نکات عجیب و شگفت‌انگیزی آمده که به بررسی چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

بررسی سخن علیﷺ به مصریان در حکمی که به قیس بن سعدﷺ داده بود:

«آن‌گاه پس از آن‌دو (ابوبکر و عمر)، کسی زمام امور را به دست گرفت که رویکرد خوبی نداشت. از این‌رو امت، نکاتی بر او دیدند که آنان را به بازگو کردن بدی‌هایش واداشت و بدین‌سان بر او خشم گرفتند و وضعیت گذشته را تغییر دادند و بر او شوریدند».[!] این گفتار، بدین معناست که قاتلان عثمان ﷺ، از مردان امتند و امت، وضعیت نابسامان[!] دوران عثمان ﷺ را با قتل وی، تغییر دادند.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که علی ﷺ، به هیچ عنوان چنین سخنی نگفته است. چراکه آن بزرگوار، قاتلان عثمان ﷺ را اوباش و فرومایگانی می‌دانست که عثمان ﷺ را بناحق، به قتل رساندند. چنانچه سخنان علی مرتضی ﷺ بیانگر این واقعیت است.

وی، همچنین حسن و حسین ﷺ را برای دفاع و پشتیبانی از عثمان ﷺ فرستاد[1].

محمد بن حنفیه می‌گوید: «هیچ‌گاه از علی ﷺ نشنیدم که عثمان ﷺ را به بدی یاد کند»[2]. حاکم و ابن‌عساکر، روایت نموده‌اند که علی ﷺ می‌گفت: «بارخدایا! من، از قاتلان عثمان، اعلام بیزاری می‌کنم؛ آن روز که عثمان ﷺ شهید شد، عقل از سرم پرید و از خود بی‌خود شدم. برای بیعت نزدم آمدند، اما من گفتم: به خدا سوگند، من، از خدا شرم می‌کنم با قومی بیعت نمایم که شخصی را کشتند که رسول‌خدا ﷺ درباره‌اش فرمود: «ألا أستحيي ممن تستحيي منه الـملائكة» یعنی: «آیا از کسی شرم نکنم که فرشتگان، از او، شرم می‌نمایند؟» علی ﷺ افزود: «من، شرم می‌کنم که از کسی بیعت بگیرم، حال آنکه جنازه‌ی عثمان ﷺ هنوز بر زمین می‌باشد و دفن نشده است. آنجا بود که مردم بازگشتند و چون عثمان ﷺ را دفن نمودند، دوباره نزدم آمدند تا با من بیعت نمایند. اما من، باز هم بیعت نگرفتم و آن‌قدر بر این امر، پافشاری شد که

۱- نگا: مرویات أبی‌مخنف، ص۲۱۱

۲- تاریخ ابن‌عساکر، شرح حال عثمان ﷺ، ص۳۹۵.

سرانجام بیعت گرفتم. ولی زمانی که مرا امیر مؤمنان خواندند، گویا قلبم، پاره‌پاره شد»[۱]. اقوال و سخنان بسیاری از علی رضي الله عنه در این‌باره روایت شده است[۲].

بررسی این سخن قیس بن سعد رضي الله عنه که: «ای مردم! ما، پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بهترین شخصی که می‌شناختیم (یعنی علی)، بیعت کردیم».

این، سخن بی‌اساس و نادرستی است. زیرا آنچه به ثبوت رسیده، برتری ابوبکر و عمر رضي الله عنهما بر سایر صحابه و از جمله علی رضي الله عنه می‌باشد. چنانچه از شخصِ علی مرتضی رضي الله عنه روایت شده که وی، بدین نکته تصریح نموده است. در آن زمان، هیچ‌یک از صحابه و سایر مسلمانان، در برتری ابوبکر و عمر رضي الله عنهما بر سایر صحابه رضي الله عنهم، شک و تردید نداشت. از این‌رو نسبت دادن این سخن به قیس بن سعد رضي الله عنه و سایر صحابه، نادرست و بی‌اساس می‌باشد. و این شایعه، ساخته و پرداخته‌ی روافضی است که آن را رواج دادند[۳].

ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: «همه‌ی متقدمین شیعه، در زمینه‌ی فضیلت ابوبکر و عمر رضي الله عنهما بر سایر صحابه، اتفاق نظر داشتند»[۴].

دلایل فراوانی، در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر رضي الله عنهما بر سایر صحابه رضي الله عنهم وجود دارد و احادیث زیادی در این زمینه روایت شده است[۵].

به هر حال حقیقت امر، این است که خواسته‌ی معاویه رضي الله عنه از امیرمؤمنان، این بود که قاتلان عثمان رضي الله عنه را تحویلش دهد و هیچ‌گاه علی رضي الله عنه را به دست داشتن در شهادت عثمان رضي الله عنه متهم نکرد.

بررسی نامه‌ی معاویه رضي الله عنه به قیس بن سعد رضي الله عنه :

در این نامه، بدین نکته اشاره شده که علی رضي الله عنه در شهادت عثمان رضي الله عنه دست داشته و یا حداقل با قتل وی، موافق بوده است. قطعاً نسبت دادن این مطلب به معاویه رضي الله عنه و اینکه وی، علی رضي الله عنه را به دست داشتن در شهادت عثمان رضي الله عنه، متهم نموده، بی‌اساس

۱- المستدرک (۳۵۵/۲)؛ بر اساس شروط شیخین، صحیح است.

۲- عثمان بن عفان، نوشته‌ی همین مؤلف، ص ۴۰۷-۴۰۹.

۳- مرویات أبی‌مخنف، ص۲۱۱.

۴- منهاج السنة (۱۱۱/۱).

۵- مرویات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۱۲.

است. چنانچه در پیشتر، برائت علی ﷺ، واضح گردید. و این، چیزی نیست که بر معاویه ﷺ پوشیده مانده باشد، چه برسد به اینکه در نامه‌اش به قیس بن سعد ﷺ، به بیان چنین اتهامی بپردازد. محمد بن سیرین ﷺ که یکی از بزرگان تابعین به‌شمار می‌رود و از کسانی است که در آن دوران زیسته، می‌گوید: «عثمان ﷺ به شهادت رسید و هیچ‌کس را سراغ ندارم که علی ﷺ را به دست داشتن در قتلش، متهم نموده باشد»[1]. وی، همچنین می‌گوید: «روزی که عثمان ﷺ به شهادت رسید، خانه‌اش تحت مراقبت بود. عبدالله بن عمر ﷺ جزو کسانی بود که نگهبانی می‌داد. حسن بن علی ﷺ نیز در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، کشیک می‌داد. البته عثمان ﷺ، آنان را سوگند داد که جنگ نکنند[2]. ابن ابی‌شیبه با سندی که راویانش، ثقه و مورد اعتمادند، از محمد بن حنفیه روایت نموده که علی ﷺ فرموده است: «خداوند، قاتلان عثمان ﷺ را در زمین‌های هموار، در کوه‌ها و در دریا و خشکی، لعنت نماید»[3]. نصوص و متون صحیح روایت شده در این زمینه، خیلی زیادند[4] و همه، بیانگر این نکته‌اند که شهادت عثمان ﷺ، بر علی مرتضی ﷺ خیلی سخت و ناگوار تمام شده است[5].

بررسی روایت ابی‌مخنف در زمینه‌ی اتهام معاویه ﷺ به انصار ﷺ در قتل عثمان ﷺ:

به‌طور قطع، معاویه ﷺ چنین اتهامی به هیچ‌یک از انصار ﷺ وارد نکرده است؛ چراکه وی، به‌خوبی می‌دانست که بیشتر کسانی که به دفاع و پشتیبانی از عثمان ﷺ برخاستند، از انصار بودند. ابن‌سعد ﷺ با سند صحیح، روایت نموده که وقتی عثمان ﷺ، در خانه‌اش در محاصره بود، زید بن ثابت ﷺ نزد وی آمد و گفت: اینک انصار، پشت درب ایستاده‌اند و می‌گویند: اگر بخواهی، بار دیگر، انصار الله خواهیم بود». عثمان ﷺ فرمود: «به هیچ عنوان دوست ندارم که جنگ و کارزاری روی دهد»[6].

۱- تاریخ ابن‌عساکر، ص۳۹۵؛ مرویات أبی‌مخنف، ص۲۱۲.

۲- تاریخ ابن‌عساکر، ص۳۹۵

۳- المصنف (۲۶۸/۱۵).

۴- تاریخ ابن‌عساکر، ص۳۹۵.

۵- مرویات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۱۳.

۶- طبقات ابن‌سعد (۷۰/۳)؛ سند این روایت، صحیح است.

بررسی ادعای ابومخنف مبنی بر اینکه معاویه رضی الله عنه، نامه‌ای ساختگی را به قیس بن سعد رضی الله عنه نسبت داد:

این، یکی دیگر از دروغ‌هایی است که هیچ عقلی، انجام آن را از سوی معاویه رضی الله عنه نمی‌پذیرد؛ چراکه عرب‌ها، دروغ را از زشت‌ترین صفات و ویژگی‌هایی می‌دانستند که بزرگ‌مردان از آن، دوری می‌کنند. البته خودِ کسانی که این ادعای دروغین را مطرح کرده‌اند، از آنجا که پایبند هیچ اصلی نیستند، لذا طرح چنین مواردی برای آنان، خیلی آسان است؛ هرچند غیرمعقول باشد. عرب‌ها، دروغ را آن‌چنان بد می‌دانستند که خوبست در این زمینه، ماجرای ملاقات ابوسفیان رضی الله عنه با هرقل (هراکلیوس) را مورد بازبینی قرار دهیم تا بیش از پیش به این ویژگی عرب‌ها پی ببریم. ابوسفیان می‌گوید: «اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا به دروغگویی متهم نمایند، حتماً علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می‌گفتم»[1].

بدین‌سان مشخص گردید که دروغ، چه جایگاه بدی نزد عرب‌ها دارد و به‌طور قطع، مسلمانان، به مراتب، موضع شدیدتری نسبت به دروغ دارند و آن را مایه‌ی ننگ و رسوایی می‌دانند. البته نمی‌توان چنین کاری را خدعه و حیله‌ی جنگی دانست؛ چراکه خدعه و حیله‌ی جنگی، به معنای دروغ نیست و تفاوت دروغ با حیله‌ی جنگی، نزد عرب‌ها کاملاً مشخص می‌باشد و معاویه رضی الله عنه در زمینه حیله‌ی جنگی، توانمندتر از آن بود که به دروغ روی بیاورد[2].

روایت نامه‌نگاری فراوان، میان قیس و معاویه و علی رضی الله عنه در خورِ تأمل است.

اندکی دقت نظر و تأمل، در این زمینه نشان می‌دهد که باید به فراوانی و صحت نامه‌هایی که میان قیس و معاویه و علی رضی الله عنه رد و بدل شده، شک و تردید داشت. زیرا فراوانی نامه‌ها، سبب می‌شود خواننده، نسبت به درستی ادعای کسی که از این نامه‌ها اظهار اطلاع نموده و آنها را نقل کرده، شک و تردید نماید.

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: بر اینکه قیس بن سعد رضی الله عنه از سوی امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به عنوان والی مصر، تعیین شده، اتفاق نظر وجود دارد،[3] اما با این

۱- بخاری، شماره‌ی۷.

۲- مرویات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۱۴.

۳- تاریخ خلیفة، ص۲۰۱؛ فتوح مصر، ص۲۷۴؛ سیر أعلام (۱۰۲/۳).

حال، تمام کسانی که به شرح حال قیس رضي الله عنه پرداخته‌اند،[۱] هیچ ذکری از ادعاهای مفصل ابومخنف در روایتش، به میان نیاورده‌اند؛ حتی تاریخ‌نگاران معتبر و قابل اعتماد مصری[۲]. این، در حالی است که مورخانی همچون: ابن‌اثیر، ابن‌کثیر، ابن‌خلدون و ابن تغری بردی، روایت ابومخنف را به‌صورتی مختصر نقل نموده‌اند[۳] و در روایات آنها، هیچ اثری از آنچه که ابومخنف ادعا کرده، وجود ندارد. الکندی نیز از عبدالکریم حارث نقل نموده که: چون مقام قیس رضي الله عنه بر معاویه رضي الله عنه ناگوار گردید، به برخی از بنی‌امیه که در مدینه بودند، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: خداوند، به قیس، پاداش نیک عنایت کند؛ البته این موضوع را پوشیده بدارید. زیرا من، از این می‌ترسم که اگر علی(رضي الله عنه)، از آنچه میان وی و هواداران ما می‌گذرد، اطلاع یابد، او را عزل کند. به‌هر حال علی رضي الله عنه از این موضوع اطلاع یافت. آن دسته از سران عراق و اهل مدینه که با علی بودند، گفتند: قیس، عوض شده و نیرنگ نموده است. علی رضي الله عنه فرمود: وای بر شما! او چنین نکرده است. اما آنان، تأکید کردند که او را باید برکنار کنی و به‌قدری پافشاری نمودند که سرانجام علی رضي الله عنه به قیس رضي الله عنه، نامه‌ای بدین مضمون نوشت که: «من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا»[۴].

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمند (مرويات أبي‌مخنف في تاريخ الطبري) این روایت را برگزیده و گفته است:

◘ این روایت را یکی از مصریان ثقه و قابل اعتماد که به اخبار مربوط به سرزمین خویش آگاه‌تر می‌باشد، نقل نموده است.

◘ تارخ‌نگاری مصری، آن را نقل نموده است.

◘ تکات عجیب و غریبی در این روایت، وجود ندارد.

◘ متن این روایت، به‌گونه‌ای است که با سیرت مردمان آن روزگار، سازگاری و هم‌خوانی دارد.

۱- طبقات ابن‌سعد (۵۲/۶)؛ تاریخ بغداد (۷۷/۱)؛ سیر أعلام (۱۲/۳).

۲- النجوم الزاهرة (۹۷/۱)؛ البداية والنهاية (۲۵۱/۷).

۳- مرويات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۱۰.

۴- ولاة مصر، ص۴۵.

◙ این روایت، بیانگر تردید علی ﷺ در برکنار کردن قیس ﷺ می‌باشد و نشان می‌دهد که پافشاری مردم، او را به این کار واداشته است. چنانچه قیس ﷺ را به همکاری در کنار خویش، فرا خواند. و این، همان کاری است که تمام فرماندهان، درباره‌ی نیروهای کاردیده و توانمند انجام می‌دهند[۱].

علاوه بر این باید دانست که خیلی‌ها، کوشیدند تا میان علی و قیس ﷺ را به هم بزنند و شرایط برکناری قیس ﷺ را فراهم آورند. چنانچه برخی از مشاوران علی ﷺ، خواهان برکناری قیس ﷺ گردیدند و شایعاتی را که درباره‌ی قیس ﷺ مطرح شده بود، تأیید نمودند و بر عزل وی، اصرار و پافشاری کردند. همین امر، علی ﷺ را بر آن داشت که نامه‌ای به شرح ذیل، به قیس ﷺ بنویسد:

«من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا»[۲].

این نامه، به‌مثابه برکناری قیس ﷺ از ریاست مصر بود. بنا بر بیشتر اقوال، علی ﷺ، اشتر نخعی را جایگزین قیس ﷺ در مصر نمود[۳]. علی ﷺ پیش از حرکت اشتر به سوی مصر، با او دیدار کرد و وضعیت مصر را برایش، بازگو نمود و به او گفت: «خدا، تو را بیامرزد؛ حرکت کن و اگر من، تو را راهنمایی نکردم، به رأی و نظر تو، بسنده نمودم. در مشکلاتی که فرا رویت قرار می‌گیرد، از خداوند، طلب یاری کن. و نرمی و شدت را با هم درآمیز و آنجا که نرمی، سودمند است، ملاطفت و نرمی نما و زمانی که تنها شدت و سخت‌گیری، مفید می‌باشد، شدت به خرج بده»[۴].

اشتر، به همراه تعدادی از یارانش، رهسپار مصر گردید و چون به کرانه‌های دریای سرخ رسید، پیش از ورود به مصر درگذشت. گفته می‌شود که با عسل زهرآگینی، مسموم شد. برخی از زنهاریان (اهل خراج)، به مسموم کردن وی، به تحریک معاویه ﷺ متهم شده‌اند[۵]. البته دست داشتن معاویه ﷺ در قتل اشتر، از هیچ طریق صحیحی، ثابت

۱- مرویات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۱۰.

۲- ولاة مصر، ص۴۵.

۳- فتوح البلدان، ص۲۲۹؛ الولاية علی البلدان (۱۲/۲).

۴- النجوم الزاهرة (۱۰۳/۱).

۵- النجوم الزاهرة (۱۰۴/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۳۴/۴).

نمی‌گردد و ابن‌کثیر[۱] و ابن‌خلدون،[۲] این امر را بعید دانسته‌اند و دکتر یحیی الیحیی نیز همین دیدگاه را دارد.[۳] بنده هم، بر همین پندارم. خلاصه اینکه هرچند اشتر پیش از آنکه کارش را در مصر آغاز نماید، درگذشت، ولی منابع تاریخی از او به عنوان یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب ﷺ در مصر یاد نموده‌اند. علی ﷺ، پس از اشتر، محمد بن ابی‌بکر را بر مصر گماشت[۴]. محمد بن ابی‌بکر، در دوران خلافت عثمان ﷺ، مدتی در مصر زندگی کرده بود. روایات واردشده، بیانگر این است که هنگام ورود محمد بن ابی‌بکر به مصر، کاردار نخست آن یعنی قیس بن سعد، همچنان در مصر بود و آنجا را ترک نکرده بود. از این‌رو میان محمد بن ابی‌بکر و قیس بن سعد ﷺ، گفتگویی صورت گرفت و قیس ﷺ، محمد بن ابی‌بکر را نصایح و اندرزهای ارزشمندی نمود؛ به‌ویژه در رابطه با کسانی که از بابت شهادت عثمان ﷺ، ناراحت و خشمگین بودند و نیز آن دسته از مصریان که با علی ﷺ بیعت نکردند. قیس ﷺ به محمد، چنین فرمود: ای ابالقاسم! تو، از نزد امیر مؤمنان می‌آیی؛ هرچند وی، مرا برکنار نموده، اما این امر، مانع از این نمی‌شود که من، خیرخواه تو و امیر مؤمنان نباشم. من، نسبت به شما، در این مسأله، اطلاع و آگاهی بیشتری دارم. از این‌رو کاری به کار کسانی مگیر که با علی ﷺ بیعت نکرده‌اند. اگر نزدت آمدند، پذیرایشان باش و چون از حضور یافتن در نزدت، خودداری کردند، آنان را به حضور مخواه و هر کس را در جایگاهش قرار بده، و اگر این امکان برایت فراهم بود که به عیادت بیماران بروی و در تشییع جنازه‌ها شرکت کنی، حتماً این کار را بکن و بدان که چیزی از تو، کم نمی‌شود»[۵].

سپس قیس ﷺ به مدینه بازگشت و پس از آن، به امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ در کوفه پیوست و با وی، در جنگ صفین همراه شد. او در آن روز، ابیات زیر را بر زبان می‌راند:

هذا اللواء الذي كنا نحف به ‌ ‌ ‌ مع النبي وجبريل لنا مدد

۱- البداية والنهاية (۳۰۳/۸).

۲- تاریخ ابن‌خلدون (۱۱۲/۴).

۳- مرویات أبی‌مخنف في تاریخ الطبری، ص۲۲۴.

۴- النجوم الزاهرة (۱۰۶/۱).

۵- تاریخ ابن‌عساکر (۱۸۱/۲۲).

ما ضر من كانت الأنصار عيبته أن لا يكون له من غيرهم أحد
قوم إذا حاربوا طالت أكفهم بالمشرفية حتى يفتح البلد

یعنی: «این، درفشی است که همراه پیامبر ﷺ پیرامونش گرد می‌آمدیم و جبرئیل ﷺ یاور و یاری‌دهنده‌ی ما بود. کسی که انصار، رازدار وی باشند، از اینکه دیگران با او همراه نشوند، هیچ زیانی نمی‌بیند. قومی که هنگام جنگ و کارزار، دست به شمشیر می‌برند و تا فتح و پیروزی می‌رزمند».

قیس ﷺ تا پایان خلافت علی بن ابی‌طالب ﷺ در کنار ایشان بود و چون حسن مجتبی ﷺ به خلافت رسید، در کنار وی ماند و حتی جزو پیشاهنگان لشکر حسن ﷺ بود و چون حسن ﷺ با معاویه ﷺ، صلح نمود، قیس ﷺ با معاویه ﷺ بیعت کرد و سپس به مدینه بازگشت و به عبادت، روی آورد[۱].

۵- قیس بن سعد ﷺ گوید: «ما، آنچه را که بذل و بخشش نماییم، بازپس نمی‌گیریم»[۲].

موسی بن ابی‌عیسی می‌گوید: شخصی، از قیس بن سعد بن عباده ﷺ، سی‌هزار درهم، قرض گرفت. زمانی که آن شخص، برای بازپرداخت بدهی‌اش، نزد قیس ﷺ آمد، قیس ﷺ از پذیرفتن آن پول، خودداری کرد و فرمود: «ما، چیزی را که به کسی بدهیم، بازپس نمی‌گیریم»[۳].

۶- قیس بن سعد ﷺ : «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی»![۴]

پیرزنی، نزد قیس بن سعد بن عباده ﷺ آمد. قیس ﷺ که آن پیرزن را می‌شناخت، پرسید: چطوری؟ پاسخ داد: «من، در حضور تو خدای را می‌ستایم که در خانه‌ام، موشی هم یافت نمی‌شود که راه برود». قیس ﷺ فرمود: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی! خانه‌ات را برایت آکنده از موش می‌کنم»[۵]. آن‌گاه دستور داد مقدار زیادی آرد و

۱- الإستيعاب (۱۲۹۰/۳).
۲- همان (۱۲۹۱/۳).
۳- همان (۱۲۹۱/۳).
۴- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).
۵- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

روغن به آن پیرزن بدهند و به تمام نیازهایش رسیدگی کنند. آن پیرزن، مواد غذایی را گرفت و رفت[۱]. ابن‌عبدالبر ﷺ، این ماجرا را نقل نموده و آن را مشهور و صحیح دانسته است[۲].

۷ـ وضعیت شخصی که قیس ﷺ آرزو کرد، عملی همچون عمل او داشته باشد:

قیس بن سعد ﷺ می‌گوید: آرزو کردم وضعیتی همچون وضعیت شخصی داشته باشم که در مسیر شام، دیدم. در بین راه، خیمه‌ای دیدیم و گفتیم: خوبست اینجا بار بیندازیم و استراحت کنیم. زنی، در خیمه بود. دیری نپایید که مردی، آمد و تعدادی شتر با خود داشت. وی، از همسرش پرسید: اینها کیستند؟ پاسخ داد: مردمانی که مهمانت شده‌اند. آن مرد، بی‌درنگ یکی از شترانش را آورد و پی‌پایش را زد و سپس گفت: این را بگیرید و نحر کنید.

گوید: آن شتر را نحر کردیم و بدین‌سان گوشت تازه‌ای خوردیم. روز بعد، آن مرد، شتر دیگری آورد و آن را پی کرد و گفت: نحرش کنید. ما نیز همین کار را کردیم. البته به او گفتیم که هنوز گوشت داریم. گفت: ما، از مهمانان خود، فقط با غذای تازه، پذیرایی می‌کنیم.

گوید: به همراهانم گفتم: اگر نزد این مرد بمانیم، هیچ شتری، برایش باقی نمی‌ماند. پس بیایید تا هرچه زودتر راه بیفتیم. به خدمتکارم نیز گفتم: هر چه داری، بیاور. گفت: فقط چهارصد درهم داریم. گفتم: آن چهارصد درهم و نیز لباسم را بیاور. بدین ترتیب آماده‌ی حرکت شدیم؛ گفتم: پیش از آمدن آن مرد، دست به‌کار شوید. پول‌ها و لباس را به همسر وی دادیم و حرکت کردیم. راه زیادی نرفته بودیم که از دور شخصی، نمایان شد. گفتم: آن شخص که می‌آید، کیست؟ گفتند: نمی‌دانیم. چون نزدیک‌تر شد، دیدیم همان مرد است؛ نیزه‌اش را به دست داشت و سوار بر اسب، به سوی ما می‌آمد. گفتم: ای وای! چه بد شد! به خدا سوگند که حتماً آنچه را که به او داده‌ایم، ناچیز دانسته است. زمانی که آن مرد، به ما رسید، گفت: کالایتان را بگیرید؛ مال خودِتان. به او گفتم: به خدا سوگند، فقط همین، با ما بود و هر چه با خود داشتیم، جمع کردیم و برایت گذاشتیم. گفت: به خدا سوگند منظور من، بازپس دادن

۱- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۲- الإستیعاب (۱۲۹۲/۳).

کالای شماست؛ آن را بگیرید. گفتیم: نه؛ ما این کار را نمی‌کنیم. گفت: به خدا سوگند تا آن زمان که یک نفر از شما، زنده بماند، به زور نیزه‌ام، شما را به این کار، مجبور می‌سازم.

گوید: ناگزیر، کالایمان را گرفتیم. بدین ترتیب آن مرد، در حالی بازگشت که می‌گفت: ما، ضیافت و پذیرایی خویش از مهمانمان را نمی‌فروشیم[۱].

۸- بخشنده‌ترین مردم...:

سه نفر، در مورد اینکه چه کسی، از همه بخشنده‌تر است، سخن به میان آوردند. یکی از آنان، گفت: بخشنده‌ترین مردم، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب ﷺ است. دیگری گفت: سخاوتمندترین شخص در دوران ما، قیس بن سعد بن عباده ﷺ است. سومی گفت: عرابه‌ی اوسی، از همه، بخشنده‌تر است. آن سه، بر نظر خود پافشاری می‌کردند تا آنکه شخصی، به آنها پیشنهاد نمود که هر یک از آنان، به سراغ فرد مورد نظرش برود و از او چیزی درخواست نماید و آن‌گاه جمع شوید و قضاوت نمایید که چه کسی از همه بخشنده‌تر است؟ کسی که عبدالله بن جعفر ﷺ را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، به سراغش رفت و زمانی عبدالله بن جعفر ﷺ را دید که پای در رکاب مرکبش نهاده بود و قصد رفتن به کشتزارش را داشت. وی، به عبدالله ﷺ گفت: «ای پسرعموی رسول‌خدا!» فرمود: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عبدالله ﷺ پایش را از رکاب، درآورد و گفت: پای در رکاب بگذار و بر مرکب، سوار شو و آنچه را که در خورجین است، بردار، جز شمشیری که در آنست؛ زیرا از شمشیرهای علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌باشد». آن‌گاه سواری و خورجینش را آورد. مقداری ردا و چادر ابریشمین و نگارین و نیز چهارهزار دینار در خورجین بود. البته ارزشمندترین چیزی که در آن وجود داشت، شمشیر بود.

کسی که قیس بن سعد ﷺ را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، برای منظوری که بیان شد، به سراغ وی رفت، اما نتوانست قیس ﷺ را ببیند. از این‌رو بازگشت. البته کنیز قیس ﷺ از آن مرد پرسید: اینک، قیس ﷺ خوابیده است؛ چه‌کار داری؟ پاسخ داد: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». آن کنیز گفت: برآوردن نیازت، آسان‌تر از بیدار کردن قیس ﷺ است؛ هفتصد دینار در این کیسه است. امروز چیزی جز این، در خانه‌ی

۱- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

قیس ﷺ یافت نمی‌شود. البته به آغل شتران برو و شتری برای سفر خویش بردار و غلامی هم برای سفر خویش برگزین. قیس ﷺ از خواب بیدار شد و چون آن کنیز، کاری را که کرده بود، بازگو نمود، قیس ﷺ، او را آزاد نمود و به او گفت: «چرا مرا بیدار نکردی تا از کالاهای غیرنقدی و اثاث خانه هم به او می‌دادم تا مبادا آنچه به او داده‌ای، برایش کافی نباشد».

فردی که عرابه‌ی اوسی را از همه سخی‌تر می‌دانست، نزد وی رفت و او را در حالی ملاقات نمود که بینایی‌اش را از دست داده بود و بر دو غلام تکیه کرده و به قصد نماز، از خانه‌اش بیرون شده بود. آن شخص، عرابه را صدا زد. عرابه گفت: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عرابه پس از شنیدن درخواست آن شخص، دستانش را از روی آن دو غلام برداشت و دست راستش را بر روی دست چپش زد، آن‌گاه آهی کشید و ضمن اشاره به آن دو غلام که برای خدمت خویش نگه داشته بود، فرمود: «آن دو، ا ز تو باشند؛ من، آنها را آزاد کردم؛ می‌خواهی آنان را برای خود نگه دار، و اگر هم خواستی، آزادشان کن». آن شخص، دو غلامی را که عرابه، به وی بخشیده بود، تحویل گرفت و بازگشت.

مردم درباره‌ی این سه سخاوتمند، بدین شکل قضاوت کردند که:

ابن جعفر ﷺ، واقعاً مال هنگفت و فراوانی، بذل و بخشش نموده و چنین بذل و بخششی، از او بعید نبود، اما وی، از دادن شمشیر خودداری کرد. قیس ﷺ هم یکی از سخاوتمندان است؛ وی، دست کنیزش را برای بذل و بخشش، باز گذاشته و به او اجازه داده بود که از مالش، بدون اطلاع وی، بذل و بخشش کند؛ چنانچه آن‌همه بذل و بخشش کنیزش را نیک برشمرد و او را به پاس این کار، آزاد نمود. البته مردم، عرابه‌ی اوسی را از همه بخشنده‌تر دانستند؛ چراکه وی، تمام دارایی‌اش را که همان دو غلام بودند، به آن مرد بخشید[1].

۹- گزارشی مربوط به قیس ﷺ که صحیح نیست:

پادشاه روم، به معاویه بن ابی‌سفیان ﷺ پیغام داد که شلوار بلندقامت‌ترین مرد عرب را برایم بفرست. معاویه ﷺ به قیس ﷺ گفت: اینک به شلوارت، نیاز پیدا کرده‌ایم! راوی گوید: قیس ﷺ همان‌جا برخاست و شلوار را درآورد و جلوی معاویه گذاشت.

۱- نگا: تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

معاویه ﷺ گفت: «رحمت خدا، بر تو باد! چرا چنین کردی؟ آیا بهتر نبود، به خانه‌ات می‌رفتی و شلوارت را برایمان می‌فرستادی؟» قیس ﷺ، در قالب شعر، دلیل کارش را این‌گونه بیان نمود که خواستم همه بدانند و شاهد باشند که این شلوار، شلوار من است و کسی نگوید که قیس، از دیدگان پنهان شده و بدین ترتیب شلوارم را از آنِ یکی از مردان درشت‌اندام و بلندقامت عاد بپندارد.

گوید: معاویه ﷺ بلندقامت‌ترین مرد لشکرش را به حضور خواست و چون آن شلوار را بر بینی‌اش نهاد، از پایین، روی زمین قرار می‌گرفت[۱].

ابوعمر بن عبدالبر ﷺ می‌گوید: «گزارشی که در این زمینه نقل شده، بی‌اساس، دروغ و ساختگی و بدون سند است و با ویژگی‌های اخلاقی قیس ﷺ و نیز سیرت و منش او و همچنین پاکدامنی و بی‌آلایشی وی، هیچ هم‌خوانی و شباهتی ندارد؛ بلکه قصه‌ی بی‌اساس و دروغینی است»[۲].

۱۰- نخبگان کاردان و نکته‌سنج:

قیس بن سعد ﷺ یکی از افراد صاحب‌نظر و زیرک بود. ابن‌شهاب می‌گوید: مردم، پنج نفر را به‌هنگام بروز آشفتگی و اختلاف، زیرک و کاردان می‌دانستند و آنان را صاحب‌نظر می‌شناختند: معاویه بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه و عبدالله بن بدیل خزاعی. قیس و ابن‌بدیل، با علی ﷺ همراه بودند. مغیره، در طائف، گوشه‌نشینی اختیار کرده بود تا آنکه داورها، به اتفاق نظر رسیدند. قیس ﷺ می‌گفت: اگر اسلام (و منع دینی) نبود، آن‌چنان مکر و فریبی به‌کار می‌بردم که عرب‌ها، تاب آن را نیاورند»[۳].

۱- این ماجرا، در تاریخ دمشق (۲۹۳،۲۹۴/۵۲) نقل شده است. [از آنجا که ذکر چنین روایتی، ضرورت چندانی ندارد، و مؤلف به‌قصد رفع برخی از اتهامات واردشده بر قیس ﷺ، به ذکر این روایت پرداخته، از نقل روایت دیگری که نویسنده‌ی کتاب، در این زمینه آورده است، صرف نظر می‌کنیم و به بیان دیدگاه ابوعمر بن عبدالبر اندلسی ﷺ می‌پردازیم که مؤلف، در نقد این روایت، بدان اشاره نموده است. (مترجم)]

۲- نگا: الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

۳- تاریخ دمشق (۲۸۷/۵۲).

۱۱- دوست داریم با پولمان، برای قیس رضی الله عنه، ریشی خریداری کنیم:

زبیر بن بکار گوید: صورت قیس بن سعد، عبدالله بن زبیر و شریح قاضی، بی‌موی بود و ریش نداشتند. شخصی غیر از زبیر بکار می‌گوید: انصار می‌گفتند: «دوست داریم با پولمان، برای قیس رضی الله عنه، ریشی خریداری کنیم». البته با این حال، نکوروی و زیبا بود[۱].

۱۲- چرا عده‌ی اندکی به عیادتم آمدند؟

قیس بن سعد رضی الله عنه معامله‌ای به ارزش نودهزار با معاویه رضی الله عنه انجام داد. شخصی در مدینه بانگ برآورد: هر کس، وام می‌خواهد، به خانه‌ی سعد برود. وی، به هر کس که قرض می‌داد، سندی، تنظیم می‌نمود که مؤید بستانکاری‌اش از آن شخص باشد. پس از چندی، قیس رضی الله عنه بیمار شد و عده‌ی اندکی، به دیدنش رفتند. از این‌رو به همسرش قریبه بنت ابی‌قحافه، خواهر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «چرا عده‌ی اندکی به عیادتم آمدند؟» پاسخ داد: «بدین خاطر که تو، از آنان بستانکاری». قیس رضی الله عنه سند بستانکاری خود را برای بدهکارانش فرستاد[۲] و بدین ترتیب بدهی آنان را بخشید. در روایتی آمده است: ... بیمار شد و عده‌ی اندکی، به عیادتش رفتند. به او گفته شد: بدهکارانت، به‌خاطر بدهیشان به تو، خجالت می‌کشند. از این‌رو به شخصی دستور داد تا جار بزند که قیس بن سعد، بدهی بدهکارانش را بخشیده است. بدین‌سان عده‌ی زیادی به عیادتش آمدند، آن‌چنانکه از انبوه جمعیت عیادت‌کنندگان، پله‌ی خانه‌اش، خراب شد[۳].

۱۳- پذیرایی قیس بن سعد رضی الله عنه از همراهانش در سفر:

قیس بن سعد رضی الله عنه در سفرهایش با رسول‌خدا ص، به مردم غذا می‌داد. او ظرف غذایی داشت که درمیان مردم می‌گرداند و از همراهانش پذیرایی می‌کرد و چون توشه‌اش تمام می‌شد، قرض می‌کرد. وی، هر روز با صدای بلند می‌گفت: بفرمایید گوشت و آبگوشت.

۱۴- تیرگی روابط قیس و معاویه رضی الله عنهما با یکدیگر، اساسی ندارد:

در روایتی آمده است: معاویه، به قیس گفت: تو، یکی از علمای یهود هستی؛ اگر ما، بر تو پیروز شویم، تو را می‌کشیم و اگر تو، بر ما غالب شوی، با تو ستیز می‌کنیم. قیس گفت: همانا تو و پدرت، دو بت از بت‌های دوران جاهلیت هستید که به‌اجبار اسلام

۱- الإستیعاب (۱۲۹۲/۳).

۲- تاریخ دمشق (۲۸۴/۵۲).

۳- الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

آوردید و به میل خود، از اسلام، خارج شدید[۱].

ذهبی می‌گوید: این روایت، منقطع است و روایت منقطع، در شمار روایات ضعیف قرار دارد.

۱۵- وفات قیس بن سعد ﷺ:

قیس ﷺ در اواخر حکم‌رانی معاویه ﷺ درگذشت. و این، نظرِ خلیفه بن خیاط[۲] و ذهبی[۳] است. ابن‌حبان ﷺ می‌گوید: قیس ﷺ در سال ۸۵ هجری در زمان خلافت عبدالملک، دیده از جهان فرو بست[۴]. ابن‌حجر ﷺ، دیدگاه خلیفه بن خیاط و ذهبی را دارد[۵]. ابن‌عبدالبر می‌گوید: قیس ﷺ در مدینه سکونت گزید و به عبادت روی آورد تا آنکه در سال ۶۰ هجری وفات نمود و نیز گفته شده: در سال ۵۹ هجری در اواخر خلافت معاویه ﷺ درگذشت. او، شخصی بلندقامت و بی‌ریش بود.

۲- ابومحمد، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی

او، عبیدالله فرزند عباس بن عبدالمطلب هاشمی، پسرعموی رسول‌خدا ﷺ است[۶]. مادرش، ام‌فضل لبابه‌ی کبری بنت حارث بن حزن بن بجیر الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه می‌باشد[۷]. او، چند برادر داشت که عبارتند از: عبدالله، کثیر، فضل، قثم، معبد، و تمّام[۸].

۱- زنان و فرزندان عبیدالله ﷺ

عبیدالله بن عباس ﷺ، فرزندی به نام محمد داشت و کنیه‌اش ابومحمد، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر محمد، فرعه[۹] بنت قطن بن حارث بن حزن بن بجیر بن

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۱۱/۳).

۲- الإصابة (۳۶۱/۵).

۳- سیر أعلام النبلاء (۱۱۲/۳).

۴- الإصابة (۳۶۱/۵).

۵- الإصابة (۳۶۱/۵).

۶- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱). سیر أعلام النبلاء (۵۱۲/۳).

۷- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۸- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۹- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

هزم بن هلال بن عامر بود. عباس،[1] نام یکی دیگر از فرزندان عبیدالله بن عباس ﷺ است.. عالیه، نام یکی از دختران عبیدالله می‌باشد که در ازدواج علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درآمد و از علی بن عبدالله، صاحب فرزندی به نام محمد شد و در نسل وی، خلافت بنی‌عباس شکل گرفت. میمونه، دختر دیگر عبیدالله می‌باشد. و مادر اینها، بانویی به نام عائشه بنت عبدالله از قبیله‌ی مذجح بود[2].

لبابه و ام‌محمد از خانمی به نام عمره بنت عریب حمیری زاده شدند[3]. عبدالرحمن و قثم نیز از ام‌حکیم بنت قارظ بن خالد کنانی به دنیا آمدند[4].

از دیگر فرزندان عبیدالله، می‌توان عبدالله، جعفر، ام‌کلثوم، ام‌عباس و عمره را نام برد که از یکی از کنیزان عبیدالله، زاده شدند[5].

۲- سن و سال عبیدالله ﷺ و دیدارش با رسول‌خدا ﷺ

عبیدالله بن عباس ﷺ، یک سال از برادرش عبدالله بن عباس ﷺ کوچک‌تر بود[6]. وی، هنگام رحلت رسول‌خدا ﷺ، دوازده سال داشت. بنابراین رسول‌خدا ﷺ را دید و از ایشان، حدیث شنید[7]. در سنن نسائی رحمه الله، حدیثی آمده که عبیدالله بن عباس ﷺ از رسول اکرم ﷺ، روایت نموده است. در این روایت آمده است: غمیصاء یا رمیصاء نزد رسول اکرم ﷺ آمد و از شوهرش شکایت کرد که نمی‌تواند با او نزدیکی نماید. دیری نگذشت که شوهرش آمد و گفت: ای رسول‌خدا! او دروغ می‌گوید. من، توان این کار را دارم، اما او، خواهان شوهر اولش می‌باشد. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «لیسَ ذلک تَذُوقِي عُسَیْلَتَهُ»[8] یعنی: «تا زمانی که از او لذت نبرده‌ای (با یکدیگر همبستر نشده‌اید) این کار، ممکن نیست».

۱- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۲- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۳- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۴- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۵- نسب قریش، ص۳۱؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۶- الإستیعاب (۱۰۰۹/۳).

۷- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۸- سنن نسائی (۱۴۸/۶)؛ البته در چاپ، نام راوی از عبیدالله به عبدالله تغییر نموده است.

امام احمد ؒ نیز روایتی از طریق هشیم با همان اسناد روایت پیشین، نقل نموده که راویان آن، ثقه و مورد اعتمادند. البته در این روایت، تصریح نشده که عبیدالله ﷺ شخصاً آنجا حضور داشته است[۱]. هیثمی نیز در المجمع،[۲] به‌طور مختصر از عبیدالله و فضل بن عباس، روایت نموده و گفته است: این روایت را ابویعلی، نقل نموده و صحیح است[۳]. ذهبی، روایت نسائی را مرسل دانسته است[۴].

کسانی که از عبیدالله ﷺ، روایت کرده‌اند، عبارتند از: پسرش عبدالله، عطاء، ابن‌سیرین، و سلیمان بن یسار و.... وی، شخصِ شریف، بزرگوار، بخشنده و قابل ستایشی بود[۵].

رسول‌خدا ﷺ، میان عبدالله، عبیدالله و کثیر فرزندان عباس ﷺ، مسابقه می‌گذاشت:

عبدالله بن حارث ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ص، عبدالله، عبیدالله و کثیر، فرزندان عباس ﷺ را در یک ردیف قرار می‌داد و سپس می‌فرمود: هر کس، زودتر به من برسد، فلان جایزه را خواهد داشت. بچه‌ها، به سمت رسول‌خدا ﷺ با یکدیگر مسابقه می‌دادند و در آغوش رسول اکرم ﷺ و بر پشت ایشان، قرار می‌گرفتند. رسول‌خدا ﷺ آنان را می‌بوسید و آنها را در آغوش می‌گرفت[۶].

عباس ﷺ، عبیدالله را بیش از قثم دوست داشت:

عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: من، قثم و عبیدالله بن عباس در دوران کودکی، مشغول بازی بودیم که رسول‌خدا ﷺ، سوار بر مرکب، ازآنجا گذشت و فرمود: «این را برایم بالا بگذارید» و آن‌گاه مرا جلوی خویش سوار کرد. درباره‌ی قثم نیز فرمود: این را برایم بالا بگیرید و سپس او را پشت سر خویش نشاند.

گوید: عبیدالله، برای عباس از قثم محبوب‌تر بود، اما شرم رسول‌خدا ﷺ از عمویش، مانع از آن نشد که قثم را سوار کند و عبیدالله را بگذارد و سوارش نکند[۷].

۱- مسند احمد (۲۱۴/۱).

۲- المجمع (۳۴۰/۴).

۳- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۴- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۵- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۶- مسند احمد (۴۵۹/۱)، شماره‌ی۱۸۳۶.

۷- تاریخ دمشق (۳۵۳/۳۹)؛ الطبقات، تحقیق سلمی (۱۴/۲)، سند این روایت، حسن است.

عبیدالله رضي الله عنه، کارگزار امیرمؤمنان علی رضي الله عنه در یمن:

امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب س، عبیدالله بن عباس رضي الله عنه را بر یمن گماشت و او را امیر حج قرار داد. چنانچه سال‌های سی و شش و سی وهفت هجری، عبیدالله س، امیر حج بود و در سال بعد، یعنی سال سی و هشت هجری نیز از سوی علی رضي الله عنه به عنوان امیر حج، تعیین شد؛ در آن سال، معاویه رضي الله عنه یزید بن شجره‌ی رهاوی را برای اقامه‌ی حج، فرستاده بود. بدین ترتیب عبیدالله و یزید بن شجره، هر دو، به عنوان امیر تعیین شدند و چون با هم دیدار کردند، هر یک از آنان، از دیگری خواستار پذیرش امارت خویش بود. بنابراین در این زمینه به توافق نرسیدند و قرار بر آن شد که شیبه بن عثمان، برای مردم امامت دهد. البته درباره‌ی این گزارش تاریخی، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد. چنانچه برخی، این گزارش را مربوط به قثم بن عباس دانسته‌اند. خلیفه بن خیاط می‌گوید: معاویه رضي الله عنه در سال ۴۰ هجری، بسر بن ارطأة عامری رضي الله عنه را به یمن فرستاد، در حالی که عبیدالله بن عباس س، از سوی علی س، به عنوان کاردار یمن، گماشته شده بود. وی، تا شهادت علی رضي الله عنه در یمن، به عنوان والی، انجام وظیفه کرد[۱].

تحلیلی بر روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله رضي الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة:

برخی از تاریخ‌نگاران، نوشته‌اند که بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة، عبدالرحمن و قثم، فرزندان عبیدالله بن عباس رضي الله عنه و نیز تعدادی از یاران علی رضي الله عنه را در یمن به قتل رساند و سپس به شام بازگشت. و چون این خبر به امیر مؤمنان علی رضي الله عنه رسید، جاریه بن قدامه‌ی سعدی را گسیل داشت و جاریه نیز همان کاری را کرد که بُسر کرده بود؛ البته با این تفاوت که جاریه، هواداران عثمان را در یمن کشت[۲].

ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: این گزارش تاریخی، نزد سیرت‌نگاران دارای شهرت است، ولی بنده، در مورد صحت و درستی این خبر، دیدگاه دیگری دارم[۳].

۱- الإستیعاب (۱۰۰/۳).

۲- تاریخ طبری (۵۵/۶).

۳- البدایة و النهایة (۳۴۴/۷).

بدون تردید در آن دوران هیچ‌یک از افراد بی‌طرف، حتی در درگیری‌های بصره و جنگ صفین، کشته نشد. از این‌رو کشته شدن کودکان و افراد بی‌طرف در زمان صلح، به هیچ عنوان قابل قبول و باورکردنی نیست؛ چراکه چنین رویکردی، با آیین مسلمانان و ارزش‌های اخلاقی و دینی آنان، هم‌خوانی ندارد[۱].

البته این روایت را ابن‌سعد از طریق واقدی که متروک است، روایت نموده و طبری، آن را در تاریخ خود از زیاد بکائی از عوانه نقل نموده است[۲]. سند این روایت، منقطع می‌باشد؛ چراکه در جرح عوانه بن حکم، سخنانی گفته شده و ابن عبدالبر در الإستیعاب[۳] این داستان را از طریق هشام کلبی از ابی‌مخنف، آورده است و هر دو، متروک‌اند. چنانچه به‌اتفاق علمای جرح و تعدیل، هشام بن محمد سائب کلبی، جزو شیعیان غالی و گزافکار بوده است. امام احمد ﭼ می‌گوید: چه کسی از او روایت می‌کند؟! من، گمان نمی‌کنم کسی، از او روایت نماید. دارقطنی ﭼ می‌گوید: متروک است[۴]. ابن‌حبان ﭼ می‌گوید: جزو شیعیان غالی و گزافکار است[۵]. ابن‌عساکر ﭼ می‌گوید: رافضی است و ثقه و قابل اعتماد نمی‌باشد[۶]. ذهبی ﭼ می‌گوید: رافضی نسب‌شناسی است[۷]. اما ابومخنف لوط بن یحیی، شخص گمراهی بوده که ابن‌عدی ﭼ، او را یکی از راویان اصلی شیعه برشمرده[۸] و ابن‌تیمیه ﭼ نیز، او را شیعه دانسته و درباره‌اش گفته است: متروک دروغ‌گو و کذابی است[۹]. تاریخ‌نگار معتبر و قابل اعتماد، خلیفه بن خیاط، ماجرای کشتار هواداران علی ﭬ در یمن یا حجاز به دست بُسر ﭬ را نه در تاریخش[۱۰] آورده و نه در طبقاتش؛[۱] بلکه فقط به ذکر گسیل وی از سوی معاویه ﭬ به

۱- الإنصاف، دکتر حامد، ص۵۷۵.

۲- نگا: تاریخ طبری (۱۳۹/۵)؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۳- الإستیعاب (۸۹/۱).

۴- المجروحین، از ابن حبان (۹۱/۳)؛ تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

۵- المجروحین (۹۱/۳).

۶- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۱۰).

۷- تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

۸- الکامل في ضعفاء الرجال (۲۱۱۰/۶)

۹- منهاج السنة (۸۲/۵).

۱۰- تاریخ خلیفه، ص۱۹۸.

یمن و حجاز پرداخته است. چنانچه بخاری رحمه الله در التاریخ الکبیر[۲] و حاکم رحمه الله، در المستدرک،[۳] چنین کرده‌اند. بنابراین روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله رضي الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة، بی‌اساس است و هیچ صحتی ندارد. اهل شام، بُسر را جزو کسانی می‌دانند که از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم، حدیث شنیده و او، یکی از کسانی است که عمر بن خطاب رضي الله عنه، وی را در جریان فتح مصر، به عنوان نیروی کمکی، برای لشکر عمرو بن عاص رضي الله عنه گسیل نمود. البته در این زمینه، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد؛ چنانچه برخی، زبیر، عمیر بن وهب، خارجه بن حذافه و بسر بن ارطأة رضي الله عنه را به عنوان نیروی پشتیبانی عمر فاروق رضي الله عنه برای عمرو رضي الله عنه برشمرده‌اند؛ ولی بیشتر سیرت‌نگاران، زبیر، مقداد، عمیر بن وهب و خارجه بن حذافه رضي الله عنه را به عنوان نیروی کمکی عمر رضي الله عنه به عمرو بن عاص رضي الله عنه، نام برده‌اند. و همین، صحیح‌تر است. بُسر رضي الله عنه، دو حدیث از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم روایت نموده است:

۱- «لا تقطع الأيدي في الـمغازي»[۴] یعنی: «دست‌ها (یعنی دست دزد) در جنگ‌ها قطع نمی‌شود».

۲- روایتی در زمینه‌ی دعاست که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ أحسن عاقبتنا في الأمور كلها وأجرنا من خزي الدنيا وعذاب الآخرة»[۵] یعنی: «بار خدایا! فرجام ما را در تمام امور، نیک بگردان و ما را از رسوایی دنیا و عذاب آخرت، پناه بده».

با یک پژوهش سالم و بدور از غرض، می‌توان به بی‌اساس بودن ماجرای کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله رضي الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن عامری رضي الله عنه، پی برد. شعری که در برخی از کتاب‌های تاریخ و ادبیات، به عائشه بنت عبدالله، مادر دو پسربچه‌ی مذکور نسبت داده شده، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ در این شعر آمده است:

ها من أحسن بابني اللذين هما　　　كالدرتين تشظي عنهما الصدف

۱- طبقات ابن‌خیاط، ص۲۷.

۲- التاریخ الکبیر (۱۲۳/۲).

۳- المستدرک (۵۹۱/۳)

۴- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

۵- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

ها من أحسن بابني اللذين هما سمعي وعقلي فقلبي اليوم مختطف

حدثت بسرا وما صدقت ما زعموا من ميلهم و من الإثم الذي اقترفوا

أنحي علي ودجي ابني مرهفة مشحوذة وكذاك الإثم يقترف

یعنی: «آی! چه کسی، از دو پسربچه‌ام خبر دارد که همچون مروارید از صدف جدا شدند؟ آی! چه کسی، از دو کودکم که مایه‌ی شنوایی و عقل من بودند، باخبر است؟ به من از بُسر و اینکه آنان را کشته است، خبر دادند، اما من، ارتکاب چنین گناهی را باور نکردم. او، بر رگ گردن پسرانم، شمشیر تیز و بُرنده کشید؛ چنین است که گناه، انجام می‌شود».

در قالب همین روایت بی‌اساس، نقل شده که عائشه دختر عبدالله، از غم و اندوه کشته شدن پسرانش، دیوانه شد و هر سال، در موسم حج، این شعر را می‌خواند[۱]. به‌هر حال، کشته شدن دو تن از پسران عبیدالله ﷺ به دست بُسر، صحت ندارد.

سخنی از عبیدالله ﷺ درباره‌ی سخاوت و بخشندگی یکی از بادیه‌نشینان:

باری عبیدالله بن عباس ﷺ به همراه یکی از غلامانش، به سفر رفت؛ در بین راه، خانه‌ی بادیه‌نشینی را دیدند. عبیدالله ﷺ به غلامش فرمود: ای کاش، امشب را مهمان این خانه می‌شدیم. عبیدالله ﷺ، مردی خوش‌روی و زیبا بود. همین‌که بادیه‌نشین، او را دید، دانست که آدمِ بزرگی است. از این‌رو به همسرش گفت: شخصِ بزرگواری، مهمان ما شده است. و آن‌گاه عبیدالله را به خانه‌اش دعوت کرد و از همسرش پرسید: آیا چیزی برای شام میهمانمان داریم؟ پاسخ داد: خیر؛ فقط همین چارپا را داریم که شیرش، مایه‌ی زندگانی دخترت هست. گفت: چاره‌ای جز این نداریم که آن را سر ببریم. آن زن، پرسید: آیا می‌خواهی با این کار، دخترت، بمیرد؟ آن مرد، در پاسخ همسرش، چنین سرود:

يا جارتي لا توقظي البنية إن توقيظها تنتحب عليّه

وتنزع الشفرة من يديه

یعنی: «ای همسرم! دخترکم را بیدار نکن که اگر بیدار شود، زارزار می‌گرید و دلم می‌سوزد و باعث می‌شود که چاقو را کنار بگذارم و از ذبح این حیوان، منصرف شوم».

۱- الإستيعاب (۸۹/۱).

آن‌گاه گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن، غذایی آمده نمود و آن را برای شام، نزد عبیدالله و هم‌سفرش آورد. عبیدالله، سخنانی را که میان آن بادیه‌نشین و همسرش، رد و بدل شد، شنید. از این‌رو صبح که شد، به غلامش فرمود: آیا چیزی با تو هست؟ پاسخ داد: آری، پانصد دینار از توشه‌مان، مانده است. فرمود: آن را به این بنده‌ی خدا بده. گفت: سبحان‌الله! او، برای شما گوسفندی به ارزش پنج درهم ذبح کرد و شما، می‌خواهید پانصد دینار به او بدهید؟! فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند که او، از ما بخشنده‌تر است؛ چراکه ما، فقط بخشی از دارایی خود را به او می‌بخشیم، حال آنکه او، در بذل و بخشش، ما را بر جگرگوشه‌اش ترجیح داد. این خبر، به معاویه ﷺ رسید؛ فرمود: آفرین بر عبیدالله! از چه پُشت نیک و از چه مادر خوبی زاده شده است![1].

در روایتی آمده است: عبیدالله، معلم جود و بخشندگی است[2].

میهمانان ناخوانده‌ی عبیدالله ﷺ:

شخصی، قصد اذیت کردن و بدنام نمودن عبیدالله بن عباس ﷺ را داشت؛ از این‌رو نزد بزرگان مدینه رفت و گفت: عبیدالله بن عباس ﷺ، شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خویش دعوت نموده است. بدین ترتیب در خانه‌ی عبیدالله ﷺ، انبوهی از مهمانان، جمع شدند؛ عبیدالله ﷺ از موضوع بی‌خبر بود. از این‌رو علت آن‌همه شلوغی را جویا شد. گفتند: فرستاده‌ات، پیغامت را به ایشان رسانده که برای صرف غذا، نزدت بیایند. عبیدالله ﷺ به اصل ماجرا پی برد. بنابراین دستور داد درب خانه‌اش را ببندند و آن‌گاه کسی را برای خرید میوه از جمله ترنج و موز و نیز عسل به بازار فرستاد؛ همچنین دستور داد که غذای خوبی آماده کنند. میهمانان، هنوز از خوردن میوه، فارغ نشده بودند که غذا را آوردند.

عبیدالله ﷺ فرمود: آیا هر آنچه خواستم، موجود است؟ گفتند: آری. فرمود: دیگر نگران آمدن میهمان، نیستم[3].

۱- أسد الغابة (۵۴۳/۳)

۲- نگا: تاریخ دمشق (۳۶۰/۲۹).

۳- تاریخ دمشق (۳۵۷/۳۹).

نیکی عبیدالله ﷺ به زنی مصیبت‌زده:

زنی به همراه دو کودکش، در سالی خشک، وارد بصره شد. سالی بر او نگذشت که پسرانش، مردند. وی، از اندوه آن دو، و دوری از زادگاهش می‌نالید. به او گفتند: نزد عبیدالله بن عباس ﷺ برو و مشکلت را با او درمیان بگذار. وی، نزد عبیدالله ﷺ رفت و گفت: ای پسرعموی رسول‌خدا! من، هیچ خویشاوندی ندارم که از من، حمایت کند و مرا جای دهد؛ من، در جستجوی کسی بودم که بتوانم به کمکش امیدوار باشم و خواسته‌ام را با او درمیان بگذارم. به من گفته شد: نزد تو بیایم. یکی از این کارها را برایم انجام بده: یا به من جایی بده و بار گران غم و اندوه را از من دور کن، یا به من بخشش و احسان نما و یا مرا نزد خانواده ام، باز گردان. عبیدالله ﷺ فرمود: همه‌ی این کارها، برایت انجام می‌شود[۱].

زیبایی، دانش و بخشندگی در خانه‌ی عباس ﷺ است:

ابوالعباس احمد طبری مکی می‌نویسد: گفته می‌شد: هر کس سراغ زیبایی، فقه و بخشندگی را می‌گیرد، باید به خانه‌ی عباس ﷺ برود؛ زیبایی را در فضل ﷺ می‌یابد؛ فقه و دانش را در عبدالله ﷺ و سخاوت و بخشندگی را در عبیدالله ﷺ[۲].

خیر دنیا و آخرت، در خانه‌ی عباس ﷺ است:

«کسی که خواهان خیر دنیا و آخرت است، باید به خانه‌ی عباس ﷺ برود».

بادیه‌نشینی، وارد خانه‌ی عباس ﷺ شد. در یک گوشه‌ی خانه، عبدالله بن عباس ﷺ بود که در پاسخ هیچ سؤالی نمی‌ماند و در سوی دیگر خانه، عبیدالله بن عباس ﷺ حضور داشت و از هر کس که وارد می‌شد، پذیرایی می‌نمود. بادیه‌نشین، گفت: «کسی که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب ﷺ بیاید؛ این یکی، فتوا می‌دهد و به مردم، فقه و دانش، می‌آموزد. و آن یکی، به مردم غذا می‌دهد (و از آنان پذیرایی می‌کند)»[۳]. مصعب بن عبدالله می‌گوید: یکی از علما گفته است: عبدالله ﷺ، خوانِ علم و دانش را برای مردم، می‌گستراند و عبیدالله ﷺ، سفره‌ی غذا

۱- تاریخ دمشق (۳۵۸/۳۹).

۲- ذخائر العقبی في مناقب ذوی‌القربی، ص۳۹۴.

۳- تاریخ دمشق (۳۵۶/۳۹).

را[۱]. و عبیدالله ﷺ تجارت می‌کرد[۲].

روزه گرفتن عبیدالله ﷺ در روز عرفه:

از عبدالله بن عباس ﷺ روایت شده که وی، روز عرفه، برادرش عبیدالله ﷺ را به خوردن غذا دعوت کرد. گفت: من، روزه دارم. فرمود: شما، پیشوایانی هستید که دیگران، به شما اقتدا می‌کنند. من، رسول‌خدا ﷺ را دیدم که در چنین روزی، ظرف شیری خواست و از آن نوشید[۳].

کسب علم و دانش:

به عبیدالله بن عباس ﷺ گفته شد: چرا علم و دانش، کسب می‌کنی؟ فرمود: «برای آنکه وقتی نشاط و نیرو دارم، مایه‌ی لذت و خوشی من باشد و چون خسته و اندوهگین گردم، مایه‌ی آرامش خاطرم باشد»[۴].

نیکی عبیدالله ﷺ به یک پیرزن و فرزندانش:

عبیدالله بن عباس ﷺ از نزدیکی پیرزنی که فرزندانی داشت، عبور نمود. آن پیرزن، عبیدالله و همراهانش را گرامی داشت. عبیدالله ﷺ تصمیم گرفت به آنان، نیکی نماید و به وضعیتشان رسیدگی کند. از این‌رو زمانی که نزد عبیدالله ﷺ جمع شدند، عبیدالله ﷺ، آنان را به خود، نزدیک کرد و گفت: من، به سوی شما و مادرتان، با مقصدی فرستاده نشده‌ام که برایتان ناخوشایند باشد. گفتند: خُب، پس چه؟ فرمود: می‌خواهم وضعیتتان را بهبود بخشم و شما را از آشفتگی درآورم. گفتند: چنین کاری کم‌تر صورت گرفته مگر اینکه درخواستی در کار بوده و یا به دلیل دادن پاداش بوده است. عبیدالله ﷺ فرمود: این کار به‌خاطر هیچ‌یک از اینها که گفتید، نیست؛ بلکه امشب را در کنار شما گذراندم و به ذهنم رسید که بخشی از مالم را در راهی صرف کنم که خداوند ﷻ دوست دارد. گفتند: اگر ما، زندگی خوش و فراخی داشته و از روزی کفاف برخوردار باشیم، در این صورت، سزاوار چنین بخششی نیستیم. البته اگر

۱- تاریخ دمشق (۳۵۶/۳۹).

۲- الإصابة (۳۳۱/۴).

۳- الإصابة (۳۳۱/۴)؛ سندش، صحیح است.

۴- الإصابة (۳۳۲/۴).

به‌خاطر دوستی خدا، این کار را می‌کنی، آن را برای کسی بفرست که از ما، مستحق‌تر است و چنانچه می‌خواهی پیش از مطرح شدن درخواستی، چنین کنی، پس این عمل نیکت، درخور سپاس است و نیکی‌ات، پذیرفته. عبیدالله ﷺ دستور داد ده‌هزار درهم و بیست شتر به آنان بدهند و بارهایش را روی تعدادی قاطر و چارپای بارکش دیگر، منتقل نمود و سپس فرمود: در عرب‌ها و غیرعرب‌ها کسی سراغ ندارم که مانند این پیرزن و این جوانان باشد. پیرزن، به جوانانش گفت: هر یک از شما، شعری در تعریف این مرد شریف بسراید؛ شاید من هم کمکتان کنم؛ فرزند بزرگش، چنین سرود:

شهدت عليك بطيب الكلام   وطيب الفعال وطيب الخبر

یعنی: «گواهی می‌دهم که تو، از لحاظ سخن، عمل و آگاهی، بهترینی».

پسر میانی، چنین سرود:

تبرعت بالجود قبل السؤال   فعال كريم عظيم الخطر

یعنی: «پیش از آنکه از تو درخواست شود، بذل و بخشش نمودی؛ به‌راستی که بخشنده، سخاوتمند و والامقام هستی».

کوچک‌ترین فرزند آن پیرزن، این بیت را سرود:

و حق لمن كان ذا فعله   بأن يسترق رقاب البشر

یعنی: «کسی که دارای چنین خلق و خویی باشد، حتماً همه را هوادار خویش می‌گرداند».

پیرزن، چنین سرود:

فعمرك اللّه من ماجد   و وقيت الردي و الحذر[1]

یعنی: «خداوند، به تو عمر باعزتی عنایت کند و تو را از خفت و خواری، حفظ نماید».

وفات عبیدالله ﷺ

در مورد سال وفات عبیدالله ﷺ، اختلاف نظر وجود دارد؛ بخاری[2] و الفسوی،[1] وفات عبیدالله ﷺ را در زمان حکومت معاویه ﷺ دانسته‌اند[2]. خلیفه بن خیاط[3] و

۱- الإصابة (۳۳۲/۴)؛ تاریخ دمشق (۳۶۴/۳۹).

۲- التاریخ الصغیر، ص۷۳

برخی دیگر، بر این باورند که عبیدالله رضی الله عنه، در سال ۵۸ هجری وفات نموده است. ابوعبید و ابوحسان زیادی گفته‌اند: در سال ۸۷ هجری درگذشت.[۴] همچنین گفته شده که در دوران یزید، چشم از جهان فرو بست و بیشتر، همین را گفته‌اند. وفاتش، در مدینه بود. و نیز گفته شده: در یمن؛ ولی قول نخست، صحیح‌تر است[۵]. در وفات برادران عبیدالله رضی الله عنهم، برای همه‌ی ما، نکته‌ی آموزنده و درخور توجهی وجود دارد و آن، اینکه: عبدالله بن عباس رضی الله عنه در طائف دفن شد و معبد رضی الله عنه در آفریقا، به شهادت رسید و قثم رضی الله عنه در سمرقند، به فیض شهادت نایل گردید و عبیدالله رضی الله عنه در مدینه، به خاک سپرده شد؛ حال آنکه همه‌ی اینها از یک پدر و مادر بودند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ﴾ [لقمان: ۳۴].

«و هیچ کس، نمی‌داند فردا چه چیزی فراچنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داندکه در کدام سرزمین می‌میرد. همانا خداوند، آگاه و باخبر است».

۳- عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب هاشمی

عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، ابو جعفر قرشی هاشمی، دانشمندی بزرگوار بود که در حبشه ولادت یافت و در مدینه سکونت نمود. وی، جوانمردی جوانمردزاده بود که پدرش را ذوالجناحین[۶] می‌خواندند. مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه، خواهرِ مادری میمونه دختر حارث بود. و نحستین فرزندی که از شوهر مسلمان، به دنیا آورد، عبدالله بن جعفر بود[۷]. محمد و عون دیگر فرزندانی بودند

۱- المعرفة و التاریخ (۳۲۲/۳).

۲- تاریخ الإسلام، ص۱۴۷.

۳- تاریخ خلیفه، ص۲۲۵

۴- تاریخ الإسلام، ص۱۴۷.

۵- أسد الغابة (۵۴۴/۳).

۶- یعنی صاحب دو بال. اشاره به روایتی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: به جعفر در بهشت دو بال داده می‌شود تا با آن پرواز کند.(مترجم).

۷- الاصابة (۳۶/۴).

که از وی ولادت یافتند[۱]. لازم به ذکر است این فرزندان، همه، در حبشه دیده به جهان گشودند. نجاشی رضی الله عنه پس از به دنیا آمدن فرزند جعفر رضی الله عنه، صاحب فرزندی شد؛ او، کسی را نزد اسماء (همسر جعفر) فرستاد تا زمینه‌ی نامگذاری فرزندش، از او نظر بخواهد. اسماء رضی الله عنها گفت: «من، فرزندم را عبدالله نامیده‌ام». نجاشی رضی الله عنه نیز فرزندش را عبدالله نامید و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها، فرزند نجاشی را با فرزند خویش یعنی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه شیر می‌داد تا اینکه دوره‌ی شیرخوارگی عبدالله رضی الله عنه به پایان رسید. بدین ترتیب اسماء رضی الله عنها، از جایگاه و منزلت والایی نزد حبشیان، برخوردار گردید[۲].

پس ازشهادت جعفر رضی الله عنه اسماء با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام محمد گردید. اسماء رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر صدیق، با علی رضی الله عنه ازدواج نمود و از او نیز صاحب فرزندی به نام یحیی گردید[۳]. بنابراین عبدالله بن جعفر و محمد بن ابوبکر صدیق و یحیی بن علی رضی الله عنه از جانب مادر، با هم برادرند[۴].

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه آخرین صحابی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از تیره‌ی بنی‌هاشم بود که دیده از جهان فرو بست[۵].

همسران و فرزندان عبدالله

فرزندان عبدالله بن جعفر رضی الله عنه عبارتند از:

* جعفر اکبر که کنیه‌ی عبدلله رضی الله عنه، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادرِ جعفر اکبر، امیه بنت خراش عبسیه نام داشت و کنیه‌اش، ام عمر بود.

* علی، عون‌اکبر، محمد، عباس و ام‌کلثوم؛ اینها از نوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی زینب دختر علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و فاطمه دخت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم زاده شدند[۶].

* حسین که هیچ فرزندی از او نماند.

۱- الطبقات، ابن سعد (۷/۲).

۲- همان (۷/۲).

۳- الاصابة (۳۷/۴).

۴- اسدالغابة (۱۹۹/۳).

۵- البداية واالنهاية (۳۰۰/۱۲).

۶- الطبقات الکبری (۶/۲) با تحقیق سلمی.

* عون و عون‌اصغر که همراه حسین بن علی ﷺ به شهادت رسید و نسلی از وی باقی نماند[۱]. مادرشان، جمانه بنت مسیب بن نخبه بن ربیعه بن عوف از قبیله‌ی بنی فزاره بود.

* ابوبکر، عبیدالله و محمد که مادرشان، خوصاء بنت حفصه بن ثقف بن عابدین بن عدی بن حارث بن تیم‌الله بن ثعلبه بن بکر بن وائل بود.

* صالح، موسی، و یحیی و هارون که از آنان نیز نسلی به جا نماند.

* جعفر، ام‌ابیها و ام محمد که مادرشان، لیلی دختر مسعود بن خالد بود.

* حمید و حسن که از یکی از کنیزان عبدالله ﷺ زاده شدند.

* جعفر و ابوسعید که مادرشان، ام حسن بنت کعب بن عبدالله بن ابی بکر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه نام داشت.

* معاویه و اسحاق و قثم که نسلی از وی به جا نمانده است و نیز ام‌عون[۲].

بازگشت جعفر بن ابی‌طالب به همراه خانواده‌اش ازحبشه و عزیمت به مدینه

جعفر بن ابی‌طالب ﷺ به همراه همسرش اسماء و فرزندانش عبدالله، عونه و محمد و همچنین آن دسته از مسلمانانی که با او به حبشه هجرت کرده بودند، روزِ فتح خیبر به حضور رسول گرامی اسلام ﷺ رسیدند و آن حضرت ﷺ از دیدن آنها بسیار خرسند گردید. رسول‌خدا ﷺ عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی فرستاده بود تا از وی تقاضا کند که مسلمانان را به دیار خودشان بازگرداند. نجاشی نیز آنان را سوارِ دو کشتی کرد و به دیارشان فرستاد؛ از قضا، این بزرگواران، روز فتح خیبر به محضر رسول‌خدا ﷺ رسیدند. ابوموسی اشعری ﷺ و تعدادی از افراد قبیله‌اش جعفر بن ابی‌طالب ﷺ را در این سفر همراهی می‌کردند.

کشتی‌سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد

ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: «در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم ﷺ به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت به سوی پیامبر

۱- همان (۶/۲).

۲- همان (۶/۲).

اکرم ﷺ به راه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما، جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانی که همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می‌گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها همسر نبی اکرم ﷺ رفت. در آن اثنا، عمر رضی الله عنه نزد حفصه آمد و چون اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر رضی الله عنه گفت: همان حَبَشی که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. از اینرو، به (قرب و دوستی) رسول‌خدا ﷺ سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله ﷺ بودید، گرسنگان شما را غذا می‌داد و افراد ناآگاه را نصیحت می‌کرد. ولی ما به خاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و بدآب و هوا، در غربت و بیم و هراس، به سر می‌بردیم. به خدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا ﷺ نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی‌خورم. سخنانت را برای نبی اکرم ﷺ بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم، نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «تو به او چه جوابی دادی»؟ گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند و شما اهل کشتی، دو هجرت دارید»[۱].

مادر عبدالله بن جعفر (اسماء) از فرط خوشحالی، این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ را به ذهن سپرد و نزد همسفران خویش رفت تا آنان را از این سخن (که برایشان، بهترین مژده بود،) باخبر گرداند[۲]. نقل شده اسماء رضی الله عنها در همین مورد گفته است: «مردم، دسته دسته نزدم من می‌آمدند و در مورد این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ از من سؤال می‌نمودند. به راستی که هیچ چیزی در دنیا به اندازه‌ی این سخن آن حضرت ﷺ، آنان

۱- بخاری، کتاب المغازی (۴۲۳۱).

۲- فقه السیرة از منیر غضبان، ص۵۳۵.

را خوشحال نمی‌کرد و انگار این، بزرگترین هدیه‌ای بود که رسول اکرم ﷺ به آنها تقدیم نموده بود»[1]. پیامبر اکرم ﷺ ضمن کسب اجازه از اصحابی که در فتح خیبر حضور داشتند، مهاجرانی که تازه از راه رسیده بودند را نیز در غنایم خیبر شریک نمود[2].

شهادت جعفر بن ابی‌طالب در مؤته

یحیی بن ابی یعلی می‌گوید: از عبدالله بن جعفر ﷺ شنیدم که گفت: زمانی را که رسول‌خدا ﷺ به خانه‌ی ما آمد و مادرم را از شهادت پدرم باخبر فرمود، به یاد دارم. در آن هنگام، رسول اکرم ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من و برادرم می‌کشید؛ من، به چهره‌ی مبارک او نگاه کردم و دیدم که قطرات اشک، از چشمان وی سرازیر است؛ به نحوی که محاسن آن بزرگوار، خیس شده بود. سپس رسول خدا ﷺ دعا نمود: «اللّٰهُمَّ! إن جعفراً قد قدم الي أحسن الثواب فاخلفه في ذريته بأحسن ما خلقت من عبادك في ذريته» یعنی: «بارخدایا! جعفر در راستای بهترین (نیکی و) ثواب گام برداشت و به دیار باقی شتافت؛ پس (تو نیز) بهترین خیر و نعمتی را که به نسل و ذریه‌ی یکی از بندگان خویش ارزانی داشته‌ای به فرزندان جعفر نیز ارزانی کن و پس از جعفر، خود، سرپرستی آنان را بر عهده گیر». آنگاه آن حضرت ﷺ خطاب به اسماء فرمود: «یا اسماء: ألا ابشرك؟» یعنی:«ای اسماء! آیا نمی‌خواهی تو را به چیزی بشارت دهم؟» گفت: «ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ بشارت شما چیست؟» فرمود: «إنّ الله جعل لجعفر جناحين يطير بهما في الجنة» یعنی: «همانا خداوند در بهشت دو بال به جعفر ارزانی نموده تا با آنها در بهشت پرواز کند». اسماء ﷺ گفت: «ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ مردم را از این موضوع باخبر نمایید. عبدالله ﷺ می‌گوید: سپس آن حضرت ﷺ دست مرا گرفت و درحالی که دست مبارکش را بر سرم می‌کشید، بالای منبر رفت و من را نیز در پایین‌ترین پله‌ی منبر نشاند. آنگاه در حالی که حزن و اندوه فراوانی در چهره‌اش نمایان بود، فرمود: «الا إن جعفراً قد استشهد وقد جعل له جناحان يطير بهما في الجنة» یعنی: «هان! همانا جعفر (ﷺ) به شهادت رسید و به او دو بال داده شد تا با آنها در بهشت پرواز کند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه‌ی خویش رفت و من را نیز با خود برد و دستور داد تا برای خانواده‌ی جعفر ﷺ غذایی آماده

۱- مسلم (۲۵۰۲ و ۲۵۰۳).

۲- الصراع مع اليهود از أبی فارس (۹۶/۳).

کنند. خادم آن حضرت ﷺ، مقداری جو پاک نمود و سپس جوهای پاک‌شده را آسیاب کرد؛ آنگاه آرد جو را پخت و از آن غذایی تهیه نمود. رسول گرامی اسلام ﷺ، برادرم را نیز فرا خواند و بدین ترتیب من و برادرم، با پیامبر اکرم ﷺ غذا خوردیم[۱].

از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: پس از آنکه سه روز از شهادت پدرم گذشت، رسول اکرم ﷺ باری دیگر نزد خانواده‌ی ما آمد و فرمود: «لا تبكوا لأخي بعد اليوم..» یعنی: «از امروز به بعد برای برادرم گریه نکنید». سپس فرمود: «پسران برادرم را نزد من بیاورید». عبدالله رضی الله عنه نقل می‌گوید: من و برادرم را نزد رسول خدا ﷺ بردند؛ در حالی که چندان مرتب نبودیم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «آرایشگری فرا بخوانید» تا اینکه آرایشگری آمد و به دستور رسول‌خدا ﷺ موهای سرمان را تراشید. آنگاه رسول اکرم ﷺ فرمود: «أما محمد فشبه عمّنا ابي‌طالب و أما عبدالله فشبه خلقي و خلقي» یعنی: «محمد به عمویمان ابوطالب شباهت دارد، اما عبدالله در اخلاق و ویژگیهای ظاهری، شبیه من است».

عبدالله رضی الله عنه می‌افزاید: آنگاه رسول‌خدا ﷺ دست مرا بالا گرفت و دعا کرد: «اللّٰهُمَّ اخلف جعفراً في أهله و بارك لعبدالله في صفقته» یعنی: «بار خدایا! در نبود جعفر خودت (سرپرستی و صیانت) خانواده‌ی وی را بر عهده بگیر و در بیعت عبدالله برکت عنایت فرما». در همین بحبوحه مادرم، اسماء از راه رسید و از اینکه من و برادرم یتیم شده‌ایم، نزد رسول خدا ﷺ شکوه و اظهار ناراحتی نمود. آن حضرت ﷺ فرمود: «العيلة تخافين عليهم وأنا وليهم في الدنيا والآخرة؟» «آیا در حالی که من، در دنیا و آخرت، سرپرست آنها هستم، از فقر (و مخارج آنها) ناراحتی (و بیم داری؟)»[۲].

پیامبر ﷺ عبدالله را بر مرکب خویش سوار می‌کند

عبدالله بن جعفر می‌گوید: هرگاه رسول گرامی اسلام ﷺ از سفر برمی‌گشت فرزندانی از اهل بیتش را به پیشواز آن حضرت ﷺ می‌بردند اما باری قبل از هر کس

۱- الطبقات، به تحقیق سلّمی (۸/۲). سند این روایت بسیار ضعیف است و البته شواهدی نیز در تأیید آن وجود دارد.

۲- مسند احمد (۱/۲۴) این روایت را وهب بن جریر از پدرش روایت کرده است.

من را نزد آن بزرگوار ﷺ بردند. وی، مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول‌خدا ﷺ او را پشت سرش سوار نمود و بدین‌ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم، وارد مدینه شدیم[۱].

دعای پیامبر ﷺ برای فرزندان جعفر

عمروبن حریث روایت می‌کند: روزی رسول‌خدا ﷺ از جایی عبور می‌کرد و عبدالله بن جعفر ﷺ را دید که با تعدادی از بچه ها مشغول بازی بود. آن حضرت ﷺ دعا نمود: «اللّٰهُمَّ بارك لعبدالله في بيعته أو في صفقته»[۲] یعنی: «بارخدایا! در بیعت عبدالله برکت عنایت کن».

عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: باری رسول‌خدا ﷺ سه مرتبه بر سرم دست کشید و هر بار این دعا را خواند که: «اللّٰهُمَّ أخلف جعفراً في ولده»[۳] «بارخدایا! در نبود جعفر، خودت (سرپرستی و حمایت از) فرزندانش را بر عهده بگیر».

بیعت عبدالله ﷺ با پیامبر اکرم ﷺ

هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که: عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر در حالی که فقط هفت سال داشتند، با رسول‌خدا ﷺ بیعت نمودند. وقتی چشم مبارک رسول‌خدا ﷺ به آنها افتاد، لبخندی زد و دستانش را باز فرمود تا با آنان بیعت کند[۴]. البته بنا به روایت صحیح عبدالله بن زبیر ﷺ در همان سال هجرت، دیده به جهان گشود[۵].

نگرانی رسول‌خدا ﷺ برای فرزندان جعفر ﷺ

جابر بن عبدالله ﷺ روایت می‌کند: روزی رسول گرامی اسلام ﷺ نزد اسماء بنت عمیس آمد و فرمود: «چه شده که برادرزاده‌هایم، این‌گونه لاغر و نحیف شده‌اند؟ آیا

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۴۲۸؛ سير أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

۲- سير أعلام النبلاء (۴۵۸/۳) و مجمع الزوائد (۲۸۶/۹). رجال این روایت همه ثقه‌اند.

۳- مسند احمد (۲۰۴/۱). این روایت را وهب بن جریر از پدرش نقل کرده و سندش، قوی است.

۴- المستدرک (۵۶۶/۳ ـ ۵۶۷) در سند این روایت اسماعیل بن عباس وجود دارد که ضعیف است.

۵- الاصابة (۳۸/۴).

مشکلی برایشان پیش آمده است؟» اسماء گفت: «خیر، ای رسول‌خدا! اما به نظر می‌رسد دچار زخم چشم شده باشند؛ آیا اجازه می‌دهید برای رهایی آنها از زخم چشم، از تعویذهای شرعی، کار بگیرم؟» رسول خدا ﷺ فرمود: «آخر چرا این‌گونه پیش آمده است؟» اسماء ل، قضیه را با آن حضرت ﷺ درمیان گذاشت و آن بزرگوار نیز اجازه فرمود که اسماء، از تعویذ شرعی برای درمان آنها کار بگیرد.

چگونگی رویارویی با مشکلات

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ به مادرم اسماء دستور داده بود که هنگام مواجه شدن با سختی‌ها و مصائب، این دعا را بخواند: «الله الله ربي؛ لا أشرك به شيئاً»[1] یعنی: «هر آیینه خداوند، پروردگار من است و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش قرار نخواهم داد».

شکایت شتر به نبی اکرم ﷺ

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول‌خدا ﷺ مرا پشت سر خویش بر مرکبی سوار نمود؛ سپس رازی را به من گفت که هیچ‌گاه آن را برملا نخواهم ساخت. پشت دیوارها یا ساختمان‌ها و یا نخلستان‌های انبوه، بهترین جاهایی بود که رسول‌خدا ﷺ ترجیح می‌داد برای قضای حاجت بدان‌جا برود (تا از دید افراد پنهان بماند). یزید بن هارون، ادامه‌ی این حدیث را با همین اسناد، این‌گونه بیان می‌کند که: روزی رسول‌خدا ﷺ وارد محوطه‌ای شد که متعلق به یک انصاری بود. آنجا شتری دید که ناله می‌کرد و چشمانش، پر از اشک شده بود و صدایی بلند از وی به گوش می‌رسید. رسول‌خدا ﷺ دست بر سر و پشت آن شتر کشید تا اینکه آرام گرفت. سپس فرمود: «صاحب این شتر کیست؟» جوانی انصاری، خدمت آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول‌خدا! این شتر، مالِ من است». فرمود: «أما تتقي الله في هذه البهيمة التي ملّككها الله؟ إنه شكي إليّ أنك تجيعه وتدئبه»[2] یعنی: «آیا در مورد این حیوان که خداوند،

۱- الطبقات، به تحقیق سلمی (۱۱/۲)؛ سند این روایت، ضعیف است.

۲- طبقات (۱۳/۲)؛ سند این روایت، صحیح است.

تو را مالک آن گردانیده، از خدا نمی‌ترسی؟ این شتر، به من شکایت کرد که تو، او را گرسنه نگه می‌داری و کارهای سخت و طاقت‌فرسایی از او می‌کشی».

زمانی که رسول گرامی اسلام ﷺ جهان فانی را وداع گفت، عبدالله بن جعفر ﷺ ده سال داشت[1]. و ثابت شده که وی، به افتخار هم‌صحبتی با رسول اکرم ﷺ نایل گشته و احادیثی از آن حضرت ﷺ روایت نموده است. دیگر کسانی که عبدالله بن جعفر ﷺ از آنها حدیث روایت کرده، عبارتند از: مادرش اسماء بنت عمیس، و عمویش علی بن ابی‌طالب ﷺ. کسانی که از عبدالله بن جعفر ﷺ روایت نموده‌اند، عبارتند از: فرزندانش: اسماعیل و اسحاق؛ معاویه، محمد بن علی بن حسین، قاسم بن محمد، عروه بن زبیر، سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن ملیکه، عبدالله بن شداد بن هاد، شعبی، عباس بن سهل بن سعد، مورق العجلی، خالد بن ساره، و محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌رافع الفهمی[2].

سلام کردن ابن‌عمر ﷺ به عبدالله بن جعفر ﷺ

شعبی می‌گوید: هرگاه ابن‌عمر ﷺ می‌خواست به عبدالله بن جعفر ﷺ سلام کند، این‌گونه سلام می‌کرد: (السلام عليك يا ابن ذي‌الجناحين)[3] یعنی: سلام بر تو ای فرزند صاحب دو بال!.

اشتیاق وافر امیر مؤمنان علی ﷺ به تعلیم عبدالله بن جعفر ﷺ

عبدالله بن شداد روایت می‌کند: باری علی ﷺ خطاب به عبدالله بن جعفر ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهی عبارات و کلماتی را به تو بیاموزم که هرگز به حسن و حسین نیاموخته‌ام؟ هرگاه عزم خواستن چیزی از خداوند را نمودی و خواهان برآورده شدن خواسته‌ات بودی، این کلمات را بگو: «لا اله الا الله وحده لا شريك له العلي العظيم؛ لا اله الا هو وحده لا شريك له الحليم الكريم»[4].

۱- الإصابة (۳۷/۴).

۲- تاریخ دمشق (۱۶۹/۲۹).

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳)؛ بخاری (۶۲/۷).

۴- الطبقات (۱۶/۲)؛ سند این روایت، صحیح است.

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از یاران عمویش علی رضی الله عنه بود و در جنگ صفین یکی از فرماندهان سپاه وی به‌شمار می‌رفت[۱].

جوانمردی و سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه شخصی دانا، بردبار، پاک دامن و سخاوتمند بود که مردم، وی را دریای سخاوت،[۲] یا قطب سخاوت می‌نامیدند[۳]. گفته شده: هیچ‌یک از مسلمانان دورانش، بخشنده‌تر از وی نبوده است.

نقل شده که بخشنده‌ترین مسلمانان عرب، ده تن بوده‌اند؛ در حجاز: عبدالله بن جعفر، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب، سعید بن عاص. در کوفه: عتاب بن ورقاء از تبار بنی‌رباح بن یربوع، اسماء بن خارجه بن حصن فزاری، اکرم بن ربعی الفیاض از تیره‌ی تیم‌الله بن ثعلبه. در بصره: عمرو بن عبید بن معمر، طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی، از بنی‌ملیح که وی را طلحه الطلحات گویند و عبیدالله بن ابی‌بکره. در شام: خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس. شایان ذکر است عبدالله بن جعفر رضی الله عنه درمیان اینها، از همه بخشنده‌تر بوده است.

باری عبدالله رضی الله عنه به‌خاطر سخاوت فراوانش، مورد اعتراض قرار گرفت. اما او در پاسخ این اعتراض فرمود: خداوند، مرا به این کار عادت داده و وخودم نیز مردم را به بخشندگی خویش، عادت داده‌ام. لذا می‌ترسم اگر این عادتم را ترک کنم و بخشش و عطایم را از مردم دریغ بدارم، روزی خودم نیز قطع گردد[۴].

علی بن حسین از حسین رضی الله عنه روایت نموده که فرموده است: عبدالله بن جعفر رضی الله عنه، سخاوت و بخشندگی را به ما آموخت[۵]. بدیهی است این، از تواضع و فروتنی حسین رضی الله عنه می‌باشد. و گرنه او و بردارش حسن رضی الله عنه، نمونه‌ی بارز سخاوت، جوانمردی و انفاق در راه خدا بودند و سرآمد روزگار خویش به‌شمار می‌رفتند.

۱- الإصابة (۳۷/۴).

۲- الإستیعاب (۸۸/۳).

۳- الإصابة (۳۷/۴).

۴- الإستیعاب (۲۸۸/۳).

۵- تاریخ دمشق (۱۸۷/۲۹).

اینک به حکایتی چند پیرامون سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفر ﷺ می‌پردازیم:

مروان، گدایی را به خانه‌ی عبدالله بن جعفر ﷺ راهنمایی می‌کند:

نقل شده: روزی یک بادیه‌نشین، در مدینه نزد مروان رفت و از وی درخواست کمک نمود. مروان که درمیان جمع زیادی از مردم، حضور داشت، خطاب به وی گفت: «ما، چیزی نداریم که برایت کافی باشد؛ پس اگر می‌خواهی چیزی به دست آوری، باید نزد عبدالله بن جعفر ﷺ بروی». آن شخص، رهسپار خانه‌ی عبدالله ﷺ شد. و چون بدان‌جا رسید، مشاهده کرد که مرکبی با بارش، بر دروازه‌ی خانه‌ی عبدالله ﷺ ایستاده و شمشیری نیز بر آن آویزان است. آن بادیه‌نشین، به محض رسیدن به خانه‌ی عبدالله ﷺ شروع به خواندن شعر ذیل نمود:

أبوجعفر من أهل بيت نبوة   صلاتهم للمسلمين طهور
أبا جعفر ظن الأمير بما له   وأنت علي ما في يديك أمير
أبا جعفر يا ابن الشهيد الذي له   جناحان في أعلي الجنان يطير
أبا جعفر ما مثلك اليوم أرتجي   فلا تتركني بالغلاة أدور

یعنی: «ابوجعفر، از اهل بیت پیامبر ﷺ است که درود فرستادن بر آنان، سبب پاکی و آمرزش مسلمانان می‌شود.

ای ابوجعفر! تو، همان شخصیتی هستی که امیر، بر سخاوت و بخشندگی‌ات اطمینان داشت و می‌دانست که تو، مال و ثروتت را در اختیار خویش داری.

ای ابوجعفر! تو، فرزند شهیدی هستی که با دو بالش، بر فراز بهشت، پرواز می‌کند.

امروز کسی جز تو نیست که بدو امید بندم؛ پس از من روی مگردان تا ناگزیر به پناه بردن به افراطی‌ها نشوم».

عبدالله بن جعفر ﷺ خطاب به وی گفت: «کالاها و اموالم را قبل از آمدنت، به جایی فرستادم؛ اما اکنون فقط همین مرکب، به جا مانده است؛ برو و هر چه می‌خواهی، برای خود بردار، ولی شمشیر را برندار؛ زیرا آن را به هزار دینار خریده‌ام»[1].

1- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳).

مبادله‌ی کالای فانی و زودگذر با ذکر و نام ماندگار:

یکی از شاعران عرب به نام نصیب، اشعاری در مدح عبدالله بن جعفر ﷺ سرود و عبدالله ﷺ، یک شتر و یک اسب، و مقداری پارچه و درهم و دینار، به عنوان پاداش به وی، داد. از این‌رو بر او اعتراض شد که چرا این‌همه پاداش را بر سیاه‌پوستی این‌چنین عرضه می‌داری؟ فرمود: «اگر او، خود سیاه است، اما شعرش، سفید است و سزاوار پاداشی فراتر از این می‌باشد. مگر نه اینست که آنچه به او داده‌ام، فانی است و دیر یا زود از بین خواهد رفت؛ اما مدح و ثنایی که درباره‌ام سروده، ماندگار است و همواره باقی خواهد ماند؟».

گفته شده: ماجرای مزبور، میان عبدالله بن جعفر ﷺ و عبیدالله بن قیس رخ داده است[۱].

مصعب بن عبدالله می‌گوید: عبدالملک بن مروان، به ابن‌قیس گفت: «وای بر تو ای ابن‌قیس! آیا از خدا نترسیدی، بدان‌گاه که خدا را بر بخشندگی ابن‌جعفر ﷺ گواه گرفتی؟ آیا بهتر نبود، به جای گفتن «خدا می‌داند»، می‌گفتی: «مردم می‌دانند»؟ ابن‌قیس گفت: به خدا سوگند که هم خداوند ﷻ و هم تو، و هم همه‌ی مردم، این را می‌دانند (که عبدالله بن جعفر ﷺ، خیلی بخشنده و سخاوتمند است)[۲].

شماخ بن ضرار در مدح عبدالله بن جعفر ﷺ، چنین سروده است:

إنك يا ابن جعفر نعم الفتي ونعم مأوي طارق إذا أتي

ورب ضيف طرق الحي سري صادف زاداً و حديثاً ما اشتهي[۳]

یعنی: «ای ابن‌جعفر! تو، چه نیکو جوانمردی هستی و چه نیکو پناهگاهی برای افرادی که درب خانه‌ات را می‌کوبند. چه بسیار میهمانانی که شب‌هنگام درب خانه‌ات را می‌کوبند و با استقبال و سخنانی مواجه می‌شوند که مطلوب آنهاست».

باری عبدالله بن جعفر ﷺ، بیمار بود؛ در این اثنا، یک بادیه‌نشین، نزدش آمد و ابیات ذیل را سرود:

كم لوعة للندي وكم قلق للجود والمكرمات من قلقلك

۱- الإستيعاب (۸۸۲/۳) و نیز گفته شده: نامش، عبدالله بوده است.

۲- تاریخ دمشق (۱۸۵/۲۹).

۳- الإصابة (۳۹/۴).

ألبسك اللّه منه عافية	في نومك المعتري وفي أرقك
أخرج من جسمك السقام كما	أخرج ذم الفعال من عنقك

یعنی: «چون تو، ناراحت و بیمار گشتی، بخشندگی و سخاوت و کرم نیز آشفته و مضطرب گردید.

خداوند، تو را در خواب و بیداری‌ات، از این بیماری شفا دهد، همچنانکه وجودت را از افعال زشت و خساست، عاری ساخته است».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه هزار دینار به شاعر مزبور، پاداش داد[1].

گذر عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در یکی از سفرهایش، به دو جوان افتاد که مشغول برافروختن آتش در زیر دیگی بودند. یکی از آنها، رو به عبدالله رضی الله عنه کرد و گفت:

أقول له حين ألفيته	عليك السلام أبا جعفر

یعنی: «آن‌گاه که او را دریابم، با وی انس می‌گیرم و به او می‌گویم: ای ابوجعفر! سلام بر تو».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه با شنیدن این سخن، ایستاد و گفت: عليك السلام ورحمة الله.

آن جوان گفت:

وهذي ثيابي قد أخلقت	وقد عفني زمن منكر

یعنی: «لباس‌هایم، کهنه شده و روزگار، به کامم تلخ و ناگوار است».

عبدالله رضی الله عنه فرمود: «لباس‌هایم را بگیر و بپوش تا روزگار، به کامت گردد». گفتنی است: در آن هنگام عبدالله رضی الله عنه لباسی فاخر بر تن داشت.

آن جوان گفت:

فأنت كريم بني هاشم	وفي البيت منها الذي يذكر

یعنی: «تو، جوانمرد و بخشنده‌ی بنی‌هاشم هستی و همان‌گونه‌ای که تو را (به سخاوت و بخشندگی) توصیف می‌کنند».

عبدالله رضی الله عنه گفت: برادرزاده‌ام! آنچه تو می‌گویی، صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. (نه من)[1].

۱- تاریخ دمشق (۱۹۴/۲۹).

باری مردی، نامه ای برای عبدالله بن جعفر ﷺ نوشت و آن را زیر بالشی گذاشت که عبدالله ﷺ بر آن تکیه می‌داد. وقتی عبدالله ﷺ آن بالش را برگرداند، مشاهده کرد که نامه‌ای آنجاست. و سپس تمام مطالب نامه را خواند. آن‌گاه نامه را سر جایش نهاد. در ضمن، کیسه‌ای حاوی پنج‌هزار دینار نیز آنجا گذاشت تا صاحب نامه، آن را بردارد. زمانی که نویسنده‌ی نامه، نزد عبدالله ﷺ آمد، عبدالله ﷺ فرمود: بالش را برگردان و آنچه را که زیر آنست، برای خود بردار. او نیز چنین کرد.

گفتگویی میان عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر ﷺ پیرامون بدهی زبیر ﷺ :

عبدالله بن جعفر ﷺ مبلغی معادل یک میلیون درهم به عنوان وام، به زبیر ﷺ داده بود. پس از اینکه زبیر ﷺ وفات نمود، عبدالله بن زبیر ﷺ نزد ابن‌جعفر ﷺ رفت و گفت: ای عبدالله! در وصیت‌نامه‌ی پدرم نوشته شده که وی، یک میلیون درهم از تو، بستانکار بوده است. آیا تو، این را قبول داری؟ پاسخ داد: زبیر ﷺ، آدم راستگویی بود. از این‌رو هر زمان که بخواهی، می‌توانی طلبش را بگیری. پس از مدتی، عبدالله بن زبیر ﷺ نزد عبدالله بن جعفر ﷺ آمد و گفت: من، اشتباه کرده بودم؛ پدرم، در وصیت‌نامه‌اش نوشته است که تو، از او بستانکاری. ابن‌جعفر ﷺ فرمود: باشد؛ همه را بخشیدم. ابن‌زبیر ﷺ گفت: نه؛ من، این را نمی‌پذیرم[۲].

ذهبی ﷺ می‌گوید: این حکایت، حاکی از نهایت جود و سخاوتی است که تاکنون سراغ داریم[۳].

کمک ابن‌جعفر ﷺ به ابن‌عمار برای ازدواج:

محمد بن عبیدالله ابی‌ملیکه از پدرش از جدش روایت می‌کند که: باری فقیه حجاز، ابن‌عمار، نزد نخاس رفت تا از وی کنیزی بخرد. نخاس، کنیزی بر وی عرضه داشت و قیمتی برایش تعیین نمود که خیلی فراتر از پولی بود که ابن‌عمار با خود داشت. کنیز مذکور، بسیار خوش‌سیما و زیباروی بود و چون ابن‌عمار، او را دید، دلبسته‌اش شد. دلبستگی ابن‌عمار به آن کنیز، افزایش یافت و سبب بروز مشکلاتی

۱- تاریخ دمشق (۱۹۹/۲۹).

۲- تاریخ الإسلام (۸۰/۶۱).

۳- همان ص۴۳۱.

برای او گردید. نخاس که از این موضوع باخبر شد، تا توانست بر قیمت کنیز افزود. از این‌رو وقتی ذکر این کنیز نزد ابن‌عمار به میان می‌آمد، از خود بی‌خود می‌شد. به همین سبب عطاء، طاووس و مجاهد رحمهم الله، نزدش رفتند و او را سرزنش کردند. ابن‌عمار، چنین سرود:

یلومني فیك اقوام اجالسهم   فما أبالي أطار اللوم أو وقعا

یعنی: «ای کنیز! همنشینانم، مرا به خاطر تو سرزنش می‌کنند، اما من از این ملامت‌ها باکی ندارم و بدان اهمیت نمی‌دهم».

سرانجام خبر دلباختگی ابن‌عمار به آن کنیز، به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نیز رسید. وی، شخصی را نزد صاحب آن کنیز فرستاد تا کنیز را به چهل هزار درهم خریداری نماید و آن‌گاه به سرپرست کنیزانش دستور داد که آن کنیز را خوب بیاراید و لباس‌های زیبایی بر تنش نماید و او نیز چنین کرد. آن‌گاه ابن جعفر رضی الله عنه وارد مدینه شد و مردم از گوشه و کنار نزدش می‌آمدند و به سلام می‌کردند؛ خلاصه اینکه همه‌ی اهل حجاز، به استقبال ابن‌جعفر رضی الله عنه آمدند، اما خبری از ابن‌عمار نبود. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه پرسید: «چه شده؟ چرا ابن‌عمار را نمی‌بینم؟» این خبر، به ابن‌عمار رسید؛ از این‌رو نزد ابن‌جعفر رضی الله عنه آمد. عبدالله رضی الله عنه می‌خواست به احترام ابن‌عمار برخیزد، اما ابن‌عمار نگذاشت. ابن‌جعفر رضی الله عنه پرسید: «دلباختگی‌ات به فلانی، با تو چه کرده است؟» پاسخ داد: «محبتش در گوشت وخون و مغز و استخوانم جای گرفته است». فرمود: «آیا اگر او را ببینی، می‌شناسی؟» گفت: «فدایت شوم؛ او، هر لحظه پیش روی من است و ذهنم، همواره بدو مشغول می‌باشد». ابن‌جعفر رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند از زمانی که این کنیز را خریده‌ام، حتی لحظه‌ای به او نگاه نکرده‌ام». ابن‌جعفر رضی الله عنه دستور داد آن کنیز را بیاورند. آن کنیز، خرامان و با لباسی فاخر و زیبا بیرون آمد. ابن‌جعفر رضی الله عنه پرسید: «آیا دلربایت همین است؟» ابن‌عمار، گفت:

هي الّتي هام قلبي من تذکرها   والنفس مشغولة أیضاً بذکراها

یعنی: «آری؛ این، همان دلربایی است که دلباخته و شیدایش شده‌ام».

ابن‌جعفر رضی الله عنه گفت: «اینک این کنیز از تو باشد. خداوند، او را برایت مبارک بگرداند». ابن‌عمار گفت: «فدایت شوم؛ تو، امروز لطفی در حق من نمودی که تنها از خداوند انتظار چنین لطف و احسانی می‌رود». پس از آنکه ابن‌عمار، با کنیزش، راهی

خانه‌اش گردید، ابن‌حعفر رضی الله عنه، به غلامش دستور داد که یکصد هزار درهم به عنوان هدیه، به خانه‌ی ابن‌عمار ببرد تا آن‌دو، بدون هیچ دغدغه‌ای در کنار هم زندگی کنند. ابن‌عمار از فرط خوشحالی گریست و گفت: «به‌راستی خداوند می‌داند رسالت خویش را به چه کسی واگذار کند. ای ابن‌جعفر! فدایت شوم؛ قسم می‌خورم که هرچند خداوند عزوجل به ما وعده‌ی نعمت‌های جاودانه‌ی بهشت را داده است، اما تو، همین دنیا را برایمان بهشت گردانیدی»[1].

در سخاوت، هیچ‌کس جز پیرمردی از بنی‌عذره، از ما سبقت نگرفت:

بدیح، آزادشده‌ی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرها با عبدالله بن جعفر رضی الله عنه همراه بودم؛ در کنار خیمه ای اتراق نمودیم و متوجه شدیم که صاحب خیمه، پیرمردی از تیره‌ی بنی‌عذره است. در این اثنا بادیه‌نشینی دیدیم که شتری را به سوی ما می‌آورد. او، شتر را نزدمان آورد و از ما چاقو خواست. ما، چاقویی در اختیارش گذاشتیم و او، در دم، شتر را نحر کرد و گفت: «این، از آنِ شماست». روز دوم نیز همان پیرمرد، شتری به سوی ما آورد و از ما خواست که چاقویی در اختیارش بگذاریم تا شتر را برایمان نحر کرد. گفتیم: ما، هنوز گوشت داریم. گفت: «چطور ممکن است بگذارم در حضور من، گوشت مانده بخورید؟» سرانجام شتر را نحر نمود و تمام گوشت‌هایش را به ما داد. روز سوم نیز همان‌جا اتراق داشتیم که آن پیرمرد، شتری دیگر نزدمان آورد؛ هرچه گفتیم هنوز گوشت داریم، باز هم دست‌بردار نشد و آن را ذبح کرد و گفت: «چطور ممکن است من حضور داشته باشم و بگذارم که در حضور من، گوشت مانده بخورید؟ من، گمان می‌کنم شما آدم‌های خسیسی باشید. بدیح می‌گوید: سرانجام آن‌جا را ترک نمودیم و عزم سفر نمودیم. قبل از حرکت، ابن‌جعفر رضی الله عنه خادمش را فرا خواند و گفت: «از مال و منال، چه با خود داری؟» پاسخ داد: «بقچه‌ای از لباس و چهارصد دینار». ابن‌جعفر رضی الله عنه دستور داد که آن بقچه‌ی لباس را به همراه چهارصد دینار، برای آن پیرمرد ببرد. زمانی که کنیزِ ابن‌جعفر رضی الله عنه وارد خیمه شد، زنی را در آنجا دید و هدیه‌ی ابن‌جعفر رضی الله عنه را به او سپرد. آن زن، از قبول هدیه، امتناع ورزید و گفت: «ما، از تیره‌ای هستیم که در قبال ضیافت و میهمانی، مزدی نمی‌گیریم». کنیز ابن‌جعفر رضی الله عنه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو نمود.

۱- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۴۶۱/۳).

ابن‌جعفر ﷺ گفت: «دوباره به خیمه‌اش برو و این هدیه را تقدیمش کن، اما اگر قبول نکرد، این بار، آن را کنار خیمه بگذار و خودت، بازگرد». وقتی کنیز ابن‌جعفر ﷺ به درب خیمه رفت، آن زن، هدیه را نپذیرفت و گفت: «برو؛ خداوند، تو را برکت دهد؛ ما، طایفه‌ای هستیم که در قبال ضیافت و پذیرایی از میهمان، اجرت نمی‌گیریم. تو را به‌خدا اگر سماجت کنی و پیرمرد، بیاید و تو را در این حال ببیند، حتماً تنبیهت خواهد کرد». کنیز، بقچه و کیسه‌ی پول را کنار خیمه گذاشت و به ما پیوست. پس از آنکه مسافتی را پیمودیم، شخصی را دیدیم که به سوی ما می‌آمد. از دور معلوم نبود که کیست، اما وقتی خوب نزدیک شد، دیدیم که همان پیرمرد است. وی، به ما نزدیک شد و هدایای ابن‌جعفر ﷺ را به سویمان پرتاب نمود و به‌سرعت دور شد و حتی لحظه‌ای هم درنگ نکرد. ابن‌جعفر ﷺ فرمود: «در سخاوت، هیچ‌کس جز این پیرمرد عذری، از ما سبقت نگرفت»[1].

خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد:

زنی، مرغی بریان نزد عبدالله بن جعفر ﷺ آورد و گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این مرغ، برایم به اندازه‌ی دخترم، عزیز بود و من، با او انس داشتم و از تخم‌هایش استفاده می‌کردم. با خود عهد بسته بودم که آن را در بهترین مکان ممکن، دفن کنم، اما هر چه اندیشیدم، در روی زمین، هیچ جایی بهتر از شکم تو برای دفن این مرغ نیافتم؛ از این‌رو تصمیم گرفتم آن را بریان کنم و به تو بدهم. ابن‌جعفر ﷺ دستور داد تا آن مرغ را از او تحویل بگیرند و در قبال آن، مقداری گندم و قدری خرما و مبلغی پول، به وی بدهند. وقتی زن، هدایای ابن‌جعفر ﷺ را دید، گفت: «پدرم، فدایت؛ (چرا در هدیه دادن زیاده‌روی و اسراف کردی؟!) خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد»[2].

داستانی دیگر از بخشندگی ابن‌جعفر ﷺ:

یکی از اهالی بصره، مقداری شکر برای فروش به بازار مدینه آورد، اما کسی، شکرش را خریداری نکرد و بازارش، کساد و بی‌رونق شد. عبدالله بن جعفر ﷺ به خزانه‌دارش دستور داد تا تمامی کالایش را از او خریداری نماید و به رایگان در اختیار

۱- تاریخ دمشق (۱۹۰/۲۹).

۲- تاریخ الإسلام (۸۰/۶۱)، ص۴۳۰-۴۳۲.

مردم بگذارد[1]. در روایتی آمده است که وقتی بازار بازرگان مذکور، بی‌رونق شد، عده‌ای، او را راهنمایی کردند که نزد عبدالله بن جعفر ﷺ برود. او نیز نزد ابن‌جعفر ﷺ رفت و ابن‌جعفر ﷺ تمام کالایش را به قیمت خوبی خریداری نمود و آن‌گاه همه را به‌طور رایگان در اختیار مردم نهاد. فروشنده، با مشاهده‌ی این وضعیت، پرسید: «آیا من هم می‌توانم چیزی از اینها بردارم؟» عبدالله ﷺ فرمود: «آری»[2].

انفاق هدیه ای که از جانب یزید بن معاویه برای ابن‌جعفر ﷺ ارسال شده بود:

یزید بن معاویه، هدیه‌ی ارزنده‌ای برای ابن‌جعفر ﷺ ارسال کرد، اما ابن‌جعفر ﷺ تمام آن را میان مردم مدینه تقسیم نمود و هیچ چیزی از آن را برای خود، نگه نداشت[3].

زمانی که عبدالله بن جعفر ﷺ با یارنش، نزد یزید بن معاویه رفت، یزید دستور داد که دو میلیون دینار به عنوان هدیه به وی بدهند[4]. ذهبی می‌گوید: چنین هدیه‌ای از کسی همچون یزید به ابن‌جعفر ﷺ هدیه‌ی چشمگیری نیست؛ زیرا یزید می‌دانست که ابن‌جعفر ﷺ از او به خلافت سزاوارتر است»[5].

دعای یک بادیه‌نشین برای عبدالله بن جعفر ﷺ:

بادیه‌نشینی، برای عبدالله بن جعفر ﷺ این‌گونه دعا کرد: «خداوند، آن‌چنان نعمتی به تو ارزانی بدارد که از عهده‌ی شکرش برنیایی و تو را از بلاهایی که از تاب و توانت، خارج است، محافظت فرماید»[6].

حساب به دینار، بخشش به خروار:

باری عده‌ای، عبدالله بن جعفر ﷺ را دیدند که به‌خاطر یک درهم با شخصی، چانه می‌زد. به او گفتند: تو، از اموال خویش، بی‌حساب و کتاب، بذل و بخشش می‌کنی و اینک به‌خاطر یک درهم، چانه می‌زنی؟! پاسخ داد: «آن، مال من است و آن را انفاق

۱- طبقات (۱۹/۲).

۲- تاریخ دمشق (۱۹۳/۲۹).

۳- الإصابة (۳۸/۴).

۴- سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/۳).

۵- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/۳).

۶- تاریخ دمشق (۱۹۳/۲۹).

می‌کنم، اما (اینجا مسأله‌ی تجارت درمیان می‌باشد و) این، عقل من است که آن را برای تجارت به‌کار می‌گیرم. پس بر آن بخل می‌ورزم (تا در تجارت سود ببرم)»[1].

بخشنده، آنست که قبل از درخواست سائل، به وی کمک نماید:

عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: «سخاوتمند، کسی نیست که پس از درخواست نیازمندان، به آنان کمک می‌کند؛ بلکه سخاوتمند، کسی است که چهره و طرز سخن گفتن طرف مقابلش به نیاز وی پی ببرد و به او کمک نماید. همانا سخاوتمند، کسی است که خود، آغازگر بذل و بخشش باشد (نه آنکه پس از درخواست نیازمندان، بذل و بخشش کند)»[2].

ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم:

یکی از بازرگانان سواد، از ابن‌جعفر ﷺ درخواست نمود که خواسته‌اش را با امیر مؤمنان علی ﷺ درمیان بگذارد. ابن‌جعفر ﷺ نیاز آن شخص را با علی ﷺ درمیان نهاد. و به دستور امیر مؤمنان، به نیاز وی، رسیدگی شد. بازرگان مذکور، چهل‌هزار درهم به عنوان تشکر برای عبدالله بن جعفر ﷺ فرستاد. اما عبدالله ﷺ از پذیرش آن امتناع ورزید و گفت: «ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم»[3].

در روایتی آمده است: «ما، در قبال نیکی و احسانی که به دیگران می‌کنیم، پولی نمی‌گیریم»[4].

همگان، در مال و ثروت ابن‌جعفر ﷺ سهم داشتند!

از معاویه بن عبدالله بن جعفر ﷺ پرسیدند: پدرت، در سخاوت و بخشندگی به چه مقامی رسید؟ پاسخ داد: «انگار تمام مال و ثروت پدرم، از مردم بود و همگان را در مال و ثروت خویش، شریک و سهیم می‌دانست؛ هر آن‌کس که از وی چیزی درخواست می‌کرد، به خواسته اش می‌رسید و هر کس، از او تقاضایی می‌نمود، تقاضایش را برآورده می‌ساخت. هیچ گاه از بذل و بخشش، دریغ نمی‌کرد و هنگام نیاز، به ذخیره‌ی مال نمی‌پرداخت»[5].

۱- تاریخ دمشق (۲۰۱/۲۹).

۲- تاریخ دمشق (۲۰۰/۲۹).

۳- تاریخ دمشق (۱۸۶/۲۹).

۴- تاریخ دمشق (۱۸۷/۲۹).

۵- تاریخ دمشق (۱۹۸/۲۹).

رابطه‌ی عبدالله بن جعفر رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه :

عبدالله بن جعفر رضي الله عنه همواره نزد معاویه و عبدالملک، رفت و آمد می‌کرد و نزد آن‌دو از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار بود. وی، شایستگی آن را داشت که پیشوا و امیر مؤمنان شود[۱].

رابطه‌ی ابن‌جعفر رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه آن‌قدر استوار و صمیمانه بود که یکی از فرزندانش را معاویه نامید. ابان بن تغلب می‌گوید: نقل شده که عبدالله بن جعفر رضي الله عنه هر سال یک‌بار نزد معاویه رضي الله عنه می‌رفت و او نیز هر بار یک‌میلیون درهم به او می‌داد و به خواسته‌هایش رسیدگی می‌کرد[۲].

روایات زیادی در کتاب‌های ادبی و تاریخی، پیرامون روابط ابن‌جعفر و معاویه رضي الله عنه نقل گردیده که بی‌اساس و غیرمعتبرند؛ اینک به ذکر نمونه‌ای از این روایات می‌پردازیم:

۱- روایت یحیی بن سعید بن دینار:

شبی عبدالله بن جعفر رضي الله عنه در کاخ خضراء (سبز) میهمان معاویه رضي الله عنه بود که ناگهان نامه‌ای به معاویه رضي الله عنه رسید و در آن، در مورد حسین بن علی رضي الله عنه ملامت شده بود. معاویه رضي الله عنه از فرط ناراحتی نامه را بر زمین کوبید و گفت: چه کسی مرا در مورد حسین بن ابی تراب سرزنش می‌کند، به خدا سوگند که من تصمیم گرفته‌ام که با وی چنین کنم و حتماً این کار را خواهم کرد. عبدالله بن جعفر رضي الله عنه با مدارا و نرمی به گفتگو با وی پرداخت و سرانجام برخاست و قصر را ترک گفت. به نظر می‌رسد (این رفتار معاویه) میان آن‌دو رخنه افکند و روابط آن‌دو را تیره کرد. وقتی عبدالله رضي الله عنه به خانه رسید، دستور داد مرکبش را آماده کنند و همان شب رهسپار مدینه شد. معاویه رضي الله عنه نیز درحالی که ناراحتی در چهره‌اش هویدا بود، به خانه رفت. همسرش، بنت قرظه[۳] با مشاهده‌ی وی پرسید: بر ابن‌جعفر رضي الله عنه چه روا داشته‌ای؟ آیا به او دشنام داده و سخنانی در مورد پسرعمویش بر زبان رانده‌ای که وی را ناراحت کرده است؟ به خدا سوگند که کار بدی کرده‌ای؛ تو با این کار، رابطه‌ی میان ما و عبدالله رضي الله عنه را خدشه‌دار

۱- سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳).

۳- فاخته بنت قرظه بنت عمرو بن نوفل بن عبد مناف.

نموده‌ای. معاویه رضی الله عنه نتوانست آن شب بخوابد و مدام به کرده‌ی خویش فکر می‌نمود. صبحگاهان از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند که امروز خودم باید عبدالله رضی الله عنه را از خواب بیدار کنم. و بالاخره عازم خانه‌ی وی گردید. در آن‌جا هیچکس را نیافت و به پرس‌و جو در مورد عبدالله بن جعفر رضی الله عنه پرداخت.به او گفتند: همان لحظه‌ای که از قصرت بیرون آمد، عازم مدینه شد. معاویه رضی الله عنه عده‌ای را به دنبال وی فرستاد و خطاب به آن‌ها گفت: هر جا او را یافتید، حتی اگر به خانه‌ی خویش در مدینه رسیده بود، او را بازگردانید و نزد من بیاورید. آنها خود را به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه رساندند و او را نزد معاویه رضی الله عنه بازگرداندند. معاویه رضی الله عنه به خاطر سخنانی که آن شب زده بود، از وی عذرخواهی کرد و گفت: من تو را آزردم و تمام آنچه را که با خود بردی، به تو بخشیدم. گفته شده: زمانی که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه عازم مدینه شد، یک شتر و تعداد فراوانی گوسفند (که از سوی معاویه رضی الله عنه به او هدیه شده بود) با خود برد و بدین ترتیب ناراحتی او برطرف گردید[1].

این روایت، صحیح نیست و ضمن منقطع بودن اسنادش، ضعیف است. یحیی بن سعید بن دینار سعدی که در سند این روایت وجود دارد، مجهول و ناشناخته است. این روایت را تنها به عنوان مثال ذکر نمودیم، اما در کتابهای ادبیات (شعر) و تاریخ، اشعاری نقل گردیده که ادعا شده این اشعار میان عبدالله بن جعفر رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه رد وبدل گردیده است.

به عنوان نمونه یونس بن میسره بن حلبس نقل می‌کند: باری به معاویه خبر رسید که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه دچار مشکلات و تنگناهایی در زندگی شده (و مضطرب گشته است). به همین خاطر طی نامه‌ای دو بیت زیر را برای او نوشت و برای او ارسال کرد.

لـمـال الـمرء يصلحه فيغني مفاقـره أعف من القنوع

يسـد به نـوائب تعتريه من الايام كالنهر الشروع

یعنی: «اگر اموال و دارایی کسی موجب رفع نیازهای وی شود (و او را بی‌نیاز سازد)، این، از قناعت بهتر است؛ زیرا دارایی‌اش، او را از مصائب و مشکلاتی که همچون سیلاب خروشان، درگذرِ ایام، او را در بر می‌گیرد، رهایی می‌بخشد».

۱- الطبقات (۱۹/۲ و ۲۰۰). اسناد این روایت ضعیف و منقطع است.

در ضمن معاویه، عبدالله ﷺ را به میانه‌روی توصیه کرد و به او سفارش کرد که دیگر مسافرت نرود و به خاطر این کار بر او خرده گرفت. اما عبدالله بن جعفر ﷺ در قالب شعری، پاسخ معاویه ﷺ را داد و از بخشندگی خود و نیز از اینکه با سخاوت و بخشندگی، آبروی خویش را می‌خرد، سخن گفت. از اینرو معاویه ﷺ چهل هزار دینار برایش فرستاد تا بدهی‌های خود را بپردازد[۱].

عبدالله بن جعفر ﷺ و گوش دادن موسیقی:

بسیاری از کتاب‌های ادبی و تاریخی به عبدالله بن جعفر ﷺ نسبت داده‌اند که وی، کنیزکانی داشته و همواره به موسیقی و زن‌بارگی مشغول بوده است. بدیهی است این روایات، صحت ندارد و درستی آنها ثابت نشده است. روایات ضعیف تاریخی در مورد عبدالله بن جعفر ﷺ فراوان است؛ از جمله ابن عساکر، طی روایتی مفصل و طولانی آورده است: عبدالله بن جعفر ﷺ از زنی آوازخوان (خواننده) بسیار خوشش می‌آمد و با خواندن وی به وجد می‌آمد[۲]. ابن‌کثیر نیز با صیغه ای که بیانگر ضعف روایت است، روایتی به همین مضمون، نقل کرده است.

ابوعمر بن عبدالبر نیز در کتاب خویش آورده است: «گفته شده: (ابن جعفر ﷺ) اشکالی بر گوش دادن موسیقی نمی‌دانست[۳]». ذهبی در توضیح این روایت، هیچ سندی که قابل اعتماد باشد، ذکر ننموده است[۴].

این‌گونه روایات، هیچ اعتباری ندارد و برخی از آنها، از اصل و پایه مورد تردید است. از اینرو بنده، این روایات را نمی‌پذیرم و معتقدم به هیچ‌وجه عبدالله بن جعفر ﷺ موسیقی را مجاز نمی‌دانسته، و به زن‌بارگی و غنا نمی‌پرداخته است.

وفات ابن جعفر ﷺ:

عبدالله بن جعفر ﷺ در سال هشتاد هجری یعنی همان سالی که سیل جحاف در مکه به وقوع پیوست، دار فانی را وداع گفت. از آن‌جهت این سیل را جحاف نامیده‌اند که هرآنچه را که بر سر راهش قرار داشت، نابود کرد و حجاجی را که در مسیر آن

۱- تاریخ دمشق (۲۰۰/۲۹).

۲- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹).

۳- الاستیعاب (۸۸۱/۳).

۴- سیر اعلام النبلاء (۴۶۳/۳).

بودند، با خود برد؛ به نحوی که هیچ مرد و یا زنی، توان نجات دادن حجاج را نداشت. این سیل، آن‌چنان بزرگ (و خروشان) بود که آب‌های آن از کوه حجون در مکه[۱] گذشت و افراد زیادی را غرق نمود.

گفته شده: آب، آن‌قدر شهر مکه را فرا گرفت که نزدیک بود ارتفاع آن، از خانه‌ی کعبه هم بگذرد[۲]. نقل شده: ابن جعفر رضي الله عنه در سن۸۰ سالگی و در سال ۸۴ یا ۸۵ هجری جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اما ابن عبدالبر معتقد است او در همان سال ۸۰ هجری وفات کرد و ابان بن عثمان که در زمان عبدالملک بن مروان، امیر مدینه بود، بر وی نماز جنازه خواند[۳].

۱- معجم البلدان (۲/۲۱۵).

۲- البداية والنهاية (۱۲/۲۹۶).

۳- الاستیعاب (۲/۸۸۱).

مبحث چهارم

صلح حسن بن علی ﷛ با معاویه ﷛

پس از شهادت امیر مؤمنان علی ﷛، به صورت عمومی با حسن ﷛ بیعت شد و فرمانداران و فرماندهان دوران خلافت علی ﷛ و همچنین تمامی مردمانی که پیش از این با امیرالمؤمنین علی ﷛ بیعت کرده بودند، با حسن ﷛ نیز بیعت نمودند و بدین ترتیب حسن بن علی ﷛ خلیفه‌ی مسلمانان گشت و زمام امور را به دست گرفت. وی، کارگزاران و فرمانداران خویش را به نواحی مختلف فرستاد و به تقسیم عطایا پرداخت و برای راضی‌کردن مجاهدانی که در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند، بر سهم آنان افزود و توانست رضایت آنان را جلب کند[1].

حسن بن علی ﷛ به مرحله‌ای رسیده بود که توان رویارویی با معاویه ﷛ را به دست آورده بود؛ زیرا شخصیت یگانه و استوار او به لحاظ سیاسی، نظامی، اخلاقی و دینی از یک‌سو، و وجود شخصیتهایی چون قیس بن سعد بن عباده، حاکم بن عدی طائی و چندی دیگر از فرماندهانی که توانایی نظامی و تاکتیکی زیادی داشتند، از سوی دیگر، موقعیت بسیار خوبی برای وی فراهم آورده بود. با این حال حسن ﷛ ترجیح داد به منظور جلوگیری از خونریزی و کشته شدن مسلمانان، به صلح و سازش روی بیاورد و بدین سان وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را حفظ نماید. او، هیچ علاقه‌ای به دنیا و جاه و مقام دنیوی نداشت[2].

حسن بن علی ﷛ تلاش برای وحدت امت اسلامی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار

۱- تاریخ العراق في ظل الحکم الاموی، ص۶۷ و مقاتل الطالبیین، ص۵۵.

۲- در مباحث آینده به تفصیل به این موارد خواهیم پرداخت.

داد. آن هم درحالی که نیروی نظامی قدرتمندی داشت و همچنان زمام امور، در دست او و یارانش بود. امام بخاری روایتی نقل نموده که بر اقتدار نظامی حسن ﷺ دلالت می‌کند. عمرو بن عاص ﷺ می‌گوید: «گردانها و لشکریان (حسن ﷺ) را به گونه ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند»[۱]. حسن بن علی ﷺ می‌فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند»[۲].

اگر حسن ﷺ از نیروی نظامی مقتدری برخوردار نبود، دیگر ضرورتی نداشت که معاویه ﷺ با او به گفتگو بپردازد و به شروط و ضوابطی که توسط وی مقرر شده بود، تن دهد؛ زیرا اگر معاویه ﷺ می‌دانست که حسن ﷺ به لحاظ نظامی (و سیاسی) ضعیف است و قدرت چندانی ندارد، بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زحمت مذاکره با حسن ﷺ را متحمل نمی‌گشت و به شروط وی تن نمی‌داد و به راحتی بر حسن ﷺ ظفر می‌یافت. راستی آیا دلیل صلح حسن ﷺ با معاویه ﷺ ضعف نظامی و سیاسی حسن بن علی ﷺ بوده است[۳]؟!.

ابن تیمیه ﷫ در کتاب منهاج السنهٔ در پاسخ این سؤال می‌گوید: حسن ﷺ قدرت داشت به همراهی یارانش هرچند کم‌تر از یاران و لشکریان معاویه ﷺ بودند، بر وی پیروز شود؛ همچنان‌که در بسیاری از موارد تعدادی اندک، بر لشکری بسیار بزرگ ظفر یافته‌اند، اما حسن بن علی ﷺ اخلاقی سترگ داشت و با آشوب و تفرقه، به شدت مخالف بود و به وحدت و یکپارچگی امت اسلامی، اهمیت زیادی می‌داد. بدین ترتیب خداوند ﷻ به وسیله‌ی حسن بن علی ﷺ شکاف‌های میان امت اسلامی را برداشت و مسلمانان را متحد و یکپارچه ساخت[۴].

حسن ﷺ شخص همیشه بیدار و آگاهی بود که به اصلاح امت و ایجاد وحدت و یکپارچگی می‌اندیشید و برای رسیدن به این هدف، در برابر موانع و تنگناها ایستادگی می‌کرد و گاهی نیز برای مصلحت امت، در برابر ناملایمات، برخلاف میل قلبی، سر

۱- بخاری (۲۷۰۴).

۲- المستدرک (۱۷۰/۳) این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

۳- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين، بطاينه، ص۶۱،۶۰.

۴- منهاج‌السنة (۵۳۶/۴) و دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۱.

تسلیم فرود می‌آورد. در صلحی که میان معاویه ﷛ و حسن ﷛ صورت گرفت، شروط و تعهداتی مقرر گردید و این صلح، به نتایجی انجامید که در عصرهای مختلف و درگذر زمان، همواره افتخاری برای امام حسن ﷛ به حساب آمده و خواهد آمد. دکتر خالد الغیث می‌گوید: صلح حسن مجتبی ﷛ با معاویه ﷛ که موجب جلوگیری ازخونریزی و هدر رفتن خون مسلمانان شد، در واقع از اهمیتی چون جمع‌آوری قرآن توسط عثمان بن عفان ﷛ و جهاد علیه مرتدان، توسط ابوبکر صدیق ﷛ برخوردار بود[۱]. و می‌توان این صلح را یکی از معجزات نبی اکرم ﷺ برشمرد. دلیل این ادعا، روایتی است که امام بخاری نقل کرده است؛ ابوبکره ﷛ می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من الـمسلمين» یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره ﷛ می‌گوید: در آن هنگام، حسن ﷛ کنار رسول اکرم ﷺ بود و آن حضرت ﷺ ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم[۲].

صلح حسن ﷛ با معاویه ﷛، در تاریخ اسلام از اهمیت شایانی برخوردار است؛ بدین دلیل که:

۱- این صلح، یکی از نشانه‌های حقانیت رسالت محمد مصطفی ﷺ بود.

۲- این صلح، موجب جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان شد و در نهایت، به وحدت و یکپارچگی آنان انجامید.

۳- امام حسن ﷛ نخستین خلیفه‌ای بود که هرچند در اوج قدرت قرار داشت و هیچ فشاری سیاسی و نظامی، او را تهدید نمی‌کرد، اما از پست و منصب خلافت روی گرداند تا با این کار، میان امت اسلامی، صلح و آرامش برقرار کند.

۴- حسن ﷛ آخرین خلیفه از خلفای راشدین پس از رسول گرامی اسلام ﷺ بود و به همین خاطر کتب عقاید، حدیث، تاریخ، ادبیات و غیره مملو از روایاتی است که به صلح حسن بن علی ﷛ با معاویه ﷛ پرداخته است. کسانی که این کتابها را مطالعه می‌کنند، در بسیاری از آنها بویژه در تاریخ طبری، روایاتی را

۱- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری، خالد الغيث، ص۱۳۴.

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

در این باره می‌یابند که برخی، با برخی دیگر متناقض می‌باشد و صحیح و ضعیف آنها، با هم خلط شده است. در این میان، گزارشهای تاریخی، بدون در نظرگرفتن زمان وقوع آن، نقل گردیده و همین، مطالعه‌کننده را در فهم و نتیجه‌گیری با مشکل، مواجه نموده است. در حالی که رعایت تسلسل زمانی در نقل وقایع و جریانهای صلح از اهمیت شایانی برخوردار است و کمک وافری به فهم موضوع کمک می‌کند[1].

دکتر خالد الغیث، تلاش فراوانی کرده تا این مصادر و کتاب‌ها را مورد بررسی قرار دهد و روایات صحیح و غیرصحیح را از هم جدا نماید و آنها را به ترتیب زمان وقوع، گرد آورد. وی، روایات ضعیفی را که به نحوی، با روایات صحیح تطابق دارند، از سایر روایات، جدا نموده و به روشی خاص، از آنها در نتیجه‌گیری موضوع، استفاده کرده است. وی، در مورد روایاتی که پیرامون خلافت معاویه ﷺ در تاریخ طبری آمده نیز به همین روش عمل نموده است[2]. بنده، در نقل و بازنویسی گزارشهای مربوط به صلح امام حسن ﷺ از این تلاشهای زیبا و تقسیم‌بندی ابتکاری دکتر خالد الغیث بهره‌ی وافری بردم.

مهم‌ترین مراحل صلح

مرحله‌ی اول:

فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ مبنی بر اینکه خدای متعال، حسن ﷺ را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. این سخن رسول اکرم ﷺ به خودی خود، انگیزه‌ای برای حسن ﷺ ایجاد کرد که با اطمینان خاطر، اقدام به صلح کند و در انجام این کار مصمم باشد[3]. رسول اکرم ﷺ درباره‌ی وی فرموده بود: «إن ابني هذا سيد، و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من الـمسلمين»[4] یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد». این گفته‌ی رسول‌خدا ﷺ، یک خبر یا سخن معمولی نبود

۱- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری، ص۱۲۵.

۲- همان ص۱۲۵.

۳- همان ص۱۶۲۵.

۴- بخاری (۷۱۰۹).

که حسن ﷺ و دیگر مسلمانان، آن را فقط بشنوند و دیگر هیچ مسئولیتی نداشته باشند؛ بلکه این سخن، تمام دیدگاهها، افعال و روش زندگی حسن ﷺ را تحت تأثیر قرار داد و با گوشت و خون وی عجین گشت و وی، چاره‌ای جز این نداشت که فرموده‌ی جد بزرگوارش، رسول‌خدا ﷺ را سرلوحه‌ی تمام افعال و اندیشه‌های خویش قرار دهد. حسن بن علی ﷺ این سخن را وصیت و سفارشی از جانب رسول گرامی اسلام تلقی می‌کرد و چون این رهنمود نبوی را بر زبان می‌آورد، چشمانش برق می‌زد و آثار سرور و شادی در چهره‌اش نمودار می‌گشت. این وصیت و سفارش نبوی، حسن ﷺ را بکلی تحت تأثیر قرار داد و آرمانی برای وی گردید؛ از اینرو بدان تمسک جست و آن‌را هدف زندگی خویش قرار داد.

علی بن ابی‌طالب ﷺ فرزندش حسن ﷺ را از جان و دل دوست می‌داشت؛ چراکه خداوند ﷻ به او مناقب وموهبت‌های خاصی ارزانی داشته بود و علی ﷺ خوب می‌دانست که حسن ﷺ از چه فضایل و مناقبی برخوردار است. به همین خاطر او را گرامی می‌داشت. حسن بن علی ﷺ حتی هنگام سخن گفتن با پدر گرامیش، این سفارش جدش را سرلوحه‌ی خویش قرار داد. چنانچه پس از شهادت عثمان ﷺ از پدرش خواست که عزلت اختیار کند و از دیده‌ها نهان شود تا زیان‌ها و آسیب‌های فتنه‌ای که به وجود آمده بود، متوجه او نگردد و تنها کارگردانان این فتنه از آن متضرر گردند. وی، به پدرش گفت: «پدرم! اگر شما در لانه‌ی سوسمار هم پنهان شوید، باز هم مردم به دنبال شما خواهند آمد و بدون اینکه خودتان بخواهید، با شما بیعت خواهند کرد».

زمانی که علی بن ابی‌طالب ﷺ عزم نبرد با اهل شام را نمود و سپاه خویش را آماده‌ی حرکت کرد، حسن ﷺ نزد پدرش رفت و گفت: «پدر جان! از این کار دست بردار. این جنگ میان مسلمانان اختلاف می‌اندازد و موجب ریختن خون مسلمانان و اختلاف و چنددستگی آنان می‌گردد». علی ﷺ به توصیه‌ی فرزندش عمل نکرد؛ زیرا او معتقد بود مردم دچار فتنه شده‌اند و باید آنها را امر به معروف و نهی از منکر کند. سرانجام علی ﷺ به یاران خویش پیوست و تصمیم خویش را عملی نمود[1]. البته ناگفته پیداست که در جریان نبرد با اهل شام، حق، با علی ﷺ بود.

۱- المرتضی، ندوی، ص۱۹۸.

یکی از معجزات رسول اکرم صلى الله عليه وسلم همان پیشگویی و خبری بود که با تربیت اسلامی حسن بن علی رضي الله عنه نمایان گردید. حسن بن علی رضي الله عنه شخصیتی یگانه، مهتر و فرزانه بود و این مقام و سیادت را با جنگ و خونریزی و غارت و چپاول به دست نیاورد؛ بلکه با خویشتن‌داری و پرهیز از خشونت و همچنین ممانعت از ریختن خون مسلمانان به این مقام والا دست یافت. بی‌تردید رسیدن به چنین مقامی بدون توقیق الهی مقدور نیست و با فکر و اندیشه‌ی شخصی و بشری نمی‌توان به چنین مقامی نایل آمد.

حسن رضي الله عنه در حالی با معاویه رضي الله عنه صلح نمود که هزاران سرباز وفادار، از او فرمانبرداری می‌کردند؛ هرچند در این میان سربازانی هم بودند که صرفاً برای منافع دنیوی و شخصی خود در سپاه آن بزرگوار جای گرفته بودند. بطور کلی حسن رضي الله عنه نمی‌خواست به خاطر وی، حتی یک قطره خون بر زمین بریزد یا مسلمانی آسیب ببیند. وقتی انسان ریاست قوم یا طایفه‌ای را بر عهده می‌گیرد، باید نهایت تلاش خویش را برای حفاظت، صیانت و مراقبت از افراد تحت سلطه‌ی خویش بکار گیرد وگرنه (سلطه و ریاستی که به غیر از این اهداف صورت گیرد) نوعی خودکامگی و استبداد خواهد بود و پیامدی جز هلاکت و نابودی نخواهد داشت. چنین ریاستی، سرانجام، موجب خونریزی، غارت و ذلت و خواری خواهد شد و چنین رئیسی، مورد خشم خداوند عز وجل و نیز مورد خشم مردم و تاریخ قرار می‌گیرد.

قدرت‌طلبی و حرص جاه و ثروت، همواره در طول تاریخ، عامل خونریزی و چپاول بوده و افرادی که امواجی از خون در کوچه و خیابان به راه انداخته‌اند، انگیزه‌ای جز برتری‌جویی نداشته‌اند[۱].

حسن رضي الله عنه هیچ رغبتی به دنیا و زر و زیور دنیوی نداشت و خواهان قدرت و ریاست نبود. برای حسن رضي الله عنه این امکان وجود داشت که با به راه‌انداختن جنگ و خونریزی، به مقاصد و امتیازهای دنیوی دست یابد، اما او، تنها به آخرت و نعمت‌های بهشتی می‌اندیشید و همواره تلاش می‌کرد تا امت جدش، محمد مصطفی صلى الله عليه وسلم را از قتل و کشتار مصون بدارد.

حسن بصری می‌گوید: «زمانی که حسن بن علی رضي الله عنه زمام امور را به دست گرفت، دیگر خونی بر زمین نریخت[۱]. شخصِ حسن رضي الله عنه نیز به این امر، می‌بالید و افتخار می‌کرد

۱- الدوحة النبوية الشريفة ص۹۴.

که به وصیت جدش رسول‌خدا ﷺ جامه‌ی عمل پوشیده و دستور آن حضرت ﷺ را اجرا نموده و در زندگی خویش، روشی ایمانی در پیش گرفته است»[۲].

خداوند متعال، به وسیله‌ی حسن ﷺ میان اهل عراق و سایر امت اسلامی، صلح و سازش برقرار نمود. رسول‌گرامی اسلام ﷺ برقرای صلح و سازش را جزو فضایل حسن ﷺ برشمرد؛ زیرا حسن ﷺ از امارت و خلافت دست کشید و آن‌را به معاویه ﷺ واگذار نمود. اگر حسن ﷺ مأمور بود که با معاویه بجنگد و دست از حکومت برندارد، رسول‌خدا ﷺ به هیچ عنوان، برقرای صلح و سازش را از فضایل حسن ﷺ بر نمی‌شمرد. زیرا در این صورت حسن ﷺ به خوبی انجام وظیفه نکرده بود.

در نتیجه آنچه حسن ﷺ انجام داد، یعنی، صلح وی با معاویه، نزد خدا و رسول اکرم ﷺ پسندیده و مطلوب بود، نه جنگ و نبرد با او[۳].

مرحله‌ی دوم:

حسن ﷺ برای بیعت با اهل عراق، شرطی تعیین نمود که طبق آن مقرر گردید، با هر کس که او صلح کند، آنان نیز صلح نمایند و با کسانی که او بجنگد، آنها بجنگند[۴].

میمون بن مهران می‌گوید: حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ پس از پدرش، دو بار با اهل عراق بیعت کرد. یکی، بیعت امارت؛ و دیگری پیمان بر سرِ اینکه آنها، هر آنچه را که حسن ﷺ انجام دهد یا بپذیرد، قبول نمایند و خودسرانه کاری نکنند[۵].

خالد بن مصرب می‌گوید: شنیدم که حسن بن علی ﷺ گفت: «به خدا سوگند که تنها با شرایطی که خودم دارم، از شما بیعت می‌گیرم». گفتند: چه شرایطی داری؟ فرمود: «بدین شرط با شما بیعت می‌کنم که با هر کس صلح کنم، شما نیز صلح کنید و با آن‌که بجنگم، شما نیز با وی بجنگید»[۶].

۱- دلائل النبوة، بیهقی (۴۴۳/۶) و الدوحة النبوية الشريفة، ص۹۵.

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص۹۵.

۳- الفتاوی (۳۰۰/۲۸).

۴- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری ص۱۵۶.

۵- الطبقات (۳۱۶،۳۱۷/۱). سند آن حسن است.

۶- همان (۳۸۶،۳۸۷/۱). سند این روایت صحیح می‌باشد.

از روایات مذکور، چنین برمی‌آید که امام حسن رضی الله عنه در همان ابتدای کار و قبل از اینکه به عنوان خلیفه برگزیده شود، اظهار نموده که قصد صلح دارد و این، حقانیت نبوت جدش را اثبات می‌کرد؛ زیرا رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سخنان گهربار خویش به این ویژگی حسن رضی الله عنه اشاره کرده بود[۱]. البته زمانی که حسن رضی الله عنه از اهل عراق بیعت گرفت، به گونه‌ای با آنها سخن گفت که در ذهن آنان، این نکته را جا بیندازد که پذیرفتن صلح (و پیروی از وی برای جنگ یا صلح) قابل مناقشه و اختیاری است و هرچند او، صلح را بیشتر می‌پسندد، اما قصد سازش ندارد. برخورد حسن رضی الله عنه با اهل عراق به گونه‌ای بود که هرچند با کنایه، به صلح و سازش اشاره نمود، اما از سخنش چنین برداشت نمی‌شد که او، حتماً قصد صلح دارد. و این، نشانه‌ی فراست و شایستگی وی در رهبری جامعه می‌باشد نشان می‌دهد که شناخت دقیقی از محیط سیاسی و نظامی پیرامون خویش داشته است. از اینرو با آنکه هیچ میل و رغبتی به حکومت و فرمانروایی نداشت، برای تأمین مصالح اسلام و مسلمانان، مسؤولیت خلافت را پذیرفت تا بتواند برنامه‌ی اصلاحی خود را به اجرا درآورد.

مرحله‌ی سوم: تلاش برای ترور حسن رضی الله عنه

ابن سعد در کتابش «الطبقات» به نقل از ابی‌جمیله[۲] روایت می‌کند که: پس از شهادت علی رضی الله عنه، فرزندش حسن رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست و در همان ابتدای خلافتش در حالی که در نماز ایستاده بود، شخصی، بر وی حمله‌ور شد و با خنجری که در دست داشت، او را زخمی نمود. حصین بن عبدالرحمن سلمی می‌گوید: به من خبر رسیده که آن شخص، از طایفه‌ی بنی‌اسد بوده است. در این هنگام حسن رضی الله عنه در سجده بود. حصین گوید: عمویم نیز شاهد این قضیه بوده است.

راوی می‌گوید: عده‌ای گفته‌اند: وقتی فرد مزبور حمله برد، خنجر به رانِ حسن رضی الله عنه برخورد کرد و به همین خاطر حسن بن علی رضی الله عنه ماه‌ها در بستر بیماری به سر برد و سرانجام زخمش بهبود یافت. پس از مدتی، حسن بن علی رضی الله عنه بر بالای منبر رفت و فرمود: «از خدا بترسید؛ ما، رهبران و میهمانان شماییم. ما، همان اهل بیت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۱- مرویات خلیفة معاویة في تاریخ الطبری، ص۱۱۱.

۲- میسرة بن یعقوب: ابوجمیلة الطهوی الکوفی.

هستیم که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

حسن رضي الله عنه به گلایه‌ها و شکوه‌های خویش از اهل عراق ادامه داد تا اینکه تمامی کسانی که در مسجد، حضور داشتند، گریستند و صدای گریه، فضای مسجد را در بر گرفت[۱]. هلال بن یساف[۲] گوید: «حسن رضي الله عنه بالای منبر رفت و به اهل کوفه، چنین فرمود: «ای کوفیان! از خدا بترسید و نسبت به ما، بدی روا مدارید. ما رهبران و میهمانان شما هستیم. ما همان اهل بیت رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم هستیم که خداوند در مورد آنها فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

راوی می‌گوید: «تا آن روز، ندیده بودم که آن همه نفر، بگریند»[۳].

مرحله‌ی چهارم:

حسن رضي الله عنه با لشکری از اهل عراق، از کوفه عازم مدائن شد و قیس بن سعد بن عباده رضي الله عنه را به فرماندهی پیشاهنگان لشکرش گماشت.

ابن سعد در«الطبقات» روایت کرده که شعبی گفته است: «پس از شهادت علی رضي الله عنه مردم عراق با فرزندش حسن رضي الله عنه بیعت کردند و سپس به او گفتند: هرچه زودتر به سوی کسانی لشکرکشی کن که دستورات خدا و رسول او را نادیده گرفته و به زور، بر مردم سلطه یافته‌اند. ما، امیدواریم که بر آنان چیره شویم. حسن بن علی رضي الله عنه

۱- الطبقات (۳۲۳/۱).

۲- هلال بن یساف الاشجعی، در سنن اربعه و صحیح مسلم از وی حدیث روایت شده و بخاری نیز حدیثی با سند معلق از وی روایت کرده است، نک: التقریب،۵۷۶.

۳- الطبقات (۳۸۱/۱) سند این روایت صحیح است.

پیشنهادشان را پذیرفت و قیس بن سعد بن عباده ﷺ را به عنوان فرمانده‌ی لشکر دوازده‌هزار نفری خویش تعیین نمود و عازم شام گردید»[۱].

از روایات مذکور، این‌گونه برمی‌آید که حسن ﷺ تمایلی به این لشکرکشی نداشته و فقط به تحریک و اصرار اهل عراق، رهسپار شام گردیده است. ابن کثیر ؒ نیز به این نکته اشاره نموده و گفته است: «حسن ﷺ شخصاً انگیزه و قصد جنگیدن با هیچ‌کس را نداشت، اما مردم (عراق) او را قانع کردند که به این کار دست یازد. در آن هنگام آن‌چنان جمعیتی گرد هم آمدند که تا آن زمان، هیچکس نظیر آن را ندیده بود. سرانجام حسن ﷺ لشکری ترتیب داد و قیس بن سعد بن عباده ﷺ را به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری خویش گماشت و خودش با سایر سپاهیان، به دنبال قیس ﷺ، عزم سرزمین شام نمود. و چون به مدائن رسیدند، آنجا اتراق نمود...[۲]. حسن ﷺ از همان ابتدا هیچ تمایلی به جنگ با معاویه ﷺ نداشت و در اندیشه‌ی صلح با معاویه ﷺ و واگذاری قدرت به او بود. و این تصمیم حسن ﷺ، دلیل فراست و دوراندیشی اوست؛ زیرا تجربه ثابت کرده بود که اهل عراق، مردمانی سست‌عنصر و هر دمبیل‌مزاج و غیر قابل اعتمادند و هر لحظه ممکن است پیمان‌شکنی کنند. حسن ﷺ با پیشنهاد اهل عراق مبنی بر جنگ با معاویه ﷺ موافقت کرد تا در مسیر راهپیمایی به سوی شام، به آنها ثابت کند که پیشنهاد خودش، یعنی صلح، بهتر و درست‌تر است. حسن ﷺ علاوه بر این می‌خواست بی‌ثباتی و بی‌وفایی آنان را به خودشان ثابت نماید[۳]. دکتر خالد الغیث معتقد است خروج حسن بن علی ﷺ از کوفه به سوی مدائن در ماه صفر سال ۴۱ هجری قمری بوده است[۴].

مرحله‌ی پنجم:

وقتی خبر حرکت حسن بن علی ﷺ با سپاهش از کوفه به سوی مدائن، به معاویه ﷺ رسید، معاویه ﷺ هم واکنش نشان داد و از شام رهسپار سرزمین عراق گردید.

۱- طبقات (۳۱۹/۱ - ۳۲۱) در اسناد این روایت اشکالی وجود ندارد.

۲- البداية والنهاية (۱۳۲/۱۱).

۳- العالم الاسلامی في العصر الاموی، عبد الشافی محمد ص۱۰۱.

۴- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبری ص۱۳۰.

ابن سعد روایت می‌کند: «معاویه رضی الله عنه با سپاه خویش که متشکل از مردم شام بود، به سوی سپاه حسن رضی الله عنه حرکت کرد تا اینکه به روستایی به نام «جسر منیح» رسید. معاویه رضی الله عنه در «جسر منیح» اردو زد و سپس طی پنج روز تمام، خود را به «مسکن» رسانید[۱]. شایان ذکر است خروج سپاه معاویه رضی الله عنه از شام، با تأخیر صورت گرفت. معاویه رضی الله عنه در پی تروری نافرجام که توسط شخصی به نام برک بن عبدالله تیمی انجام شد، به شدت زخمی گردید. روایات صحیح و مشهور، بیانگر این است که این اتفاق، صبحگاه روز جمعه، هفدهم رمضان سال ۴۰ هجری قمری روی داد؛ یعنی همان روزی که علی رضی الله عنه ضربت خورد. معاویه رضی الله عنه نیز به قصد نماز صبح، به مسجد می‌رفت که مورد سوء قصد قرار گرفت[۲].

شدت جراحات معاویه رضی الله عنه از روایت خلال به نقل از جندب نمایان می‌گردد که گوید: «در سفری با سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه همراه بودم؛ وی، در بین راه از مرکبش فرود آمد. من نیز فرصت را غنیمت شمردم و همان‌جا فرود آمدم. آن‌گاه در حالی که با سعد رضی الله عنه قدم می‌زدم، پس از حمد و ثنای الهی، به او گفتم: ای سعد! معاویه رضی الله عنه آن‌چنان ضربتی خورده که حتماً به سبب آن جان خواهد باخت و اصحاب شورا و سایر یاران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز توسط خوارج کشته شده‌اند. (ای سعد!) به خدا سوگندت می‌دهم که اگر زمام امور مسلمانان را به دست گرفتی، کاری نکنی که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و آنها را به کاری فرا نخوانی که سبب هلاکتشان گردد. سعد رضی الله عنه نیز پس از حمد و ثنای الهی فرمود: به خدا سوگند کاری نخواهم کرد که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و حتماً از فراخواندن آنها به سوی اموری که سبب هلاکتشان می‌گردد، پرهیز خواهم نمود تا اینکه خود آنها شمشیری برایم بیاورند و بگویند: ای سعد! این، مسلمان است؛ پس از وی در گذر. و این، کافر است پس او را بکش[۳].

هنگامی که حسن رضی الله عنه با لشکریانش در مدائن اتراق نمود، فردی، بانگ برداشت که قیس بن سعد رضی الله عنه کشته شد. آنجا بود که سپاهیان، در هم آمیختند و هرج و مرج زیادی در لشکر افتاد و بدین سان هویت واقعی اهل عراق که به بی‌ثباتی و بی‌وفایی

۱- الطبقات (۳۲۱/۱). [مسکن، نام منطقه‌ای در انبار عراق است. (مترجم)]

۲- همان (۳۲۳/۱).

۳- السنة، الخلال، تحقیق؛ زهرانی، ص۴۷۴- ۴۷۵. سند این روایت صحیح است.

شهره بودند، برملا گشت. چنانچه به خیمه‌ی حسن ﷺ یورش بردند و آن را غارت کردند؛ حتی بر سرِ زیرانداز امام حسن ﷺ با هم به نزاع پرداختند و آن بزرگوار را زخمی نمودند. بدین ترتیب حادثه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد که شاهد خوبی برای بیان هویت واقعی افراد مذکور بود. در آن زمان سعد بن مسعود ثقفی، والی مدائن بود که پیشتر توسط علی بن ابی‌طالب ﷺ به این سِمَت گمارده شده بود. در همین گیرودار برادرزاده‌ی سعد بن مسعود، یعنی مختار بن ابوعبید بن مسعود که در سنین جوانی به سر می‌برد نزد سعد بن مسعود آمد و گفت: آیا می‌خواهی هم ثروتمند گردی و هم مهتر و بزرگ همه؟ ابن مسعود ثقفی گفت: آری. اما باید چه کاری انجام دهم؟ گفت: حسن بن علی ﷺ را دستگیر کن و او را به معاویه تحویل بده! ابن مسعود ثقفی گفت: لعنت و نفرین خداوند بر تو باد. آیا می‌خواهی من به نوه‌ی رسول‌خدا ﷺ یورش ببرم و او را دستگیر کنم؟ براستی که تو، آدم پست و فرومایه‌ای هستی![1].

حسن ﷺ با مشاهده‌ی عملکرد اهل عراق، دیگر هیچ شک و تردیدی به بی‌فایی آنان نداشت و کاملاً مطمئن شد که او را در جنگ، تنها خواهند گذاشت.

آری! این، یکی از عواملی بود که باعث شد حسن ﷺ از همان ابتدا به صلح بیندیشید و برای این کار مقدمه‌چینی نماید[2].

مرحله‌ی ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه ﷺ

امام بخاری در صحیح خود لحظه‌ی تاریخی و خطرناکی را که اهل شام و اهل عراق رویاروی هم قرار گرفتند، ثبت نموده است. در آن هنگام، هر لحظه امکان درگیری دو گروه بزرگ از مسلمانان با یکدیگر وجود داشت. روایت بخاری در انعکاس این واقعه به شرح ذیل است: حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی ﷺ با گردان‌ها و لشکریانی که همچون کوه استوار و دلیر بودند، در مقابل معاویه ﷺ جبهه گرفت. عمرو بن عاص ﷺ با دیدن لشکریان حسن ﷺ خطاب به معاویه ﷺ گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه ﷺ گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال

۱- تاریخ طبری (۱۵۹/۵) به نقل از العالم الاسلامی في العصر الاموی،ص۱۰۱.

۲- العالم الاسلامی في العصر الاموی، ص۱۰۱.

مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟[۱]. سپس معاویه رضي الله عنه دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را نزد حسن بن علی رضي الله عنه فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه رضي الله عنه به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسن رضي الله عنه پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن رضي الله عنه خطاب به نمایندگان معاویه رضي الله عنه فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است[۲]. آن‌دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن رضي الله عنه گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه رضي الله عنه به پیمانش وفا کند؟[۳]. گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم[۴]. و سرانجام حسن بن علی رضي الله عنه صلح را پذیرفت و از جنگ خودداری کرد. حسن بصری می‌گوید: از ابوبکره رضي الله عنه شنیدم که گفت: از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من الـمسلمين» یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره رضي الله عنه می‌گوید: در آن هنگام، حسن رضي الله عنه کنار رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بود که آن حضرت صلى الله عليه وسلم ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم[۵].

علامه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از روایت مذکور اینگونه نتیجه‌گیری می‌شود که:

۱- وقوع صلح میان حسن رضي الله عنه و معاویه رضي الله عنه دلیلی بر حقانیت نبوت محمد مصطفی صلى الله عليه وسلم می‌باشد.

۲- روایت مذکور بیانگر مناقب و مقام والای حسن بن علی رضي الله عنه است. زیرا آن بزرگوار، خلافت را تنها برای صیانت از جان مسلمانان رها کرد و این کارش،

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه رضي الله عنه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی رضي الله عنه برای نبرد آماده شده بودند.

۲- فتح‌الباری (۱۳/۶۹ - ۷۰).

۳- همان (۱۳/۷۰).

۴- همان (۱۳/۷۰).

۵- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

برآمده از ضعف و کمبود نیرو نبود؛ بلکه حسن ﷺ زمانی با معاویه ﷺ صلح نمود که در اوج عزت و اقتدار قرار داشت. از اینرو صرفاً به رضای خدای متعال و به قصد رسیدن به نعمت‌های جاویدان الهی و رعایت مصالح اسلام و امت اسلامی، از قدرت کناره‌گیری نمود.

۳- طبق این روایت، خوارج، یعنی همان کسانی که علی ﷺ و یارانش را تکفیر می‌نمودند، گروهی مردود معرفی شده‌اند، در حالی که به گواهی رسول‌خدا ﷺ، معاویه و همراهانش، گروه عظیمی از مسلمانان قلمداد شده‌اند.

۴- در این روایت به فضایل برقراری صلح و آشتی و نیز صیانت از جان مسلمانان اشاراتی شده است.

۵- روایت مذکور، بیانگر این است که معاویه ﷺ نسبت به مسلمانان، دلسوز و مهربان بوده و به فرجام آنان می‌اندیشیده است.

۶- از این روایت، چنین برداشت می‌شود که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد؛ زیرا اگر چنین جوازی وجود نداشت، معاویه و حسن، با وجود سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که هر دو از اصحاب بدرند، خلافت را بر عهده نمی‌گرفتند.

۷- طبق این روایت جایز است که خلیفه‌ی اسلامی برای مصالح اسلام و مسلمانان در قبال اموالی که از طرف مقابل می‌گیرد، از خلافت کناره‌گیری کند و وظایف دینی و دنیوی خویش در زمینه‌ی حکومت را به او واگذار کند. البته شرط لازم برای جواز چنین کاری، این است که شرایطی که میان خلیفه‌ی پیشین و کنونی، مقرر گردیده، اجرا شود و کسی که به خاطر او از خلافت کناره‌گیری می‌شود، دارای صلاحیت باشد. همچنین مال مزبور باید از اموال شخصی فرد باشد و چنانچه ولایت عمومی، مطرح باشد و اموال پرداختی، از بیت‌المال پرداخت شود، حتماً باید مصلحتی که به خاطر آن، از بیت المال و اموال عمومی هزینه شده، عام‌المنفعه باشد و جنبه‌ی شخصی نداشته باشد[1].

ابن سعد، پیرامون صلح معاویه و حسن، روایتی نقل نموده که مکمّل روایت بخاری است و همچون روایت بخاری، حایز اهمیت می‌باشد. ابن سعد از

۱- فتح‌الباری (۷۲/۱۳-۷۳).

عمروبن دینار[1] نقل کرده که: معاویه ﷺ خوب می‌دانست که حسن ﷺ بیش از همه از اینکه مردم دچار فتنه و آشوب شوند ناخرسند است و وقوع چنین حادثه‌ای را ناپسند و زشت می‌داند. بر همین اساس معاویه ﷺ، پس از شهادت علی ﷺ شخصی را نزد حسن بن علی ﷺ فرستاد و مخفیانه پیشنهادهای خود را مطرح کرد و قول داد که اگر حسن ﷺ به پیشنهادهایش عمل کند، حتماً او را به عنوان جانشین خود، معرفی می‌کند. سرانجام حسن ﷺ به او اعتماد کرد[2] و... .

عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: پس از این ماجرا، نزد حسن بن علی ﷺ نشسته بودم و چون خواستم برخیزم، حسن بن علی ﷺ جامه‌ام را گرفت و فرمود: ای مرد! بنشین. من نشستم و آن‌گاه حسن ﷺ فرمود: «تصمیمی گرفته‌ام که دوست دارم تو نیز در اجرای آن از من تبعیت نمایی». عرض کردم: چه تصمیمی گرفته‌ای؟ فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌هاناامن گردیده و راهزنی، رونق یافته است. قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذارم». گفتم: خداوند تو را جزای خیر دهاد. من نیز با تو موافقم. حسن ﷺ فرمود: «حسین ﷺ را به نزدم فراخوان (تا این موضوع را با وی درمیان بگذارم)». سرانجام حسین ﷺ نزد حسن ﷺ آمد؛ حسن ﷺ آنچه را که با ابن جعفر ﷺ مطرح درمیان گذاشته بود، با حسین ﷺ نیز مطرح کرد و در رابطه با این موضوع از او نظرخواهی نمود. حسین ﷺ فرمود: «از خدا بترس و کاری نکن که مبتنی بر تصدیق معاویه و تکذیب (و اعتراض بر) کارها و اقدامات پدرت علی ﷺ باشد». حسن ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، اراده‌ی هر کاری که کردم، تو در انجام آن با من به مخالفت برخاستی و همیشه به اقداماتم اعتراض نمودی. به خدا قسم، عزم آن نمودم که تو را در خانه‌ای محبوس نمایم و

۱- عمرو بن دینار مکی جمحی، وی از طبقه‌ی چهارم بوده، در سال ۱۲۶ هجری قمری درگذشته و در کتب سته، حدیثی از وی حدیث روایت شده است. علمای رجال او را ثقه دانسته‌اند. (التقریب، ص۴۲۱).

۲- در مباحث آینده به حول و قوه‌ی الهی خواهیم گفت که قرار شد پس از معاویه ﷺ منصب خلافت به شور گذارده شود تا مسلمانان با مشورت، کسی را به عنوان خلیفه برگزینند.

دربش را گل کنم تا بتوانم با خیال آسوده به انجام کارها و اقدامات مورد نظرم بپردازم». زمانی که حسین ﭬ ناراحتی برادرش حسن ﭬ را مشاهده کرد، فرمود: «تو برادر بزرگم هستی و به عنوان جانشین پدرمان برگزیده شده‌ای؛ بنابراین ما، تابع تو هستیم و هر کاری که صلاح می‌دانی، انجام بده»[۱].

مجموعاً از روایت بخاری و ابن سعد چنین برداشت می‌شود که معاویه ﭬ به قصد برقراری صلح، با حسن ﭬ تماس گرفته و به او پیشنهاد صلح داده است[۲]. اما در عین حال، این پرسش مطرح می‌باشد که آغازگر صلح، چه کسی است؟ معاویه یا حسن؟ چه کسی، برای ایجاد صلح پیش‌قدم شد؟ آیا حسن بن علی ﭬ که رسول‌خدا ﷺ طی حدیثی به فضیلتش در زمینه‌ی برقراری صلح، اشاره کرده، برای این منظور، پیش‌قدم گردید یا معاویه؟

حسن بن علی ﭬ هنگامی که برای بیعت با اهل عراق، شروطی تعیین کرد، توسط یک یا چند نفر، مورد سوء قصد قرار گرفت. البته از شروطی که حسن بن علی ﭬ تعیین کرد، چنین برمی‌آمد که وی، از همان ابتدا قصد صلح داشته است، ولی با این حال، آیا حسن بن علی ﭬ توانست در این زمینه، پیشگام شود یا خیر؟

در جواب این سؤال باید گفت: هم معاویه و هم حسن بن علی ﭬ تمایل وافرای به صلح داشتند. حسن بن علی ﭬ از همان ابتدا برای صلح برنامه‌ریزی کرد و می‌کوشید تاج صلح و آرامش را بر سر امت اسلامی نهد. معاویه ﭬ نیز کاری را که حسن بن علی ﭬ آغاز کرده بود، ادامه داد و تکمیل نمود. بدین ترتیب اقدامات هر یک از این دو نفر مکمل اقدامات دیگری بود؛ هرچند حسن بن علی ﭬ در استقرار و ایجاد صلح نقش بیشتری داشت. خداوند ﻷ از تمامی این بزرگواران راضی و خوشنود باد[۳].

مرحله‌ی هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علی ﭬ

پس از این‌که مذاکرات و گفتگوهای حسن بن علی و معاویه ﭫ پیرامون صلح، به نتیجه رسید، حسن ﭬ درصدد آن برآمد که ذهن پیروان خویش را برای مطرح کردن

۱- الطبقات (۳۳۰،۳۳۱/۱).

۲- مرویات خلافة معاویة في تاریخ الطبری، ص۱۳۸.

۳- همان (ص۱۴۱).

صلح آماده کند. از اینرو بالای منبر رفت و آنچه را میان وی و معاویه گذشته بود، با عموم مردم درمیان نهاد. در همان حال که آن بزرگوار، مشغول سخنرانی بود، عده‌ای از همراهان نظامی او، به سویش یورش بردند تا وی را به قتل برسانند. اما خداوند متعال، این بار نیز را از این سوءقصد نجات داد. بلاذری، متن سخنرانی حسن بن علی ﷺ را به شرح ذیل، نقل نموده است:

«همانا من امیدوارم که خیرخواه‌ترین مردم نسبت به مخلوقات خداوند باشم و در دل، ذره‌ای کینه به کسی ندارم. هیچ‌گاه بر کسی بدی روا نمی‌دارم و دوست ندارم که کسی را گرفتار سختی و مشقت نمایم. ای مردم! بدانید که اگر به خاطر اتحاد و انسجام مسلمانان، به امر ناگواری تن دهید، این، برایتان خیلی بهتر از آنست که به خاطر امیال و خواسته‌های شخصی، موجبات تفرقه و از هم‌گسیختگی امت اسلامی را فراهم کنید. ای مردم! تصمیمی که من برای شما گرفته‌ام، از تصمیمی که خودتان برای خویش گرفته‌اید، بهتر است؛ پس با من مخالفت نکنید و آنچه را که می‌گویم، بپذیرید. خداوند، من و شما را بیامرزد».

پس از آنکه سخنرانی حسن ﷺ پایان یافت، برخی از حاضران، به یکدیگر نگریستند و گفتند: به خدا سوگند که حسن بن علی ﷺ احساس ضعف و ناتوانی کرده و به صلح با معاویه تن داده است. دیری نپایید که عده‌ی زیادی به خیمه‌ی حسن بن علی ﷺ حمله بردند و به تاراج آن پرداختند؛ چنانکه فرش زیر پای حسن ﷺ را کشیدند و آن‌گاه، عبدالرحمن بن عبدالله بن ابوجعال ازدی به سوی حسن بن علی ﷺ رفت و ردای آن بزرگوار را که به دور گردنش پیچیده شده بود، به شدت گرفت و کشید... .

سرانجام یکی از خوارج از تیره‌ی بنی اسد بن خزیمه از طایفه‌ی بنی نضیر بن قعین الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد، به نام جراح بن سنان[1] در مکانی به نام «مظلم» در «ساباط» (که در کناره‌ی غربی دجله قرار دارد،[2] منتظر حسن بن علی ﷺ نشست؛ به محض این‌که حسن بن علی ﷺ به آنجا رسید، شخص مذکور، از مرکبش فرود آمد و

۱- جراح بن سنان، شخصیتی است که سابقه‌ی شرارت داشته و از جمله کسانی بوده که در زمان خلافت عمر بن خطاب ﷺ به سعد بن ابی وقاص تهمت زده و در صدد عزل وی از امارت کوفه برآمده است. سعد ﷺ این افراد را نفرین نمود و سرانجام آنان خاتمه‌ی به خیر نشد. طبری (۱۴۱/۴).

۲- معجم البلدان (۱۶۶/۳).

خطاب به حسن ﷺ گفت: «ای حسن! آیا تو نیز همچون پدرت مشرک شده‌ای؟ و سپس خنجری را که در دست داشت، بر ران حسن بن علی ﷺ فرو کرد و بدین سان زخمی کاری بر کفل حسن ﷺ نهاد. حسن بن علی ﷺ در دفاع از خویش ضربه‌ای به صورت جراح بن سنان زد و سرانجام هر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن الخضل الطائی[1] بلافاصله خود را به جراح رسانید و خنجر را از او گرفت. ظبیان بن عماره‌ی تیمی[2] نیز بینی وی را گرفت و قطع نمود و آن‌گاه تکه‌ی آجری را آن‌چنان بر فرق و صورتش کوبید که به مرگ وی انجامید. حسن بن علی ﷺ را پس از این ماجرا به مدائن بردند... سپس سعد بن مسعود، طبیبی برای مداوای حسن بن علی ﷺ آورد تا از وی مراقبت کند و چون حسن ﷺ بهبود یافت، او را به قصر البیض در مدائن بردند.

برخی به اینکه بلاذری و ابوحنیفه‌ی دینوری زمان سخنرانی حسن بن علی ﷺ را قبل از برقرای صلح دانسته‌اند، خرده گرفته‌اند؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: روایت بخاری در توصیف سپاه حسن ﷺ بیانگر انسجام و اقتدار آن است و نشان می‌دهد سپاه عراق هنگام رویارویی با سپاه شام، بیشترین آمادگی مادی و معنوی را داشته است. از سوی دیگر به هم پاشیدن سپاه عراق پس از سخنرانی حسن ﷺ، خود دلیلی است بر اینکه سپاه اهل عراق پس از سخنرانی حسن بن علی ﷺ در مقابل سپاه شام صف‌آرایی نکرده است. از اینرو سخنرانی حسن بن علی ﷺ درمیان سپاهیانش، پس از رویارویی سپاه شام و عراق با یکدیگر، و بعد از برقراری صلح میان معاویه و حسن بن علی ﷺ صورت گرفته است[3]. همچنین حسن بن علی ﷺ، از آن جهت به ایراد سخنرانی پرداخت که از طریق این مقدمه‌چینی، پیروان خویش را از صلحی که میان او و معاویه ﷺ صورت گرفته بود، باخبر سازد. چنانچه از روایات ذیل برمی‌آید:

ابن سعد به نقل از ریاح بن حارث[4] روایت می‌کند که: پس از شهادت علی بن ابی‌طالب ﷺ، حسن بن علی ﷺ برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: «آنچه قرار باشد اتفاق افتد، خیلی زود به وقوع خواهد پیوست و هرآنچه

۱- وی، قاتل توابینی بود که در سال ۶۵هـ ق به خونخواهی حسین ﷺ برخاسته بودند.

۲- از تابعین مقیم کوفه بوده و از علی ﷺ حدیث روایت نموده است.

۳- مرویات خلافة معاویة، ص۱۴۲.

۴- ریاح بن حارث، ثقه می‌باشد. (التقریب، ص۲۱۱).

خداوند مقدر کرده، حتماً انجام خواهد پذیرفت. هرچند انجام آن نزد مردم ناخوشایند باشد. به خدا سوگند که اگر قرار باشد به خاطر امارت و زعامت من، قطره‌ای خون بر زمین بریزد، دوست ندارم که حتی به اندازه‌ی ارزنی از امور امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را سرپرستی کنم و زعامت آن‌را به دست گیرم. من خوب می‌دانم چه چیزی به نفع من است و چه چیزی به ضرر من؛ بنابراین شما هر قصدی دارید، انجام دهید»[۱].

ممکن است این شبهه به وجود آید که حسن بن علی رضی الله عنه سخنان مذکور را در کوفه ایراد نموده است نه در مدائن؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: احمد بن حنبل رحمه الله همین روایت را به نقل از ریاح بن حارث و با سندی صحیح روایت کرده، با این تفاوت که در این روایت آمده است: مردم در مدائن پیرامون حسن بن علی رضی الله عنه گرد آمدند و سپس ادامه‌ی روایت با الفاظی نقل شده که ابن سعد، روایت کرده است. بدین ترتیب قول راجح، این است که سخنرانی مزبور در مدائن صورت گرفته و این، بدان معناست که این سخنرانی بر خلاف پندار بلاذری، پس از صلح حسن بن علی و معاویه رضی الله عنه صورت گرفته است. به نظر می‌رسد آن‌چه از خطبه‌ی حسن بن علی رضی الله عنه در این بحث مطرح گردیده، تنها بخشی از سخنرانی اوست که بلاذری نیز قسمتی از آن‌را که حاکی از هرج و مرج و آشفتگی در سپاه حسن بن علی رضی الله عنه می‌باشد، ذکر نموده و از واکنش حسن بن علی رضی الله عنه در قبال این نابسامانی، هیچ سخنی به میان نیاورده است. ابن سعد به نقل از هلال بن خناب[۲] می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه فرماندهان سپاه خویش را در قصر مدائن فرا خواند و خطاب به آنان فرمود: «ای اهل عراق! شما سه بدی (و خیانت) در حق من مرتکب شدید که هیچ‌گاه از ذهنم نمی‌رود و فراموشم نخواهد شد. ۱ـ اینکه پدرم را به قتل رساندید. ۲- اینکه مرکبم را زخمی کردید (و به من حمله‌ور شدید). ۳- اینکه آنچه داشتم، به تاراج بردید. یا فرمود: ردایم را کشیدید، حال آنکه با من بیعت کرده و متعهد شده بودید که با هر کس صلح نمایم، شما نیز صلح کنید و با هر کس بجنگم، شما نیز بجنگید. بدانید که من با معاویه رضی الله عنه بیعت کرده‌ام؛ پس شما نیز از او اطاعت نمایید. سپس حسن بن علی رضی الله عنه از منبر پایین آمد و وارد قصر شد»[۳].

۱- الطبقات (۳۱۷/۱).

۲- هلال بن خباب العبدی، صدوق است. (التقریب، ص۵۷۵).

۳- الطبقات، (۳۲۴/۱).

واکنش سپاه حسن ﷺ در قبال صلح

در رابطه با واکنش سپاه پیشاهنگ حسن ﷺ که به سوی «مسکن» در حال حرکت بود، به نقل روایتی می‌پردازیم که حاکم در المستدرک از ابوغریف آورده است؛ ابوغریف[۱] گوید: ما در لشکر دوازده هزار نفری و پیشاهنگی بودیم که برای نبرد با اهل شام آماده شده بود. ابوالعمرطه[۲] فرماندهی این لشکر را بر عهده داشت. وقتی به ما خبر رسید که حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ صلح نموده است، انگار پشتمان، از شدت ناراحتی شکست (و دیگر نای حرکت نداشتیم). هنگامی که حسن بن علی ﷺ به کوفه آمد، شخصی از ما به نام ابوعامر سفیان بن لیل،[۳] نزدش رفت و خطاب به او گفت: سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان! حسن بن علی ﷺ فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد»[۴].

آن‌گونه که از شواهد برمی‌آید، احتمالاً ابوالعمرطه، فرماندهی جزئی از سپاه پیشاهنگ را بر عهده داشته که راوی مذکور، ابوغریف نیز زیرمجموعه‌ی آن یگان بوده است وگرنه روایات صحیح تاریخی، بیانگر آنست که فرمانده‌ی کل این سپاه، قیس بن سعد ﷺ بوده است. همچنین روایات صحیح دال بر آن است که عبیدالله بن عباس ﷺ در این سپاه حضور نداشته و اساساً در مورد حضور وی در عراق در این برهه‌ی زمانی، شک و تردید وجود دارد[۵]. بر همین اساس روایات موضوع و بی‌اساسی که حکایت از آن دارد که عبیدالله بن عباس ﷺ در قبال گرفتن رشوه از معاویه ﷺ، به حسن بن علی ﷺ خیانت کرده است، غیر قابل قبول می‌باشد.

لازم به ذکر است قیس بن سعد ﷺ که فرماندهی کل این لشکر را بر عهده داشت، ابتدا صلح را نپذیرفت و با جمعی از سربازان خویش که از وی پیروی کردند، از لشکر

۱- عبیدالله بن خلیفه الهمدانی المرادی، صدوق است و گفته شده، شیعه بوده است. (التقریب، ص۳۷۰).

۲- نامش عمیر بن یزید کندی بوده که در جریان حجربن عدی در سال ۵۱ هجری شرکت داشته است. (تاریخ طبری،۲۵۹/۵).

۳- جزو کسانی بود که همراه مختار ثقفی به خونخواهی حسین بن علی ﷺ برخاستند.

۴- المستدرک (۱۷۵/۳).

۵- مرویات خلافة معاویة في تاریخ الطبری، ص۱۱۴.

حسن رضي الله عنه جدا شد، اما دیری نپایید که خداوند عزوجل به او شرح صدر داد و ضمن پیروی از حسن بن علی رضي الله عنه، با معاویه رضي الله عنه صلح نمود.

اینک روایات ذیل را در مورد واکنش قیس رضي الله عنه به هنگام شنیدن خبر صلح، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابن حجر به نقل از حبیب بن ابوثابت[۱] نقل می‌کند که: ...وقتی حسن بن علی رضي الله عنه اقدام به بیعت با معاویه نمود، طی نامه‌ای قیس بن سعد رضي الله عنه را از این اقدام خویش آگاه کرد. قیس رضي الله عنه با شنیدن این خبر، به یاران و سربازان تحت فرمانش فرمود: «ای مردم! شما در موقعیتی قرار گرفته‌اید که ناچار، یا باید دچار فتنه شوید یا هم بدون امام (و رهبر دینی) به قتل و قتال بپردازید». مردم پرسیدند: منظورت از این سخنان چیست؟ گفت: «حسن بن علی رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه بیعت کرده است. از اینرو مردم، بازگشتند و (به پیروی از حسن رضي الله عنه) با معاویه رضي الله عنه بیعت نمودند[۲].

از روایت تاریخی مذکور، چنین برداشت می‌شود که بخش اعظم لشکر پیشاهنگ، به محض اینکه شنیدند حسن بن علی رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه صلح نموده، صلح را بپذیرفتند؛ البته از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قیس بن سعد رضي الله عنه نیز بلافاصله به این صلح، تن داده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته است: زمانی که حسن بن علی رضي الله عنه پیکی را نزد قیس رضي الله عنه فرستاد تا او را به اطاعت و پیروی از خویش فرا بخواند و او را به پذیرش صلح، قانع کند، قیس بن سعد رضي الله عنه از قبول پیمان صلح، امتناع کرد و با تعدادی از سپاهیانش که با او هم‌عقیده بودند، از لشکر جدا شد، اما دیری نپایید که از تصمیم خویش صرف‌نظر کرد و با معاویه بیعت نمود[۳].

ابن ابی شیبه نیز پیرامون قیس رضي الله عنه و کسانی که با او از لشکر جدا شدند، می‌گوید: از هشام بن عروه شنیدم که به نقل از پدرش گفت: قیس بن سعد بن عباده رضي الله عنه از یاران حسن بن علی رضي الله عنه و جلودار لشکرش بود و ارتشی پنج هزار نفری را فرماندهی می‌کرد. گفتنی است: همه‌ی سربازان این لشکر، پس از شهادت علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه

۱- حبیب بن ابی‌ثابت بن دینار اسدی، التقریب، صلى الله عليه وسلم ۱۵۰.
۲- المطالب العلیة (۳۱۷/۴ ـ ۳۱۹). سند این روایت صحیح است.
۳- البدایة والنهایة (۱۶/۸).

سرهای خویش را تراشیده و عهد بسته بودند که تا پای جان ایستادگی کنند. زمانی که حسن بن علی ﭭ با معاویه ﭭ صلح نمود، قیس ﭭ از پذیرش صلح ابا ورزید و به سربازان و یاران خویش گفت: نظر شما در این مورد چیست؟ اگر بخواهید به همراه شما تا آخرین لحظه که ماهرترین رزمنده از پای درآید، ایستادگی می‌کنم و می‌جنگم و یا از جنگ دست برداشته، برای شما تقاضای امان می‌نمایم. همه، از او خواستند زمینه‌ی امنیت و امان آنها را فراهم کند. در این میان قیس بن سعد ﭭ هیچ چیزی را به خود اختصاص نداد و خود را نیز سربازی به حساب آورد که در تمامی حقوق و مزایا با افراد خود برابر باشد. وقتی سپاه مزبور عازم مدینه گردید، قیس بن سعد ﭭ در طول راه، تعدادی شتر برای سربازان ذبح نمود[۱].

در روایت مذکور، حوادث و وقایع، به صورت نامرتب و با تقدیم و تأخیر بیان گردیده و در این میان، سپاهیان و افراد تحت فرماندهی قیس ﭭ نیز پنج هزار نفر ذکر شده‌اند؛ شایان ذکر است این رقم، با عددی که قبلاً متذکر شدیم، تناقضی ندارد. زیرا دوازده هزار نفر، شمار تمام سپاهیان حسن بن علی ﭭ بود و سپاهیانی که به عنوان جلودار، تحت فرمان قیس بن سعد ﭭ قرار داشتند، پنج هزار نفر بودند[۲].

واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضی ﭭ در قبال صلح

فرماندهان و فرمانداران علی ﭭ در قبال صلح حسن بن علی ﭭ واکنشهای متفاوتی داشتند. به نحوی که برخی از آنها صلح را پذیرفتند و برخی، آن‌را ناپسند دانستند. تفصیل این مطلب به شرح ذیل است:

۱- برخی ضمن تأیید و نیک شمردن صلح، آن را پذیرفتند که عبدالله بن جعفر ﭭ در رأس این گروه قرار داشت.

۲- عده‌ای، ابتدا از پذیرفتن صلح استنکاف ورزیدند، اما پس از چندی، آن‌را پذیرفتند. قیس بن سعد بن عباده ﭭ و زیاد بن ابیه، این طیف را رهبری می‌کردند.

۳- گروه سوم کسانی بودند که هرچند صلح را نمی‌پسندیدند، اما به آن تن دادند. این گروه به دو طیف تقسیم می‌شدند:

۱- همان (۱۶/۸).

۲- مصنف ابن ابی شیبه (۴۷۲/۷).

الف: گروهی از آنان فقط تا زمانی‌که حسن بن علی ﷺ در قید حیات بود، خود را پایبند پیمان صلح می‌دانستند. این گروه را حجر بن عدی رهبری می‌نمود.

ب: گروه دوم، کسانی بودند که معتقد بودند تا زمانی که حسن یا معاویه زنده هستند، بایستی به این صلح تن دهند؛ حسین بن علی ﷺ جزو این گروه بود.

مرحله‌ی هشتم: کناره‌گیری حسن بن علی ﷺ از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه ﷺ.

حسن بن علی ﷺ پس از آنکه خداوند متعال، او را از آشوب بوجود آمده در لشکرش نجات داد، مدائن را به سوی کوفه ترک گفت. بلاذری در توضیح مسیر سفر حسن بن علی ﷺ به کوفه می‌گوید: وقتی حسن بن علی ﷺ قصد عزیمت به کوفه را نمود، ابن عامر [۱] و ابن سمره [۲] نامه‌ای را نزد او آوردند که نشان می‌داد معاویه ﷺ خواسته‌های او را در قبال صلح برآورده ساخته است. پس حسن بن علی ﷺ در خطبه‌ای که ایراد فرمود، خطاب به یارانش گفت: «چه بسا شما چیزی را ناپسند و زشت بپندارید، اما خداوند، خیر فراوانی برای شما در آن نهاده باشد». و سپس عازم کوفه شد [۳]. پس از او معاویه ﷺ نیز «مسکن» را به قصد «النخیله» ترک گفت. [۴] بلاذری گوید: معاویه ﷺ از «مسکن» عازم کوفه شد و در محلی میان «النخیله» و «دارالرزق» فرود آمد [5]. سپس حسن بن علی ﷺ از کوفه عازم «النخیله» شد تا در آنجا با معاویه ﷺ ملاقات کند و امور خلافت را به او واگذار نماید.

مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی [۶] نقل می‌کند که: چون حسن بن علی ﷺ به نخیله آمد و با معاویه ﷺ صلح نمود، من در آن‌جا حاضر بودم. پس از انعقاد صلح، معاویه ﷺ، از حسن بن علی ﷺ خواست که پیرامون صلح با مردم سخن گوید و نزد

۱- عبدالله بن عامر ﷺ.

۲- عبدالرحمن بن سمره ﷺ.

۳- انساب الاشراف، نسخه خطی، ص۴۴۷ به نقل از مرویات خلافة معاویة، ص۱۵۰.

۴- نخیلة، ناحیه‌ای در شام و نزدیک کوفه. معجم البلدان (۲۷۸/۵).

۵- انساب الاشراف، به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص۱۵۰.

۶- در مورد مجالد، سخنان متعارضی گفته شده و برخی، او را تصدیق نکرده‌اند، اما عامر بن شعبی ثقه است.

آنان اعلام کند که وی، زمام امور را به معاویه سپرده است. حسن ﷺ برخاست و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «عاقلانه‌ترین کارها، تقوا و پرهیزگاری است و احمقانه‌ترین کارها، فسق و فجور و پرداختن به معاصی است. بدانید که من و معاویه ﷺ پیرامون خلافت با هم اختلاف کردیم، اما چنانچه واقعاً خلافت و زمامداری امور مسلمانان، حق من باشد، پس من برای مصلحت امت اسلامی و جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان، از این حق خویش گذشتم و آن‌را به معاویه سپردم و اگر خلافت، حق شخصی غیر از من باشد که صلاحیت بیشتری دارد، باز هم من از خلافت کناره‌گیری کردم و زمام امور را به معاویه ﷺ سپردم». آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١﴾ [الأنبياء: ۱۱۱].

«من چه می‌دانم؟ شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید خداوند می‌خواهد شما را از لذائذ این جهان) تا مدتی بهره‌مند سازد»[۱].

روایت مذکور را ابن سعد،[۲] حاکم،[۳] ابونعیم اصفهانی،[۴] بیهقی[۵] و ابن عبدالبر[۶] نیز همچون طبرانی از شعبی نقل نموده‌اند. احمد بن حنبل ﷺ هم روایت بیعت حسن ﷺ با معاویه ﷺ را از طریق انس بن سیرین روایت کرده که متنش به شرح ذیل است:

روزی که حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ پیرامون صلح مذاکره نمود، فرمود: «میان شهر جابلص (که در شرق است) و جابلق (که در غرب است) هیچ شخصی وجود ندارد که چون من، پدربزرگش رسول‌خدا ﷺ باشد. همانا من، در حالی که بیش از هر کسی، سزاوار خلافت بودم، (از آن کناره‌گیری نمودم) و با معاویه ﷺ بیعت کردم و نمی‌دانم که سرانجام این بیعت، موجب به وجودآمدن فتنه‌ای میان شما خواهد شد و یا تا مدتی برایتان سودمند خواهد بود»[۷].

۱- المعجم الکبیر (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۲- الطبقات (۳۲۹/۱).

۳- المستدرک (۱۷۵/۳).

۴- حلیة الاولیاء (۳۷/۲).

۵- دلائل النبوة (۴۴۴/۶).

۶- الاستیعاب (۳۸۸/۱ ـ ۳۸۹).

۷- فضائل الصحابة (۷۶۹/۲). سند این روایت صحیح است.

در روایت ابن سعد از عمرو بن دینار آمده است که: حسن بن علی ﷺ برخاست و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! من، بیش از همه مسایلی را که برای مسلمانان پیش آمد، ناخوشایند می‌دانستم، اما در این اواخر، تدبیری اندیشیدم و تصمیم گرفتم خلافت را به کسی واگذار نمایم که از من بدان سزاوارتر است و اگر هم واقعاً بیش از هر کسی، سزاوار خلافت باشم، باز هم تصمیم گرفته‌ام به خاطر مصلحت امت جدم و برای آنکه میان مسلمانان، صلح و آرامش برقرار شود، از این حقم بگذرم». سپس فرمود: «ای معاویه! خداوند، زمام امور امت محمد ﷺ را به تو سپرد و نمی‌دانم واقعاً رسیدن به این مقام، به خاطر صفت خوبی بود که در تو وجود داشت و یا اینکه برعکس، به خاطر وجود شری در تو بود». آنگاه این آیه را تلاوت کرد که:

﴿وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١﴾ [الأنبیاء: ۱۱۱]

«من نمی‌دانم، شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید شما را) تا مدتی بهره‌مند سازد (و برایتان مفید باشد)»[۱].

و سپس از منبر پایین آمد.

در روایتی آمده است که عمرو بن عاص ﷺ و ابوالاعور سلّمی پس از بیعت حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ نزد معاویه ﷺ رفتند و به او پیشنهاد دادند که دستور دهد حسن بن علی ﷺ برای مردم سخنرانی کند تا ناتوانی‌اش در گفتار برای مردم، نمایان گردد و بدین سان مردم، از او رانده شوند. معاویه ﷺ در پاسخشان گفت: من، با چشمان خویش مشاهده نمودم که رسول‌خدا ﷺ زبان و لبهای حسن بن علی ﷺ را می‌بوسید (و من مطمئنم زبانی که زبان رسول‌خدا ﷺ، آن‌را لمس کرده،) هرگز دچار لکنت نخواهد شد؛ آن دو چنان اصرار کردند که سرانجام معاویه ﷺ از حسن ﷺ خواست تا برای مردم سخنرانی کند.. بدیهی است این روایت از لحاظ سند و متن، باطل و بی‌اساس است و سند آن ضعیف، و متنش، منکر و ناشایست می‌باشد[۲]. بدون تردید معاویه ﷺ به هیچ عنوان از بلاغت و سخنوری حسن بن علی ﷺ بی‌خبر نبوده است.

۱- المعجم الکبیر (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۲- الطبقات (۳۲۵/۱).

در روایتی که بلاذری نقل کرده، آمده است: حسن بن علی ﷺ به همراه قیس ﷺ نزد معاویه ﷺ رفت تا با او بیعت کند. جریر بن حازم می‌گوید: از محمد بن سیرین شنیدم که گفت: وقتی حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ بیعت نمود، حسن ﷺسوار مرکبش شد تا به اردوگاه لشکر معاویه ﷺ برود. وی، قیس بن سعد بن عباده ﷺ را نیز با خود برد و چون وارد اردوگاه معاویه ﷺ شدند، مردم به یکدیگر می‌گفتند: قیس آمده؛ قیس آمده. هنگامی که آن‌دو نزد معاویه ﷺ رفتند، حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ بیعت کرد و سپس به قیس ﷺ فرمود: «بیعت کن». قیس ﷺ ضمن آنکه دستانش را زیر بغل گرفت و آنها را به سوی معاویه ﷺ دراز نکرد، گفت: «این طوری». معاویه ﷺ که پیشتر بر تخت خویش نشسته بود، بر روی زانوانش ایستاد و دست خویش دراز کرد و دست قیس ﷺ را گرفت. قیس ﷺ فردی پرهیکل و تنومند بود[۱].

با کناره‌گیری حسن بن علی ﷺ از خلافت و بیعت با معاویه ﷺ، دوران خلافتی که پس از رسول‌خدا ﷺ آغاز شده بود، پایان یافت و بدین ترتیب مطابق فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ دوران سی ساله‌ی خلافت نبوت، به پایان رسید؛ چنانچه رسول اکرم ﷺ فرموده است «خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم يؤتي الله الـملك من يشاء أو ملكه من يشاء»[۲] یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». همچنین فرموده است: «الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»[۳] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی ﷺ تکمیل می‌گردد. حسن ﷺ در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه ﷺ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا ﷺ اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا ﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ﷺ می‌باشد»[۴]. از این رو حسن ﷺ پنجمین خلیفه از

۱- انساب الاشراف، به نقل از: مرویات خلافة معاویه، ص۱۵۴. سند این روایت صحیح است.

۲- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ این حدیث، حسن است.

۴- البدایة والنهایة (۱۳۴/۱۱)

خلفای راشدین است[۱].

مهم‌ترین عوامل و انگیزه‌های صلح

اسباب و انگیزه‌های مختلفی، امیر مؤمنان حسن بن علی ﷺ را بر آن داشت که با معاویه ﷺ صلح نماید. این عوامل، عبارتند از:

۱- در نظرگرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن به نعمت‌های جاویدان و همیشگی خداوند ﷻ

باری به حسن بن علی ﷺ گفته شد: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی ﷺ فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند ﷻ از خلافت کناره‌گیری نمودم»[۲].

آن بزرگوار، پس از کناره‌گیری از خلافت، در خطبه‌ای دیگر چنین فرمود: «...اگر خلافت، واقعاً حق من است، پس من، حقم را به معاویه ﷺ واگذار نمودم و از این کار قصدی جز رعایت مصالح امت اسلامی نداشتم»[۳].

بدین ترتیب انتظار ثواب و اجر و پاداش بزرگ از خداوند ﷻ و جلب رضایت الله ﷻ و علاقه‌ی وافر به برقراری صلح و آشتی درمیان مسلمانان، و همچنین ترجیح دادن نعمت‌های جاویدان الهی بر نعمت‌های زودگذر دنیوی، از عوامل و انگیزه‌هایی است که حسن بن علی ﷺ را به صلح با معاویه ﷺ وا داشت. صلح، در دین مبین اسلام از جایگاه والایی برخوردار است. زیرا به وسیله‌ی صلح و سازش، اختلافات و کشمکش‌های مادی و اجتماعی افراد و اقشار مختلف جامعه از بین می‌رود و محبت و برادری، جایگزین آن می‌گردد. زمانی که میان دو نفر، صلح و آشتی برقرار می‌شود، خصومت و کشمکش میان آنها ریشه‌کن می‌شود و دو طرف، از هم راضی می‌گردند و بدین ترتیب اخلاق اجتماعی نیکی بر جامعه حاکم می‌گردد. بنابراین صلح و سازش، از

۱- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ﷺ ۱۵۵

۲- البدایة و النهایة (۲۰۶/۱۱).

۳- المعجم الکبیر، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن می‌باشد.

مهم‌ترین عواملی است که اخوت و برادری اسلامی را محقق می‌سازد و شریعت مقدس اسلام نیز بدان تأکید نموده است. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

منظور از این برادری، همان برادری و اخوتی است که گاه بر اثر اختلافاتی که میان مسلمانان رخ می‌دهد، از میانشان رخت می‌بندد؛[1] از اینرو قرآن کریم، عنایت ویژه‌ای به صلح نموده و بدان تأکید کرده و مردم را به پرهیز از نزاع و کشمکش دستور داده است؛ اینک به برخی از دستورات و رهنمودهای قرآنی در زمینه‌ی اهمیت صلح و آشتی می‌پردازیم:

الف: دستوراتی مبنی بر اصلاح و برقراری صلح و سازش درمیان مسلمانان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡۖ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١﴾ [الأنفال: ۱]

«از تو درباره‌ی غنایم می‌پرسند (و می‌گویند که غنایم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟) بگو: غنایم، از آنِ خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن‌را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار گذارید و) درمیان خود صلح و صفا به برقرار نمایید؛ و اگر مسلمانید، از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: ۹-۱۰].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، درمیان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان، در حق دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و پذیرای صلح نشود)، با آن

۱- اخلاق النبی ﷺ في القرآن والسنة (۹۶۹/۲).

دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به اطاعت از فرمان خدا بازگردد و حکم او را پذیرا شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، درمیان ایشان، دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت را رعایت نمایید؛ چراکه خداوند، عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و تقوای الهی پیشه سازید تا به شما مورد رحم و مرحمت قرار بگیرید».

چنانچه پیداست خداوند متعال، به بندگان خویش دستور می‌دهد که میان یکدیگر، صلح و صفا برقرار سازند؛ زیرا مؤمنان، با همدیگر برادرند:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

در این آیه، صیغه‌ی حصر بکار رفته است؛ بنابراین اخوت و برادری مورد اشاره در آیه‌ی مذکور، منحصر به مؤمنان است و تنها مؤمنان، با انتساب به اصل ایمان که منشأ ماندگاریشان در بهشت است، با هم برادرند. عبارت ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾، بیانگر وجوب برقراری صلح و صفا درمیان مؤمنان می‌باشد. از این دستورات و اوامر قرآنی، چنین برمی‌آید که اصلاح ذات‌البین و ایجاد صلح و صفا درمیان مسلمانان از مصادیق تعاون و همکاری با یکدیگر در راستای نیکی و تقوا و همچنین از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که خداوند ﷻ مؤمنان را به این دو امر مهم در روابط اجتماعیشان با یکدیگر، دستور داده است. خلاصه اینکه هر مسلمانی، موظف است همواره به اصلاح و برقراری صلح و صفا میان مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم بپردازد تا بدین سان زندگی اجتماعی مبتنی بر دوستی و برادری در جامعه تحقق یابد[۱].

آری! همین عوامل و انگیزه‌ها بود که حسن بن علی رضي الله عنه را به صلح و بیعت با معاویه رضي الله عنه واداشت.

ب: تشویق و ترغیب به تلاش برای اصلاح و برقراری صلح و صفا درمیان مسلمانان:

خداوند متعال، برای کسانی‌که به اصلاح و برقراری صلح و صفا درمیان مردم همت می‌گمارند، پاداش و فضل عظیمی در نظر گرفته و هرکس، برای رضای خداوند ﷻ، به ایجاد صلح و صفا درمیان مسلمانان بپردازد، از این اجر و پاداش، برخوردار خواهد گردید.

۱- همان، (۹۷۱/۲).

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء: ۱۱۴].

«در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن‌کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر کس، چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند، پاداش بزرگی به او عطا می‌کند».

خداوند متعال، وعده داده کسانی را که به ایجاد صلح و صفا درمیان مسلمانان بپردازند، مغفرت نماید و رحمت خویش را بر آنان سرازیر فرماید. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا﴾ [النساء: ۱۲۹]

«و اگر میان خود، صفا و صمیمیت برقرارکنید و تقوا پیشه نمایید، (خداوند شما را می‌آمرزد)؛ همانا خداوند، آمرزنده و مهربان است».

این آیه، با دو صفت غفور و رحیم خاتمه یافته و این، بدان معناست که خداوند متعال، مصلحان را مغفرت می‌نماید و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد[۱].

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨٢﴾ [البقرة: ۱۸۲].

«کسی که از انحراف وصیت کننده (از جاده‌ی عدالت) یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد (و آن انحراف و گناه و نزاعی را که بدین علت میان ورثه درگرفته است، تغییر دهد) و صلح و صفا را میان آنان برقرار نماید، گناهی بر او نیست. بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است (و مغفرت خود را شامل او می‌سازد و پاداش نیکوکاریش را می‌دهد)».

در این آیه نیز بدین نکته اشاره شده که خداوند متعال، اصلاح‌گران را می‌آمرزد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اینکه در آیه‌ی مذکور، دو صفت غفور و رحیم پشت سر هم آمده، به وضوح، این مطلب را می‌رساند. خداوند متعال، می‌فرماید:

۱- همان، (۹۷۱/۲).

﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۰].

«ما، پاداش اصلاح‌گران را هدر نمی‌دهیم».

ج: در فضیلت صلح و اصلاح‌گری:

اینکه خداوند ﻷ بارها در مورد صلح سخن گفته، بر این دلالت می‌کند که ایجاد صلح و صفا درمیان مردم، اهمیت ویژه‌ای دارد و به همین خاطر نیز مصلحان و آنان‌که به اصلاح می‌پردازند، از اجر و پاداش عظیمی برخوردار می‌گردند. همچنین خداوند متعال، در تأیید و بلکه در فضیلت صلح می‌فرماید:

﴿وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ﴾ [النساء: ۱۲۸].

«و صلح و سازش بهتر است».

این فرموده‌ی خداوند متعال، نشان از اهمیت ویژه‌ای است که صلح و سازش، نزد الله ﻷ دارد و این، بدان سبب است که صلح و سازش، کدورت‌ها و اختلافات را از بین می‌برد؛ از اینرو خدای متعال، در تمام جوامع انسانی، مسأله‌ی اصلاح‌گری را مطرح نموده است. اصلاح‌گری، یکی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی انبیای الهی است، چنانکه خداوند متعال، از زبان شعیب ﵇ می‌فرماید:

﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

«من تا آنجا که می‌توانم، جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیر) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (کارها و امورم) را بدو واگذار می‌نمایم و (با توبه و انابت) به سوی او برمی‌گردم».

همچنین خداوند سبحان از زبان موسی ﵇ خطاب به برادرش هارون ﵇ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۲].

«موسی (پیش از اینکه عازم عبادت و مناجات خدا شود)، به برادرش هارون گفت: درمیان قوم من جانشین من باش و اصلاح‌گری نما و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن».

چنین آیاتی، در قرآن کریم، فراوان آمده و اصلاحی که در این آیات بدان اشاره شده، عام است و هم جنبه‌ی دینی دارد و هم جنبه‌ی دنیوی. از اینرو زمانی که نزاعی

میان گروهی (از مسلمانان) رخ دهد، باید میان آنان صلح و صفا برقرار نمود و اختلافاتشان را برطرف کرد؛ چنین مسایلی در جوامع بشری، به کثرت رخ می‌دهد[۱]. همین مفاهیم و آموزه‌های قرآنی، حسن بن علی ﷺ را به سوی صلح و سازش، سوق داد و او نیز به پیروی از جد بزرگوارش همواره مشتاق برقراری صلح بود. رسول‌خدا ﷺ تا آنجا که می‌توانست در پی اصلاح و برقراری صلح میان مردم برمی‌آمد. روزی میان گروهی[۲] واقعه‌ای رخ داد که به درگیری و نزاع میان آنان انجامید به نحوی که به سوی همدیگر سنگ پرتاب می‌کردند.... زمانی که رسول‌خدا ﷺ از این ماجرا باخبر شد، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کنیم»[۳]. بنگر که چگونه رسول‌خدا ﷺ برای ایجاد صلح و آشتی و برطرف‌کردن اختلاف و خصومتی که میان اهل قبا به وجود آمده بود، پیش‌قدم شد و قبل از آنکه دشمنی و کینه ریشه بدواند و کار از کار بگذرد، شعله‌ی خصومت را در نطفه خاموش کرد[۴]. به خاطر فضیلت و اهمیتی که برقراری صلح درمیان مردم دارد، دین مبین اسلام، اجازه داده برای تحقق این امر، شخص مصلح، دروغ بگوید. رسول اکرم ﷺ در این‌باره فرموده است: «ليس الكذاب الذي يصلح بين الناس فينمي خيراً او يقول خيراً»[۵] یعنی: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی‌شود».

همچنین فرموده است: «لا يحل الكذب إلا في ثلاث: الرجل يحدث امرأته ليرضيها والكذب في الحرب والكذب ليصلح بين الناس»[۶] یعنی: «دروغ‌گفتن جز در سه مورد جایز نیست: اینکه مردی برای خشنود کردن و رضایت همسرش دروغ گوید؛ دروغ‌گفتن در جنگ (به عنوان یک استراتژی جنگی) و دروغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی درمیان مردم صورت گیرد».

۱- همان، (۹۷۱/۲).

۲- اهل قباء.

۳- نک؛ بخاری (۲۶۹۰).

۴- اخلاق النبي ﷺ في ضوء الكتاب و السنة (۹۷۲/۲).

۵- بخاری (۲۶۹۲).

۶- عون المعبود شرح سنن ابی داود (۲۶۳/۱۳) شماره‌ی ۴۹۰۰.

علت جایز بودن دروغ‌گفتن برای ایجاد صلح و آشتی درمیان مردم، این است که وجود اختلاف و تفرقه درمیان مسلمانان، خیلی خطرناک است و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. چنانچه رسول‌گرامی اسلام ﷺ فرموده است: «إياكم وسوء ذات البين فإنها الحالقة»[۱] یعنی: «از تفرقه و دشمنی بپرهیزید که این امر، دین شما را از بین می‌برد»[۲]. همچنین فرموده است: «ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام والصلاة ولصدقة؟» یعنی: «آیا شما را به انجام عملی راهنمایی نکنم که از اجر و پاداشی فراتر از روزه، نماز و صدقه برخوردار است؟» عرض کردند: بلی ای رسول‌خدا! فرمود: «إصلاح ذات‌البين فإن فساد ذات‌البين هي الحالقة»[۳] یعنی: «ایجاد صلح و آشتی میان مردم؛ چراکه تفرقه و اختلاف، دینشان را از بین می‌برد».

بدین ترتیب از آن‌جا که خداوند متعال، رسول گرامیش را از وقوع اختلاف و کشمکش درمیان امتش پس از وفات آن بزرگوار باخبر کرده بود، لذا یکی از مهمترین و بزرگ‌ترین آرزوهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که خداوند ﷻ در نسل وی فردی را عامل ایجاد صلح و برطرف‌کردن نزاع و کشمکش امتش قرار دهد. چنانچه ابوبکره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «إن ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين» یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند». ابوبکره رضي الله عنه می‌گوید: در آن هنگام، حسن رضي الله عنه کنار رسول اکرم ﷺ بود و آن حضرت ﷺ ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم[۴].

آری! یکی از مهمترین انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی رضي الله عنه این صلح خجسته را بپذیرد، میل و رغبت وافر وی به اجر و پاداش عظیمی بود که در فضیلت ایجاد صلح و آشتی، بیان شده است.

۱- سنن ترمذی (۲۵۰۸). ترمذی این حدیث را صحیح غریب دانسته است.
۲- جامع الاصول، ابن اثیر (۶۶۸/۶).
۳- سنن ترمذی (۲۵۰۹). ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.
۴- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۲- این سخن رسول‌خدا ﷺ که فرموده است: «إن ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من الـمسلمين» **یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».**

این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ در واقع فراخوان و رهنمودی بود که حسن بن علی ﷺ را برای ایجاد صلح، آماده نمود و او را بر آن داشت در جهت تحقق آن، برنامه‌ریزی کند و در این راستا، موانع و تنگناهای فراوانی را پشت سر نهد.

این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ﷺ بر تمامی دیدگاه‌ها و کردار حسن بن علی ﷺ و حتی بر روش زندگی وی تأثیر گذاشت؛ به‌گونه‌ای که بر تمامی احساسات و برنامه های زندگانی وی چیره گردید و با گوشت و خونش عجین گشت. حسن بن علی ﷺ برنامه‌ی اصلاحی خود را بر اساس این رهنمود جد بزرگوارش، بنا نهاد و با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف آن، مطمئن بود که به نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید. بنابراین می‌توان گفت: این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ﷺ، انگیزه‌ی اساسی و دلیل اصلی روی‌آوردن حسن بن علی ﷺ به صلح بود.

۳- جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانان

باری حسن بن علی ﷺ فرمود: «از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتادهزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی (در محضر الهی) حاضر شوند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونش، برای چه، ریخته شده است؟»[1].

همچنین فرموده است: «هان (ای مردم!) همانا آن‌چه خداوند مقدر کند، همان روی می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع آن گردد، هرچند برای مردم ناخوشایند باشد. ای مردم! من دوست ندارم به خاطر من، حتی یک قطره خون از امت رسول‌خدا ﷺ بر زمین ریخته شود. من تصمیم خود را گرفته‌ام و نفع و زیان خویش را می‌دانم. بنابراین شما هر قصدی که دارید، انجام دهید»[2].

۱- تاریخ دمشق (۱۰۴/۱۴)

۲- تاریخ دمشق (۸۹/۱۴).

در خطبه‌ای که حسن بن علی ﷺ طی آن بطور رسمی از خلافت کناره‌گیری نمود و زمام امور مسلمانان را به معاویه ﷺ واگذار نمود، فرمود: «...اگر خلافت، حقم بود، پس من، از این حق خویش به خاطر مصالح این امت گذشتم تا خون مسلمانان، پایمال نگردد»[1].

بنگریم که حسن بن علی ﷺ چگونه از ترس خداوند متعال، به صلح روی آورد؛ خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰].

«آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند، و در حالی‌که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند، ما را به فریاد می‌خواندند، (و در وقت نیازمندی و بی‌نیازی، و بیماری و سلامت، و خوشی و ناخوشی، رو به آستانه‌ی ما می‌کردند و میان خوف و رجا می‌زیستند) و همواره خاشع و خاضع ما بودند».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ٢١﴾ [الرعد: ۲۱].

«و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است. (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده‌ی جهان، و نیز ارتباط با هم‌نوعانش بویژه خویشان و نزدیکان.) و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند».

تقوا و خوف الهی، امری است پسندیده که موجب می‌شود انسان به امیال شهوانی پشت‌پا بزند، به دنیا دل نبندد، از آن کناره‌گیری نماید و در جستجوی علم و دانش برآید[2].

حسن بن علی ﷺ تصمیم گرفت جهت تقرب و نزدیکی به خداوند ﷻ جلوی کارزار و خونریزی مسلمانان را بگیرد؛ زیرا وی، از اینکه در مورد خون مسلمانان در روز قیامت مؤاخذه شود، بسیار می‌ترسید. هرچند این امر، به معنای کناره‌گیری از خلافت

۱- المعجم، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۲- جامع‌العلوم و الحکم، ص۳۶۳. الایمان اولاً ص۱۱۷.

و زمامداری امور مسلمانان بود. به هر حال مجموعه‌ی عواملی که ذکر شد، حسن بن علی ﷺ را به پذیرش صلح واداشت.

حسن بن علی ﷺ به خوبی می‌دانست که جنگ و درگیری مسلمانان با یکدیگر، امری بس خطرناک است و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد و کیان و هستی جامعه را تهدید می‌کند. به همین خاطر است که قتل و کشتار بناحق، حرام شده و وعید و تهدید سختی برای آن، بیان گردیده است. در بسیاری از نصوص قرآن و سنت، به عذاب و سزایی که برای قتل در نظر گرفته شده، اشاره شده است. نخستین چیزی که در روز قیامت، مورد قضاوت و حسابرسی قرار می‌گیرد، قتل است و این، نشان از اهمیت این امر دارد. چراکه قتل، بارزترین نمونه‌ی تعدی و تجاوز به حقوق و حرمت انسانیت است. امام بخاری ﷺ به نقل از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می‌کند که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «أول ما يقضي بين الناس في الدماء»[1]. یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می‌شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

قتل و خونریزی، در روز قیامت گناه بسیار بزرگی محسوب می‌شود و شریعت، صیانت و حفاظت از جان مسلمانان در دنیا را از مقاصد و مهمترین احکام خویش قرار داده است. به همین خاطر حسن بن علی ﷺ شیفته‌ی صلح و صیانت از جان مسلمانان بود.شریعت مقدس اسلام که حسن بن علی ﷺ به خوبی آن را درک کرده و به مفاهیم آن پی برده بود، برای جان انسان‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل شده و احکامی را تشریع نموده که در جهت مصالح انسان‌هاست و مفاسد و زیان‌ها را از آنان دور می‌سازد و این، تنها به منظور حفظ و صیانت جان انسان‌ها و ریشه‌کن کردن کینه و دشمنی میان آنها صورت گرفته است؛ چراکه بدون تردید تعرض به جان افراد، موجب هلاکت آنان و در نتیجه کشه‌شدن مسلمانانی می‌گردد که سراپا خداوند ﷻ را بندگی می‌کنند و چون مسلمانان از بین بروند، دین اسلام با زیان و مصیبت بزرگی روبرو خواهد شد. ناگفته نماند انسان‌هایی که شریعت مقدس برای جان آن‌ها اهمیت قائل شده، مسلمانان و همچنین افرادی هستند که جزیه می‌دهند یا به نحوی از امان حکومت اسلامی برخوردار شده‌اند[2].

۱- بخاری (۶۸۶۴).

۲- روضة الطالبين (۱۴۸/۹) و مقاصد الشريعة، اليوبی، ص۲۱۱.

با توجه به آنچه بیان شد، زمانی که عده‌ای بر صلح حسن بن علی ﷺ اعتراض نمودند و از آن به عنوان ننگ و عاری برای مسلمانان یاد کردند، حسن بن علی ﷺ خطاب به آنان فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم»[۱]. ابن سعد نیز روایتی به همین مضمون نقل کرده است[۲]. چنانچه پیداست حسن بن علی ﷺ همواره مسأله‌ی صلح و سازش را با پیروان خویش درمیان می‌نهاده و برای آنان، انگیزه‌های خویش را از بستن پیمان صلح، متذکر می‌شده تا سطح فکری آنان را ارتقا دهد. بدین ترتیب حسن بن علی ﷺ از زمره‌ی رهبران و حاکمانی نبود که زمام کارش را به توده‌ی مردم بسپارد و تمام هم و غمش، خواسته‌ها و سخنانِ موردی مردم باشد؛ بلکه وی تلاش می‌نمود همان اموری را که خود، به حقیقت آن‌ها پی برده بود، بکار بندد و در مسیر مورد نظرش، از فشار توده‌ی مردم متأثر نمی‌گردید. از اینرو هرگاه حسن بن علی ﷺ اطمینان خاطر پیدا می‌کرد که کار یا اقدام مورد نظرش، موجب جلب رضایت خداوند ﷻ و یا در راستای مصالح مسلمانان است، به هیچ عنوان از به ثمر رساندن چنین اقدامی، کوتاهی نمی‌کرد. چنین روشی در اداره‌ی امور، درسی بزرگ و الگویی نیک برای تمام زمامدارن و رهبران کشورهای اسلامی است. حاکمان و رهبران کشورهای اسلامی، موظفند همچون حسن بن علی ﷺ مردم را ارشاد و راهنمایی کنند و آنان را به سوی اهداف والا سوق دهند.

حاکمان و رهبران، از لحاظ چگونگی تعامل با شهروندان خویش، بر سه دسته‌اند:

گروهی، تابع اکثریت مردمند و خواستِ جمهور را ملاک و معیار تصمیم‌گیری خویش، قرار می‌دهند.

گروهی دیگر، هیچ اهمیتی برای دیگران و خواسته‌های آنان، قایل نیستند.

گروه سوم، حاکمانی هستند که تلاش می‌کنند به انجام اقدامات و کارهایی بپردازند که صحیح است و مردم را نیز برای انجام چنین اقداماتی، توجیه می‌کنند و ملاک و معیار تصمیم‌گیری آنان، صحت و درستی اقدامِ مورد نظرشان می‌باشد.

حسن بن علی ﷺ شیوه‌ی گروه سوم را برگزید و مردم را نیز به اهداف والای مورد نظرش رهنمون گردید. به همین خاطر حسن بن علی ﷺ به صورت سنجیده و

۱- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۲- الطبقات (۳۲۹/۱). سند این روایت بسیار ضعیف است.

حساب‌شده، برنامه‌هایی روشن ارائه نمود و در راستای تصمیمش اقداماتی نیز انجام داد و ضمن مطرح نمودن پاره‌ای شروط، کوشید تا مخالفانش را برای قبول طرح‌های خویش قانع سازد؛ به همین سبب موانع و چالش‌های فراوانی پشت سر نهاد. و به راستی راه صحیحی در پیش گرفت و خداوند عزوجل آگاه‌تر است.

۴- ایجاد وحدت ویکپارچگی درمیان امت اسلامی

حسن بن علی رضی الله عنه در یکی از خطبه‌هایش در جریان صلح، فرمود: «ای مردم! هیچ کینه‌ای از برادران مسلمان خویش به دل ندارم و آنچه برای خویش می‌پسندم، برای شما نیز می‌پسندم. تصمیمی گرفته‌ام که امیدوارم با آن مخالفت نکنید. همانا اگر چیزی ناخوشایند را به خاطر ایجاد وحدت میان خویش تحمل کنید، بهتر از آن است که به خاطر خواسته‌ها و آنچه مورد پسند شماست، سبب تفرقه گردید»[1]. به فضل و عنایت خداوند عزوجل، این تصمیم حسن بن علی رضی الله عنه عملی گردید. حسن بن علی رضی الله عنه برای ایجاد وحدت که آرمان و هدفی بس عظیم بود و همچنین به منظور جلوگیری از قتال و خونریزی درمیان مسلمانان و جلوگیری از به وجودآمدن مسایلی که پیامد تفرقه و کارزار بود، از منصب خلافت کناره‌گیری کرد و بر آنچه حق او بود، اصرار نورزید.زیرا چنانچه حسن بن علی رضی الله عنه بر حق خویش پافشاری می‌کرد و از خلافت کناره‌گیری نمی‌نمود، نه‌تنها فتنه، ادامه می‌یافت، بلکه میان مسلمانان خونریزی و قتال رخ می‌داد و راه‌ها، ناامن می‌شد و پیوندهای دوستی و خویشاوندی، از هم می‌گسیخت. اما بحمدالله وحدت امت اسلامی در پی کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از منصب و مقامی دنیوی، تحقق یافت و این سال، سال وحدت و یکپارچگی (عام‌الجماعة) نامیده شد[2]. بدین ترتیب پی می‌بریم که حسن بن علی رضی الله عنه شخصی آگاه، مدبر و آینده‌نگر بوده و همواره نتایج کارها و اقدامات را می‌سنجیده است. و این، درسی است که حسن بن علی رضی الله عنه از قرآن آموخته بود؛ چراکه گاهی خداوند متعال، برای صدور حکمی، آن را آشکارا بیان نمی‌کند؛ بلکه شواهد یا نتایجی را ذکر می‌نماید و بر اساس آن احکامی را به بندگان خویش گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌کنیم:

۱- الأخبار الطوال، ص۲۰۰.

۲- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات، ص۱۶۷.

الف: نهی از ناسزاگفتن به مشرکان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«(ای مؤمنان) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه، خدای را دشنام دهند».

علی‌رغم آنکه ناسزاگفتن به بت‌های مشرکان به نحوی موجب یاری رساندن حق و اهانت به باطل می‌باشد و امری جایز نیز هست، اما شریعت آکنده از حکمت اسلام، پیامد احتمالی این ناسزاگفتن را مدنظر قرار داده و به عدم ناسزاگفتن به بت‌ها حکم نموده است. این حکم از آن جهت صادر شده که مانع از مقابله‌به مثل مشرکان گردد تا مبادا برای دفاع از بت‌های خویش به خداوند ﷻ ناسزا گویند. بی‌تردید مصلحتی که در دشنام بت‌ها وجود دارد، به مراتب کم‌تر از پیامد سوء و مفسده‌ای است که بر اثر ناسزاگویی به خداوند متعال، توسط مشرکان به وجود می‌آید. بنابراین دفع مفاسد و یا جلوگیری از آن، بر جلب منافع اولویت دارد[1].

ب: بیان چگونگی تلاوت قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]

«(ای پیغمبر! هنگامی که به نماز ایستادی) نمازت را بلند یا آهسته مخوان، و بلکه میان آن‌دو راهی در پیش گیر (که میانه‌روی و اعتدال است)».

خداوند متعال، برای جلوگیری از ناسزاگفتن به دین و قرآن، توسط مشرکان، به رسول گرامی خویش دستور داد که از بلند خواندن آیات قرآن در نماز خودداری کند[2]. ابن‌عباس ﷺ در شأن نزول این آیه می‌گوید: «در آن زمان که دین اسلام، در مکه، علنی و آشکار نشده بود، کفار با شنیدن آیات قرآن، به قرآن، خداوند ﷻ و پیامبر ﷺ ناسزا می‌گفتند. از اینرو خداوند متعال، به پیامبرش دستور داد که از بلند خواندن قرآن، خودداری کند. چنانچه فرمود: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ﴾. همچنین فرمود: ﴿وَلَا

۱- همان، (ص۱۲۴).

۲- اعتبار المآلات، ص۱۲۵.

تُخَافِتۡ بِهَا﴾ یعنی: ای پیامبر! آن‌قدر هم آهسته مخوان که اصحابت، آیات قرآن را نشنوند. ﴿وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾[1] بلکه حد میانه اختیار کن.

ج: شکستن کشتی توسط خضر:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩﴾ [الکهف: ۷۹].

«و اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن‌را معیوب کنم (تا موقتاً از کار بیفتد. چراکه) سر راه آنان، پادشاه ستمگری بود که همه‌ی کشتی‌ها(ی سالم) را غصب می‌کرد و می‌برد».

در شریعت مقدس اسلام، تجاوز به اموال دیگران ممنوع و حرام است، اما مشاهده می‌کنیم که خضر ؈ کشتی آسیب می‌رساند، به گونه ای که کشتی، معیوب می‌گردد و صاحبش نیز متحمل خساراتی می‌شود؛ اما هنگامی که موسی ؈ بر وی اعتراض می‌کند و احسان اهل کشتی به خود و او را یادآور می‌شود که آن‌دو را رایگان سوار کشتی نمودند، خضر ؈ می‌گوید که این خرابکاری برای جلوگیری از خرابی و تباهی بزرگ‌تری انجام گرفته است. دلیل خضر ؈ این بود که پادشاه، کشتی‌های سالم و بی‌عیبت را غصب می‌کند و چنانچه این کشتی سالم باشد، پادشاه، آن را غصب خواهد کرد. بنابراین خضر ؈ به موسی ؈ یادآوری نمود که این نقص کوچک را در کشتی ایجاد کرده تا اصل کشتی به کلی از دست نرود. بی‌تردید تن دادن به نقص و زیانی اندک برای ممانعت از ضرری بزرگ‌تر، کاری درست و پسندیده است و شریعت مقدس اسلام نیز همواره دفع مفاسد و نواقص بزرگ را مورد توجه قرار داده است؛ حتی اگر دفع مفاسد بزرگ، هزینه‌ای همچون تن دادن به ارتکاب مفاسدی کوچک‌تر را به دنبال داشته باشد. این نکته در مثال مذکور، به خوبی بیان شده است؛ چنانچه ایجاد نقصی معمولی در کشتی، سبب شد که کشتی، بکلی از دست نرود؛ به عبارتی تن دادن به خسارت قابل جبران، از بروز خسارت غیر قابل جبران، جلوگیری کرد[2].

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری ص۲۲۳ـ۲۲۴.

۲- نگا: اعتبار المآلات، ص۱۲۶.

اکنون به ذکر شواهد و مصادیقی در احادیث نبوی پیرامون موضوع مورد بحث می‌پردازیم:

خودداری از کشتن منافقان:

جابر رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودیم؛ درمیان مهاجران، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به پشت پای یک انصاری زد. آن انصاری، به شدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و فرمود: «چرا بانگ جاهلیت، سر داده اید»؟ سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست»؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از کاری که آن مهاجر کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید که خیلی زشت و ناپسند است». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقان) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ هنگامی که به مدینه بازگردیم، افراد باعزت و قدرتمند، اشخاص خوار و زبون را بیرون خواهند کرد. عمر رضي الله عنه با اشاره به سوی عبد الله بن ابی گفت: «ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟» نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر؛ در این صورت، مردم می‌گویند: محمد، یارانش را به قتل می‌رساند»[1].

بدیهی است کشتن منافقان و ریشه‌کن کردن آنها، ظاهراً موجب پاکی و خالص‌شدن صفوف مسلمانان از وجود عناصر فسادانگیز و مخرب می‌گردد و به مصلحت مسلمانان می‌باشد، اما از آن‌جا که کشتن چنین افرادی، اعتماد میان مسلمانان را خدشه‌دار می‌کرد و این تصور را برای مردم ایجاد می‌نمود که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم یاران و هم‌کیشان خویش را به قتل می‌رساند، لذا به خاطر حفظ مصلحت مسلمانان، از انجام چنین کاری چشم‌پوشی شد. بر کسی پوشیده نیست که وجود منافقان، مفاسد و زیان‌های زیادی برای جامعه‌ی اسلامی در پی داشت، اما از آن‌جا که کشتن منافقان و برخورد مستقیم با آنها با مفاسد و زیان‌های بیشتری همراه بود، رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم چنین مصلحت دید که به قیمت تن دادن به مفسده‌ای کوچک‌تر، مانع از بروز مفاسدی بزرگ‌تر گردد[2].

۱- بخاری: (۳۵۲۱).

۲- اعتبار المآلات، ص۱۳۸ـ۱۳۹.

از دیگر آینده‌نگری‌های رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌توان به ترک تجدید بنای کعبه اشاره کرد. ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «لَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ»[1] یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه‌مسلمان نبودند، دستور می‌دادم تا خانه‌ی کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می‌کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می‌گرفتم که یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب، باز شود. و بدین ترتیب، خانه‌ی کعبه مانند بنای ابراهیم علیه‌السلام می‌شد».

از آن‌جا که کعبه، انیس قلوب مؤمنان و تجلی‌گاه تاریخ انبیای پیشین است، باید بر همان شکلی که انبیای الهی آن‌را به یادگار گذاشته بودند، باقی می‌ماند، اما در پی تجدید بنایی که توسط قریش در دوران جاهلیت صورت گرفت، اموال حلال، آن‌قدر نبود که کفایت بازسازی کعبه را به صورت کامل بنماید؛ از اینرو قریشیان، تا جایی که بودجه اقتضا می‌کرد، بازسازی کعبه را ادامه دادند تا این‌که به مرحله‌ای رسید که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم شاهد آن بود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم علاقه‌ی وافری به تدارک بودجه‌ای داشت که با آن، کارِ ناتمام قریش را به اتمام برساند، اما به سبب وجود این احتمال و نگرانی که عده‌ای، این کار را نوعی بی‌احترامی و اسائه‌ی ادب نسبت به کعبه تلقی کنند و یا حرمت و هیبت کعبه از قلوب برخی زایل گردد، رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم از بازسازی کعبه به همان شکلی که ابراهیم علیه‌السلام بنا نموده بود، صرف‌نظر کرد[2].

حسن بن علی رضی‌الله‌عنه درسِ آینده‌نگری را از قرآن و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم آموخته بود و از اینرو همواره به پیامد کارها و اقدامات خویش می‌اندیشید. او، به خوبی اهداف و آموزه‌های شریعت مقدس را درک می‌کرد و میان رهنمودهای دینی و پدیده‌های دوران خویش، تطبیق و ارتباط برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب دیدگاه‌ها و اجتهادات منحصر به فردی ارائه می‌داد که سرانجام به وحدت و همبستگی مسلمانان و نقش‌آفرینی در عرصه‌ی تمدن انجامید و شوکت و عزت را به آنان بازگرداند. امروزه جامعه‌ی ما شدیداً نیازمند این اندیشه‌ها و قرائت‌های عمیق است و باید آنها را در عرصه‌های مختلف بکار گیرد.

۱- بخاری، (۱۵۸۶).

۲- اعتبار المآلات، ص۱۴۸ـ۱۴۹.

حسن بن علی ﷺ یکی از بزرگ‌ترین اصول اسلامی را که همان حفظ وحدت و یکپارچگی است، به ما آموزش داد. خداوند متعال، در قرآن کریم، به رعایت این اصل مهم، تأکید بسیار نموده و آن دسته از اهل کتاب را که به این مسأله بی‌توجهی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار داده است. رسول گرامی اسلام ﷺ نیز در موارد مختلف، این اصل را مورد تأکید قرار داده است[۱].

حسن بن علی ﷺ در سایه‌ی عمل به رهنمودهای هدفمند قرآنی، با تفرقه و اختلاف به مبارزه پرداخت و در راستای وحدت امت اسلامی کوشید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦﴾ [آل عمران: ۱۰۳-۱۰۶]

«و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود، به یاد آورید که چون (برای همدیگر) دشمنانی بودید، خدا، میان دل‌هایتان (انس و الفت برقرار کرد و آنها را به هم) پیوند داد؛ پس (در پرتو نعمت او، برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت‌پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت،) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید). خداوند، این‌چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان، خود، رستگارند. و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن‌هم) پس از آن‌که نشانه‌های روشن

۱- رسالة الألفة بین المسلمین، ابن تیمیه، ص۲۷.

(پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید) روزی (را که) برخی چهره‌ها، سفید و بعضی چهره‌ها، سیاه می‌گردند. و اما آنان که چهره‌هایشان، سیاه می‌گردد، (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از (اذعان به حق و) ایمان (فطری) خود کافر شده‌اید؟ پس به سبب کفری که ورزیده‌اید، عذاب بچشید!».

۵- شهادت امیرالمؤمنین علی ﷺ

یکی از عوامل و انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی ﷺ به صلح روی آورد، هراس و اندوهی بود که پس از شهادت پدرش بر وی چیره گشت. این امر نه تنها موجب حزن و ناراحتی شدید حسن بن علی ﷺ گردید، بلکه موجب نابسامانی در جبهه‌ی عراق نیز گشت. علی ﷺ بناحق به قتل رسید و خوارج به هیچ‌وجه ملاحظه‌ی پیشینه و فضایل والای او در اسلام را ننمودند. علی ﷺ خدمات شایانی در جهت منافع اسلام انجام داده و در تمام زندگی‌اش به ارزش‌ها و کارهایی دست یازیده بود که موجب تحکیم و پی‌ریزی احکام شرعی در سطح دولت و ملت گردید.

آری! علی ﷺ از نشانه‌ها و برهان‌های هدایت بود که میان حق و باطل جدایی افکند؛ از اینرو کاملاً طبیعی بود که فقدان چنین شخصیتی، مسلمانان را داغدار نماید. قتل علی ﷺ، مصیبت بزرگی بود که بر مسلمانان وارد شد و دل‌هایشان را اندوهگین و چشمانشان را اشک‌آلود گردانید. حسن بن علی ﷺ به دنبال به شهادت رسیدن پدرش، اعتماد خویش نسبت به اهل عراق را از دست داد؛ زیرا هرچند پیشتر از افتخار همنشینی با علی مرتضی ﷺ بهره‌مند شده بودند، اما پس از چندی در پی طمع‌ورزی و فتنه‌هایی که به وجود آمد، گمراه شدند و از راه راست منحرف گشتند. البته در این میان، گروهی، همچون گذشته با صدق و اخلاص، به دین و خلیفه‌ی راحل و بزرگوار خویش وفادار ماندند. به قتل رسیدن علی ﷺ ضربه‌ای شدید بود که بر پیکره‌ی خلافت راشده وارد آمد و پس از چندی موجب پایان یافتن آن دوران شکوهمند و پرافتخار گردید.

۶- شخصیت معاویه ﷺ

حسن بن علی ﷺ در شرایطی خلافت را به معاویه ﷺ واگذار نمود که بیش از چهل هزار نفر با او بیعت کرده بودند که تا پای جان، به وی وفادار بمانند و از او دفاع کنند؛ این امر، بیانگر آنست که معاویه ﷺ شایستگی رهبری و زمامداری را داشته است

وگرنه نوه‌ی رسول گرامی اسلام ﷺ، به هیچ عنوان خلافت را به او واگذار نمی‌کرد بلکه با وی می‌جنگید[1]. سیرت‌نگاران، در فضیلت معاویه ﷛، این صحابی بزرگوار رسول‌خدا ﷺ فضائل زیادی را برشمرده‌اند که به ذکر چند مورد از آن می‌پردازیم:

۱- قرآن کریم:

معاویه ﷛ در جنگ حنین حضور داشت؛ خداوند متعال درباره‌ی مجاهدان حنین می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦﴾ [التوبة: ۲۶].

«آنگاه خداوند، آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشکرهایی (از فرشتگان) را فرو فرستاد که شما، ایشان را نمی‌دیدید و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین‌وسیله خداوند ﷻ) کافران را مجازات کرد و این است کیفر کافران (در این جهان و عذاب آخرت نیز به جای خود باقی است)».

معاویه ﷛ از جمله‌ی کسانی بود که در غزوه‌ی حنین حضور داشتند؛ از اینرو آن بزرگوار نیز مشمول فضیلت یاد شده در این آیه می‌باشد[2].

۲- احادیث نبوی:

رسول‌خدا ﷺ برای معاویه ﷛ دعا کرد: «اللّٰهُمَّ اجعله هادياً مهدياً واهد به»[3] یعنی: «بارخدایا! معاویه را هدایتگر و ره‌یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: «اللّٰهُمَّ علّم معاوية الكتاب والحساب وقه العذاب»[4] یعنی: «خداوندا! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و وی را از عذاب در امان بدار». باری رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا» یعنی: «نخستین لشکر امت من که در دریا می‌جنگد، بهشت را برای خویش واجب می‌گرداند». ام حرام ﷝ می‌گوید: پرسیدم: آیا من هم جزو این لشکر خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز درمیان آنان خواهی

۱- الناهية عن طعن اميرالمؤمنين معاوية، ص۵۷.

۲- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبرى، خالد الغيث، ص۲۳.

۳- صحيح سنن الترمذى، آلبانى (۲۳۶/۳).

۴- موارد الظمآن (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

بود». سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ» یعنی: «نخستین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می‌کند، بخشیده می‌شود». ام حرام می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! آیا من هم درمیان آنان خواهم بود؟: ای رسول‌خدا ﷺ آیا من هم از جمله‌ی این گروه خواهم بود؟ فرمود: «خیر»[۱].

مهلب[۲] می‌گوید: «این حدیث، بیانگر فضیلت معاویه ﷺ می‌باشد؛ چراکه معاویه ﷺ نخستین کسی است که در دریا جنگید»[۳].

۳- دیدگاه تنی چند از دانشمندان و علما در مورد معاویه ﷺ:

الف: به ابن عباس ﷺ گفتند: معاویه ﷺ فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. ابن عباس ﷺ فرمود: «کار درستی می‌کند؛ او فقیه است»[۴].

ب: عبدالله بن مبارک می‌گوید: «معاویه ﷺ از نظر ما آزموده (و بزرگوار) است. پس هرکس، دیدگاه بدی نسبت به معاویه ﷺ داشته باشد، او را به دشمنی با اصحاب ﷺ متهم خواهیم نمود»[۵].

ج: به احمد بن حنبل ﷺ گفته شد: خداوند تو را از رحمت کند! نظرت در مورد کسی که معاویه ﷺ را کاتب وحی و خال‌المؤمنین (دایی مؤمنان) نمی‌داند و معتقد است که معاویه ﷺ با زور شمشیر، زمام امور را به دست گرفته، چیست؟[۶]. ابوعبدالله پاسخ گفت: «این، سخنی گزاف است. باید از کسانی که چنین پنداری دارند، اجتناب نمود و از همنشینی با آنها پرهیز کرد. البته ما، حقیقت کارشان را برای مردم روشن می‌سازیم»[۷].

د: ابن العربی ﷺ در مورد معاویه ﷺ می‌گوید: معاویه ﷺ شخصیتی بودکه همواره مانع از نفوذ دشمنان می‌شد و بر دشمنان می‌تاخت و به حمایت از بزرگان برمی‌خاست

۱- بخاری (۲۹۲۴).

۲- مهلب بن احمد اندلسی، مصنف شرحی بر صحیح بخاری است و در سال ۴۳۵ هـ.ق درگذشت.

۳- فتح‌الباری (۶/۱۲۰).

۴- نگا: فتح‌الباری (۷/۱۳۰).

۵- مرویات خلافة معاویه، ص۲۸.

۶- همان ﷺ ۲۸.

۷- السنة، خلال، تحقیق: عطیه زهرانی (۲/۴۳۴).

و لشکریان و سربازان به رسیدگی می‌کرد و راهبرد درستی در جریان امور و در تعامل با بندگان خدا داشت[۱]. معاویه ﷺ بلندهمت بود و توجه ویژه‌ای به مسایل و مصالح مسلمانان داشت؛ چنانچه در گیر و دار نبرد با علی ﷺ در صفین، پادشاه روم را تهدید نمود. ماجرا از این قرار بود که چون به معاویه ﷺ خبر رسید که پادشاه روم، با سپاهی عظیم به مرزهای سرزمین اسلامی نزدیک شده است،[۲] پیکی نزد وی فرستاد و او را تهدید کرد. ابن‌کثیر در این باره می‌گوید: «پس از آنکه معاویه ﷺ سپاه روم را به وحشت انداخت و آنان را شکست داد، پس از چندی، پادشاه روم با مشاهده‌ی درگیری معاویه ﷺ با علی ﷺ، فرصت را غنیمت شمرد و قصد لشکرکشی به سرزمین‌های اسلامی را نمود. زمانی که معاویه ﷺ از تصمیم پادشاه روم، باخبر گردید، نامه‌ای بدین مضمون برایش فرستاد که: «ای ملعون! به خدا سوگند، اگر عقب‌نشینی نکنی و به دیار خویش بازنگردی، با پسرعمویم(علی ﷺ) صلح می‌کنم، تمام قلمروت را فتح می‌نمایم و زمین را با تمام وسعتش، بر تو تنگ می‌گردانم». بدین سان پادشاه روم ترسید و از معاویه ﷺ درخواست آتش‌بس نمود[۳].

هـ : ابن تیمیه ﷺ درباره‌ی معاویه ﷺ می‌گوید: بطور متواتر و در روایات فراوانی به ثبوت رسیده که رسول‌خدا ﷺ، معاویه ﷺ را همچون بسیاری از اصحابش، به امارت و فرماندهی گماشته و معاویه ﷺ همراه رسول اکرم ﷺ در جنگ و جهاد شرکت نموده و کاتب وحی نیز بوده است؛ رسول‌خدا ﷺ هیچ‌گاه بر دست‌نوشته‌های معاویه ﷺ در زمینه‌ی وحی، ایراد نگرفت و همواره به او اعتماد داشت. عمر بن خطاب ﷺ نیز شناخت دقیقی از افراد داشت، زمام برخی از سرزمین‌های اسلامی را به معاویه ﷺ سپرد و هیچ‌گاه معاویه ﷺ را در اداره‌ی امور، به کم‌کاری و خیانت متهم نکرد؛ حال آنکه به گواهی رسول خدا ﷺ، خداوند ﷻ حق را بر قلب و زبان عمر ﷺ جاری ساخته بود[۴].

۱- العواصم من القواصم (۲۱۰ـ۲۱۱).

۲- مرویات خلافة معاویه ص۳۱.

۳- البدایة والنهایة (۱۱۹/۸).

۴- الفتاوی (۴۷۲/۴) و سیر اعلام النبلاء (۱۲۹/۳).

و: ابن کثیر درباره‌ی معاویه ﷺ می‌گوید: مردم در سال ۴۱ هجری با معاویه ﷺ بیعت کردند؛ وی، همواره از آن پس به صورت رسمی، اداره‌ی امور مسلمانان را برعهده داشت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در دوران حکومتش، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة‌الله می‌پرداختند. غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه ﷺ، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.

و نیز می‌گوید: معاویه ﷺ شخصی بردبار[1]، باوقار، عادل، باشهامت، بخشنده و بزرگوار بود و مهتر و سرآمد همگان به شمار می‌رفت[2].

همچنین می‌گوید: رحمت خدا بر معاویه باد؛ او، فردی نیک‌سیرت و باگذشت بود عیوب دیگران را می‌پوشاند[3].

۴- معاویه ﷺ و روایت حدیث:

معاویه ﷺ به افتخار روایت حدیث از رسول‌خدا ﷺ نایل گشته است. البته این افتخار، از آن جهت، نصیب معاویه ﷺ گردید که وی، پس از فتح مکه کاتب وحی بود و از آن‌جا که رسول اکرم ﷺ داماد وی به‌شمار می‌رفت، همواره همراه آن حضرت ﷺ بود؛ از اینرو موفق به روایت ۱۶۳ حدیث از رسول خدا ﷺ گردید. از این میان، چهل حدیث را بخاری و مسلم بصورت (متفق علیه) روایت کرده‌اند. چهار حدیث او را، بخاری، به تنهایی روایت کرده است و پنج حدیثش را هم مسلم به تنهایی روایت نموده است[4]. رفتار و برخورد معاویه ﷺ با شهروندانش، بهترین روشی بود که یک حاکم یا رهبر، می‌تواند در برخورد با شهروندانش در پیش بگیرد و همین ویژگی معاویه ﷺ بود که سبب محبوبیت او در نزد مردم گردیده بود. رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «خیار ائمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم وتصلون عليهم ويصلون عليكم وشر أئمتكم

۱- ابن ابی الدنیا و ابوبکر بن ابی عاصم اختصاصاً پیرامون حلم و بردباری معاویه ﷺ کتاب نگاشته‌اند.

۲- البدية والنهاية (۱۱۸/۸).

۳- همان (۱۲۶/۸).

۴- مرويات خلافة معاويه في تاريخ الطبری، ص۲۳.

الذین تبغضونهم ویبغضونکم وتلعنونهم ویلعنونکم»[1] یعنی: «بهترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را دوست دارید و آنها، شما را دوست دارند و شما، برای آنها دعا می‌کنید و آنان، برای شما دعا می‌کنند و بدترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را (دوست ندارید) و به آنان بغض می‌ورزید و آنها نسبت به شما بغض می‌ورزند و شما، آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند».

۵- سخن امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد امارت معاویه ﷺ:

سفیان بن لیل می‌گوید: هنگامی که حسن بن علی ﷺ به کوفه آمد، به او گفتم: ای خوارکننده‌ی مؤمنان! وی در پاسخ گفت: این سخن را مگو؛ زیرا من، از پدرم شنیدم که فرمود: دیرزمانی نخواهد گذشت که امارت، به دست معاویه ﷺ خواهد افتاد. من نیز از این سخن پی بردم که آنچه خداوند مقدر کرده، حتماً روی خواهد داد؛ از اینرو برایم ناخوشایند بود که میان من و او، خون مسلمانان ریخته شود»[2]. در روایتی آمده که علی ﷺ فرمود: امارت معاویه ﷺ را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،[3] بریده و افکنده خواهد شد[4]. این سخن علی ﷺ بر توانمندی و شایستگی معاویه ﷺ در امارت دلالت دارد؛ چنانچه روشی که وی در گفتگو و مذاکره با حسن بن علی ﷺ اختیار کرد، سهم به‌سزایی در استقرار صلح و جلوگیری از جنگ و درگیری داشت. هرچند حسن بن علی ﷺ نقش اصلی را در ایجاد صلح ایفا نمود، اما بدون تردید شخصیت معاویه ﷺ و نیز بلنداندیشی، سعه‌ی صدر و جوانمردی‌اش، در ایجاد این صلح بی‌تأثیر نبود. معاویه ﷺ همواره نسبت به حسن بن علی ﷺ عرض ادب می‌نمود و ضمن آنکه او را گرامی می‌داشت، به ذکر فضایل اهل بیت می‌پراخت و این، نشانگر آن است که علی‌رغم نزاعی که رخ داده بود، معاویه ﷺ همچنان حق را بیان می‌کرد و بدان اذعان می‌نمود[5].

۱- مسلم (۶۵).

۲- تاریخ دمشق (۱۰۵/۱۲).

۳- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می‌شود.

۴- همان (۱۰۵/۱۲).

۵- النهایة عن طعن امیرامؤمنین معاویة ﷺ، ص۵۷.

احمد بن حنبل ﷫ در مسند خویش روایت نموده که معاویه ﷺ فرموده است: «رسول اکرم ﷺ زبان و لب‌های حسن بن علی ﷺ را می‌مکید؛ همانا خداوند متعال، هیچ‌گاه زبان یا لبی را که رسول خدا ﷺ، آن را مکیده است، عذاب نمی‌کند»[1]. معاویه ﷺ با خود، روراست بود و به گناهان خویش، اعتراف می‌نمود و ضمن آنکه به رحمت و حلم خداوند ﷻ امید داشت، از وی طلب آمرزش می‌کرد. مسور بن مخرمه می‌گوید: باری نزد معاویه ﷺ رفتم؛ معاویه ﷺ پرسید: ای مسور! چرا بر ضد حکام خویش طعن و سرزنش نمودی؟ مسور پاسخ داد: این مسأله را مطرح مکن و در مورد آنچه نزد تو آمده‌ایم، به ما احسان نما. معاویه ﷺ فرمود: «باید دلیل بدگویی مرا بگویی». مسور می‌گوید: آن قدر اصرار کرد که هر چه در مورد او در دل داشتم، بر زبان آوردم؛ معاویه ﷺ فرمود: «من، خودم را از گناه بدور نمی‌دانم، اما آیا تو، آن خدمات و اصلاحاتی را که من در جهت منافع عمومی انجام داده‌ام، به فراموشی می‌سپاری و تنها به ذکر عیوب و گناهانم می‌پردازی؟ من، به گناهان خویش در پیشگاه خداوند، اعتراف می‌کنم، ولی آیا از خودت گناهانی سر نمی‌زند که به خاطر آنها از خداوند (و عذاب او) ترس داشته باشی؟» مسور گوید: گفتم: آری. فرمود: «پس چه چیز باعث شده که تو، خویشتن را بیش از من سزاوار آمرزش و مغفرت الهی بدانی؟ به خدا سوگند که اصلاحات و اقدامات اصلاحی من، به مراتب بیش از اقدامات توست و چنانچه میان خدا و غیر خدا مختار می‌شدم، خداوند را بر غیر او برمی می‌گزیدم؛ وانگهی من، پیروِ آیینی هستم که در آن، اعمال نیک پذیرفته می‌گردد و در قبال نیکی، به نیکوکار پاداش داده می‌شود. مسور می‌گوید: بدین سان متوجه شدم که معاویه ﷺ، مرا مغلوب کرد. عروه می‌گوید: از آن پس، هرگاه نام معاویه ﷺ به میان می‌آمد، مسور، برایش دعا می‌کرد[2].

اینک به ذکر حکایتی می‌پردازیم که بیانگر تقوا و خداترسی معاویه ﷺ می‌باشد. هرگاه در مجلس معاویه ﷺ حدیث ابوهریره ﷺ از رسول‌خدا ﷺروایت می‌شد که: نخستین کسانی که از امت محمد ﷺ در روز قیامت توسط آتش گداخته، عذاب

۱- مسند احمد (۱۶۸۴۸). سند این روایت صحیح است.

۲- سیر اعلام النبلاء (۳۹۲/۳). این حدیث در مباحث بعدی، به تفصیل بیان خواهد شد.

می‌شوند، قاریان، انفاق‌کنندگان و مجاهدان ریاکار هستند،[1] معاویه رضي الله عنه می‌گفت: وضعیت اینها، این‌چنین است، پس کسانی که هنوز زنده‌اند، چه وضعیتی خواهند داشت! راوی می‌گوید: آنگاه معاویه رضي الله عنه به‌قدری گریست که گمان کردیم هر لحظه ممکن است از شدت گریه، هلاک گردد. و سپس سرش را بالا گرفت و دستی بر صورتش کشید و گفت: چه راست گفته‌اند خداوند عز و جل و رسولش که:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به تمام و کمال می‌دهیم و هیچ حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانیند که در آخرت بهره و نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد. (هرچند که اعمالشان، به‌ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد)»[2].

شخصیت معاویه رضي الله عنه و خدمات ارزنده‌اش در تاریخ اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل در انعقاد پیمان صلح بود. البته ما ادعا نداریم که معاویه رضي الله عنه جزو خلفای راشدین به‌شمار می‌آید؛ خیر، بلکه او، پادشاهی عادل بوده است. معاویه رضي الله عنه در سیاست و علوم اداری، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مهارت وافری داشت؛ برای اینکه به این صلاحیت‌ها و شایستگی‌های معاویه رضي الله عنه پی ببریم، باید با حوصله‌ی تمام، دوران وی را مورد بررسی قرار دهیم. بدان امید که خداوند متعال، این توفیق را به ما بدهد.

۷- آشفتگی سپاه عراق و اهل کوفه:

۱- عبارت عربی این حدیث این‌گونه است: «يا اباهريرة! اولئك الثلاثة أول خلق الله تسعر بهم النار يوم القيامة». ترمذی و حاکم، این حدیث را روایت کرده‌اند و آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است. (ش۱۷۱۳).

۲- النهاية في الفتن والملاحم (۵۲/۲).

شورش خوارج، موجب تضعیف سپاه امیر مؤمنان علی ﷺ گردید، همان‌گونه که جنگ‌های جمل، صفین و نهروان،نفرت شدیدی نسبت به جنگ، در دل عراقی‌ها ایجاد کرد و موجب رنجش و آزردگی آنان گردید. این وضعیت، در جنگ صفین، شدیدتر بود؛ چراکه در این جنگ، بسیاری از کودکان، یتیم شدند و عده‌ی زیادی از زنان، بیوه گشتند، اما شرکت‌کنندگان در جنگ، به مقصود خویش نرسیدند. از اینرو همواره واقعه‌ی صفین، در ذهن و خیال مردم بود و اگر این جنگ، با تدبیر امیر مؤمنان علی ﷺ و بسیاری از اصحاب ﷺ، به صلح یا حکمیت خاتمه نمی‌یافت، دایره‌ی مصیبتش بر جهان اسلام به‌اندازه‌ای زیاد می‌شد که در اذهان نمی‌گنجید. از اینرو عده‌ای، با آن‌که می‌دانستند حق با علی ﷺ است و از دل و جان، با او بودند، اما از همراهی‌اش در عزیمت به شام، خودداری کردند[1].

از دیگر مشکلاتی که سپاه علی ﷺ را با چالش و آشفتگی روبرو نمود، ظهور فرقه‌ای بود که در مورد علی ﷺ آن‌قدر غلو می‌کردند که او را تا مقام الوهیت بالا می‌بردند. در آن گیر و دار به نظر می‌رسید که این جریان فکری، واکنشی به رویکرد خوارج در مورد علی ﷺ بود که او را تکفیر می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند[2]. اما ناگفته پیداست که این گروه، از این کار خویش، قصد بدی داشتند و در پی آن بودند که اعتقادات و باورهای فاسد و باطلی را درمیان مسلمانان رواج دهند تا رفته‌رفته این اعتقادات، دین آنان را نابود نماید و نه تنها سپاه علی ﷺ، بلکه تمام مسلمانان را تضعیف و سپس نابود کند[3]. علی ﷺ با تمام توان و قدرت، در برابر خوارج ایستادگی کرد؛ البته بخش قابل توجهی از توان سپاهیان علی ﷺ صرف رویارویی با خوارج شد. از آن پس جریان‌هایی بر ضد علی ﷺ به راه افتاد؛ چنانچه خریت بن راشد و به قولی حارث بن راشد که از کارگزاران علی ﷺ در اهواز بود، عده‌ای از بنی‌ناجیه را با خویش همراه کرد و خواهان کناره‌گیری علی ﷺ از خلافت گردید؛ در این شورش، تعداد زیادی، ابن راشد را همراهی کردند. علی ﷺ سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی به جنگِ وی فرستاد. این سپاه، توانست لشکر ابن راشد را شکست دهد و او را

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید علی، ص۳۴۵.

۲- نظام الخلافة في الفکر الاسلامی، ص۱۵ـ۱۶ مصطفی حلمی.

۳- خلافة علی بن ابی‌طالب،ص۳۵۰.

به قتل برساند[1]. شعبی می‌گوید: پس از حنگ نهروان، اطراف و اکناف علی رضي الله عنه را شورش فرا گرفت؛ بنی‌ناجیه به مخالفت با وی برخاستند؛ ابن‌حضرمی خود را به بصره رسانید و اهل اهواز، شورش کردند؛ زنهاریان و کسانی که در قبال پرداخت مالیات، تحت حمایت حکومت اسلامی قرار داشتند، به طمع کاهش مالیات، شورش نمودند و کارگزار علی رضي الله عنه، سهل بن حنیف را از فارس بیرون راندند[2]. خلاصه اینکه زمانی که حسن بن علی رضي الله عنه زمام امور را به دست گرفت، سپاه عراق، سراسیمه و آشفته بود و اهل کوفه نیز در اقدامات و سیاست‌های خویش، مردد و دودل بودند. ابن‌درید در الـمجتبي می‌گوید: حسن بن علی رضي الله عنه پس از شهادت پدرش برخاست و فرمود: «به خدا سوگند که تردید یا پشیمانی، ما را از اهل شام منصرف نکرد؛ بلکه ما، با صبر و سلامت نفس، با آنها می‌جنگیدیم، اما ناگهان دشمنی، جای دوستی را گرفت و بی‌تابی و بی‌صبری، جایگزین بردباری گردید. شما در صفین، دینتان را در قبال دنیا فروختید و دنیا، جلودار دینتان گشت و جای آن را گرفت. هان! آگاه باشید که ما برای شما همان‌گونه‌ایم که پیش از این بودیم (و همچنان دلسوز شما هستیم)، البته شما، دیگر آن جایگاه گذشته را نزد ما ندارید. ای مردم! شما، با دو کشتار مواجه گشتید: کشته‌شدگانی که در صفین جان باختند و شما بر آنان گریستید، و کشته‌شدگان جنگ نهروان که شما، به خونخواهی آنان برخاستید. بدین ترتیب عده‌ای از بازماندگان، شکست خورده و درمانده بودند و عده‌ای هم می‌گریستند و در اندیشه‌ی تلافی و قصاص به‌سر می‌بردند. ای مردم! معاویه رضي الله عنه پیشنهادی را مطرح کرده که نه در آن عزت است و نه پیشنهادی عادلانه می‌باشد، اما اگر دوست دارید کشته شوید، این پیشنهاد را رد می‌کنیم؛ ولی اگر زندگی را دوست دارید و می‌خواهید زنده بمانید، این پیشنهاد را می‌پذیریم». و چون مردم، این پیشنهاد را پذیرفتند، صلح برقرار گردید[3]. هرچند بنده، در صحت انتساب این خطبه به حسن بن علی رضي الله عنه شک دارم، اما این

۱- تاریخ طبری (۶/۲۷ـ۴۷).

۲- همان (۶/۵۳).

۳- سیر اعلام النبلاء (۳/۲۶۹).

حکایت، بیانگر ویژگی و حالات روحی و روانی حسن بن علی ﷺ و یاران اوست که باعث شد هرچه زودتر پیمان صلح، منعقد گردد[۱].

حسن بن علی ﷺ در شکایت از اهل عراق و گلایه از بی‌مهری‌ها و اهانت‌هایی که بر وی روا داشته‌اند، با صدای بلند می‌فرمود: به خدا سوگند که معاویه ﷺ برای من، از این افراد که مدعی‌اند از پیروان و شیعیان من هستند، بهتر است. آنها (اهل عراق) درصدد قتلم برآمدند و اموال مرا به غارت بردند. به خدا سوگند، اگر با معاویه ﷺ پیمان و یا عهدنامه‌ای منعقد کنم که به موجب آن، جان و خانواده‌ام درامان بمانند، برایم بهتر از آنست که به چنین کسانی دل ببندم که) مرا بکشند و خانواده‌ام را سرگردان و آواره نمایند و حقوقشان را ضایع کنند. به خدا قسم، اگر با معاویه ﷺ به نبرد می‌پرداختم، همین‌ها، گریبانم را می‌گرفتند و مرا مجبور می‌کردند که با وی صلح کنم. به خدا سوگند، اگر در اوج قدرت با معاویه ﷺ صلح کنم، بهتر از آن است که کشته یا اسیر شوم یا بر من منت بگذارد و این منت، تا ابد بر بنی هاشم باقی بماند. اگر با معاویه ﷺ صلح کنم، بهتر از آن است که چون بر من چیره گردد، همواره بر مردگان و زندگان بنی هاشم منت نهد[۲] اهل کوفه را بارها آزموده و شناخته‌ام؛ من، آنها را قومی یافتم که نمی‌توان روی گفتار یا کردارشان، حساب باز کرد؛ چراکه آنان، قومی بی‌وفایند، هرچند به‌ظاهر می‌گویند که دل‌هایشان با ماست، اما شمشیرهایشان، بر ضد ما از نیام کشیده می‌شود»[۳].

پس از این‌که اهل کوفه، پدر بزرگوار حسن بن علی ﷺ را به شهادت رساندند، به شخص حسن ﷺ نیز حمله‌ور شدند و اموال او را به غارت بردند؛ واقعاً حسن ﷺ حق داشت که دیگر به اهل کوفه اعتماد نداشته باشد؛ چنانچه فرمود: «ای اهل عراق! شما سه جنایت علیه من مرتکب شده‌اید که هیچ‌گاه آن‌را از یاد نخواهم برد. شما، پدرم را کشتید و به من حمله‌ور شدید و اموالم را تاراج کردید»یا فرمود: «ردایم را کشیدید و ربودید»[۴]. به حسن بن علی ﷺ گفتند: چرا صلح نمودی؟ فرمود: «از دنیا بیزار شدم و

۱- الدوحة النبویة الشریفة، ص۹۳.

۲- الشیعة واهل البیت ص۳۷۹ به نقل از الاحتجاج طبرسی ص۱۴۸.

۳- همان ص۳۷۶ به نقل از الاحتجاج ص۱۴۸.

۴- الطبقات (۳۲۴/۱) سند روایت حسن می‌باشد.

اهل کوفه را نیز مردمی (غیر قابل اعتماد) یافتم که هر کس به آنها اعتماد کرده، شکست خورده است. کوفیان، مردمی هستند که نه در خیر و نیکی، و نه در شر و بدی، اراده‌ای قاطع ندارند و آن‌قدرمیان آنان تفرقه و پراکندگی وجود دارد که هیچ‌یک از آنان با دیگری در رأی یا خواسته‌ای موافقت نمی‌کند. پدرم، با مشکلات شدیدی، از ناحیه‌ی این مردم مواجه شد؛ ای کاش می‌دانستم که این قوم، کی اصلاح خواهند شد؟»[1].

البته این گفته‌ها، عمومیت ندارد؛ چراکه فضایلی پیرامون آمادگی سپاه حسن بن علی ﷺ و در رأی آنها، قیس بن سعد خزرجی ﷺ و دیگر فرماندهان لشکر حسن بن علی ﷺ ذکر شده که نشان می‌دهد حسن بن علی ﷺ توانایی تقویت سپاهش را داشته است.

۸- میزان توانایی و اقتدار سپاه معاویه ﷺ:

معاویه ﷺ از همان دوران علی ﷺ در نهان و آشکار و با بکارگیری اسباب و عوامل مختلف، درصدد تضعیف سپاه عراق بود. وی، اختلافات و تنش‌های به‌وجودآمده در سپاه علی ﷺ را غنیمت شمرد و از آن، بهره‌برداری نمنود. و آنگاه سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص ﷺ به مصر، گسیل نمود؛ این سپاه، بر مصر چیره گشت و آن‌را به سرزمین‌های تحت تصرف معاویه ﷺ ملحق کرد.

می‌توان عوامل موفقیت این سپاه را در موارد ذیل برشمرد:

۱- درگیر بودن امیرالمؤمنین علی ﷺ با خوارج

۲- کارگزار امیرالمؤمنین علی ﷺ در مصر، محمد بن ابی‌بکر بود که زیرکی فرماندهان و کارگزاران پیشین مصر همچون قیس بن سعد بن عباده‌ی ساعدی انصاری ﷺ را نداشت. وی، با کسانی که به خونخواهی عثمان ﷺ برخاسته بودند، به نبرد پرداخت و از تدبیر و توان سیاسی والایی برخوردار نبود که بتواند همانند والیان گذشته، آنان را شکست دهد.

۳- معاویه ﷺ با آنان‌که به خونخواهی عثمان ﷺ برخاسته بودند، هم‌رأی بود و همین، کمک شایانی به وی در زمینه‌ی تسلط بر مصر نمود[2].

1- الکامل في التاریخ (۴۴۸/۲).

۲- الطبقات (۸۳۹/۳) و خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید ص۳۵۱. سند این روایت صحیح است.

۴- دور بودن مصر از مرکز خلافت علی ﷺ و نزدیک بودن آن به شام.

۵- موقعیت طبیعی و جغرافیایی مصر که از طریق صحرای سیناء به شام متصل می‌شد، موقعیتی استراتژیکی به‌شمار می‌رفت که چون به قلمرو معاویه ﷺ اضافه گردید، نیروهای انسانی و اقتصادی ارزشمندی را در اختیار معاویه ﷺ نهاد؛ هرچند امیر مؤمنان علی ﷺ عده‌ای را فرستاد که مانع اقدامات معاویه ﷺ شوند[1]. معاویه ﷺ کوشید کارگزاران علی ﷺ و بزرگان قبایل را به سوی خویش، جذب کند؛ چنانچه تلاش کرد قیس بن سعد ﷺ ـ یکی از کارگزاران توانمند امیرالمؤمنین علی ﷺ در مصر ـ را به سوی خویش بکشد، اما موفق نشد. البته معاویه ﷺ توانست با ایجاد شبهه و تردید درمیان طرفدران و مستشاران علی ﷺ، کاری کند که به عزل قیس بن سعد ﷺ انجامید[2]. عزل قیس ﷺ، برای معاویه خیلی سودمند و کارآمد بود. همچنین معاویه ﷺ کوشید تا زیاد بن ابیه را که عامل و نماینده‌ی علی ﷺ در فارس بود، عزل نماید، اما موفق نشد[3].

معاویه ﷺ توانست بر برخی از بزرگان قبایل و والیان تأثیر بگذارد و آنان را به سوی خویش جذب کند. از سوی دیگر، زمانی که این افراد، تفرقه و اختلاف سپاهیان علی ﷺ را مشاهده نمودند و دیدند که معاویه ﷺ، امیری قاطع و سیاستمدار است، بیشتر به سوی او جذب شدند. علی ﷺ طی خطابه‌ای به مردم فرمود: «ای مردم! بدانید که بُسر، از جانب معاویه ﷺ آمده است؛ البته من، مطمئنم که آنها به علت اتحادی که بر باطل خویش دارند و نیز بدان سبب که از امیرشان اطاعت می‌کنند و امانتدارند، و نیز از آن جهت که شما، بر خلاف آنان، هرچند حق، با شماست، متفرق شده و اختلاف کرده‌اید و همچنین از آنجا که در امانت خیانت می‌کنید و از امیرتان نافرمانی می‌نمایید، بر شما پیروز خواهند شد. فلانی را برای فلان کار فرستادم، اما دیری نپایید که به قتل وسرکشی پرداخت و با اموالی فراوان به معاویه پیوست. فلانی را نیز (نماینده‌ی خویش در فلان جا نمودم و) به کاری به او گماشتم، اما او نیز به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی به معاویه پیوست. این مردم آن‌قدر بی‌اعتماد شده‌ام که اگر

۱- تاریخ خلیفۀ، ص۱۹۸. سندی برای آن ذکر نشده است.

۲- الاستیعاب (۲/۵۲۵-۵۲۶).

۳- ولاة مصر ص ۴۵-۴۶.

کاسه‌ای به یکی از آنها به امانت بسپارم، می‌ترسم آن را تصاحب کند و در امانت خیانت نماید. بارخدایا! من، آنها را (با پند و اندرز فراوان) به خشم آوردم و آنان نیز (با بی‌توجهی) مرا به خشم آوردند؛ پس مرا از شر ایشان و آنان را از دست من، راحت کن»[۱].

معاویه رضی الله عنه پس از شهادت امیر مؤمنان نیز همچنان روابط خویش را با اعیان و سرآمدان عراقی ادامه داد. بدین ترتیب عوامل مختلفی، سبب قوت و اقتدار سپاه معاویه رضی الله عنه گردید که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان معاویه رضی الله عنه از امیرشان.

اتحاد و یکپارچگی اهل شام بر محوریت و رهبری معاویه رضی الله عنه.

مهارت و خبرگی معاویه رضی الله عنه در اداره‌ی امور شام.

دسترسی به منابع مالی فراوان.

هزینه کردن اموال در جهت تحقق اهدافی که معاویه رضی الله عنه آنها را به مصلحت امت می‌دانست.

شرایط صلح

در کتاب‌های تاریخی و منابع معاصر، به شرایطی که هر یک از دو طرف، در پیمان صلح مطرح نمودند، اشاراتی شده است، اما از آنجا که این شرایط، در منابع مختلف، به صورت پراکنده آمده، برخی تلاش کرده اند به جمع و ترتیب این موارد بپردازند. بنده نیز در این راستا کوشیده‌ام داده‌های پراکنده‌ای را که پیرامون صلح و شرایط آن در کتاب‌ها و منابع تاریخی ذکر گردیده، گردآوری و جمع‌بندی نمایم و به شرح آنها بپردازم:

اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم

در روایت امام بخاری آمده است که چون حسن بن علی رضی الله عنه از نمایندگان معاویه رضی الله عنه (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر) در قبال پیمان معاویه رضی الله عنه ضمانت می‌خواست، آنها پاسخ می‌دادند: ما ضمانت می‌کنیم.

یادآوری این نکته در زمان برقراری صلح که معاویه رضی الله عنه باید به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم عمل کند، امری کاملاً طبیعی بود که با

۱- التاریخ الصغیر، بخاری (۱۲۵/۱). این روایت با سندی منقطع نقل گردیده، اما شواهدی آن را تأیید می‌کند.

اوضاع و احوال آن دوران، هم‌خوانی و سازگاری داشت؛ به عبارتی در آن دوران، یادآوری چنین نکاتی کاملاً عادی بود. بنابراین بنده، با آن دسته از مورخان ـ از جمله استادم دکتر محمد بطاینه ـ که شرط پایبندی به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ و خلفای راشدین ﷺ را دستاویزی برای ایراد اتهام به معاویه ﷺ می‌دانند، موافق نیستم؛ چراکه این برداشت، با اینکه این شرط در شرایط صلح گنجانده شده باشد، منافات دارد[1]. گروهی از دانشمندان علوم اسلامی همچون ابن حجر هیتمی، این شرط را جزو شرایط صلح معاویه و حسن ﷺ دانسته‌اند. چنانچه روایت شده که: ... شایستگی زمامداری امور مسلمانان را دارد و می‌تواند در اداره‌ی امور، مطابق کتاب خدا، سنت پیامبر ﷺ و روش خلفای راشدین ﷺ، عمل کند[2]. برخی از کتاب‌های شیعه نیز، این شرط را آورده‌اند و این، بیانگر آنست که حسن بن علی ﷺ احترام فراوانی به ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﷺ می‌گذاشته و آنان را بزرگ و پیشوا می‌دانسته است؛ چنانچه عمل به سنت و روش خلفای راشدین ﷺ را یکی از شرایط صلح با معاویه ﷺ قرار داد[3]. در نسخه‌ای به جای عبارت «خلفای راشدین»، عبارت «خلفای صالحین» آمده است[4].

وجود این شرط در پیمان صلح، در واقع، مهر تأییدی بر مرجعیت حکومت معاویه ﷺ و روشی است که آن بزرگوار، در حاکمیت خویش اختیار نمود. با مقرر شدن شرط فوق در پیمان صلح معاویه و حسن بن علی ﷺ، می‌توان مصادر و منابع قانون‌گذاری در دوران خلفای راشدین ﷺ را در موارد ذیل برشمرد:

قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ١٠٥﴾ [النساء: ۱۰۵].

۱- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين، ص ۶۸.

۲- الصواعق المحرقة (۳۹۹/۲).

۳- الشيعة واهل البيت ص۵۴.

۴- منتهی الآمال (ج۲۱۲/۲) به نقل از الشيعة وأهل البيت، ص ۵۴.

«ما کتاب (قرآن) را به‌حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و با آن) میان مردمان، طبق آنچه خدا، به تو نشان داده است، داوری کن و مدافع خائنان مباش».

قرآن کریم، نخستین مصدر قانون‌گذاری است که تمام احکام شرعی مربوط به شئون مختلف زندگی را در برمی گیرد. همچنین این کتاب الهی، شامل مبادی و زیرساخت‌های اساسی و احکام قاطعی است که برای اصلاح تمام مراحل و ابعاد زندگی، کارآیی دارد. قرآن کریم، همه‌ی نیازمندی‌های اساسی مسلمانان را بیان نموده است.

سنت رسول اکرم ﷺ:

دومین مصدر قانون‌گذاری که اصول قوانین اسلامی، از آن گرفته شده و از طریق آن می‌توان به ساختارهای اجرایی احکام قرآن پی برد، سنت نبی اکرم ﷺ است[1].

خداوند متعال، به پیروی از پیامبرش دستور داده و فرموده است:

﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ٣٢﴾ [آل عمران: ۳۲].

«بگو: از خدا و از پیغمبر ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند، (ایشان به خدا و پیامبر ﷺ ایمان ندارند و کافرند؛ و) خداوند، کافران را دوست نمی‌دارد».

خداوند ﻷ مخالفت با دستورات نبی اکرم ﷺ را خطرناک دانسته و فرموده است:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«آنان که با دستور پیامبر، مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی، گریبان‌گیرشان گردد یا عذابی دردناک، به ایشان برسد».

خداوند متعال، از مؤمنان در برابر دستورات و قضاوتهای پیامبر خویش سلب اختیار نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده (و آن را مقرر نموده) باشند، اختیاری از خود، در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسول ﷺ باشد)».

۱- فقه التمکین في القرآن الکریم ، صلابی، ص ۴۳۲.

الله لأ به مؤمنان دستور داده که هنگام نزاع و اختلاف، به سنت رسول خدا ﷺ مراجعه کنند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید،آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

خدای متعال، مراجعه به سنت رسول اکرم ﷺ در موارد اختلافی، جزو لوازم ایمان برشمرده و فرموده است:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چراکه خدا قرآن را نازل کرده و پیغمبرص آن را بیان و روشن نموده است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

سنت رسول خدا ﷺ، از مهم‌ترین مصادر تشریع در دوران خلفای راشدین ﷺ بود.

در دوران خلفای راشدین ﷺ، حکومت به‌طور کامل در خدمت شریعت قرار داشت و سیادت و رهبری، از آنِ شریعت مقدس بود. در این عصر، قانون و احکام اسلامی، فراتر از هر قانون و حکمی بود و حکومت در چارچوب شریعت اسلام قرار داشت؛ چراکه تمامی ارگانها و نهادهای حکومتی، در خدمت اسلام بود و حاکم نیز آنچنان به احکام اسلامی پایبندی می‌کرد که نه در اجرای احکام شرعی کوتاهی می‌نمود و نه می‌توانست حکمی بر خلاف احکام دینی صادر نماید[1]. در دوران خلفای راشدین و به‌طور کلی در جامعه‌ی صحابه ﷺ، دین و شریعت الهی، فراتر از همه بود؛ چنانچه همگان، اعم از حاکم و رعیت، بی‌چون و چرا در برابر دین و احکام دینی، تسلیم بودند. بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق ﷺ درمیان مردم اعلان نمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم کنید»[2].

۱- نظام الحكم في الاسلام، ﷺ ۲۲۷.

۲- البداية والنهاية (۶/۳۰۶).

اهمیت سنت و روش خلفای راشدین رضی الله عنهم

چنانچه در صفحات قبل، متذکر شدیم حسن بن علی رضی الله عنه درس‌ها، آموزه‌ها و تجربه‌های زیادی از ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و نیز از پدر بزرگوارش علی مرتضی رضی الله عنه آموخت و دوران این بزرگواران را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده. از آنجا که دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم متصل به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بود، از اهمیت شایانی برخوردار است.

رویکرد خلفای راشدین رضی الله عنهم در پایبندی به دستورات قرآن و رهنمودهای نبوی و همچنین اجرای نصوص و مفاهیم تبیین شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و التزام به آن، دوران خلافت را در امتداد عصر نبوی قرار داد. البته در دوره‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم بر پایه‌ی شورا و مشورت، اجتهادهای نوینی پیرامون مسایل مختلف صورت گرفت که دولت و امت اسلامی، در ابعاد گوناگون از آن بهره جستند. برای اهمیت این دوران، همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عليكم بسنتي وسنة خلفاء الراشدين المهديين من بعدي»[1]. یعنی: «بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من چنگ بزنید».

همچنین فرموده است: «اقتدوا بالَّذَيْنِ من بعدي: أبوبكر و عمر»[2]. یعنی: «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر».

نشانه‌ها و ویژگی‌های خلافت راشده

الف: خلفای راشدین رضی الله عنهم در تمامی احکامی که صادر می‌کردند و همچنین در امور دولتی و پرداختن به مسایل نوپدیدار و رفع مشکلات مربوط به آن، اصول و آموزه‌های اسلام و شورای مسلمانان را مدنظر قرار می‌دادند.

ب: هیچ‌یک از خلفای راشدین رضی الله عنهم از ابوبکر رضی الله عنه گرفته تا علی رضی الله عنه، خود و خلیفه‌ی پس از خویش را بر مردم تحمیل نکرده است؛ بلکه خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شد. البته این شورا، راهکارها و اَشکال متعددی را برای انتخاب خلیفه، در پیش می‌گرفت. و این، بیانگر آن است که دین مبین اسلام،

۱- ابوداود (۲۰۱/۴) و ترمذی (۴۴/۵). ترمذی این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۲- صحیح سنن الترمذی از آلبانی رحمه الله (۲۰۰/۳)

راهکار و روش مشخصی برای تعیین خلیفه معین نکرده، بلکه این اختیار را به مسلمانان داده که با پایبندی به اصل شورا، خلیفه‌ی مورد نظر خود را تعیین کنند.

ج: پس از انتخاب خلیفه توسط شورای مسلمانان، دیگر هیچ اعتراض یا مخالفتی توجیه‌پذیر نیست و باید با خلیفه و کاردار مسلمانان، به‌صورت عمومی، بیعت شود. بدین‌سان رأی اکثریت مردم، مورد توجه می‌گردد. پس از بیعت عمومی با خلیفه‌ی مورد انتخاب شورای مسلمانان، تنها در صورتی امکان نقض بیعت، وجود دارد که خلیفه، از دین برگردد و یا مرتکب کفر آشکاری شود.

د: امت اسلامی، باید در تمام امور اقتصادی، سیاسی، حکومتی، نظامی و... بر خلیفه نظارت نماید و خلیفه نیز باید پاسخگو باشد. البته نظارت باید در چارچوب و محدوده‌ی مورد تأیید اسلام انجام شود، و این امر تنها از طریق صاحب‌نظران و خبرگان و سرآمدان جامعه‌ی اسلامی، قابل اجرا می‌باشد. از اینرو به راه انداختن آشوب عمومی، جایز نیست؛ زیرا این کار، به بروز فتنه و انتشار شایعاتی می‌انجامد که جامعه‌ی اسلامی را با مشکلات و چالش‌هایی جدی، روبرو می‌نماید؛ چنانچه مسلمانان، در فتنه‌ی قتل عثمان ﷺ این رویه‌ی نادرست را تجربه کردند[1]. حق نظارت همگانی بر عملکرد حاکم، برگرفته از سخنان و رویکرد خلفای راشدین ﷺ است؛ به عبارتی بر اساس شیوه‌ی حکمرانی خلفای راشدین ﷺ می‌توان به وجود اصل نظارت همگانی بر عملکرد حکومت، پی برد. و اینک فرازی از سخنان خلفای راشدین ﷺ در این باره:

ابوبکر صدیق ﷺ : ««اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری کنید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم نمایید»[2].

عمر فاروق ﷺ : «محبوب‌ترین مردم، نزد من کسی است که عیوب مرا به من متذکر شود»[3]. و نیز فرموده است: «از آن می‌ترسم که خطایی از من سر زند، اما هیچ‌یک از شما جرأت نکند به من تذکر دهد»[4].

١- الخلفاء الراشدون أعمال وأحداث، امین القضاة ص ١٣.

٢- البداية والنهاية (٣٠٦/۶).

٣- البداية والنهاية (٣٠۵/۶).

۴- الشیخان ابوبکر و عمر، ص٢٣١.

عثمان : «اگر در کتاب خدا آیه‌ای یافتید که بر اساس آن، باید مرا در قید و بند نمایید، پس حتماً این کار را انجام دهید»[۱]. (کنایه از این است که عثمان خود را در برابر احکام قرآن تسلیم محض می‌دانست).

علی : «این، حق شماست (که خود، زمام امورتان را به هر کس که بخواهید، بسپارید) و هیچ‌کس در آن حقی ندارد مگر اینکه خودتان، او را زمامدار خویش قرار دهید. من نیز بدون (خواست و پشتوانه‌ی) شما هیچ ولایتی بر شما ندارم»[۲].

در دوران خلفای راشدین همه، اتفاق نظر داشتند که نظارت بر حاکم، حق امت اسلامی است و شهروندان، می‌توانند عملکرد رییس حکومت را نقد کنند و هیچ‌کس، این موضوع را رد نکرده است[۳]. این اتفاق نظر، بیانگر آن است که آنها فهم و قرائت صحیحی از کتاب خدا داشتند و روش صحیح و درستی در تعامل با سنت پیامبر اکرم در پیش گرفته بودند[۴].

هـ: خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، باید اقدامات لازم را برای حل مسایلی که نصی پیرامون آن نیامده، بر اساس مصالح مرسله و در چارچوب شورا انجام دهد تا حکمی که صادر می‌کند در جهت مصالح عمومی امت اسلامی و مناسب حالِ آنان باشد. چنانچه ابوبکر صدیق درباره‌ی جمع‌آوری قرآن، و عمر فاروق در مورد زمینهای سواد[۵] و همچنین پیرامون نهادهای اجرایی و اداری مانند ایجاد دیوان مالیات و دیوان مربوط به سربازان و امور نظامی، چنین رویکردی داشتند و عثمان نیز در مورد جمع‌آوری مصاحف قرآنی و ارسال یک نسخه‌ی هماهنگ و واحد به بلاد اسلامی، به همین شکل، عمل کرد.

و: وجود اختلاف، میان علما و دانشمندان امت اسلامی، امری طبیعی است. به‌طور قطع اختلاف اندیشه، به اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها می‌انجامد؛ چنانچه در سقیفه‌ی

۱- همان ص۲۳۱ و نظام الحکم في عهد الخلفاء الراشدین ص ۱۹۸.

۲- مسند احمد (۵۲۴). سند این روایت به عثمان می‌رسد.

۳- تاریخ طبری (۴۴۴/۵ و ۴۵۷).

۴- الدولة والسيادة في الفقه الاسلامی، فتحی عبدالكريم ص ۳۷۸.

۵- سواد، ناحیه‌ای از عراق است که مسلمانان در دوران عمر فاروق فتح کردند؛ این ناحیه سرسبز و حاصلخیز، از نخل و گیاهان دیگر پوشیده شده بود و از شدت سبز بودن سیاه به‌نظر می‌رسید. (مترجم)

بنی‌ساعده پیرامون انتخاب جانشین پیامبر ﷺ، و پس از تعیین خلیفه، در مورد جمع‌آوری قرآن و رویارویی با مرتدان، چنین اختلافاتی بروز کرد، اما امت اسلامی و در رأس آنان دانشمندان امت، موظفند در اوج اختلافاتی که با هم دارند، برادری، خیرخواهی و مصالح جامعه‌ی اسلامی را مدنظر قرار دهند؛ زیرا در غیر این صورت، امت اسلامی با چالش‌ها و مشکلاتی جدی روبرو می‌گردد. بدیهی است در چنین مواقعی باید برای حل و فصل اختلافات، به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ رجوع نمود[۱].

ز: خلاصه اینکه در نظام سیاسی و اداری خلافت راشده، مرجع و منبع اصلی (که فراتر از هر شخص یا قانونی است)، کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و احکام و قوانینی که در آن به تصویب می‌رسد، منطبق با احکام شرعی است که ریشه‌ای آسمانی دارد. حاکم در نظام سیاسی خلافت راشده، تحمیلی نیست و باید منتخبِ مردم و شورای مسلمانان باشد و هر کس، به عنوان حاکم انتخاب گردد، همچون سایر کارمندان دولت و شهروندان است و برایش از بیت‌المال، مستمری و حقوقی همسان حقوق دیگران تعیین می‌شود و نمی‌تواند در بیت‌المال برای منافع شخصی، دخل و تصرفی نماید. همچنین در این سیستم سیاسی، نظام شورا، فراگیر و همه‌جانبه است تا به وسیله‌ی آن، میان آحاد جامعه‌ی اسلامی، هماهنگی و انسجام صورت گیرد. امت اسلامی در این نظام در تمامی صحنه‌ها حضور فعال و حق مشارکت دارند. از لحاظ اجتماعی نیز نظام مزبور از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ چنانچه نظام اجتماعی خلفای راشدین ﷺ مبتنی بر ایمان بود و مانع انجام برخی امور در حیطه‌ی تحت سلطه‌ی خویش می‌شد و با نژادپرستی مبارزه می‌کرد. این نظام در خدمت یکایک مسلمانان، و مدافع حقوق بشر بود و ضمن حمایت از حدود و موازی حکومت اسلامی، توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت داشت. در نظام اسلامی، همه اعم از حاکم و توده‌ی مردم، در قبال فرهنگ و تمدن اسلامی مسؤولند. آنچه بیان شد، مهم‌ترین مفاهیم و زیرساخت‌های خلافت اسلامی است که سرلوحه و الگوی نیکی برای همه‌ی حکومتها در تمام ادوار می‌باشد. مسلمانان از این نظام حکومتی با عنوان «خلافت راشده» یاد می‌کنند؛ زیرا این دوره‌ی حکومتی کاملاً متفاوت و متمایز از سایر

۱- علی بن ابی‌طالب، صلابی (۳۴۵/۱).

سیستمهای حکومتی است[۱]. به همین سبب حسن بن علی رضي الله عنه در پیمان صلح، این شرط را مطرح کرد که معاویه رضي الله عنه در ساختار حکومتی خویش، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم و سیرت و روش خلفای راشدین رضي الله عنهم عمل نماید.

دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول)

معاویه رضي الله عنه، عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را برای گفتگوهای صلح، نزد حسن بن علی رضي الله عنه فرستاد و به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسن رضي الله عنه پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن رضي الله عنه خطاب به فرستادگان معاویه رضي الله عنه فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است[۲]. آن‌دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن رضي الله عنه گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه رضي الله عنه به پیمانش وفا کند؟[۳] گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم[۴].

حسن رضي الله عنه درباره‌ی اموالی سخن می‌گفت که معاویه رضي الله عنه پیش از آن به تعدادی از بنی‌عبدالمطلب ـ غیر از حسن رضي الله عنه ـ داده بود؛ قصد حسن رضي الله عنه، این بود که معاویه رضي الله عنه این اموال را مطالبه نکند[۵]. ابن اعثم می‌گوید: حسن رضي الله عنه گفت: این اموال، جزو دارایی‌های شخصیِ معاویه نیست و حق ندارد فیء مسلمانان را برای من، شرط قرار دهد[۶]. ابوجعفر طبری به روایت ابوعوانه بن حکم آورده است: مردم بصره، مانع تسلیم مالیات داراب‌گرد به حسن رضي الله عنه شدند و گفتند: فیء (و درآمد و منافع آن سرزمین) از آنِ ماست[۷].

۱- الذاکرة التاریخیة للأمة، قاسم محمد ص۷۰.

۲- فتح‌الباری (۱۳/۶۹-۷۰).

۳- همان (۱۳/۷۰).

۴- همان (۱۳/۷۰).

۵- دراسة في تاریخ الخلفاء الأمویین (۶۴).

۶- الفتوح (۳/۲۹۳).

۷- تاریخ طبری (۵/۱۶۵).

جمع‌آوری مالیات، جزو مهمترین اقدامات هر دولتی می‌باشد و چنانچه پیداست میان حسن ﷺ و مردم بصره، هیچ رابطه‌ای در این زمینه وجود نداشته است، اما روایت مذکور، بیانگر این است که مالیات داراب‌گرد، جزو اموالی که به حسن ﷺ تقدیم شد، نبوده است[۱].

روایت شده که حسن بن علی به معاویه ﷺ فرمود: «من بدهکارم». معاویه ﷺ نیز از بیت‌المال، چهارصدهزار درهم یا بیشتر، برای حسن ﷺ ارسال کرد[۲]. ابن عساکر روایت نموده که معاویه ﷺ از بیت‌المال اموالی را برای حسن بن علی ﷺ می‌فرستاد تا بدهی‌های خویش را بپردازد و به وعده‌هایی که به مردم داده بود، وفا نماید و نیازهای خانواده‌ی خود و پدرش را برآورده سازد[۳].

برخی از مورخان نقل کرده‌اند که حسن بن علی ﷺ پنج میلیون درهم از بیت‌المال را نزد خویش نگه می‌داشت تا آنها را میان سربازان و رزمندگانی که همراهش بودند، تقسیم نماید و از این پول، مقداری هم برای خانواده و یارانش نیز باقی می‌ماند[۴]. بدون‌تردید توزیع اموال درمیان سربازان و رزمندگان حسن ﷺ آنان را آرام می‌کرد و کمک شایانی به رفع بحران می‌نمود.

بنده، درمیان روایات مذکور، روایت بخاری را ترجیح می‌دهم، اما روایاتی که حکایت از آن دارند که معاویه ﷺ سالانه یک میلیون درهم برای حسن ﷺ و دو میلیون درهم برای حسین ﷺ مقرر کرده و همچنین بنی‌هاشم را در مستمری و حقوق بر بنی‌عبدشمس ترجیح می‌داده است،[۵] با تمام تأویلات و تفسیرهایی که پیرامون این روایات ارائه شده، غیرقابل اعتماد و غیرقابل قبول است؛ زیرا از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که گویا حسن ﷺ، خلافت را به معاویه ﷺ فروخته و مصالح شخصی خویش را بر مصالح امت اسلامی ترجیح داده است![۶] البته برقرار شدن مستمری برای

۱- دراسة في تاريخ الخلفاءالامويين ص۶۴.

۲- تاريخ الاسلام، عهد معاويه ص۷.

۳- تاريخ دمشق (۹۰/۱۴).

۴- في التاريخ الاسلامی، شوقی ابوخليل ص۲۶۸.

۵- الأخبار الطوال ص۲۱۸.

۶- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۳.

حسن ﷺ امری کاملاً عادی و بلکه حق وی بوده تا همچون سایر مسلمانان از حقوق و مزایای اعطایی از سوی حکومت، برخوردار گردد؛ یادآوری این نکته نیز ضروری که اگر حقوق و مستمری حسن ﷺ از حقوق سایر مسلمانان بیشتر بوده، باز هم اشکالی بر آن، وارد نیست، اما بدون شک این مقدار، به ۰/۰۱ مبلغی که در روایات بدان اشاره شده، هم نمی‌رسیده است[۱].

سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان

صلحی که میان دوطرف منعقد شد، حاوی این شرط بود که بایستی همه‌ی مردم، از امنیت کامل برخوردار باشند. در روایت بخاری بدین نکته اشاره شده که نمایندگان معاویه ﷺ در جریان مذاکرات صلح با حسن مجتبی ﷺ ضمانت کردند که امت اسلامی به خاطر قتال و خونریزی‌هایی که بدان دچار شده بودند، مورد بخشش قرار گیرند[۲]. روایتی از زهری حاکی از آن است که عبیدالله بن عباس ﷺ که فرماندهی لشکر حسن ﷺ را بر عهده داشت، پس از آنکه به تصمیم حسن ﷺ برای صلح با معاویه ﷺ پی برد، پیکی را نزد معاویه ﷺ فرستاد و از وی امان خواست و درخواست نمود که اموالی را که پیشتر تصرف کرده، از او بازپس نگیرند؛ سپس شب هنگام به سوی گروه معاویه ﷺ رفت و به آنان پیوست. آنگاه قیس بن سعد ﷺ فرماندهی لشکر را برعهده گرفت و با سپاهیان، پیمان بست که تا گرفتن ضمانت جانی و مالی برای هواداران علی ﷺ، با معاویه ﷺ بجنگد[۳].

یکی از خاورشناسان به نام «فلهوزن» کوشیده است تا این تهمت باطل را به عبدالله بن عباس ﷺ نسبت دهد. وی گوید: فرمانده‌ی لشکر مزبور عبدالله بن عباس بوده است؛ زیرا در برخی نسخه‌های خطی تاریخ طبری، به جای «عبیدالله»، «عبدالله» آمده و این اختلاف، اشتباه چاپی یا نگارشی نیست؛ بلکه از آنجا که برخی از راویان، خواسته‌اند این ننگ و عار به جدّ عباسیان یعنی عبدالله بن عباس(ﷺ)، نسبت داده نشود، واژه‌ی «عبیدالله» را جایگزین واژه‌ی «عبدالله» نمودند. زیرا این راویان

۱- همان.

۲- نگا: بخاری، کتاب الصلح، (۹۶۳/۲).

۳- تاریخ طبری (۱۶۳/۵-۱۶۴).

هیچ انگیزه‌ای برای دفاع از عبیدالله بن عباس که برادر عبدالله ﷺ است، نداشتند[۱]. اما واقعیت، این است که فرمانده‌ی لشکر، شخص حسن بن علی ﷺ بوده و قیس بن سعد ﷺ به عنوان جلودار لشکر، سپاه پیشاهنگ را فرماندهی می‌کرده است. بنابراین عبدالله بن عباس یا عبیدالله بن عباس ﷺ در این زمینه نقشی نداشته‌اند[۲]. البته در پاره‌ای از روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد، به نام آن دو اشاره شده است. مورخانی چون دینوری،[۳] ابن حجر[۴] و ابن اعثم،[۵] معتقدند که دو رکن اصلی لشکر حسن ﷺ، شخص وی و قیس بن سعد بوده‌اند. اینها، نامی از عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس ﷺ به عنوان فرماندهان لشکر حسن ﷺ به میان نیاورده‌اند[۶].

ادعای «فلهوزن» با روایتی که زیاد بن عبدالله بکائی از عوانهٔ بن حکم که به حمایت از عباسیان متهم نیست، در تعارض است؛ چنانچه **عوانهٔ** گوید: عبیدالله بن عباس ﷺ، والی (کارگزار) علی ﷺ در یمن بود و چون به او خبر رسید که بسر بن ارطاهٔ به سوی یمن حرکت کرده، عبیدالله بن عبدالمدائن حارثی را به نمایندگی از خویش بر یمن گماشت و خود به کوفه، نزد علی ﷺ گریخت. این واقعه در سال ۴۰ هجری قمری به وقوع پیوست و علی ﷺ لشکری را در پی لشکر بسر بن ارطاهٔ گسیل داشت و در همین سال هم، آن بزرگوار علی ﷺ به شهادت رسید. بدین ترتیب در واقعه‌ی مذکور هیچ اشاره‌ای به این نشده که عبیدالله بن عباس ﷺ کوفه را به قصد یمن ترک گفته باشد[۷]. به هرحال به فرض اینکه فرمانده‌ی لشکر حسن ﷺ، عبیدالله یا عبدالله بن عباس ﷺ بوده، باز هم این ادعا که لشکر حسن بن علی ﷺ به معاویه پیوسته و از وی امان خواسته است، صحت ندارد؛ چراکه لشکر حسن ﷺ، لشکری قوی و توانمند بوده است. در روایت بخاری نیز به این ویژگی‌های سپاه حسن ﷺ اشاره شده

۱- تاریخ‌الدولة العربیة ص۱۰۳-۱۰۶.

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۵-۱۶۰).

۳- أخبار الطوال ص۲۱۷.

۴- المطالب العلیة (۳۱۸/۴-۳۱۹).

۵- الفتوح (۲۸۹/۳).

۶- دراسة في تاریخ الخلفاء الامويين ص۶۶.

۷- تاریخ طبری (۱۳۹/۵-۱۴۰) و دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۶.

است. حسن بن علی ﷺ خود، فرمانده‌ی لشکر بود و میان او و نمایندگان معاویه ﷺ گفتگوهایی صورت گرفت و سرانجام حسن ﷺ توانست برای پیروان و طرفدارن خویش و نیز برای بنی‌عباس و بنی‌عبدالمطلب امان بگیرد. حسن ﷺ شخصاً به فرماندهان خویش خبر داد که از خلافت کناره‌گیری کرده و آن را به معاویه ﷺ سپرده است؛ آنگاه از فرماندهان لشکرش خواست که آنان نیز به پیروی از او و جماعت مسلمانان، با معاویه ﷺ بیعت کنند. قیس بن سعد ﷺ نیز با افراد تحت فرمانش، از جنگ و کارزار دست کشید و همگام با جماعت مسلمانان، با معاویه ﷺ بیعت کرد[۱]. شایان ذکر است در روایت زهری تنها از قیس ﷺ یاد شده و از حسن ﷺ و فرزندان عباس یعنی عبدالله و عبیدالله نامی به میان نیامده است[۲].

حسن بن علی ﷺ، انعقاد صلح با معاویه ﷺ را مشروط به این کرد که هیچیک از مردم مدینه، حجاز و عراق مورد بازجویی و تحت تعقیب قرار نگیرد[۳]. بر اساس همین شرط بود که معاویه از خونخواهی عثمان ﷺ دست برداشت[۴]. بر اساس این توافق، دیگر معاویه ﷺ هیچ‌کس را به خاطر آنچه در دوران علی ﷺ به وقوع پیوسته بود، مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نمی‌داد؛ این توافقنامه، از آن جهت حایز اهمیت بود که به موجب آن، تمامی پرونده‌های قبلی، مختومه اعلام گردید[۵].

به موجب قرارداد صلح، عفو عمومی اعلام شد و بدین ترتیب، با صلحی که حسن بن علی ﷺ برنامه‌ریزی کرد، مسلمانان، باری دیگر با هم الفت گرفتند و در سایه‌ی عفو و احسان، آرامش یافتند. این صلح که حسن بن علی ﷺ با رضایت و اطمینان خاطر، آن را پذیرفت، اقدام بزرگی بود که به وحدت و همبستگی امت اسلامی انجامید و امنیت جانی و مالی مسلمانان را در دوران معاویه ﷺ تأمین کرد.

۱- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۷.

۲- همان.

۳- التبيين في انساب القرشيين ص۱۲۷.

۴- الخلفاء الراشدون، نجار ص۴۸۲.

۵- الدور السياسى للصفوة في صدرالاسلام ص۳۴۱.

چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویه ﷺ

گفته شده یکی از شرایط صلح حسن بن علی با معاویه ﷺ، این بود که پس از معاویه ﷺ، حسن بن علی ﷺ زمام امور را به‌دست گیرد[۱] و معاویه ﷺ نیز قول داد که چنانچه زمانی توان رهبری مسلمانان را نداشته باشد، زمام امور را به حسن ﷺ بسپارد[۲]. ابن اعثم، از حسن بن علی ﷺ روایت کرده که فرموده است: «من، هیچ علاقه‌ای به این ندارم که زمام امور را به دست گیرم و گرنه هرگز با معاویه ﷺ صلح نمی‌کردم»[۳].

ابن حجر هیتمی می‌گوید: در پیمان صلح، قرار بر آن شد که جانشین معاویه ﷺ، توسط شورای مسلمانان تعیین گردد[۴].

با اندکی تأمل و درنگ در روایاتی که نشان می‌دهد حسن بن علی ﷺ، خواهان جانشینی و خلافت پس از معاویه ﷺ بوده، پی می‌بریم که این روایات، با جوانمردی و عزت نفس حسن بن علی ﷺ در تعارض قرار دارد. چگونه ممکن است شخصیتی که خود، به منظور جلوگیری از کشتار مسلمانان و به خاطر رضای خداوند متعال، از خلافت کناره‌گیری می‌کند، به دنیاطلبی روی آورد و برای به دست گرفتن زمام امور تلاش نماید؟! نادرستی این پندار، از این روایت جبیر بن نفیر نمایان‌تر می‌گردد که گوید: به حسن بن علی ﷺ گفتم: ای حسن! مردم گمان می‌کنند که تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی ﷺ فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند ﷻ از خلافت کناره‌گیری نمودم»[۵].

باید توجه داشت که هیچ‌یک از اصحاب یا فرزندان صحابه ﷺ هنگام بیعت با یزید، به چنین چیزی استناد نکرده است؛ حال آنکه اگر در قرارداد صلح، چنین شرطی مقرر

۱- فتح الباری (۷۰/۱۳).

۲- سیراعلام‌النبلاء (۲۶۴/۳).

۳- الفتوح (۲۹۳/۳،۴).

۴- الصواعق المحرقة (۲۹۹/۲).

۵- البداية والنهاية (۲۰۶/۱۱).

می‌گردید، حداقل حسین بن علی ﭬ در توجیه عدم بیعتش با یزید، به این شرط استناد می‌کرد، اما چنانچه پیداست در آن زمان، حسین ﭬ از چنین شرطی، هیچ ذکری به میان نیاورد؛ و این، بیانگر آن است که روایات مزبور صحت ندارد. همچنین اگر در قرارداد صلح، این شرط وجود داشت که حسن بن علی ﭬ ولی‌عهد معاویه ﭬ می‌باشد، بایستی حسن ﭬ، از نزدیکان معاویه ﭬ می‌بود و یا حداقل، اداره‌ی یکی از مناطق را در دوران معاویه ﭬ برعهده می‌گرفت، نه اینکه به مدینه برود و از کارهای حکومتی کناره‌گیری نماید. البته این نکته نیز درخورِ توجه است که در فضای اجتماعی و سیاسی آن دوران، حاکم اسلامی، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شده است.

در برخی از کتابهای تاریخی آمده است که یکی از شرایط حسن بن علی ﭬ در پیمان صلح، این بود که معاویه اجازه ندهد که کسی به علی ﭬ دشنام دهد. دکتر محمد بطاینه می‌گوید: «میان حسن و معاویه ﭭ چنین بحثی صورت نگرفته است»[1].

شیعیان، معاویه ﭬ را متهم کرده‌اند که وی، مردم را به دشنام و نفرین علی ﭬ وادار می‌کرد و در زمان او، بر منبرها، علی ﭬ را مورد نفرین و دشنام قرار می‌دادند. این ادعا، هیچ پایه و اساسی ندارد، ولی متأسفانه بسیاری از محققان علوم اسلامی، بدون هیچ نقد یا تحلیلی، این بهتان را پذیرفته و آن را جزو مسایل بدیهی پنداشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که گویا این مسأله، جای نقد و مناقشه ندارد! این، در حالی است که نه‌تنها پیرامون این موضوع، هیچ روایت صحیحی وجود ندارد، بلکه از تبیین و تقسیر آنچه درکتاب‌های دمیری، یعقوبی و ابوالفرج اصفهانی آمده است نیز چنین برداشتی نمی‌شود؛ بعلاوه روایات صحیح تاریخی که در سایر کتاب‌ها ذکر گردیده، خلاف این موضوع را به اثبات می‌رساند[2] و بیانگر آن است که معاویه ﭬ بی‌نهایت به امیرالمؤمنین علی ﭬ و خاندانش، احترام می‌گذاشته است. همچنین منطق حوادثی که در عصرآن دو بزرگوار به وقوع پیوست و نیز سرشت و ویژگی‌های اخلاقی آنها با چنین بهتان‌ها و افتراهایی هم‌خوانی ندارد. به‌هرحال اگر کتاب‌های تاریخی نگاشته‌شده در دوران بنی‌امیه را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در این کتاب‌ها، ذکری از چنین مواردی به‌میان نیامده است؛ بلکه این مسایل، در بعدی از جمله در

۱- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص ۶۸.

۲- الحسن والحسين، محمدرضا ص۱۸.

دوران بنی عباس مطرح شد تا سیمایی زشت و کریه از بنی‌امیه ترسیم گردد. چنانچه این دروغ تاریخی، ابتدا توسط مسعودی در مروج‌الذهب و نیز توسط سایر شیعیان در دیگر کتب تاریخی نگاشته شد و به‌تدریج به کتاب‌های تاریخی اهل سنت نیز رسوخ کرد و این، در حالی بود که هیچ روایت صریح یا صحیحی در این مورد وجود نداشت. روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضي الله عنه در دوران معاویه رضي الله عنه نقل شده، از لحاظ سند و متن، غیرقابل اعتماد است و از دیدگاه محققان و پژوهشگران، هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

با توجه به فضایل دینی معاویه رضي الله عنه و با عنایت به سیرت و سلوک پسندیده‌اش، می‌توان پی برد که این روایات، ساخته و پرداخته‌ی برخی از کسانی است که کینه‌ی معاویه رضي الله عنه را در دل داشتند.

برخی از صحابه و تابعین رضي الله عنهم در مدح معاویه سخن گفته و به دینداری، علم، عدالت، بردباری و سایر ویژگی‌های پسندیده‌اش گواهی داده‌اند[1]. و اینک فرازی از سخنان اصحاب و تابعین رضي الله عنه در مورد معاویه رضي الله عنه:

عمر بن‌خطاب رضي الله عنه هنگام انتصاب معاویه رضي الله عنه به عنوان والی شام، فرمود: «از معاویه جز به نیکی یاد نکنید»[2].

علی رضي الله عنه هنگام بازگشت از جنگ صفین فرمود: «امارت معاویه رضي الله عنه را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،[3] بریده و افکنده خواهد شد[4].

باری ابن عمر رضي الله عنه فرمود: «پس از رسول خدا صلى الله عليه وسلم، کسی را ندیدم که در سیادت و فرمانروایی به معاویه رضي الله عنه برسد». گفته شد: حتی پدرت؟ پاسخ داد: «پدرم که رحمت خدا بر او باد، از لحاظ مقام و منزلت بهتر و والاتر از معاویه رضي الله عنه بود، اما معاویه رضي الله عنه در سیادت و رهبری، از او خبره‌تر بود»[5].

۱- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص۳۶۷.

۲- البداية والنهاية (۲۵/۸).

۳- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می‌شود.

۴- همان (۱۰۵/۱۲).

۵- السنة، از خلال (۴۳۳/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۵۲/۲).

ابن عباس ﷠ می‌گوید: «کسی سزاوارتر از معاویه ﷛ برای حکمرانی (پادشاهی) نیافتم»[۱]. به ابن عباس ﷠ گفتند: معاویه ﷛ فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. فرمود: «او، فقیه است»[۲].

بسیاری از پژوهشگران تاریخ و سیرت، و نیز دانشمندان علم رجال، درباره‌ی معاویه ﷛، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱- ابن تیمیه می‌گوید: «علما، اتفاق‌نظر دارند که معاویه ﷛، بهترین پادشاه این امت است؛ چراکه پیش از او، خلفای راشدین ﷢ زمام امور را به دست داشتند و او، نخستین پادشاه پس از رسول خدا ﷺ است که حکومتش، از نوع نظام سلطنتی و آکنده از رحمت بود»[۳].

همچنین می‌گوید: « هیچ‌یک از پادشاهان مسلمان، به خوبی معاویه ﷛ نیست و شهروندان و توده‌ی هیچ‌یک از نظام‌های پادشاهی، بر مردمان دوران معاویه ﷛ برتری ندارند»[۴].

۲- ابن کثیر می‌گوید: مردم در سال ۴۱ هجری با معاویه ﷛ بیعت کردند؛ وی، از آن پس تا پایان حیاتش، اداره‌ی امور مسلمانان را به صورت رسمی برعهده داشت. در دوران حکومت معاویه ﷛، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمةالله می‌پرداختند. و غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه ﷛، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند[۵].

۳- ابن ابی‌العز حنفی می‌گوید: اولین پادشاه مسلمانان که بهترین پادشاهان آنان نیز به‌شمار می‌رود، معاویه ﷛ می‌باشد[۶].

۱- البداية والنهاية (۱۳۷/۸).

۲- نگا: فتح‌الباری (۱۳۰/۷).

۳- مجموع الفتاوی (۴۷۸/۴).

۴- منهاج السنة (۲۳۲/۶).

۵- البداية والنهاية (۱۲۲/۸).

۶- شرح العقيدة الطحاوية ص۷۲۲.

۴- ذهبی می‌گوید: معاویه ﷺ، امیرمؤمنان و پادشاه اسلام بود[۱]. معاویه ﷺ فرموده است: بهترین پادشاهان، پادشاهی است که عدلش بر ظلمش فائق آید[۲]. بدین ترتیب با ثبوت چنین بینش و منشی در مورد معاویه ﷺ بعید است که چنین شخصیتی، مردم را به لعن و نفرین علی ﷺ بر روی منابر تحریک کرده باشد. اگر بپذیریم که واقعاً معاویه ﷺ چنین اقدامی نموده، این، بدان معناست که سلف صالح و دانشمندانی که پس از وی، به مدح و بزرگداشت او پرداخته‌اند، او را در ظلم و سرکشی یاری رسانده و همگی به انحراف و گمراهی رفته‌اند[۳]. و این، بهتان بزرگی به دانشمندان صحابه، تابعین ﷺ و پیروان آنان می‌باشد.

کسی که با سیرت و منش معاویه ﷺ در مدت پادشاهی‌اش آشنا باشد و به شهرت آن بزرگوار در زمینه‌ی بردباری، گذشت، حسن تدبیر و نیز رفتار درستش با زیردستان پی ببرد، متوجه خواهد شد که بهتان‌های مزبور، جزو بزرگ‌ترین دروغ‌هایی است که در مورد او ساخته و پرداخته شده است. معاویه ﷺ در حلم و بردباری، زبان‌زد بود و از این‌رو الگویی برای همه‌ی نسل‌ها به‌شمار می‌رود[۴]. اینک به ذکر چند سخن یا نمونه درباره‌ی حلم و بردباری معاویه ﷺ می‌پردازیم:

۱- باری نزد عبدالملک‌بن‌مروان، یادی از معاویه ﷺ به‌میان آمد؛ عبدالملک گفت: «کسی سراغ ندارم که به اندازه‌ی معاویه ﷺ، بردبار، بخشنده و سخاوتمند باشد»[۵].

۲- قبیصه‌بن‌جابر می‌گوید: «هیچ‌کس را ندیدم که به اندازه‌ی معاویه ﷺ، بردبار، باوقار، آقا و بخشنده باشد و همچون او، دست گشاده‌ای در زمینه‌ی خیر و نیکی داشته باشد»[۶].

۱- سیر أاعلام النبلاء (۱۲۰/۳).
۲- همان ص۳۷۱.
۳- البدایة والنهایة (۱۳۸/۸).
۴- همان ص۳۷۱.
۵- همان ص ۱۳۸/۸.
۶- همان.

۳- ابن کثیر می‌گوید: باری شخصی، به معاویه ﷺ ناسزا گفت. به معاویه ﷺ گفتند: آیا او را تنبیه نمی‌کنی؟ فرمود: «از خداوند شرم می‌کنم که به‌خاطر یک لغزش رعیتم، حلم و بردباری خویش را زیر پا بگذارم (و او را نبخشم)»[1].

۴- شخصی به معاویه ﷺ گفت: «ای معاویه! فرومایه‌تر و بزدل‌تر از تو کسی را ندیده‌ام». معاویه ﷺ فرمود: «آری، کسی که با مردم، این‌گونه برخورد کند (و چنین گذشتی داشته باشد، باید هم چنین تصوری نسبت به او به وجود آید)»[2].

آیا با این‌همه صبر و خویشتن‌داری معاویه ﷺ در برابر عده‌ای نادان، آن هم در زمانی که امیر مؤمنان بود، عاقلانه است که بپذیریم معاویه ﷺ دستور دهد که بر منبرها و در شهرها و مناطق مختلف، به لعن و نفرین خلیفه‌ی راشد رسول خدا ﷺ، علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ بپردازند، آن‌چنانکه این ناسزاگویی در زمان امویان ادامه یابد و سرانجام عمر بن عبدالعزیز، آن را ممنوع نماید؟! هر انسان عاقل و خردمندی خود می‌تواند در این زمینه قضاوت کند[3].

روافض، برای بستن افترا به معاویه ﷺ در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی ﷺ، به روایتی استناد کرده‌اند که در صحیح مسلم آمده است؛ حال آنکه روایت مسلم ﷺ، به هیچ‌وجه ادعا و بهتانشان در مورد معاویه ﷺ را به اثبات نمی‌رساند. روایت مذکور، از این قرار است: عامر بن سعد بن ابی‌وقاص ﷺ از پدرش روایت می‌کند که معاویه از وی پرسید: ای سعد! چه چیزی باعث شد که ابوتراب (علی ﷺ) را دشنام ندهی؟ سعد ﷺ پاسخ داد: «به‌یاد دارم که رسول خدا ﷺ سه ویژگی و خصوصیت را برای علی ﷺ بیان نمود و اگر من یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشم، برایم از شتران سرخ‌رنگ بهتر است»[4]. امام نووی در شرح این روایت می‌گوید: در این روایت هیچ تصریحی بدین نکته نشده که معاویه ﷺ به سعد ﷺ دستور داده باشد که به علی ﷺ دشنام دهد؛ بلکه متن روایت، حاکی از آن است که معاویه ﷺ از سعد ﷺ می‌پرسد که چه چیزی، تو را از دشنام دادن علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ باز داشته است؟ آیا از روی تقوا و پرهیزگاری است که به

۱- همان (۱۳۸/۸).

۲- همان.

۳- الانتصار للصحب و الآل ص۳۷۲.

۴- مسلم (۱۸۷۱/۴).

علی ﷺ دشنام نمی‌دهی یا ترس، مانع تو از این کار می‌گردد و یا دلیل دیگری داری؟ اگر از روی تقوا و به‌احترام علی ﷺ، به او دشنام نمی‌دهی، پس کار درستی می‌کنی، اما اگر دلیل دیگری برای این کار داری، پس این، بحثی دیگر است. احتمال دارد سعد ﷺ در طایفه‌ای بوده که همگان به علی ﷺ دشنام می‌داده‌اند و تنها سعد ﷺ از این کار خودداری می‌کرده است. لذا این سؤال برای معاویه ﷺ پیش آمد که چه چیزی، سعد ﷺ را از ناسزاگویی به علی ﷺ باز داشته است؟ برخی، این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که منظور معاویه ﷺ این بوده که ای سعد! چرا با اجتهادات و دیدگاه‌های علی‌بن ابی طالب ﷺ مخالفت نمی‌ورزی و به تبلیغ آرا و دیدگاه‌های ما درمیان مردم نمی‌پردازی؟[۱].

ضرار صدائی، نزد معاویه ﷺ در مدح علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ سخنانی بر زبان آورد؛ معاویه ﷺ سخنان ضرار صدائی را تصدیق نمود و گریست. ابوالعباس‌قرطبی صاحب کتاب المفهم، ضمن یادآوری سخنان ضرار، می‌گوید: این روایت، بیانگر آن است که معاویه ﷺ به‌خوبی با منزلت، جایگاه و فضائل علی ﷺ آشنا بود؛ از این‌رو خیلی بعید است که به دشنام یا نفرین امیرالمؤمنین علی ﷺ پرداخته باشد.[۲] معاویه ﷺ به خردمندی، دیانت و بردباری و مکارم اخلاق آراسته بود؛ بنابراین تمام روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی ﷺ از سوی معاویه ﷺ یا عوامل وی، نقل شده، روایاتی دروغین و ساختگی است و تنها روایتی صحیحی که در این زمینه در دست می‌باشد، همان روایت مسلم است که پیشتر بیان شد[۳].

دکتر ابراهیم‌الرحیلی نویسنده‌ی کتاب ارزشمند «الانتصار للصحب والآل من افتراءات السماوي الضال» می‌گوید: آنچه از سخن معاویه ﷺ خطاب به سعد ﷺ به‌نظرم می‌رسد، این است که معاویه ﷺ از بر زبان آوردن این سخن، قصد شوخی داشته تا بدین‌وسیله برخی از فضایل علی ﷺ را برای اطرافیانش اظهار نماید و از آنجا که معاویه ﷺ، خیلی زیرک و باهوش بود، می‌خواست از طریق این پرسش، به دیدگاه سعد ﷺ در مورد علی ﷺ پی ببرد و به‌همین خاطر نیز چنین سؤالی را مطرح نمود. معاویه ﷺ پیشتر، این

۱- شرح صحیح مسلم، نووی (۱۷۵/۱۵).

۲- المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

۳- ر.ک: المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

سیاست را در مورد ابن عباس ﷺ نیز به‌کار برده و از وی پرسیده بود: آیا تو بر ملت علی ﷺ هستی؟ ابن عباس ﷺ در پاسخش گفته بود: «من، نه بر ملت علی ﷺ هستم و نه بر ملت عثمان ﷺ؛ بلکه از رسول خدا ﷺ پیروی می‌کنم و از ملت آن بزرگوارم»[1]. بدیهی است این سخن معاویه ﷺ به ابن عباس ﷺ، تنها یک شوخی بود؛ چنانچه با سعد ﷺ نیز به همین شکل، شوخی کرد. اینکه روافض مدعی شده‌اند که معاویه ﷺ دستور داده بود، بر منبرها، به دشنام نفرین علی ﷺ بپردازند، افترایی بیش نیست و امکان ندارد چنین دستوری از سوی معاویه ﷺ صادر شده باشد[2]. چرا که:

۱- هیچ‌گاه معاویه ﷺ شخصاً، علی ﷺ را دشنام نمی‌داد؛ از این‌رو امکان ندارد که به دیگران دستور دهد تا علی ﷺ را دشنام دهند؛ معاویه ﷺ همواره اذعان داشت که علی ﷺ، از او برتر است و از پیشگامان مسلمان می‌باشد. چنانچه سخنان زیادی از معاویه ﷺ در فضایل علی ﷺ نقل شده است:

ابن کثیر ﷺ می‌گوید: در روایات بسیاری آمده است: ابومسلم خولانی و جمعی دیگر از مردم، نزد معاویه رفتند و از او پرسیدند: آیا تو، از علی ﷺ بهتری یا از مقامی چون مقام او برخورداری؟ فرمود: «به خدا سوگند که خود، می‌دانم علی ﷺ از من بهتر و برتر است و بیش از من سزاوار امارت می‌باشد»[3].

ابن کثیر از جریر بن عبدالحمید از مغیره روایت نموده که وقتی خبر شهادت علی ﷺ به معاویه رسید، معاویه ﷺ، گریست. همسرش گفت: آیا به‌خاطر کشته شدن کسی می‌گریی که خود، با او جنگیده‌ای؟ پاسخ داد: «وای بر تو! تو، نمی‌دانی که مردم چه شخصیت عالم، فاضل و فقیهی را از دست داده‌اند!»[4].

بنابراین کدامین انسان عاقل و دیندار، باور می‌کند که معاویه ﷺ به علی ﷺ دشنام می‌داده و یا عوامل خویش را بدین کار تحریک می‌کرده است؟!.

۱- الابانة، از ابن بطه (۳۵۵/۱)، شرح اصول اعتقاد لالکائی (۹۴/۱).

۲- الانتصار للصحب و الآل ص۳۷۴.

۳- البدایة والنهایة (۱۳۳/۸).

۴- همان.

۲- هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که بیانگر دشنام دادن معاویه به علی ﷺ در اثنای جنگ با وی باشد. از این‌رو آیا عقل سلیم، این را می‌پذیرد که معاویه ﷺ بعد از جنگ یا پس از وفات علی ﷺ به دشنام و نفرین او پرداخته باشد؟! هیچ انسان عاقل و خردمندی، باور نمی‌کند که معاویه به دشنام و نفرین علی ﷺ پرداخته و یا دیگران را به چنین کاری دستور داده باشد.

۳- معاویه ﷺ خیلی زیرک و باهوش بود و اصلاً امکان ندارد که با آن‌همه فراست و زیرکی، مردم را به دشنام دادن علی ﷺ وادار کرده باشد. چگونه امکان دارد معاویه ﷺ از کسی همچون سعد بن ابی‌وقاص ﷺ که در عین شجاعت و پرهیزگاری، از فتنه و جنگ‌های داخلی کناره‌گیری کرد، بخواهد که علی ﷺ را دشنام دهد. انسان، هرچقدر هم که کم‌عقل و سبک‌سر باشد، چنین رویه‌ای را در پیش نمی‌گیرد تا چه رسد به شخصی چون معاویه ﷺ که بیش از تصور ما، عاقل و خردمند بود.

۴- پس از کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت، معاویه بن ابی‌سفیان ﷺ زمام امور را به دست گرفت؛ اینک از کسانی که معاویه ﷺ را به سب و لعن علی ﷺ، متهم می‌کنند، باید پرسید که این کار، چه فایده‌ای برای معاویه ﷺ داشت؟! آیا غیر از این است که حکمت و حسن تدبیر، چنین اقتضا می‌کرد که در آن موقعیت، به امیرالمؤمنین علی ﷺ دشنام داده نشود تا اوضاع، آرام گردد؟!.

آری! در آن موقعیت، انتظار می‌رفت که معاویه ﷺ با آن‌همه فراست و حسن تدبیرش، از دشنام دادن علی ﷺ بپرهیزد. شخص معاویه ﷺ نیز به‌خوبی اهمیت این نکته را می‌دانست و محال بود که چنین مسأله‌ی مهمی، از دیدِ معاویه ﷺ پنهان بماند.

۵- پس از اینکه معاویه ﷺ زمام امور را به‌دست گرفت، میان او و فرزندان علی ﷺ الفت و رابطه‌ی نزدیکی برقرار بود؛ چنانکه در کتاب‌های سیرت و تاریخ،[۱] نمونه‌های زیادی از روابط عمیق و نزدیک آنان آمده است؛ از جمله اینکه باری حسن و حسین ﷺ به همراه عده‌ای نزد معاویه ﷺ رفتند؛ معاویه ﷺ دوهزار درهم تقدیمشان نمود و گفت: «هیچ‌کس به اندازه‌ی من به‌این دو کمک‌مالی نکرده است». حسین ﷺ فرمود: «و تو

۱- همان ص۳۷۲.

نیز به بهتر از ما، چیزی ندادهای»[۱]. باری حسن بن علی رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفت؛ معاویه رضی الله عنه به‌گرمی از حسن رضی الله عنه استقبال کرد و گفت: «خوش آمدی ای پسر دختر رسول خدا!» و سپس سیصدهزار درهم تقدیمش نمود[۲].

این روایات تاریخی، بیانگر آنست که ناسزاگویی معاویه رضی الله عنه و عواملش به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، دروغی است که دشمنان صحابه رضی الله عنهم، آن را ساخته و پرداخته‌اند؛ اصلاً چگونه امکان دارد که با وجود رابطه‌ای این‌چنین نزدیک و صمیمی میان معاویه و فرزندان علی رضی الله عنه، معاویه، مردم را به دشنام دادن علی رضی الله عنه تحریک نموده باشد. بدین سان می‌توان به حقیقت مطلب پی برد.[۳] مردمان دوران معاویه رضی الله عنه به احکام شریعت پایبند بودند و با شوق و اشتیاق وافر دستورات و احکام اسلامی را اجرا می‌کردند. از این‌رو خیلی بعید است که چنین مردمانی، زبان به طعن و لعن و ناسزاگفتن بگشایند و کسی چون علی مرتضی رضی الله عنه را دشنام دهند.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: «ليس الـمؤمن بالطعان ولا باللعان ولا بالفاحش و لا بالبذي»[۴] یعنی: «مؤمن، طعنه‌زننده، لعنت‌کننده، دشنام‌دهنده و بیهوده‌گوی نیست».

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، مسلمانان را از دشنام دادن مردگان مشرک، منع نموده است؛ از این‌رو کسی که به اولیا و بندگان نیک خداوند دشنام دهد، چه حکمی دارد؟ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: «لا تسبوا الأموات فإنهم قد أفضوا الى ما قدموا»[۵] «مردگان را دشنام ندهید؛ زیرا آنها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

پس از کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت، اختلافات و تنش‌ها، فروکش کرد و مسلمانان، معاویه رضی الله عنه را به‌عنوان زمامدارشان پذیرفتند. گفته شده معاویه رضی الله عنه در سال

۱- البداية والنهاية (۱۳۹/۸). یعنی: ما، بهترین کسانی هستیم که تو، بدانها بذل و بخشش نموده‌ای.
۲- همان (۱۴۰/۸).
۳- الانتصار للصحب و الآل، ص۳۷۷.
۴- صحیح ابن حبان (شماره‌ی ۴۷). آلبانی در صحیح خویش این حدیث را ذیل شماره‌ی (۳۲۰) آورده و صحیح دانسته است.
۵- بخاری: (۱۳۹۳).

چهل هجری زمام امور را به‌دست گرفت،[۱] اما ابن‌اسحاق،[۲] واقدی[۳] و خلیفه بن خیاط[۴] معتقدند که معاویه رضي الله عنه در سال چهل و یک هجری خلافت را به‌دست گرفته است. در مورد ماهی که پیمان صلح منعقد گردید نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند: این صلح، در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست. بعضی هم ماه ربیع‌الآخر، یا جمادی‌الاول و یا جمادی‌الآخر را ماه برقراری صلح، میان معاویه و حسن رضي الله عنهما دانسته‌اند[۵].

در دوران حکومت معاویه رضي الله عنه، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمةالله می‌پرداختند و تحت رهبری معاویه رضي الله عنه، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند[۶].

موضع معاویه رضي الله عنه در مورد قاتلان عثمان رضي الله عنه

شاید برای برخی این سؤال مطرح شودکه معاویه رضي الله عنه پس از به دست گرفتن زمام امور، چه اقداماتی در برابر قاتلان عثمان رضي الله عنه انجام داد؟ ابن‌قتیبه در کتاب عیون الاخبار به این پرسش پاسخ داده است؛ وی، می‌گوید: «پس از عام الجماعة، معاویه بن ابی‌سفیان رضي الله عنه به خانه‌ی عثمان بن عفان رضي الله عنه رفت. عایشه دختر عثمان رضي الله عنهما با دیدن معاویه رضي الله عنه شروع به گریستن نمود و از پدر بزرگوارش، یاد کرد. معاویه رضي الله عنه فرمود: ای دختر برادرم! مردم با ما بیعت کرده و پیمان اطاعت بسته‌اند و ما نیز به آنان قول امنیت داده‌ایم؛ آنها در حالی که نسبت به ما کینه داشتند، ظاهراً به ما پیوستند و ما نیز در حالی که به شدت از ایشان خشمگین بودیم، با آنان، مدارا کردیم. ای دختر برادرم! اکنون هرکس را شمشیری است و با آن از یاران و اطرافیان خویش حمایت می‌کند؛ اگر ما پیمان‌شکنی کنیم، آنها نیز پیمان‌شکنی خواهند کرد.

۱- المعجم‌الکبیر، طبرانی (۲۶/۳) و دراسة في تاريخ الخلفاءالامويين ص۶۹.
۲- تهذیب التهذیب (۲۹۹/۲).
۳- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۹.
۴- تاریخ‌خلیفه ص۶۹.
۵- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۶۹.
۶- همان.

نمی‌دانیم این کار، به نفع ما تمام خواهد شد یا به ضرر ما. بنابراین اگر تو، دخترعموی امیرالمؤمنین (و از خواصش) باشی، بهتر از آن است که از عامه‌ی مردم باشی»[۱].

از سخن ابن‌قتیبه، چنین برداشت می‌شود که پس از انعقاد پیمان‌ها و عهدنامه‌هایی میان معاویه و حسن رضی الله عنهما، میان این دو جبهه صلح، برقرار گردید و جنگ پایان یافت و دیگر، مردم، علیه یکدیگر تحریک نمی‌شدند. بعلاوه در دوران پنج ساله‌ای که آبستن حوادثی چون جیگ جمل، صفین، نهروان و رخدادهای مصر و امثال آن گردید، کسانی که به قتل عثمان رضی الله عنه متهم بودند، از میان رفتند؛ البته هنوز جنایت قتل عثمان رضی الله عنه از اذهان بنی‌امیه نرفته بود و بیشتر خلفای اموی، فاجعه‌ی شهادت عثمان رضی الله عنه را به یاد داشتند و به آن، فکر می‌کردند. از این‌رو بنی‌امیه، همچنان در صدد خون‌خواهی عثمان رضی الله عنه بودند و این، حقیقتی غیرقابل انکار است[۲]. به هیچ عنوان امکان ندارد که آن دسته از صحابه رضی الله عنهم که با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند، شاهد ناسزاگفتن بنی‌امیه به علی رضی الله عنه باشند و هیچ اعتراضی نکنند و به وظیفه‌ی خویش در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر عمل ننمایند. تعدادی از صحابه رضی الله عنهم خلافت معاویه رضی الله عنه را پذیرفتند،؛ از جمله: سعد، اسامه، جابر، ابن‌عمر، زیدبن‌ثابت، مسلمه‌بن‌مخلد، ابوسعیدخدری، رافع‌بن خدیج، ابوامامه، انس‌بن‌مالک و عده‌ای دیگر که همه‌ی آنها، مشعل‌های فروزان هدایت و دریاهایی از علم و دانش بودند و هنگام نزول قرآن، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشته و مفاهیم قرآنی را به‌طور مستقیم از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آموخته بودند. تابعین نیز خلافت معاویه رضی الله عنه را پذیرفتند و همواره با جماعت مسلمانان، همگام بودند و دست از همراهی با امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نکشیدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن اسود بن‌عبدیغوث، سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و عبدالله بن محیریز و ..[۳].

۱- همان ص۷۰.

۲- دراسة في تاريخ الخلفاء الامويين ص۷۰.

۳- البداية والنهاية (۳۳/۸) به نقل از «اثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الاموى»، اثر عبدالله خرعان ص ۸۳.

نتایج صلح

۱- وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر

عام‌الجماعۀ، یادگار ماندگاری از آشتی عمومی مسلمانان در نتیجه‌ی صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما ست که همواره در خاطره‌ی امت اسلامی مانده و مایه‌ی افتخار و بالندگی مسلمانان بوده است.. در این سال، امت اسلامی، معاویه رضی الله عنه را به‌عنوان رهبر خویش برگزیدند و پس از سال‌ها تفرقه و تنش، پیرامون رهبری واحد، گرد آمدند. این وحدت و انسجام، فضل و عنایتی الهی بود که نشان افتخارش، برای همیشه‌ی تاریخ، نصیب بزرگ‌مرد اصلاح‌گری، یعنی حسن بن علی رضی الله عنه گردید که نقش اساسی را در ایجاد این صلح داشت؛ عام‌الجماعۀ، نشانه‌ی حقانیت و صداقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و فضیلتی ماندگار برای حسن بن علی رضی الله عنه به‌شمار می‌رود.

آقای مصطفی عقاد، به‌شدت بر مورخانی که این سال را عام‌الجماعۀ نامیده‌اند، تاخته و آنان را مورد اعتراض قرار داده است؛ عقاد، در این هجوم ادبی و البته گستاخانه‌ی خویش، راهی غیرعلمی را پیموده و به خطا رفته است. وی می‌گوید: «جاهل‌تر و گمراه‌تر از مورخانی که سال ۴۱ هجری را عام‌الجماعۀ نامیده‌اند، وجود ندارد؛ زیرا سال ۴۱ هجری، همان سالی است که معاویه، خلافت را به‌انحصار خویش درآورد و زمام امور را به‌دست گرفت. حال آنکه امت اسلامی تا آن زمان، چنان تفرقه و تنشی را به خود ندیده بود که در سال ۴۱ هجری، دامنگیر مسلمانان گردید. در همین سال بود که میان گروه‌های مختلف اسلامی، آشوب و اختلاف به‌وجود آمد»[1]. ناگفته نماند این طرز تفکر، ابتکار یا نوآوری فکری عقاد نیست؛ بلکه پیش از او نیز عده‌ی زیادی از مورخان شیعه، این شبهه را مطرح کرده‌اند. همین یک افتخار برای معاویه رضی الله عنه بس که همه‌ی اصحابی که در قید حیات بودند، با وی بیعت کردند و بدین‌سان تعداد فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت معاویه رضی الله عنه مشروعیت بخشیدند[2].

ابن‌حزم می‌گوید: پس از اینکه مردم با حسن رضی الله عنه بیعت کردند، آن بزرگوار از خلافت کناره‌گیری کرد و زمام امور را به معاویه رضی الله عنه سپرد؛ در آن زمان، برخی از پیشگامان

۱- معاویة بن ابی‌سفیان، عقاد ص۱۲۵.

۲- مرویات خلافة معاویۀ في تاريخ الطبری ص۱۶۷.

صحابه ﷺ، هنوز زنده بودند؛ این دسته از اصحاب که بر آن دو، فضیلت داشتند، با معاویه ﷺ بیعت کردند و حکومتش را تأیید نمودند[۱].

از درایت و ژرف اندیشی حسن بن علی ﷺ و موضع اصحاب ﷺ در قبال بیعت با معاویه ﷺ بدین نتیجه می‌رسیم که آنها، به ژرفا و کنه قرآنی پی برده بودند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ١٥٣﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم،) راه مستقیم من است و (به سعادت هر دو جهان منتهی می‌گردد. پس) از آن پیروی نمایید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌نماید. اینها، چیزهایی است که خداوند، شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید)».

با توجه به این آیه، صراط مستقیم یا راه راست، عبارتست از قرآن، اسلام و فطرتی که خداوند ﷻ، تمام انسانها را با آن سرشته است؛ منظور از ﴿ٱلسُّبُلَ﴾ در این آیه، هواهای نفسانی، تفرقه، بدعت و نوآوری در دین می‌باشد. مجاهد ﷫ می‌گوید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾، بدین معناست که از بدعت‌ها، شبهات و گمراهی‌ها پیروی نکنید[۲].

خداوند متعال، در قرآن کریم، با ارائه‌ی راهکارها و رهنمودهای ارزشمندی، به امت اسلامی هشدار داده که همچون امت‌های پیشین، دچار اختلاف و تفرقه نشوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ١٠٥﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

«و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

۱- الفصل (۶/۵).

۲- تفسیر مجاهد ص۲۲۷.

همچنین می‌فرماید:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠ ۞مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: ۳۰-۳۲].

«روی خود را خالصانه متوجه آیین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این، سرشتی است که خداوند، مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. (ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید و نماز را چنانکه باید، برپا دارید و از زمره‌ی مشرکان نگردید؛ از کسانی که آیین خود را پراکنده و بخش بخش کرده و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی، از روش و آیینی که دارد، خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب خودساخته‌اش را حق می‌پندارد)».

خداوند متعال، به پیامبرش محمد مصطفی ﷺ هشدار می‌دهد که مبادا از جمله‌ی کسانی باشد که در دین خویش، دچار اختلاف و تفرقه شده و به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تبدیل گشته‌اند[1]. چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«بی‌گمان کسانی (چون یهود و نصاری) که آیین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده نمودند (و آن را با عقائد منحرف و اعتقادات باطل به هم آمیختند) و دسته‌دسته و گروه‌گروه شدند، تو به هیچ‌وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جداست و) سر و کارشان، با خدا می‌باشد و خداوند، ایشان را از آنچه می‌کنند، باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)».

خداوند ﷻ به مسلمانان دستور داده که به ریسمان محکم الهی چنگ بزنند؛ چنانچه می‌فرماید:

۱- دراسات في الاهواء والفرق و البدع، ناصرالعقل ص۴۹.

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ﴾

«و همگی به ریسمان (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید».

با فضل و عنایت خداوند متعال، پس از موفقیت حسن بن علی ﺭﺿﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ برای برقراری صلح با معاویه ﺭﺿﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ، یکی از مهم‌ترین اهداف شریعت اسلامی، یعنی اتحاد و انسجام مسلمانان، تحقق یافت و همین امر، موجب شد تا باری دیگر امت اسلامی، اقتدار از دست رفته‌ی خویش را به‌دست آورد.

ما موظفیم دیگران را به صبر و حق‌طلبی سفارش کنیم و در این راستا، چاره‌ای جز این نیست که دعوتگران و رهبران احزاب و جنبش‌های اسلامی و همچنین دانشمندان و دانش‌پژوهان، با هم متحد و هماهنگ باشند؛ البته این همبستگی و هماهنگی، باید واقعی، بی‌آلایش و مبتنی بر حقیقت باشد و نه تلفیقی و نمایشی؛ زیرا همبستگی ظاهری و تلفیقی، بیش از آنکه با پیامدهای مثبتی همراه باشد، فرآیندی منفی به دنبال دارد و به فساد و تباهی و همچنین تفرقه و چنددستگی می‌انجامد.

استاد عبدالرحمن سعدی ﺭﺣﻤﻪ ﺍﻟﻠﻪ، پس از ذکر تعدادی آیه و حدیث درباره‌ی وجوب تعاون و همبستگی مسلمانان با یکدیگر، از جهادی سخن به میان آورده که به پیدایش و گسترش الفت و وحدت کلمه درمیان امت اسلامی منتهی می‌شود؛ وی، می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین جهادها، تلاش و کوشش برای ایجاد الفت و همبستگی درمیان مسلمانان است تا بدین سان، همه‌ی امت اسلامی، به صورت یکپارچه، به دین خداوند متعال چنگ بزنند و به مصالح دینی و دنیوی خویش دست یابند[1]. از آنجا که هر اقدامی در جهت وحدت و همدلی مسلمانان، سبب عزت و اقتدار آنان می‌گردد، بنابراین استفاده از هر طرح یا وسیله‌ای در راستای تحقق این هدف، جزو بزرگ‌ترین جهادهاست و به حاکمیت شریعت مقدس منتهی می‌شود و ایجاد دولت و حکومت اسلامی را به دنبال دارد؛ چنانچه این نمایه، در رویکرد و فقه سیاسی خلفای راشدین ﺭﺿﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﻢ نمایان است و کناره‌گیری حسن بن علی ﺭﺿﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ از خلافت، و واگذاری آن به معاویه ﺭﺿﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ، به‌منظور تحقق وحدت اسلامی و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و دستیابی به اجر و پاداش الهی، خود، جلوه‌ای از این طرح باشکوه و جهاد بزرگ، به‌شمار می‌رود.

۱- وجوب التعاون بین المسلمین ص۵.

۲- تداوم فتوحات مسلمانان

یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اهداف اسلام، گرایش همه‌ی مردم جهان، به این دین راستین و نجات‌بخش است؛ چنانچه یکی از اسبابی که در دوران خلفای راشدین ﷺ جهت تحقق این هدف مهم، مورد استفاده قرار گرفت، اعزام سپاهیان و رزمندگان دلاور، به اطراف و اکناف گیتی بود تا با گشودن سرزمین‌ها و گستراندن عدل و عدالت اسلام، دل‌ها را فتح کنند و زمینه‌ی گسترش آیین نجات‌بخش اسلام را فراهم سازند. با شهادت مظلومانه‌ی عثمان بن عفان ﷺ، فتنه‌ای بزرگ، جهان اسلام را فراگرفت و همچون واقعه‌ی ارتداد که در زمان ابوبکر صدیق ﷺ به‌وقوع پیوست، چالش و مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به‌وجودآمد. هنگامی که عثمان بن عفان ﷺ به شهادت رسید، جهاد و فتوحات اسلامی، دچار توقف شد و جنگ‌های داخلی مسلمانان، آن‌چنان شدت گرفت که اگر رحمت و عنایت الهی، متوجه مسلمانان نمی‌شد و حسن بن علی ﷺ با معاویه صلح نمی‌کرد، هر لحظه ممکن بود موج فتنه، سراسر جهان اسلام را در هم نوردد و به نابودی کیان اسلامی، بینجامد.

منابع و کتاب‌های تاریخی، آکنده از متونی است که بیانگر تأثیر منفی فتنه‌ی مزبور بر روند جهاد اسلامی در آن دوران می‌باشد؛[1] اینک به ذکر چند نمونه از اقوال و روایات، در این زمینه می‌پردازیم:

۱- باری حسن بن علی ﷺ فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها ناامن گردیده، راهزنی، رونق یافته و مرزها بدون نگهبان و مرزبان، رها گشته است. لذا قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذار نمایم»[2].

۲- ابوزرعه‌ی دمشقی می‌گوید: «زمانی که عثمان ﷺ به شهادت رسید و مردم دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، دیگر کسی نبود که به جهاد بپردازد یا اوضاع مردم را سامان بخشد تا اینکه سرانجام امت، بر فرمانروایی معاویه اجماع نمودند»[3].

۳ـ ابوبکر مالکی می‌گوید: «فتنه و آشوب، رخ داد و عثمان بن عفان ﷺ به شهادت

۱- مرویات خلافة معاویة ص۳۰۹.

۲- الطبقات (۳۳۱/۱).

۳- مرویات خلافة معاویة ص۳۰۹.

رسید. پس از عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه زمام امور را به‌دست گرفت، اما آفریقا همچنان نابسامان بود تا آنکه معاویه رضی الله عنه به حکومت رسید»[۱].

یکی از نتایج صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه، از سرگیری و گسترش فتوحات اسلامی بود؛ به‌طوری‌که در دوران معاویه رضی الله عنه، سه جبهه‌ی اصلی تشکیل گردید که عبارتند از:

جبهه‌ی روم:

توانایی نظامی رومیان و هم‌جواری جغرافیایی آنان با بلاد اسلامی، باعث شده بود که جبهه‌ی روم، مهم‌ترین و دشوارترین جبهه‌ی فراروی مسلمانان باشد؛ رومیان، ضمن برخورداری از نیروهای نظامی در دریا و خشکی، دارای مهارت‌ها و تکنیک‌های نظامی والایی بودند و همین امر، باعث شد تا مسلمانان، برای رویارویی با رومیان، دو جبهه‌ی خشکی و دریایی را به‌صورت هم‌زمان تجربه کنند.

جبهه‌ی مغرب:

این جبهه، رابطه‌ی تنگاتنگی با جبهه‌ی روم داشت؛ زیرا رومیان، مستعمره‌های زیادی در مغرب داشتند و همین امر، مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به‌شمار می‌رفت و روند فتوحات را با مشکل، مواجه می‌نمود.

جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر[۲]:

سجستان و خراسان، نخستین سرزمین‌هایی بودند که مردمان آن دیار، پس از شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر ضد مسلمانان شوریدند[۳].

معاویه رضی الله عنه در استراتژی جهادی خویش، خیلی توانمند و ماهر، نمایان شد؛ چنانچه خلیفه بن خیاط، یکی از بارزترین سیاست‌های جهادی معاویه رضی الله عنه را در کتاب خویش آورده است. وی، می‌گوید: آخرین سفارش معاویه رضی الله عنه به فرماندهان لشکر اسلام، این بود که سپاه روم را به‌شدت، تحت فشار قرار دهند تا بدین سان از گزند سایر دشمنان، در امان بمانند[۴]. معاویه رضی الله عنه برای تحقق این استراتژی، اقدامات ذیل را در دوران حکومتش، انجام داد:

۱- ریاض النفوس (۲۷/۱).

۲- ماوراءالنهر سرزمین‌های واقع در پشت رود جیحون را گویند.

۳- مرویات خلافة معاویة ص۳۱۴.

۴- تاریخ خلیفة، ص۲۳۰.

۱- سامان‌دهی عملیات منظم و مستمر نظامی در تابستان و زمستان جهت تحقق اهداف ذیل:

در هم شکستن توان نظامی رومیان.

پیش‌دستی کردن بر رومیان در حملات نظامی و در دست گرفتن ابتکار عمل، به‌گونه‌ای که سپاه روم، از حالت تهاجمی درآمد و در وضعیت دفاعی قرار گرفت.

ناگزیر کردن سپاه روم به تقسیم نیروها از طریق گشودن چندین جبهه تا بدین‌سان رومیان، از سامان‌دهی حملات سهمگین بر ضد مسلمانان و حکومت اسلامی باز بمانند.

۲ـ حمله‌ی همه‌جانبه به رومیان و لشکرکشی به مناطق مرکزی روم و محاصره‌ی پایتخت آنها به منظور در هم شکستن روحیه‌ی جنگی ایشان و ایجاد رعب و وحشت در دل‌هایشان.

۳- فتح جزایر دریای شام (مدیترانه) به منظور جلوگیری از نفوذ رومیان به سرزمین اسلامی از طریق دریا؛ بدین ترتیب کشتی‌های رومیان، لنگرگاه‌های خود را از دست دادند.

و اما اقدامات معاویه ﷺ در مورد جبهه‌ی مغرب:

۱- معاویه ﷺ توجه ویژه‌ای به این جبهه داشت، به‌طوری‌که تا سال ۴۷ هجری، شخصاً و به صورت مستقیم با فرماندهان این جبهه ارتباط داشت و بر عملکرد آنان، نظارت می‌کرد؛ جبهه‌ی مغرب در سال ۴۷ هجری به والی مصر واگذار شد.

۲- معاویه ﷺ در صدد ایجاد پادگانی نظامی و جهادی در مرکز بلاد مغرب بود تا مایه‌ی عزت اسلام و مسلمانان باشد؛ وی، برای این منظور، شهر قیروان را بنا نهاد[1].

سیاست‌ها و اقدامات معاویه ﷺ در قبال جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر به شرح ذیل بود:

۱- کمک گرفتن از عبدالله بن عامر که در دوران عثمان بن عفان ﷺ، سجستان و خراسان را فتح نموده بود. معاویه ﷺ از وی خواست تا باری دیگر به این دیار هجوم برد و آن را فتح نماید.

۲- اسکان پنجاه هزار تن از عربها با خانواده‌هایشان در خراسان به‌منظور تثبیت احکام اسلامی و نشر دعوت اسلامی در این منطقه[1].

۱- مرویات خلافة معاویة ص۳۶۳.

به‌راستی اگر فضل و عنایت خداوند نبود و حسن بن علی ﷺ با معاویه ﷺ صلح نمی‌کرد، امکان نداشت که باری دیگر فتوحات اسلامی گسترش یابد یا مسلمانان در چارچوب قرآن و سنت، با هم متحد و یکپارچه گردند. آری! تحقق این هدف شرعی، یکی از نتایج صلح حسن ﷺ با معاویه ﷺ بود؛ اتحاد و یکپارچگی مسلمانان با یکدیگر بر اساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ، نتایج نیکی در دنیای امت اسلام به دنبال دارد. از این‌رو اگر عموم مسلمانان و به‌ویژه رهبرانشان، به این هدف بزرگ بیندیشند و آن را در زندگانی خویش، به‌اجرا درآورند، اوضاعشان، رو به بهبود و پیشرفت خواهد نهاد.

۳- زمین‌گیر شدن خوارج

یکی از نتایج صلح حسن ﷺ با معاویه ﷺ رویارویی جوی و همه‌جانبه با خوارج بود. معاویه ﷺ توانست تا حد زیادی از توان و شوکت خوارج بکاهد؛ چنانچه با آشوب‌ها و جنبش‌هایی که امثال فروهٔ بن نوفل اشجعی و مستورد بن عُلف تیمی و حیان بن ظبیان سلمی در کوفه رهبری می‌کردند، به مبارزه برخاست و مانع کار آنان شد[۲]. همچنین با شورش‌هایی که در بصره به سرکردگی یزید باهلی، سهم هجیمی، قریب ازدی و زحاف طائی و... به‌راه افتاد، مبارزه نمود[۳]. اینک قصد آن ندارم که به‌تفصیل درگیری‌های حکومت اسلامی و خوارج را در آن دوران، مورد پردازش قرار دهم، اما از آنجا که نتایج صلح حسن ﷺ با معاویه ﷺ را مورد بررسی قرار می‌دهیم، یادآوری این نکته ضروری است که پس از انعقاد صلح مزبور، خوارج، سازماندهی و شوکت خویش را از دست دادند؛ از آن پس، اقداماتی که توسط خوارج انجام می‌شد، بیشتر به عملیات انتحاری دسته‌جمعی شبیه بود. زیرا گاه گروهک‌هایی از خوارج در برابر حکومت اسلامی، سر بلند می‌کردند، اما خیلی زود متلاشی و نابود می‌شدند. این گروهک‌ها، از داشتن رهبر یا فرماندهی که تشکل آنها را رهبری کند و از توان جسمی و فکری ایشان در جهت تحقق اهدافشان استفاده کند، محروم بودند و به‌همین‌خاطر از تجربه‌ی گروهک‌های پیشین، بهره نمی‌بردند و همان اشتباهی را تکرار می‌کردند که گذشتگان

۱- همان ص۳۶۴-۳۶۵.
۲- همان ص۱۷۹ و ۱۹۶.
۳- همان ص۱۹۷-۲۰۸.

انجام داده بودند. آنان به جای گفتگو و مذاکره با مخالفان برای رفع اختلافات، سعی می‌کردند افکار و پندارهای خویش را بر دیگران تحمیل کنند. سرانجام، تعصب جاهلی جنبش‌های خوارج و افکار و انگیزه‌های افراطی آنها، دست به دست هم داد و آنان را به قیام و شورش بر ضد حکومت اسلامی واداشت؛ ایشان به‌تلافی و قصاص کشتگان خویش، به قتل عده‌ای از مسلمانان پرداختند. خوارج، آن‌قدر دچار افراط شده بودند که در جامعه‌ی اسلامی احساس غربت می‌کردند و از سایر مسلمانان، نفرت داشتند؛ کار به جایی رسید که خوارج، جنگ با سایر مسلمانان را از جهاد با کفار، برتر می‌دانستند. آنان حوزه‌ی دعوتی و تبلیغی خویش را به برخی از شهرهای عراق همچون کوفه و بصره محدود کرده بودند و در اندیشه‌ی گسترش حوزه‌ی دعوتی خود نبودند[۱]. به هر حال، یکی از نتایج صلح، در تنگنا قرار گرفتن خوارج بود.

پایان دوران خلافت راشده

با کناره‌گیری حسن‌بن‌علی ﷺ از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه ﷺ، خلافت راشده به پایان رسید. نبی اکرم ﷺ فرموده است: «خِلاَفَةُ النُّبُوَّةِ ثَلاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ»[۲] یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد».

همچنین فرموده است: «الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»[۳] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی ﷺ تکمیل می‌گردد. حسن ﷺ در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه ﷺ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا ﷺ اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا ﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ﷺ می‌باشد»[۴].

۱- همان ص۲۰۹-۲۱۰.

۲- سنن‌ابی‌داود، شرح عون‌المعبود (۲۵۹/۱۲) و صحیح سنن (۸۷۹/۳).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۴- البداية والنهاية (۱۳۴/۱۱)

احادیث نبوی، حاکی از آن است که امت اسلامی در سیر تاریخی خود، مراحل ذیل را پشت سر می‌نهد:

دوران نبوت

دوران خلافت راشده

دوران پادشاهی و سلطنتی که باخشونت، توأم بوده است.

دوران پادشاهی و سلطنتِ توأم با استبداد و خودکامگی.

دورانی که در آن، مطابق منهج و روش دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌شود.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دوران خلافت راشده، به دوره‌ی رحمت یاد نموده و این نکته را بیان فرموده که پس از آن، نظامی پادشاهی بر مسلمانان حاکم می‌گردد که آن دوران هم برای امت اسلام، رحمت است[۱].

شایان ذکر است می‌توان پادشاهانِ پس از خلفای راشدین رضی الله عنهم را نیز خلیفه یا خلفا بنامیم؛ هرچند آنان، خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌شمار نمی‌روند. بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه در روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمْ الأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ» یعنی: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت می‌نمود، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیست) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»[۲] یعنی: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

این حدیث، بیانگر آن است که علاوه بر خلفای راشدین رضی الله عنهم، خلفای دیگری نیز بر این امت حکمرانی خواهند کرد. عبارت «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ»، این نکته را می‌رساند که زمامداران و حکامی که پس از خلفای راشدین رضی الله عنهم، روی کار می‌آیند، با هم اختلاف خواهند داشت، اما خلفای راشدین رضی الله عنهم هیچ اختلافی با هم نداشتند. «أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ

۱- سنن دارمی (۱۱۴/۲) و الفتاوی (۱۴/۳۵).

۲- بخاری، (۳۴۵۵).

فَإِنَّ اللهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ» نیز تأییدی بر این عقیده‌ی اهل سنت است که باید حق حکام از غنایم و اموال پرداخت گردد[۱].

معاویه رضي الله عنه بهترین پادشاه این امت به‌شمار می‌رود و کسانی که پیش از وی، زمام امور را به دست گرفتند، خلفا و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و سلم محسوب می‌شوند. هرچند معاویه رضي الله عنه در چارچوب نظامی سلطنتی و به عنوان پادشاه، بر مسلمانان حکم راند، اما پادشاهی‌اش، برای مسلمانان، رحمت و مایه‌ی خیر و برکت بود و منافع بسیاری برای مسلمانان، در پی داشت؛ از این‌رو معاویه رضي الله عنه را بهترین پادشاه امت اسلامی می‌دانیم[۲]. البته معاویه رضي الله عنه با تمام دانش، عدالت و تقوایی که داشت، اما از لحاظ علم، تقوا و عدالت، هم‌پایه‌ی خلفای راشدین رضي الله عنهم به‌شمار نمی‌رود. بنابراین جانشینان نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بر معاویه رضي الله عنه برتری داشتند. همچنان‌که میان اولیای الهی و همچنین میان فرشتگان و پیامبران نیز این تفاوت به لحاظ مقام وجود دارد. معاویه رضي الله عنه پس ازکناره‌گیری حسن بن علی رضي الله عنه از خلافت، زمام امور را به دست گرفت و صحابه رضي الله عنهم، به‌اجماع، حکومتش را تأیید کردند، اما رویکرد آن بزرگوار در امور مباح، بر خلاف خلفای پیش از وی بود؛ چنانچه در این زمینه، تساهل بیشتری به خرج داد. به هر حال، شکی نیست که خلفای اربعه رضي الله عنهم در عبادات و معاملات بر معاویه رضي الله عنه برتری داشتند[۳].

ابن خلدون، معتقد است هرچند نظام خلافت به نظامی پادشاهی تغییر یافت، اما این تحول، محدود بود و بسیاری از موازین و زیرساخت‌هایخلافت اسلامی همچنان در نظام پادشاهی اجرا می‌شد. وی می‌گوید: مردم، مدتی در تعیین حاکم نقش داشتند و خلیفه، توسط شورای مسلمانان تعیین می‌گردید، اما پس از چندی، تعیین حاکم، موروثی شد و هرکس، قدرت بیشتری داشت، زمام امور را به‌دست می‌گرفت و در واقع، نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل شد. ابن خلدون ادامه می‌دهد: هرچند نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل گردید، اما همچنان مفاهیم، اهداف و مقاصد نظام خلافت، اصول و زیرساخت‌های نظام پادشاهی بود و نظام سلطنتی، همان اصول را در

۱- الفتاوی (۳۵/۱۵)

۲- همان (۲۹۲/۴)

۳- الناهیة عن طعن امیرالمؤمنین معاویة رضي الله عنه، ص ۷۸

سیاست‌های خویش دنبال می‌نمود؛ به عبارت بهتر، در نظام پادشاهی نیز تمام اقدامات در جهت تحقق مقاصد و احکام شریعت بود تا احکام اسلامی، اجرا گردد[۱].

ابن خلدون که از مورخان مشهور می‌باشد، خلافت و حکومت‌های گذشته‌ی اسلامی را به چند دوره‌ی مختلف تقسیم نموده است؛ وی، می‌گوید: امت اسلامی به لحاظ نظام حکومتی، سه دوره‌ی متفاوت را پشت سر نهاده که از این قرار است:

دوره‌ی خلافت ناب و خالصی که هیچ‌یک از ویژگی‌های نظام پادشاهی، در آن دخیل نبود؛یعنی همان دوران خلفای راشدین رضي الله عنهم.

دوره‌ای که طی آن، مفاهیم نظام خلافت و نظام پادشاهی در هم آمیخت و در واقع، هر چند ساختار حکومت، پادشاهی بود، اما در آن، مقاصد و اهداف دینی و اسلامی دنبال می‌شد که به عنوان نمونه می‌توان به دوران خلفای اموی و عباسی و ـ حتی خلافت عثمانی ـ اشاره کرد.

دوره‌ای که ساختار حکومتی، صرفاً پادشاهی بود و همچون دو دوره‌ی گذشته، مقاصد و اهداف و احکام دینی، معیار حکومت نبود و تنها در جهت منافع و اهداف دنیوی تلاش میشد. در این دوره، حقیقت نظام خلافت و مفاهیم دینی آن، به فراموشی سپرده شد و تفاوتی بنیادین با نظام خلافت پیدا کرد[۲].

خلافت کامل و حقیقی که همان خلافت راشده نامیده می‌شود، سی سال به طول انجامید، اما سرانجام به نظامی پادشاهی تبدیل شد و در عین حال، به‌کلی از بین نرفت و مفاهیم و مقاصدی که در خلافت راشده دنبال می‌شد، به نظام پادشاهی نیز منتقل گشت و بدین سان نظام پادشاهی، مقاصد و اهداف نظام خلافت را دنبال می‌نمود. بنابراین تغییری که در نظام خلافت، صورت گرفت، تغییری جزیی بود که ضمن باقی ماندن حقیقت نظام مزبور تغییراتی در ارکان و پایه‌های حکومتی به‌وجود آمد و در نتیجه، نظام خلافت که در ابتدا ساختار حکومتی کامل و نمونه‌ای بود که به مرور زمان تغییراتی در آن صورت گرفت و دچار نواقصی گردید که از بعضی جهات، کمال و نمونه بودن خود را از دست داد، اما با این حال، عناصر و مفاهیم اصلی خلافت، باقی ماند و نظامی پادشاهی به‌وجود آمد[۳].

۱- النظریات السیاسیة، اثر ریس، ص۱۹۴ به نقل از: المقدمة از ابن خلدون.

۲- مقدمة ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص ۱۹۵.

۳- مقدمة ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص ۱۹۵.

در جامعه‌ی اسلامی، عموم مردم، ساختار حکومتی خلافت را می‌پذیرند و کسی را که شایسته‌ی رهبری خویش بدانند، به عنوان خلیفه یا حاکم انتخاب می‌نمایند. در نظام اسلامی به شورای مسلمانان، عنایت ویژه‌ای می‌شود و امت اسلامی در انتخاب رهبر، اختیار تام دارد. از این‌رو چنانچه اسباب و عواملی، سبب ایجاد تغییری اساسی در ساختار حکومت گردد، تحمل یا قبول نظام تغییریافته، موقتی خواهد بود و مردم، تنها از روی ناچاری، آن را تحمل خواهند کرد. بنابراین عموم امت اسلامی، همواره باید در صدد تحقق نظامی کامل و نمونه همچون نظام خلافت راشده باشند؛ از این‌رو در اصول اسلامی، عنایت ویژه‌ای به ویژگی‌های ضروری یک رهبر اسلامی شده و خلافت حقیقی و خلافت واقعی، از هم تفکیک گشته است؛ منظور از خلافت حقیقی، خلافتی همچون خلافت راشده است که در آن، تمام اصول اسلامی رعایت می‌شود و خلافت واقعی، خلافتی است که در نتیجه‌ی تغییراتی اندک یا فراوان در خلافت حقیقی، شکل می‌گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: دلیل اینکه نظام حکومتی در امت اسلامی، از خلافت به پادشاهی تغییر کرد، تنها در نقایصی که در حکام ایجاد شد، خلاصه نمی‌شود، بلکه به مرور زمان، مردم و عموم امت اسلامی نیز دچار کاستی‌هاو معایبی شدند که تسلط و چیرگی چنین نظام‌هایی را به دنبال داشت. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹][1].

«و این‌چنین برخی از ستمگران را زمامدار و ولی برخی دیگر از ایشان می‌گردانیم».

پس از به پایان رسیدن دوره‌ی خلافت راشده، نقایص و کاستی‌هایی در حکام و اهل علم به‌وجود آمد؛ در آن زمان بیشتر صحابه ﷺ از دنیا رحلت کرده بودند؛ به‌گونه‌ای که تنها تعداد انگشت‌شماری از اصحاب بدری، در قید حیات بودند. بیشتر تابعین نیز در دوران امارت زبیر و عبدالملک از دنیا رفتند و در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، از تبع تابعین نیز تعداد اندکی زنده بودند[2].

۱- الفتاوی (۱۵/۳۵).

۲- الفتاوی (۲۷۰/۱۰).

آیا معاویه رضی الله عنه یکی از خلفای دوازده‌گانه به‌شمار می‌رود؟

جابر بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يكونُ إثنا عشر أميراً» یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت)خواهند رسید». آن‌گاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند»[۱].

در روایت دیگری از مسلم رحمه الله آمده که جابر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «لا يزال الإسلام عزيزاً إلي إثني‌عشرة خليفة» یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر رضی الله عنه می‌گوید: سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند»[۲]. در روایت دیگری آمده که فرمود: «لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلي إثني‌عشر خليفة»[۳] این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: «لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثنا عشر رجلاً»[۴] یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان‌یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود رحمه الله از طریق اسود بن سعید از جابر رضی الله عنه روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید»[۵].

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث، بشارتی است به اینکه دوازده خلیفه‌ی نیک، صالح و عادل و دادگر، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهند آمد و برای اقامه‌ی حق و برپایی عدل و داد درمیان امت اسلامی تلاش خواهند نمود؛ البته در این حدیث اشاره ای بدین نکته نشده که این خلفا، حتماً به صورت متوالی و پشت سر هم خواهند آمد. بدون تردید خلفای چهارگانه‌ای که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، یعنی خلفای راشدین که عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم، در جرگه‌ی دوازده

۱- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

۲- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش (۱۴۵۳/۲).

۳- همان.

۴- مرجع پیشین

۵- سنن أبی‌داود (۴۷۲/۴)؛ فتح‌الباری (۲۱۱/۱۳).

خلیفه‌ی مذکور قرار دارند. پیشوایان دینی، عمر بن عبدالعزیز رحمه الله و برخی از عباسیان را نیز جزو این دوازده خلیفه دانسته‌اند. آنچه مسلّم است، اینکه این دوزاده خلیفه، قبل از برپایی قیامت، به امارت خواهند رسید؛ چنین به نظر می‌رسد که مهدی موعود نیز جزو همین دوازده خلیفه باشد؛ البته منظور از این مهدی، آن کسی نیست که شیعیان، معتقدند از سرداب سامراء ظهور می‌کند. زیرا چنین شخصی به نام مهدی که از سامراء ظهور خواهد کرد، وجود خارجی ندارد و تصوراتی که در مورد او مطرح شده، زاده‌ی تخیلات و اوهامی است که از عقل‌هایی تهی و پلید، برآمده است. همچنین باید توجه داشت که منظور از این دوازده خلیفه، به هیچ وجه دوازده امام مورد ادعای دوازده‌امامی‌ها نیست[1].

علاوه بر شخصیت‌هایی که ابن کثیر نام برد، می‌توان پنجمین خلیفه‌ی راشد یعنی حسن بن علی رضی الله عنه را نیز در شمار این دوازده خلیفه دانست. برخی از خلفای دوازده‌گانه، به‌صورت متوالی و پشت سر هم و برخی نیز با فاصله‌ی زمانی با سایر خلفا، روی کار آمده و خواهند آمد و این، رحمت و عنایتی از سوی خداوند متعال، بر مسلمانان می‌باشد. ظهور این خلفا، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و با خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز گردید و با ظهور دوازدهمین آنها در آخر زمان خاتمه می‌یابد و پس از آن، هرج و مرج و فتنه، امت را در بر خواهد گرفت[2].

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز، در شمار دوازده خلیفه قرار دارد و فضیلت و برتری معاویه رضی الله عنه بر عمر بن عبدالعزیز رحمه الله، بدین معناست که معاویه رضی الله عنه جزو خلفای مذکور به‌شمار می‌رود. و خداوند، به حقیقت هر چیز آگاه‌تر است.

آیا کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟

کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت به نفع معاویه رضی الله عنه، از موضع قدرت بود، نه از موضع ضعف و ناتوانی؛ چراکه:

۱- حکومت حسن رضی الله عنه مشروعیت داشت و مردم، پس از شهادت امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در رمضان سال ۴۰ هجری، با حسن رضی الله عنه بیعت کردند و به‌انتخاب شورای مسلمانان،

۱- التفسیر (۳۴/۲)

۲- مرویات خلافة معاویة (ص۱۶۵)

حسن ﷺ به عنوان خلیفه‌ی شرعی و قانونی سرزمین حجاز، عراق و یمن تعیین گردید. این سرزمین‌ها که پیشتر تحت سلطه و تصرف علی بن ابی‌طالب ﷺ بود، پس از شهادت آن بزرگوار به مدت شش ماه در تصرف حسن ﷺ باقی ماند؛ به‌راستی که دوران خلافت حسن بن علی ﷺ، امتداد دوران خلافت راشده بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که رسول‌خدا ﷺ از آن، به خلافت راشده یاد نموده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم ﷺ بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشده، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود[۱]. امام ترمذی ﷫ از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده که آن حضرت ﷺ فرموده است: «الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»[۲] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی ﷺ تکمیل می‌گردد. حسن ﷺ در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه ﷺ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا ﷺ اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا ﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ﷺ می‌باشد»[۳]. از این‌رو حسن ﷺ پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است[۴].

بسیاری از علمای اهل سنت، درباره‌ی مشروعیت خلافت حسن ﷺ سخن گفته و او را جزو خلفای راشدین ﷺ دانسته‌اند؛ از جمله: ابوبکر بن العربی، قاضی عیاض، ابن کثیر، ابن ابی‌العز حنفی، مناوی و ابن‌حجر هیتمی[۵].

از این‌رو این امکان برای حسن بن علی ﷺ وجود داشت که به مشروعیت و قانونی بودن خلافت خود استناد کند و یا جنگ تبلیغاتی سازمان‌یافته‌ای درمیان مردم اهل شام، به‌راه اندازد و اعتماد آنان را به سوی خویش جلب کند و یا حداقل در اعتماد و

۱- عقیدة أهل السنة والجماعة في الصحابة (۷۴۳/۲).

۲- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۳- البدایة والنهایة (۱۳۴/۱۱)

۴- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ص ۱۵۵.

۵- در صفحات گذشته، سخنان این دسته از علما، در موضوع مورد بحث آمده است.

جایگاهی که معاویه رضی الله عنه نزد آنان برخوردار شده بود، رخنه افکند و بر وی، چیره شود. بنابراین حسن بن علی رضی الله عنه از نیروی معنوی و نفوذ روحی بسیاری برخوردار بود و از آنجا که نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به‌شمار می‌رفت و نفوذ زیادی در جامعه‌ی اسلامی داشت، کسی، مشروعیت وی را زیر سؤال نمی‌برد.

۲- حسن بن علی رضی الله عنه دارای قدرت و برتری نظامی و سیاسی فراوانی بود و از فرماندهان شایسته و توانمند به‌شمار می‌رفت. باری نفیر بن حضرمی، به حسن رضی الله عنه گفت: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند عزوجل از خلافت کناره‌گیری نمودم»[۱].

این سخن حسن رضی الله عنه بیانگر آن است که آن بزرگوار، در موقعیت توانمندی قرار داشت که پیروانش، چه در جنگ، و چه در صلح، از او اطاعت می‌کردند. سخنوریِ حسن بن علی رضی الله عنه و زبان و بیان گیرایش، در کنار قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه وسلم، این امکان را برایش فراهم می‌آورد که در جلب عواطف مردم، موفق باشد و بتواند آنان را تحت تأثیر قرار دهد. دلیل این ادعا اینکه حسن رضی الله عنه توانست مردم کوفه را قانع نماید که به دفاع از پدرش برخیزند.

قضیه از این قرار بود که والی کوفه، ابوموسی اشعری رضی الله عنه، همواره مردم را از مشارکت در فتنه باز می‌داشت و آنان را نسبت به حضور در جنگ‌های داخلی بی‌رغبت می‌نمود. ابوموسی رضی الله عنه ضمن یادآوری احادیث نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، مردم کوفه را از دخالت و مشارکت در این فتنه، برحذر می‌داشت[۲]. از این‌رو علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر را به کوفه فرستاد؛ آن دو، پس از ابلاغ فرمان علی رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه درمیان مردم، برخاستند و دستور علی رضی الله عنه را ابلاغ نمودند، اما پاسخی نشنیدند و ناکام ماندند. سپس علی رضی الله عنه هاشم بن عتبة بن ابی وقاص[۳] را به کوفه

۱- البداية والنهاية (۲۰۶/۱۱).

۲- تاریخ طبری (۵۱۴/۵) و مصنف ابن ابی شیبه (۱۲/۱۵). سند این حدیث، حسن است.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص۱۴۴ و سیر أعلام النبلاء (۴۸۶/۳).

فرستاد و چون هاشم نیز نتوانست به‌سبب تأثیر ابوموسی ﷛ بر مردم، آنان را برای یاری علی ﷛ و حضور در جنگ، قانع سازد، علی ﷛، عبدالله بن عباس ﷛ را به کوفه فرستاد؛ و چون عبدالله بن عباس ﷛ نیز موفق به قانع ساختن کوفیان نشد، علی ﷛، عمار بن یاسر و حسن ﷛ را به کوفه گسیل داشت[۱]. از آنجا که حسن بن علی ﷛ شخصیتی اثرگذار بود، درمیان مردم برخاست و فرمود: «ای مردم! فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به‌هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که درمیان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید»[۲]. حدود شش تا هفت‌هزار تن از مردم کوفه، درخواست حسن ﷛ را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار ﷰ به یاری علی ﷛ شتافتند[۳]. ابوموسی اشعری ﷛، والی کوفه و از فرمانروایان محبوب عراق بود که در دوران عمر بن خطاب ﷛ به آن دیار فرستاده شد و در علم و زهد نیز شهره‌ی خاص و عام بود، اما با این حال، حسن بن علی ﷛ توانست مردم کوفه را به سوی خویش جلب کند تا از فرمان ابوموسی ﷛ سرپیچی نمایند و به یاری علی ﷛ بشتابند.

۳- در سپاه حسن ﷛ فرماندهان توانمندی همچون برادرش حسین، و پسرعمویش عبدالله بن جعفر، و قیس بن سعد بن عباده وعدی بن حاتم ﷛ و... حضور داشتند؛ بنابراین اگر حسن بن علی ﷛ خواستار خلافت بود، می‌توانست به فرماندهان خویش دستور دهد تا با مردم را به جنگ با معاویه ﷛ بسیج نمایند و بدین سان تا مدتی، زمام امور را در بسیاری از مناطق حکومتش، به‌دست گیرد.

۴- حسن بن علی ﷛ از توانایی‌های ویژه‌ای در تعامل با مردم عراق و جلب توجه آنها، برخوردار بود و از آنجا که به‌خوبی، روحیات اهل عراق را می‌شناخت، از همان ابتدای خلافتش، بر عطایا و بخشش‌های خویش به آنها افزود. پروژه‌ی اصلاحی و برنامه‌ای که حسن بن علی ﷛ برای تحقق صلحی فراگیر دنبال می‌کرد، بسی سخت‌تر و دشوارتر از جنگیدن با معاویه ﷛ بود، اما با این حال، حسن ﷛ موانع و تنگناهای

۱- فتح الباری (۵۳/۱۳) و علی بن ابی طالب ، صلابی (۶۰/۲)

۲- تاریخ طبری (۵۱۶/۵)

۳- همان

بسیاری مانند: مخالفت برخی از مردم با صلح و نیز توطئه‌ی نافرجام ترورش را پشت سر نهاد و بر مشکلات فراارویش، فایق آمد. وی، به اهداف مورد نظرش دست یافت؛ چنانچه وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی را تحقق بخشید، مانع از ریختن خون مسلمانان شد، امنیت راه‌ها و جاده‌های مواصلاتی را تأمین نمود و زمینه‌ی گسترش فتوحات اسلامی را فراهم آورد. چنین عملکردی، بیانگر توانمندی والای حسن ﷺ در عرصه‌ی رهبری، فرماندهی و اداره‌ی امور می‌باشد.

۵- عمرو بن عاص و معاویه ﷺ، به قدرت نظامی و سیاسی حسن بن علی ﷺ اذعان داشتند؛ در روایت بخاری ﷺ آمده است: به‌خدا سوگند، حسن بن علی ﷺ با لشکریانی که همچون کوه (استوار) بودند، رویاروی معاویه ﷺ قرار گرفت. عمرو بن عاص ﷺ با دیدن لشکریان حسن ﷺ خطاب به معاویه ﷺ گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه ﷺ گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟[۱]. سپس معاویه ﷺ دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را نزد حسن بن علی ﷺ فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه ﷺ به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسن ﷺ پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند[۲].

الف: عمرو بن عاص ﷺ، یکی از فرماندهان نظامی برجسته و سیاستمداران کارآزموده بود و چون سپاهیان حسن ﷺ را مشاهده کرد، فرمود: «گردان‌ها و لشکریان (حسن ﷺ) را به‌گونه‌ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند»[۳].

ب: معاویه ﷺ به‌خوبی می‌دانست که در صورت بروز جنگ، افراد زیادی از دوطرف، کشته خواهند شد. وی، این نکته را خوب درک می‌کرد که حتی اگر در میدان نبرد پیروز شود، باز هم نمی‌تواند نسبت به پیامدهای ناگوار جنگ، از قبیل: بیوه شدن زنان

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی ﷺ برای نبرد آماده شده بودند.

۲- بخاری، شماره: ۲۷۰۴.

۳- بخاری (۲۷۰۴).

و یتیم گشتن کودکان، بی‌خیال باشد و این‌همه مصیبت را تحمل نماید. معاویه ﷺ، یکی از سرآمدان سیاسی دوران خویش به‌شمار می‌رفت و از این‌رو خیلی خوب می‌دانست که اگر جنگی، روی دهد و به‌فرض اینکه پیروز شود، جبران پیامدهای سوء جنگ در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و...، برایش مشکل خواهد بود.

ج: معاویه ﷺ، دو تن از شخصیت‌های برجسته به نام‌های عبدالرحمن بن **سمرة** و عبدالله بن عامر بن کریز را برای مذاکرات صلح، نزد حسن ﷺ فرستاد؛ شایان ذکر است این‌دو، قریشی و از اصحاب پیامبر ﷺ بودند و احترام خاصی، نزد حسن بن علی ﷺ داشتند.

عبدالرحن بن سمره بن حبیب بن ربیعه بن عبدشمس بن عبدمناف، ابوسعید القرشی العبشمی:

وی، یکی از بزرگان و سرآمدان عرب بود و در فتح مکه، اسلام آورد و در بصره، اقامت گزید. عبدالرحمن ﷺ در لشکر اعزامی به سجستان، حضور داشت. رسول اکرم ﷺ خطاب به عبدالرحمن ﷺ فرمود: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»[1]. یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی[2] و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد»[3].

در مسند بقی بن مخلد، چهارده حدیث از عبدالرحمن بن سمره ﷺ روایت شده و ابن‌عباس، سعید بن مسیب، عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، حیان بن عمیر، ابن‌سیرین، حسن و برادرش سعید بن ابی‌الحسن و حمید بن هلال، از وی، حدیث، روایت کرده‌اند. گویند: ابتدا اسم عبدالرحمن بن سمره، عبدکلال بود و چون اسلام آورد، رسول‌خدا ﷺ نامش را تغییر داد و او را عبدالرحمن، نامید[4]. عبدالرحمن بن سمره ﷺ یکی از یاران

۱- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲

۲- ابن‌حجر ﷺ می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۳- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۴- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

رسول‌خدا ﷺ بود؛ وی، گذشته از آنکه در بسیاری از فتوحات اسلامی، حضور داشت، در دوران عثمان بن عفان ﷺ، یکی از فرماندهان لشکر اسلام بود. عبدالرحمن ﷺ بدن هیچ خونریزی و جنگی، سجستان را فتح نمود و سپس عازم بُست شد و پس از فتح آن دیار، رهسپار کابل و زابلستان گردید و غنایم به‌دست آمده از فتح کابل و زابلستان را نزد عبدالله بن عامر ﷺ فرستاد[۱]. عبدالرحمن بن سمره ﷺ، به‌روایتی در سال ۵۰ هجری و به‌روایتی دیگر، در سال ۵۱ هجری، چشم از جهان فرو بست[۲].

عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعهٔ بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی القرشی العبشمی:

عبدالله بن عامر ﷺ، در سال ۴ هجری، دیده به جهان گشود[۳] و چون رسول‌خدا ﷺ در سال ۷ هجری، به‌قصد ادای عمره [عمرة القضاء] وارد مکه شد، او را نزد آن حضرتﷺ بردند. ابن‌حجر ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ از آب دهان خویش در دهان وی گذاشت و فرمود: «آیا این، پسرِ یکی از زنان بنی‌سلیم است؟» گفتند: «آری». فرمود: «این، شبیهِ ماست». رسول اکرم ﷺ برای حفظ او، دعا خواند و عبدالله بن عامر ﷺ نیز آب دهان رسول‌خدا ﷺ را می‌مکید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او، مسقّی است». یعنی: خودش، همواره سیراب است و مایه‌ی سیرابی دیگران خواهد بود. عبدالله بن عامر ﷺ، هر جای زمین را که حفر می‌کرد، از آن، آب، بیرون می‌آمد[۴].

همان‌طور که ابن‌تیمیه ﷺ گفته است، عبدالله بن عامر ﷺ، فردی نیک و دوست‌داشتنی بود که محبتش، در دل مردم، جای گرفته بود و این، غیر قابل انکار است[۵].

ذهبی ﷺ می‌گوید: عبدالله بن عامر ﷺ، یکی از امیران نامدار، شجاع و بخشنده‌ی عرب بود که با مردم، با نرمی و شکیبایی، برخورد می‌کرد[۶]. وی، از ترس فتنه، در جنگ جمل و صفین حاضر نشد.

۱- تاریخ دمشق (۲۸۹/۲۶)

۲- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

۳- تهذیب التهذیب (۲۷۲/۵).

۴- طبقات (۳۱/۵)؛ تهذیب التهذیب (۷۲/۵).

۵- نگا: منهاج السنة (۱۸۹/۳).

۶- سیر أعلام النبلاء (۲۱/۳).

خلاصه اینکه نمایندگان معاویه ﷺ برای گفتگوهای صلح، (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر ﷺ)، افراد سرآمد و قابل احترامی بودند، و این، بیانگر آن‌است که معاویه ﷺ مصمم بوده تا به هر قیمتی که شده، با حسن ﷺ صلح نماید. مدتی حسن ﷺ و یارانش، کنترل اوضاع را در دست داشتند؛ چنانچه روایت بخاری ﷺ و سایر روایات نشان می‌دهد، سپاه حسن ﷺ، سپاهی قوی و توانمند بود. ترور نافرجام حسن ﷺ، نتیجه‌ی شرایط زمانی دوران جنگ و صلح با معاویه ﷺ بود؛ البته دیری نپایید که شایعه‌پراکن‌ها، شکست خوردند و شخصی که اقدام به ترور حسن ﷺ نموده بود، کشته شد. لذا دسیسه‌ی ترور حسن ﷺ، به معنای ضعف قدرت نظامی آن بزرگوار نیست. پیشتر چگونگی صلح حسن با معاویه ﷺ را مورد بررسی قرار دادیم؛ چنانچه از نحوه‌ی صلح برمی‌آید، اگر حسن ﷺ دارای قدرت نظامی نبود، دیگر هیچ لزومی نداشت که معاویه ﷺ با حسن ﷺ وارد مذاکره شود و شرایط مورد نظر آن بزرگوار را بپذیرد؛ بلکه در صورت ضغف نظامی حسن ﷺ، معاویه ﷺ بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زمام امور را به‌دست می‌گرفت و به هیچ‌یک از شروط حسن ﷺ تن نمی‌داد.

آری! این امکان، برای حسن ﷺ فراهم بود که با همکاری یارانش، جنگی تمام‌عیار بر ضد معاویه ﷺ ترتیب دهد و زمام امور را به‌کلی به‌دست گیرد، اما از آنجا که حسن ﷺ، به اخلاق اسلامی آراسته بود و همواره به صلح و اتحاد مسلمانان می‌اندیشید، از این‌رو گزینه‌ی صلح را انتخاب کرد و از جنگ، پرهیز نمود و بدین‌سان امت اسلامی را از فتنه و تفرقه، رهانید.

خداوند متعال، حسن بن علی ﷺ را واسطه‌ی ایجاد صلح و آشتی درمیان مسلمانان قرار داد؛ رسول‌خدا ﷺ، پیشتر از این رویداد مهم خبر داده و فرموده بود: «إن ابني هذا سيد، ولعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من الـمسلمين»[1] یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد».

۱- بخاری (۷۱۰۹).

بی‌رغبتی حسن رضی الله عنه به ریاست و فرمانروایی

حسن بن علی رضی الله عنه، اسوه و الگوی نیکی برای مسلمانان در زمینه‌ی بی‌رغبتی به ریاست و فرمانروایی است؛ او، به دنیا و مقام‌های دنیوی پشت کرد تا به نعمت‌های جاویدان خداوند دست یابد و هیچ چشم‌داشتی جز رضای خدای متعال، نداشت. زهد و بی‌رغبتی به جاه و مقام دنیوی، بر نفس، خیلی دشوار و ناگوار است و چه بسیار برادران، دوستان و خویشاوندانی که به‌خاطر پست و مقام دنیا، خون یکدیگر را ریخته‌اند! اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، با رخدادها و ماجراهای شگفت‌انگیزی در این زمینه، مواجه خواهیم شد. افرادی که نسبت به مال و منال دنیا و لذت‌های جنسی و آمیزشی، بی‌رغبت باشند، بسیارند، اما کسانی که نسبت به جاه و مقام دنیا، اظهار بی‌رغبتی نمایند، به‌مراتب، خیلی کم‌ترند. جاه‌طلبی و محبت جاه و مقام، آخرین صفت ناپسندی است که از قلوب نیکان، بیرون می‌رود. سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: بی‌رغبتی به جاه و مقام را خیلی کم‌تر از بی‌میلی به خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، مال و ثروت و لباس‌های فاخر، یافتم؛ اگر فرد جاه‌طلب، به خواسته‌اش نرسد، آشفته می‌گردد و برای دستیابی به خواسته‌اش با تب و تاب تمام، تلاش و تکاپو و حتی جنگ و ستیز، می‌نماید. از این‌رو از جاه‌طلبی و محبت ریاست، بپرهیز که محبت جاه و مقام درمیان مردم، خیلی بیشتر از محبت مال و منال است و این، نکته‌ی پوشیده‌ای است که تنها علمای بابصیرت و حاذق، آن را درک می‌کنند و در ورطه‌ی آن، گرفتار نمی‌شوند. بنابراین مراقب خویشتن باش و مخلصانه، عمل نما که به‌زودی، مردم، گرفتار اموری خواهند شد که آرزوی مرگ، خواهند نمود[۱].

بدین‌سان حسن بن علی رضی الله عنه به ما آموخت که باید برای حفظ مصالح امت اسلامی و وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان، از منافع شخصی و پست و مقام دنیا گذشت و خون و جان مسلمانان را پاس داشت. آری! کوتاه کردن آرزوها و دست کشیدن از آرزوهای دور و دراز، یاد مرگ و زیارت قبور، کمک شایانی به انسان، برای رسیدن به مقام زهد و بی‌رغبتی به دنیا، می‌نماید. حسن رضی الله عنه، یکی از طلایه‌داران زهد و تقوا، در دوران خویش بود و تمامی پله‌های ترقی در زمینه‌ی بی‌رغبتی به مال و مقام دنیا را پیمود. بر انگشتری آن بزرگوار، نوشته شده بود:

۱- حلیة الأولیاء (۳۷۶/۶)؛ فقه الفتن، عبدالله شعبان، ص۱۴۲.

قدم لنفسك ما استطعت من التقي إن المنية نازل بك يا فتي!

أصبحت ذافرح كأنك لا تري أحباب قلبك في المقابر والبلي[1]

یعنی: «ای جوان! تا می‌توانی راه تقوا و پرهیزگاری در پیش بگیر و اعمال نیک و شایسته، برای خویش، ذخیره کن که هر آن، مرگت می‌رسد. تو، آن‌گونه بی‌خیالی که گویا دوستان و عزیزانت را نمی‌بینی که طعمه‌ی مرگ و مصیبت‌ها گشته و در گورستان‌ها مدفون شده‌اند».

آری! حسن رضي الله عنه، یکی از زهدپیشگان دوران خویش به‌شمار می‌رفت؛ چنانچه دست از دنیا و جاه و مقام دنیا کشید و با تمام وجود در راستای دستیابی به رضایت و خشنودی پروردگارش، کوشید. هرچند حسن رضي الله عنه به هیچ عنوان به‌دنبال این نبود که در چشم مردم، عزیز شود، اما خدای متعال، محبتش را در دل مردم انداخت و او را از عزت و شرافت فراوانی در نگاه مسلمانان، برخوردار گردانید. حسن رضي الله عنه، به‌شدت از اینکه خود را در چشم و دل مردم جای دهد، پرهیز می‌نمود؛ زیرا از این می‌ترسید که این امر، میان او و آفریننده‌اش، فاصله بیندازد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ [مریم: ۹۶]

«بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، آنان را دوست می‌دارد و محبتشان را به دل‌ها می‌اندازد».

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «إذا أحب الله العبد قال لجبريل: قدأحببت فلاناً فأحبه، فيحبه جبريل عليه السلام ثم ينادي في أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبوه، فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض»[2]. یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل عليه السلام می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل عليه السلام نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس درمیان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین‌ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

۱- تاریخ دمشق (۸۶/۱۴).

۲- مسلم، کتاب البر والصلة، شماره‌ی۶۹۳۷.

به‌هر حال، کسی که در پی شرافت اخروی باشد، به عزت و شرافت دنیا نیز دست می‌یابد؛ هرچند در پی عزت و شرافت دنیا نباشد. جاه‌طلبی، و تلاش و تکاپو برای دستیابی به جاه و مقام دنیا، با عزت و شرافت اخروی، قابل جمع نیست و نمی‌توان آن را با عزت و شرف آخرت، یک‌جا نمود. البته خوشبخت، کسی است که نعمت‌های جاوید و ماندگار آخرت را بر کالای فناپذیر و گذرای دنیا، ترجیح دهد.

ابوالفتح ستی، چنین سروده است:

أمران مفترقان لست تراهما   يتشوقان لخلطة وتلاقي

طلب المعاد مع الرياسة والعلي   فدع الذي يفني لما هو باقي[1]

یعنی: «ریاست‌طلبی (و محبت جاه و مقام) و نیز طلب آخرت، دو امر متضاد و متناقض‌اند که هیچ‌گاه قابل جمع، نیستند و یک‌جا نمی‌شوند؛ بنابراین نعمت‌ها و خوشی‌های فانی و زودگذر دنیا را به‌خاطر عزت و سعادت جاویدان و همیشگی آخرت، رها کن و آخرت را بر دنیا، ترجیح بده».

حسن بن علی ﷺ با کناره‌گیری از خلافت، به ما آموخت که چگونه به جاه و مقام دنیا، بی‌رغبت باشیم و به‌خاطر رضایت و خشنودی الله ﷻ و در راستای مصالح مسلمانان، از موقعیت‌های دنیوی دست بکشیم. آری! بدین‌سان، عزت و منزلت حسن ﷺ افزایش یافت؛ حسن ﷺ راز وارستگی و رهایی از خویشتنِ خویش را نمایان نمود. او، ایثار را معنا کرد و معلم و آموزگارِ ازخودگذشتگی گشت؛ وی، برای همه‌ی نسل‌ها، مدرسه‌ی ایثار را بنا نهاد تا در آن، درس گذشتن از خود و منافع شخصی، تدریس شود و همه، این را بیاموزند که باید حفظ جان و خون مسلمانان و نیز وحدت و یک‌پارچگی آنان را بر منافع شخصی خویش، ترجیح دهند. خلاصه اینکه حسن ﷺ معلم و بلکه مدرسه‌ی ایثار شد و مایه‌ی عزت و افتخار امت اسلامی در طول تاریخ گردید و تحسین همگان را برانگیخت.

حب جاه و مقام، آن‌قدر در دل برخی از مردم، جای گرفته که بسیاری از آنان، برای رسیدن به پست و مقام دنیوی، با هم رقابت می‌نمایند و در این راستا، هر نیرنگ و حیله‌ای را به‌کار می‌بندند و مال و ثروت فراوانی برای نیل به جاه و مقام مورد نظر خویش، هزینه می‌کنند و بدین‌سان جاه و مقام را بر مال و منال، ترجیح می‌دهند! راستی چرا این‌طور است؟ هر یک از موارد ذیل، می‌تواند خاستگاه چنین رویکردی باشد:

۱- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۷۷.

۱- رسیدن به مال و ثروت از طریق جاه و مقام، آسان‌تر از دستیابی به پست و مقام از طریق مال و ثروت می‌باشد. به‌عنوان مثال: عالم یا دانشمندی که شهرت و یا جاه و مقامی دارد، به‌راحتی می‌تواند هرچقدر مال و ثروت که بخواهد، از دوستدارانش، مطالبه نماید و به‌طور قطع، طرفدارانش نیز از بذل و بخشش مال و ثروت به او و یا برآورده ساختن نیازهایش، دریغ نخواهند کرد.

۲- مال و ثروت دنیا، فناپذیر است و در معرض زوال قرار دارد و هر آن، ممکن است از بین برود. در صورتی که برخورداری از نفوذ اجتماعی، این امکان را برای شخص، فراهم می‌سازد که از حمایت دیگران، برخوردار شود.

۳- دستیابی به محبت و اقبال عمومی، و به‌تعبیری برخورداری از موقعیت اجتماعی، بسی آسان است و چون مردم، کسی را دوست بدارند، همواره از او، به‌نیکی یاد می‌کنند و بدین‌سان نام و آوازه‌اش بر سرِ زبان‌ها می‌افتد و محبوبیتش، درمیان مردم، گسترش می‌یابد[۱].

خودخواهی و جاه‌طلبی، نسبت مستقیمی با هم دارند و خاستگاه بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی هستند؛ مانند: ریا، تکبر، برتری‌جویی بر دیگران، خودبزرگ‌بینی، بخل، حسادت و میل و رغبت وافر به اینکه از سوی دیگران، مورد تعریف و تمجید قرار بگیرد و.... شخص جاه‌طلب، به هر خواری و ذلتی، تن می‌دهد؛ جاه‌طلبی، نوعی بیماری درونی و روانی است و شخص مبتلا، باید از طریق آموزه‌های کتاب و سنت، به درمان این بیماری خطرناک، همت گمارد و سلوک و رفتار تربیتی اسلام را در پیش بگیرد. آدم جاه‌طلب، تمام هم و غمش را برای نیل به هدفش، به‌کار می‌بندد و دین و کرامتش را فدای این خواسته‌ی نابخردانه می‌کند و به هر خواری و خفتی، تن می‌دهد تا رضایت مردم را جلب نماید![۲].

ابن‌تیمیه رحمه‌الله در این‌باره می‌گوید: «افراد جاه‌طلبی که در پی برتری بر دیگران هستند، افراد ضعیف‌النفس و سست‌عنصری می‌باشند که هرچند به‌ظاهر در رأس قرار دارند و مردم، از آنان حساب می‌برند، اما در حقیقت، تحت تأثیر طرفداران خویش هستند و همواره (برای حفظ منافع خویش) ناگزیرند بندگانی گوش به‌فرمان برای

۱- همان، ص۷۷.

۲- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۷۷.

مردم باشند و از آنان اطاعت نمایند»[1].

این سخن ابن‌تیمیه، هشدار واضحی برای تمام کسانی است که زمام امور مردم را به‌دست دارند و باید آن را آویزه‌ی گوش خویش نمایند تا در برابر خواسته‌ها و مطالبات نامشروع مردم، تسلیم نشوند و در برابر جمهور مردم، عزت نفس خویش را حفظ کنند. حسن بن علی رضی الله عنه، این درس ارزنده را به ما آموخت که برتری، در ترجیح مبادی و ارزش‌های دینی بر خواسته‌ها و هواهای نفسانی است. چنانچه حسن رضی الله عنه در برابر کسانی که صلح با معاویه رضی الله عنه را ننگ و عار می‌دانستند، واکنشی بس زیبا و نیک داشت؛ آن بزرگوار، انگیزه‌اش از انعقاد صلح با معاویه رضی الله عنه را حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از قتال و خونریزی در جهت رضایت و خشنودی خداوند متعال، بیان نمود و سرانجام، توانست با وجود آن‌همه فشار از سوی کسانی که خواهان جنگ بودند، پروژه‌ی اصلاحی خویش را به‌ثمر برساند و صلح و آرامش را به جامعه‌ی اسلامی، هدیه نماید. آری! از رهبران ربانی، انتظاری جز این نیست.

حسن رضی الله عنه از اینکه با معاویه رضی الله عنه صلح نمود، خیلی خرسند بود و هیچ‌گاه احساس پشیمانی نکرد و خودش را برای این کار، ملامت و سرزنش ننمود؛ بلکه اقدامات حسن رضی الله عنه برای برقراری صلح، تحسین افراد آگاه و فهمیده را برانگیخت و سبب خرسندی و رضایت خاطر وی گردید؛ چراکه از زبان پیامبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم، به انجام چنین کار مهمی، بشارت داده شده بود.

حسن رضی الله عنه واکنش نیک و شایسته‌ای با منتقدان خویش داشت؛ چنانچه زمانی که ابوعامر، سفیان بن لیل، به حسن رضی الله عنه گفت: «سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان!»، حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد»[2].

این سخن حسن بن علی رضی الله عنه، افقی وسیع و روشن، فراروی رهروان راه حق می‌گشاید و مسیری هموار، پیش روی کسانی می‌نهد که به سوی خداوند متعال، روی آورده‌اند. حسن رضی الله عنه در تمام ابعاد زندگانی‌اش، چنین رویکردی داشت و در نظر داشتن رضایت خداوند عزوجل، در تمام حرکات و سکناتش، نمایان بود.

۱- العبودیة از ابن‌تیمیه رحمه الله، ص۴۸-۴۹.

۲- المستدرک (۱۷۵/۳).

استقرار حسن بن علی ﷺ در مدینه، پس از صلح

حسن بن علی ﷺ پس از کناره‌گیری از خلافت، به‌همراه بنی‌هاشم و یاران خویش، رهسپار مدینه گردید و همان‌جا اقامت گزید. بنی‌هاشم، از احترام خاصی نزد معاویه ﷺ برخوردار بودند و حسن بن علی ﷺ در رأس آنان قرار داشت. در آن زمان، تعداد زیادی از صحابه ﷺ اعم از مهاجران و انصار و سایر اصحاب در مدینه زندگی می‌کردند. البته مدینه، جمع کثیری از تابعین را نیز در خود جای داده بود. ساکنان مدینه اعم از صحابه و تابعین که در واقع، شاگردان مکتب صحابه ﷺ به‌شمار می‌رفتند، برای عبادت خداوند متعال و روایت احادیث رسول اکرم ﷺ، یک‌سویی اختیار کرده بودند و همواره در راستای حفظ وحدت و یک‌پارچگی امت، تلاش می‌کردند و خود، در عرصه‌ی علم و دانش، همراه و همگام با مسلمانان، به مسؤولیت‌های خویش، عمل می‌نمودند؛ از جمله: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوهریره، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله ﷺ[1].

فضای مدینه، فضای علمی بسیار خوبی بود؛ به‌گونه‌ای که دانش‌پژوهان و جویندگان علم قرآن و حدیث، از هر سو و کرانه‌ای، رهسپار مدینه می‌شدند. حضور صحابه و تابعین ﷺ در شهر رسول‌خدا ﷺ از یک‌سو، و برخورداری مدینه از امنیت فراوان، از سوی دیگر، مجال علم و پژوهش را در آن شهر، فراهم آورده و مدینه را به مرکزی علمی، تبدیل کرده بود[2].

رابطه‌ی حسن ﷺ با معاویه ﷺ، پس از برقراری صلح

باری حسن بن علی ﷺ پس از واگذاری خلافت به معاویه ﷺ، نزد وی رفت. معاویه ﷺ به حسن ﷺ گفت: «اینک به تو، پاداشی می‌دهم که پیشتر به هیچ‌کس نداده‌ام و پس از این نیز به هیچ کس نخواهم داد». آن‌گاه چهارصد هزار (درهم) تقدیم حسن ﷺ نمود و آن بزرگوار نیز هدیه‌ی معاویه ﷺ را پذیرفت[3].

در روایتی آمده است: حسن بن علی ﷺ، هر سال، نزد معاویه ﷺ می‌رفت و مبلغ یکصد هزار درهم از وی، دریافت می‌کرد. یک‌سال حسن ﷺ نزد معاویه ﷺ نرفت و

۱- تاریخ طبری (۸۰/۶)؛ المدينة في العصر الأموی، ص۸۴.

۲- نگا: المدينة في العصر الأموی، ص۶۲.

۳- سير أعلام النبلاء (۲۶۹/۳).

معاویه رضي الله عنه هم چیزی برای حسن رضي الله عنه نفرستاد. حسن بن علی رضي الله عنه تصمیم گرفت طی نامه‌ای، مستمری خویش را درخواست نماید، اما در خواب، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دید که به او فرمود: «ای حسن! آیا به مخلوقی نامه می‌نویسی و نیازت را با او درمیان می‌نهی و نیازت را از خدای خویش، درخواست نمی‌کنی؟!» حسن رضي الله عنه می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! پس چه‌کار کنم؟ بدهی‌هایم، زیاد شده است. فرمود: «بگو: «اللهم إني أسألك من كل أمر ضعفت عنه قوتي وحيلتي ولم تنته إليه رغبتي و لم يخطر ببالي ولم يبلغه أملي ولم يجر علي لساني من اليقين الذي أعطيته أحدا من الـمخلوقين الأولين والآخرين إلا خصصتني يا أرحم الراحمين» یعنی: «بارخدایا! از تو می‌خواهم بالاترین یقینی را به من عنایت کنی که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان و تدبیر من، خارج است، و از میل و رغبتم، فراتر می‌باشد و در ذهنم نمی‌گنجد و بر زبانم نمی‌آید و بسی دورتر از تمنّا و آرزوی من است؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! مرا به چنین یقینی، گرامی بدار».

حسن رضي الله عنه می‌گوید: «از خواب برخاستم و این دعا را حفظ کرده بودم؛ من، همواره این دعا را می‌خواندم. دیری نپایید که معاویه رضي الله عنه، مرا نزد اطرافیانش، یاد نموده، علت غیابم را پرسید. به او گفتند: حسن رضي الله عنه امسال نخواهد آمد. از این‌رو معاویه رضي الله عنه دویست هزار درهم برایم فرستاد»[۱].

در روایتی، دعایی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم، در خواب، به حسن رضي الله عنه آموخت، با این الفاظ آمده است: «اللهم اقذف في قلبي رجاك و اقطع رجائي عمن سواك حتي لا أرجو أحداً غيرك؛ اللهم و ما ضعفت عنه قوتي و قصر عنه عملي و لم تنته إليه رغبتي و لم تبلغه مسألتي ولم يجر على لساني مما أعطيت أحدا من الأولين والآخرين من اليقين فخصني به يا رب العالـمين» یعنی: «بارخدایا! امید به خودت را در قلبم بیفکن و امیدم را از غیر خویش، قطع بگردان تا به غیر تو، امید مبندم. بارخدایا! بالاترین یقینی را به من، عنایت کن که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان من، خارج می‌باشد؛ یقینی که نه بر زبان من آمده و نه عمل و آمال و آرزوهایم،

۱- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

گنجایش آن را داشته است. ای پروردگار جهانیان! مرا به چنین یقینی، مختص بگردان».

حسن ﷺ می‌گوید: به‌خدا سوگند هنوز یک هفته از آغاز پایبندی من بر این دعا نگذشته بود که معاویه ﷺ یک میلیون و پانصد هزار درهم برایم فرستاد. از این‌رو گفتم: «الحمد لله الذي لا ينسي من ذكره و لا يخيب من دعاه» یعنی: «سپاس و ستایش خدایی را که یادکننده‌ی خویش را از یاد نمی‌برد و آن‌کس را که او را بخواند، ناامید نمی‌گرداند». حسن ﷺ می‌افزاید: دوباره رسول‌خدا ﷺ را در خواب دیدم؛ از من پرسید: ای حسن! چطوری؟» در عالم خواب، ماجرا را برای نبی اکرم ﷺ بازگو کردم. فرمود: «ای پسرکم! کسی که دل به مخلوق نبندد و به خالق و آفریننده، امیدوار باشد، چنین وضعیتی خواهد داشت»[۱].

رابطه‌ی معاویه با حسن، حسین و ابن‌جعفر ﷺ

معاویه ﷺ، یکصد هزار درهم برای حسن بن علی ﷺ ارسال نمود. زمانی که این پول، به حسن ﷺ رسید، به اطرافیانش فرمود: «هر کس، هر چه می‌خواهد، از این پول بردارد». معاویه ﷺ یکصد هزار درهم برای حسین ﷺ نیز فرستاد. زمانی که این پول به حسین ﷺ رسید، ده نفر، اطراف او نشسته بودند؛ وی، این پول را میان آنان، تقسیم کرد و به هر یک از ایشان، ده هزار درهم رسید. معاویه ﷺ برای عبدالله بن جعفر ﷺ نیز یکصد هزار درهم ارسال کرد[۲].

هر بار که حسن ﷺ نزد معاویه ﷺ می‌رفت، معاویه ﷺ به‌گرمی از وی استقبال می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر رسول‌خدا! خوش آمدی». و چون از عبدالله بن زبیر ﷺ استقبال می‌نمود، می‌فرمود: «ای پسرعمه‌ی رسول‌خدا! خوش آمدی». معاویه ﷺ دستور داد سیصد هزار درهم به حسن، و یکصد هزار درهم به عبدالله بن زبیر ﷺ بدهند[۳].

در برخی از روایات، با سند حسن آمده است: معاویه ﷺ همواره با حسین ﷺ ارتباط داشت و خیلی زود، مطالبات و خواسته‌های او را برآورده می‌ساخت و بذل و

۱- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

۲- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

۳- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

بخشش فراوانی به وی، می‌نمود[۱]. شیعیان، خود، به این نکته اذعان نموده‌اند که معاویه رضی الله عنه، بذل و بخشش فراوانی به حسن، حسین و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌کرده است[۲].

پس از آنکه حسن و حسین رضی الله عنهما، کوفه را ترک کردند و در مدینه اقامت نمودند، همچنان نامه‌هایی میان آنان و مردم کوفه، رد و بدل می‌شد. کوفیان در این نامه‌ها، بر این نکته تأکید داشتند که خلافت، حق حسن و حسین رضی الله عنهما می‌باشد و هیچ‌کس به‌اندازه‌ی ایشان، سزاوار و شایسته‌ی خلافت نیست و از این‌رو حسن و حسین رضی الله عنهما را به قیام و شورش بر ضد حکومت معاویه رضی الله عنه تحریک می‌نمودند. نامه‌های اهل کوفه، هیچ تأثیری بر حسن رضی الله عنه نگذاشت؛ بلکه سیمایی واضح‌تر از شیعیان کوفه در اختیار حسن رضی الله عنه نهاد و این حقیقت را برایش نمایان ساخت که شیعیان کوفه، اهل شرارت و فتنه‌اند و اصلاً نمی‌خواهند امت اسلامی، متحد و یک‌پارچه باشند[۳].

یزید بن اصم می‌گوید: روزی بسته‌ای نامه برای حسن بن علی رضی الله عنه آوردند؛ وی، به کنیزش دستور داد تا ظرف آبی بیاورد و آن‌گاه تمام نامه‌ها را در آن ظرف نهاد و رویش، آب ریخت. از او پرسیدم: ای ابومحمد! این نامه‌ها را چه کسی، فرستاده است؟ فرمود: «این نامه‌ها، از سوی مردم عراق آمده است که نه باطل را رها می‌کنند و نه به حق می‌گرایند. البته من، از بابت اینها برای خودم نگران نیستم؛ بلکه من از ناحیه‌ی ایشان برای حسین، نگران هستم»[۴].

پس از آنکه حسن بن علی رضی الله عنه، دار فانی را وداع گفت، شیعیان، در خانه‌ی سلیمان بن صرد جمع شدند و نامه‌ای برای حسین رضی الله عنه نوشتند تا وفات حسن رضی الله عنه را به او تسلیت بگویند؛ در این نامه آمده بود: «خداوند، تو را پس از خلیفه‌ی پیشین، بر

۱- مصنف ابن‌ابی‌شیبه (۹۴/۱۱).

۲- ر.ک: جلاء العیون از مجلسی، ص۳۷۶؛ الکافی في الفروع، کتاب الحقیقة باب الأسماء و الکنی (۱۹/۶)؛ الأمالي از طوسی (۳۳۴/۲۲)؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید (۸۲۳/۲). دکتر محمد شیبانی در کتاب مواقف المعارضة في خلافة یزید، ص۱۷۷، به‌تفصیل درباره‌ی حسین رضی الله عنه سخن گفته است.

۳- مواقف المعارضة في خلافة یزید، ص۱۷۷

۴- المعرفة والتاریخ (۷۵۶/۲) با سند حسن؛ معجم طبرانی، در المجمع (۲۴۳/۶) آمده است: رجال این روایت، همه، صحیح‌اند جز عبدالله بن حکم بن ابی‌زیاد که ثقه می‌باشد.

بزرگ‌ترین منصب گماشت؛ ما، شیعیان تو هستیم و خود را در غمت شریک می‌دانیم. از غم و اندوه تو، غمناکیم و از شادی و سرورت، شادمان؛ ما، منتظر فرمانت هستیم».

حسین ﷜ در پاسخشان، چنین مرقوم فرمود: «من، امیدوارم که دیدگاه برادرم ـ ﷫ ـ در زمینه‌ی صلح و جنگ، درست و به‌جا بوده باشد؛ از این‌رو همچنان سر جایتان بنشینید و مقصدتان را پوشیده بدارید و تا پسر هند، زنده است، هیچ اقدامی نکنید، و چون بمیرد و من، زنده باشم، آن‌گاه به‌خواست خدا، دستورم به شما خواهد رسید»[1].

حسین ﷜ پس از وفات برادرش حسن ﷜، از دیدگاه مسلمانان، در موقعیتی قرار داشت که همه، او را تنها نامزد امارت، پس از وفات معاویه ﷜ می‌دانستند و شکی نداشتند که حسین ﷜، پس از معاویه ﷜ زمام امور را به‌دست خواهد گرفت[2].

کوفیان، تنها به تحریک حسین ﷜ بسنده نکردند؛ بلکه محمد بن حنفیه را نیز به کوفه فراخواندند تا همراه وی، قیام نمایند! اما محمد بن حنفیه، به خطر بزرگی که از سوی مردم کوفه، او و خاندان علی ﷜ را تهدید می‌کرد، پی برد؛ از این‌رو حسین ﷜ را از پذیرش دعوت کوفیان برحذر داشت و هشدار لازم را به او داد. وی، به حسین ﷜ چنین فرمود: «اینها، قصد آن دارند که ما را تباه کنند و خون ما را بریزند». نامه‌هایی که میان مردم کوفه و حسین ﷜ رد و بدل شد، نگرانی امویان ساکن مدینه را برانگیخت تا اینکه نامه‌ای به معاویه ﷜ نوشتند و از او خواستند تا درباره‌ی حسین ﷜ تدبیری بیندیشد. معاویه ﷜ در نامه‌ای به آنان دستور داد که هیچ‌گونه تعرضی به حسین ﷜ نکنند[3].

به‌طور قطع معاویه ﷜ از نامه‌نگاری‌های مردم کوفه و حسین ﷜ به یکدیگر و نیز از روابطی که با هم داشتند، آگاه بوده است؛ زیرا از حسین ﷜ خواست که از خداوند ﻷ بترسد و سبب تفرقه و چنددستگی مسلمانان نگردد[4].

به‌هر حال حسن و حسین ﭭ، پایبند بیعتشان با معاویه ﷜ بودند. حسین ﷜ خود را در زمان حیات برادرش و پس از آن، به رعایت پیمان صلح ملزم می‌دانست.

۱- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ الأخبار الطوال، ص۲۲۱؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص۱۷۷

۲- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص۱۷۷

۳- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص۱۷۹.

۴- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص۱۸۰.

بررسی اتهام واردشده بر معاویه ﷺ، در زمینه‌ی مسموم کردن حسن ﷺ

در پاره‌ای از روایات آمده است که حسن ﷺ، به دنبال سمی که به او داده شد، درگذشت. البته انگشت اتهام در این زمینه، به سوی همسرش جعده دختر اشعث بن قیس (امیر کنده) دراز شده است. چنانچه ابن‌سعد روایتی نقل کرده که بر اساس آن، حسن ﷺ آن‌چنان مسموم شد که به مدت چهل روز، برایش لگن می‌گذاشتند[1]. البته این روایت، ضعیف است. برخی، کوشیده‌اند تا چنین وانمود کنند که مسموم شدن حسن ﷺ با جریان بیعت گرفتن معاویه ﷺ برای یزید، بی‌ارتباط نبوده است؛ آنان، ادعا کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن ﷺ را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به‌خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه بخواهم با تو ازدواج کنم»[2]. در کتاب **مقاتل الطالبین**، روایتی شبیه این روایت نقل شده که در سند آن، شخصی به نام احمد بن عبدالله بن عمار وجود دارد؛ وی، شیعه و از سران این فرقه بوده است[3]. رافضی دروغگویی به نام عیسی بن مهران نیز جزو راویان این گزارش ساختگی و دروغین می‌باشد که خطیب بغدادی، او را در شمار شیاطین شیعه دانسته است[4]. بلاذری، به‌نقل از هیثم بن عدی آورده است: زنی که معاویه، یکصد هزار درهم برایش فرستاد (تا حسن ﷺ را مسموم نماید)، همسر حسن ﷺ به نام هند دختر سهیل بن عمرو بوده است[5]. هیثم بن عدی، جزو راویان کذاب و دروغگوست[6].

هرچند ضعف این روایات، بر کسی پوشیده نبوده، اما متأسفانه باز هم این روایات، بدون هیچ پیرایش و دقتی، در برخی از کتاب‌های اهل سنت، نقل شده است![7]

۱- نگا: طبقات، به‌تحقیق: سلمی، با سند ضعیف.

۲- تهذیب الکمال (۴۵۳/۶)؛ در سند این روایت، شخصی به نام یزید بن عیاض وجود دارد که مالک و تنی چند از محدثان، او را کذاب (دروغگو) دانسته اند. نگا: تقریب التهذیب (۶۰۴).

۳- نگا: میزان الإعتدال (۱۱۸/۱).

۴- ر.ک: لسان المیزان (۴۰۶/۴).

۵- نگا: أنساب الأشراف (۵۹/۳).

۶- مواقف المعارضة، ص۱۲۲.

۷- مرویات خلافة معاویة في تاریخ الطبری، ص۳۹۳.

کتاب‌های شیعه، آکنده از چنین روایاتی است؛ البته از آنان، انتظاری جز این نیست؛ چراکه آنها، متخصص جعل روایت و ایراد اتهامات باطل و بی‌اساس به صحابه ﷺ و به‌ویژه معاویه ﷺ، هستند و هیچ پروایی در این زمینه ندارند.

بسیاری از علمای محقق، پیرامون این تهمت باطل و بی‌اساس، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱ـ ابن‌العربی می‌گوید: این ادعا که حسن ﷺ در پی دسیسه‌ای مسموم شد، به دو دلیل، محال است: اول اینکه پس از کناره‌گیری حسن ﷺ از خلافت، هیچ نگرانی و خطری از سوی وی، متوجه معاویه ﷺ نبود و با تحقق صلح، هیچ انگیزه‌ای برای حذف حسن ﷺ وجود نداشت. دلیل دیگر اینکه این جریان، یک مسأله‌ی پنهانی به‌شمار می‌رود و کسی جز خداوند متعال، از غیب خبر ندارد؛ بنابراین نمی‌توان درباره‌ی قضیه‌ای که مربوط به قرن‌ها پیش می‌شود، بدون هیچ دلیل یا گواهی، بدین‌شکل قضاوت کرد و انگشت اتهام را به سوی عده‌ای دراز نمود. بدیهی است نباید در این زمینه به اقوال و یا روایات کسانی اعتماد کرد که به‌گونه‌ای درگیر فتنه و تعصب بوده و یا اهل هوا و هوس به‌شمار می‌رفته‌اند. زیرا در در چنین موقعیتی، هر کسی می‌کوشد تا طرف مقابلش را به چیزهایی متهم نماید که شایسته‌اش نیست. لذا فقط می‌توان به روایات صحیحی استناد کرد که عادلانه و بدون غرض و یا تعصب، نقل شده است[۱].

۲ـ ابن‌تیمیه می‌گوید: این ادعا که معاویه ﷺ، حسن ﷺ را مسموم نموده، دروغ و بهتانی است که عده‌ای، آن را مطرح نموده‌اند، اما هیچ دلیل شرعی یا گزارش و اقرار معتبری در این زمینه وجود ندارد؛ حال آنکه این مسأله، از آن دست مسایل غیبی و پنهانی است که نمی‌توان از آن، آگاه بود (و یا ادعای آگاهی از آن را نمود). بنابراین چنین گفتاری، بدور از علم و آگاهی است[۲]. گاهی اتهام مزبور، بدین صورت مطرح می‌شود که معاویه ﷺ، پدرزن حسن ﷺ یعنی اشعث بن قیس را تحریک کرد تا حسن ﷺ را به‌واسطه‌ی دختر خویش، مسموم نماید. ابن‌تیمیه ﷺ، به‌گونه‌ای این اتهام را رد کرده که بیانگر توانمندی وی در زمینه‌ی نقد علمی روایات تاریخی است. ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: این ادعا، ظن و گمان بی‌اساسی است. رسول‌خدا ﷺ فرموده است:

۱- نگا: العواصم من القواصم، ص۲۲۰.

۲- منهاج السنة النبوية (۴۶۹/۴).

«إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»[۱] یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

وی، می‌افزاید: اشعث بن قیس، در سال ۴۰ و گفته شده در سال ۴۱ هجری، چشم از جهان فرو بست. از این‌رو هیچ نامی از اشعث در جریان صلح حسن با معاویه ﷺ در **عام‌الجماعة** (سال ۴۱ هجری) به میان نیامده است؛ حال آنکه اشعث بن قیس، یکی از یاران خاص حسن ﷺ به‌شمار می‌رفت و اگر در زمان انعقاد صلح، زنده بود، به‌طور حتم، نامی از وی در این زمینه به میان می‌آمد و اگر هم ده سال زودتر از حسن ﷺ درگذشته، پس چگونه امکان دارد که دخترش یعنی همسر حسن ﷺ را به انجام چنین جنایتی واداشته باشد؟![۲].

۳ـ ذهبی می‌گوید: این سخن (که معاویه ﷺ، حسن ﷺ را مسموم کرد)، نادرست است؛ چه کسی، شاهد این واقعه بوده و از آن اطلاع یافته است؟[۳].

۴ـ ابن‌کثیر می‌گوید: برخی، روایت کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن ﷺ را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به‌خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه با تو ازدواج کنم». ابن‌کثیر می‌افزاید: این روایت، از دیدگاه من، صحیح نیست؛ بنابراین به‌طریق اولی، نسبت دادن این اتهام به معاویه ﷺ به هیچ عنوان درست نمی‌باشد[۴].

۵ ـ ابن‌خلدون، ایراد چنین اتهامی به معاویه ﷺ را جزو بهتان‌ها و دروغ‌هایی دانسته است که شیعیان، آن را ساخته و پرداخته‌اند. وی، انجام چنین کاری را به تحریک معاویه ﷺ، بعید و غیرممکن دانسته است[۵].

۱- بخاری:۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی۲۵۶۳

۲- المنتقی من منهاج الإعتدال، ص۲۶۶.

۳- تاریخ الإسلام، عهد معاویة ﷺ، ص۴۰.

۴- البدایة والنهایة ۴۳/۰۸).

۵- نگا: تاریخ ابن‌خلدون (۵۲۷/۲).

۶- دکتر جمیل المصری می‌گوید: آن‌گاه این بهتان مطرح گردید که حسن ﷺ، به تحریک معاویه یا پسرش یزید، مسموم شد. البته این‌طور به‌نظر می‌رسد که چنین مسأله‌ای در آن دوران، به هیچ عنوان مطرح نبوده و بعدها، ساخته و پرداخته شده است. چراکه در قیام حسین ﷺ هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده و اصلاً ثابت نیست که حسین ﷺ به‌خاطر چنین واقعه‌ای، معاویه ﷺ را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد و یا چنین مسأله‌ای را مطرح نماید[۱].

دکتر خالد الغیث در کتاب **مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري**، جنبه‌ی پزشکی روایاتی را که درباره‌ی وفات حسن ﷺ نقل شده، مورد بررسی قرار داده است؛ از جمله روایاتی که ابن‌سعد، نقل کرده است:

۱ـ باری حسن ﷺ به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به‌خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود»[۲].

۲ـ حسن ﷺ فرمود: «چندین بار به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود که پاره‌های جگرم را بیرون افکندم»[۳].

۳ـ ابن‌سعد، در روایت دیگری آورده است: حسن ﷺ، چندین بار مسموم گردید، و هر بار جان سالم بدر برد تا اینکه سرانجام به او زهری خوراندند که بر اثر آن، کبدش، پاره‌پاره شد و پاره‌های جگرش، از او خارج می‌گشت و بدین سبب جان باخت[۴].

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر، در تحلیل پزشکی این روایات می‌گوید: بیمار، دچار عارضه‌ی خونریزی نبوده و این، نشان می‌دهد که ماده‌ای شیمیایی یا زهرآگین، سبب بروز اختلال در عوامل یا فاکتورهای انعقاد خونش نشده است. برخی از مواد شیمیایی یا سَم‌ها، باعث ایجاد اختلال در کبد، و در نتیجه بروز عوارضی در فاکتورهای انعقاد خون می‌شود. از این‌رو استعمال چنین موادی، سبب خونریزی در بخش‌های مختلف بدن همچون چشم، بینی، دهان، دستگاه گوارش و روده‌ها می‌گردد؛ البته خونی که

۱- أثر أهل الكتاب في الفتن والحروب الأهلية، ص۴۸۲؛ مرويات خلافة معاوية، ص۳۹۵.

۲- طبقات (۳۳۵/۱)، با سند ضعیف.

۳- طبقات (۳۳۸/۱)، با سند ضعیف.

۴- طبقات (۳۳۹/۱)، با سند ضعیف.

در اثر چنین مسمومیتی از بدن بیمار خارج می‌شود، به‌صورت مایع می‌باشد و گاهی به شکل زرداب یا خونابه است و امکان ندارد که خون به‌صورت جامد، لخته و یا حتی اسفنجی، دفع گردد. بنابراین، بعید به‌نظر می‌رسد که عاملی شیمیایی یا نوعی سم، عامل بیماری حسن ﷺ بوده باشد[1].

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر می‌افزاید: برخی از انواع سرطان‌ها و نیز آماس دستگاه گوارشی و سرطان‌های مخاطی، با عوارضی همچون دفع خون به‌صورت لخته و یا اسفنجی همراهند. یعنی شبیه همان چیزی که در روایات، از آن به پاره‌های کبد، یاد شده است. از این‌رو بنده بر این باورم که آن بیمار، دچار نوعی سرطان یا بیماری گوارشی بوده است[2].

شایان ذکر است در این تحلیل پزشکی، به روایات ضعیف، استناد شده و از این‌رو دستیابی به یک نتیجه‌ی قابل قبول در این زمینه، مشکل است. البته ما، مسمومیت حسن ﷺ را از اساس، رد نمی‌کنیم و بر این باوریم که در صورت اثبات این قضیه، افتخار شهادت نصیبش شده است.

چنانچه پیشتر بیان شد، ایراد اتهام به معاویه ﷺ و پسرش یزید در زمینه‌ی مسموم کردن حسن ﷺ، از لحاظ سند، صحیح نیست؛ روایاتی که در این زمینه نقل شده، از نظر متن نیز مخدوش می‌باشد؛ زیرا جعده بنت اشعث ـ همسر حسن ﷺ ـ هیچ کسر و کمبودی از لحاظ مال و موقعیت نداشت که بدین راحتی، به چنین دسیسه‌ای تن دهد و به‌تحریک یزید، شوهرش را به‌قتل برساند. مگر نه اینکه جعده، دخترِ امیر کنده (اشعث بن قیس) و همسرِ بهترین و شریف‌ترین مرد آن زمان بود؟ همین افتخار برای جعده بس که همسر مردی از سلاله‌ی پاک نبی بود؛ همسر پسرِ فاطمه و علی مرتضی ﷺ[3].

گفتنی است کسانی که از اقدامات صلح‌جویانه و حکیمانه‌ی حسن ﷺ خشمگین بودند، تاب دیدن حسن ﷺ را نداشتند و نمی‌توانستند او را ببینند که بر روی زمین راه می‌رود. آنان، خیلی خوب می‌دانستند که تا حسن ﷺ زنده است، مسلمانان، متحد و یک‌پارچه خواهند بود. از این‌رو برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان، دسیسه چیدند و

۱- مرويات خلافة معاوية، ص۳۹۶.

۲- این مطالب را آقای خالد خیث در کتاب مرويات خلافة معاوية، ص۳۹۶ آورده است.

۳- نگا: مواقف المعارضة في خلافة يزيد بن معاوية، ص۱۲۳.

درصدد کشتن حسن رضی الله عنه برآمدند. بنده، بر این باورم که متهم ردیف اول در این جنایت، پیروان عبدالله بن سبای یهودی (سبئیه) بودند که سیلی محکمی از بابت صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه خوردند و خود را در معرض نابودی دیدند؛ پس از پیروان عبدالله بن سبأ، خوارج را می‌توان عاملان دیگر این جنایت دانست. سابقه‌ی خوارج، بر کسی پوشیده نیست؛ آنان، پیشتر، پدر حسن رضی الله عنه را به‌قتل رسانده و خودِ آن بزرگوار را نیز از ناحیه‌ی ران، زخمی کرده بودند. خوارج، هنوز جنگ نهروان را به‌یاد داشتند و منتظر فرصتی بودند که باری دیگر، انتقام کشتگان خود را بگیرند[۱].

عمران بن عبدالله بن طلحه می‌گوید: حسن رضی الله عنه در خواب دید که بر پیشانی‌اش، نوشته شده است: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ [الإخلاص: ۱]. وی، خوابش را برای خانواده‌اش تعریف کرد. این خواب را برای سعید بن مسیب رحمه الله بازگو کردند. سعید رحمه الله، خواب حسن رضی الله عنه را بدین شکل تعبیر کرد که اگر این، رؤیایی صادقه باشد، مدت زیادی از عمر حسن رضی الله عنه باقی نمانده و به‌زودی از میان ما خواهد رفت.. دیری نپایید که حسن رضی الله عنه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و چشم از جهان، فرو بست[۲].

واپسین روزهای زندگانی حسن رضی الله عنه

عمیر بن اسحاق می‌گوید: به همراه یکی از قریشیان، نزد حسن بن علی رضی الله عنه رفتم. ناگهان حسن رضی الله عنه برخاست و به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به‌خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود». آن‌گاه به شخصی که همراهم بود، فرمود: «هر چه می‌خواهی از من درخواست کن که دیگر چنین فرصتی، پیش نخواهد آمد». پاسخ داد: «هیچ نمی‌خواهم جز اینکه خداوند، تو را شفا دهد». گوید: ...فردای آن روز، به عیادت حسن رضی الله عنه رفتیم و دیدیم که واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند. در این اثنا برادرش حسین رضی الله عنه آمد و بالای سرش نشست و پرسید: «ای برادر! چه کسی، تو را زهر خوراند؟» حسن رضی الله عنه فرمود: «آیا می‌خواهی او را بکشی؟» گفت: «آری». فرمود: «اگر قاتلم، همان کسی باشد که من،

۱- ر.ک: مواقف المعارضة في خلافة يزيد بن معاوية، ص۱۲۴.

۲- طبقات (۳۳۴/۱)؛ با سند منقطع. زیرا عمران، حسن رضی الله عنه را ندیده است.

می‌پندارم، پس خداوند، او را به‌شدت عذاب خواهد کرد (و انتقام مرا خواهد گرفت)، اما اگر گمان من، درست نباشد، دوست ندارم که انسانی بی‌گناه، به‌خاطر من کشته شود»[۱].

وصیت حسن به حسین رضی الله عنهما

ابن‌عبدالبر روایت نموده که چون، وفات حسن رضی الله عنه فرا رسید، به برادرش حسین رضی الله عنه فرمود: زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات نمود، پدرمان ـ که رحمت خدا بر او باد ـ امیدوار بود که جانشین نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شود، اما تقدیر خدا، این بود که ابوبکر رضی الله عنه، زمام امور را به‌دست گیرد، و هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه درگذشت، باز هم پدرمان امیدوار بود که به خلافت برسد، اما عمر رضی الله عنه، خلیفه شد و زمانی که مرگش، نزدیک شد، تعیین خلیفه را به شورایی شش‌نفره واگذار کرد که پدرمان، یکی از ایشان بود و شکی نداشت که به خلافت می‌رسد، ولی این بار هم پدرمان، به خلافت نرسید و عثمان رضی الله عنه، به‌عنوان خلیفه تعیین شد. و چون عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و با پدرمان بیعت شد، به نزاع با وی برخاستند تا آنکه شمشیر کشید و در طلب حق خویش برآمد؛ با این حال، چیزی از امارت، برایش صاف و پاکیزه، جلوه نکرد (و اوضاع، آن‌گونه که می‌خواست، بر وفق مرادش نبود). به‌خدا سوگند، چنین می‌بینم (و بر این باورم) که خداوند، خلافت و نبوت را در ما اهل بیت، جمع نمی‌فرماید؛ مبادا سبک‌سران کوفه، رأی تو را بزنند و تو را (به قیام) فرا بخوانند»[۲].

ابن‌عبدالبر، سند این روایت را ذکر نکرده است؛ چنانچه پیداست متن این روایت نیز مخدوش و ناشایست می‌باشد؛ زیرا با رویکرد علی مرتضی رضی الله عنه در امر خلافت و نیز روایت‌هایی که از او در زمینه‌ی تقدیم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نقل شده، در تعارض قرار دارد. بنده، در تحلیل وقایع زندگی ابوبکر[۳] و عمر[۴] رضی الله عنهما، این موضوع را به‌تفصیل، مورد بررسی قرار داده‌ام.

۱- طبقات (۳۳۵/۱۱)، با سند ضعیف.

۲- الإستیعاب (۳۹۱/۱).

۳- این کتاب، به‌قلم اینجانب به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

۴- برادر گرامی، آقای عبدالله ریگی احمدی، این کتاب را به فارسی، ترجمه کرده است. (مترجم)

تفکر و تدبر حسن ﭬ در نشانه‌های قدرت خداوند

حسن ﭬ در واپسین لحظات زندگی‌اش، به اطرافیان خویش فرمود: «مرا به صحن خانه ببرید تا به ملکوت آسمان‌ها بنگرم (و در نشانه‌های قدرت خداوند، تدبر نمایم)». بدین ترتیب آن بزرگوار را با بسترش به بیرون خانه منتقل کردند؛ وی، سرش را بلند کرد و گفت: «بارخدایا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم[1] و جان و هستی من، برایم از تمام جان‌ها، عزیزتر است». بدین‌سان از عنایات خاص خداوند ﻷ به حسن ﭬ، این بود که وی، خویشتن را تسلیم رضای خداوند متعال نموده و به اجر و پاداش الهی، امیدوار بود[2].

در روایتی آمده است که گفت: «بارخدایا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم و هیچ مصیبتی مانند این، به من نرسیده جز مصیبت (رحلت) رسول‌خدا ﷺ»[3].

آری! بدین ترتیب در آن موقعیت حساسی که جان به لب می‌رسد و انسان، واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند، حسن ﭬ، با تمام وجود، به سوی خدا روی آورد و با زبان قال و بیان حال، به یگانگی، کبریایی، و عظمت و جبروت الله ﻷ اقرار نمود. در عباراتی که حسن ﭬ به‌کار برد، مفاهیم خضوع و خشوع به درگاه پرودگار بزرگ و بلندمرتبه، فوران کرد و کمال امیدواری به مهربان‌ترین مهربانان، و دلبستگی به خداوند یکتا، نمایان گشت. حسن ﭬ، هنگام وداع با دنیا، عبادت بزرگی چون اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و تدبر در نشانه‌های قدرت خداوند را از یاد نبرد و این درس ارزشمند را به ما آموخت که باید همیشه دل به خداوند ﻷ بست و هیچ‌گاه او را از یاد نبرد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾ [آل عمران: ۱۹۰].

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دگرگونی شب و روز، نشانه‌هایی(روشن) برای خردمندان (در زمینه‌ی شناخت آفریدگار) وجود دارد».

۱- یعنی چنین گمان می‌کنم که باید دنیا را ترک نمایم، اما با این حال، به رضای تو، راضی‌ام و به اجر و پاداشت، امیدوار. (مترجم).

۲- نگا: البداية والنهاية (۲۰۹/۱۱).

۳- صفة الصفوة (۷۶۲/۱).

حسن رضی الله عنه نگاهی به خویشتن انداخت که برایش از تمام جان‌ها ـ جز رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ـ عزیزتر بود و سپس به درگاه الهی اذعان و اعتراف نمود که خویشتن را نزد خدا می‌بیند و خود را به او سپرده و به‌رضای او راضی است. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١﴾ [الذاریات: ۲۱].

«و در وجود خود شما (نشانه‌های آشکاری برای اهل یقین وجود دارد؛) آیا نمی‌بینید؟».

بدیهی است تفکر و تدبر در آفاق و انفس، و به‌عبارتی: اندیشیدن در نظام گیتی و نیز تدبر در جهان کوچک و پیچیده‌ی وجود انسان)، یکی از عوامل تقویت ایمان است؛ چراکه در جهان هستی و در وجود انسان، نشانه‌ها و دلایل آشکار و واضحی وجود دارد که بیانگر قدرت و عظمت آفریدگار می‌باشد. زیبایی و نظم شگفت‌آور گیتی، حیرت و تعجب دانشمندان و خردمندان را برمی‌انگیزد و جلوه‌ای از گستره‌ی بی‌پایان قدرت الهی و نمودی از علم و دانش نامحدود و گسترده‌ی پروردگار هستی است. گوناگونی و فراوانی موجودات و نعمت‌های جهان آفرینش، بیانگر رحمت بیکران خدای متعال و فضل و احسان بی‌پایانش، نسبت به مخلوقات می‌باشد. اینها، همه، زمینه‌ساز تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال است؛ یعنی با وجود این‌همه نعمتی که خداوند متعال، به ما ارزانی داشته، باید سپاس‌گزارش باشیم، همواره او را یاد کنیم و همه‌تن به سوی او روی بیاوریم و با تمام وجود، تسلیم دستوراتش شویم. و این، روح و سرّ ایمان است[1]. اگر در مخلوقات و آفریده‌های خداوند متعال، بیندیشیم، به‌خوبی پی خواهیم برد که همه‌ی مخلوقات، از هر جهت، به خالق و آفریدگار هستی نیازمندند و حتی به‌اندازه‌ی یک چشم به‌هم زدن نیز از او، بی‌نیاز نیستند. در وجود خود ما نیز نشانه‌ها و دلایل آشکاری وجود دارد که بیانگر نیاز همیشگی و گریزناپذیر یکایک ما به خدای متعال است؛ چنین تفکری، انسان را به فروتنی و تواضع وا می‌دارد و سبب می‌شود که انسان مسلمان، با احساس نیاز به پرودگارش، دست دعا و زاری و تضرع، بلند نماید و خداوند را به‌فریاد بخواند و به درگاهش، عرض نیاز کند و از پروردگار مهربان بخواهد که او را زیان‌های دینی و دنیوی، مصون بدارد. بدین ترتیب توکل و اعتماد مسلمان به خدایش،

۱- ر.ک: شجرة الإيمان، از علامه سعدی رحمه الله، ص۴۹؛ الوسطية في القرآن الكريم، اثر صلابی، ص۲۳۹.

بیشتر می‌شود و بیش از هر زمانی، به فضل و احسان پروردگار چشم می‌دوزد و این‌چنین، ایمان، تحقق می‌یابد و عبادت و بندگی، قوت می‌گیرد؛ چراکه دعا، اصل و مغز عبادت است[۱].

حسن بن علی ﷺ در واپسین لحظه‌های زندگی‌اش، از عبادت بزرگی چون تدبر و تفکر در نشانه‌های قدرت خداوند ﷻ غافل نشد و به‌خوبی، به انجام چنین عبادتی پرداخت و بدین‌سان به ما آموخت که عبادت، دارای مفاهیم گسترده و بزرگی است؛ چنانچه خود را به خداوند سپرد و اذعان نمود که خود را نزد خدا می‌پندارد و به اجر و پاداش الهی، امیدوار، و به رضای او، راضی است. صحابه ﷺ مفهوم احتساب را دریافته بودند و از تمام اعمالشان، امید اجر و ثواب داشتند؛ چنانچه ابوموسی ﷺ از معاذ ﷺ پرسید: «ای معاذ! چگونه قرآن می‌خوانی؟» پاسخ داد: «اول شب می‌خوابم و پس از اینکه مقداری خوابیدم، بر می‌خیزم و هر اندازه که خداوند، برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همان‌طور که از بیداری‌ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم»[۲].

خورد و نوش و حتی هم‌بستری مرد با همسرش، در صورتی که بر اساس دستورات الهی و به امید اجر و پاداش باشد، اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. حسن بن علی ﷺ در حالی دار فانی را وداع گفت که خودش را نزد خدا می‌پنداشت و در عبادت تفکر و تدبر و نیز در عبادت احتساب به‌سر می‌برد و به اجر و پاداش الهی در ازای مصایب، امیدوار بود. حسن ﷺ، زبان حال این آیه‌ی کریمه بود که:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می‌باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

۱- التوضیح و البیان لشجرة الإیمان، ص۵۱؛ الوسطیة، اثر صلابی، ص۲۳۹.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۳۴۲.

آخرین سخنان حسن رضی الله عنه

ابونعیم[۱] می‌گوید: زمانی که بیماری حسن رضی الله عنه شدت یافت، آن بزرگوار آه و ناله می‌کرد. شخصی، نزدش آمد و گفت: «ای ابومحمد! چرا آه و ناله سر می‌دهی؟ مگر نه اینکه با جدا شدن روح از کالبدت، نزد پدر و مادرت علی و فاطمه، و نیز نزد پدربزرگ و مادربزرگت نبی (اکرم صلی الله علیه وسلم) و خدیجه می‌روی و به عموهایت حمزه و جعفر، و به دایی‌هایت قاسم و طیب و ابراهیم، و به خاله‌هایت رقیه و ام‌کلثوم و زینب می‌پیوندی؟» راوی می‌گوید: غم و ناله‌ی حسن رضی الله عنه پس از شنیدن این سخن، برطرف شد[۲].

در روایتی آمده است که گوینده‌ی این سخن به حسن رضی الله عنه، برادرش حسین رضی الله عنه بود. حسن رضی الله عنه در پاسخش فرمود: «ای برادرم! من، به امر و خواست خدای متعال، به جایی می‌روم که هرگز نرفته‌ام و تعدادی از مخلوقات خدا را می‌بینم که هیچ‌گاه امثال آنان را ندیده‌ام». آن‌گاه حسین رضی الله عنه گریست[۳].

در روایتی آمده است که حسن رضی الله عنه فرمود: «من، با آن‌چنان امر بزرگ و مسأله‌ی هولناکی مواجه شده‌ام که پیشتر تجربه‌اش را نداشته‌ام»[۴].

در کتاب خدا و سنت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مسیر و سرنوشت انسان، از آغاز خروج روح از کالبدِ وی تا استقرارش در بهشت یا جهنم، به‌تفصیل بیان شده است. از این‌رو سلف صالح و پیشینیان نیک امت، به‌شدت از سوءخاتمه و فرجام بد می‌ترسیدند؛ هیچ‌کس از عاقبت خویش خبر ندارد و فرجام هر کس، به‌قدری مهم است که ملاک و معیار پذیرش یا عدم پذیرش اعمال، به‌شمار می‌رود. بنابراین مؤمنان، در هر قدمی که برمی‌دارند و در هر حرکتی که می‌کنند، از سوءخاتمه و فرجام بد، می‌ترسند؛ چنانچه خدای متعال، در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ﴾ [المؤمنون: ۶۰].

«و دل‌هایشان، ترسان و هراسان است».

۱- نامش، فضل بن دکین است.

۲- البداية و النهاية (۱۱/۲۱۰).

۳- نگا: تاریخ دمشق (۱۴/۱۰۹).

۴- تهذیب الکمال (۶/۲۵۴)؛ سکب العبرات (۱/۱۴۸).

اهل ایمان، همواره سختی‌های مرگ و مشکلات قبض روح و جان دادن را به‌یاد دارند و مسیری را که فراروی همگان است، خیلی خوب می‌شناسند. رسول‌خدا ﷺ می‌فرمود: «اللّٰهُمَّ هوِّن عليّ سكرات الـموت»[1] یعنی: «بارخدایا! سختی‌های مرگ را بر من، آسان بگردان».

وقتی انسان، از سختی‌های مرگ می‌ترسد، مواجه شدن با ملک الموت (فرشته‌ی مرگ) نیز برایش هولناک است و از دیدن او، می‌هراسد و ترس و وحشت، او را فرا می‌گیرد[2].

قرطبی می‌گوید: مشاهده‌ی ملک الموت (فرشته‌ی مرگ) عليه السلام، آن‌چنان ترس و وحشتی در دل ایجاد می‌کند که غیر قابل توصیف است و تنها کسی، به حقیقت آن پی می‌برد که با آن مواجه شده و آن را با چشم خود دیده است[3]. گذشته از یاد مرگ و ترس از دیدن فرشته‌ی مرگ، باید وقایع هولناک پس از مرگ را نیز به‌یاد داشت؛ چراکه انسان، پس از مردن، نتیجه‌ی آزمون دنیا را می‌بیند. از این‌رو باید بدین نکته بیندیشیم که آیا ما، جزو کسانی خواهیم بود که فرشتگان، به آنان می‌گویند:

﴿أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ٣٠]

«نترسید و غمگین نباشید، و مژده باد شما را به بهشتی که نویدش به شما داده می‌شد».

یا در جرگه‌ی کسانی خواهیم بود که خدای متعال، درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ۝٥٠﴾ [الأنفال: ٥٠].

«(ای پیغمبر!) اگر (آن هول و هراسی را) ببینی (که هنگام مرگ به کافران دست می‌دهد)، بدانگاه که فرشتگان، جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنها را می‌زنند (و به ایشان می‌گویند): عذاب سوزان را بچشید، (از مشاهده‌ی این‌همه رنج و ترس، به حال آنان تأسف خواهی خورد)».

رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» یعنی: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات

۱- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی۹۷۸.

۲- ر.ک: الإیمان أولا، ص۹۴.

۳- نگا: التذکرة (۱۱۳/۱).

او را دوست دارد. و هرکس که ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد». عایشه رضي الله عنها گفت: ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: «لَيْسَ ذَاك، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فكَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»[۱] یعنی: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوب‌تر نیست. پس او، ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او، ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

فشار قبر نیز جزو مسایلی است که همه، آن را تجربه خواهند نمود. رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرموده است: «إِنَّ لِلْقَبْرِ ضَغْطَةً، لَوْ نجا أَحَدٌ مِنْهَا نَجَا مِنْهَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ»[۲] یعنی: «قبر، فشاری دارد که اگر کسی، از آن نجات یابد، آن شخص، سعد بن معاذ خواهد بود». نبی اکرم رضي الله عنه در توصیف قبر فرموده است: «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ»[۳] یعنی: «قبر، باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم است». ما، رستاخیز و برپایی قیامت را پیش رو داریم. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١﴾ [الحج: ۱]

«ای مردم! از پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). همانا زلزله‌ی قیامت، واقعه‌ی بزرگ (و هراس‌انگیزی) است».

روز قیامت، روزی بس دشوار است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ [المطففين: ۶].

«روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان، (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند».

۱- بخاری، شماره‌ی۶۵۰۷.

۲- نگا: مسند احمد (۵۵/۶)، رجال این حدیث، صحیح‌اند.

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی۲۵۷۸.

در روز قیامت، تمام انسان‌ها اعم از نخستین انسانی که پا به عرصه‌ی گیتی نهاده (یعنی آدم عليه السلام) تا آخرین فردی که به دنیا می‌آید، حشر خواهند شد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ﴾ [هود: ۱۰۳].

«آن، روزی است که مردمان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند و روزی است که (از سوی همگان)، مشاهده می‌گردد».

خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صحنه‌های هراس‌انگیز قیامت را توصیف کرده‌اند؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّآۖ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ٢١ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ٢٢ وَجِاْيٓءَ يَوۡمَئِذِۭ بِجَهَنَّمَۚ يَوۡمَئِذٖ يَتَذَكَّرُ ٱلۡإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكۡرَىٰ ٢٣ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي ٢٤﴾ [الفجر: ۲۱-۲۴].

«هرگز! (چنین نیست که می‌پندارید). زمانی که زمین، سخت در هم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد، و پروردگارت بیاید و فرشتگان، صف در صف حاضر شوند؛ در آن روز، دوزخ را بیاورند؛ در آن روز، انسان، به خود آید، و چنین به‌خودآمدنی، چه سودی به حالش خواهد داشت؟ (بنابراین) خواهد گفت: ای کاش برای زندگی خویش، (نیکی‌ها و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم».

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموه است: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا»[۱] یعنی: «روز قیامت جهنم را در حالی می‌آورند که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته، همراهند و آن را می‌کشند». به‌راستی چه صحنه‌ی وحشتناکی است! آن‌چنانکه دل‌ها را پاره‌پاره می‌کند. از ترس آن روز هولناک بود که حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم»[۲]. حسن رضی الله عنه از این ترسید که در پیشگاه الهی درباره‌ی خون مسلمانان، مورد بازخواست قرار گیرد. چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أول ما يقضي بين الناس في الدماء»[۳] یعنی:

۱- مسلم، کتاب صفة النار؛ صحیح الجامع، شماره‌ی ۸۰۰۱.

۲- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۳- بخاری (۶۸۶۴).

«نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می‌شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بیان یکی از صحنه‌های هولناک قیامت فرموده است: «يَجِيءُ الْمَقْتُولُ بِالْقَاتِلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاصِيَتُهُ وَرَأْسُهُ بِيَدِهِ وَأَوْدَاجُهُ تَشْخَبُ دَمًا يَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَتَلَنِي حَتَّى يُدْنِيَهُ مِنْ الْعَرْشِ»[1] یعنی: «روز قیامت، مقتول، در حالی که موی پیشانی و سر قاتل را گرفته و از رگ گردن وی، خون، جاری است، قاتل را می‌آورد و می‌گوید: ای پروردگارم! این، مرا کشت؛ آن چنانکه او را به عرش نزدیک می‌کند»[2].

آری! چه روز سخت و وحشتناکی، پیش روی ما قرار دارد! وقتی سردار جوانان بهشت، از آن روز هولناک، هراس دارد، حال ما و امثال ما چگونه خواهد بود؟! همه‌ی ما باید عبرت بگیریم و برای آن‌چنان روزی، تلاش نماییم و عمل نیک انجام دهیم و از خدای متعال بخواهیم که ما را مشمول عفو و مهربانی خویش قرار دهد که او، بس مهربان، بردبار و بخشاینده است.

خاکسپاری حسن رضی الله عنه در قبرستان بقیع

حسن رضی الله عنه در واپسین لحظات زندگی‌اش به برادرش حسین رضی الله عنه فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به‌خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزید و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن رضی الله عنه وفات نمود، حسین رضی الله عنه و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره رضی الله عنه، حسین رضی الله عنه را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». گفتنی است: مروان بن حکم، از خاکسپاری حسن رضی الله عنه در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم جلوگیری کرد. البته ابوهریره، جابر بن عبدالله، ابن‌عمر، عبدالله بن جعفر و مسور بن مخرمه و عده‌ای دیگر، میانجیگری کردند و

۱- روایت ترمذی، نسائی و ابن ماجة؛ آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است، نگا: صحیح الجامع، شماره (۸۰۳۱).

۲- کنایه از آن دارد که مقتول، خواهان تلافی و اعاده ی حق خویش می‌شود و حاکی از آنست که خداوند متعال، به عدل خویش، به داد وی می‌رسد.

سرانجام با موافقت حسین رضی الله عنه، پیکر حسن رضی الله عنه را به بقیع الغرقد منتقل نمودند و در کنار مادرش، زهرای بتول رضی الله عنها به خاک سپردند[۱].

در مورد چگونگی خاکسپاری حسن بن علی رضی الله عنه، روایات ضعیفی نقل شده و این فرصت را در اختیار غرض‌ورزان قرار داده است که با سوءاستفاده از این روایات ضعیف، در جهت اهداف شوم خویش، دسیسه نمایند و به طرح مسایلی بی‌اساس و دروغین بپردازند. چنانچه ادعا کرده‌اند که ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها، از خاکسپاری حسن رضی الله عنه در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جلوگیری کرده و گفته است: «نفرِ چهارمی، اینجا دفن نخواهد شد؛ زیرا اینجا خانه‌ی من است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در دوران حیاتش، آن را به من داد». این روایت، صحیح نیست و سندش، مجهول می‌باشد[۲].

ابن‌تیمیه رحمه الله، بر اساس روایات صحیح ثابت نموده که عایشه رضی الله عنها، به درخواست حسن رضی الله عنه برای خاکسپاری جنازه‌اش در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم، پاسخ مثبت داده بود. چراکه حسن رضی الله عنه پیش از وفاتش، این درخواست را با عایشه رضی الله عنها درمیان نهاد و عایشه رضی الله عنها نیز موافقت کرد که حسن رضی الله عنه را در خانه اش دفن نمایند. اما عده‌ای دیگر، مانع از خاکسپاری حسن رضی الله عنه در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شدند و گفتند: چون عثمان رضی الله عنه، در آنجا دفن نشده، پس هیچ کس دیگر هم نباید آنجا دفن شود. از این‌رو چیزی نمانده بود که آشوب به‌پا شود[۳]. در این‌باره نیز روایات بی‌اساسی نقل شده است. چنانچه در برخی از کتاب‌های تاریخ آمده است که ابان بن عثمان بن عفان گفت: خیلی عجیب است که پسرِ قاتل عثمان در جوار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر، دفن شود، حال آنکه امیرمؤمنان، شهید مظلوم در بقیع‌الغرقد، به خاک سپرده شد![۴] سند این روایت، واقعاً ضعیف است و متن ناشایستی دارد. در کتاب‌های تاریخ، روایاتی وجود دارد که بیانگر جلوگیری مروان بن حکم از خاکسپاری حسن رضی الله عنه در جوار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد؛ گفتنی است: تمامی این روایات، ضعیف است. دکتر محمد صامل سلمی، ضمن تحقیق

۱- نگا: الدوحة النبوية الشريفة. ص۹۸.

۲- ر.ک: سیر أعلام النبلاء (۲۷۶/۳).

۳- ر.ک: الفتاوی (۲۲۲/۲۷).

۴- طبقات (۳۵۵/۱)، سند این روایت، به‌شدت ضعیف است.

خویش بر کتاب طبقات، بدین موضوع پرداخته و ضعف روایات مورد اشاره را، بیان نموده است[۱].

اینک به بیان روایت صحیحی می‌پردازیم که درباره‌ی خاکسپاری حسن ﷺ، نقل شده است:

ابوحازم روایت نموده که حسن ﷺ در واپسین لحظات زندگی‌اش به برادرش حسین ﷺ فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول‌خدا ﷺ) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به‌خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزید و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن ﷺ وفات نمود، حسین ﷺ و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره ﷺ، حسین ﷺ را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». راوی می‌گوید: ابوهریره ﷺ آن‌قدر پافشاری کرد که حسین ﷺ موافقت نمود و آن‌گاه حسن ﷺ را در بقیع‌الغرقد به خاک سپردند. ابوهریره ﷺ فرمود: «اگر پسر موسی ﷺ را می‌آوردند تا در کنار پدرش، به خاک بسپارند و عده‌ای، مانعِ خاکسپاری وی در کنار پدرش، می‌شدند، آیا چنین کاری، ظلم و ستم نبود؟» گفتند: آری. فرمود: «این، پسر پیامبر خداست که پیکرش را آورده‌اند تا در کنار پدرش دفن نمایند»[۲]. بیماری حسن ﷺ، چهل روز طول کشید[۳] و چون دار فانی را وداع گفت، سعید بن عاص ﷺ، به درخواست حسین ﷺ جلو شد و نماز جنازه‌ی حسن ﷺ را امامت داد. سعید بن عاص، در آن زمان، والی مدینه بود و در هیچ‌یک از فتنه‌ها و جنگ‌هایی که میان مسلمانان روی داد، حاضر نشد و با معاویه ﷺ نجنگید. وی، در زمان عثمان بن عفان ﷺ، امارت کوفه را بر عهده داشت. سعید بن عاص، شخصی سخنور بود و شیوه‌ی سخن گفتنش، به شیوه‌ی سخن گفتن رسول‌خدا ﷺ شباهت داشت؛ از این‌رو از سوی عثمان بن عفان ﷺ مأموریت یافت که با مأموران کتابت قرآن، همکاری کند[۴]. زمانی که حسن ﷺ وفات نمود،

۱- ر.ک: طبقات (۳۵۶/۱، ۳۶۴، ۲۵۷).

۲- طبقات (۳۴۰/۱) با سند صحیح.

۳- نگا: المستدرک علی الصحیحین (۱۹۰/۳).

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۴۸/۳).

ابوهریره رضی الله عنه کنار درب ورودی مسجد النبی ایستاد و در حالی که می‌گریست، با صدای بلند، فریاد برآورد: «ای مردم! بگریید که امروز، جگرگوشه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، درگذشت»[۱]. آن‌چنان جمعیتی در تشییع جنازه‌ی حسن رضی الله عنه شرکت کردند که بقیع، از کثرت ازدحام، دیگر گنجایش هیچ‌کس را نداشت؛[۲] حتی جای سوزن انداختن هم نبود[۳]. حسن رضی الله عنه، شخصیتی بردبار، فاضل و پرهیزگار بود و هیچ رغبتی به دنیا و مقام‌های دنیوی نداشت؛ از این‌رو دنیا و پست و مقامش را به امید دستیابی به نعمت‌های ماندگار و جاوید خداوندی، رها کرد.

ذهبی رحمه الله درباره‌ی حسن رضی الله عنه می‌گوید: این امام، آقا و زیباروی، خردمند، باوقار، بخشنده، پرهیزگار، دین‌دار، ستوده و بزرگوار بود[۴]. رحمت و رضوان خداوند، بر حسن مجتبی باد؛ خدای متعال، ما را در کنار آن بزرگوار، با بهترین بندگان خویش اعم از پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، یک‌جا بگرداند. به‌راستی که سیرت حسن مجتبی رضی الله عنه، آکنده از درس‌ها و آموزه‌های فراوانی است باید سرمشق اهل خرد و مسلمانان قرار بگیرد.

درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی رضی الله عنه

بیشتر تاریخ‌نگاران و علمای سیرت، سال ۴۹ هجری را سال وفات حسن رضی الله عنه دانسته‌اند[۵]. البته سال ۵۰[۶] و ۵۱[۷] هم گفته شده است. دکتر خالد الغیث، سال ۵۱ هجری را سال وفات حسن رضی الله عنه دانسته، و قول بخاری رحمه الله نیز همین است[۸].

بنده نیز همین قول را ترجیح می‌دهم و معتقدم که حسن رضی الله عنه در سال ۵۱ هجری، درگذشته است. جعفر صادق رحمه الله می‌گوید: حسن رضی الله عنه ۴۷ سال، عمر نمود[۹]. ذهبی

۱- البداية والنهاية (۲۱۱/۱۲)؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۹۸.

۲- البداية والنهاية (۲۱۱/۱۲)؛

۳- نگا: طبقات (۳۵۱/۱).

۴- سير أعلام النبلاء (۲۵۳/۳).

۵- تاريخ خليفة، ص۲۰۹؛ أنساب الأشراف (۶۴/۳)؛ تهذيب الكمال (۲۵۶/۶).

۶- الأبناء بأنباء وتواريخ الخلفاء، فتح الباری (۱۲۰/۷)

۷- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری، ص۴۰۲.

۸- نگا: مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری، ص۴۰۲؛ سير أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

۹- نگا: سير أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

می‌گوید: روایت منسوب به جعفر صادق مبنی بر اینکه حسن ﷺ ۵۸ سال، عمر کرده است، نادرست می‌باشد[۱]. دکتر خالد الغیث، عمر حسن ﷺ را ۴۸ سال دانسته و در تأیید گفتارش، به سخن ابن‌عبدالبر، استناد نموده که گفته است: حسن بن علی ﷺ، نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری، چشم به جهان گشود. و این، صحیح‌ترین روایت در این زمینه می‌باشد[۲]. ابن‌حجر ﷫ نیز همین تاریخ را به‌عنوان زادروز حسن ﷺ تأیید نموده است[۳]. از این‌رو حسن ﷺ هنگام وفاتش، ۴۸ سال داشت[۴].

به‌هر حال حسن بن علی ﷺ توسط عده‌ای خیانتکار، به شهادت رسید و این افتخار بزرگ، نصیبش گشت که با عملی ساختن برنامه‌ی اصلاحی بی‌نظیرش، تأثیر به‌سزایی در وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی و بازگشت نقش‌آفرینی مسلمانان در کاروان تمدن و نشر و گسترش دین خدا در سراسر گیتی داشته باشد. بنابراین امت اسلامی، مدیون این آقای بزرگوار است که پرچمدار اتحاد و همبستگی امت اسلام بود و به فتنه‌های داخلی جامعه، پایان داد و با جهاد و تلاش زیبا و صبر و شکیبایی باشکوهش، اسوه و زبانزد همگان در طول تاریخ قرار گرفت و آن‌چنان رویکردی از خود، به‌یادگار گذاشت که تاریخ، آن را برای ما حفظ نموده است و گذشت شب و روز، و بلکه سپری شدن سال‌ها و قرن‌ها، آن را از یاد مردم و مسلمانان آگاه و روشن‌ضمیر، محو نخواهد کرد.

بنده، این کتاب را در تاریخ ۲۱ صفر سال ۱۴۲۵ هجری برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی، ساعت ۲۱:۴۵ به‌پایان رساندم. فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢﴾ [فاطر: ۲].

«خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا

۱- همان.

۲- الإستیعاب (۳۸۴/۱).

۳- الإصابة (۶۸/۲).

۴- مرویات خلافة معاویة، ص۴۰۲.

و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود، اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و نام‌های نیکش، از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگانش، سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب بگرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [النمل: ۱۹] .

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان».

سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمين

کتاب‌نامه‌ی مؤلف

۱- سیر أعلام النبلاء: شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، چاپ دوم، مؤسسه‌ی الرسالة، بیروت، ۱۴۰۲هـ.

۲- نسب قریش: ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبیری، دارالمعارف، قاهره.

۳- الدوحة النبویة الشریفة: دکتر فاروق حمادة، دارالقلم، دمشق، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ

۴- الذریة الطاهرة النبویة: محمد بن احمد بن حماد دولابی؛ تخریج احادیث: سعد المبارک الحسن، انتشارات دارالسلفیة، کویت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.

۵- الطبقات الکبری: محمد سعد بن منیع زهری، دار صادر، بیروت، بی‌تا.

۶- مسند احمد، المکتب الإسلامی، بیروت، لبنان.

۷- صحیح ابن‌حبان: ابوحاتم بن حبان بستی، تحقیق: شعیب ارناؤوط و حسین الأسد، مؤسسه‌ی الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.

۸- المستدرک علی الصحیحین: ابوعبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.

۹- معجم الطبرانی الکبیر: ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، چاپ دوم، مکتبة العلوم و الحکم، ۱۴۰۶هـ.

۱۰- منهج التربیة النبویة للطفل: محمد نور بن عبدالحفیظ سوید، مؤسسه‌ی الریان، بیروت لبنان، المنار الإسلامیة، چاپ پنجم، ۱۴۱۴هـ.

۱۱- الحسن بن علی و دوره السیاسی: فتیخان کردی، چاپ نشده.

۱۲- صحیح البخاری: ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.

۱۳- تسمیة المولود: بکر عبدالله ابوزید، دار العاصمة، چاپ سوم، ۱۴۱۶هـ.

۱۴- موسوعة تربية الأجيال: نصر صنقری، دار الإيمان، اسكندريۀ، چاپ اول.
۱۵- صحیح مسلم: تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۲م.
۱۶- سنن الترمذی: ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی، دارالفکر، ۱۹۳۸م.
۱۷- ذخائر العقبی في مناقب ذوی القربی: ابوالعباس احمد بن محمد طبری مکی، مكتبة الصحابة، شارجه، امارات.
۱۸- المعجم الطبرانی الصغیر: ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی.
۱۹- موسوعة عظماء حول الرسول: خالد العک.
۲۰- سيرة آل بيت النبی الأطهار: مجدی فتحی السيد، انتشارات توفيقيۀ.
۲۱- الإصابة في تمييز الصحابة: احمد بن علی بن‌حجر، دار الكتب العلمية، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
۲۲- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، دار الجيل، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.
۲۳- میزان الإعتدال في نقد الرجال: محمد بن عثمان ذهبی، تحقيق: علی البجاوی، دار إحياء الكتب العربية، چاپ اول، قاهره.
۲۴- لسان المیزان: احمد بن علی بن‌حجر، حیدرآباد دکن، چاپ دائرة المعارف العثمانية، ۱۴۱۳هـ.
۲۵- البداية والنهاية: ابوالفداء حافظ ابن‌کثیر دمشقی، دار الريان، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.
۲۶- تقريب التهذيب: ابن‌حجر.
۲۷- دائرة المعارف البريطانية.
۲۸- جمهرة أنساب العرب: علی بن احمد بن حزم اندلسی، تحقيق: عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۸۲هـ.
۲۹- فضائل الصحابة: ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن‌الجوزی، عربستان سعودی، چاپ دوم، ۱۴۲۰هـ.
۳۰- تحفة الأحوذی لشرح سنن الترمذی: محمد عبدالرحمن مبارکپوری، تصحیح: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اعتماد، نشر محمد عبدالمحسن.
۳۱- منهاج السنة: ابن‌تیمیه، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه‌ی قرطبه.

۳۲- التبيين في أنساب القرشيين: موفق الدين ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامة المقدسی، تحقيق: محمد نايف الدليمی، عالم الكتب، چاپ دوم.
۳۳- الشيعة وأهل البيت: احسان الهی ظهير، چاپ دهم.
۳۴- نساء أهل البيت: منصور عبدالحكيم، التوفيقية.
۳۵- المرتضی ابوالحسن علی بن أبی‌طالب: ابوالحسن ندوی، دارالقلم.
۳۶- السيرة النبوية: ابن‌هشام، دار إحياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ.
۳۷- تاريخ الإسلام: محمد احمد بن عثمان ذهبی، دار الكتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
۳۸- دلائل النبوة: بيهقی.
۳۹- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نورالدين علی بن ابی‌الهيثمی، دار الكتاب العربی، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۲هـ.
۴۰- سنن ابن‌ماجة: حافظ ابوعبدالله محمد بن زيد قزوينی، دار الفكر.
۴۱- أسد الغابة في معرفة الصحابة: عزالدين ابن‌اثير، ابوالحسن بن علی بن محمد جزری، دار إحياء التراث العربی، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
۴۲- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانی، دار الكتب العلمية، بيروت.
۴۳- صحيح السيرة النبوية: ابراهيم العلی، دارالنفائس، چاپ سوم، ۱۴۰۸هـ.
۴۴- صفة الصفوة: امام ابوالفرج ابن‌الجوزی، دار المعرفة، بيروت.
۴۵- التاريخ الإسلامی مواقف و عبر: دكتر عبدالعزيز عبدالله الحميدی، دار الدعوة، اسكندريه، دارالأندلس الخضراء، جدة، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.
۴۶- من معين السيرة: صالح احمد الشامی، المكتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ.
۴۷- السيرة النبوية: علی محمد صلابی، دار الإيمان، اسكندريه.
۴۸- صحيح سنن أبی‌داود: محمد ناصر الدين آلبانی، مكتب التربية العربی، رياض، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.
۴۹- أسمی المطالب في سيرة أميرالمؤمنين علی بن أبی‌طالب: علی محمد صلابی، دار الفجر، قاهره.
۵۰- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط و التفريط: دكتر سليمان بن سالم بن رجاء السحيمی، مكتبة الإمام البخاری، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.

۵۱- السنن الکبری: حافظ احمد بن حسین بیهقی، چاپ دارالمعارف، بیروت، توزیع: مکتبة المعارف ریاض.
۵۲- الإنتصار للصحب و الآل من إفتراءات السماوی الضال: دکتر ابراهیم الرحیلی، مکتبة الغرباء الأثریة، چاپ اول، ۱۴۱۸ه.
۵۳- دیوان محمد اقبال.
۵۴- أحادیث بشأن السبطین: عثمان الخمیس. بی‌چا.
۵۵- الإحسان في تقریب صحیح ابن‌حبان: ابوالحسین الأمیر علاءالدین علی بن بلبان، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۵۶- الشریعة: آجری، تحقیق: عبدالله الدمیجی، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ه.
۵۷- النهایة في غریب الحدیث: ابن‌اثیر، تحقیق: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی.
۵۸- فتح‌الباری: ابن‌حجر عسقلانی، دارالمعرفة، بیروت.
۵۹- تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف: جمال‌الدین ابوالحجاج یوسف بن زکی عبدالرحمن المزی، دارالقیمة.
۶۰- شرح النووی علی صحیح مسلم: ابوزکریا محی الدین یحیی بن شرف نووی، درگذشته‌ی سال ۶۷۶هـ/ ۱۳۴۰م.
۶۱- شرح فتح‌القدیر: کمال‌الدین محمد بن عبدالواحد معروف به ابن‌همام، چاپ دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷ه.
۶۲- الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الإمام احمد: علاءالدین ابوالحسن علی بن سلیمان مرداوی.
۶۳- معالم السنن، ابوسلیمان محمد خطابی، المکتبة العلمیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۱ه.
۶۴- الأم: محمد بن ادریس شافعی، تصحیح: محمد زهری النجار، نشر دارالمعرفة، بیروت.
۶۵- المجموع شرح المهذب: نووی، نشر دارالفکر.
۶۶- حاشیۀ رد المختار علی الدر المختار معروف به حاشیۀ ابن‌عابدین: محمد یمان عمر دمشقی، مشهور به ابن‌عابدین، چاپ دوم، چاپ البابی الحلبی، مصر.

۶۷- بلغة السالك لأقرب المسالك إلى مذهب الإمام مالک: احمد بن محمد صاوى مالكى، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۸هـ.

۶۸- حاشية الدسوقى على الشرح الكبير: محمد احمد بن عرفة الدسوقى، نشر دارالفكر.

۶۹- شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحى بن عماد حنبلى، دار إحياء التراث العربى، بيروت.

۷۰- المنتقى شرح موطأ: ابوالوليد سليمان بن خلف باجى، دار الكتاب العربى، چاپ چهارم، ۱۴۰۴ هـ.

۷۱- الإختيارات الفقهية من فتاوى شيخ‌الإسلام ابن‌تيمية: علاءالدين ابوالحسن بن على بن محمد بعلى، تحقيق: محمد حامد الفقى، دار المعرفة، بيروت.

۷۲- إعلام الموقعين: ابن‌القيم، دار الجيل، بيروت.

۷۳- مختارات من أدب العرب: ندوى، دار ابن‌کثیر، دمشق.

۷۴- حقبة من التاريخ: عثمان خميس، دارالإيمان، اسكندريه.

۷۵- ثم أبصرت الحقيقة: محمد سالم الحضر، دارالإيمان، اسكندريه، چاپ ۲۰۰۳م.

۷۶- دراسات في الفرق: دکتر احمد جلى، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.

۷۷- الإمامة و النص، فيصل نور، بی‌چا.

۷۸- وسطية أهل السنة بين الفرق: دکتر محمد باکریم محمد با عبدالله، دارالراية، رياض، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.

۷۹- زاد المعاد في هدى خير العباد: ابوعبدالله محمد بن ابی‌بکر معروف به ابن‌قیم، چاپ اول، ۱۳۹۹هـ.

۸۰- السيرة النبويه في ضوء القرآن و السنة: محمد ابوشهبة، دارالقلم، دمشق، چاپ سوم، ۱۴۱۷هـ.

۸۱- مقدمة ابن‌خلدون.

۸۲- الإمام الزهرى: محمد شراب، دارالقلم، دمشق.

۸۳- استخلاف أبوبكر الصديق: جمال عبدالهادى، دکتر محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول.

۸۴- أبوبكر رجل الدولة: مجدى حمدى، دارطيبة، رياض، چاپ اول.

۸۵- عصر الخلافة الراشدة: دکتر اکرم ضیاء العمری، چاپ اول، مکتبة العلوم والحکم، مدینه‌ی منوره.
۸۶- الأنصار في العصر الراشدی: حامد محمد الخلیفة، دار الصحابة.
۸۷- الإنشراح ورفع الضیق بسیرة أبی‌بکر الصدیق: علی محمد صلابی، دارالإیمان، اسکندریه.
۸۸- الإسلام وأصول الحکم: محمد عماره.
۸۹- عقیدة أهل السنة في الصحابة الکرام: ناصر بن علی بن عائض حسن الشیخ، مکتبة الرشد، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۹۰- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ: دکتر ابراهیم علی شعوط، المکتب الإسلامی، چاپ ششم، ۱۴۰۸هـ.
۹۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی: دار الغرب الإسلامی، بیروت.
۹۲- الإبانة عن أصول الدیانة: ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، چاپ دوم، دانشگاه اسلامی مدینه.
۹۳- الإنصاف فیما یجوز اعتقاده و لایجوز الجهل به: ابوبکر بن طیب باقلانی، تحقیق: عماد الدین احمد حیدر، نشر عالم الکتب، بیروت، چاپ اول.
۹۴- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة: دکتر عبدالرحمن الشجاع، دارالفکر المعاصر، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.
۹۵- صحیح سنن ابن‌ماجة: محمد ناصرالدین آلبانی، منشورات المکتب الإسلامی.
۹۶- تاریخ الأمم و لملوك: ابوجعفر طبری، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
۹۷- معجم الطبرانی الأوسط: ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی.
۹۸- أصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة: دکتر ناصر القفازی، دارالرضا، مصر، چاپ سوم.
۹۹- الإرشاد إلی قواطع الأدلة في أصول الإعتقاد: ابوالمعالی جوینی، تحقیق: محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم، مکتبة الخانجی، مصر.
۱۰۰- خلافة علی بن أبی‌طالب و ترتیب و تهذیب کتاب البدایة ولنهایة: محمد صامل سلمی، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
۱۰۱- تاریخ الیعقوبی: داربیروت، چاپ ۱۴۰۰هـ.
۱۰۲- الکامل في التاریخ: ابن‌اثیر، تحقیق: علی شیری، دارإحیاءالتراث العربی،

بیروت، چاپ اول.
۱۰۳- الشوری بين الإصالة و المعاصرة: عزالدين تميمی، دارالبشير، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.
۱۰۴- تاريخ خليفة بن خياط: ابوعمر خليفة بن خياط بن أبی‌هبيرة الليثی، تحقيق: اكرم ضياء العمری، چاپ دوم، مؤسسه‌ی الرسالة و دار القلم، چاپ۱۳۹۷هـ.
۱۰۵- قصة بعث أبی‌بكر جيش أسامة: دكتر فضل الهی، دار ابن‌حزم، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰هـ.
۱۰۶- تاريخ الدعوة إلى الإسلام في زمن الرسول ﷺ والخلفاء الراشدين: دكتر جميل عبدالله مصری، مكتبة الدار، مدينه‌ی منوره، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
۱۰۷- عبقرية الصديق: عباس محمود عقاد، المكتبة العصرية، بيروت.
۱۰۸- الصديق أبوبكر: محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، چاپ ۱۹۷۱.
۱۰۹- حركة الردة: دكتر علی العتوم، مكتبة الرسالة، عمان، چاپ دوم، ۱۹۹۷م.
۱۱۰- مشكاة المصابيح: تحقيق: محمد ناصر الدين آلبانی، المكتب الإسلامی.
۱۱۱- تحفة المودود بأحكام المولود: المكتبة العصرية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
۱۱۲- الخلافة والخلفاء الراشدون بين الشوری و الديمقراطية: سالم بهنساوی، مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم، ۱۹۸۶م.
۱۱۳- فقه التمكين في القرآن و السنة: دكتر علی محمد صلابی، دارالوفاء، المنصثورة، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.
۱۱۴- تفسير الطبری.
۱۱۵- تاريخ دمشق الكبير: ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.
۱۱۶- الخراج: امام ابويوسف، منشورات مكتبة الرياض الحدية، بی‌چا.
۱۱۷- مصنف في الأحاديث و الآثار، ابن ابی‌شيبة، دارالتاج، بيروت.
۱۱۸- عقائد الثلاثة و السبعين فرقة: ابومحمد يمنی، تحقيق: محمد عبدالله زربان غامدی، مكتبة دار العلوم، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
۱۱۹- تهذيب التهذيب: احمد بن علی بن‌حجر، دار صادر، بيروت.

۱۲۰- مختصر التحفة الإثنی عشرية: محمود شكری آلوسی، تحقيق: محب الدين خطيب، قاهره ۱۳۷۳ه.

۱۲۱- علی بن أبی‌طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين: دكتر محمد عمر الحاجی، دار الحافظ دشمق، چاپ اول، ۱۹۹۸م.

۱۲۲- فقه السيرة: محمد سعيد رمضان بوطی، چاپ يازدهم، ۱۹۹۱م، دارالفكر دمشق.

۱۲۳- المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابة: زمخشری، تحقيق: سيد ابراهيم صادق، دارالحديث.

۱۲۴- النهی عن سب الأصحاب وما فيه من الإثم ولعقاب: محمد عبدالواحد مقدسی، تحقيق: عبدالرحمن تركی، مؤسسه‌ی الرسالة، چاپ اول.

۱۲۵- النضرة في مناقب العشرة: ابوجعفر احمد، مكتبة القيمة، قاهره.

۱۲۶- أضواء البيان في تاريخ القرآن: صابر حسن محمد ابوسليمان، عالم الكتب، چاپ اول، ۱۴۲۱ه.

۱۲۷- تيسير الكريم المنان في سيرة عثمان بن عفان، دكتر علی محمد صلابی، دار ابن‌كثير، چاپ اول، ۱۴۲۴ه.

۱۲۸- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب: عبدالرحمن عبدالكريم العانی و دكتر حسن فاضل زعين، دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد، چاپ۱۹۸۹م.

۱۲۹- أوليات الفاروق: دكتر عبدالكافی القرشی، المكتب الإسلامی، بيروت، مكتبة الحرمين رياض، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.

۱۳۰- الخلفاء الراشدون: خالدی، دارالقلم، دمشق.

۱۳۱- أشهر مشاهير الإسلام في الحرب ولسياسة: رفيق العظم، دارالرائد العربی، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۰۲ه.

۱۳۲- مرويات أبی‌مخنف في تاريخ الطبری: يحيی ابراهيم اليحيی، دار العاصمة، رياض، چاپ اول، ۱۴۱۰ه.

۱۳۳- المدينة النبوية فجر الإسلام والعصر الراشدی: محمد حسن شراب، دار القلم، دمشق، دار الشامية، بيروت، چاپ اول، ۱۳۱۵ه.

۱۳۴- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامی: ضافر القاسمی، دار النفائس، بیروت، چاپ سوم.

۱۳۵- عثمان بن عفان: صادق عرجون، چاپ سوم، ۱۴۱۰هـ.

۱۳۶- شهيد الدار عثمان بن عفان: احمد الخروف، دار البيارق، دار عمار، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.

۱۳۷- التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان: محمد بن يحيى بن ابی‌بكر الماقی الأندلسی، دکتر محمد یوسف زاید، دار الدوحة، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.

۱۳۸- مجله‌ی البحوث الإسلامية: شماره‌ی ۱۰.

۱۳۹- أثر التشيع على الروايات التاريخية: دکتر عبدالعزيز نور ولی، دار الخضری، مدینه، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.

۱۴۰- عقيدة السلف و أصحاب الحديث: بهيج اسماعيل صابونی، نشر محمد امين رمح، ۱۹۷۰م.

۱۴۱- رياض النفوس: ابوبكر عبدالله بن محمد مالكی، دار الغرب الإسلامی، چاپ۳ ۱۴۰۳هـ.

۱۴۲- الجهاد والقتال في السياسة الشرعية: محمد هيكل، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.

۱۴۳- ليبيا من الفتح العربی حتى انتقال الخلافة الفاطمية: دکتر صالح مصطفى مفتاح المزينی، انتشارات دانشگاه قاریونس، بنغازی، چاپ سوم، ۱۹۹۴م.

۱۴۴- الشرف والتسامی بحركة الفتح الإسلامی: دکتر علی محمد صلابی، مكتبة الصحابة، شارجه، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.

۱۴۵- فتنة مقتل عثمان: دکتر محمد عبدالله غبان، مكتبة العبيكان، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.

۱۴۶- تحقيق مواقف الصحابة في الفتنة من روايات الطبری والمحدثين: دکتر محمد أمحزون، دار طيبة، مكتبة الكوثر، رياض، چاپ اول،۱۴۱۵هـ.

۱۴۷- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر: عبد الشيخ، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ

۱۴۸- تاريخ المدينة: ابوزيد عمر بن شبه نميری بصری، تحقيق: محمود شلتوت، نشر سيد حبيب محمود احمد، مدينه، ۱۳۹۳هـ.

۱۴۹- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين: نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی عارف حکمت، مدینه‌ی منوره، شماره‌ی ۲۵۲.
۱۵۰- مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين: ابوالحسن اشعری.
۱۵۱- لوامع الأنوار البهية: سفارینی، المکتب الإسلامی.
۱۵۲- الوصية الكبرى: شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیة، چاپ دار المطبعة السلفية، چاپ سوم، ۱۴۰۱هـ.
۱۵۳- الثقات: ابن‌حبان، مکتبة العلم، مکه‌ی مکرمه، چاپ اول، ۱۳۹۳هـ.
۱۵۴- استشهاد عثمان و وقعة الجمل في مرويات سيف بن عمر في تاريخ الطبری دراسة نقدية: دکتر خالد الغيث.
۱۵۵- أحكام القرآن: ابن‌العربی، دار المعرفة، بیروت.
۱۵۶- شرح الطحاوية: علامه محمد بن علی بن محمد أذرعی، المکتب الإسلامی، بیروت.
۱۵۷- التاريخ الصغير: بخاری.
۱۵۸- عبدالله بن سبأ و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام: سلمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ سوم، ۱۴۱۲هـ.
۱۵۹- العواصم من القواصم: قاضی ابوبکر بن‌العربی، تحقیق: محب الدین الخطیب، دارالثقافة، دوحه، چاپ دوم، ۱۹۸۹هـ.
۱۶۰- تثبيت دلائل النبوة: همدانی.
۱۶۱- الفصل في الملل والنحل: ابومحمد بن حزم ظاهری، مکتبة الخانجی، مصر.
۱۶۲- دول الإسلام: ذهبی.
۱۶۳- الوافی بالوفيات: صدفی.
۱۶۴- مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، دار الکتاب، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.
۱۶۵- سنن سعيد بن منصور: دار الصميعی، چاپ دوم، ۱۴۲۰هـ.
۱۶۶- کتاب أهل البغی من الحاوی الكبير: ماوردی.
۱۶۷- المنتقى من منهج الإعتدال: حافظ ابوعبدالله محمد بن عثمان ذهبی، دار البيان، تحقیق و شرح: محب‌الدین الخطیب.

۱۶۸- الفتن: نعیم بن حماد.
۱۶۹- أحداث و أحادیث فتنة الهرج: دکتر عبدالعزیز دخان، مکتبة الصحابة، چاپ اول، ۱۴۲۴ هـ.
۱۷۰- تهذیب ابن‌عساکر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷هـ.
۱۷۱- عقیدة الإمام ابن‌القتیبة: علی العلیانی، مکتبة الصدیق، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.
۱۷۲- الإمامة والسیاسة: منسوب به ابن‌قتیبة، مؤسسه‌ی حلبی، قاهره.
۱۷۳- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة: ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حجر هیثمی، مؤسسه‌ی الرسالة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
۱۷۴- تفسیر القرطبی: ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷۵- وقعة صفین: ابن‌مزاحم، تحقیق: عبدالسلام هارون، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۸۲هـ.
۱۷۶- تنزیه خال المؤمنین معاویة بن أبی‌سفیان من الظلم و الفسق في مطالبته بدم أمیر المؤمنین عثمان: ابویعلی محمد الفراء، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
۱۷۷- دراسة في تاریخ الخلفاء الأمویین: دکتر محمد ضیف الله بطاینة، دار الفرقان، اردن.
۱۷۸- الأخبار الطوال: ابوحنیفه احمد بن داود، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مراجعه: دکتر جمال الدین الشیال، مکتبة المتنبی، بغداد.
۱۷۹- نهج‌البلاغة: شرح محمد عبده، دار البلاغة، بیروت.
۱۸۰- معاویة بن أبی‌سفیان، صحابی کبیر و ملک مجاهد: منیر محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ سوم، ۱۴۱۷هـ.
۱۸۱- مجموع الفتاوی: ابن‌تیمیة، جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن محمد قاسم، چاپ اول، ۱۳۹۸هـ.
۱۸۲- الأساس في السنة: سعید حوی، دار السلام، قاهره.
۱۸۳- الإعتقاد علی مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی.
۱۸۴- المحن: ابن ابی‌العرب.

۱۸۵- بذل المجهود في إثبات مشابهة الرافضة لليهود: عبدالله الجميلی، مکتبة الغرباء الأثرية، مدینه‌ی منوره، چاپ سوم، ۱۴۱۴هـ.
۱۸۶- الإمامة و الرد علی الرافضة: تحقيق: علی ناصر فقيهی.
۱۸۷- تطور الفکر السياسی الشيعی من الشوری إلی ولاية الفقيه: احمد الکاتب.
۱۸۸- حکومت اسلامی: روح‌الله موسوی خمينی.
۱۸۹- مقاتل الطالبيين: ابوالفرج الصفهانی.
۱۹۰- الأغانی: ابوالفرج الصفهانی.
۱۹۱- المنتظم في تاريخ الملوك والأمم: ابوالفرج عبدالرحمن علی الجوزی، دارالکتب العلمية، بيروت.
۱۹۲- کتب حذر منها العلماء: ابوعبيده مشهور بن حسن آل سلمان، دار الهيعی، عربستان سعودی، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
۱۹۳- السيف اليمانی في نحر الإصفهانی: وليد اعظمی، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ.
۱۹۴- معجم الأدباء: ياقوت حموی، دار صادر.
۱۹۵- الأدب في الإسلام: نايف معروف، دار النفائس، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
۱۹۶- وفيات الأعيان وأنباء الزمان: ابن‌خلکان ابوالعباس شمس‌الدين احمد، تحقيق: احسان عباس، دار صادر.
۱۹۷- منهج الرسول صلى الله عليه وسلم في غرس الروح الجهادية في نفوس الصحابة: سيد محمد نوح، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۱۹۸- التفسير المنير: دکتر وهبة الزحيلی، دار الفکر المعاصر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۱۹۹- الإيمان أولا کيف نبدأ به: مجدی الهلالی، دار التوزيع والنشر الإسلامية، مصر.
۲۰۰- عيون الأخبار: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.
۲۰۱- تهذيب مدارج السالکين ابن‌القيم: عبدالمنعم صالح العلی العزی، مؤسسه‌ی الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۰۹هـ.
۲۰۲- الرقائق: محمد احمد راشد، دار البشير، مصر.
۲۰۳- صحيح الجامع الصغير: محمد ناصر الدين آلبانی، چاپ سوم، ۱۴۰۸هـ.

۲۰۴- السلسلة الصحيحة: آلبانی، المکتب الإسلامی.
۲۰۵- رهبان الليل: دکتر سيد بن حسين العفانی، مکتبة معاذ بن جبل، مصر.
۲۰۶- ما ذئبان جائعان: ابن‌رجب، تحقيق: محمد صبحی حلاق، مؤسسه‌ی الريان، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۲۰۷- جواهر الأدب: سيد احمد هاشمی، مؤسسه‌ی المعارف، بيروت.
۲۰۸- صحيح الترغيب والترهيب: منذری.
۲۰۹- الأخلاق بين الطبع و التطبع: ابوعبدالله فيصل بن عبده الحاشدی، دار الإيمان، اسکندريه.
۲۱۰- صلاح الأمة في علو الهمة: دکتر سيد بن حسين العفانی، مؤسسه‌ی الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۱- جهاد النفس: علی بن محمد الدهامی، دار طيبة، رياض، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۲- جامع العلوم والحکم: ابن‌رجب.
۲۱۳- الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة: محمد رضا، المکتبة العصرية، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
۲۱۴- علموا أولادکم حب آل بيت النبی ﷺ : محمد عبده يمانی، دار القبلة، جده، چاپ دوم، ۱۴۱۸هـ.
۲۱۵- منهج الإسلام في تزکية النفس: دکتر محمد خير فاطمه، دار الخير، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۶- مدارج السالکين: ابن‌قيم، تحقيق: محمد حامد فقی، دار الکتاب العربی، بيروت.
۲۱۷- أمراض النفس دراسة تربوية لأمراض النفوس و معوقات تزکيتها وعلاج ذلك: دکتر انس احمد کرزون، دار ابن‌حزم، چاپ سوم، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۸- الجواب الکافي: ابن‌قيم.
۲۱۹- جامع بيان العلم وفضله: ابن‌عبدالبر، چاپ چهارم، ۱۴۱۹هـ.
۲۲۰- المحدث الفاضل: رامهرمزی.
۲۲۱- قواعد في التعامل مع العلماء: عبدالرحمن بن معلا اللويحق، دار الوراق، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.

۲۲۲- الداء والدواء: ابن‌قیم.
۲۲۳- التعریفات: جرجانی.
۲۲۴- سنن نسائی: احمد بن شعیب بن علی نسائی، دار الفکر، بیروت.
۲۲۵- الزواجر: ابن‌حجر هیثمی.
۲۲۶- الشهب اللامعة في السیاسة النافعة: عبدالله بن یوسف بن رضوان المالقی، دار المدار الإسلامی، لبنان، چاپ اول.
۲۲۷- أحکام القرآن: احمد بن علی رازی معروف به جصاص، دار الکتاب العربی، بیروت.
۲۲۸- المحرر الوجیز في تفسیر الکتاب العزیز: ابن‌عطیه ابومحمد عبدالحق بن غالب اندلسی، مغرب.
۲۲۹- التحریر و التنویر: شیخ محمد طاهر بن عاشور، دار الکتب الشرقیة، تونس.
۲۳۰- الفوائد: محمد بن ابوبکر بن قیم الجوزیة، دار الریان للتراث، قاهره.
۲۳۱- تفسیر ابن‌کثیر: دار الفکر و دار القلم، بیروت، چاپ دوم.
۲۳۲- تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر الکریم المنان: عبدالرحمن ناصر السعدی، مؤسسه‌ی السعدیة، ریاض.
۲۳۳- معنی الزهد و المقالات وصفة الزاهدین: امام ابوسعید احمد بن محمد، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۳۴- محاسن التأویل: محمد جمال‌الدین قاسمی، دار الفکر، بیروت.
۲۳۵- نهایة الأرب في فنون الأدب: شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری، قاهره.
۲۳۶- صور و عبر من الجهاد النبوی في المدینة: دکتر فوزی فیض الله، دار القلم، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.
۲۳۷- قیادة الرسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم السیاسیة والعسکریة: احمد راتب عرموش، دار النفائس، چاپ اول، ۱۴۰۱هـ.
۲۳۸- ولاة مصر: ابویوسف محمد یوسف الکندی، تحقیق: دکتر حسین نصار، دار صادر، بیروت، بی‌تا.
۲۳۹- النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة: جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی، قاهره، بی‌تا.

۲۴۰- المجروحين من المحدثين: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد، تحقيق: ابراهيم محمود زايد، حلب، دار الوعی.
۲۴۱- تذكرة الحفاظ: شمس‌الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، بيروت، دار إحياء التراث.
۲۴۲- الكامل في ضعفاء الرجال: امام حافظ بن ابی‌احمد عبدالله بن عدی جرجانی، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۵هـ.
۲۴۳- المعرفة والتاريخ: يعقوب بن سفيان فسوی، تحقيق: اكرم ضياء العمری، مؤسسه‌ی الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۰۱هـ.
۲۴۴- فقه السيرة: منير الغضبان.
۲۴۵- الصراع مع اليهود: ابوفارس، دار الفرقان، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۲۴۶- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبری: خالد محمد الغيث، دار الأندلس، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
۲۴۷- مجموعة الفتاوی: تقی‌الدين احمد بن تيمية الحرانی، دار الوفاء، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۲۴۸- السنة: ابوبكر خلال، تحقيق: عطية الزهرانی، دار الراية، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
۲۴۹- المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية: چاپخانه‌ی العصرية، ۱۳۹۰هـ.
۲۵۰- أخلاق النبی في القرآن و السنة: دكتر احمد بن عبدالعزيز قاسم حداد، دار الغرب الإسلامی، لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۹م.
۲۵۱- جامع الأصول من أحاديث الرسول: امام مبارک بن جزری، تحقيق: حامد فقی، رياض، ۱۳۷۰هـ.
۲۵۲- مقاصد الشريعة الإسلامية وعلاقتها بالأدلة الشرعية: محمد سعيد اليوبی، دار الهجرة.
۲۵۳- اعتبار المآلات ومراعاة نتائج التصرفات: دكتر عبدالرحمن بن معمر السنوسی، دار ابن‌الجوزی، چاپ اول، عربستان سعودی، ۱۴۲۴هـ.
۲۵۴- أسباب النزول: علی بن احمد واحدی، دار الفكر، بيروت.
۲۵۵- رسالة الألفة بين المسلمين: ابن‌تيمية.
۲۵۶- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية: عبدالعزيز بن احمد حامد، كويت، چاپ اول.

۲۵۷- نظام الخلافة في الفكر الإسلامی: مصطفی حلمی: دار الدعوة، اسكندريه.
۲۵۸- الشيخان أبوبكر و عمر رواية البلاذری في أنساب الأشراف: تحقيق: دكتر احسان صدقی العمد، چاپ سوم، ۱۴۱۸هـ.
۲۵۹- الدولة والسيادة في الفقه الإسلامی: فتحی عبدالكريم، مكتبة وهبة، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
۲۶۰- الذاكرة التاريخية للأمة: دكتر قاسم محمد.
۲۶۱- الدور السياسی للصفوة في صدر الإسلام: السيد عمر، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
۲۶۲- أثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الأموية: دكتر عبدالله عبدالرحمن الخرعان، مكتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۶۳- دراسات في الأهواء و الفرق و البدع وموقف السلف منها: دكتر ناصر بن عبدالكريم العقل، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.
۲۶۴- وجوب التعاون بين المسلمين: عبدالرحمن السعدی، دار المعارف، رياض، ۱۴۰۲هـ.
۲۶۵- سنن دارمی: ابوعبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام دارمی، دار الكتب العلمية، بيروت.
۲۶۶- النظريات السياسية: محمد ضياء الريس.
۲۶۷- قضاء الحوائج: ابوبكر بن ابی‌الدنيا، دار ابن‌حزم، تحقيق: محمد خير رمضان يوسف.
۲۶۸- فيض القدير شرح الجامع الصغير: عبدالرؤوف مناوی، دار الفكر، چاپ دوم، ۱۳۹۱ هـ.
۲۶۹- مآثر الإنافة في معالم الخلافة: قلقشندی، تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب، بيروت.
۲۷۰- العبودية: ابن‌تيمية.
۲۷۱- المدينة في العصر الأموی: محمد محمد شراب، مؤسسه‌ی علوم القرآن دمشق.
۲۷۲- مواقف المعارضة في خلافة يزيد: محمد شيبانی، دار البيارق، عَمان اردن.
۲۷۳- تهذيب الكمال في أسماء الرجال: المزی، تحقيق: دكتر بشار عواد معروف، مؤسسه‌ی الرسالة، بيروت.

۲۷۴-أثر أهل الكتاب في الفتن والحروب الأهلية في القرن الأول الهجری: چاپ ۱۴۱۰هـ.
۲۷۵-الوسطية في القرآن الكريم: علی صلابی، دار الصحابة، امارات، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
۲۷۶-التوضيح والبيان لشجرة الإيمان: عبدالرحمن السعدی.
۲۷۷-المرتضی سيرة أمير المؤمنين أبی‌الحسن علی بن أبی‌طالب: ابوالحسن ندوی، دار القلم، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۱۹هـ.
۲۷۸-تاريخ العراق في ظل الحكم الأموی: دكتر علی حسن الخربوطلی، دار المعارف، مصر.
۲۷۹-المفهم لما أشكل من تلخيص مسلم: ابوالعباس احمد عمر قرطبی، تحقيق: محيی الدين مستو، يوسف بدوی؛ دار ابن‌كثير، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.